

۱. حقائق التفسیر

مشمول بر تفاسیر:

امام صادق (ع)

ابن عطا

ابوالحسین نوری

حسین بن منصور حلاج



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تفسیر امام جعفر صادق (ع)



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تفسیر عرفانی منسوب به امام جعفر صادق (ع) تصحیح انتقادی

اهمیت تفسیری عرفانی را که صوفیان سنی به امام جعفر صادق (ع) (متوفی ۱۴۸ هـ/ ۷۶۵ م) نسبت داده‌اند، مانند اهمیت بسیاری از متون عرفانی کهن، نخست بار لویی ماسینیون در اثر خود به نام تحقیق در اصطلاحات عرفان اسلامی^۱ (ص ۲۰۱-۲۰۶) مورد تأکید قرار داده است. در همان زمان، ی. ف. روسکا^۲ مقاله‌ای^۳ به امام جعفر صادق (ع) اختصاص داده بود که در آن مسئله مرموز روابط جابر بن حیان و امام را، که به قول مورخان اسلامی به علم کیمیا پرداخت و به گواهی خود ابن‌الدیم^۴ در علوم غریبه استاد جابر بود، بررسی کرد. روسکا در نخستین بخش این مقاله، آثار گوناگون منسوب به امام را از نظر می‌گذراند، لیکن ظاهراً وی از کار تفسیری امام بیخبر است یا آن را بیرون از حوزه پژوهشهای خود قلمداد می‌کند. لویی ماسینیون، بخلاف، تحقیق خود را بر «مسئله ادبی»، که بر اثر انتساب تفسیری عرفانی از قرآن به وسیله محافل صوفیان سنی به امام طرح می‌شود، متمرکز می‌سازد. این تفسیر در تألیف مهم سلمی به نام حقائق التفسیر به دست ما رسیده و سلمی خود در مقدمه‌اش گفته که روایت ابن عطا (متوفی ۳۰۹ هـ/ ۹۲۱ م) را عیناً نقل کرده است. ماسینیون، با بررسی مسئله اعتبار و اصالت این تفسیر، چنین اظهار عقیده می‌کند: «نمی‌توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امام جعفر صادق (ع) پیشاپیش و بی‌قید و شرط رد کرد، زیرا میان این کلمات و اقوال پراکنده‌ای از امام که امامیه پاک اعتقاد و غلاة (نصیریّه و دروزیه)، از طریق جداگانه، مورد استناد قرار داده‌اند مقارنه‌های عقیدتی نظرگیری دیده می‌شود.»

این رأی دو حکم عمده را دربردارد که بدبختانه ماسینیون رنج آوردن پشتوانه شواهد و دلایل برای آنها را بر خود نهاده است. در حقیقت، انسان دلش می‌خواست بداند که این «مقارنه‌های عقیدتی» بین تفسیری که به وسیله سلمی محفوظ مانده و نقل شده و «اقوال

(1) *Essai sur le lexique technique de la mystique musulmane.* (2) J.F. Ruska

(3) *Arabische Alchemisten, II, Ga'far al-Šādiq, der sechste Imām*

(کیمیاگران اسلامی، جعفرالصادق امام ششم)

(4) *V. Fihrist (نک: الفهرست)*, p. 355.

پراکنده» ای که در محافل امامیه به نام امام در گردش است کدامند. از سوی دیگر، اثبات استقلال متقابل این روایتهای دوگانه ضرورت داشته است. چه، اگر در محافل شیعی توانسته باشند، به طریقی مستقل از صوفیان سنی، احادیث مربوط به تفسیر امام ششم از قرآن را حفظ کنند، عکس این جریان به خودی خود مسلم نیست. بخلاف، بیش از پیش آشکار می شود که صوفیان نسبت به آراء ناشی از تشیع پذیرفتاری زیادی داشته اند، و هیچ چیز این امکان را نفی نمی کند که روایت خاص خود از تفسیری را که به امام جعفر صادق (ع) نسبت می دهند از منابعی شیعی اخذ کرده باشند. مگر نه این است که خود ماسینیون در ارزش و اعتبار اسناد ذوالنون مصری، که این تفسیر را از طریق مالک به امام جعفر صادق (ع) می رساند، شک می کند؟

لذا مسئله اصالت و اعتبار این تفسیر عرفانی، که صوفیان به امام جعفر صادق (ع) نسبت می دهند، ما را به مسائل بفرنجی که هنوز درست به مطالعه در نیامده و متون بسیار پر حجمی که شیعیان به نخستین امامان خود نسبت می دهند باز می گرداند.

در مورد خود امام جعفر صادق (ع)، خوشبختانه تفسیری تمام از قرآن وجود دارد که محمد بن ابراهیم نعمانی، شاگرد کلینی (متوفی ۳۲۹ هـ / ۹۴۰ م)، به نام امام گرد آورده است. این تفسیر را که نسخه ای از آن در کتابخانه بانکپور^۵ موجود است می توان لنگه شیعی روایتی شمرد که تصحیح آن را در اینجا به دست می دهیم و همان روایت مشهور در محافل سنیان است. مقایسه این دو روایت در حقیقت چیزی بیش از «مقارنه های عقیدتی» را که ماسینیون از آن یاد می کند آشکار می سازد. ما با اثری واحد، دارای فکر و الهام واحد، سبک واحد، و حتی محتوای معنوی واحد مواجهیم. از آن بالاتر، از هر دو سو، کلماتی باز می یابیم با الفاظی یکسان و با اینهمه دارای موارد اختلافی مهم که از دو منبع نقل جداگانه حکایت می کنند. این نتیجه حاصل از تحقیق هر قدر مهم باشد، بی گمان این مسئله را حل نمی کند که در این روایات، خواه سنی خواه شیعی، چه اقوالی بواقع از خود امام است.

در آنچه به تاریخ تصوف مربوط است يك امر مسلم است و ما توجه را بر همین امر جلب می کنیم: خاستگاه تاریخی این تفسیر منسوب به امام هر چه باشد، ورود آن به محافل صوفی در زمان شکل بندی آیین عقیدتی عرفانی سنی صورت گرفته، در زمانی که صوفیان سده سوم، با در دست داشتن واژگان فنی پر تنوع و دقیق، در صدد برمی آیند تا بسط و پرورش تجربه روحانی

۵. شماره ۱۴۶۰، ۲۳۲ ورق. از دوست خود پ. هامبی P. Hambye بسیار سپاسگزاریم که در تهیه میکروفیلم آن برای ما قبول زحمت فرموده اند.

خود را به کتابت در آورند. این در حکم آن است که گفته شود تفسیر مذکور سندی است که زمینه مطالعه شکل بندی زبان فنی عرفانی در اسلام شمرده می شود. در اثری که در دست تهیه است، همه دین صوفیان قرن طلایی به این تفسیر را بشرح نشان خواهیم داد. ماسینیون در این زمینه، تا آنجا که به تأثر حلاج از این تفسیر مربوط است، کاوشهایی کرده است، لیکن این تأثیر از حلاج فراتر می رود، زیرا تفسیر منسوب به امام ساختهایی را دربردارد که بعداً مسیر عرفانی همه صوفیان می شود و مهمترین الفاظ و اصطلاحات آنان را به دست می دهد. در این مقام، من باب مثال، طبقه بندی مشهور منازل و مراحل عرفانی در مقامات و احوال را یادآور می شویم. البته در متون تصحیحی ما این دو مفهوم در تقابل نیستند، هر چند که هر دو لفظ بارها به کار رفته اند. اما تفسیر منسوب به امام چند بار فهرستی از حالات عرفانی به دست می دهد که آن را باید نخستین طرح فهرستهای مقامات و احوال که پس از قرن سوم ر.حیت یافته تلقی کرد. و همچنین باید عناصر علم جفر - معنای رموز حروف الفبا - را به یاد آورد که تفسیر حاوی آنهاست و صوفیان آنها را اخذ کرده اند. همچنین قطعات بس مهمی از تفسیر را خاطر نشان باید ساخت که در آنها تجربه دینی چهره‌هایی از کتاب مقدس چون ابراهیم یا موسی تحلیل می شود، قطعاتی که بعداً نمونه و سرمشق تفکر صوفیان در آیات قرآنی مربوط به همین چهره‌ها می گردد.

به همه این دلایل جا داشت که ~~علاقه‌مندان به تصوف~~ بیش از این نسبت به این سند استثنایی بیخبر نمانند. با اینهمه، تصحیح آن آسان نبود؛ زیرا، چنانچه گفتیم، آشنایی ما با این تفسیر تنها از طریق نقل قولهای سلمی (متوفی ۴۱۲ هـ / ۱۰۲۱ م) در حقائق التفسیر است. پیش از هر چیز لازم آمد که نشان آنها را در انبوهی از نقل قولهای دیگر بیابیم، زیرا حقائق تألیف گسترده‌ای است از متون کهن تصوف. چون این کار روی يك نسخه خطی پایان یافت، ضرورت یافت که از نو همین نشان‌یابی را در نسخه‌های خطی دیگر انجام دهیم تا بتوانیم تصحیحی انتقادی پدید آوریم.

این تصحیح انتقادی، در واقع، از روی سه نسخه خطی انجام گرفته است که همه متعلق به کتابخانه‌های استانبول اند:

F = فاتح ۲۶۰ (۱۶۴ ورق) نسخه بی تاریخ، بدقت سوادبرداری شده، با خطی بسیار ریز، ده گاهی خواندنش دشوار است. این نسخه را اصل گرفتیم و بسیار بندرت از متن آن دور شدیم.

B = بشیر آغا ۳۶ (۳۳۸ ورق)، مورخ ۱۰۹۱ هـ / ۱۶۸۰ م. خط یکی از کاتبان بس بیدقت

که سظوری تمام را جا انداخته و به زبان عربی آشنایی چندانی نداشته است. این نسخه بویژه برای تأیید قرائت دو نسخه دیگر، که بمراتب ناخواناترند، مفید افتاده است. نسخه بدلهای آن بندرت جالب اند.

۴- یعنی جامع ۴۳ (۳۸۳ ورق)، نسخه بی تاریخ، لیکن در بردارنده گواهی قرائت متن به تاریخ ۷۷۱ هـ/ ۱۳۶۹ م، با خط مسامحه کارانه، غالباً فاقد نقطه حروف، لیکن چون بدقت به دست مرد با سواد آشنا با الفاظ صوفیان سواد برداری شده، متن نسخه عالی است و گاهی حتی از نسخه فاتح ۲۶۰ بهتر است.

می دانیم که تعداد زیادی نسخه خطی حقائق التفسیر سلمی وجود دارد؛ ما خودده تا از آنها را فقط در کتابخانه‌های استانبول و در بریتیش میوزیوم (Or. 9433) به معاینه دیده ایم. آیا پیش از ویرایش متن تفسیر، همه این نسخه‌ها می بایست مقابله شود؟ اگر می خواستیم چنین کنیم متن مذکور هرگز تصحیح نمی شد. سرمشق ماسینیون، که از روی چند نسخه کلمات حلاج را که سلمی نقل کرده به طبع رسانید، مشوق ما گردید و چنین اندیشیدیم که همان سه نسخه دستیابی به متنی هرچه نزدیکتر به اصل را به حد کافی ضامن است.

لو بوشه - آن - برن، ۲۲ اوت ۱۹۶۷.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع)*

الف) وضع کنونی این مشکل ادبی

در قرن سوم هجری، در محافل عرفانی «صوفیان» کوفه و بغداد، احادیثی اخلاقی با گرایشهای عرفانی، درباره نکات گوناگون مبهم قرآن روایت می شود که به امام ششم، امام جعفر (ع)^۱ (وفات: ۱۴۸)، منسوب است. این احادیث، در قرن چهارم هجری، مُسندین طریق اهل البیت^۲ را تشکیل می دهند. چنین دعویی برای مراسم گزافه آمیز است، زیرا، بنا بر اظهار نظر عبادیه، امام ششم (ع) نتوانسته بود از آنچه از پدرش روایت شده بود چیزی سماع کند. یحیی قَطَّان و بُخاری احادیث مروی از امام جعفر (ع) را کلاً مردود شمرده اند، اما طرفه اینکه مالکیانی متعصب، چون عیاض، این احادیث را پذیرفته اند^۳؛ علت این امر را بعداً خواهیم دید. ابن حنبل نیز چند حدیث از میان آنها را پذیرفته است.^۴

پس از فضیل بن عیاض،^۵ در *تذکره النون مصری* نخستین کسی است از سنیان که از این احادیث یاد کرده است. وی می گوید که آنها را از طریق فضل بن غانم خزاعی از مالک^۶ اخذ

* ترجمه از:

Louis Massignon, *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane*. pp. 201-213.

۱. ابو عبدالله جعفر صادق بن ابی جعفر محمد باقر (۸۳-شوال ۱۴۸ در مدینه). وی، که از سلاله علی (ع) و ابوبکر (رض) است، یکی از امامان شیعی است که به لحاظ نسب مورد احترام و تقدیس سنیان است. برای مذهب شیعی نام مذهب جعفری پیشنهاد شده بود و، بر حسب سازشی که نادرشاه در صدد آن بوده، می بایست در جنب مصلاهای چهارگانه فرقی سنی مصلائی پنجمی نیز جلوی کعبه برای شیعیان تعبیه شود. چنانکه می دانیم، سنیان کتب *الجفر و الکتف* را به نام او می خوانند.

۲. p. 732, n. 7, (مصائب) *Passion*: ذهبی، *میزان الاعتدال*، ذیل همین ماده - بسنجیدها: عن بعض اهل البیت، به نقل خرگوشی، ورق ۱۵۵ ب.

۳. این مسئله همچنین با روایت عرفانی عجیب و دیرینی ارتباط دارد که، بر حسب آن، سماع مورد قبول مالک بوده است.

۴. I, 77. ۵. ذهبی، *تذکره الحفاظ*. ۶. بنیانگذار مذهب مالکی.

کرده و مالک آنها را از امام جعفر (ع) می‌بایست اخذ کرده باشد.^۷ قضیه بس عجیب می‌نماید و رازدوین این مجموعه روشن نشده است. در هر حال، مجموعه در پرتونام ذوالنون مصری اعتبار نظرگیری دارد. سلمی نه تنها در مقدمه حقائق التفسیر خود از آن به عنوان «تفسیر آیات مجزا که بی نظم و ترتیب گردآمده‌اند» سخن می‌گوید، بلکه قطعات چندی از آن را از روی آنچه ابن عطا با مقابله نسخ به دست داده است نقل می‌کند.^۸ حلاج از اشارات مهمی در این مجموعه بهره بر گرفته و آنها را پرورده است: از نظر قاموسی، کاربرد مشبیه (به جای اراده)، محبه (به جای عشق)، ازلیه و حلول، حق (دریاد از خدا)^۹، و از نظر ساختی، تفسیر قرآنی اسماء الله یعنی نور (= منور)، صمد (= مضمودالیه) و عبارت اهدنا (= اُرشدنا اِلَىٰ مَحَبَّتِكَ) را از این مجموعه اخذ کرده است.^{۱۰} حلاج تمثیل دوازده منزل (منازل منطقة البروج) نفس^{۱۱} و مواد به صورت مکالمه درآمده «via remotiois» (تنزیه) خود را از آن اقتباس کرده است.^{۱۲} دو قطعه از طواسین نیز ملهم از آن است: یکی تشبیه تلاوت قرآن اولیا به شجره،^{۱۳} و دیگری در بیان معراج شبانه که محمد (ص) «بین و شمال را التفات نکرد (VI, 2)»^{۱۴} به عبارت «وغمض العين عن الأین (II, 7)»^{۱۵} که در آن مضمون کلام امام جعفر (ع) «نظر از آیات (مخلوقات)

۷. در یکی از این احادیث، که ذوالنون برای مریدش، ربیع بن محمد طائی، نقل کرده، آمده است که علی (ع) یگانه خلیفه برحق از میان خلفای راشدین بوده است (ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده). بعید است که مالک حدیثی به این غلظت دارای رنگ شیعی را روایت کرده باشد.

۸. قطعات متناظر، به نقل بقلی، عرائس البیان فی حقائق القرآن، ج ۱، ص ۴۸، ۹۷، ۱۰۷؛ ج ۲، ص ۳۰۴.

۹. Passion, p. 472, 625: بقلی، ورقهای ۱۵۶ الف، ۲۶۵ ب، و در تفسیر بقره ۲: ۱۶۰.

۱۰. Passion, p. 472, 645, n.3, 642.

۱۱. همانجا، ص ۴۹۶، پانویس ۵.

۱۲. بقلی در تفسیر ۱۷: ۱. [مراد از «به صورت مکالمه درآمده» اشاره به شیوه خاص بیان («اگر گویم که...

«یا» اگر گویم... گویند...)] در طاسین التنزیه (طواسین، ص ۶۴ و بعد) است. - مترجم

۱۳. «ومثل مثل تلك الشجرة هذا كلامه». «(حلاج گفت) مثل من مثل آن شجره است». (کتاب الطواسین، طاسین الصفاء (III(c), ۷). - مترجم.

۱۴. «قیل لا بلیسُ أُسجدُ! ولا أُحمدُ أنظرُ! هذا ما سجد، وأحمد [مانظر]، ما ألتفتَ بیناً ولا شمالاً، 'مازاغ البصر وماطفی' (سوره ۵۳، آیه ۱۷)» «احمد را گفتند که 'بنگر!' و ابلیس را گفت 'سجود کن!' ابلیس سجود نکرد و احمد ننگرست، بین و شمال را التفات نکرد 'مازاغ البصر وماطفی'» (کتاب الطواسین، طاسین الازل و الالباس، (VI(f), ۲). - مترجم.

۱۵. عبارت از کتاب الطواسین (طاسین الفهم، (II, 7 (b) نقل شده است و تمام بند (روایت عربی و روایت فارسی) به این شرح است: «ان كنت تفهم فافهم، ما صحت هذه المعاني لأحد سوى أحمد، 'ماکان محمداً

←

بگرداند تا آن را تنها به خالق مشغول دارد، بی آنکه به آیه‌ای از آیات نظر کند»^{۱۶} دیده می‌شود. سرانجام، سخنانی از امام جعفر (ع) درباره نور محمدیه (قرآن سُنح^{۱۷})، تجلّی القرآن (تلاوه، انوار XLI)^{۱۸}، توبه قبل عبادة^{۱۹} در دست است که آراء حلاج از روی آنها طرح ریزی شده است و، به قول ابن عیّاش، چه بسا حلاج برای توجیه حکم جواز صدقه دادن به جای ادای فریضه حج^{۲۰} به این سخنان استناد کرده باشد.

تعیین اینکه از میان این روایات حوزه سنی و عرفانی ماخذ کدام، بواقع، امام ششم شیعیان است دشوار است؛ درپانویشت، خلاصه‌ای از زندگینامه امام (ع) آمده است.^{۲۱} تنها باید توجه

→
أبا أحدٍ إلى النبيين (سوره ۳۳، آیه ۴۰) وغاب عن الثقلين، وغمض العين عن الآئين، حتى لم يبق له رين ولا مين» «ای نفس بدان که صحت این معانی هیچکس را مسلم نیست جز احمد صلوات الله علیه و آله و سلامه 'ماکان' محمد ابا أحد، چون تجاوز کرد از کونین، و غائب شد از ثقلین، و چشم بر هم نهاد از بین، تا نماند رین و مین». - مترجم.

۱۶. بقلی، در تفسیر سوره ۱۷، آیه ۱.

۱۷. مقصود از «قرآن سُنح» حقیقت قرآنی است که در قلوب پیدا می‌شود و تلاوت قرآن حکایتی از آن است.

۱۸. *Passion, ch. XIV-III-a, p.655, 472*; بقلی، ورق ۲۶۵ ب.

۱۹. بقلی، در تفسیر سوره ۱، آیه ۴؛ سوره ۹، آیه ۱۱۳.

۲۰. *Passion, p.276*.

مرکز تحقیقات کاتبی و علوم اسلامی

۲۱. در سال ۱۲۲ هـ، شیعیان مخالف قیام، در کوفه از پشتیبانی زید قائم بالسیف سر باز می‌زنند و آشکارا به رفض مبادرت جسته امام جعفر (ع) را یگانه امام بحق اعلام می‌کنند. امام (ع) نیز به توبه خود از ابوالجارود، که محرم و معتمد پدرش امام محمدباقر (ع) (وفات: ۱۱۷) و ناشر تفسیر او بود، به این سبب که از زید هواداری می‌کرده جدا می‌شود. امام (ع) در مدینه خانه نشین بود؛ از آنجا که عده‌ای از شاگردانی که با وی حشر و نشر داشتند کمابیش برای او ایجاد خطر می‌کردند، چند بار ناگزیر شد برخی از مفسرین افکار خود را که نسبت به او نظر خوشی داشتند انکار کنند، به خواهش امامیه پاك اعتقاد چهار مجتهد پاك آیین، چهاررکن - بریدین معاویه (وفات: ۱۵۰)، زرارة بن أعین (وفات: ۱۵۰) که بعداً امام موسی (ع) را امام هفتم اعلام کرد، محمد بن مسلم بن ربیع، و ابو بصیر - تعیین کند و این الحکم متکلم و، به درجات مختلف، مؤمن الطاق، ابومالك خضرمی، علی بن منصور، و علی بن یقطین (۱۲۴ هـ - کوفه - ۱۸۲ هـ بغداد، جامع ملاحم او، ملاحم طوسی، ۲۳۴) را تأیید نماید. امامیه روایات او را که از طریق ابان بن تغلب، ابو حمزه ثمالی و بویژه مفضل بن عمر جعفی نقل شده باشد می‌پذیرند و از او خواستار می‌شوند که راویان گوناگون را طرد کند (Frieläder, II, 90). در عوض، غلاة امامیه روایات خود از امام جعفر (ع) را به استناد ابوشاکر میمون (پدر مؤسس قرامطه) و محمد بن یسنان ظاهری، شاگرد مفضل، نقل می‌کنند و می‌گویند امام (ع) ابوشاکر را مربی فرزند برگزیده اش، اسماعیل، ساخت.

این پرسش پیش می‌آید که آیا از همه جهات حق با شیعیان پاك اعتقاد است. عقاید بس نامتوافق

داشت که با ملاحظه مقارنه‌های جالبی در اصول عقاید میان برخی از کلمات تفسیر عرفانی منسوب به امام جعفر (ع) از سویی و سخنان پراکنده مروی از طریق جداگانه به نقل امامیه متعصب و «غلاة» (نصیریّه و دروزیه) از سوی دیگر، پیشاپیش نمی‌توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امام (ع) علی‌الاطلاق رد کرد، مثلاً در باب «عدل» فرق میان «امر» و «مشیه»،^{۲۲} در باب «توحید»، کاربرد لفظ «تنزیه»^{۲۳}، در فروع، الزامی نبودن «حج»^{۲۴}، تعیین غره ماه با محاسبه^{۲۵} (و نه بتجربه از طریق رؤیت)^{۲۶}؛ سرانجام، «قیاس» و «رای»^{۲۷}.

«مجموعه» این روایات را چه کسی فراهم آورده است؟ می‌توان جابر بن حیان یا ابن ابی العوجاء (وفات: ۱۶۷ هـ) را بانی آن دانست. قراینی که جابر را مؤلف آن می‌شناساند به این شرح است:

وی کتابهایی به نام امام تألیف کرد؛ ذوالنون مصری، نخستین ویراستار این مجموعه، شاگرد او در علم کیمیا بود. این مرد، که به صوفی نیز ملقب بود،^{۲۸} در زهد کتابهایی نوشته

→

مجتهدان سابق الذکر این دسته از شیعیان (ابن الداعی، ۴۲۲-۴۲۳)، صمیمیت ابوشاکر با امام (ع) که خود این شیعیان بدان اذعان دارند، رابطه نزدیک ابطال قرمط با نفی الزویه‌ای که این شیعیان برغم ابوبصیر و ابن الحکم هم از آغاز قرن سوم هجری به تبلیغ آن پرداخته‌اند، و همچنین یکی بودن نورعلوی قرمط با الله نور امام (ع) این پرسش را مطرح می‌سازند.

۲۲. *Passion*, p.625؛ نسخه خطی نصیری، پاریس، ۱۴۵۰، ورق ۱۲ الف.

۲۳. *Passion*, p.636, n.2, 648.

۲۴. *Passion*, p. 736, n, 2، قوت القلوب، ج ۲، ۱۱۷.

۲۵. التماس الهلال بر طبق جداول تنظیمی ابن ابی العوجاء به نام امام جعفر صادق (ع) (الفرق بین الفرق،

۲۵؛ کندی، قضاة [مراد ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب کندی (۲۸۳- بعد ۳۵۵ هـ) مورخ است نه

ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف. اثر او نیز الولاية والقضاة در یک مجلد مشتمل بر دو کتاب

تسمیه ولایة مصر و اخبار قضاة مصر است. این مورخ به تاریخ مصر و مصریان آشنایی بسیار داشته

است. - مترجم، طبع Guest، ۵۳۸، سطر ۳۷، ۵۳۳، سطر ۲۳، ۵۳۴، سطر ۲۰، ابن جبیر، ۱۶۲، سطر ۱۱،

۱۶۷؛ ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱ سطر ۱۶). در مورد نظر امام جعفر صادق (ع)، نگاه کنید به: مقریزی،

اتعاظ الحنفاء باخبار الائمة الفاطميين الخلفاء، ۷۶ سطر ۱۴؛ ابو عمر کندی، الولاية والقضاة ۵۸۴ سطر

۱۷؛ ابن تیمیّه، مجمع الرسائل الکبری، ج ۲، ۱۵۷ (گلدتسیهر)؛ طباطبائی، عروة الوثقی، ۴۱۹-۴۲۱.

۲۶. به روش سنیان.

۲۷. طبرسی، احتجاج، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۳، ۱۷۹.

۲۸. الفهرست، ۳۳۵؛ عنوان کتاب الرّحمة او، نسخه خطی کمبریج، ۸۹۶.

است^{۲۹} و کسی را که خشیش نسایی (وفات: ۲۵۳ هـ) ^{۳۰}، در گفتگو از مذاهب اهل بدعت از مبلغان ریاضت حواس خواند و افشا کرد احتمالاً او بودنه هرم بن حیّان. در پایان این ریاضت، که به لاغر سازی تدریجی اسب سواری، یعنی به تضمیرالمیدان، شباهت دارد، زاهد ریاضت کش «ترشی سرکه و شیرینی شیرۀ خرما را حس نمی کند» و می تواند، بی تقید به رعایت احکام شرع، به اباحت، هر چیزی را مصرف کند.

دلایل، بویژه از نوع منقول، در تأیید این نظر که ابن ابی العوجاء مؤلف مجموعه روایات امام باشد قوی است؛ وی، که از طریق حماد بن سلمه از مریدان قدیم حسن [بصری] است، چنان که خبر داریم، اصول عقاید خود را اصلاح کرده بود (در روایات امام الفاظ عشق و تفویض به کار نرفته است). تصریح شده است که وی مجموعه ای از احادیث فراهم آورد^{۳۱} (معلوم نیست چه نامی بر آن نهاد، شاید عنوان «احادیث امام جعفر (ع)» بر آن نهاده باشد)^{۳۲}، و این مجموعه بر مشرب عرفانی بود، زیرا گردآورنده آن، مانند حلاج، آماج دو تهمت ظاهراً متضاد تشبیه و تعطیل شد.^{۳۳}

ب) نخستین ویراستار: ذوالنون مصری
 منابع زندگینامه او، کندی در تاریخ الموالی المصریین خود از او یاد کرده است. زندگینامه های کهن دیگری از او در دست نیست و آنچه ابن خلیس و عطار درباره اش یاد کرده اند آمیخته به افسانه است. صرف التوهم عن ذی النون مصری^{۳۴} از ابوهرّة بن سوید احمیمی مفقود است؛ از رساله های مفرد متأخرتر کوکب دُری فی ترجمه ذی النون مصری (نسخه خطی توپ قاپو، ۱۳۷۸) و سر مکتون فی مناقب ذی النون سیوطی (نسخه خطی عاشرافندی، ۲۰۵۱) را سراغ داریم.

گاهنامه حیات او: ابوالفیض (یاقیاض) ثوبان (یافیض) بن ابراهیم مصری، ملقب به

۲۹. ابن صاعد (وفات: ۴۶۲) در طبقات الامم خود وی را به محاسبی و تستری تشبیه می کند؛ نگاه کنید به: ابن القفطی، ۱۱۱، ۱۲۷.

۳۰. استقامه، به نقل از ملطی، ص ۱۶۶.

۳۱. الفرق بین الفرق، ۲۵.

۳۲. وی از وابستگان نزدیک امام (ع) بود.

۳۳. نگاه کنید به: Der Islam, III, 251.

۳۴. الفهرست، ۲۵۹.

ذوالنون،^{۳۵} در اُخیم، مصر علیا، در حدود ۱۸۰ هـ متولد شد. دربارهٔ حیات او اطلاع چندانی در دست نیست؛ در چگونگی درآمدن او و برادرانش به جرگهٔ تصوف نیز شرح موثقی به دست نداریم. استاد او در عرفان ظاهراً سعدون نامی از اهل قاهره بوده است.^{۳۶}

معلوم نیست از چه کسی به روایت از لیث بن سعد، عبدالله بن هبیب (وفات: ۱۷۴ هـ)، ابن عیینه (وفات: ۱۹۸ هـ) و ابن عیاض (وفات: ۱۸۷ هـ) سماع حدیث کرده است. شاید از شخصی معمای به نام فضل بن غانم خزاعی،^{۳۷} که پیشتر از وی یاد کردیم، حدیث شنیده باشد. از آثارش بر می آید که با متون عرفانی، از جمله با اشعار رابعه، که بی ذکر نام گوینده آنها را نقل کرده، آشنا بوده است. فراوان سفر کرده، از جمله به مکه و دمشق و صوامع جبل لُکام^{۳۸} در جنوب انطاکیه رفته است.

در جریان تفتیش عقاید معتزلی دستگاه خلافت عباسی [مُحَنَه] شجاعانه رأی به «قدیم» بودن قرآن داد.^{۳۹} فقیه مالکی مذهبِ مصری، عبدالله بن عبدالحکَم (وفات: ۲۱۴ هـ) وی را به گناه تعلیم علنی عرفان محکوم ساخت. در پایان عمر، از نودچار پریشانی شد. وی را دستگیر کرده به بغداد گسیل داشتند و به زندان مَطْبِق افکندند. صوفیانِ بغداد، بویژه اسحق بن ابراهیم سرخسی، در همانجا به دیدار او نایل شدند.^{۴۰} پس از بازپرسی کوتاهی، به فرمان خلیفه آزاد شد و به قاهره بازگشت و در همانجا درگذشت (۲۴۵ هـ).^{۴۱}

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

آثار و عقاید او: به نام او جزوه‌هایی معمول در کیمیا و سیمیا وجود دارد. اینکه گفته‌اند نوشته‌های به خطِ تصویری معابد مصری را خوانده است ظاهراً حقیقت ندارد. ابن النَدیم او

۳۵. صاحب ماهی؛ مانند یونس.

۳۶. سراج بغدادی، مصارع العشاق، ۱۳۰.

۳۷. ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده؛ کتاب حاضر [مأخذ ترجمهٔ این گفتار]، ص ۱۸۰؛ مالینی، ۳۱.

۳۸. ابن الجوزی، صفة الصوفیه؛ یافعی، نشر [مراد نشر المحاسن الغالیه فی فضل مشایخ الصوفیه اصحاب المقامات العالیه عقیف الدین عبدالله بن اسعد بن علی الیافعی است. - مترجم]، ج ۲، ۸۳.

۳۹. ذهبی، نسخهٔ خطی، لیدن، ۱۷۲۱، ورق ۲۸ الف.

۴۰. مالینی، ۳۲؛ تقریب، ج ۱، ۷۵۳.

۴۱. نقشهٔ قبر او، لوح سنگ قبر او (به خط کوفی قرن سوم هجری)، و سنگ قبر خادم او موسوم به حامد (وفات: ۶۳۴) و مرسومهٔ سلطان برسبای (۸۳۸ هـ) مربوط به وقف این مرسومه را در سال ۱۹۱۱ طبع و نشر کردیم (بولتن انستیتوی باستانشناسی فرانسه، قاهره). مسجدی در جیزه به نام اوست؛ و در گورستان شونیزیّه بغداد نام او روی قبری خالی از جسد که به یاد او احداث گردیده نگاشته شده است.

را شاگرد جابر می‌داند و دورساله در علم کیمیا به نام رکن اکبر و ثقه به وی نسبت می‌دهد که مفقودند.^{۴۲} من در قاهره کتاب العجائب^{۴۳} او را ندیده‌ام.

یگانه نوشته‌های پراکنده عرفانی معتبری که از او برجای مانده کلمات، امثال و حکایات است. از این آثار پاره‌ای را شاگردان مصری او، چون مهاجر بن موسی اِخیمی و احمد بن صبیح فیومی، و پاره‌ای دیگر را ارادتمندان بغدادی او جمع کرده‌اند. محاسبی در همان زمان حیات او وی را در زمره مراجع و مشایخ یاد می‌کند؛ علی بن موفق، بویژه یوسف بن حسین رازی (وفات: ۳۰۱ هـ)^{۴۴}، نوشته‌های او را نشر کرده‌اند. ترمذی یکی از کلمات منقول از او را به عنوان حدیث قدسی شرح نموده است.

اصول عقاید وی، که سخت پیچیده و بغرنج است، مایه‌های فکری مکتب عبدالواحد بن زید را تعدیل می‌کند؛ با اینهمه، وی از رساله سازش جوینان دارانی پافرا تر می‌گذارد. ذوالنون بر تفویض^{۴۵} تصریح دارد، لفظ حُب^{۴۶} را بقطعیت به کار می‌برد و نخستین کسی است که برای مفهوم معرفه [صفات الوجدانیه]^{۴۷} بوضوح وجوهی قایل می‌شود.^{۴۸} درون نگری مُلتَهَب و دقیق او بر روش فلسفی و قوت جدلی که در محاسبی دیده می‌شود مبتنی نیست.^{۴۹} ویژگی ذوالنون شکوه شاعرانه تمثیل رمزی و کیفیت اندکی فاخر استعارات است که دعویهای بیباکانه او استادانه در پس آنها پنهان می‌شود. یکی از تمثیلهای او درباره «حج روحانی» به مکه، چنانکه دیدیم،^{۵۰} آنگاه اندیشه حلاجی است. در تمثیل دیگری، که دو

۴۲. الفهرست، ۳۵۸، ۳۵۵.

43. Brockelmann, G. A. L., I, 199, 521.

۴۴. ابن عربی، محاضره الابرار و مساهرة الاخيار، ج ۲، ۳۱۳، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۶۳.

45. *Passion*, p.612.

۴۶. کتاب حاضر [مأخذ ترجمه این گفتار]، ص ۱۷۴.

۴۷. *Passion*, p. 540؛ عطار [تذکره الاولیاء، چاپ نیکلسن]، ج ۱، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۳؛ ابن قیم، مدارج، ج ۳، ۲۲۰.

۴۸. در تذکره الاولیاء، ذیل ترجمه ذوالنون، آمده است: «گفت: معرفت بر سه وجه بود. یکی معرفت توحید، و این عامه مؤمنان راست؛ و دوم معرفت حجت و بیان است، و این حکما و بلغا و علما راست؛ سیوم معرفت صفات وحدانیت است و این اهل ولایت الله راست.» - مترجم.

۴۹. ذوالنون مصری آشکارا ضد معتزله است (بقلی، ج ۱، ص ۳۹۰)؛ وی خود را از تهمت حلول میرا می‌سازد (*Passion*, p. 697).

۵۰. کتاب حاضر [مأخذ ترجمه این گفتار]، ص ۴۴.

روایت از آن در دست داریم،^{۵۱} می‌کوشد تا در پس پرده نازک عشقی که یکی از حوریان با سرود اظهار می‌کند، شهد لذاتی را که عشق الهی به روح ارزانی می‌دارد بچشانند؛ در این تمثیل، اشعار رابعه و همچنین این سخن آمده است که «بنوش شراب محبتش را چندانکه ترا از محبت به او سرمست سازد» و این سخن را ترمذی تفسیر کرده است.^{۵۲} ذوالنون در داستانهایی که بی‌گمان رمزی اند نوجوانانی را در پایان سفر حج نشان می‌دهد که، مدهوش پرستش خداوند، خود را از پرده‌های کعبه حلق آویز می‌کنند یا به زمزمه‌های عاشقانه‌ای که از کعبه برمی‌آید گوش فرا می‌دهند.^{۵۳} این دو نمونه از التهاب عاطفی خطرناک ذوالنون و شیفتگی او نسبت به وجد عرفانی، به خاطر نفس وجد، حکایت می‌کند.^{۵۴}

در موارد نادری، ذوالنون مصری این سبک پرپیچ و تاب و فاخر را رها می‌کند و، در جمله‌ای کوتاه، مستقیم سخن می‌گوید. مثلاً در این عبارات: «در آرزوی دیدار تو بودم و چون ترا دیدم، شادی بر من چیره شد و نتوانستم از گریستن خودداری کنم»،^{۵۵} «تنها آن که راه را به پایان نبرده است باز می‌گردد: از آنان که به وصل رسیده‌اند کسی بازنگشته است».^{۵۶} لیکن وی، مانند خلف خود کیلانی، که مشابهت زیادی با او دارد، صحنه‌هایی تمثیلی می‌پردازد که تنوع هنرمندانه‌ای دارند، مثلاً:



مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

لذت سماع در بهشت:^{۵۷}

«قرأت في التوراة ان الابرار الذين يؤمنون والذين في سبيل خالقهم يمشون و على طاعته يقبضون اولئك الى وجه الجبار ينظرون، فغاية امل الامل المحب الصادق النظر الى وجه الله الكريم، ينعمهم في مجلسهم بشئ اكبر عندهم من النظر الى وجهه. وبلغني انه ينعمهم بعد النظر

۵۱. سراج، مصارع، ۱۸۰-۱۸۱؛ ابن عربی، محاضرة الاسرار و مساهرة الاخيار، ج ۲، ۶۹.

۵۲. ختم الاولياء، سؤال ۱۱۸.

۵۳. نگاه کنید به داستانهای صالح مری و ابن عیینه (ابن عربی، اثریاد شده، ج ۲، ۳۰۴، ۲۷۹).

۵۴. حلاج این هر دورا بی‌پرده انتقاد کرده است (Passion p.623-624, 278).

۵۵. عبدالرحمن بن احمد، رساله فی التصوف، نسخه خطی نغسان حماه؛ آغاز این نسخه افتاده است. بسنجید با سخن او درباره اتحاد با خدا بی‌واسطه پیامبر (سراج، کعب، ۱۰۴).

۵۶. سهروردی، عوارف، ج ۴، ۲۹۱.

۵۷. محاسبی (در محبة) آن را در زمان حیات او نشر کرده است؛ به نقل از حسین بن احمد شامی. [متن عربی از

حلیة الاولياء، ج ۱۰ ص ۸۲ و بعد نقل شده است که با این سند آغاز می‌شود: «قال: وحدثني الحسين بن

احمد شامی قال سمعت ذالنون المصری يقول...» - مترجم]

بأصوات الروحانيين وبتلاوة داود عليه السلام الزبور، فلورأيت داود و قدأقن بمنبر رفيع من مناير الجنة ثم اذن له أن يرقى وأن يُسمع حمده وثنائه، و قدأنصت له جميع اهل الجنة من الانبياء والاولياء و الروحانيين و المقرئين، ثم ابتداء داود بتلاوة الزبور على سكون القلب عند حسن حفظه و ترجيعه و تسكينه الصوت، و حسن تقطيعه، و قد و كل بها زمعها، و ناح منها طربها، و قد بدت النواجد من الضاحكين بحبرة السرور، و اجاب داود هواء الملكوت^{٥٨}، و فتحت مقاصير القصور، ثم رفع داود عليه السلام من صوته لیتم سرورهم فلما اسمعهم الرفيع من صوته برز اهل عليين من غرف الجنة و اجابته الحور من وراء سترات الخدور بمفتنات النغم، و أظت رحال المنبر و اصطفقت الرياح فزعزعت الاشجار، فتراسلت الاصوات و تجاوزت النغم، و زادهم الملك الفهم لیتم ما بهم من النعم فلولا ان الله كتب لهم فيها البقاء لماتوا فرحاً.»

تمام این قطعه را نقل کردم، چون ذوالنون مصری یکی از نخستین مرّوجان مجالس سماع یا «کنسرت روحانی»^{٥٩} بوده است؛ مقصود من آن است که نشان دهم گفت و شنود مستقیم اولیا با وجه الهی، در یوم الزیاده، یعنی نظری که محاسبی به آن استواری تأیید کرده، در اینجا به قصد و عمد محو و ملایم شده است.

ذوالنون مصری، چنانکه سلمی گوشزد ساخته، نخستین کسی است که «ترتیب الاحوال» و «مقامات اهل الولاية»^{٦٠} را تعیین کرده و تعلیم داده است. وی طریق سلوک عرفانی را، که دارانی طرح ریزی کرده، به صورت تئوئی میون ساخته است. چه بسا حالات و مقاماتی بر آن افزوده یا از آن کاسته شود، لیکن معنای مراتب لا یتغیر توفیقات الهی از این پس حاکم است. نظریه ذوالنون چون با درون نگری محاسبی - که در باطن خود اصل وابستگی هر مقامی را به مقام دیگر در تسلسل نیات پیشین نشان می کند - سنجیده شود معلوم می گردد که دارای جلوه زیبای صوری است ولی اندکی نابسنده است. این تقدیس فضیلت به خاطر نفس فضیلت، این پرستش وجد و خلسه به خاطر نفس وجد و خلسه را، چون با نشاط مرتاضانه بس صعب و عریان بسطامی (وسپس حلاج)، که از خلال اعمال تنها آن وجودی را که مقصود این اعمال است باز می جوید، مقایسه کنیم، نوعی شریک صوری دست کم خفی نمودار می شود. لیکن این نظر، از آنجا که روشنتر و لذا برای متوسطان صوفیه دسترسی به آن سهلتر از آن دو نظر

٥٨. هو الملكوت (= جهان برین فرشتگان). نفوذ اندیشه ای که محاسبی آن را بتصریح بیان کرده است. شاید

مراد «هو»ی مجالس سماع برای نوآشنایان باشد.

٥٩. خطرات آن را گوشزد کرده است (Passion, p.191).

٦٠. سنن، به نقل ابن الجوزی، ناموس، ج ١١، بسنجید با: سهروردی، عوارف، ج ٤، ٢٥٢، ٢٧٦.

دیگر^{۶۱} بوده است، طنین و بازخوان بیشتری داشته است. هم از پایان سده سوم هجری، این طبقه‌بندی صوری را تستری و صوفیان گوناگون بغداد اختیار کردند^{۶۲} و واسطی، سراج، قشیری و غزالی آن را تکمیل و اصلاح نمودند. اینک متنی نمونه و گویا از ذوالنون مصری^{۶۳}:

إن لله عبادا نصبوا أشجار الخطايا نصب أعينهم و سقوها بماء التوبة فثمرت
 ندما و حزنا فجنوا من غير جنون و تبلدوا من غير عى و لا بكم وانهم لهم البلغاء
 الفصحاء العارفون بالله و برسوله صلى الله تعالى عليه وسلم ثم شربوا بكاس
 الصفا فورثوا الصبر على طول البلا ثم توهت قلوبهم في الملكوت و جالت
 فكرهم بين سرايا حجب الجبروت و استظلوا تحت رواق الندم و قرؤا صحيفة
 الخطايا فأورثوا أنفسهم الجزع حتى وصلوا الى علو الزهد بسلم الورع
 فاستعذبوا مرارة الترك للدنيا و استلنوا خشونة المضجع حتى ظفروا
 بحب النجاة و عروة السلامة و سرحت أرواحهم في العلى حتى أناخوا في رياض
 النعيم و خاضوا في بحر الحياة و رذموا خنادق الجزع و عبروا جسور الهوى حتى
 نزلوا بفناء العلم و استقوا من غدیر^{۶۴} الحكمة و ركبوا في سفينة العطفة و أقلعوا
 بريح النجاة في بحر السلامة حتى وصلوا الى رياض الراحة و معدن العز
 و الكرامة^{۶۵}

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۶۱. عوارف، ج ۴، ۱۹۸۰، ۲۵۳. سالمیذوالنون مصری را از اولیا شمرده‌اند (مکئی، قوت القلوب، ج ۲، ۷۶).

۶۲. کعب، ۴۲.

۶۳. یاقعی، نشر، ج ۲، ۳۳۴-۳۳۵.

۶۴. اشاره به غدیر خم (Passion, p. 507).

۶۵. غایت توجه جمال‌شناسانه به مناسبت و درخوری این تصاویر توان گفت این «سیر معنوی به سوی خدا» را به صورتی مشابه «نقشه کشور عشق»، کاریکی از شاگردان اونوره دورفه Honoré d'Urfé درمی آورد. [نقشه کشور عشق (Carte du Tendre)، نقشه جغرافیایی تخیلی از سرزمینی تمثیلی است که رمان نویسان قرن هفدهم، بویژه دوشیزه سکودری Scudery، ادیبه فرانسوی قرن هفدهم مشهور به «سافو» (وی دارای محفلی ادبی بود که ادبا روزهای دوشنبه در آن گرد می آمدند)، خیال بسته بودند و در آن آدمیان جز به عشق و عاشقی نمی پرداختند. در این نقشه، امکان جغرافیایی دارای نامهایی حاکی از عواطف رقیق و عاشقانه و مربوط به عالم عشق و عاشقی اند، مانند دهکده‌هایی به نامهای «اشعار زیبا»، «نامه‌های عاشقانه»، «رقعه‌های عاشقانه»، «بندگی»، «ناز و نوازش» یا دریاچه «بیغمی» و همچنین نامهایی

وهمچنین این دعا^{۶۶}.

اللهم اجعلنا من الذين تاهت أرواحهم في الملكوت و كشفت لها حجب الجبروت
فخاضوا في بحر اليقين وتنزهوا في زهرة رياض المتقين وركبوا في سفينة التوكل و
أقلعوا بشراع التوسل و ساروا بريح المحبة في جداول قرب العزة وخطوا
بساحل الاخلاص فنبذوا الخطايا و حملوا الطاعات برحمتك يا أرحم الراحمين.



→

چون «صمیمیت»، «فراموشی»، «مکر»، «رازگویی»، و نظایر آنها. این نقشه در جلد دوم رمان سکودری
به نام کلی Clélie با شرح آمده است. مترجم.]
۶۶. یافعی، نشر، ج ۲، ۳۳۵.

تفسير جعفر الصادق



مركز تحقيق وحفظ التراث
الأب بولس نويان

نقل عن حقائق التفسير للسيدي

« ولم يشتغل احد منهم بجمع فهم خطابه على لسان اهل الحقيقة الا
آيات متفرقة نُسبت الى ابي العباس بن عطاء وآيات ذكر انها عن
جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنهما على غير ترتيب »
حقائق التفسير للسلمي

- 1,1 مقدمة : حكى عن جعفر بن محمد¹ انه قال : كتاب الله على اربعة اشياء : العبارة
والاشارة واللطائف والحقائق . فالعبارة للعوام والاشارة للخواص واللطائف للاولياء
والحقائق للانبياء .
- 1,1 « بسم » . عن جعفر بن محمد² قال : الباء بقاؤه والسين اسماؤه والميم ملكه .
فايمان المؤمن ذكره ببقائه وخدمة المرید ذكره باسمائه والعارف فناؤه عن المملكة
بالمالك لها³ .
- 1,1 وقال ايضاً⁴ : « بسم » ثلاثة احرف : باء وسين وميم . فالباء باب⁵ النبوة والسين سر⁶
النبوة الذي أسر النبي به الى خواص أمته⁷ والميم مملكة الدين الذي يعم الابيض
والاسود⁸ .
- 1,1 عن جعفر بن محمد انه سئل عن « بسم الله الرحمن الرحيم » قال : الباء بهاء الله والسين
سناؤه والميم مجده . والله إله كل شيء ، الرحمن لجميع خلقه ، الرحيم بالمؤمنين خاصة⁹ .
عن جعفر⁹ انه قال في قوله¹⁰ « الله » : انه اسم تام لانه اربعة احرف : الالف وهو
عمود التوحيد واللام الاول لوح الفهم واللام الثاني لوح النبوة والهاء النهاية في الاشارة .
والله هو الاسم الفرد¹¹ المتفرد لا يضاف الى شيء بل تضاف الاشياء كلها اليه
وتفسيره المعبود الذي¹² أله انخلق منزه¹³ عن كل¹⁴ درك مائيته¹⁵ والاحاطة بكيفيته
وهو المستور عن الابصار والاوهام¹⁶ والمحتجب بجلاله عن الادراك .

(1) B : عن جعفر الصادق || (2) B : عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن جده || (3) B : له ||
(4) B : - وقال ايضاً (بسم) || (5) B : باء || (6) B : لخواصه || (7) B : والميم بمملكته
الذي يعم ؛ Y : الذي انعم به للابيض والاسود || (8) YB : - عن جعفر... خاصة || (9) B :
عن علي... عن جده || (10) B : اسمه || (11) YB : - الفرد || (12) Y : + هو || (13) F :
- منزّه || (14) YB : - كل || (15) B : ماهيته || (16) Y : والافهام ||

1, عن الرضا عن ابيه عن جده¹ في قوله « الرحمن الرحيم » قال : هو واقع على المريرين والمرادين . فاسم الرحمن للمرادين لاستغراقهم في الانوار والحقائق والرحيم للمريدين لبقائهم مع انفسهم واشتغالهم باصلاح الظواهر . والرحمن المنتهي بكرامته الى ما لا غاية له لانه قد اوصل الرحمة بالازل وهو غاية الكرامة ومنتهاه بدء وعاقبة . والرحيم وصل رحمته بالياء والميم وهو ما يتصل به من رحمة الدنيا والعوافي والارزاق² .

2, 1 ذكر عن جعفر الصادق في قوله « الحمد لله » قال : من حمده³ بصفاته كما وصف نفسه فقد حمده . لان الحمد حاء وميم ودال . فالحاء من الوجدانية والميم من الملك والدال من الديمومية . فن عرفه بالوجدانية والديمومية والملك فقد عرفه .

2, 1 سئل جعفر بن محمد⁴ عن قوله « الحمد لله رب العالمين » قال : معناه الشكر لله وهو المنعم بجميع نعمائه⁵ على خلقه وحسن صنعه⁶ وجميل بلائه⁷ وألف⁸ الحمد من آياته وهو الواحد . فبآياته انقذ اهل معرفته من سخطه وسوء قضائه . واللام من لطفه وهو الواحد . فبلطفه اذاقهم حلاوة عطفه وسقام كأس بره⁹ . والحاء فن حمده وهو السابق بحمد نفسه قبل خلقه . فبسابق حمده استقرت النعم على خلقه وقدروا على حمده . والميم فن مجده . فبجلال مجده زينهم بنور قدسه . والدال من دينه الاسلام . فهو السلام ودينه الاسلام¹⁰ ودارة السلام وتحتهم فيها سلام لاهل الاسلام في دار السلام .

3, 1 عن جعفر بن محمد الصادق¹¹ قال : « الرحمن » الذي يرزق الخلائق¹² ظاهراً وباطناً . فرزق الظاهر الاقوات من المأكولات والمشروبات والعوافي ورزق¹³ الباطن العقل والمعرفة والفهم وما ركب فيه من انواع البدائع كالسمع والبصر والشم والذوق واللمس والظن¹⁴ والهمة .

7, 1 وقال جعفر بن محمد¹⁵ : « صراط الذين انعمت عليهم » بالعلم بك والفهم عنك .

(1) Y : سمعت منصوراً باسناده عن جعفر || (2) B : - عن الرضا... والارزاق || (3) Y : + بجميع || (4) B : جعفر الصادق || (5) B : نماء || (6) YB : صنيعة || (7) B : آياته || (8) Y : فألف || (9) F : سره || (10) B : - ودينه الاسلام || (11) Y : - بن محمد الصادق || (12) YB : الخلق || (13) Y : - ورزق || (14) B : والنطق || (15) B : + الصادق ||

- 7, I قال جعفر : « آمين » اي قاصدين نحوك وانت اكرم من ان تخيب قاصداً¹ .
- 32, II « سبحانك لا علم لنا » . قال جعفر² : لما باهوا باعمالهم وتسييحهم وتقديسهم ضربهم كلهم بالجهل حتى قالوا « لا علم لنا » .
- 125, II « واذ جعلنا البيت مثابة للناس » . عن جعفر بن محمد³ قال : البيت هاهنا محمد . فمن آمن به وصدق برسالته دخل في ميادين الامن والامان « مقام ابراهيم » مقام القبلة . جعل قلبك مقام المعرفة ولسانك مقام الشهادة وبدنك مقام الطاعة . فمن حفظها فانه مستجاب الدعاء البتة⁴ .
- 128, II « ربنا واجعلنا مسلمين لك » . قال جعفر : اجعلنا مسلمين لك اي احفظني واهل بيتي كي نسلم انفسنا وقلوبنا اليك ولا نختار الا ما اخترته لنا . وقال ايضاً : اجعلنا مقيمين معك لك .
- 158, II « ان الصفا والمروة من شعائر الله » : عن جعفر بن محمد⁵ قال : الصفا⁶ الروح لصفائها عن درن المخالفات ، والمروة النفس لاستعمالها المروة في القيام بخدمة سيدها . وقال : الصفا صفاء⁷ المعرفة والمروة مروة العارف .
- 201, II « ربنا آتنا في الدنيا حسنة » . قال جعفر⁸ : حسنة الصالحين .
- 210, II « هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام » . قال جعفر : هل ينظرون الا اقبال الله عليهم بالعصمة والتوفيق فيكشف عنهم أستار الغفلة فيشهدون برّه ولطفه بل يشهدون البار اللطيف .
- 210, II « وقضي الامر » . قال جعفر¹⁰ : وقضي الامر¹¹ وكشف عن حقيقة الامر ومغيبه .
- 212, II « زين للذين كفروا الحياة الدنيا » . قال جعفر : زين للذين جحدوا التوكل زين الحياة الدنيا حتى جمعوها وافتخروا بها « ويسخرون من الذين آمنوا » اي من الذين

(1) Y : قاصدك || (2) B : + الصادق || (3) E : عن الرضا... عن جده ؛ Y : - بن محمد || (4) YB : - مقام ابراهيم... البتة || (5) Y : بعضهم || (6) Y : سمعت منصوراً يقول سمعت ابا القاسم يقول سمعت ابا جعفر عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن جعفر || (7) B : + عبارة عن || (8) Y : - صفاء || (9) B : + الصادق || (10) B : + الصادق || (11) B : + اي ||

- توكلوا على الله في جميع امورهم ونبذوا تدابيرهم وراء ظهورهم واعرضوا عنها وهم الفقراء الصبر الراضون .
- 222, II « ان الله يحب التوايين » . قال جعفر : يحب التوايين من سؤالاتهم ويجب « المتطهرين » من اراداتهم .
- 284, II قال جعفر : « لله ما في السماوات وما في الارض » : من اشتغل بهما قطعاه عن الله عز وجل ، ومن اقبل على الله وتركها ملكها الله اياه .
- = « وان تبدوا ما في انفسكم » . قال جعفر : الاسلام . « او تخفوه » الايمان .
- 1, III « الم » . قال جعفر : الحروف المقطوعة¹ في القرآن اشارات الى الوجدانية والفردانية والديمومية وقيام الحق بنفسه بالاستغناء عما سواه .
- 5, III قال جعفر في قوله « ان الله لا يخفى عليه شيء » قال : لا يطلعن عليك فيرى في قلبك سواه فيمقتك .
- 18, III قال جعفر² في قوله « شهد الله » قال : شهد الله بوجدانيته واحديته وصديقته « وشهد الملائكة واولو العلم » له بتصديقي ما شهد هو لنفسه .
- وسئل جعفر³ عن حقيقة هذه الشهادة ما هي فقال : هي مبنية على اربعة اركان . اولها اتباع الامر والثاني اجتناب النهي والثالث القناعة والرابع الرضا .
- 19, III قال جعفر⁴ « ان الدين عند الله الاسلام » قال : هو ما سلم عليه صاحبه من وساوس الشيطان وهو اجس النفس وعذاب الآخرة .
- 28, III قال جعفر : « ويحذركم الله نفسه » ان تشهد لنفسك بالصلاح لان من كانت له سابقة ظهرت سابقته في خاتمته⁵ .
- 31, III قال جعفر في قوله « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني » قال : قيد اسرار الصديقين بمتابعة محمد صلعم لكي يعلموا انهم وان علت احوالهم وارتفعت مراتبهم لا يقدرين مجاوزته ولا اللحق به .

(1) YB : المقطعة || (2) B : + الصادق || (3) B : الشبلي || (4) B : + الصادق || (5) B : - قال جعفر ... خاتمته ||

- 35, III « اني نذرت لك ما في بطني محرراً » قال جعفر : عتيقاً من رق الدنيا واهلها¹ .
وقال جعفر : « محرراً » اي عبداً لك خالصاً لا يستعبده شيء من الاكوان .
- 37, III « فتقبلها ربها » قال جعفر : تقبلها حتى يعجب الانبياء مع علو اقدارهم في عظم شأنها عند الله . الا ترى ان زكريا قال لها « اني لك هذا ؟ قالت هو من عند الله » اي من عند من تقبلني .
- 39, III « وسيداً وحصوراً » . قال جعفر : السيد المبين عن الخلق وصفاً وحالاً وخلقاً .
- 61, III « فمن حاجتك فيه من بعد ما جاءك من العلم » . قال جعفر : هذه اشارة في اظهار المدعين لاهل الحقائق ليفتضحوا في دعاويهم عند اظهار اثار انوار التحقيق وبطلان ظلمات الدعاوي الكاذبة .
- 68, III « ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي » . قال جعفر : للذين اتبعوه في شرايعهم ومناسكهم « وهذا النبي » لقرب حال ابراهيم من حال النبي صلى الله عليهما وشريعته من شريعته دون ساير الانبياء وسائر الشرايع ، « والذين آمنوا » لقرب حالهم من حال ابراهيم . « والله ولي المؤمنين » في تشريعهم² الى بلوغ مقام الخليل عليه السلام اذ « القرب منه من³ درجة المحبة بقوله : « ويحبهم ويحبونه » (54, V) .
- 76, III « بلى من اوفى بعهده واتقى فان الله يحب المتقين » . قال جعفر : من اوفى بالعهد الجاري عليه في الميثاق الاول « واتقى » وطهر ذلك العهد وذلك الميثاق من تدنسه بباطل . والوفاء بالعهد الكون⁴ معه بقطع ما سواه . لذلك قال النبي صلعم : « اصدق كلمة تكلم بها العرب قول لييد : الاكل شيء ما خلا الله باطل » . ومن وفى بالعهد سمي محباً⁵ والله يحب المتقين .
- 9, III قال جعفر « كونوا ربانيين » قال : مستمعين بسمع القلوب ناظرين باعين الغيوب .
- 2, III قال جعفر : بانفاق المهج يصل العبد⁶ الى بر حبيبه وقرب مولاه . قال الله : « لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون » .

(1) B : - قال جعفر... واهلها || (2) B : تشريكهم || (3) Y : او || (4) YB : في ||
(5) Y : ان يكون || (6) Y : متقياً || (7) B : المحب ||

- وقال جعفر : لن يصلوا الى الحق حتى ينفصلوا عما دونه¹.
- قال جعفر في قوله « من دخله كان آمناً » قال : من دخل الايمان قلبه كان آمناً من الكفر².
- « ومن يعتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم ». قال جعفر³ في هذه الآية : من عرفه استغنى به عن جميع الانام.
- « اتقوا الله حق تقاته ». قال جعفر : التقوى ان لا ترى في قلبك شيئاً سواه.
- قال جعفر الصادق : « يأمرون بالمعروف » والمعروف هو موافقة الكتاب والسنة⁴.
- « هذا بيان للناس ». قال جعفر : أظهر البيان للناس ولكن لا يتبينه الا من أيد منه⁵ بنور اليقين⁶ وطهارة السر . الا تراه يقول : « وهدى وموعظة للمتقين ». ألا⁷ ان الاهتداء بهدى البيان والاتعاظ به للمتقين الذين اتقوا كل شيء سواه.
- « بل الله مولاكم ». قال جعفر : متولي اموركم بدءاً وعاقبه⁸.
- « فاذا عزمت فتوكل على الله ». قال جعفر : أمر باستقامة الظاهر مع الخلق وبتجريد باطنه للحق . الا تراه يقول : « فاذا عزمت... »
- « الذين يذكرون الله قياماً وقعوداً وعلى جنوبهم ». قال جعفر : يذكرون الله قياماً في مشاهدات الربوبية وقعوداً في اقامة الخدمة وعلى جنوبهم في روية الزلف⁹.
- « اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون ». قال جعفر : اصبروا عن المعاصي وصابروا على الطاعات ورابطوا الارواح بالمشاهدة واتقوا الله اي تجنبوا¹⁰ الانبساط مع الحق « لعلكم تفلحون » ، تبلغون مواقف اهل الصدق فانه محل الفلاح.
- قال جعفر في قوله « يا ايها الناس » اي كونوا من الناس الذين هم الناس ولا تغفلوا عن الله . فمن عرف انه من الانسان الذي خص خلخته بما خص به كبرت همته

(1) B : لن ينالوا الحق حتى ينفصلوا عن الخلق || (2) B : - قال... الكفر || (3) B : ابو جعفر (?) || (4) B : - قال... والسنة || (5) Y : - منه || (6) B : التوفيق || (7) B : اي || (8) B : - قال... وعاقبه || (9) B : الزلفى ؛ Y : الزلفة || (10) B : اجتنبوا ||

عن طلب دني المنازل وسمت به الرفعة حتى يكون الحق نهايته « وان الى ربك المنتهى » (42,LIII) وسمو همته مما خص به من الاختصاص من التعريف والالهام .

9, iv « فليتقوا الله وليقولوا قولاً سديداً » . قال جعفر بن محمد¹ : الصدق والتقوى يزيدان في الرزق ويوسعان² المعيشة .

59, iv « اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم » . قال جعفر الصادق : لا بد للعبد المؤمن من ثلاث سنن : سنة الله وسنة الانبياء وسنة الاولياء . فسنة الله كتمان السر . قال الله : « عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احداً » (26,LXXII) . وسنة الرسول صلعم مداراة الخلق وسنة الاوليا الوفاء بالعهد والصبر في البأساء والضراء .

64, iv « ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك » . قال جعفر : من لم يجعل قصده الينا على سبيلك وسنتك وهديك ضل الطريق واعطأ الرشد³ .

80, iv « من يطع الرسول فقد اطاع الله » . قال جعفر بن محمد : من عرفك بالرسالة والنبوة فقد عرفني بالربوبية والالهية⁴ .

25, iv عن جعفر بن محمد⁵ في قوله « اتخذ الله ابراهيم خليلاً » قال : اظهر اسم الخلة لابراهيم لان الخليل ظاهر في المعنى واخفى اسم المحبة لمحمد صلعم لتام حاله . اذ لا يحب الحبيب اظهار حال حبيبه بل يحب اخفائه وستره لئلا يطلع عليه سواء ولا يدخل احد فيما بينهما . وقال لنيته وصفية محمد صلعم لما اظهر له حال المحبة « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني » (31,III) اي ليس الطريق الى محبة الله الا باتباع حبيبه ولا يتوسل الى الحبيب بشيء احسن من مبايعة⁶ حبيبه وطلب رضائه⁷ .

1, v قال جعفر بن محمد في قوله « يا ايها الذين آمنوا » قال : فيه اربع خصال : نداء وكناية واشارة وشهادة : يا نداء واي خصوص نداء - وها كناية - والذين اشارة - وآمنوا شهادة .

1, v « ان الله يحكم ما يريد » . قال جعفر : حكم بما اراد وامضى ارادته ومشيتته . فن

(1) B : جعفر الصادق || (2) B : + في || (3) B : الرشيد || (4) B : - قال ... والالهية || (5) B : جعفر الصادق || (6) V : مبايعة || (7) B : - ولا يتوسل... رضائه ||

رضى حكمه¹ استراح وهُدِي لسبيل رشدِه ومن سخطه فان حكمه ماض عليه² وله فيه السخط والهوان .

« اليوم اكملت لكم دينكم » . قال جعفر بن محمد³ : اليوم اشارة الى يوم بعث محمد رسول الله صلعم ويوم رسالته . 3, v

« يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء » . قال جعفر : يغفر لمن يشاء فضلاً ويعذب من يشاء عدلاً . 18, v

« وابتغوا اليه الوسيلة » . قال جعفر : اطلبوا منه القربة . 35, v

قال جعفر في قوله « وعنده مفاتيح الغيب » قال : يفتح من القلوب الهداية ومن الهموم الرعاية ومن اللسان الرواية⁴ ومن الجوارح السياسة والدلالة . 59, vi

« اني وجهت وجهي » قال جعفر : يعني اسلمت قلبي للذي خلقه وانقطعت اليه من كل شاغل وشغل « للذي فطر السموات والارض » قال : الذي رفع السماء⁵ بغير عمد واطهر فيها بدايع صنعه قادر على حفظ قلبي من الخواطر المذمومة والوساوس التي لا تليق بالحق . 79, vi

قال جعفر في قوله « او من كان ميتاً فاحييناه » قال : ميتاً عنا فاحييناه بنا وجعلناه إماماً يهتدي بنوره الاجانب ويرجع اليه الضال « كمن مثله في الظلمات » كمن ترك مع شهوته وهواه فلم يؤيد بروايح القرب وموانسة الحضرة . 122, vi

قال جعفر : « او من كان ميتاً » بالاعتماد على الطاعات « فاحييناه » فجعلنا له نور التضرع والاعتذار⁶ .

« وان هذا صراطي مستقيماً » . قال جعفر بن محمد⁷ : طريق من القلب الى الله بالاعراض عما سواه . 153, vi

« خذوا زينتكم عند كل مسجد » . قال جعفر⁸ : أبعد اعضاءك من⁹ ان تمس بها شيئاً بعد ان جعلها الله آلة تؤدي بها فرايض الله¹⁰ . 31, vii

(1) B : بحكمه || (2) B : - عليه || (3) B : - بن محمد || (4) B : الدراية || (5) B : السموات || (6) B : - قال ... والاعتذار || (7) B : جعفر الصادق || (8) B : + رحمه الله || (9) B : عن || (10) B : فرائضه ||

- 120, VII « والقي السحرة ساجدين ». قال جعفر¹ : وجدوا نسيم رياح العناية القديمة بهم فالتجوا الى السجود شكراً وقالوا « آمنا برب العالمين » (121, VII).
- 142, VII « وواعدنا موسى ثلاثين ليلة ». قال جعفر : كان وعده ثلاثين ليلة فاليوم² على ميعاد ربه وانتهى الاجل لقدمه فاخرجه عن حده ورسمه واكرم موسى بكلامه وبان عليه شرفه خارجاً عن رسوم البشرية حتى سمع ما سمع من ربه من غير نفسه وعلمه وغير وقته الذي وقت لقومه دليلاً بذلك على ان منازل الربوبية خارج عن رسوم البشرية .
- 143, VII « ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه ». قال جعفر : الميقات طلب الروية³ . وقال جعفر⁴ : سمع كلاماً⁵ خارجاً عن بشريته واطراف الكلام اليه وكلمه⁶ من نفسية موسى وعبوديته فغاب موسى عن نفسه وفي موسى عن صفاته⁷ وكلمه ربه من حقائق معانيه فسمع موسى صفة موسى من ربه⁸ ومحمد سمع من ربه صفة⁹ ربه فكان احمد المحمودين عند ربه . ومن هنا كان مقام محمد صلعم سدره¹⁰ المنتهى ومقام موسى الطور . ومنذ كلم الله¹⁰ موسى على الطور اقبى صفتها فلم يظهر فيها النبات ولا تمكن لاحد عليها¹¹ .
- 143, VII « قال رب ارنى انظر اليك ». قال جعفر : انبسط الى ربه في معنى رويته لانه رأى¹² خيال كلامه على قلبه . فبه¹³ انبسط اليه . فقال له : « لن تراني » اي لا تقدر ان تراني لانك انت الفاني فكيف السبيل لفان الى باق . « ولكن انظر الى الجبل ». فقال¹⁴ : وقع على الجبل علم الاطلاع فصارت دكاً متفرقاً ، زال الجبل من ذكر اطلاق ربه وصعد موسى من روية تدكدك الجبل . فكيف له بروية ربه عياناً ، معاينة روية الله لعبده والعبد فان روية العبد لربه والعبد بربه باق . وقال¹⁵ : ثلاث من العبيد الى ربهم محال : التجلي والوصلة والمعرفة . فلا عين تراه
- (1) B : + رحمه الله || (2) B : فالتزم (?) || (3) B : - قال ... الروية || (4) B : بعضهم || (5) YB : كلامه || (6) B : فلما كلم موسى غيب عن صفاته ونفسه || (7) B : + فكان من غير موسى || (8) B : صفات || (9) YB : - سدره || (10) B : - الله || (11) B : ولا يمكن لاحد عليها المكث || (12) B : + في || (13) B : فيه || (14) B : - فقال || (15) Y : ثم قال ||

ولا قلب يصل اليه ولا عقل يعرفه . لان اصل المعرفة من الفطرة واصل المواصلة من المسافة واصل المشاهدة من المباينة .

قال جعفر في قوله « لن تراني ولكن انظر الى الجبل » : اشغله بالجبل ثم تجلى ولولا ما كان من اشغاله بالجبل لمات موسى صعقاً بلا افاقة¹ .

قال جعفر في قوله « سبحانك تبت اليك » قال : نزّه ربه واعترف اليه بالعجز وتبرأ من عقله . « تبت اليك » ، رجعت اليك من نفسي ولا اميل الى علمي . فالعلم ما علمتني والعقل ما اكرمتني به « وانا اول المؤمنين » انك لا ترى في الدنيا² .

« ويضع عنهم اصرهم والاغلال » . قال جعفر : اثقال الشرك وذل المخالفات وغل³ الاهمال³ .

« فانبجست منه اثنتا عشرة عيناً » . عن جعفر بن محمد في هذه الآية قال : انبجست من المعرفة اثنا عشر (sic) عيناً يشرب كل اهل مرتبة في مقام من عين من تلك العيون على قدرها . فاول عين منها عين التوحيد . والثاني عين العبودية والسرور بها . والثالث عين الاخلاص . والرابع عين الصدق . والخامس عين التواضع . والسادس عين الرضا والتفويض . والسابع عين السكينة والوقار . والثامن عين السخاء والثقة بالله . والتاسع عين اليقين . والعاشر عين العقل . والحادي عشر عين المحبة . والثاني عشر عين الانس والحلوة وهي عين المعرفة بنفسها ومنها تنفجر هذه العيون . فمن شرب من عين منها يجد حلاوتها ويطمع في العين التي هي ارفع منها⁴ ، من عين الى عين حتى يصل الى الاصل . فاذا وصل الى الاصل تحقق⁵ بالحق .

سئل جعفر عن الحكمة في قوله « وهو يتولى الصالحين » ونحن نعلم انه يتولى العالمين ، فقال : التولية على وجهين : تولية اقامة وابداء وتولية عناية ورعاية لاقامة الحق .

« وليبلى المؤمنين منه بلاء حسناً » . قال جعفر : ان يفنيهم عن نفوسهم . فاذا افناهم عن نفوسهم كان هو عوضاً لهم عن نفوسهم⁶ .

(1) B : - وقال ... افاقة || (2) B : - قال ... الدنيا || (3) Y : الانهالك || (4) B : + فلم يزل يشرب || (5) B : + هناك || (6) F : - فاذا ... نفوسهم ||

- 24, VIII « استجيبوا لله وللرسول ». قال جعفر : اجابوه الى الطاعة لتحيا بها قلوبكم¹ . « اذا دعاكم لما يحيبكم » قال جعفر : الحياة هي الحياة بالله وهو المعرفة . كما قال الله تعالى : « فلنحيينه حياة طيبة » (97, XVI)² .
- 44, VIII « ليقضي الله امرًا كان مفعولا ». قال جعفر : ما قضاءه في الازل يظهره في الحين بعد الحين والوقت بعد الوقت .
- 53, VIII « ذلك بان الله لم يكن مغيرًا نعمة... » . قال جعفر : ما دام العبد يعرف نعم الله عنده فان الله لا ينزع منه نعمة حتى اذا جهل النعمة ولم يشكر الله عليها اذ ذلك حري ان³ ينزع منه .
- 67, VIII « تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة ». قال جعفر : تريدون الدنيا والله يريد لكم الآخرة وما يريد الله لكم خير مما تريدونه لانفسكم .
- 69, VIII « فكلوا مما غنمتم حلالاً طيباً ». قال جعفر : الحلال ما لا يعصى الله فيه والطيب ما لا ينسى الله فيه .
- 25, IX « لقد نصركم الله في مواطن كثيرة ». قال جعفر : استجلاب النصر في شيء واحد وهو الذلة والافتقار والعجز لقوله « لقد نصركم الله في مواطن كثيرة » لم تقوموا فيها بانفسكم ولم تشهدوا قوتكم وكثرتكم وعلمتم ان النصر لا يوجد بالقوة وان الله هو الناصر والمعين . ومتى علم العبد حقيقة ضعفه نصره الله . وحلول الخذلان بشيء واحد وهو العجب . قال الله « ويوم حنين اذ أعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئاً » . فلما عاينوا القوة من انفسهم دون الله رماهم الله بالهزيمة وضيق الارض عليهم . قال الله « ثم وليتم مدبرين » موكلين الى حولكم وقوتكم وكثرتكم .
- 37, IX سئل جعفر الصادق عن قوله « زين لهم سوء اعمالهم » قال : هو الرياء .
- 40, IX قال جعفر في قوله « وايداه بجنود لم تروها » قال : ذلك جنود اليقين والثقة بالله والتوكل على الله .

(1) B : - قال ... قلوبكم || (2) B : + وقال جعفر رضي الله عنه : حياة القلوب في المعاشرة وحياة الارواح في المحبة وحياة النفوس في المتابعة || (3) B : - اذ ... ان || (4) Y : النصرة ||

- « ولكن كره الله انبعاثهم ». قال جعفر : طالب عباده بالحق ولم يجعلهم لذلك اهلاً ثم لم يعذرهم ولا مهم على ذلك . الا تراه يقول : « وقالوا لا تنفردوا في الحرّ »¹ (81, IX) .
- « ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ». قال جعفر : لو عرفوا الله لاستحيوا منه وخرجوا له عن انفسهم وارواحهم² واموالهم بدلاً من³ واحد من اوامره .
- « ما على المحسنين من سبيل ». قال جعفر : المحسن الذي يحسن اداب خدمة سيده .
- « رضي الله عنهم ورضوا عنه ». قال جعفر : رضي الله عنهم بما كان سبب لهم من الله⁴ من عناية وتوفيق ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم لرسوله صلعم وقبول ما جاء به وانفاقهم الاموال وبذل المهج .
- قال جعفر في قوله : « ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم ». قال : يكرمهم على لسان الحقيقة وعلى لسان المعاملة : اشترى منهم الاجساد لمواضع وقوع المحبة من قلوبهم فأحياهم بالوصلة .
- « ان الله له ملك السموات والارض ». قال جعفر : الاكوان كلها له فلا يشغلنك ما له عنه .
- « لقد جاءكم رسول » : قال جعفر الصادق : علم الله عجز خلقه عن طاعته فعرفهم ذلك لكي يعلموا انهم لا ينالون الصفوة من خدمته فاقام بينه وبينهم مخلوقاً من جنسهم في الصورة فقال : « لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عندهم ... » فألبسه من نعته الرأفة والرحمة واخرجه الى الخلق سفيراً صادقاً وجعل طاعته طاعته وموافقتة موافقتة وقال : « من يطع الرسول فقد اطاع الله » (80, IV) .
- « لما ظلموا ». قال جعفر : لما قابلوا نعمنا بالكفران .
- « والله يدعو الى دار السلام ». قال جعفر : الدعوة عامة والهداية خاصة .
- وقال ايضاً : ما طابت الجنة الا بالسلام وانما اختارك بهذه الخصائص لكي لا تختار عليه احداً .

(1) B : - قال ... الحر || (2) Y : وازواجهم || (3) Y : + أمر || (4) B : - كان ||
 (5) B : - من الله || (6) Y : المفرد ||

وقال ايضاً : عملت الدعوة في السراير فتحللت بها وركنت اليها¹.

57, x « وشفاء لما في الصدور ». قال جعفر : شفاء لما في الصدور اي راحة لما² في السراير .

وقال جعفر : لبعضهم شفاء المعرفة والصفاء ولبعضهم شفاء التسليم والرضا ولبعضهم شفاء التوبة والوفاء ولبعضهم شفاء المشاهدة واللقاء .

58, x « قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا ». قال جعفر في هذه الآية : انه انتباه من غفلة او انقطاع عن ذلة والمباينة من دواعي الشهوات³.

وقال جعفر : فضل الله معرفته ورحمته توفيقه .

107, x « وان يمسسك الله بضرّ . . . وان يردك بخير ». قال جعفر : جعل الله مسّ الضرّ منوطاً بصفتك واردة الخير لك منوطاً بصفته ليكون رجائك اغاب من خوفك .

96, xi « ولقد ارسلنا موسى بآياتنا وسلطان مبين ». قال جعفر : الآيات هو التواضع عند اولياء الله والسلطان التكبر على اعداء الله .

112, xi « فاستقم كما امرت ». قال جعفر الصادق : افتقر الى الله بصحة العزم⁵.

19, xii « قال يا بشرى هذا غلام وأسروه بضعة⁴ ». قال جعفر : كان لله تعالى في يوسف سر فغطى عليهم موضع سره ولو كشف لهم عن حقيقة ما اودع فيه لما تواروا . الا تراهم كيف قالوا « هذا غلام » ولو علموا اثار القدرة فيه لقالوا هذا نبي وصديق . ولما كشف للنسوة بعض الامر قلن « ما هذا بشراً ان هذا الا ملك كريم » (31, XII)

20, xii « وشروه بثمن بخس ». قال جعفر : باعوه بالبخس من الثمن لجهلهم بما اودع الله فيه من لطائف العلوم وبدائع الآيات .

وقال جعفر : انت تتعجب من بيع اخوة يوسف يوسف بالبخس من الثمن وما تفعله اعجب منه لانك تبيع حظك من الآخرة بشهوة نظرة او خطرة من الدنيا . وربما باع الرجل معرفته باخس ثمن وربما فاته حظه من ربه باقل القليل .

(1) B : قال ... اليها || (2) B : - || (3) B : - قال ... الشهوات || (4) Y :

مي || (5) B : - قال ... العزم ||

وقال جعفر : كان لله في يوسف سر مغطى عليهم ، مودع فيه حين اخرجوه من الجب فيبيع بالثمن البخس . ولو شهدوا فيه ودائع اسرار الحق عنده لما اتوا اجمعين في النظر¹ اليه ولم تطاوعهم² الالسنه بقولهم « هذا غلام » . فهو عندهم غلام وعند الحق علم من الاعلام .

« قد شغفها حباً » . قال جعفر : الشغاف مثل الغين³ اظلم قلبه⁴ عن التفكير في غيره والاشتغال بسواه . 30, XII

« انا لنها في ضلال ميين » . سئل جعفر بن محمد⁵ عن العشق فقال : ضلال . 30, XII

ثم قرأ « انا لنها في ضلال ميين » . قال : معناه في عشق ظاهر .

« فلما رأينه واكبرنه » . قال جعفر : سترت هية النبوة عليهن مواضع ارادتهن منه فاكبرنه . 31, XII

« لا تدخلوا من باب واحد » . قال جعفر⁶ : نسي يعقوب اعتماده على العصمة والقوة وان القضاء يغلب التدبير بقوله « لا تدخلوا من باب واحد » ثم استدرك عن قريب وساعده التوفيق فقال : « ما اغنى عنكم من الله من شيء » . 67, XII

« ايها العير انكم لسارقون » . قال جعفر⁷ : اضمير يوسف في امره مناديه اياهم بالسرقة ما كان منهم في قصته مع ابيهم : ان فعلكم الذي فعلتم مع ابيكم يشبه فعل السراق . 70, XII

« كذلك كدنا ليوسف » . قال جعفر : اظهرنا عليه عامة بركات آياته الصادقين بما عصمناه به في وقت الهم . 76, XII

« ان ابنك سرق » . قال جعفر : معناه⁸ ان ابنك ما⁹ سرق وكيف يجوز هذه اللفظة على نبي بن نبي . وهذا من مشكلات القرآن وهو كقولاه في قصة داود « خصمان بغى بعضنا على بعض » (22,XXXVIII) وما كانا خصمين وما بغيا . 81, XII

« لا تثريب عليكم » . قال جعفر : لا عيب عليكم فيما عملتم لانكم كنتم مجبورين عليه وذلك في سابق القضاء عليكم . 92, XII

(1) B : حين نظروا || (2) B : ولما طارعتهم || (3) B : الغيم || (4) B : قلبها ||
(5) B : جعفر الصادق || (6) B : جعفر الصادق || (7) B : - معناه || (8) B : - ما ||

- 93, XII « اذهبوا بقميصي هذا » . عن جعفر¹ قال : كان المراد في² القميص أنه اتاه الهم³ من قبل⁴ القميص بقوله « وجاءوا على قميصه بدم كذب » (18, XII) فاحب ان يدخل السرور عليه من الجهة الذي⁵ دخل الهم به عليه .
- 94, XII « قال ابوهم اني لا اجد ريح يوسف » . قال جعفر الصادق : يقول⁶ ان ريح الصبا سأل الله تعالى فقال خصني بان ابشره بابنه . فاذن الله له في ذلك . وكان يعقوب ساجداً فرفع رأسه وقال « اني لا اجد ريح يوسف » . فقالت له اولاده « انك لفي ضلالك القديم » (95, XII) اي في محبتك القديمة . وكان⁷ الريح ممزوجاً بالعناية والشفقة والرحمة والابخار بزوال المحنة . وكذلك المؤمن المتحقق يجد ريح نسيم الايمان في قلبه وروح المعرفة من العناية التي سبقت له من الله في سره .
- 00, XII « وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن » . قال جعفر الصادق : قال يوسف « احسن بي اذ اخرجني من السجن » ولم يقل اخرجني من الجب وهو اصعب . قال : لانه لم يرد مواجهة اخوته بانكم جفوتوني والقيتموني في الجب بعد ان قال « لا تريب عليكم اليوم » .
- 00, XII « ان ربي لطيف لما يشاء » . ~~مرزوق~~ جعفر⁸ الصادق : اوقف عباده تحت مشيئته ان شاء عذبهم وان شاء عفا عنهم وان شاء قربهم وان شاء بعدهم لتكون المشيئة والقدرة له لا لغيره ثم اظهر لطفه لعباده المخصوصين بالمحبة والمعرفة⁹ والايمان وذلك قوله : « ان ربي لطيف لما يشاء » لعباده الذين سبقت لهم منه العناية والولاية .
- 1, XII « عبرة لاولي الالباب » . قال جعفر الصادق ؛ لاولي الاسرار مع الله .
- 9, XIII « الكبير المتعال » . قال جعفر : كبر في قلوب العارفين محله فصغر عندهم سواه وتعالى عن¹⁰ ان يتقرب اليه الا بصرف كرمه .
- , XIII « ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم » . قال جعفر الصادق : لا يوفقهم

(1) B : قال جعفر الصادق || (2) B : من || (3) Y : الحزن || (4) B : جهة ||
 (5) YB : التي || (6) B : يقال || (7) Y : فكان || (8) Y : - جعفر || (9) Y : المغفرة ||
 (10) YB : - عن ||

لتغيير اسرارهم ولا يغير عليهم احوالهم ولو وفقهم لتغيير الاسرار ومشاهدة البلوى لذلوا
وافتقروا فنالوا به النجاة .

« وما دعاء الكافرين الا في ضلال » . قال جعفر¹ : من دعا بنفسه فالى نفسه دعا
وهو الكفر والضلال وذلك محل الحيانة والاسقاط من درجات اهل الامانة . فان
الدواعي تختلف : داعٍ بالحق وداعٍ الى الحق وداعٍ الى طريق الحق . كل هؤلاء
دعاة يدعون الخلق الى هذه الطرق لا بانفسهم . فهذه طرق الحق . وداعٍ يدعو
بنفسه ،² فالى اي شيء دعا فهو ضلال .

« ان الله يضل من يشاء ويهدي اليه من اناه » . قال جعفر : يضل عن ادراكه
وجوده من قصده بنفسه ويهدي اي يوصل الى حقايقه من طلبه به .

« ولكل اجل كتاب » . قال جعفر الصادق : للروية وقت .

عن جعفر بن محمد³ في قوله « يمحو الله ما يشاء ويثبت » قال : يمحو الكفر
ويثبت الايمان⁴ ويمحو النكرة ويثبت المعرفة ويمحو الغفلة ويثبت الذكر ويمحو
البغض ويثبت المحبة ويمحو الضعف ويثبت القوة ويمحو الجهل ويثبت العلم ويمحو
الشك ويثبت اليقين ويمحو الهوى ويثبت العقل على هذا النسق . ودليله « كل يوم
هو في شأن » (29.LV) محوًا واثباتًا .

« وعنده ام الكتاب » . قال جعفر : الكتاب الذي قدر فيه الشقاوة والسعادة . فلا
يزاد فيه ولا ينقص منه « وما يبديل القول لدي » (29,L) والاعمال اعلام . فمن قدر
له بالسعادة ختم⁵ له بالسعادة ومن قدر له بالشقاوة ختم له بها .

« كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور » . قال جعفر : عهد
خصصت به فيه بيان هلاك⁶ سالف الامم ونجاة امتك انزلناه اليك لتخرجهم به من
ظلمات الكفر الى نور الايمان ومن ظلمات البدعة الى انوار السنة ومن ظلمات
النفوس الى انوار القلوب .

(1) B : قيل || (2) Y : لنفسه || (3) B : قال جعفر الصادق || (4) B : - يمحو ...
الايمان || (5) B : حكم || (6) B : - هلاك

- 26, XIV « ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة ». قال جعفر : الشجرة الخبيثة الشهوات وارضها النفوس وماءها الامل واوراقها الكسل وثمارها المعاصي وغايتها النار .
- 32, XIV « وسخر لكم الفلك لتجري في البحر بأمره ». قال الصادق : سخر لكم السموات بالامطار والارض بالنبات والبحران¹ سيلاً ومتجرأً وسخر لكم الشمس والقمر يدوران عليك ويوصلان اليك² منافع الثمار والزررع . وسخر قلب المؤمن لمحبه ومعرفته . وحظ الله من العباد القلوب لا غير لانه موضع نظره ومستودع امانته ومعرفة³ اسراره .
- 35, XIV عن جعفر بن محمد⁴ قال في قوله : « اجعل هذا البلد آمناً » يعني افئدة العارفين : اجعلهم اماناء سرك وآمنين من قطيعتك .
- 5, XIV « واجنبي وبنّي ان نعبد الاصنام ». قال جعفر : لا تردني الى مشاهدتي الخلة ولا ترد اولادي الى مشاهدة النبوة .
- 7, XIV قال جعفر : « اجعل افئدة من الناس تهوى اليهم » لان افئدتهم تهوى اليك .
- 2, XIV « هذا بلاغ للناس ». قال جعفر : موعظة للخلق وانذار لهم ليجتنبوا قرناء السوء ومجالسة المخالفين . فان القلوب اذا تعودت مجالسة الاضداد تنعكس وتتنكس⁵ .
- 9, XV « انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون » قال جعفر : « وانا له لحافظون » على من اردنا به خيراً وذاهبون به عن اردنا به شراً .
- 8, XV « اني خالق بشراً من صلصال ». قال جعفر : امتحنهم [الملائكة] ليحثمهم على طلب الاستفهام فيزدادوا علماً بعجائب قدرته وتلاشى عندهم نفوسهم .
- 2, XV « ان عبادي ليس لك عليهم سلطان ». عن جعفر الصادق في قوله « عباد الرحمان » (63,XXV) قال : جملة الخلق من جهة الخلق لا من جهة المعرفة . و « عبادي » تخصيص في العبودية والمعرفة .
- 2, XV قال جعفر في قوله « لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون » قال : بحياتك يا محمد ان الكل في سكرة الغفلة وحجاب البعد الا من كنت وسيلته ودليله اليانا .

(1) B : + تتخفوه || (2) B : عليكم... اليكم || (3) B : ومدن || (4) B : جعفر الصادق || (5) B : وتتنكس ||

« ولقد آتيناك سبعاً من المثاني » . عن جعفر¹ في هذه الآية قال : اكرمناك وانزلنا اليك² وارسلناك والهمناك وهديناك وسلطناك ثم اكرمناك بسبع كرامات اولها الهدى والثاني النبوة والثالث الرحمة والرابع الشفقة والخامس المودة والالفة والسادس النعيم والسابع السكينة والقرآن العظيم وفيه اسم الله الاعظم .

« وسخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه : سخر لك ما في السموات من الامطار وما في الارض من النبات وما في الليل والنهار من انواع الدواب وسخر لك الملائكة يسبحون لك وما في الارض من الانعام والبهائم³ والفلك والخلق . سخر لك الكل لئلا يشغلك عنه شيء وتكون مسخرًا لمن سخر لك هذه الاشياء . فانه سخر لك كل شيء وسخر قلبك لمحبه ومعرفته وهو حظ العبد من ربه .

« ما عندكم ينفد وما عند الله باق » . قال جعفر : ما عندكم ينفد يعني الافعال من الفرائض والنوافل وما عند الله باق من اوصافه ونعوته لان الحدث يقضى والقديم يبقى . « فلنحيينه حياة طيبة » . قال جعفر : الحياة الطيبة المعرفة بالله وصدق المقام مع الله وصدق الوقوف مع الله .

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

وقال جعفر : الحياة الطيبة ان يطيب له بان كل ذلك من الله واليه⁴ .

« ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة » . قال جعفر : الدعاء بالحكمة ان يدعوه من الله الى الله بالله والموعظة الحسنة ان يرى الخلق في أسر القدرة فيشكر من اصاب ويعذر من أبي .

« واصبر وما صبرك الا بالله » . قال جعفر : امر الله أنبياءه بالصبر وجعل الحظ الاعلى منه للنبي صلعم حيث جعل امر صبره بالله لا بنفسه .

قيل : جاء رجل الى جعفر بن محمد⁵ فقال : صف لي المعراج ! فقال : كيف اصف لك مقاماً لم يسع فيه جبرئيل مع عظم محله !

(1) B : قال جعفر || (2) B : + القرآن || (3) F : - من النبات ... الارض || (4) B : قال ... واليه || (5) B : + الصادق ||

- 55, xvii « وكفى بربك وكيلاً » . قال جعفر : كفى بربك وكيلاً لمن توكل عليه وفوض امره اليه .
- 0, xvii « ولقد كرمنا بني آدم » . قال جعفر : كرمنا بني آدم بالمعرفة .
- 0, xvii عن جعفر بن محمد¹ في قوله « ادخلني مدخل صدق » قال : ادخلني فيها على حد الرضا « واخرجني » عنها وانت غني راض .
- وقال ايضاً : واخرجني من القبر² الى الوقوف بين يديك على طريق الصدق مع الصادقين .
- وقال جعفر : طلب التولية ان يكون هو المتولي له اي ادخلني³ ميدان معرفتك واخرجني من مشاهدة المعرفة الى مشاهدة الذات .
- 0, xvii « واجعل لي من لدنك سلطاناً » قال جعفر : قوة لي في الدين يوجب لي بها المحبة .
- 1, xvii « ولقد آتينا موسى تسع آيات » قال جعفر : من الآيات التي خصه الله بها الاصطناع والقاء المحبة عليه والكلام والثبات في محل الخطاب والحفظ في اليم واليد البيضاء واعطاء الالواح .
- 0, xvii « وبالحق انزلناه وبالحق نزل » قال جعفر : الحق انزل على قلوب خواصه من مكنون فوايده وعجائب بره ولطائف صنعه ما نور به اسرارهم وطهر به قلوبهم وزين به خوارجهم وبالحق نزل عليهم هذه اللطائف .
- xviii « وربطنا على قلوبهم اذ قاموا » . قال جعفر : اذ قاموا اي قاموا واخلصوا في دعائنا .
18
وقال جعفر : قاموا الى الحق بالحق قيام ادب ونادوه نداء صدق واظهروا له صحة الفقر ولجأوا اليه احسن لجا وقالوا « ربنا رب السموات والارض » افتخاراً به وتعظيماً له فكافأهم الحق على قيامهم⁴ الاجابة عن نداءهم بأحسن جواب وألطف خطاب واظهر عليهم من الآيات ما تعجب منه الرسل حين⁵ قال : « لو أطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » (18, XVIII).

(1) B : + الصادق || (2) B : النفس || (3) B : + في || (4) B : فنائم || (5) F :

حتى ||

« ذات اليمين... ذات الشمال » . قال جعفر : يمين المرء قلبه وشماله نفسه . والرعاية تدور عليها ولولا ذاك لهلك . 17, XVI

« لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » . قال جعفر : لو اطلعت عليهم من حيث انت لوليت منهم فراراً ولو اطلعت عليهم من حيث الحق لشاهدت فيهم معاني الوجدانية والربانية . 18, XVI

وقال جعفر : لو اطلعت على ما بهم من اثار قدرتنا ورعايتنا لهم وتولية حياتهم لوليت منهم فراراً اي ما قدرت على الثبات لمشاهدة ما بهم من هيبتنا . فيكون حقيقة الفرار منا لا منهم لان ما بدا عليهم منا .

وقال ايضاً : لو اطلعت عليهم من حيث انت لفررت ولو اطلعت عليهم من حيث انا لوقفت . وذلك ان الولي له مع الله احوال لا يقدر على مشاهدته من نظر اليه من عند نفسه من ضعف البشرية يفر من رؤيته . وقد فر النبي صلعم من الكفار . « واذكر ربك اذا نسيت » . قال جعفر : اذا نسيت الاغيار فتقرب الي بالاذكار . 24, XVI

« انا لا نضيع اجر من احسن عملاً » . قال جعفر : ان الذين صدقوا الله¹ في الارزاق والكفايات² وطلبوا الرزق³ من وجهه الذي اباح الله طلبه ، فان الله لا يضيع سعيهم في طلب مرضاته ويسهل عليهم سبيل التوكل ليستغنوا بذلك عن الطلب والحركة ويخرجهم من ضيق الطلب الى فسحة التوكل . 30, XVI

قال جعفر الصادق : « الباقيات الصالحات » هو تفريد التوحيد فانه باق ببقاء الموحد . 46, XVI

« قال انك لن تستطيع معي صبراً » . قال جعفر⁴ : لن تصبر مع من هو دونك فكيف تصبر مع من هو فوقك . 67, XVI

« وآتيناه من كل شيء سبباً » . قال جعفر : ان الله تعالى جعل لكل شيء سبباً وجعل الاسباب معاني الوجود⁴ . فمن شهد السبب انقطع عن المسبب ومن شهد صنع المسبب امتلأ قلبه من ريب الاسباب . واذا امتلأ قلبه من الريبة حال بينه وبين الملاحظة وحجبه عن المشاهدة . 84, XVI

(1) B - الله || (2) F : + الذين || (3) B : ابو حفص || (4) B : الوجوه ||

- 1, XVIII « وكانوا لا يستطيعون سمعاً ». قال جعفر الصادق : لا يستطيعون سماع كلام الحق ولا سماع سنن المصطفى صلعم ولا سماع سير¹ الهداة الصالحين من الانبياء والصدّيقين لانهم لم يجعلوا² من اهل القبول للحق فمنعوا عن سماع خطاب الحق .
- 3, XVIII « ولا يشرك بعبادة ربه احداً ». قال جعفر : لا يرى في وقت وقوفه بين يدي ربه غيره ولا يكون في همه وهمته غيره .
- 6, XIX « واجعله ربّ رضيعاً ». قال جعفر : رضيعاً اي راضياً بما يبدو له وعليه .
- 8, XIX « قال ربّ انى يكون لي غلام ». قال جعفر : استقبل النعمة بالشكر قبل حلولها « انى يكون لي غلام » وبأى بر واي عمل واي طاعة استوجب منك هذه الاجابة وهذا التفضل والكرم الا بسابق تفضلك³ ونعمك على عبادك في جميع الاحوال فاني ان ايسر من عملي فلا آيس من فضلك .
- 3, XIX « يا ليتني متّ قبل هذا » قال جعفر : لما لم ترّ في قومها موقفاً ولا رشيداً ولا صاحب فراسة يبريها من قولهم قالت « يا ليتني متّ قبل » ان ارى في قومي ما ارى . وقال جعفر : « يا ليتني متّ قبل » ان ارى لقلبي متعلقاً دون الله .
- 2, XIX « وقربناه نجياً ». قال جعفر : ~~للمقرب من الله تعالى~~ ثلاث علامات : اذا افاده الله علماً رزقه العمل به واذا رفعه الله للعمل به اعطاه الاخلاص في عمله واذا اقامه لصحبة⁴ المسلمين رزقه في قلبه حرمة لهم ويعلم ان حرمة المؤمنين من حرمة الله تعالى .
- 5, XIX « يوم نحشر المتقين ». قال جعفر : المتقي الذي اتقى كل شيء سوى الله والمتقي الذي اتقى متابعة هواه . فمن كان بهذا الوصف فان الله يحمله الى حضرة المشاهدة على تجانب⁵ النور ليعرف اهل المشهد محله فيهم .
- 3, XIX « الا اتى الرحمن عبداً ». عن جعفر بن محمد في قوله « الا اتى الرحمن عبداً » قال : فقيراً ذليلاً باوصافه او عزيزاً دالاً باوصاف الحق .
- 3, XX « الا تذكرة لمن يخشى ». قال جعفر : انزل الله القرآن موعظة للخائفين ورحمة للمؤمنين وأنساً للمحبين فقال « ما انزلنا عليك القرآن لتشقى الا تذكرة لمن يخشى » .

(1) B : سنن الهداية || (2) B : - لم يجعلوا || (3) Y : فضلك || (4) B : نصيحة ||

(5) B : جنائب ||

« فلما أتاها نودي يا موسى اني انا ربك ». قال جعفر : قيل لموسى عليه السلام كيف عرفت ان النداء هو نداء الحق ؟ فقال : لانه افناني وشملي وكأن كل شعرة مني كانت مخاطباً بنداء من جميع الجهات وكأنها تعبر من نفسها بجواب . فلما شملتني انوار الهيبة واحاطت بي انوار العزة والجبروت علمت اني مخاطب من جهة الحق . ولما كان اول الخطاب « اني » ثم بعده « انا » علمت انه ليس لاحد ان يخبر عن نفسه باللفظتين جميعاً متتابعاً الا الحق . فادهشت وهو كان محل الفناء . فقلت انت انت الذي لم تزل ولا تزال ليس لموسى معك مقام ولا له جراءة الكلام الا ان تبقيه ببقائك وتنعته بنعتك فتكون انت المخاطب والمخاطب جميعاً فقال : لا يحمل خطابي غيري ولا يجيبي سواي وانا المتكلم وانا المكلّم وانت في الوسط شبح يقع بك محل الخطاب .

« فاخلع نعليك » . قال جعفر : اقطع عنك العلائق فانك باعيننا . 12, xxx

« ولي فيها مآرب اخرى » . قال جعفر : منافع شتى واكبر منفعة لي فيها خطابك اياي بقولك « وما تلك بيمينك يا موسى » (17,XX) . 18, xxx

« واحلل عقدة من لساني » . قال جعفر : لما كلم الله موسى عقد لسان موسى عن مكاملة غيره . فلما امره بالذهاب الى فرعون ناجاه بسره فقال « واحلل عقدة من لساني » لاكون قائماً بالامر على اتم مقام . 27, xxx

« كي نسبحك كثيراً » . قال جعفر : قيل لموسى استكثرت تسبيحك وتهليلك وتكبيرك ونسيت بدايات فضلنا عليك في حفظك في اليم وردك الى امك وتربيتك في حجر عدوك . واكثر من هذا كله خطابنا معك وكلامنا اياك . واكثر منه اخبارنا باصطناعنا لك . 33, xxx

قال جعفر : « واني غفار لمن تاب » لمن رجع اليّ في مهاته ولم يرجع الى غيري « وآمن » وشاهدني ولم يشهد معي سواي « وعمل صالحاً » واخلص قلبه لي « ثم اهتدى » ثم لم يخالف سنة النبي صلعم . 82, xxx

« ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنتسي » . قال جعفر : عهدنا الى آدم ان لا ينسانا 115, x

في حال ففسينا واشتغل بالجنة فابتلي بارتكاب النهي وذلك انه ألهاه النعيم عن المنعم فوقع من النعمة بالبلية فاخرج من النعيم والجنة ليعلم ان النعيم هو مجاورة المنعم لا الالتذاذ بالاكل والشرب .

121, xx « وعصى آدم ربه فغوى » . قال جعفر : طالع الجنان ونعيمها بعينه فنودي عليه الى يوم القيامة « وعصى آدم ربه » . ولو طالعها بقلبه لنودي عليه بالهجران ابد الابد . ثم عطف عليه ورحمه بقوله « ثم اجتباه ربه فتاب عليه وهدى » (122,XX) .

124, xx « ومن اعرض عن ذكري » . قال جعفر في هذه الآية : لو عرفوني ما اعرضوا عني ومن اعرض عني رددته الى الاقبال على ما يليق به من الاجتناس والاكوان .

83, xxx « وايوب اذ نادى ربه انى مسني الضر وانت ارحم الراحمين » . قال جعفر : خرج منه هذا القول على المناجاة مستديماً للجواب من الحق ليسكن اليه لا على حد الشكوى . وقال جعفر : لما سلط الله البلاء على ايوب وطال به الامر اتاه الشيطان فقال : ان اردت ان تتخلص من هذا البلاء فاسجد لي سجدة . فلما سمع ذلك قال مسني الشيطان بنصب و « مسني الضر » حين¹ طمع الشيطان في ان أسجد له .

وقال ايضاً : لما تنهى ايوب ربه عن البلاء واستعذبه صار البلاء وطناً له . فلما إطمأنت اليه نفسه وسكن عند البلاء شكره الناس على صبره ومدحوه . فقال « مسني الضر » لفقد الصبر .

عن جعفر في قوله « مسني الضر » قال : حبس الوحي عنه اربعون يوماً فخشي الهجران من ربه والقطيعة فقال « مسني الضر »² .

9, xxxi « وزكريا اذ نادى ربه رب لا تنرني فرداً » . قال جعفر : لا تجعلني ممن لا سبيل له الى مناجاتك والتزين بزينة خدمتك .

وقال جعفر : « فرداً » عنك لا يكون لي سبيل اليك .

2, xxxii « وترى الناس سكارى » . قال جعفر : اسكرهم ما شهدوا من بساط العز وسلطان الجبروت وسرادق الكبرياء حتى ألبأ النبيين الى ان قالوا نفسي نفسي .

(1) B : حتى || (2) B : - عن جعفر... مسني الضر ||

عن جعفر بن محمد في قوله « وطهر بيتي للطائفين » قال : طهر نفسك عن مخالطة المخالفين والاختلاط بغير الحق « والقائمين » مع فؤاد العارفين المقيمين معه على بساط الانس والخدمة « والركع السجود »¹ الأئمة السادة الذين رجعوا الى البداية عن تناهي النهاية .

26, XXI

« ليشهدوا منافع لهم » . قال جعفر : هو ما يشهدونه في ذلك المشهد من برّ الحق بان وفقهم لشهود ذلك المشهد العظيم . ثم منافعهم ما وعد لهم عليه من الزيادات والبركات والاجابات .

28, XXI

عن جعفر بن محمد في قوله « وبشر الخبتين » قال : من اطاعني ثم خافني في طاعته وتواضع لاجلي وبشر من اضطرب قلبه شوقاً الى لقائي وبشر من ذكرني بالنزول في جواربي وبشر من دمعت عيناه خوفاً من هجري . بشرهم ان رحمتي سبقت غضبي . وقال ايضاً : الملك بالشفاعة .

34, XXI

وقال ايضاً : بشر المشتاقين الى النظر الى وجهي .

وقال ايضاً : الخبت في التواضع كالارض تحمل كل قدر وتواري كل نجس ونخبث .

« فنعم المولى ونعم النصير » . قال جعفر بن محمد بن نعم المعين (sic) لمن استعان به « ونعم النصير » لمن استنصره .

78, XXI

« قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » . قال جعفر الصادق في هذه الآية : الغض عن المحارم وعمّا لا يليق بالحق فرض على العباد . وفرض الفرض غضن الخاطر عن كل ما يستحله² العبد ومعناه حفظ القلب وخوابره عن النظر الى الكون لئلا يكون به طريداً غافلاً محجوباً وان كان ذلك مباحاً في الظاهر .

30, XXI

« الله نور السموات والارض ... » . قال جعفر بن محمد : الانوار مختلفة اولها نور حفظ القلب ثم نور الخوف ثم نور الرجاء³ ثم نور التذكر ثم النظر بنور العلم ثم نور الحياء ثم نور حلاوة الايمان ثم نور الاسلام ثم نور الاحسان ثم نور النعمة ثم نور الفضل ثم نور الآلاء ثم نور الكرم ثم نور العطف ثم نور القلب ثم نور

35, XXI

(1) B : + هم || (2) B : يستحله || (3) Y : + ثم نور الحب ثم نور التفكير ثم نور اليقين ||

الاحاطة ثم نور الهيبة ثم نور الحيرة ثم نور الحياة ثم نور الانس ثم نور الاستقامة
 ثم نور الاستكانة ثم نور الطمأنينة ثم نور العظمة ثم نور الجلال ثم نور القدرة¹
 ثم نور الجلال² ثم نور الالهية ثم نور الوجدانية ثم نور الفردانية ثم نور الابدية
 ثم نور السرمدية ثم نور الديمومية ثم نور الازلية ثم نور البقاء³ ثم نور الكلية ثم نور
 الهوية . ولكل واحد من هذه الانوار اهل وله حال ومحل وكلها من انوار الحق التي
 ذكر الله تعالى في قوله « الله نور السموات والارض » ولكل عبد من عبده مشرب
 من نور⁴ هذه الانوار وربما كان له حظ من نورين ومن ثلاثة . ولن تتم هذه الانوار
 لاحد الا للمصطفى صلوات الله عليه وسلامه لانه القائم مع الله تعالى بشرط تصحيح
 العبودية والمحبة . فهو نور وهو من ربه على نور .

عن جعفر بن محمد الصادق في هذه الآية قال : نور السموات بنور الكواكب
 والشمس والقمر ونور الارضين بنور النبات الاحمر والابيض والاصفر وغير ذلك
 ونور قلب المؤمن بنور الايمان والاسلام . ونور الطرق الى الله بنور ابي بكر وعمر
 وعثمان وعلي رضي الله عنهم . فمن اجل ذلك قال النبي صلعم : اصحابي كالنجوم
 بايتهم اقتديتم اهتديتم .

وقال ايضاً في هذه الآية : نور السموات بأربع : بجبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل
 عليهم السلام . ونور الارض بابي بكر وعمر وعثمان وعلي رضوان الله عليهم اجمعين .

5, xxiv « لا شرقية ولا غربية » . قال جعفر في هذه الآية : لا خوف يوجب القنوط ولا رجاء
 يجلب الانبساط . فيكون واقفاً بين الخوف والرجاء .

7, xxiv « رجال لا تلهيهم تجارة ... » . قال جعفر : هم الرجال من بين الرجال على الحقيقة
 لان الله تعالى حفظ اسرارهم⁵ عن الرجوع الى ما سواه وملاحظات غيره⁶ . فلا
 تشغلهم تجارات الدنيا ونعيمها وزهرتها ولا الآخرة وثوابها عن الله تعالى⁷ لانهم في بساتين
 الانس ورياض الذكر .

(1) Y : ثم نور الحول || (2) Y : ثم نور القوة || (3) Y : البقائية || (4) Y : - نور ||
 (5) B : - الله نور ... اجمعين || (6) Y : سرائرهم || (7) B : - وملاحظات غيره ||
 (8) B : عن الذكر ||

«والذين كفروا اعمالهم كسراب». قال جعفر : اظلمهم ظلم صحبة الاغيار فكانت على قلوبهم مثل السراب لم تغن عنهم شيئاً ولم تدلهم على حق . ولو وجدوا السبيل الى الله تعالى لأضأت سرايرهم فكانت كما قال الله تعالى « نور على نور » . 39, xxxiv

« لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً » . قال جعفر : الحرمات تتبع بعضها بعضاً . من ضيع حرمة الخلق فقد ضيع حرمة المومنين . ومن ضيع حرمة المومنين فقد ضيع حرمة الاولياء . ومن ضيع حرمة الاولياء فقد ضيع حرمة الرسول . ومن ضيع حرمة الرسول فقد ضيع حرمة الله . ومن ضيع حرمة الله تعالى فقد دخل في ديوان الاشقياء . وافضل الاخلاق حفظ الحرمات . ومن اسقط عن قلبه الحرمات تهاون بالفرائض والسنن . 63, xxxiv

« ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الاسواق » . قال جعفر : عيروا الرسل بالتواضع والانبساط ولم يعلموا ان ذلك اتم لهيبتهم واشد في بيان الاحترام لهم . وذلك انهم لم يشاهدوا منهم الا ظاهر الخلق . ولو شاهدوا منهم خصائص الاختصاص لاهام ذلك عن قلوبهم « ما لهذا الرسول... » . 7, xxxv

« وما ارسلنا قبلك من المرسلين الا انهم لياتيكم بالطعام... » . قال جعفر : ذلك ان الله تعالى لم يبعث رسولا الا اباح ظاهره للخلق بالكون معهم على شرط البشرية ومنع سره عن ملاحظاتهم والاشتغال بهم لان اسرار الانبياء في القبضة لا تفارق المشاهدة بحال . 20, xxxv

عن جعفر بن محمد في قوله عز وجل « تبارك الذي جعل في السماء بروجا » قال : سمى السماء سماء لرفعها والقلب سماء لانه يسمو بالايمان والمعرفة بلا حد ولا نهاية . كما ان المعروف لا حد له كذلك المعرفة به لا حد لها . وبروج السماء مجاري الشمس والقمر وهم الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والعقرب والقوس والجدي والدلو والحوت . وفي القلب بروج وهو برج الايمان وبرج المعرفة وبرج العقل وبرج اليقين وبرج الاسلام وبرج الاحسان وبرج التوكل وبرج الخوف وبرج الرجاء وبرج المحبة وبرج الشوق وبرج الوله فهذه اثنا عشر برجا بها دوام 61, xxxv

صلاح القلب كما ان الاثني عشر برجاً من الحمل والثور الى آخر العدد بها صلاح الدار الفانية¹ واهلها .

63, xxv قال جعفر : « الذين يمشون على الارض هوناً » بلا فخر ولا خيلاء ولا تبختر بل بتواضع وسكينة ووقار وطمانينة وحسن خلق وبشر وجه كما وصف النبي صلعم المومنين فقال : « هينون لينون كالجمال الانف ان قيد انتقاد وان انيخ على صخرة استناخ » . وذلك لما طالعوا من تعظيم الحق وهيبته وشاهدوا من كبريائه وجلاله خشعت لذلك ارواحهم وخضعت نفوسهم فالزمهم ذلك التواضع والتخشع .

71, xxv « يتوب الى الله متاباً » . قال جعفر : لم يرجع الى الحق من له مرجع الى سواه . حتى يكون رجوعه ظاهراً وباطناً اليه دون غيره حينئذ يكون تائباً اليه .

72, xxv « الذين لا يشهدون الزور » . قال جعفر : الزور امانى النفس ومتابعة هواها .

74, xxv « هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قرّة أعين » . قال جعفر : هب لنا من ازواجنا معاونة على طاعتك ومن اولادنا برهم حتى تقر اغيننا بهم .

0, xxvi « قالوا لا ضير انا الى ربنا منقلبون » . قال جعفر : من احسّ بالبلاء في المحبة لم يكن محباً بل من شاهد البلاء فيه لم يكن محباً . بل من لم يتلذذ بالبلاء في المحبة لم يكن محباً . الا ترى السحرة لما وردت عليهم شواهد اوائل المحبة كيف زالت عنهم حظوظهم وهانت عليهم بذل ارواحهم في مشاهدة محبوبهم فقالوا « لا ضير » .

2, xxvi « قال كلا ان معي ربي سيهدين » . قال جعفر³ : من كان في رعاية الحق وكلايته لا يؤثر عليه شيء من الاسباب ولا يهوله مخوفات الموارد لانه في وقاية الحق وقبضته . ومن كان في المشاهدة والحضرة كيف يؤثر عليه ما منه يصدر واليه يرد . الا ترى كيف حكى الله تعالى عن الكليم قوله « ان معي ربي سيهدين » .

0, xxvi « واذا مرضت فهو يشفيني » . قال جعفر : اذا مرضت بروية افعالي واحوالي شفاني بتذكّر الفضل والكرم .

0, xxvi « وما انا بطارد المومنين » . قال جعفر : ما انا بمكذب الصادقين .

(1) B : دار الفناء || (2) Y : - بل من شاهد... محباً || (3) B : + رحمه الله ||

- « وما أسألكم عليه من أجر » . قال جعفر : أزيلت الاطماع عن الرسل اجمع لدنائتها . 127, xxxv
- فاخبر كل رسول عن نفسه بقوله : « وما أسألكم عليه من أجر » .
- « انهم عن السمع لمعزولون » . قال جعفر : هو ان يسمع المواعظ ولا يتعظ بها . 212, xxxv
- « انه هو السميع العليم » . قال جعفر¹ : السميع من يسمع مناجات الاسرار والعليم من يعلم ارادات الضماير . 220, xxxv
- « لاعذبه عذاباً شديداً » . قال جعفر : لابلينه بشتات السر . 21, xxxvi
- « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها » . قال جعفر² : اشار الى قلوب المؤمنين . 34, xxxvi
- ان المعرفة اذا دخلت القلوب زال عنها الاماني والمرادات اجمع . فلا يكون في القلب محل لغير الله تعالى .
- « بل انتم بهديتكم تفرحون » . قال جعفر : الدنيا اصغر عند الله وعند انبيائه واوليائه من ان يفرحوا بها او يحزنوا عليها . 36, xxxvi
- « ومكروا مكراً ومكرنا مكراً » . قال جعفر³ : مكر الله اخفى من ديب النمل على الصخرة السوداء في الليلة الظلماء . 50, xxxvi
- قال جعفر في قوله « أم من جعل الارض قراراً » اي من جعل قلوب اوليائه مستقر معرفته وجعل فيها انهار الزوايد من بركة في كل نفس واثبتها بجبال التوكل وزينها بانوار الاخلاص واليقين والمحبة « وجعل بين البحرين حاجزاً » اي بين القلب والنفس لئلا تغلب النفس القلب بظلماتها فتظلمها (sic) فجعل الحاجز بينهما التوفيق والعقل . 61, xxxvi
- « وترى الجبال تحسبها جامدة » . قال جعفر : ترى النفس جامدة عند خروج الروح . 88, xxxvi
- والروح تسري في الفردوس لتأوى الى مكانها من تحت العرش .
- وقال جعفر : نور قلوب الموحدين وانزعاج انين المشتاقين تمرّ مرّ السحاب حتى يشاهدوا الحق فيسكنون .
- « واصبح فواد ام موسى فارغاً... لولا ان ربطنا على قلبها » . 10, xxxvi
- قال جعفر⁴ : الصدر معدن التسليم والقلب معدن اليقين والفواد معدن النظر والضمير معدن السر والنفس مأوى كل حسنة وسيئة .

(1) B : + الصادق || (2) B : + الصادق || (3) B : + الصادق || (4) Y : + قرار || (5) YB : القدس || (6) B : + الصادق ||

- XXVIII « فلما توجه تلقاء مدين » . قال جعفر : توجه بوجهه الى ناحية مدين وتوجه بقلبه الى ربه طالباً منه سبيل الهداية فأكرمه الله تعالى بالكلام . وكل من اقبل على الله تعالى بالكلية فان الله تعالى يبلغه¹ مأموله .
- XXVIII « اني لما انزلت الي من خير فقير » . قال جعفر : فقير اليك طالب منك زيادة الفقر اليك² لاني لم استغن عنك بشيء سواك .
- وقال ايضاً : فقير في جميع الاوقات غير راجع الى الكرامات والآيات دون الفقر اليك والاقبال عليك .
- XXVIII « أنس من جانب الطور ناراً » . قال جعفر : ابصر ناراً دالة على الانوار لانه رأى النور على هيئة النار . فلما دنا منها شملته انوار القدس واحاطت به جلايب الانس فخطوب بالطف خطاب وأستدعي منه احسن جواب . فصار بذلك ملكاً شريفاً مقرباً . اعطي ما سأل وامن³ مما خاف . وكذلك قوله « انس من جانب الطور ناراً » .
- XXVIII « ونجعل لكما سلطاناً » . قال جعفر : هيبه⁴ في قلوب الاعداء ومحبة في قلوب الاولياء .
- XXIX « يعذب من يشاء ويرحم من يشاء » . قال جعفر : يعذب من يشاء بشتات الهمة ويرحم من يشاء يجمعها له .
- XXIX « ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر » . قال جعفر : الصلاة اذا كانت مقبولة فانها تنهى عن مطالعات⁵ الاعمال وطلب الاعراض .
- XXIX « والذين جاهدوا فينا » . قال جعفر : المجاهدة صدق الافتقار وهو انفصال العبد من نفسه واتصاله بربه . والمجاهدة تبرى العبد من جميع ما اتصل به⁶ والمجاهدة بذل الروح في رضا الحق .
- وقال ايضاً : من جاهد بنفسه لنفسه وصل الى كرامة ربه ومن جاهد بنفسه لربه وصل الى ربه .

(1) Y : + الى || (2) F : - اليك || (3) Y : وأومن || (4) B : مطالعة || (5) B :
- والمجاهدة تبرى... اتصل به ||

- « فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون ». قال جعفر : بالله فابدأ في صباحك
وبه فاختم مساءك . فمن كان به ابتداؤه واليه انتهاؤه لا يشقى فيما بينهما . 17, xxx
- « الله الذي خلقكم ثم رزقكم... ». قال جعفر : « خلقكم ثم رزقكم » ، حرككم
الى اظهار اثار الربوبية فيكم « ثم يميتكم ثم يحييكم » بالاستتار والتجلي¹ . 40, xxx
- « وما انت بهادي العمى ». قال جعفر : اظهار آيات رسالاتك على من أظهر
الحق عليه في الازل آيات السعادة وحلاه بحلية الاختصاص فيكون دعاؤك له دعاء
تذكير وموعظة لا دعاء ابتداء . لانه من لم تجر له السعادة في الازل لم يمكنك ان
توصله الى محل السعادة . انت الداعي والمنذر والله الهادي . الا تراه يقول : « وما انت
بهادي العمى » . 53, xxx
- « يدعون ربهم خوفاً وطمعاً ». قال جعفر : خوفاً منه وطمعاً فيه . 16, xxx
- « ... والصادقين والصادقات... ». قال جعفر : الصادق من يصف لك خير الآخرة
لا خير الدنيا ويدلك على حسن الاخلاق لا على سيئها ويعطيك قلبه لا جوارحه .
« وداعياً الى الله باذنه وسراجاً منيراً » . قال جعفر : داعياً الى الله لا الى نفسه افتخر
بالعبودية ولم يفتخر بالنبوة ليصبح له بذلك الدعاء الى سيده . فمن اجاب دعوته صارت
الدعوة له سراجاً منيراً يدلّه على سبيل الرشده ويبصره عيوب النفس وغيثها² . 46, xxx
- « ولقد آتينا داود منا فضلاً » . قال جعفر : « فضلاً » ، ثقة بالله تعالى³ وتوكلاً عليه . 10, xxx
- « يزيد في الخلق ما يشاء » . قال جعفر : صحة النحيظة وقوة البصيرة . 1, xxxv
- « انما يخشى الله من عباده العلماء » . قال جعفر : خشية العلماء من ترك الحرمة
في العبادات وترك الحرمة في الاخبار عن الحق وترك الحرمة في متابعة الرسول صلعم
وترك الحرمة في خدمة الاولياء والصدّيقين . 28, xxx
- قال جعفر في قوله تعالى « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات »
قال : فرق الله تعالى المؤمنين ثلاث فرق سماهم مومنين اولاً ثم سماهم عبادنا فاضافهم 32, xxx

(1) B : - قال... والتجلي || (2) B : وغيرها || (3) B : تقرباً الى الله ||

الى نفسه تفضلاً منه وكرماً ؛ ثم قال « اصطفينا » جعلهم كلهم اصفياً مع علمه بتفاوت مقاماتهم¹ ثم جمعهم في آخر الآية بدخول الجنة فقال « جنات عدن يدخلونها » ثم بدأ بالظالمين اخباراً انه لا يتقرب اليه الا بصرف كرمه . فان² الظلم لا يؤثر في الاصطفائية . ثم ثنى بالمقتصدين لانهم بين الخوف والرجاء . ثم ختم بالسابقين لثلاثا يامن احد مكره . وكلهم في الجنة بحرمة كلمة واحدة يعنى كلمة الاخلاص .

وقال جعفر : النفس ظالمة والقلب مقتصد والروح سابق .

وقال ايضاً³ : من نظر بنفسه الى الدنيا فهو ظالم ومن نظر بقلبه الى الآخرة فهو مقتصد ومن نظر بروحه الى الحق فهو سابق .

XXVI « يس » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه في قوله « يس » اي يا سيد ، مخاطباً لنبية صلعم . لذلك قال النبي عليه السلام : انا سيدكم⁴ ولم يمدح بذلك نفسه ولكنه اخبر عن معنى مخاطبة الحق اياه بقوله « يس » .

XXVII « فلما اسلما » . قال جعفر : اخرج ابراهيم من قلبه محبة ابنه⁵ واخرج اسمعيل من قلبه محبة الحياة .

XXVIII « وما منا الا له مقام معلوم » . قال جعفر : الخلق مع الله على مقامات شتى . من يجاوز حدّه هلك . فللانبياء مقام المشاهدة وللرسول⁶ مقام العيان وللملائكة مقام الهيبة وللمؤمنين مقام الدنو والخدمة وللعصاة مقام التوبة وللكفار مقام الطرد والغفلة . هذا بمعنى قوله تعالى « وما منا الا له مقام معلوم » .

XXIX « وآتيناها الحكمة وفصل الخطاب » . قال جعفر : صدق القول وصحة العقد والثبات في الامور .

XXX « وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه » . قال جعفر : ومن ذلك ما ذكره الله تعالى من فتنه داود وبلواه ومحنته⁷ وما خرج اليه من عظيم التنصل⁸ والاعتذار ودوام البكاء

(1) YB : معاملاتهم || (2) B : وان || (3) B : - وقال ايضاً || (4) Y : انا سيد ولد آدم ولا فخر || (5) Y : + اسمعيل || (6) YB : والرسل || (7) B : ومحنته || (8) B : التنكيل ||

والاحزان والخوف العظيم حتى لحق بربه . فهذه وان كانت الواقعة فيها تتسع فان عاقبتها عظمت وجلت وعلت لان الله قد اعطاه بذلك الزلفى والحظوة .

قال جعفر : « هب لي ملكاً » اي القنوع بقسمتك حتى لا يكون لي مع اختيارك اختيار .

« وان عليك لعنتي الى يوم الدين » . قال جعفر : سخطي الذي لم يزل مني جارية (sic) عليك وواصله (sic) اليك في اوقاتك المقطرة وابامك الماضية¹ .

« الحمد لله ، بل اكثرهم لا يعلمون » . قال جعفر : لا يعلمون ان احداً من عباد الله لم يبلغ الواجب في حمده وما يستحق من الحمد على عباد الله بنعمه وان احداً لم يحمده حق حمده الا حمده لنفسه .

« انك ميت وانهم ميتون » . قال جعفر : انك ميت عما هم فيه من الاشتغال بانفسهم واولادهم ودنياهم وانهم ميتون اي مبعدون عما خصصت به من انواع الكرامات .

« لئن اشركت ليجبطن عملك » . قال جعفر : لئن نظرت الى سواه لتحرمن في الآخرة لقاءه .

قال جعفر² : « الحمد لله الذي صدقنا وعده » هو محمد العارفين الذين استقروا في دار القرار مع الله تعالى . وقوله « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » (34,XXXV) حمد الواصلين .

« لمن الملك اليوم » . قال جعفر³ : اخرس المكونات ذوات الارواح عن جواب سؤاله في قوله « لمن الملك » فلم يجسر احد على الاجابة وما كان بتحقيق ان يجيب سؤاله سواه . فلما سكنت الانس عن الجواب اجاب نفسه بما كان يستحق من الجواب فقال « لله الواحد القهار » .

« انا لننصر رسلنا والذين آمنوا » . قال جعفر³ : ننصر رسلنا بالمؤمنين ظاهراً وننصر المؤمنين بالرسول باطناً .

(1) B : - قال ... الماضية || (2) YB : + الصادق || (3) B : + بن محمد ||

- 56, XL « وأمرتُ ان اسلم لرب العالمين ». قال جعفر : لا ألتجى الا اليه ولا اذل الا له لان الاجاء اليه محل الفرح والتذلل له معدن العزة .
- 2, XLI « وزينا السماء الدنيا بمصابيح ». قال جعفر : زينا جوارح المؤمنين بالخدمة .
- 1, XLI « نحن اولياؤكم في الحياة الدنيا ». قال جعفر : من لاحظ في اعماله الثواب والاعواض كانت الملائكة اولياءه . ومن تحقق في افعاله وعمَلِهَا على مشاهدة امرها فهو وليه لانه يقول الله تعالى « الله ولي الذين آمنوا » (257,II) .
- 4, XLI « قل هو للذين آمنوا هدى وشفاء ». قال جعفر : القرآن شفاء لمن كان في ظل العصمة وعمى على من كان في ظلمة الخذلان .
- , XLII « وهو يحيي الموتى ». قال جعفر : يحيي نفوس المؤمنين بخدمته ويميت نفوس المنافقين بمخالفته¹ .
- , XLII « قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة ». قال جعفر : الا ان تتوددوا الي من الاعمال ما يقربكم الى ربكم .
- XLIII « لا خوف عليكم ولا اتم تحزنون ». قال جعفر رضي الله عنه : لا خوف على من اطاعني في الاوامر والفرائض واتبع الرسول فلما سن² .
- وقال ايضاً : لا خوف في الآخرة على من خافني في الدنيا³ . ولا خوف على من احبني وازال عن قلبه محبة الاغيار . ولا خوف على من صان وديعتي عنده وهو الايمان والمعرفة . ولا خوف على من احسن ظنه بي فاني اعطيه مأموله . والخوف يكون على الجوارح والحزن على القلب من مخافة القطيعة .
- XLIII « وفيها ما تشتهي الانفس وتلد الاعين ». قال جعفر : شتان بين ما تشتهي الانفس وبين ما تلد الاعين . لان جميع ما في الجنة من النعيم والشهوات واللذات في جنب ما تلد الاعين كاصبع تغمس في البحر . لان شهوات الجنة لها حد ونهاية لانها مخلوقة ولا تلد الاعين في الدار الباقية الا بالنظر الى الباقي جلّ وعلا . ولا حد لذلك ولا صفة ولا نهاية .

(1) B : قال ... بمخالفته || (2) B : في السنن || (3) B : - لا خوف... في الدنيا ||

« ما كنتُ بدعاً من الرسل ». قال جعفر في هذه الآية : لم يكن لي في نبوتي شيء .
 إنما هو شيء اعطيته لا بي¹ بل بفضل من عند الله حيث اهلني لرسالته ووصفني
 في كتب الانبياء السالفة صلوات الله عليهم اجمعين .

« ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ». قال جعفر : استقاموا مع الله تعالى بحركات
 القلوب مع مشاهدات التوحيد .

« يهدي الى الحق والى طريق مستقيم ». قال جعفر : يدل على طريق الحق بالخروج
 من المعلومات والمرسومات والتحقيق بالحق وهو الصراط المستقيم .

« الذين كفروا اتبعوا الباطل ». قال جعفر : لا يوفق لسلك طريق الحق من لم
 يُحكّم مبادي احواله مع الحق ومن اهمل مبادي الاحوال كيف يرجى له التناهي فيها .

وقال جعفر في قوله « انه لا إله الا الله » : ازال العلل عن الربوبية ونزه الحق عن
 الدرك .

« ويتم نعمته عليك ». قال جعفر : من تمام النعمة على نبيّه صلعم ان جعله حبيبه
 واقسم بحياته ونسخ به شرائع الرسل اجمع وعرج به الى المحل الادنى وحفظه في المعراج
 حتى « ما زاع » « وما طغى » وبعثه الى الاسود والابيض واحل له ولأمتة الغنائم وجعله
 شفيعاً مشفعاً وجعله سيد ولد آدم وقرن ذكره بذكره ورضاه برضاه وجعله أحد ركني
 التوحيد . فهذا وامثاله من تمام النعمة عليه وعلى امته به وبمكانه .

« حمية الجاهلية ». قال جعفر : الحمية المدمومة التخطي من الحدود الى التشفي .

« ان اكرمكم عند الله اتقاكم ». قال جعفر : الكريم هو المتقي على الحقيقة والمتقي
 المنقطع عن الاكوان الى الله .

قال جعفر في قوله « لمن كان له قلب » : يعني قلباً يسمع ويعقل ويبصر . فكلما
 سمع خطاب الله تعالى بلا واسطة فيما بينه وبين الحق عقل ما من عليه بالايمان
 والاسلام من غير مسألة ولا شفيع ولا وسيلة كانت له عند الله في الازل وابصر

|| F (1) : بشيء ||

قدرة القادر الباري في نفسه وملكوته وارضه وسمائه فاستدل بها على وحدانيته وقدرته ومشيئته.

24, LI قال جعفر في قوله تعالى : « ضيف ابراهيم المكرمين¹ مكرمين² حيث انزلهم اكرم الخليفة وظهرهم فتوة واشرفهم نفساً واعلامهم همة ، الخليل صلوات الله وسلامه عليه .

49, LI « ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون » . قال جعفر : لينظر الموحد الى الاغيار³ فيراها ازواجاً مثاني واربعاً فيفرّ منها ويرجع الى الواحد الاحد ليصح له التوحيد بذلك .

55, LI « وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه : يعني يا محمد ذكر عبادي جودي وكرمي وآلآئي ونعمائي وما سبق من رحمتي لأمتك خاصة . والذكرى التي تنفع المؤمنين ذكر الله تعالى للعبد وما سبق من العناية القديمة بالايان والمعرفة والتوفيق للطاعة والعصمة عن المعاصي .

وقال جعفر : كل من ذكر الله تعالى فاذا نسي ذكره كان مجهولاً عن ذكره . والله تعالى ذكره⁴ احديته وازليته ومشيئته وقدرته وعلمه . ولا يقع عليه النسيان والجهل لانها من صفات البشرية . وكل من ذكر الله تعالى فبذكره له يذكره .

56, LI قال جعفر في قوله « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدوني » قال : الا ليعرفوني ثم يعبدوني على بساط المعرفة ليتبرءوا من الرياء والسمعة .

1, LII « والطور » . قال جعفر : ما يطرأ على قلب احبائي من الانس بذكري والالتذاذ بحبي « وكتاب مسطور » ، وما كتب الحق على نفسه لم من الاقتراب والقربة .

48, LII « فاصبر لحكم ربك فانك بأعيننا » . قال جعفر : عند هذا الخطاب سهل عليه معالجة الصبر واحتمال مؤنته . وكذلك كل حال يرد على العبد في محل المشاهدة .

1, LIII « والنجم اذا هوى » . قال جعفر : هو محل التجلي والاستتار من قلوب اهل المعرفة . عن جعفر بن محمد في قوله تعالى « والنجم اذا هوى » قال : النجم محمد صلعم اذا هوى انسرح منه الانوار .

(1) B : + صاروا || (2) F : - مكرمين || (3) B : الى الاشياء بعين الاعتبار || (4) Y : ذكر ||

- وقال : النجم قلب محمد « اذا هوى » ، اذا انقطع عن جميع ما سوى الله .
- 2, LIII « ما ضلّ صاحبكم وما غوى » . قال جعفر : ما ضل عن قربه طرفة عين .
- 3, LIII « وما ينطق عن الهوى » . قال جعفر : كيف ينطق عن الهوى من هو ناطق باظهار التوحيد واتمام الشريعة وآداب¹ الامر والنهي . بل ما نطق الا بأمر وما سكت الا بأمر . أمر فكان أمره قرينة عن الحق ونهى فكان نهيه ادباراً وزجراً .
- 8, LIII « ثم دنا فتدلى » . قال جعفر : انقطعت الكيفية عن الدنو . الا ترى ان الله تعالى حجب جبريل عن دنوه ودنو ربه منه .
- وقال ايضاً : دنا محمد صلعم الى ما اودع في قلبه من المعرفة والايمان فتدلى بسكون قلبه الى ما أدناه وزال عن قلبه الشك والارتياب .
- 9, LIII « فكان قاب قوسين او ادنى » . قال جعفر : ادناه منه حتى كان منه كقاب قوسين . والدنو من الله تعالى لا حد له والدنو من العبد بالحدود .
- 10, LIII « فاوحى الى عبده ما اوحى » . قال جعفر : بلا واسطة فيما بينه وبينه سرّاً الى قلبه لا يعلم به احد سواه بلا واسطة الا في العقبي حين² يعطيه الشفاعة لأتمته .
- وقال الصادق في قوله « دنا فتدلى » : لما قرب الحبيب من الحبيب بغاية القرب نالته غاية الهيبة . فلاطفه الحق بغاية اللطف لانه لا تحمل غاية الهيبة الا غاية اللطف . وذلك قوله « فاوحى الى عبده ما اوحى » اي كان ما كان وجرى ما جرى وقال الحبيب ما يقول الحبيب لحبيبه وألطف له الطاف الحبيب لحبيبه واسر اليه ما يسر الحبيب الى حبيبه . فأخفيا ولم يطلعا على سرهما احداً سواهما . فلذلك قال « فاوحى الى عبده ما اوحى » ولا يعلم احد ذلك الوحي الا³ الذي اوحى والذي أوحى اليه .
- 11, LIII « ما كذب الفؤاد ما رأى » . قال جعفر : لا يعلم احد ما الذي رأى الا الذي أرى والذي رأى . صار الحبيب من الحبيب قريباً وله نجياً⁴ وبه انيساً . قال الله تعالى : « نرفع درجات من نشاء » (83,VI) .

(1) B : وايجاب || (2) F : حتى || (3) Y : + الله || (4) B : محباً ||

- 8, LIII « لقد رأى من آيات ربه الكبرى ». قال جعفر : شاهد من علامات المحبة ما كبر عن الاخبار عنها .
- 2, LIII « هو اعلم بكم ». قال جعفر : اعلم بكم لانه خلقكم وقدر عليكم الشقاوة والسعادة قبل ايجادكم . فانتم متقلبون فيما اجرى عليكم في السبق من الاجل والرزق والسعادة والشقاوة ولا تستجلب الطاعات سعادة ولا المخالفات شقاوة ولكن سابق المقدور هو الذي يتختم بما بدى .
- 7, LIII « وابراهيم الذي وفى ». قال جعفر : مائة الصديق الوفاء في كل حال وفعل .
- 4, LIII « وانه هو امات واحيا ». قال جعفر : يميت بالاعراض عنه ويحيي بالمعرفة به . وامات النفوس بالمخالفة واحيا القلوب بانوار الموافقة .
- 5, LV « في مقعد صدق ». قال جعفر : مدح المكان الذي فيه الصديق فلا يقعد فيه الا اهل الصديق وهو المقعد الذي يصدق الله فيه مواعيد اوليائه بان يبيح لهم¹ النظر الى وجهه الكريم .
- 1, LV « فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام ». قال جعفر : جعل الحق قلوب اوليائه رياض أنسه فغرس فيها اشجار المعرفة ~~اصولها ثابتة في اسرارهم~~ وفروعها قائمة بالحضرة في المشهد . فهم يجنون ثمار الأنس في كل أوان . وهو قوله تعالى « فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام » اي ذات الالوان كل يجني منه لونا على قدر سعيه وما كشف له من بوادي المعرفة وآثار الولاية .
- 0, LV « هل جزاء الاحسان الا الاحسان ». قال جعفر : هل جزاء من احسنت اليه في الازل الا حفظ الاحسان عليه الى الابد .
- 0, LVI « لا يصدعون عنها ». قال جعفر : لا تذهل عقولهم عن موارد الحقائق عليهم ولا يغيبون عن مجلس المشاهدة بحال .
- 0, LVI عن جعفر في قوله « وظل ممدود » قال : الظل رحمة الله التي سبقت لامة محمد صلعم والممدود فضله على الموحدين وعدله على الملحددين .

(1) F : يبيحهم ||

- « لا مقطوعة ولا ممنوعة » . قال جعفر : لم يقطع عنهم المعرفة والتأييد ولو قطع ذلك عنهم هللكوا ولا يمنعون (sic) من التلذذ بمجاورة الحق ولو منعوا عن ذلك لاستوحشوا . 33, LV
- « نحن جعلناها تذكرة » . قال جعفر : موعظة للتائبين وآلة للاقوياء من العارفين في جملة . 73, LV
- « لا يمسه الا المطهرون » . قال جعفر : الا القائمون بحقوقه والمتبعون اوامره والحافظون حرمانه . 79, LV
- « سبح لله ما في السموات » . قال جعفر : سبح له الكل وهو غني عن تسبيحهم . كيف يصل اليه ذلك وهو الذي اخرجه وتولى اظهاره . 1, LVI
- « وهو العزيز الحكيم » . قال جعفر : هو الذي لا يدركه طالبوه ولا يعجزه هاربوه . 3, LVI
- « وهو الاول والاخر... » . قال جعفر : هو الذي اول الاول وأخر الآخر واظهر الظاهر وأبطن الباطن . فسقطت هذه المعاني وبقي هو . 3, LVI
- وقال جعفر : « الباطن » هو باطن في كل مكان لم يخل منه اذ كان كونه² ولا مكان فحجب بلطفه كنه الكان وأبدى بقدرته تمكين الكان² فبان لنا الكان واحتجب عنا كنه الكان وتجلي لنا ظهور كمال الكان الذي بحقيقته يتم الايمان . 10, LV
- « لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل » . قال جعفر : الارادات القوية والايان السليم للمهاجرين واهل الصفة وامامهم وسيدهم الصديق الاكبر رضوان الله عليه . وهم الذين لم يوثروا الدنيا على الآخرة بل بذلوها ولم يعرجوا عليها واعتمدوا في ذلك على ربهم وطلبوا رضاه وموافقة الرسول صلعم فخصهم الله سبحانه من بين الامة بقوله « لا يستوي... » . 10, LV
- عن جعفر بن محمد قال في قوله « القدوس » الطاهر من كل عيب وطهر من شاء من العيوب و « المهيمن » الذي ليس كمثل شيء وسمى القرآن مهيمناً³ لانه لا يشبه غيره من الكلام⁴ . 23, LV

(1) Y : كانه || (2) FB : المكان || (3) 48, V || (4) B : - عن جعفر... الكلام ||

- 5, LXI « فلما زاغوا أزاع الله قلوبهم ». قال جعفر : لما تركوا اوامر الخدمة نزع الله من قلوبهم نور الايمان وجعل للشيطان اليهم طريقاً فأزاعهم عن طريق الحق وادخلهم في سبيل¹ الباطل .
- 13, LXI « وبشر المؤمنين ». قال جعفر : بشارة برويته « في مقعد صدق عند مليك مقتدر » (55, LIV) .
- 15, LXIV « انما اموالكم واولادكم فتنة ». قال جعفر : اموالكم فتنة لاشتغالكم بجمعها من غير وجهها ووضعها في غير اهلها واولادكم فتنة لاشتغالكم باصلاحهم فتفسدون انتم ولا يصلحون هم .
- 9, LXVI « يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين ». قال جعفر : جاهد الكفار باليد والمنافقين باللسان . « واغلظ عليهم » : أمره بالغلظة عليهم ليشفي غيظه منهم مع قلة دعاويهم وأمر موسى عليه السلام باللين باللين مع فرعون مع علو دعاويه² .
- 1, LXVII « تبارك الذي بيده الملك ». قال جعفر : تبارك اي هو المبارك على من انقطع اليه او كان له³ .
- , LXVIII « ن والقلم ». قال جعفر : نون هو نور الازلية الذي اخترع منه الاكوان كلها فجعل ذلك لمحمد صلعم . فلذلك قيل له « وانك لعلی خلق عظيم » (4, LXVIII) اي على النور الذي خصصت به في الازل .
- , LXVIII « وانك لعلی خلق عظيم ». قال جعفر : هو صرف الايمان وحقيقة التوحيد .
- , LXVIII « ان للمتقين عند ربهم جنات النعيم ». قال جعفر : من اتقى الذنوب كان مأواه جنات النعيم ومن اتقى الله تعالى كشف عنه الغطاء والحجب حتى يشاهد الحق في جميع الاحوال .
- , LXVIII « يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود ». قال جعفر الصادق : يوم يكشف عن ساق ، عن الاهوال والشدائد والصراط والحساب وعبدي المومن الذي سبقت

(1) Y : مالك || (2) YB : دعواه || (3) B : - قال ... كان له || (4) B : السوى ||

له عنايتي ورحمتي¹ سالم من تلك الالهوال والشدائد ولا يكون له علم بشدائدها واهوالها . وكل من سبق له من الله تعالى العناية يسجد بين يديه مفتقراً اليه . ومن سبق له من الله تعالى العدل لا يقدر ان يسجد وكان ظهره كالحجر لا يلين للسجود لرب العالمين . وقال جعفر في قوله « يوم يكشف عن ساق » قال : اذا التقى الولي مع الولي انكشف عنه الشدائد .

« فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » . قال جعفر : بما تبصرون من صني في ملكي وما لا تبصرون من برّي الى اوليائي² . 39-38, LXX

« وانه لتذكرة للمتقين » . قال جعفر : موعظة للموقنين³ . 48, LXXIX

« ويجعل لكم جنات ويجعل لكم انهارا » . قال جعفر : يزين ظاهركم بزينة الخدمة وباطنكم بانوار الايمان . 12, LXXXI

« فاقروا ما تيسر من القرآن » . قال جعفر بن محمد : ما تيسر لكم فيه خشوع القلب وصفاء السر⁴ . 20, LXXXII

« هل اتى على الانسان ... » . قال جعفر : هل اتى عليك يا انسان وقت لم يكن الله لك ذاكراً فيه . 1, LXXXVI

« وسقاهم ربهم شراباً طهوراً » . قال جعفر : سقاهم التوحيد في السرّ فتاهوا عن جميع ما سواه فلم يفيقوا الا عند المعاينة ورفع الحجاب فيما بينهم وبينه واخذ الشراب في ما اخذ عنه⁵ فلم يبق عليه منه⁶ باقية وحصله في ميدان السرور والحضور والقبضة⁷ . 21, LXXXV

وقال جعفر في قوله « شراباً طهوراً » : طهرهم به عن كل شيء سواه اذا لا طاهر من⁸ تدنس¹⁰ بشيء من الاكوان .

(1) B : المؤمن من سبقت له من الله العناية والرحمة || (2) B : لأوليائي || (3) YB : للموقنين || (4) Y : من || (5) B : - قال جعفر... وصفاء السر || (6) B : - واخذ... عنه || (7) B : منهم || (8) B : - وحصله... والقبضة || (9) B : طهر لمن || (10) F : + الطاهر لم يتدنس ||

- 5, LXXVIII لا يسمعون فيها لغواً ولا كذاباً». قال جعفر : لان الله تعالى ايداه¹ بتوفيقه² فلا يجرى منه في الدنيا عليه لغو ولا يسمع منه في الحضرة لغو. واللغو ذكر كل مذكور سواه. «ولا كذاباً» اي ولا قولاً الا القول الصادق بالشهادة على وحدانيته وازليته وفردانيته.
- 5, LXXVIII «جزاء من ربك عطاء حساباً». قال جعفر : العطاء من الله تعالى على وجهين : في الابتداء الايمان والاسلام من غير مشكلة. والعطاء في الانتهاء³ التجاوز عن الزلات والغفلات والمعاصي. ودخول العبد في الجنة برحمته من عطاياه. وكذلك النظر الى وجهه الكريم.
- 7, LXXX «وما عليك الا يزكى». قال جعفر : لم تكرم بالاقبال على⁴ من لم يكرمه بالهداية ولم يزينه بالمعرفة.
- 1, LXXXII «يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم». قال جعفر : ما الذي اقعديك عن خدمة مولاك.
- 3, LXXXII «ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم». قال جعفر : النعيم المعرفة والمشاهدة والجحيم النفوس فان لها نيران تتقلد⁵.
- 1, LXXXIII «تعرف في وجوههم نضرة النعيم». قال جعفر : ببقاء⁶ لذة النظر يتلأأ مثل الشمس في وجوههم اذا رجعوا من زيارة الله تعالى الى اوطانهم.
- 1, LXXXIII «ومزاجه من تسنيم». قال جعفر : كوؤساً مزجت بالأنس فتنسما منها رائحة القرب.
- 1, LXXXV «انه هو يبدي ويعيد». قال جعفر : يبدي فيفني عما سواه ثم يعيد فيبقي بابقائه. وقال جعفر الصادق : «انه هو يبدي ويعيد» اي يلبس لباس الاولياء للاعداد حتى يكون لهم استدراجاً. ويلبس لباس الاعداء للاولياء لئلا يعجبوا بانفسهم ثم يعيد عند الموت⁷.

(1) B : + في الدنيا || (2) YB : + وعصته || (3) Y : الآخرة || (4) F : + عليه (?) || (5) B : والجحيم الجهل والحجاب || (6) Y : يبقى || (7) YB : - وقال... الموت ||

- 4, xc « لقد خلقنا الانسان في كبد » . قال جعفر : في بلاء وشدة .
- 15, xc « يتيماً ذا مقربة » . قال جعفر . هو ما تتقرب به الى ربك في تعهد الايتام وتفقدهم .
- 7, xciii « ووجدك ضالاً فهدى » . قال جعفر : كنت ضالاً عن محبتي لك في الازل ففنت عليك بمعرفتي .
- 10-9, xciv « فاما اليتيم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر » . قال جعفر : اليتيم العاري عن خلعة الهداية لا تقنطه من رحمتي فاني قادر ان ألبسه لباس الهداية . والسائل اذا سألك عني فدلّه عليّ بالطف دلالة فاني قريب مجيب .
- 11, xciii « واما بنعمة ربك فحدث » . قال جعفر : أخبر الخلق بما انعمت عليهم بك¹ وبمكانك .
- 1, xciv قال جعفر : « الم نشرح لك صدرك » لمشاهدتي ومطالعتي .
- 4, xciv « ورفعنا لك ذكرك » . قال جعفر : لا يذكر احد بالرسالة الا ذكرني بالربوبية .
- 7, xciv « فاذا فرغت فانصب » . قال جعفر : اذكر ربك على فراغ منك عن كل ما دونه .
- 4, xciv « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » . قال جعفر : احسن صورة .
- 8, xcvi « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال الصادق رضي الله عنه : رضي الله عنهم بما سبق لهم من الله العناية والتوفيق . ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم لرسوله وقبول ما جاء به وانفاقهم الاموال والمهج بين يدي رسول الله صلعم .
- 7-6, civ عن جعفر بن محمد قال في قوله عز وجل « نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة » قال : النيران شتى مختلفة : فمنها² نار المحبة والمعرفة تتقد³ في افئدة الموحدين . ونيران جهنم تتقد⁴ في افئدة الكافرين . ونيران المحبة اذا اتقدت في قلب المؤمن احترقت⁵ كل همة لغيره الله وكل ذكر سوى ذكره .

(1) F : - بك || (2) F : - نها || (3) B : تنفذ || (4) Y : تحرق || (5) Y : غير ||



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تفسیر ابن عطا



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمه مصحح

در صفحات آتی، نخستین تصحیح تفسیر عرفانی قرآن از ابوالعباس احمد آدمی، معروف به ابن عطا، ملاحظه می شود.

این متن از طریق ابو عبدالرحمن سلمی (۳۳۰-۴۱۲ هـ / ۹۴۱-۱۰۲۱ م)، که آن را در تألیف مشهور خود به نام حقائق التفسیر درج کرده، به دست ما رسیده است. سلمی در مقدمه‌ای، که عیناً در اینجا آورده‌ایم، یادآور می شود که پیش از او کسی به جمع و تحریر تفسیرهای متعددی که مشایخ قدیم تصوف در مجالس صوفیان تقریر می کرده‌اند و از این طریق محفوظ مانده است، همت نگماشته بوده است. وی میافزاید که تنها از دو مورد استثنایی در این باب خبر دارد: یکی مجموعه‌ای تفسیری منسوب به ابن عطا و دیگری تفسیر تعدادی از آیات که سند روایت آن به امام جعفر صادق (ع) (وفات: ۱۴۸ هـ / ۷۶۵ م) منتهی می شود یا ابن عطا سند روایت آن را به این امام می‌رساند^۱.

در سال ۱۹۶۸، در نشریه ملاتر (مجموعه مقالات) دانشگاه سن ژوزف (دوره ۴۳، شماره ۴) متن تفسیری را که صوفیان به امام جعفر صادق (ع) نسبت می دهند به چاپ رساندیم و از همان زمان در صدد برآمدیم که تفسیر ابن عطا را نیز منتشر سازیم، نه تنها از این رو که غالب اوقات تفسیر ابن عطا همان شرح و بسط تفسیر منسوب به این امام است بلکه هم از این رو که در میان همه تفسیرهایی که سلمی در تألیف خود درج کرده، بی چون و چرا، یکی از پرمایه‌ترین و گویاترین روش تفسیری صوفیه است که در اثر خود به نام تفسیر قرآن و زبان عرفانی به مطالعه درآوردیم. خود سلمی، در ذکر ابن عطا در طبقات الصوفیه خاطر نشان می سازد که «او در طریقه فهم قرآن زبانی دارد تنها از آن خود» (ص ۲۶۵، چاپ قاهره). بی گمان این قول را نباید به معنای ظاهری آن گرفت، بلکه باید پذیرفت که از جمع همعصران ابن عطا هیچ کس، با بهره‌گیری هر چه بیشتر از همه امکانات روش تفسیری خاص صوفیه، یعنی استنباط، تفسیری بدین حجم بر جای ننهاده است.

۱. بر حسب آنکه ذکر خواننده شود یا ذکر.

ابن عطا، که به تعبیر ماسینیون (مصایب، ص ۴۳) «از ابهام‌آمیزترین رجال» مکتب بغداد است، بر اثر پاك اعتقاد شمردن حلاج و اصل الهی قایل بودن برای حالات عرفانی او جان باخته و از این حیث شهرت دارد: «اخوتی که به شهادت یکی از نامه‌های محفوظ مانده در سراسر حیات مایه یگانگی این دو تن بود موجب شد تا در آزمایش مرگ نیز یار و یگانه باشند» (مصایب، ص ۴۶). هر دوی آنان در ۳۰۹ هجری / ۹۲۲ میلادی درگذشتند.^۲

ماسینیون مواردی را نیز یادآور شده است که ابن عطا بر سر آنها با جنید بزرگ به نزاع برخاسته و در خلافت‌های خود شَم روحانی بس لطیف‌تر و حقیقت بین‌تری نشان داده است. لیکن نویسندگان مسلمان تذکره‌های اولیا بویژه بر ولع ابن عطا به قرائت قرآن و تأمل در آن تأکید دارند. به نوشته تاریخ بغداد (ج ۵، ص ۲۷)، وی در شبانه روز تنها دو ساعت می‌خفت. در ماه‌های عادی روزی يك بار و در ماه رمضان روزی سه بار قرآن ختم می‌کرد. مرید او، ابن حبیبش می‌گوید: «يك بار قرائت قرآنی را سرگرفت که نزدیک ده سال طول کشید و در این اثنا بر آن شد تا با انس گرفتن با معانی قرآن به استنباط بپردازد (معنای باطن قرآن را بیرون کشد)، و پیش از ختم قرآن درگذشت.» (به نقل از ابونعیم، حلیه، ج ۱۰، ص ۳۰۲). تفسیری که در اینجا به طبع می‌رسانیم چه بسا نمره همین ده سال تفکری باشد که ابن حبیبش از آن سخن گفته است. یا دست کم بخشی از این تفسیر همان بخشی که چون سلمی در صدد تألیف خود برآمد میان صوفیان دست بدست می‌گشت.^۳

در واقع، روایات حقائق التفسیر از ابن عطا دو نوع است: تعداد زیادی از این روایات فاقد اسناد است و این در باب همه تفسیرهایی صادق است که سلمی در تألیف خود درج کرده است. این دسته از روایات، که براتب مهمتر است، پیش از سلمی به کتابت درآمده بود و اشاره ابن حبیبش به همین دسته است.^۴ لیکن، در مورد همین ابن عطا، تعداد کثیری از روایات

۲. به قول بعضی، ابن عطا در ۳۰۹ یا ۳۱۱ درگذشت، لیکن نه سلمی سند اخیر را معتبر می‌داند نه مؤلف تاریخ بغداد.

۳. این تألیف باید در حدود سال ۳۷۰ هجری، تاریخ تقریبی ورود سلمی به بغداد، پایان یافته باشد. به هر حال، سلمی آن را پیش از دست زدن به انشای دو اثر بزرگ دیگر خود - تاریخ الصوفیه که ظاهراً امروزه مفقود است، و طبقات الصوفیه که در قاهره و همچنین به همت پدرسِن Pedersen تصحیح و چاپ شده - به انجام رسانیده بود. نقل قول‌های ما از چاپ قاهره طبقات الصوفیه است.

۴. به نوشته تاریخ بغداد (ج ۱۲، ص ۷۳)، ابو عمر و (یا ابو عمر) آنماطی این بخش از تفسیر را نشر کرده، چه ابن عطا همه نوشته‌های خود را به او سپرده بوده است. همچنین نگاه کنید به:



دارای اسناد است. این روایات همچنان سینه بسینه نقل می‌شد و سلمی خود آنها را جمع کرد و به کتابت درآورد. اسنادها بعضی به يك واسطه است و برخی به دو واسطه. واسطه‌های مستقیم بین ابن عطا و سلمی عبارتند از: ابوالحسین فارسی^۵ (پنج روایت) و محمد بن علی عیسی الهاشمی^۶ (يك روایت). از عبدالله بن علی بغدادی^۷ دو بار روایت شده است، يك بار به عنوان راوی بلاواسطه و يك بار از طریق ابن فاتك. ابن شاذان بجلی^۸ شش بار راوی بلاواسطه و يك بار راوی از طریق کتانی^۹ است. لیکن پرشمارترین روایت (پنجاه و چهار روایت) با اسنادی است منتهی به دو اصل، یعنی از طریق ابونصر منصور بن عبدالله اصبهانی^{۱۰} که در مصر از ابوالقاسم بزاز^{۱۱} نامی استماع کرده و ظاهراً خود این ابوالقاسم نیز ابن عطا را در بغداد

→

MASSIGNON, *Etudes sur les Isnād* (مطالعاتی در باب اسنادها), Opera Minora, II, p.74, No44;

سبکی، طبقات، ج ۲، ص ۳۶ و سلمی، طبقات، ص ۵۰، پانوشت a از مصحح.

۵. محمد بن احمد بن ابراهیم، متوفی در سال ۳۷۰ هـ / ۹۸۱ م. وی استاد بزرگ کلابادی بود (نگاه کنید به تعریف)، لیکن در طبقات الصوفیه خاطر نشان شده که سلمی نیز از او بسیار استفاده کرده است. نگاه کنید به:

MASSIGNON, *Etudes, Op. Min.*, II, p.81, No 239

و سلمی، طبقات، ص ۳۷۹، پانوشت b از مصحح.

۶. به نوشته ماسینیون (*Etudes, loc. cit. p. 73*)، نام دقیقتر او محمد بن ابی موسی عیسی الهاشمی است که در ۳۵۱ هـ / ۹۶۳ م درگذشته. ظاهراً سلمی در طبقات از او ذکر نکرده است.

۷. در ۲۵، ۵۸، ۱۰۷، ۵، از او روایت شده و او همان ابونصر سراج طوسی، صاحب کتاب *اللمع* متوفی در ۳۷۸ هـ / ۹۸۹ م است که یکی از استادان سلمی بوده است.

۸. سلمی وی را ابوبکر محمد الرازی یا، به دفعات بیشتر، محمد بن عبدالله (ویك بار ابوبکر محمد بن عبدالله بن شاذان، در ۶۸، ۴؛ و الجلیلی، در ۱۳، ۳۴) می‌نامد. وی در ۳۷۶ هـ / ۹۸۷ م درگذشت و به عنوان کذاب از او فراوان انتقاد شد، لیکن سفر بسیار کرده و با صوفیان بسیاری ملاقات داشته است. در طبقات، راوی اصلی که سلمی از وی روایت می‌کند شمرده می‌شود. نگاه کنید به: تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴۶۴؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۸۵؛ پدرسن، طبقات، ص ۸۳، شماره ۸۶ مقدمه.

۹. صوفی مشهور مکتب بغداد، متوفی در ۳۲۲ هـ / ۹۳۴ م. نگاه کنید به: طبقات سلمی، ص ۳۷۳-۳۷۷ که در آن یکی از راویان کتانی همین ابن شاذان است.

۱۰. وی یکی از راویان عمده سلمی، هم در طبقات و هم در تفسیر ابن عطا است. با اینهمه، باید به یاد داشت که در طبقات، در شرح مختص به ابن عطا، از او ذکر نشده است. نگاه کنید به: تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۸۴ و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۰۲. وفات او باید پس از سال ۴۰۰ هـ / ۱۰۱۰ م اتفاق افتاده باشد. نگاه کنید به: طبقات، ص ۳۷، پانوشت d از مصحح.

۱۱. ما را میسر نشد که هویت این راوی اصلی را، که باید با ابن عطا دیر زمانی حشر و نشر می‌داشته باشد، روشن کنیم.

←

ملاقات کرده است.

لیکن، چه در روایت بی‌اسناد و چه در تفسیرهایی که سُلمی گرد آورده روح معانی و روش همه جا یکی است. بی‌گمان، ابن عطا با تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع) آشنایی داشته و، چنانکه در بالا یادآور شدیم، در مورد آیاتی چند، کاری جز نقل و شرح و بسط فکر سلف خود نمی‌کند. لیکن در حالی که تفسیر امام از جهت وسع شمول نسبتاً محدود است، از آن ابن عطا به بیشترین تعداد آیاتی می‌پردازد که مورد توجه صوفیان بوده و در غور و تأمل آنان، به نسبت غنای تجربه دینی هر يك، تکاثف معنوی کسب می‌کرده است. و این همان استنباط است که ابن عطا خود قاعده‌اش را به عبارت درآورده و نوشته است: «اشارات قرآن را تنها کسی در می‌یابد که سرّ از هر تعلقی به دنیا و آنچه در او هست پاك کرده باشد» (در تفسیر آیه ۷۹ از سوره ۵۶). همچنین، پس از او، حلاج به صورتی روشنتر و قطعیت‌تر می‌گوید: «هر مؤمنی به اندازه دیانت ظاهری و باطنی و کمال معرفت خود معنای باطنی قرآن را کشف می‌کند» (در تفسیر آیه ۸۳ از سوره ۴). استنباط مستلزم وجود یا تجربه وجود اشارات در قرآن است. به تعبیری آشناتر برای فرانسه‌زبانان، قرائت قرآن به طریق صوفیان، همان راه دادن است به نفوذ قدرت اشاری آن و به خطاب آن معنایی که، فی المجلس، در اشاره‌ای فرّار، که به قوت توجه به خدا باید به تصرف درآید، کشف می‌شود. لذا، تفسیر قرآن، به سیاق ابن عطا، پژوهش علمی معنای معانی قرآنی نیست. به خلاف آیین مسیحیت که در آن معانی متعدد در کتاب مقدس کشف شده است، در اسلام و تصوف، اگر درست بخواهیم، کسی نظریه تعدّد معانی قرآن را نپرورانده است و صوفیان در بند آن نبوده‌اند که معنایی را دون معنایی دیگر، فی المثل معنای لفظی را به زیان معنای عرفانی یا بعکس بیرون کشند. دیدیم که ابن عطار و سیه بار ختم قرآن می‌گرفت. این تلاوت تقریباً قدسی صفت همان سیره‌ای است که هیچیک از صوفیان ترك نکرده‌اند و همه مؤمنان در آن شریک‌اند. لیکن همه مؤمنان به يك درجه روحانی

→

در طبقات الصوفیه، تنها يك بار، در یکی از اسنادها، از شخصی به نام ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بزاز سخن می‌رود، لیکن ظاهراً این شخص همان ابوالقاسم بزاز ما نیست. در *Quatre Textes* (متون چهارگانه) (ص ۹ و شماره ۱۵)، سُلمی متنی از حلاج همراه با اسناد روایت کرده است که در آن از شخصی مصری الاصل به نام ابراهیم بن جعفر بن ابی کرام بزاز، یاد شده است. همچنین نگاه کنید به: پدرس، ص ۸۶، شماره ۱۰۹ که از شخصی به نام محمد بن ابراهیم ابوعلی بزاز، متوفی به سال ۳۴۸ هـ / ۹۶۰ م نام می‌برد. سرانجام باید شخصی به نام ابراهیم بن عبدالله ابواسحق مصری بزاز را خاطر نشان سازیم که در تاریخ بغداد (ج ۶، ص ۱۲۶) از صوفیان ساکن بغداد قلمداد شده است؛ لیکن در باب او هیچ سنه‌ای ذکر نشده است.

نیستند و قرآن را به يك دل و يك دل مشغولی نمی خوانند. از این رو، اسلام به جای تعدد معانی کلام مقدس، نظریه انواع تلاوت قرآن را می پروراند: کسانی قرآن را همچون نحوی یا لغوی می خوانند؛ و کسانی دیگر همچون متکلمانی که در آن مخزنی سرشار از حجتها به ضد مخالفان خود سراغ می گیرند؛ و باز کسانی دیگر همچون مورخ یا فقیه که در آن ارکان فقه اسلامی را باز می جویند. صوفی نیز به سهم خود قرآن را به عنوان کلام خدا می خواند و مطلوب او کلام به خاطر نفس کلام نیست (چه در این حال، کلام میان او و خدا حجاب می شود)، بلکه مطلوب او همان خدایی است که از خلال این کلام اتصال به او دست می دهد. از این رو، صوفی معتقد است که معنای کلام را، که در حقیقت اصل آن است، به روشهایی که نوساخته آدمی باشد نمی توان کشف کرد؛ بلکه تنها زمانی این معنا را می توانیم به تصرف درآوریم که خود به تصرف آن در آییم. آنگاه کلمات معنایی شگفت و تازه می یابند، زیرا به صورت اشارات یعنی دلالتهایی در می آیند که از طریق آنها خدا کسی را که در طلب او از همه چیز دست شسته دلالت می کند. سوء تفاهمهای تاریخی میان صوفیان و دیگر مسلمانان درباره مطابقت گزارش آنان از قرآن با سنت از همین جا برخاسته است. مدام به صوفیان می گویند: آنچه شما در قرآن می یابید ساخته و پرداخته محض است و صوفیان نیز پیوسته، همچون ابن عطا، جواب می دهند: آنچه می یابیم در قرآن هست، اما «تنها کسی آن را در می یابد که سر خود... پاک کرده باشد». بی گمان این تزکیه دارای مرحله‌ای مقرون به نفی است و آن ترك ماسوی الله است؛ اما این مرحله فرعی یا از جمله وسایط است. مهم پیدایش بینشی نو در آدمی است، یعنی بصیرتی که در پرتو آن بتوان در کلام خدا معنایی را که به باطن الهام می شود درك کرد. میان باطن خواننده قرآن و باطن نص قرآن مناسبتی هست که به بین آن تأویل روحانی صوفیان دست می دهد. خواننده قرآن و نص قرآن مرآت یکدیگر می شوند؛ یکی دیگری را باز می نماید در عین آنکه خود باز نموده می شود. عارف در قرآن چیزی را می خواند که تجربه روحانی خود او به وی می گوید، چه راه به باطن قرآن و باطن ضمیر یکی است و این راه همان خداست: «هر که بیرون از خدا راهی به او بجوید گمراه می شود. چه بیرون از او راهی به او نیست: وی یگانه راهبر به خویش است» (در تفسیر آیه ۴۲ از سوره ۲۶).

لذا تفسیر قرآن در نظر صوفی تأویل تجربه روحانی است. از این رو، چنین تفسیری، هر چند هیچگاه تصنع در آن نیست، پیوسته تازه و شگفت و از روی ظاهر پیش بینی نشدنی است، همچون دگرگونیهای ضمیر خواننده قرآن که واکنشی تابع الهامات وقت دارد، همان وقتی که بوارق واردات در آن جرقه می زند تا بر آیه قرآنی پرتوی نو بیفکند. به همین دلیل، تفسیر

صوفیان تفسیر منتظم و دستگامی همه آیات قرآنی نیست. انتخاب، بی آنکه بدخواه باشد، به آن «مناسبتی» وابسته است که در بالا از آن سخن رفت. ابن عطاء بر سر آیاتی درنگ می کند که با او «سخن می گویند»؛ و آن آیاتی را با او سخنی است که با «دم» روحانی یعنی وقت او مناسبت دارند. وانگهی، این یا آن مفسر صوفی غالباً آیه های واحد را تفسیر می کند، نه تنها از این رو که در سیر روحانی تجانس و همگرایی هست، بلکه هم از این رو که آیات «سزاوار تفکر» در نظر صوفیان خودبخود از انبوه آیاتی متمایز می شوند که همان به یاری سبک و سیاق کلام می توان معنای آنها را دریافت.

متن سلمی و نسخه های خطی

پیش از توصیف نسخه های خطی مورد استفاده، بیرسمیهایی چند در متنی را که خود سلمی به دست داده است گوشزد می سازیم. چنین می نماید که سلمی (یا نخستین ویراستار تفسیر، یعنی انطاطی) گاهی دچار ضعف حافظه شده باشند، از این جهت که این یا آن آیه را در سوره ای درج کرده اند که بعضاً یا کلاً به آن تعلق ندارند. گاهی نیز ترتیب آیات در داخل خود سوره مشوش است. مثلاً در سوره ۴، آیه ۷۹ پس از آیه ۶ و آیه ۱ پس از آیه ۷۹ آمده است؛ آیه ۱۴۳ از سوره ۲ پس از آیه ۴۰ از سوره ۴ و آیه ۶ از سوره ۲ پس از آیه ۱۲۵ از سوره ۴ آمده است؛ آیه ۴۱ از سوره ۵ با آیه ۱۷۵ از سوره ۳ خلط شده و مانند اینها. تمام این بیرسمیهایی از مؤلف است، چه در همه نسخه ها دیده می شود و آنها را باسانی می توان از آشفتگیهایی که محصول بیدقتی کاتبان است - مثل نسخه فاتح ۲۶۰، که در آن آیات ۳۸ و ۴۴ و بعد در تفسیر آیات ۳۷ و ۱۰۲ درج شده - باز شناخت. ما خطاهای کاتبان را تصحیح کرده ایم، ولی آشفتگیهای مربوط به خود مؤلف را در فهرست نسخه بدله با ارجاع به مقدمه خاطر نشان ساخته ایم.

اکنون به توصیف نسخه های خطی حقائق التفسیر که در این ویرایش از تفسیر ابن عطاء از آنها استفاده کرده ایم می پردازیم. می دانیم که از حقائق التفسیر نسخه های خطی فراوانی در دست است (نگاه کنید به: سزگین، GAS، ج ۱، ص ۶۷۱). از میان نسخه هایی که توانستیم بدانها دست یابیم چند نسخه زیر را مورد استفاده قرار داده ایم:

B = بایزید ۵۵۴، با عنوان کتاب الحقائق المنسوب إلى السلمی فی التفسیر که در ۶۹۱ هـ / ۱۲۹۲ م به دست احمد بن مالک بن عبدالله نسخه برداری شده است. نسخه ای است بسیار خوش، سالم، به خط نسخ بسیار روشن و غالباً مشکول؛ در ۳۳۷ ورق بزرگ به قطع وزیری هر صفحه شامل ۲۳ یا ۲۴ سطر. در آغاز نسخه، اسناد زیر از راوی نسخه آمده است:

اخبرنا الشيخ ابوطاهر ابراهيم بن شيبان الثقيلى الدمشقى فى كتابه فى ذى القعدة من سنة اربع و ثلاثين و خمس مائة قال: اخبرنا جدى الزاهد ابو عبدالله محمد بن نصر الطالقانى، او اخبرنا ابوبكر وجيه بن طاهر بن محمد بن احمد بن محمد بن يوسف الشجامى النيسابورى [فى] كتابه فى ذى الحجة سنة احدى و ثلاثين و خمس مائة قال: اخبرنا ابوبكر احمد بن خلف النيسابورى قال كل واحد منها: اخبرنا الشيخ ابو عبدالرحمن محمد بن الحسين السلمى.

F = فاتح ۲۶۰، كه بنا به قول سزگين متعلق به قرن يازدهم هجرى / هفدهم ميلادى است. نسخه‌اى است در ۱۶۴ ورق، هر صفحه ۳۳ سطر، به قطع متوسط. بدقت ولى با خطى بسيار ريز كه گاهى خواندنش دشوار است به كتابت درآمده. عنوان ندارد.

H = فاتح ۲۶۱، با عنوان كتاب التفسير القرآن العزيز المعروف بحقائق السلمى مما جمعه الشيخ... ابو عبدالرحمن السلمى. نسخه مورخ ۶۰۰ هـ / ۱۲۰۴ م است كه در سزگين و در بولتن ميكرو فيلمهاى اتحاديه عرب، هنگام معرفى، با نسخه فاتح ۲۶۲، كه ذيلاً از آن سخن خواهيم گفت، خلط شده است. نسخه سالم و به خط نسخ بسيار خواناست و بسيارى از كلمات آن، مانند نسخه B، مشكول است. شامل ۳۱۴ ورق، هر صفحه ۲۰ سطر است. متأسفانه فتوكهى ما فاقد اوراق مرتبطه به تفسير آيه ۹۰ سوره ۱۱ تا آيه ۱۱۰ سوره ۱۳ است.

G = ينى جامع ۴۳، با عنوان كتاب الحقائق فى التفسير القرآن على لسان اهل الحق و الحقائق. تاريخ ندارد ولى در پايان، شهادتى بر قرائت آن به تاريخ ۷۷۱ هـ / ۱۳۶۹ م ديده مى شود. شامل ۳۸۳ ورق، هر صفحه ۲۷ سطر. در رسم خط سهل انگارى شده و غالباً كلمات بى نقطه است، ليكن متن بدقت نقل شده است.

علاوه بر اين چهار نسخه، دو نسخه خطى ديگر در اختيار ما بوده است كه از آنها استفاده کرده ايم:

(۱) نسخه خطى فاتح ۲۶۲ (۲۹۴ ورق) كه همان نسخه خطى بسيار نفيس مورخ ۷۶۲ هـ / ۱۳۶۱ م است و در حواشى آن، تفسيرهاى چند و گواهى قرائت متن ديده مى شود. سزگين آن را با نسخه فاتح ۲۶۱ خلط کرده است. ما ميكرو فيلمى از اين نسخه در دست داريم كه متأسفانه قسم اعظم آن ناخوانا است. در بسيارى از صفحات رنگ مركب چنان محو شده كه به رؤيت در نيمى آيد. صفحاتى ديگر از آن در آب رفته و صدمه ديده است.

(۲) بشير آغا ۳۶ (۳۳۸ ورق) مورخ ۱۰۹۱ هـ / ۱۶۸۰ م. به كتابت كاتب حرفه‌اى بسيار

بیدقت یا سهل انگار؛ ما در چاپ تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع) از آن استفاده کرده بودیم و در اینجا آن را به کنار نهادیم، چون خطاهای فاحش آن زیاد و نسخه بدلهای آن بندرت جالب است. استثنائاً، دو یا سه بار، از نسخه بدلهای آن که در نسخ خطی ما نبود کمک گرفتیم. اما هیچیک از نسخه‌های خطی مورد استفاده را اساس قرار ندادیم، چون این نسخه‌ها هم ارزش اند. البته، H و B براتب قدیمترند؛ لیکن چون به دست کاتبان حرفه‌ای تحریر شده‌اند خواندن آنها غالباً از خواندن YF، که به دست با سوادان آشنا با الفاظ صوفیه نوشته شده، دشوارتر است.

میان این چهار نسخه چه رابطه‌ای هست؟ نسخه H، هر چند قدیم است، اصل نسخ دیگر نیست، چه بسیاری از فقرات را فاقد است. به همین دلیل، B اصل بلاواسطه FY نیست، هر چند این دو نسخه اخیر به B نزدیکترند تا به H. لیکن، واضح است که مقایسه تام و تمام نسخ خطی تنها پس از مقابله سرتاسر متن حقائق میسر است. به صرف مقابله روایات این عطا نمی‌توان نتیجه نهایی گرفت.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمة ابي عبد الرحمن السلمي

بسم الله الرحمن الرحيم¹

الحمد لله الذي خصَّ أهل الحقائق بخواص أسراره ، وجعلهم أهل الفهم لخطابه والعالمين بلطائف ودائعه في كتابه المنزل الذي « لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه »² (قرآن ٤١ ، ٤٢) . فاخبروا عن معاني خطابه بمقدار ما فتح الله عز وجل³ على كل واحد منهم من لطائف أسراره ومعانيه ونطقوا⁴ عن فهم⁵ كتابه⁶ حسب⁷ ما سنع لهم من مكنونات⁸ بدائعه . على انه ما نطق أحد عن⁹ حقيقة حقائقه ، وإنما أخبر من أخبر¹⁰ عن مقدار ما يليق بفهمه . بل قصرت الأفهام عن درك حقائقه واستيعاب فوائده ، الا على¹¹ معنى المكاشفات والمنازلات . فيخبرون¹² عن طرف منه¹³ بإشارات تخفى¹⁴ وتصدق الا على أربابها . لأنه كتاب عزيز نزل من عند عزيز على أعز الخلق نسبة¹⁵ وأشرفهم همة¹⁶ ، صلى¹⁷ الله عليه وعلى آله¹⁸ وسلم¹⁹ وعلى جميع انبيائه ورسله²⁰ .

ولما رأيت المتوسمين بالعلوم الظواهر صنفوا في أنواع فوائد القرآن²¹ من قراءات وتفسير ومشكلات واحكام واعراب ولغة ومجمل ومفسر وناسخ ومنسوخ وغير

(1) H: + وبه نستعين ؛ Y: + ربي تمم بالخير || (2) B: + « تنزيل من حكيم حميد » ||
(3) B: الله تعالى ؛ YH: — عز وجل || (4) F: فنطقوا || (5) H: فهم || (6) B: كلامه ||
(7) H: بحسب || (8) H: — مكنونات || (9) F: من || (10) H: — من أخبر || (11) Y: عن || (12) B: + به || (13) B: منه || (14) H: حقيقة || (15) Y: نسبة || (16) H: نعمة || (17) B: + وذلك محمد صلى || (18) B: + الطيبين الطاهرين || (19) YH: — وعلى آله وسلم || (20) B: + عليهم السلام || (21) H: انواع القرآن من فوائد وقراءات .

ذلك¹ - ولم يشتغل أحد² منهم بجمع فهم خطابه على لسان أهل³ الحقيقة
 الا آيات متفرقة نسبت الى أبي العباس بن عطاء ، وآيات ذكر انها عن جعفر
 ابن محمد الصادق⁴ رضي الله عنهما⁵ ، على⁶ غير ترتيب - وكنت قد سمعت
 منهم في ذلك حروفاً استحسنتها ، أحببت⁷ أن أضم ذلك الى مقالتهم ، واضم
 أقوال مشائخ أهل الحقيقة الى ذلك ، وأرتبه⁸ على السور⁹ حسب وسعي
 وطاقتي . فاستخرجت¹⁰ الله تبارك وتعالى¹¹ في جمع شيء من ذلك¹² ، واستعنت
 به في ذلك وفي¹³ جميع اموري ، وهو حسبي ونعم المعين .



مركز تحقيقات كالمبيوتر علوم اسلامی

(1) B: - وغير ذلك || (2) H: - احد || (3) YHB: - أهل || (4) YH: - الصادق ||
 (5) YB: - رضي ... عنها ؛ H: عليه السلام || (6) B: عن || (7) F: واحببت || (8) F: قارنته ||
 (9) F: + على || (10) FB: واستخرجت || (11) HB: - تبارك وتعالى ؛ Y: - تبارك و ||
 (12) H: في جمع ذلك شيء منه (sic) || (13) H: - ذلك وفي .

تفسير ابي العباس بن عطاء

الفاتحة

1 « بسم » . حكى عن ابي العباس بن عطاء انه قال : الباء برّه لارواح الانبياء بالهام الرسالة والنبوة — والسين سرّه مع أهل المعرفة بالهام القربة والانس — والميم منته على المريدين بدوام نظره اليهم بعين الشفقة والرحمة .

1 « الله » . قال ابو العباس بن عطاء : بقوله « الله »¹ هو اظهار هيئته وكبريائه .

1 « الرحمن » . قال ابن عطاء : في اسمه « الرحمن » عونُهُ ونصرته ؛ في اسمه « الرحيم » مودته ومحبته² .

2 « الحمد لله رب العالمين » . قال ابن عطاء : معناه الشكر لله اذ³ كان منه الامتتان على تعليمنا اياه حتى حمدناه .

وذكر عن ابن عطاء او غيره⁴ انه قال : « الحمد لله » اقرار المؤمنين بوحدانيته . فالاول اقرار بالالوهية⁵ ، والثاني اقرار بالربوبية ، والثالث اقرار بالتعظيم .

2 وذكر⁶ عن ابن عطاء في قوله⁷ « رب العالمين » أي⁸ مزيّن⁹ أنفس العارفين بنور اليقين¹⁰ والتوفيق¹¹ ، وقلوب المؤمنين بالصبر والاخلاص ، وقلوب المريدين بالصدق والوفاء ، وقلوب العارفين بالفكرة¹² والعبرة¹³ .

(1) B: + تعالى || (2) YH: ورحته || (3) H: اذا || (4) F: وعن غيره ؛ Y: وغيره || (5) H: بالالهيّة || (6) F: وقيل || (7) F: — في قوله ؛ YH: + « الحمد لله » || (8) B: — أي || (9) F: مرتب ؛ H: مرني || (10) F: — اليقين || (11) B: — والتوفيق || (12) YB: بالفكر || (13) Y: والمعبر .

٥ «مالك يوم الدين». قال ابن عطاء: مجازي يوم الحساب كل صنف بمقصودهم وهمتهم: يجازي العارفين بالقرب منه والنظر الى وجهه الكريم، ويجازي أرباب المعاملات بالجنات.

٦ «صراط الذين انعمت عليهم»: اي مقام الذين انعمت عليهم بالايمان¹ والمعرفة، وهم العارفون. وأنعم على الأولياء بالصدق والرضا واليقين، وأنعم على الأبرار² بالحلم والرفقة، وأنعم على المريدين بجلاوة الطاعة، وأنعم على المؤمنين بالاستقامة. هذا قول ابن عطاء.

٧ «غير المغضوب عليهم ولا الضالين». قال ابن عطاء: غير المخذولين ولا³ المطرودين ولا المهانين، «ولا الضالين»، الذين⁴ ضلوا عن طريق هدايتك ومعرفتك وسبل ولايتك.

٨ «آمين». قال ابن عطاء: اي كذلك⁵ فافعل. ولا تكلمي الى نفسي طرفة عين.



مركز تحقيقات پژوهش اسلامی
سورة البقرة
(2)

3 «ويقيمون الصلاة». قال ابن عطاء: إقامة الصلاة فيها⁶ حفظ حدودها مع حفظ السر مع الله⁷ وهو ان⁸ لا يختلج بسرك⁹ سواه.

29 «هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً». قال ابن عطاء: خلق لكم ما في الارض جميعاً ليكون الكون كله¹⁰ لك، وتكون لله، فلا تشتغل بما لك¹¹ عمّن انت له.

30 «اني جاعل في الارض خليفة...» الآية. قال ابن عطاء: ان الملائكة

(1) HB: — بالايمان و؛ Y: — اي مقام... بالايمان و (2) B: الخواص (3) T: — لا (4)

(4) B: — الذين (5) B: ذلك (6) BF: — فيها (7) Y: + تعال (8) YH: اي لا (9)

(9) B: في سرك (10) FB: كلها (11) H: — بما لك.

جعلوا دعاويهم وسيلة الى الله تعالى¹ . فأمر الله النار فأحرقت منهم في ساعة واحدة ألوفاً . فأقرّوا بالعجز وقالوا : « سبحانك لا علم لنا » .

31 « وعلم آدم الاسماء كلها » . قال ابن عطاء : لو لم يكشف لآدم² علم تلك الأسامي ، لكان أعجز من الملائكة في الاخبار عنها .

34 « واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم » . قال ابن عطاء³ : لما استعظموا تسييحهم وتقديسهم ، أمرهم بالسجود لغيره . يريهم به⁴ استغناؤه عنهم وعن عبادتهم .

35 « ولا تقربوا هذه الشجرة » . قال ابن عطاء : نُهي عن جنس الشجرة ، فظن⁵ آدم ان النهي عن المشار اليه⁷ . فتناول على حد النسيان وترك المحافظة ، لا على التعمد والمخالفة . قال الله تعالى : « فَنَسِيَ⁸ ولم نجد له عزماً » (٢٥ : ٨٨) .

40 « واوفوا بعهدي » . قال ابن عطاء : أوفوا بعهدي اي⁹ في حفظ الحدود ظاهراً وباطناً ، « أوف بعهدكم » بحفظ أسراركم عن مسابرة الاغيار¹⁰ .

45 « واستعينوا بالصبر والصلاة » . قال ابن عطاء : استعينوا بهما على البلوغ الى درك الحقائق¹¹ .

112 « ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون » . قال ابن عطاء : لا خوف عليهم عند الموت لما يلقون من البشرى ، ولا هم يحزنون على ما خلفوا من الأهل والاولاد ، لعلمهم بان الله تعالى¹² خليفته عليهم .

187 « علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم » . قال ابن عطاء : خيانة النفس الوقوف معها حيث ما وقفت¹³ .

199 « ثم أفيضوا من حيث أفاض الناس » . قال ابن عطاء : اذا عمرتم بواطنكم بذكري ، واستفرغتم الوسع فيه ، فارجعوا الى ما رجع اليه العام من القيام برسوم

(1) YH : — تعالى || (2) YH : + عليه السلام || (3) Y : — قال ابن عطاء || (4) H : — به || (5) FB : — قال ... عزماً || (6) Y : وظن || (7) Y : اليها || (8) YH : — فَنَسِيَ || (9) YH : — اي || (10) H : الاعيان || (11) B : — استعينوا بهما ... الحقائق || (12) F : — تعالى || (13) B : تقف .

العبودية ، واستغفروا الله¹ عن اشتغالكم بغيره « ان الله غفور » للمطيعين تقصيرهم في طاعتهم ، « رحيم » بالعاصين أي² يردّهم برحمته الى بابه .

201 « ربنا آتانا في الدنيا حسنة » . قال ابن عطاء : القناعة في الرزق ، والرضا بالقضاء .

208 « ادخلوا في السلم كافة » . قال ابن عطاء : السلم³ اتباع الأوامر⁴ واجتناب النواهي⁵ .

222 « ان الله يحب التوايين ويحب المتطهرين » . قال ابن عطاء : يحب التوايين من افعالهم ، ويحب⁶ المتطهرين من احوالهم : وهم القائمون مع الله⁷ بلا علاقة ولا سبب .

245 « والله يقبض ويبسط » . قال ابن عطاء : يقبضك عنك ويبسطك به وله⁸ .

257 « الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور » . قال ابن عطاء : يغنيهم عن صفاتهم بصفاته ، فيندرج⁹ صفاتهم تحت صفاته ، كما اندرجت اكوانهم تحت كونه ، وحقوقهم عند ذكر حقه . فيصير قائماً بالحق مع الحق للحق .

مركز تحقيقات كميونر علوم اسلامی

259 « أني يُحيي هذه الله بعد موتها ... » سئل¹⁰ ابن عطاء : لِمَ أري ابراهيم¹¹ احياء¹² الموتى في غيره وأري عزير في نفسه ؟ فقال : لأن الخليل¹³ تلطف في السؤال فقال « رب أرنى » (٢٦٠) فأري¹⁴ ، وتعجب عزير من القدرة فقال « أني »¹⁵ ، فأري ذلك في نفسه تأديباً .

269 « يوتي الحكمة من يشاء » . قيل¹⁶ « يوتي الحكمة » ، الفهم في كتاب الله

(1) B : + تعالى || (2) YHF : ان || (3) B : - السلم || (4) H : الامر || (5) B : المناهي || (6) YF : - يحب || (7) B : + تعالى || (8) Y : لاياه (- به وله) || (9) Y : فيندرج || (10) Y : - وسئل ... تأديباً || (11) B : + عليه السلام || (12) F : - احياء ... تأديباً || (13) B : + عليه السلام || (14) H : - فاري || (15) H : - فقال « اني » || (16) HF : وقال ابو العباس ابن عطاء : قيل « يوتي الحكمة » انها النبوة . وذلك قوله « وآتيناه الحكمة » . (٢٠ : ٣٨) .

تعالى . ومن أوتي فهم الكتاب¹ ، فقد أعطي² حظاً عظيماً من قربه . قاله ابو العباس بن عطاء .

273 « للفقراء ... يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف » . قال ابن عطاء : يحسبهم الجاهل بحالهم اغنياء في الظاهر ، وهم أشد الناس افتقاراً الى الله³ في الظاهر ، واستغناءً به في الباطن .

وقال ايضاً : سُموا جهالاً لجهلهم بالفقر والغنى ، ولتوهمهم ان الفقر قلة الشيء والغنى كثرته⁴ . ولم يعلموا ان الفقر هو الفقر الى الله³ ، والغنى هو الاستغناء به⁵ .

284 « لله ما في السموات وما في الارض » . قال ابن عطاء : لله⁶ الكونان⁷ ، هو مبدئهما من غير شيء . فمن اشتغل بهما ، اشتغل بلا شيء عن كل شيء .

285 « آمن الرسول بما انزل اليه من ربه » . قال ابن عطاء : كان⁸ النبي صلعم معدن سر⁹ الحق . فاذا أظهره للعام ، اوقفه على شريطة¹⁰ قوله « آمن الرسول بما انزل اليه » . واذا اخفاه ، اخبر عنه بقوله « فأوحى الى عبده ما أوحى » (٥٣: ١٠) . وهو مستغرق أوقاته في انتظار ما يُظهر عليه الحق¹¹ من الزيادات على روحه وسره وفؤاده وقلبه وشخصيته¹² . ألا اقراه كيف يفنيه عن صفاته بقوله « انك ميت » (٣٩: ٣٠) اي¹³ عن صفاتك بحياتك¹⁴ بنا وباظهار صفاتنا عليك ، « وانهم ميتون » (٣٩: ٣٠) ، عاجزون عن بلوغ درك صفاتك . فإيمان رسول الله صلعم إيمان مكاشفة ومشاهدة ، وإيمان المؤمنين إيمان بالوسائط والعلائق .

سورة آل عمران

(3)

8 « ربنا لا ترغ قلوبنا » . قال ابن عطاء : الزيف الميل الى شيء سوى الحق .

(1) Y: كتابه || (2) Y: أوتي || (3) YB: + تعالى || (4) F: كثرتها || (5) Y: بالله تعالى || (6) B: تعالى (- لله) || (7) FB: الكونين || (8) HF: ان || (9) F: السر || (10) H: شرائطه || (11) H: - الحق || (12) B: + عليه السلام || (13) HF: - اي || (14) B: عن حياتك .

17 « الصابرين والصادقين والقانتين والمنفقين والمستغفرين بالاسحار ». قال ابن عطاء : « الصابرين » هم الذين صبروا بالله¹ في طاعة الله¹ مع الله¹. « والصادقين » هم الذين صدقوا ما عاهدوا الله عليه عن صدق قويم² ، واعتماد صحيح ، وسر لا يشوبه شيء . « والقانتين » هم الذين أطاعوا الله¹ في سرهم وعلانياتهم . « والمستغفرين بالاسحار » هم الذين « تتجافى جنوبهم عن المضاجع » (١٦:٣٢) .

18 « شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة وأولو العلم ». قال ابن عطاء : أول ما حلّوا في³ حقائق البقاء مع الله⁴ ، فنوا عن كل شيء دون الله⁵ ، حتى ثبتوا⁶ وبقوا⁷ مع الله تعالى⁸ .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : دلنا بنفسه من نفسه على نفسه باسمائه . وفيه بيان ربوبيته وصفاته . فجعل لنا في كلامه وأسمائه شاهداً ودليلاً عليه⁹ . وانما فعل ذلك لأن الله تعالى¹⁰ وحد نفسه¹¹ ، ولم يكن معه¹² غيره¹³ . وكان¹⁴ الشاهد عليه توحيد . ولا يستحق ان يشهد عليه ، من حيث الحقيقة . سواه . اذ هو الشاهد ، فلا شاهد معه . ثم دعا الخلق الى شهادته : فن وافقت¹⁵ شهادته شهادته فقد اصاب حظّه من حقيقة التوحيد . ومن حرم ، ضلّ .

وقال ابن عطاء : ان الله شهد لنفسه بالفرديّة والصمدية والأبدية . ثم خلق الخلق فشغلهم بعبارة هذه الكلمة ، فلا¹⁶ يطيقون حقيقة عبارتها ، لان شهادته لنفسه حق ، وشهادتهم له بذلك رسم . وأنى يستوي الحق مع الرسم ؟

28 « ويحذركم الله نفسه » . قال ابن عطاء : انما يحذر نفسه من يعرفه . فأما من لا يعرفه ، فان هذا الخطاب زائل عنه .

30 « والله رؤوف بالعباد » . قال ابن عطاء : عمّ رحمته لعباده أجمع ، مؤمنهم وكافرهم ، وبرهم ، وفاجرهم ؛ وخصّ رحمة الرسول عليه السلام¹⁷ بوقوفه على

(1) HB : + تعالى || (2) Y : قوي || (3) HB : خلوا من || (4) HB : — مع الله || (5) HB : + تعالى || (6) HB : — ثبتوا || (7) Y : — وبقوا || (8) F : — تعال || (9) HFB : — عليه || (10) F : — تعالى || (11) Y : + وكان وحده || (12) Y : + احد || (13) Y : + وكيف يشهد عنه غيره ؟ انه هو ولم يكن معه احد غيره || (14) H : فكان || (15) F : وافق || (16) Y : ولا || (17) H : صلّم .

المؤمنين دون من سواهم . وهذا كقول ابراهيم¹ حين قال « وارزق أهله من الثمرات ، من آمن منهم بالله واليوم الآخر . قال ومن كفر » (١٢٦:٢) . فانه لا رازق له² في السموات والارضين³ غيري .

31 « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله » . قال ابن عطاء في هذه الآية : أمر بطلب النور⁴ الأدنى من عمي عن النور⁴ الأعلى⁵ .

37 « وانبتها نباتاً حسناً » . قال ابن عطاء : أحسن النبات ما كانت⁶ ثمرة⁷ مثل عيسى بن مريم⁸ روح الله⁹ ، عليه السلام¹⁰ .

39 « فنادته الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب » . قال ابن عطاء : ما فتح الله تعالى¹¹ على عبد من عبده حالة سنية الا باتباع الأوامر واخلاص الطاعات ولزوم المحاريب .

39 « وسيداً وحصوراً » . قال ابن عطاء : السيد ، المتحقق بتحقيقة الحق . والحصور ، المنزه عن الاكوان وما فيها .

53 « ربنا آمنا بما أنزلت واتبعنا الرسول ... » . قال ابن عطاء : آمنا بما نورت به قلوب اصفيائك من علوم غيبك ، واتبعنا الرسول فيما اظهر من سنن أوامرك ونواهيك ، رجاء ان يوصلنا إتباعه¹² الى محبتك . « فاكتبنا مع الشاهدين » : مع من يشهدك ولا يشهد معك سواك .

64 « قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم » . قال ابن عطاء : هو تحقيق التوحيد !

(1) B: + عليه السلام ؛ H: + صلعم || (2) FB: — له || (3) B: — والارضين || (4) HFB: نور || (5) YHFB: قال ابو عبد الرحمن السلمي : لا وصول الى النور الاعلى لمن لا يستدل عليه بالنور الأدنى . ومن لم يجعل السبيل الى النور الاعلى التمسك بأداب صاحب النور الأدنى ومتابعتة صلعم ، فقد عمي عن النورين جميعاً وألبس ثوب الاغترار || (6) YHB: كان || (7) H: ثمره || (8) YHB: — بن مريم || (9) Y: — روح الله || (10) B: عليه السلام روح الله تعالى ؛ F: — عليه السلام ؛ H: الله تعالى صلعم || (11) F: — تعالى || (12) H: ابتغاؤك .

74 «يختص برحمته من يشاء». قال ابن عطاء: يختص برحمته من يشاء، انباء ان لا طريق اليه بالعوائد والفوائد¹.

79 «كونوا ربانيين». قال ابن عطاء: عابنوا أول² تربيتكم³ لتخلصوا من هذه الآفات كلها.

وقال ابن عطاء: أخرجهم بهذا الخطاب عما خاطبهم به من العبودية.

80 «ولا يأمركم ان تتخذوا الملائكة والنبين أرباباً». قال ابن عطاء: موضعاً للملاحظات، وليس بأيديهم من الضر والنفع شيء. فكيف بمن دونهم؟ [قال السلمي] سمعت ابا الحسين الفارسي يقول: سمعت ابن عطاء يقول: إياك ان تلاحظ مخلوقاً وانت تجدد الى⁴ ملاحظة الحق سبيلاً. قال الله تعالى: «ولا يأمركم...».

84 «قل آمناً بالله». قال ابن عطاء: أي⁵ صدقنا واقنا على طريق الصدق معه، لأنه الذي كتب علينا الايمان وخصنا به في علمه قبل ان أوجدنا. فنحن مؤمنون به لسابق⁶ تفضله⁷ علينا.

92 «لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون». قال ابن عطاء: لن تصلوا الى القربة، وانتم متعلقون بحظوظ انفسكم.

وقال ابن عطاء: لن تنالوا وصلي وفي اسراركم موافقة او حجة لسواي.

وقال ابن عطاء: لن تنالوا معرفتي وقربي حتى تخرجوا من انفسكم وهممكم⁸ بالكلية⁹.

97 «ومن دخله كان آمناً». قال ابن عطاء: من دخله كان آمناً من عقابه. والله¹⁰ في الدنيا ثواب وعقاب. فثوابه العافية، وعقابه البلاء. فالعافية ان يتولى عليك أمرك، والبلاء¹¹ ان يكللك الى نفسك.

(1) B: — قال ... والفوائد. (2) H: أوقات (3) H: تربيتكم (4) Y: في (5) B: آمنا اي؛ HF: — اي (6) B: بميثاق (7) YB: فضله (8) B: وهممكم (9) H: — وقال ... بالكلية (10) YB: + تعالى (11) H: والعقوبة.

101 « ومن يعتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم » . قال ابن عطاء : من افتقر الى الله² من جميع ما سوى الله ، فقد فُتِح له الطريق الى الحج وهو أقوم الطرق³ .

102 « اتقوا الله حق تقاته » . قال ابن عطاء : « حق تقاته » هو صدق قول « لا اله الا الله » وليس في قلبك شيء سواه .

سمعتُ ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : حقيقة التقوى في الظاهر محافظة الحدود ، وباطنه³ النية والاحلاص .

103 « واعتصموا بحبل الله » . قال ابن عطاء : حبل الله⁴ متصل بعبده يتوقع⁵ منه المزيد والفوائد في كل وقت . وحبله عهده وكتابه . فمن اعتصم به وصل .

103 « فاصبحتم بنعمته إخواناً » . قال ابن عطاء في هذه الآية : فائر فيكم عنايته وحسن نظره . فألف بين قلوبكم وارواحكم وجعل الحظين فيها⁶ حظاً واحداً ، فانقذكم منها بروية الفضل⁷ .

131 « واتقوا النار التي أعدت للكافرين » . قال ابن عطاء : أمر العوام باتقاء النار لخوفهم منها وتركهم⁸ من إجلاء⁹ وأمر الخواص بان يتقوه وينظروا اليه دون غيره ، فقال « واتقوني يا أولي الالباب » (٢: ١٩٧) أي يا⁹ اهل الخصوص .

150 « بل الله مولاكم » . قال ابن عطاء : معينكم على ما حملكم من أوامره ونواهيه . « وهو خير الناصرين » : خير الناصرين لكم على أنفسكم وهواكم ومرادكم .

154 « ثم انزل عليكم من بعد الغم أمانة » . قال ابن عطاء : من صدق ارادته واجتهاده ورياضته ، رُدَّ الى محل الأمن ، أي عصم من كل مخوف¹⁰ .

159 « فاعف عنهم واستغفر لهم » . قال ابن عطاء : لما علا خلقه [أي محمد] جميع الاخلاق ، عظمت المونة عليه ، فأمر بالرحمة¹¹ والعفو والاستغفار لهم¹² .

(1) B : + تعال || (2) HF : الطريق || (3) H : وباطنة || (4) YB : + تعال || (5) F : متوقع || (6) FB : فيها ؛ Y : فيهم || (7) YHF : — فانقذكم ... الفضل || (8) F : تركهم || (9) FB : — يا || (10) YF : — أي ... مخوف || (11) YHB : Y : — بالنقض || (12) Y : — لهم .

169 « فلا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً ». قال ابن عطاء: المقتول على المشاهدة باقى¹ بروية شاهده . والميّت من عاش على روية نفسه ومتابعة هواه .
 171 « يستبشرون بنعمة من الله وفضل ». قال ابن عطاء: لو² نظروا الى المنعم ، لتنغص³ عليهم الاستبشار بنعمه وفضله⁴ ، ولكان⁵ استبشارهم بالمنعم المتفضل⁶ .
 175 « فلا تخافوهم وخافوني ». قال ابن عطاء: ما دمتم متمسكين بالطريقة فخافوني . فمن ترك الخوف ، فقد ترك الطريقة المستقيمة .
 وقال ايضاً في هذه الآية : الخوف رقيب العمل ، والرجاء شفيع المحن والخشية شفيع الجنة .

180 « ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله ». قال ابن عطاء: السلوك في طريق الحق على السخاء واجتناب البخل : وهو بذل المال والنفس والسرّ والروح والكل . فمن بخل بشيء في طريق الحق ، حجب به وبقي معه . ومن نظر في طريق الحق الى الغير ، حرم فوائد الحق وسواطع أنوار القرب . كما⁷ روي عن النبي عليه السلام⁸ انه⁹ قال : ما جبل وليّ الله الا على السخاء .

193 « ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للإيمان... » قال ابن عطاء: المؤمن واقف مع نفسه . ألا تراه يقول « ربنا اننا سمعنا... فآمنا » كيف¹⁰ اثبت أفعال¹¹ نفسه ورجوعه الى الايمان ، ولم يعلم انه¹² مقدور¹³ ومدبرها¹⁴ ما هو فيه ؟

200 « واصبروا وصابوا وربطوا... ». قال ابن عطاء: اليقين سيف النفس والصبر الماس¹⁵ الله¹⁶ في أرضه . وان الشيطان ليتعوذ¹⁷ من الصابر¹⁸ كما يتعوذ المؤمن من الشيطان .

(1) B: باقى || (2) H: — لو || (3) H: لتبغض || (4) Y: من فضله || (5) FY: وكان || (6) B: لتنغص عليهم الاستبشار بالنعمة منه هو الاستبشار بالمنعم (sic) || (7) YF: كذا || (8) B: صلى الله عليه وآله وسلم ؛ H: صلّم || (9) H: — انه || (10) Y: + الا ترى كيف || (11) F: احوال || (12) B: له || (13) Y: مقدر || (14) YFB: ومدبر || (15) B: ائمة ؛ H: من سر || (16) HB: + تعالى || (17) B: يتعوذ || (18) F: الصبر ؛ H: الصابرين .

سورة النساء

(4)

1 « يا ايها الناس » . قال ابن عطاء¹ : اي² كونوا من الناس الذين هم الناس³ ، وهم الذين أنسوا به واستوحشوا مما سواه .

1 « ان الله كان عليكم رقيباً . قال ابن عطاء¹ : عالماً⁴ بما تضمه⁵ في سرك وما تخفيه من خواطرك . فراقب من هو الرقيب عليك .

6 « فان أنستم منهم رشداً » . قال ابن عطاء : الرشيد من يفرق⁶ بين الالهام والوسوسة .

32 « ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض » . قال ابو العباس بن عطاء⁷ : لا تتمنوا ، فانكم لا تدرون ما تحت تمنيتكم⁸ . فان⁹ تحت انوار نعمه¹⁰ نيران محنة¹¹ ، وتحت نيران محنة¹² انوار نعمته¹³ .

32 وقال ابن عطاء¹⁴ : « واسألوا الله من فضله » فان عنده انوار¹⁵ كرمه¹⁶ .

36 « واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً » . قال ابن عطاء¹⁴ : الشرك ان تطالع غيره او ترى سواه ضرراً او نفعاً .

وقال ابن عطاء¹⁴ : العبودية¹⁷ جامعة لاربع خصال : الوفاء بالعهود ، والحفظ للحدود ، والرضا بالموجود ، والصبر على¹⁸ المفقود .

وقال ايضاً : العبودية ترك الاختيار وملازمة الذلة والافتقار .

37 « ما آتاهم الله من فضله » . قال ابن عطاء¹⁴ : ما آتاهم الله من فضله من البراهين الصادقة .

(1 H: + رحمه الله || 2 H: — اي || 3 H: — الذين هم الناس || 4 B: رقيباً عالماً ؛ Y: اي عالماً || 5 F: يضمه || 6 F: تفرق || 7 H: + رحمه الله ؛ B: — ابن عطاء || 8 Y: أميتكم || 9 Y: لان || 10 HF: نعمة || 11 H: محنته ؛ F6: محنة || 12 FB: محنة || 13 F: نعمة ؛ H: أنعمه || 14 H: + رحمه الله || 15 H: ابواب || 16 HB: كرامته || 17 H: + ترك الاختيار وهي || 18 HF: عن .

51 « ألم ترّ الى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب ». قال ابن عطاء¹ : أعطوا الكتاب حجة عليهم ، لا كرامة لهم .

64 « ولو انهم اذ ظلوا انفسهم جاءوك ». قال ابن عطاء¹ : لو جعلوك الوسيلة الي² لوصلوا الي^٢ .

83 « ولو ردّوه الى الرسول والى أولي الأمر منهم لتعلمه الذين يستنبطونه منهم » . قال ابن عطاء : لو أخذوا طريق السنة وطريق³ الأكابر في ارادتهم ، لأوصلهم ذلك الى المقامات⁴ الجليلة من مقامات الايمان التي هي محل مقامات⁵ الاستنباطات⁶ وطريق⁷ المكاشفات .

83 « ولولا فضل الله عليكم ورحمته ». قال ابن عطاء : لولا فضله عليكم في قبول طاعاتكم ، لخسرتم ما ضمن لكم في آخرتكم . ولكن برحمته نجاكم من خسراتكم ، وتفضل عليكم بما فيه نجاتكم⁸ .

105 « لتحكم بين الناس بما أراك الله » . قال ابن عطاء في هذه الآية⁹ : بما أراك الله¹⁰ ، فانك بنا ترى ، وعنا تنطق ، وانت بمرأى منا ومسمع .

125 « واتخذ الله ابراهيم خليلاً » . قال ابن عطاء : اتخذه خليلاً ، فلم يخالل سرائر¹¹ ابراهيم¹² شيئاً غيره . وذلك حقيقة الخلة . وأنشد¹³ :

قد تخللت مسلك الروح مني وبذي¹⁴ سُمّي الخليل خليلاً
فاذا ما نطقتُ كنتُ حديثي واذا ما سكتُ كنتُ الغليلاً

« وكفى بالله حسيباً »¹⁵ . قال ابن عطاء : الحسيب الذي لا يضيع عنده عمل^{١٥} .

146 « فاولئك مع المؤمنين » . قال ابن عطاء : اولئك « مع » المؤمنين¹⁶ ، ولم يقل « من » المؤمنين ، لتعلم ان الاجتهاد¹⁷ لا يؤثر في سابق¹⁸ الأزل .

(1) H : + رحمه الله || (2) FB : الى الوصلة || (8) B : وطرق || (4) H : مقامات || (5) YFB : — مقامات || (6) B : الاستنباط || (7) FB : وطرق || (8) YB : فانجاكم ؛ H : بما نجاكم || (9) YB : — في هذه الآية || (10) Y : + تعالى || (11) F : سر ؛ HB : سرائره || (12) HB : — ابراهيم || (13) Y : + شعر || (14) YH : وبذا || (15) V. Introduction || (16) HB : — قال ... مع المؤمنين || (17) YFB : الاجتهادات || (18) YHB : سبق .

سورة المائدة

(5)

1 « يا أيها الذين آمنوا ». قال ابن عطاء¹ : يا أيها الذين آمنوا اي يا أيها الذين أعطيتهم قلوباً لا تغفل² عني³ ولا تحجب دوني طرفة عين .

وقال ابن عطاء في قوله⁴ « يا أيها الذين آمنوا » قال⁵ : هم⁶ الذين خصصتهم⁷ ببري ومشاهدتي ، لا يكونون⁸ كمن أعميتهم عن مشاهدتي ومطالعة بري .

6 « اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم » . قال ابن عطاء : البواطن مواضع⁹ النظر من الحق ، لانه روي عن المصطفى صلعم¹⁰ انه قال : ان الله¹¹ لا ينظر الى صوركم ولا الى أعمالكم ، ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم . فوضع النظر الي¹² بالطهارة أحق . فطهارة الظاهر¹³ هي¹⁴ تطهير الاعضاء الظاهرة¹⁵ الاربع لاتباع الأمر والاقْتداء . وطهارة الباطن عن¹⁶ الحيانات والجنايات¹⁷ وانواع المخالفات وفنون الوسوس والغش والحقد والرياء والسمعة وغير ذلك من انواع النواهي أحق .

15 « قد جاءكم من الله نور » . قال ابن عطاء : العبد ينال بهذا النور ما هو أجل من النور ، كمن أخذ سراجاً الى بيت مظلم ، فيدور به في البيت ، فيجد به أجل من السراج .

16 « ويخرجكم من الظلمات الى النور » . قال ابن عطاء : يهدي¹⁸ لنوره من رضي¹⁹ عنه في الأزل بكرامات الولاية ، فاخرجه²⁰ من ظلمة الاعتراض الى نور الرضا والتسليم .

20 « وأتاكم ما لم يوت احداً من العالمين » . قال ابن عطاء : قلوباً سليمة من الغش والغل .

(1) B : + قوله تعالى ؛ H : + في قوله || (2) F : يغفل || (3) H : علي || (4) B : — في قوله || (5) YHB : — قال || (6) Y : انتم || (7) Y : خصصتم || (8) FB : يكونوا ؛ Y : تكونوا || (9) H : موضع || (10) Y : النبي عليه السلام || (11) YB : + تعالى || (12) YFB : — الي || (13) YH : فالتطهارة الظاهرة || (14) H : هو || (15) YFB : — الظاهرة || (16) HB : من || (17) B : والحيانات || (18) B : + الله || (19) Y : يرضى || (20) H : فاخرجهم .

27 « إنما يتقبل الله من المتقين » . قال ابن عطاء : المخلصين له فيما يقولون ويعملون .
 35 « وابتغوا اليه الوسيلة » . قال ابن عطاء : الوسيلة ، القرية بآداب الاسلام واداء الفرائض ، لدخول الجنة ، والنجاة من النار .

41 « ومن يرد الله فتنته ... » . قال ابن عطاء : من يحجبه الله¹ عن² فوائده أوقاته ، لن يقدر احد إيصالها اليه .

83 « وإذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع » . قال ابن عطاء : كادت جوارحهم وقلوبهم ان تنطق بقبول الوحي قبل سماعه في مشاهدة المصطفى صلعم³ . فلما سمعوا منه ، لم يطبقوا حمله الا ببكاء فرح او بكاء حسرة او بكاء دهش او بكاء حرقة او بكاء معرفة ، كما قال الله تعالى : « مما عرفوا من الحق » .

109 « قالوا لا علم لنا » . قال ابن عطاء : لا علم لنا بسؤالك ولا جواب لنا عنه .

116 « يا عيسى بن مريم انت قلت للناس اتخذوني واممي الاهيم » ؟ . قال ابن عطاء : قعه هذا الخطاب وأسره حتى احوجه وجميع⁴ الانبياء معه⁵ ان⁶ أقرّوا بالجهل فقالوا « لا علم لنا »
 أقرّوا بالجهل فقالوا « لا علم لنا »
 أقرّوا بالجهل فقالوا « لا علم لنا »

119 « يوم ينفع الصادقين صدقهم » . سمعتُ ابا بكر الرازي يقول : سمعتُ الكتاني يقول : سألت ابن عطاء بمكة عن قوله⁷ « يوم ينفع الصادقين صدقهم » قال : ارادتهم في بيان احوالهم⁸ بجوارحهم .

سورة الانعام

(6)

14 « قل اني امرت أن اكون أول من أسلم » . قال ابن عطاء : ان اكون من الخاضعين لما يبدو من ميادين القدرة .

(1) B — الله ؛ Y : + تماي || (2) Y : — عن || (3) Y : النبي عليه السلام || (4) YFB : — جميع || (5) H : ممأ || (6) H : الى ان ؛ Y : حتى || (7) B : + تماي || (8) HB : اعمالهم .

- 25 « ومنهم من يستمع اليك وجعلنا على قلوبهم اكنة » . قال ابن عطاء : لانه¹ لم يجعل لهم² سمع الفهم³ ، وانما جعل لهم² سمع الخطاب .
- 30 « ولو ترى اذ وقفوا على ربهم » . قال ابن عطاء : وقفوا وقوف قهر . ولو وقفوا وقوف اشتياق ، لرأوا من انواع⁴ الكرامات ما تعجبوا منها⁵ .
- 36 « انما يستجيب الذين يسمعون » . قال ابن عطاء : اخبر الله⁶ ان اهل السماع هم الاحياء ، وهم اهل الخطاب والجواب⁷ . واخبر⁸ ان الآخرين هم الاموات بقوله⁹ « والموتى يعثهم الله » .
- 42 « فاخذناهم بالأساء والضراء لعلمهم يتضرعون » . قال ابن عطاء¹⁰ : اخذنا عليهم الطرق كلها ، ليرجعوا اليها .
- 54 « انه من عمل منكم سوءا بجهالة » . قال ابن عطاء : كل من عصى الله⁹ ، عصاه بجهالة ، وكل من أطاعه ، أطاعه بعلم . فان العبد اذا لم يعظم قدر معرفة الله¹¹ في قلبه ، ركب كل نوع من البلاء .
- 59 « عنده مفاتيح الغيب » . قال ابن عطاء في هذه الآية : يفتح لأهل الخير المحبة والرحمة ، ولأهل الشر الفتنه والمهانة ، ولأهل الولاية الكرامات¹² ، ولأهل السرائر السرّ ، ولأهل التمكين جذباً .
- وقال ابن عطاء : الفتح في القلوب الهداية¹³ ، وفي الهموم الرعاية ، وفي الجوارح السياسة .
- وقال ايضاً : يفتح للانبياء المكاشفات ، وللاولياء المعاينات ، وللصالحين الطاعات ، وللعامه الهدايات¹⁴ .
- 72 « وان أقيموا الصلاة » . قال ابن عطاء : اقامة الصلاة حفظ حدودها مع الله¹⁵ ، وحفظ الأسرار فيها مع الله¹⁶ ان لا يختلج في سره شيء سواه .

(1) Y: — لانه || (2) Y: له || (3) F: — الفهم ... سمع || (4) F: — انواع || (5) B: به ؛
 YF: منه || (6) YB: + تعالى || (7) B: واهل الجواب || (8) F: فاخبر || (9) B: + تعالى ||
 (10) B: — قال ابن عطاء || (11) Y: + تعالى || (12) YFB: الكرامة || (13) F: — الهداية ||
 (14) YH: الهداية || (15) YB: + تعالى || (16) Y: + تعالى .

76 « قال [ابراهيم] هذا ربي ». قال ابن عطاء في قوله « هذا ربي » : كان الاول¹ تقريراً² للقوم ، والثاني مسألة³ الازدياد للهداية . فلما أزال العذر والتفريع⁴ به وقام بالحجة ، رجع⁵ الى البراءة فقال⁶ : « يا قوم اني بريء مما تشركون » (٧٨) .
وقال ابن عطاء في قوله « هذا ربي » : كان ابراهيم ، عليه السلام⁷ ، من شدة حبه لربه وشغفه به ، لما رأى الصنع والآثار ، غاب عنها وتعلق بالصانع . وهذا من عطشه وامتلأه بربه ، لم يكن فيه فضل من⁸ ربه ان يقول : هذا صنع ربي ، فقال « هذا ربي »⁹ الذي يظهر مثل¹⁰ هذه البدائع والآثار¹¹ . وهذا مقام¹² الجمع ان لا يكون فيه فضل من ربه ان يذكر سواه او يرى سواه .
95 « ان الله فائق الحب والنوى ». قال ابن عطاء¹³ : مظهر ما في حبة القلب من الاخلاص والرياء .

98 « وهو الذي أنشأكم من نفس واحدة . فستقر ومستودع » . قال ابن عطاء : خلق اهل المعرفة على جهة ومنزلة واحدة . « فستقر ومستودع » أي¹⁴ فستتر¹⁵ في حال معرفته ، مكشوف عنه . ومكشوف¹⁶ في حال معرفته ، مستتر عليه¹⁷ .
103 « لا تدركه الابصار » . قال ابن عطاء : لا تحيط به الابصار والعلوم¹⁸ وهو يحيط بها .
105 « ولنبيته لقوم يعلمون » . قال ابن عطاء : لقوم يعلمون حقيقة البيان : وهو الوقوف معه حيث ما وقف ، والجري معه حيث ما جرى ، لا يتقدمه بغلبة ، ولا يتخلف عنه بعجز .

122 « أو من كان ميتاً فأحييناه » . قال احمد¹⁹ بن عطاء : أو من²⁰ كان ميتاً بحياة نفسه وموت قلبه ، فأحييناه بامانة نفسه وحياة قلبه ، وسهلنا عليه سبل التوفيق ، وكحلناه بانوار القرب ، فلا يرى غيرنا ، ولا يلتفت الى²¹ سوانا .

(1) H: ان الاول كان (2) HB: تعريفاً (3) B: — مسألة (4) B: والترفع (5) F: ورجع (6) H: وقال (7) Y: — عليه السلام (8) B: عن (9) H: — فقال هذا ربي (10) YB: — مثل (11) B: والآثار (12) B: — مقام (13) B: + فائق الحب أي (14) HF: — أي (15) YH: فستقر (16) H: ومستودع (17) H: عنه (18) H: — الابصار والعلوم؛ F: — قال ... والعلوم (19) HB: — احمد (20) F: أفن (21) Y: — الى .

وقال ابن عطاء : أومن كان ميتاً بالانقطاع عنا ، فاحييناه بالاتصال بنا ، وجعلنا له نوراً إتصلاً¹ ، كمن تركناه في ظلمات² الانقطاع ؟

125 « ومن يرد ان يضلّه ، يجعل صدره ضيقاً حرجاً » . قال ابن عطاء : ما بلاءٌ أشد من بلاء من اظلم عليه قلبه ، والتبس³ عليه أمره ، وخفي عليه قدر مولاه . فهو يتردد في أمره ، متمرداً على مولاه ، لفقدان نور الهداية عن قلبه⁴ وطلب النجاة من غير وجهه .

سورة الاعراف

(7)

1 « المص » . حكى⁵ محمد بن عيسى الهاشمي عن ابن عطاء انه قال : لما خلق⁶ الله⁷ صورة⁸ الاحرف ، جعل لها سرّاً . فلما خلق آدم⁹ ، بث فيه ذلك¹⁰ السرّ ، ولم يبثه في الملائكة . فجرت الاحرف على لسان آدم¹¹ بفنون الجريان وفنون اللغات . فجعله الله صورة لها .

2 « كتاب انزل اليك » . قال ابن عطاء : عهد خصصت به من بين الانبياء . انك خاتم الرسل ، وعهدك ختم العهود ، لتشرح¹² بد صدراً وتقر¹³ به عيناً .

12 « قال [ابليس] انا خير منه » . قال ابن عطاء في قوله « انا خير منه » : حجب ابليس بروية العجب¹⁴ بنفسه عن التعظيم . ولو رأى تعظيم الحق ، لم يعظم غيره . لان الحق اذا استولى على سر¹⁵ شيء¹⁶ ، قهره ، فلم¹⁷ يترك فيه فضلاً لغيره .

23 « قالوا : ربنا ظلمنا انفسنا » . قال ابن عطاء : ظلمنا انفسنا باشتغالنا بالجنة وطلبها عنك .

(1) Y: ايضا لا || (2) YB: ظلمة || (3) B: وأليس || (4) B: — عن قلبه || (5) B: حكى
عن || (6) H: اظهر || (7) YB: + تعالى || (8) YFB: — صورة || (9) B: + عليه السلام ||
(10) B: — ذلك || (11) B: + عليه السلام || (12) F: ليشرح || (13) Y: أو تقر || (14) HB:
الفخر || (15) YFB: سره || (16) YFB: — شيء || (17) YF: فلن .

- 27 « كما أخرج ابويكم من الجنة ». سمعت¹ ابا بكر الرازي² يقول : سمعت ابن عطاء يقول : خروج آدم³ من الجنة وكثرة بكائه⁴ وافتقاره الى الله⁵ ، وخروج الانبياء من صلبه كان خيراً له من الجنة والتنعم والتلذذ بنعيمها⁶ .
- 27 « انا جعلنا الشياطين أولياء للذين لا يؤمنون » . قال ابن عطاء : قوله⁷ « انا جعلنا الشياطين » ، وقوله⁷ « انهم اتخذوا الشياطين » (٧: ٣٠) : فالحقيقة⁸ منها ما اضاف الى نفسه ، والمعارف⁹ ما اضاف اليهم . كذلك خطابه في جميع القرآن .
- 29 « وادعوه مخلصين له الدين » . قال ابن عطاء : اخلاص الدعاء ما خلص من الآفات .
- 29 « كما بدأكم تعودون » . قال ابن عطاء : ابتداء¹⁰ خلقه¹¹ ابليس على الكفر والخلاف ، ثم استعمله باعمال المطيعين بين الملائكة والمقربين ، ثم رده الى ما ابتدأه عليه من الخلاف . والسحرة ابتداء خلقهم على الهدى والموافقة ، واستعملهم بعمل¹² المخالفين واهل الضلالة ، ثم ردهم الى ما ابتدأهم عليه من الاتفاق . لذلك قال الله تعالى « كما بدأكم تعودون » .
- 64 « انهم كانوا قوماً عمين » . قال ابن عطاء : ضالين عن طريق الحق .
- 105 « حقيق عليّ ان لا أقول على الله الا الحق » . قال ابن عطاء : من تحقق بالحق¹³ ، فانه لا يقول على الحق الا ما يليق بالحق .
- 143 « لن تراني » . قال ابن عطاء في قوله « لن تراني ولكن انظر الى الجبل » : اشغله¹⁴ بالجبل ، ثم تجلّى . ولو لم يشغله بالجبل ، لما¹⁵ وقت التجلي . وقال ابن عطاء¹⁶ في هذه الآية : انبسط¹⁷ الى¹⁸ ربه في معاني الروية ، لما ظهر عليه من¹⁹ الكلام ولم ينطق باياه . ألا ترى انه لما رجع الى وصفه ، رجع الى أوائل المقامات ، فقال « تبت إليك » ؟

(1) B: — سمعت ... بنعيمها || (2) Y: — الرازي || (3) Y: + عليه السلام || (4) F: وبكائه || (5) H: — الى الله ؛ Y: لله تعالى || (6) H: فيها || (7) HFB: — قوله ... وقوله ؛ B: قال وانهم || (8) F: الحقيقة || (9) B: والتعارف || (10) H: أبدأ || (11) B: — خلقه || (12) H: باعمال || (13) Y: على الحق || (14) YH: شغله || (15) B: + عليه السلام || (16) H: وقال ايضاً (اي الحسين) || (17) Y: + موسى || (18) H: على || (19) FB: عن .

- 146 « ساصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق » . قال ابن عطاء :
سامنع قلوبهم واسرارهم وارواحهم عن¹ الجولان في ملكوت القدس² .
- 150 « ولما رجع موسى الى قومه غضبان » . قال ابن عطاء : غضبان على نفسه
حيث³ ترك قومه حتى ضلوا — « آسفاً » على مناجاة ربه .
- 156 « هُذنا اليك » . قال ابن عطاء : اقبلنا بالكلية عليك .
- 157 « الذين يتبعون الرسول النبي الأمي » . قال ابن عطاء : الأمي هو الاعجمي .
قال : اعجمياً⁴ عما دوننا ، عالماً⁵ بنا وبما ينزل عليه من كلامنا وحقائقنا⁶ .
- 157 وقال ايضاً في قوله « النبي الأمي » قال : النبي صلعم⁷ الذي لا يدنسه شيء
من الاكوان⁸ ، يعني الذي لا يشغله شيء من الكون⁹ . وقال¹⁰ « الأمي » يعني¹¹
الذي¹² لا¹³ يعلم¹⁴ من الدنيا شيئاً ولا من الآخرة الا ما علمه ربه . حالته مع الله
تعالى¹⁵ حالة واحدة وهو الطهارة بالافتقار اليه والاستغناء عما سواه .
- 175 « آتيناه آياتنا فانسلخ منها » . قال ابن عطاء : سوابق الأزل تؤثر¹⁶ على
انتهاء الأبد . قال الله تعالى : « آتيناه آياتنا فانسلخ منها » .
- 176 « ولو شئنا لرفعناه بها » . قال ابن عطاء : ولو جرى له في حكم¹⁷ الأزل
السعادة ، لأثر ذلك عليه في عواقب سعيه وكدحه في أواخر احواله¹⁸ .
- 182 « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » . قال ابن عطاء : كلما احدثوا خطيئة ،
جددنا لهم نعمة ، وننسيهم الاستغفار من¹⁹ تلك الخطيئة .

(1) Y: — عن ؛ B: عن الحق لان في جولان ملكوت العرش (sic) || (2) H: + عن الحق لان ذلك
في ملكوت القدس || (3) B: حين || (4) H: اعجمي || (5) H: عالم || (6) H: ومن حقائقنا ||
(7) YHF: — النبي صلعم || (8) YFB: الكون || (9) YH: — يعني ... الكون || (10) YB: —
وقال || (11) YHB: — يعني || (12) H: من ؛ F: — الذي || (13) F: لم || (14) B: يعلم
شيئاً ... || (15) HF: — تعال || (16) F: يؤثر || (17) H: — حكم || (18) H: افعاله ||
(19) Y: عن .

سورة الانفال

(8)

5 « كما اخرجك ربك من بيتك بالحق ». قال ابن عطاء : اخرجك من بلدتك ليُحبي بك¹ قلوباً عمياء عن الحق . « وان فريقاً من المؤمنين لكارهون » مفارقة اوطانهم . ولا يتم لعبد حقيقة الصحة والنصيحة الا بعد هجران أقاربه ومفارقة اوطانه . أخرجهم من تلك البلدة حتى ألقوا غيرها من البلاد ولم يبق² عليهم مطالبة لها . فردّهم اليها لئلا يملكهم سوى الحق شيء .

11 « وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به ». قال ابن عطاء : انزل عليهم ماءً طهر به ظواهر ابدانهم من³ دنسها⁴ ، وانزل عليهم رحمته نور بها قلوبهم وشفى بها صدورهم عن وساوس العدو ، وألبس بواطنهم لباس الاطمأنينة⁵ والصدق .

24 « استجيبوا لله وللرسول ». قال ابن عطاء في هذه الآية : الاستجابة على اربعة اوجه : اولها اجابة التوحيد ، والثاني اجابة التحقيق ، والثالث اجابة التسليم ، والرابع اجابة التقريب⁶ .

66 « وعلم ان فيكم ضعفاً ». قال ابن عطاء : ما في السماء لا يوجد الا بالافتقار ، وما في الارض لا يوجد الا بالاضطرار .

سورة التوبة

(9)

3 « ان الله بريء من المشركين ». قال ابن عطاء : كل من اشرك مع الله تعالى⁷ فيما لله تعالى⁷ غير الله تعالى⁸ ، فهو منه بريء .

40 قال ابن عطاء في قوله « ثاني اثنين اذ هما في الغار » قال : في محل القرب ، في كهف الانوار في الازل .

(1) B: به || (2) H: تبق || (3) YH: — من || (4) YH: ودينها || (5) HB: الطمأنينة ||

(6) B: — قال ... التقريب || (7) YMF: — تعالى || (8) B: عز وجل .

وقال في قوله « لا تحزن ان الله معنا » قال : ليس من حكم من كان الله معه ان يحزن .

قال ابن عطاء في قوله « ان الله معنا » قال : معناه ان الله معنا¹ في الازل ، حيث وصل بيننا وصلة الصحبة ولم تنفصل² .

41 « انفروا خفافاً » . قال ابن عطاء : خفافاً بقلوبكم « وثقالاً » بابدانكم .

91 « ما على المحسنين من سبيل » . قال ابن عطاء : المحسن من يحسن مجاورة نعم الله³ . وقال في موضع آخر : المحسن من يرى احسان الله⁴ اليه ولا يرى من نفسه مُستحسنًا بحال .

100 « والسابقون الاولون » . قال ابن عطاء : السابق من سبق له في الازل من الحق حسن عناية ، فيظهر⁴ عليه في وقت ايجاده انوار تلك السابقة . فانه ما وصل احد اليه الا بعد ان سبق⁵ له في الازل منه لطف وعناية .

111 « ان الله اشترى من المؤمنين » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله « ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم » قال : نفسك موضع ~~كل~~ شهوة وبلية . ومالك محل كل اثم ومعصية . فاراد ان يزيل ملكك عما يضرك ، ويعوضك عليه ما ينفعك عاجلاً وآجلاً .

قال ابن عطاء : مكر بهم وهم لا يشعرون ؛ لكن الكلام فيه من جهة المعاملة مليح : اشترى منهم الاجساد لمواضع وقوع المحبة من قلوبهم فأحياهم⁶ بالوصلة .

112 « التائبون العابدون الحامدون السائحون ... » . قال ابن عطاء : لا تصح⁷ العبادة الا بالتوبة ، ولا التوبة الا بالحمد على ما وفقت عليه⁸ من طلب طريق التوبة ؛ ولا تصح⁹ التوبة الا بمداومة السياحة والرياضة ؛ ولا هذه المقامات والمقدمات الا بمداومة الركوع والسجود ؛ ولا يصح هذا كله الا بالامر بالمعروف والنهي عن

(1) HB : — ان الله معنا || (2) F : ينفصل || (3) YB : + تماي || (4) H : فظهر ||

(5) B : يسبق || (6) FB : واحياهم || (7) F : يصح || (8) H : له || (9) F : يصح .

المنكر ؛ ولا يصح شيء مما تقدم ذكره¹ الا بحفظ الحدود ظاهراً وباطناً . فالؤمن² من تكون هذه صفته ، لان الله³ يقول « وبشر المؤمنين » الذين هم بهذه الصفة . وقال ابن عطاء⁴ : « التائبون » الراجعون الى الله من كل ما سواه من الاغيار ، « والعابدون » الواقفون على بابه يطلبون الاذن عليه شوقاً منهم اليه ، « والحامدون » هم الذين يشكرونه على السراء والضراء اذ كل منه ، وما كان منه فهو مقبول بالسمع والطاعة ، « والسائحون » التاركون شهواتهم ومرادهم لمراد الحق فيهم ، « والراكون » الخاضعون لعظمة الله ، « والساجدون » المتقربون الى الله بخدمته ، « والآمرون بالمعروف » القائمون باوامر الله بحسب الطاقة ، « الناهون عن المنكر » التاركون لمخالفة الحق اجمع : وهم الذين يوالون اولياء الله ويعادون اعداءه .

116 « ان الله له ملك السموات والارض » . قال ابن عطاء: له ملك السموات والارض . فمن طلب⁵ الملك من⁶ غير المالك⁷ فقد أخطأ الطريق .

118 « ثم تاب عليهم ليتوبوا » . قال ابن عطاء: قطعهم بمننه عن أوصافهم . وقال ابن عطاء: ما لم⁸ يعطف⁹ الرب على خلقه بالرحمة¹⁰ لم¹¹ يعطف العبد الى الله بالطاعة .

124 « فاما الذين آمنوا فزادتهم ايماناً » . قال ابن عطاء: أما¹² الذين صدقوا حكم الربوبية وتمسكوا بعهد¹³ العبودية ، زادتهم معرفة¹⁴ في قلوبهم ونظراً اسقط عنهم النظر الى ما سواه .

128 « لقد جاءكم رسول من انفسكم » . قال ابن عطاء: نفسه موافقة لأنفس الخلق خلية ومباينة لها حقيقة¹⁴ . فانها¹⁴ نفس مقدسة بانوار النبوة ، مؤيدة بمشاهدة الحقائق ، ثابتة في المحل الأدنى والمقام الأعلى : « ما زاغ البصر¹⁵ وما طغى » . (١٧:٥٣) .

(1) YHF: — ذكره || (2) YH: والمؤمن || (3) YB: + تعالى || (4) Bašir aġa 36 || (5) F: + من || (6) F: — من || (7) H: مالك الملك || (8) H: — مالم || (9) H: تعطف || (10) H: — بالرحمة || (11) H: ولم || (12) H: — اما || (13) YB: بعهد || (14) Y: وانها || (15) YF: — البصر .

سورة يونس

(10)

9 « يهديهم ربهم بإيمانهم » . قال ابن عطاء : يُظهر¹ عليهم بركات اقرارهم عند ايجاد الذر بقولهم « بلى » . فمن بركاتهما لزوم² الفرائض واتباع السنن وتحقيق الايمان وتصحيح الاعمال .

13 « ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا » . قال ابن عطاء : لما اعتمدوا سوانا .

22 « هو الذي يُسيركم في البر والبحر » . قال ابن عطاء : يسير الاولياء بقلوبهم ، ويسير الأعداء بنفوسهم . ومعنى البرّ اللسان ، ومعنى البحر القلب .
22 « دعوا الله مخلصين له الدين » . قال ابن عطاء : الاخلاص ما خالص من الآفات .

25 « والله يدعو الى دار السلام » . قال ابن عطاء : عم خلقه³ بالدعوة ، واختص من شاء منهم بالرحمة . فمن اختصه قبل خلقه ، فهو المحمود في سعائته . ومن خذله قبل كون خلقته ، فهو المدموم ، ولا يولد له ولد . فمن قصده⁵ بنفسه ، صرف عن حظه ؛ ومن قصده به ، فهو المحجوب عن نفسه .

34 « قل هل من شركائكم من يبدأ الخلق ثم يعيده » . قال ابن عطاء : يبدأ⁶ باظهار⁷ القدرة فيوجد المعدم ، ثم يعيدها باظهار الهيبة ، فيفقد الموجود .

57 « قد جاءتكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور » . قال ابن عطاء : الموعظة للنفوس ، والشفاء للقلوب ، والهدى للاسرار ، والرحمة لمن هذه صفته .

94 « فان كنت في شك مما انزلنا اليك » . قال ابن عطاء : مما فضلناك به وشرفناك ، « فسل الذين يقرأون الكتاب من قبلك » وهم الاعداء ، كيف وجدوا

(1) H: تظهر || (2) H: + الطاعات و || (3) B: — خلقه || (4) YHF: لا || (5) HF: قصد || (6) H: يبدو ؛ Y: يبدي || (7) B: باظهاره .

وصفك¹ في كتبهم ، وكيف رأوا فيها نشر فضائلك. يدل عليه قوله² حين انزلت³ عليه هذه الآية : لا أشك ولا أسأل⁴ !

105 « وأن أقم وجهك للدين حنيفاً ولا تكونن من المشركين ». قال ابن عطاء: في هذه الآية : صحح معرفتك ، ولا تكونن من الناظرين الى شيء سوى الله تعالى⁶ فيمقتك الله⁶ . واقامة الملة الحنيفية هو تصحيح المعرفة .

107 « فان يمسك الله بضر فلا كاشف له الا هو ». قال ابن عطاء⁷ : قطع الحق على عباده طريق الرغبة والرغبة⁸ الا اليه باعلامهم⁹ انه الضار والنافع .

سورة هود

(11)

69 « قالوا سلاماً . قال سلام . قال ابن عطاء : سلم¹⁰ لك رتبة الخلة من الزلل . « قال سلام » اي هذه السلامة التي¹¹ توجب لي السلام¹² من السلام .

80 « قال لو ان لي بكم قوة » . سمعت محمد بن عبد الله يقول : سمعت ابا العباس ابن عطاء في هذه الآية قال¹³ : لو ان المعرفة بيدي لاوصلتها اليكم .

88 « واليه أنيب » . قال ابن عطاء في قوله « واليه أنيب » قال : اليه ارجع عن¹⁴ جميع ما لي وعلي ولا¹⁵ اعتمد سواه .

96 « ولقد ارسلنا موسى بآياتنا وسلطان مبين » . قال ابن عطاء : الايات هي¹⁶ القوة عند مخاطبة الحق وسماع كلامه . والسلطان هو الانبساط في سؤال الروية .

170 « نخالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك » . قال ابن عطاء : الا ما شاء ربك من الزوائد لأهل الجنة من الثواب ، ومن الزوائد لأهل النار من العقاب .

(1) B: صفتك || (2) YB: + عليه السلام || (3) YB: انزل || (4) HF: ولا أشك || (5) H: - تعالى || (6) YB: + تعالى || (7) H: + رحمة الله عليه || (8) B: والرغبة || (9) Y: واعلمهم || (10) H: سلام || (11) F: هذه السلام الذي || (12) F: السلم || (13) HB: يقول في هذه الآية || (14) B: قال هو الرجوع من || (15) B: فلا ؛ H: وان لا ؛ Y: ان لا || (16) FB: هو .

112 « فاستقم كما أمرت ». قال ابن عطاء: إنما ينال¹ العبد² الاستقامة على حسب ما اكرم به من نور السر .
وقال ابن عطاء : افتقر الى الله تعالى³ مع تبريك من الحول والقوة .

سورة يوسف

(12)

7 قال ابن عطاء في قوله « لقد كان في يوسف واخوته آيات » قال : هو ان لا يسمع⁴ قصته محزون الا استروح⁵ اليه ، واخرج منه ما فيه راحة لما⁶ هو فيه من حاله .

12 « أرسله معنا غداً » . قال ابن عطاء : لو ارسله معهم وسلمه الى القضاء ، لحُفظ . لكنه اعتمد على حفظهم ، « وانا له لحافظون » فخانوهم . ولو⁷ ترك تدبيره عليه وحفظهم⁸ له ، لكان محفوظاً ، كما حُفظ الآخر حين قال « والله خير حافظاً » (١٧ : ٦٤) .

14 « قالوا لئن أكله الذئب لنتحن بعصبته » . قال ابن عطاء : اعتمد يعقوب ، عليه السلام ، كثرتهم وقوتهم ، فوكله الله تعالى⁹ اليهم حتى أتاه الحزن من قبلهم ، فألقوه في الجب . ثم لما ارسل بنيامين قال « الله خير حافظاً » ، فحفظه وردده الى يوسف¹⁰ وردّهما جميعاً الى يعقوب عليه السلام¹¹ : كذا حال من اعتمد على ربه ممن اعتمد على غيره .

20 « وشروه بثمن بخس درهم معدودة وكانوا فيه من الزاهدين » . قال ابن عطاء : ليس ما باع اخوة يوسف من نفس لا يقع عليها البيع باعجب من بيعك نفسك بأدنى شهوة بعد ان بعثها من ريبك بأوفر الثمن . قال الله تعالى « ان الله

(1 B: تنال || 2 FB: — العبد || 3 F: — تعالى || 4 B: يستمع || 5 Y: استراح ||
6 F: بما || 7 F: لو || 8 Y: وحفظه || 9 F: — تعالى || 10 B: + عليه السلام ||
11 B: صلوات الله عليه ؛ F: — عليه السلام .

اشترى من المؤمنين انفسهم ... » (١١١:٩) . فبيع ما قد تقدم¹ يبعه باطل .
وانما باع يوسف اعداؤه الذين كانوا يعادونه ، وانت تبيع نفسك من اعدائك وهي
شهواتك وهواك . واعدى عدوك² نفسك التي بين جنبيك .

وقال ابن عطاء : وانما بيع جماله الظاهر بعشرين درهماً او «الثلثون بالبخر» لتعلم
ان جمال الظاهر لا خطر له عند الله تعالى³ وانما الجمال ، جمال الباطن . قال النبي
صلعم⁴ : ان الله تعالى³ لا ينظر الى صوركم ولا الى افعالكم ، ولكن ينظر الى قلوبكم .
وقال ابن عطاء : لو جعلوا ثمنه الكونين لكان بخساً في مشاهدة⁵ ما خص به .
وقال ابن عطاء في قوله « وشروه بثمن بخس » قال : لقله علمهم بنفاسه⁶ ،
وكل من لم⁷ يعرف قيمة جوهر فهو زاهد فيه . لذلك يبيع الرجل آخرته بالدنيا
والجنة⁸ بالشهوة⁹ . وربما باع الرجل ايمانه باخس¹⁰ ثمن ، وربما¹⁰ فاته الحق
بلحظة : فليتنق الله تعالى¹¹ .

وقال ابن عطاء في قوله « وشروه بثمن بخس » قال : أوقعوا البيع على نفس
لا يجوز بيعها . فكان ثمنه وان جل¹² بخساً¹² . وما هو باعجب مما تفعله : تبيع¹³
نفساً قد بعته من ربك . وكما سعى¹⁴ في بيع يوسف اعداؤه ، كذلك تسعى في
بيع نفسك من اعدائك بشهوة¹⁵ كونه¹⁵ .

وقال ابن عطاء¹⁶ : ويجوز ان يقال ان الشيء¹⁷ النفيس ، اذا بلغ النهاية
في القيمة حتى لا يعرف نهاية قيمته ، رُدَّ الى ادنى القيمة وأقل¹⁸ الثمن¹⁹ .
مثاله²⁰ الايمان²¹ : لا يعرف قدره ، ولا يعرف قدر ثمنه احد . فردَّ ثمنه الى²²
تنحي غصن شوك عن طريق المسلمين والكلمة الطيبة . كذلك حديث يوسف²³
في قوله « وشروه بثمن بخس » .

(1) F: يقدم || (2) B: أعدائك || (3) F: — تعالى || (4) B: + وعلى آله وسلم ؛ Y: عليه
السلام || (5) Y: مشاهدته || (6) B: + عليه السلام || (7) B: لا || (8) B: — والجنة || (9) B:
لشهوة ؛ F: بشهوه || (10) Y: — وربما ... تعالى || (11) F: — تعالى || (12) B: بخس¹² ||
(13) F: يفعله يبيع || (14) F: يسعى || (15) YB: وهمة || (16) B: وقال ايضاً || (17) B: شري ||
(18) FB: وأقله || (19) B: ثمنها ؛ F: — الثمن || (20) B: له والايمان || (21) Y: + الذي ||
(22) YB: + ان ؛ Y: خ: تنحية || (23) B: + عليه السلام .

وقال ابن عطاء : يجوز ان يكون¹ باعوا ظاهر حسنه² بالثمن البخس . اعلمك الحق³ ان ظاهر الجمال لا قدر له عند الله تعالى⁴ اذا لم يكن معه جمال الباطن . ولم يشهدوا هم منه جمال باطنه . ولو شهدوا ذلك منه ، لما باعوه بملاء⁵ الارض ذهباً . الا ترى ان من شهد منه ادنى شيء من المستودع فيه كيف قال : « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » (٢١: ١٢) ؟

وقال ابن عطاء في قوله « وشروه بثمان بنخس » قال : لانهم باعوه على ما ظهر لهم من حسنه ، ولم يشاهدوا ما زين به من خصائص العصمة والقرب .

21 « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » . قال ابن عطاء : كل من اعتمدت عليه او⁶ سكنت اليه ، يصيبك بذلك المقدار منه محنة . الا ترى الى صاحب يوسف⁷ لما قال لأمرته « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » : لما ركن الى يوسف ، صار يوسف⁸ محنة عليه وعليها ، حتى قالت امرأته « ما جزاء من اراد باهلك سوءاً الا ان يسجن » وما بعده من المحن .

21 « والله غالب على أمره » . قال ابن عطاء : غالب على أمر نفسه ، أجراه على ما شاء ، الى من⁹ شاء ، وصرفه عن شاء ، « ولكن اكثر الناس لا يعلمون » انه الغالب في أمره الذي أمره عباده من طاعاته : ان شاء يسر لهم من طاعاته ، وان شاء عجزهم منها¹⁰ .

24 « ولقد همت به وهم بها ، لولا ان يرى برهان ربه » . قال ابن عطاء : همت به هم شهوة ، وهم بها هم موعظة يزجرها عما همت به .

وقال في قوله « لولا ان رأى برهان ربه » قال : اي واعظاً من¹¹ قلبه وهو واعظ الله تعالى⁴ في قلب كل عبد .

وقال ابن عطاء : « همت به وهم بها » قال : احتالت زليخا ان تُرى نفسها ليوسف ، فحجب الله تعالى⁴ نفسها عن يوسف بالبرهان العالي والحق الظاهر ، حتى لم يشهد في وقته ذلك غير الحق .

(1) B: يكونوا || (2) B: + عليه السلام || (3) B: — الحق || (4) F: — تعالى || (5) B: بملاء || (6) Y: و || (7) B: + عليه السلام || (8) Y: + عليه السلام || (9) Y: ما || (10) YB: منه || (11) FB: في .

وقال : « وهمّ بها » : نظر اليها لولا ما صده عن ذلك من حجاب البرهان .
سمعت محمد بن عبد الله يقول : سمعت ابن عطاء يقول : قالت زليخا ليوسف :
اصبر عليّ ساعة حتى اعود اليك . فقال¹ : ما تفعلين² ؟ قالت : أعطيت وجه
ذلك الصنم ، فاني استحي منه . فتذكر يوسف³ عند ذلك اطلاع ربه عليه
فهرب منها : فذلك هو⁴ البرهان .

قال ابن عطاء « لولا ان رأى برهان ربه » قال : احاطت به القدرة ، فلم
يشهد غير واحده .

24 « كذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء » . قال ابن عطاء : السوء ، الخواطر
الرديّة ، والفحشاء المباشرة⁵ بالاركان .

25 « قالت ما جزاء من اراد باهلك سوءا » . قال ابن عطاء : لم تستغرق⁶ هي
في محبتها بعد . فلم تخبر⁷ بالصدق ، وآثرت نفسها على⁸ نفسه . فلما استغرقت
هي في المحبة وهامت ، اخبرت بالحق وقالت بالصدق وآثرت نفسه على⁸ نفسها
فقلت « الآن حصحص الحق . انا راودته عن نفسه وانه لمن الصادقين » (١٢ : ٥١) .

30 « انا لنها في ضلال مبين » . قال ابن عطاء : في وجد ظاهر ومحبة بيّنة
وشوق مزعج .

31 « فلما رأينه اكبرنه » . قال ابن عطاء : اكبرن منه⁹ العصمة التي هدي
لها منه¹⁰ .

وقال ابن عطاء : دهشن في يوسف وتحيرن ، يعني النسوة ، حتى قطعن ايديهن .
فهذه غلبة مشاهدة مخلوق لمخلوق . فكيف بمن تأخذه مشاهدة من الحق ؟ فلم ينكر
عليه ان يتغير¹¹ عليه صفاته او¹² ينطق في الوقت على حد الغلبة بمرامي كبيرة ؟

33 « قال رب السجن أحبّ اليّ » . قال ابن عطاء : السجن¹³ أحبّ اليّ مما

(1 : F : فقالت || 2 : F : تفعل || 3 : B : — يوسف || 4 : FB : — هو || 5 : FB : — المباشرة ||
6 : F : يستغرق || 7 : F : يخبر || 8 : B : عن || 9 : B : — منه || 10 : Y : هدي بها || 11 : F :
+ به || 12 : FB : و || 13 : B : — السجن .

يدعونني اليه من الزنا . والاختيار¹ فسد عليه أمره . ولعله لو ترك الاختيار ،
لكان² معصوماً من الزنا من غير امتحان بالسجن كما كان معصوماً في وقت³ المراودة .

36 « انا نراك من المحسنين » . قال ابن عطاء : انا نراك⁴ من المائلين الى
الفقراء ، في الاحسان اليهم والقيود معهم والانس بهم .

42 « فانساه الشيطان ذكر ربه » . قال ابن عطاء : غار الحق على يوسف⁵
حين غلبت عليه البشرية بالرجوع في حاجته الى الخلق وطلب ذلك منهم . فادركه
الحق لقطع حاجته عنهم وايصاله الى حاجته في سر الغيب ، حتى⁶ يعلم⁷ لا
قاضي لها⁸ سوى الحق . أحوجهم اليه وقطع حاجته عنهم ، فكان فيه عقوبة لنفسه
ومحنة لقلبه واختباراً⁹ لسره .

52 « ذلك ليعلم اني لم اخنه بالغيب » . قال ابن عطاء : لم احقده¹⁰ فيما
إثمتني عليه من الامل والمال .

53 « وما ابرئ نفسي . ان النفس لأماراة بالسوء » . قال ابن عطاء¹¹ : ما أبرئ
نفسي بنفسي ، انما أبرئ نفسي بربي .

وقال ابن عطاء : النفس ~~محبولة على سوء الادب~~ . والعبد مأمور بملازمة
الادب . فالنفس¹² تجري على طبعها في ميدان المخالفة ، والعبد يردّها بجهد¹³
عن¹⁴ سوء المطالبة . فن أعرض عن الجهود ، فقد أطلق عنان النفس وغفل عن
الرعاية . فهما¹⁵ أعانها¹⁶ ، فهو شريكها في مرادها¹⁷ . لذلك قال الجنيد : من
اعان نفسه على هواها ، فقد اشرك في فعل¹⁸ نفسه ، لان العبودية ملازمة الادب ،
والطغيان سوء الأدب .

54 « استخلصه لنفسي » . قال ابن عطاء : كيف يستخلصه لنفسه وقد استخلصه
الحق من قبل ؟ فهو لديه من المخلصين .

(1) Y: بالاختيار || (2) B: كان || (3) B: — وقت || (4) FB: — انا نراك || (5) B: +
عليه السلام || (6) YF: حين || (7) Bašir Ağa (7) || (8) F: له || (9) YB: واختيار || (10) B: اخنه ||
(11) F: — ابن عطاء || (12) Y: والنفس || (13) F: — بجهد || (14) B: من || (15) B: ومها ||
(16) F: أي بها || (17) YB: غدرها || (18) B: قتل .

56 « نصيب برحمتنا من نشاء » . قال ابن عطاء في قوله¹ « نصيب برحمتنا » قال : بفضلنا نهدي من نشاء الى سبيل المعرفة .

67 « وما أغني عنكم من الله من شيء » . قال ابن عطاء : كيف يرد عن غيره من لا يرد عن نفسه ، ام² كيف يقوم بكفاية الغير من هو عاجز عن سياسة³ نفسه⁴؟ بلى⁵ ! ربما يبدي الحق الاسباب ، وليس الاخذ بالاسباب كالأخذ من المسبب .

76 « كذلك كدنا ليوسف » . قال ابن عطاء : أبلينا⁶ه بانواع البلاء حتى أوصلناه الى محل العز والشرف .

84 « وتولّى عنهم وقال يا أسفي على يوسف » . قال ابن عطاء : بكى يعقوب⁷ وتأسف لفقد الالفة . وذلك انه لما لقي يوسف زاد في البكاء . فقال له⁸ : يا ابنتِ أتبكي عند الفراق وعند التلاقي ؟ قال : ذاك بكاء حرقة الفراق ، وهذا بكاء الدهش !

84 « وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم » . قال ابن عطاء : ذهبت عين يعقوب في بكاء يوسف لان بكاءه كان معلولا ، منوطاً بالولد⁹ ، فأثر فيه . ولم تذهب عين آدم من كثرة¹⁰ بكائه لان بكاءه كان حقاً ، فحفظ فيه .

وقال ابن عطاء في قوله « وابيضت عيناه من الحزن » قال : ان يعقوب ، عليه السلام ، اراد ان يبكي على يوسف فتغرغرت عيناه . فاراد ان يرسلها¹¹ ، فوجد لذة البكاء ، فكظمها وردّها في عينيه¹² فابيضتا .

86 « وأعلم من الله ما لا تعلمون » . قال ابن عطاء : معناه¹³ : علمي بالله علم حقيقة ، وعلمكم به علم استدلال .

90 « انه من يتق ويصبر » . قال ابن عطاء : من يتق ارتكاب المحارم ويصبر على أداء الفرائض ، فان الله¹⁴ لا يضيع سعي من احسن في هذين المقامين واعتمد على الله تعالى¹⁶ ولم يعتمد على سعيه ولا عمله .

(1) B : — في قوله (2) YF : وكيف (3) YF : سياسته (4) YF : — نفسه (5) B : بل (6) F : ابلينا (7) B : + عليه السلام (8) B : — له (9) Y : بولد (10) B : كثرة (11) YF : يرسلها (12) YFB : عينه (13) B : — معناه (14) Y : + تعالى (15) F : — تعالى .

98 « سوف استغفر لكم ربي » . قال ابن عطاء : ان يعقوب¹ قال : ارجعوا² الى يوسف فاسأله³ ان يجعلكم في حلّ ، ثم استغفر لكم : لأن الذنب بينكم وبينه .

100 « وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن » . قال ابن عطاء : الحكمة فيه ان السجن كان اختياره بقوله « رب السجن أحبّ اليّ مما يدعونني اليه » ، والجب كان موضع اضطرار ولم يكن له فيه اختيار⁴ . وفي الاختيار آفات . فشكر الله تعالى⁵ حين خلصه من فتنه اختياره لنفسه ، وعلم ان ما اختاره⁶ الحق كان فيه الخيرة . وخاف من اختياره لنفسه . فلما نجاه⁷ الله تعالى⁵ من ذلك ، شكره .
قال ابن عطاء : « احسن بي اذ اخرجني من السجن » بعد ان اعتمدت فيه سواه بقولي لصاحب السجن « اذكرني عند ربك » (١٢: ٤٢) .

100 « ورفع أبويه على العرش » . قال ابن عطاء : رفع من محلهم بمقدار حزنهم الذي كان منه⁸ وأسفهم عليه⁹ ؛ ولم يرفع من اخوته لسرورهم باتلافه وكذبهم عليه بانه¹⁰ « ان يسرق فقد سرق أخ له من قبل » (١٢: ٧٧) .

101 « ربّ قد آتيتني من ربّك » قال ابن عطاء : الملك¹¹ هو¹² احواج حسّاده اليه .

105 « يمرون عليها وهم عنها معرضون » . قال ابن عطاء : نظروا اليها باعينهم ولم يلاحظوها بابصارهم ولا بكشف الاسرار .

106 « وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون » . قال ابن عطاء : الشرك¹³ هو ملاحظة الخطرات والحركات . به سموتم الى مجده ، وبه لحظتم ما منه اليكم ، وبه¹⁴ فنيتم¹⁵ عن الكون ورجعتم الى لطفه وعزته .

(1) B : + عليه السلام || (2) Y : ارجع || (3) YF : فاسأله || (4) B : ولم يكن فيه شيء ؛ Y : ولم يكن منه فيه شيء || (5) F : — تعالى || (6) YF : اختار || (7) Y : انجاه || (8) B : منهم ؛ Y : عليه || (9) Y : — عليه || (10) B : — بانه || (11) Y : — الملك || (12) B : — هو || (13) YF : — الشرك || (14) B : — وبه || (15) B : فافنيتم .

108 « أدعو الى الله على بصيرة ». قال ابن عطاء: أدعوكم الى من تعودتم منه الفضل والأفضال والبرّ والنوال على دوام الاحوال : وهو الله¹ الذي لم يزل ولا يزال ، جلّ وتعالى .

108 « انا ومن اتبعني ». قال ابن عطاء: منهم من اتبع محمداً صلّعم² على الظاهر : فذاك اليه . ومنهم من اتبعه على الحقيقة والتحقيق : فذلك الذي قال الله تعالى³ : « انا ومن اتبعني ». وسقمت⁴ البصائر عند وفاة النبي صلّعم⁵ ، الا لرجل واحد⁶ وهو الداعي الى الله تعالى⁷ وهو الصديق الاكبر ، حيث لم يشغله موت محمد ، عليه السلام ، من الرجوع الى الله⁷ تعالى³ ودعاء الخلق اليه بقوله « من كان يعبد محمداً ، فان محمداً⁸ قد مات . ومن كان يعبد الله تعالى³ ، فانه حي لا يموت . وقرأ « وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل » (٣: ١٤٤).

108 « ادعو الى الله على بصيرة ». قال ابن عطاء: البصيرة احقرت العلوم والمواعظ المحجوبة بظلم الاطماع . أما علمت انه لا تصح⁹ بصيرة لأحد وهو تحت رقّ الملك . وما دام للشواهد والاعراض عليه اثر ، كانت بصيرته واهية . والبصيرة اذا صحت . سلم صاحبها من كل آفة .
وقال ابن عطاء : الفرق بين البصيرة والسكينة هو ان البصيرة مكشوفة والسكينة مستورة¹⁰ .

سورة الرعد

(13)

1 « المر . تلك آيات الكتاب ». قال ابن عطاء: لما اظهر الله تعالى¹¹ الأحرف ، جعلها سرّاً له . فلما خلق آدم ، عليه السلام¹² ، بث فيه ذلك السرّ ولم يبثه في

(1 B: — الله || 2 YB: عليه السلام || 3 F: — تعالى || 4 YF: وتشعبت || 5 B: + وآله وسلم || 6 F: — واحد || 7 B: — الى الله تعالى || 8 Y: + عليه السلام || 9 F: يصح || 10 B: منشورة || 11 F: — تعالى || 12 Y: — عليه السلام .

أحد من خلقه وملائكته . فجرت الاحرف على لسان آدم¹ بفنون الجريان وفنون اللغات . فجعله الله تعالى² صوراً لها .

2 « يدبر الأمر يفصل الآيات » . قال ابن عطاء : يدبر الامر³ بالقضاء السابق ويفصل الآيات بالاحكام الظاهرة ، لعلكم تتيقنون ان الذي يجري عليكم هذه الاحوال لا بد لكم من الرجوع اليه .

3 « ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون » . قال ابن عطاء : التبصرة لمن تفكر في ابتداء الخلق وانتهائهم ومصير كلهم الى الفناء ، ودوام البقاء للاحد الصمد .

7 « انما انت منذر » . قال ابن عطاء : انما انت مخبر عنا بصدق ما اكرمناك به من القرب والزلف .

9 « عالم الغيب والشهادة » . قال ابن عطاء : العالم على الحقيقة من يكون الشاهد والغائب عنده⁴ سواء في العلم ، لا بأن يستدل . والعالم على الحقيقة هو الحق جلّ وعلا⁵ ، « الكبير » في ذاته ، « المتعالي » في صفاته .

11 « يحفظونه من أمر الله » . قال ابن عطاء : الاسباب⁶ تحفظك من أمره . فاذا جاء القضاء ، خلت بينك وبينه . وكيف يكون محفوظاً من هو محفوظ من حافظه ؟ والمحفوظ على⁷ الحقيقة من هو محفوظ بالحافظ ، لا محفوظ من الحافظ .

12 « هو الذي يريكم البرق خوفاً وطمئناً » . قال ابن عطاء : خوفاً للمسافر ، وطمئناً للمقيم .

14 « له دعوة الحق » . قال ابن عطاء : اصدق الدواعي داعي⁸ الحق . فن أجاب داعي الحق ، بلغه الى الحق ؛ ومن اجاب دواعي النفس ، رمي به الى الهلاك .

17 « انزل من السماء ماءً فسالت اودية بقدرها » . قال ابن عطاء : هذا مثل ضربه الله تعالى⁹ للعبد : كما انه اذا سال السيل في الاودية لا يبقي⁹ في الأودية

(1) Y: + عليه السلام || (2) F: — تعالى || (3) YH: الامور || (4) Y: — عنده || (5) Y: وتعالى || (6) B: — الاسباب || (7) HB: بالحقيقة || (8) YHB: دواعي || (9) F: — تعالى || (9) HB: لم يبق .

نجاسة الا كنسها¹ وذهب بها ، كذلك اذا سال النور الذي قسم الله تعالى² للعبد في نفسه ، لا يُبقي فيه غفلة ولا ظلمة . « انزل من السماء ماء » يعني قسمة النور ، « فسالت اودية بقدرها » يعني في القلوب الانوار على ما قسم له في الازل . « فاما الزبد فيذهب جفاء » : فبذلك النور يصير القلب منوراً . فلا يبقى فيه جفوة . « واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض » : يُذهب³ البواطيل ويبقي⁴ الحقائق . وقال ابن عطاء : ما كان من⁵ الاحوال صدقاً ، ثبت في القلوب بركاتها ، وما كان⁶ غير ذلك ، فانه لا يُبقي فيه خيراً⁷ .

20 « الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق » . قال ابن عطاء⁸ : لا ينقضون ميثاق الازل⁹ في وقت « بلى » . انه لا رب لهم غيره ، فلا¹⁰ يخافون غيره ولا يرجون سواه ولا يسكنون الا اليه .

21 « والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل » . قال ابن عطاء : الذين يديمون¹¹ على شكر النعمة ومعرفة منة المنعم ، لدوام¹² النعمة¹³ اليهم وايصالها¹⁴ بهم دائماً لنعمائهم¹⁵ .
21 « ويخشون ربهم » . قال ابن عطاء : الخشية سراج القلب ، والخوف ادب النفس . « ويخافون سوء الحساب » قال : هو ان لا يقبل حسناتهم ثم لا يغفر سيئاتهم¹⁶ .

24 « سلام عليكم بما صبرتم » . قال ابن عطاء : صبروا على ما امروا به من الطاعات ، وصبروا عما نهوا عنه من المعاصي . فقال الله تعالى¹⁷ لهم على لسان السفراء الصادقين « سلام عليكم بما صبرتم » .

29 « الذين آمنوا وعملوا الصالحات » . قال ابن عطاء : الذين صدقوا ما ضمنت لهم ، من الرزق والعمل الصالح ما كان برياً من الشرك والرياء والعجب .

(1) F + غسلها || (2) F: — تعالى || (3) HB: فذهب || (4) HB: وتبقى || (5) Y: في || (6) HB: + من || (7) YH: يبقى فيه خير || (8) F: + + في قوله ولا ؛ Y: + في قوله لا || (9) Y: الميثاق الاول || (10) YHB: ولا || (11) B: يديمون || (12) HB: بدوام || (13) Y: نعم || (14) B: واتصلهم ؛ H: واتصلهم ؛ Y: واتصالها || (15) YHB: — دائماً لنعمائهم || (16) YHB: — ويخافون ... سيئاتهم || (17) F: — تعالى .

36 « قل انما أمرت ان أعبد الله ... » قال ابن عطاء او¹ الجنييد : لا يرتقي أحد في درجات العبودية حتى يحكم فيما بينه وبين الله أوائل البدايات . وأوائل² البدايات هي الفروض الواجبة والاوراد الزكية ومطايا الفضل وعزائم الأمر . فمن احكم على نفسه هذا ، من الله تعالى عليه بما بعده .

38 « ولكل أجل كتاب » . قال ابن عطاء : لكل علم بيان ، ولكل بيان³ لسان ، ولكل لسان عبارة ، ولكل عبارة طريقة ، ولكل طريقة اهل . فمن لم يميز بين الاحوال ، فليس له ان يتكلم .

39 « يمحو الله ما يشاء ويثبت » . قال ابن عطاء : يمحو الله ما يشاء عن رسوم الشواهد والاعراض وكل ما يورد على⁴ سره من عظمته وحرمته وهيبته ولوعات انواره . فمن أثبتته فقد احضره ، ومن محاه فقد غيبه . والحاضر مرجوعه لا يعدوه ، والغائب لا مرجوع له يعدوه او لا يعدوه .

وقال ابن عطاء : يمحو الله أوصافهم ويثبت أسرارهم لأنها⁵ موضع⁶ المشاهدة .

41 « والله يحكم لا معقب لحكمه » . قال ابن عطاء : أحكام الحق ماضية على عباده فيما ساء وسر ، ونفع وضر ، فلا تاقض لما أبرم ، ولا مُضِلّ لمن هدى .

42 « فله المكر جميعاً » . قال ابن عطاء : المكر حقيقة ما مكر بهم الحق⁷ حتى توهوا انهم يمكرون . ولم يعلموا انه مكر بهم⁸ حيث سهّل عليهم سبيل المكر .

سورة ابراهيم

(14)

7 « لئن شكرتم لأزيدنكم » . سئل ابن عطاء عنها فقال⁹ : اذا رددت¹⁰ الاشياء الى مصادرها من غير حضور منك لها ، فقد تم الشكر .

(1) YF: والجنييد || (2) Y: فاوائل || (3) F: — ولكل بيان || (4) B: عن || (5) YHF: لانه || (6) H: موقع || (7) HB: الحق بهم || (8) Y: مكرهم || (9) F: عن قوله لئن ... || (10) F: اردت .

وقال ابن عطاء : لئن شكرتم هدايتي ، لأزيدنكم خدمتي . ولئن شكرتم خدمتي ، لأزيدنكم مشاهدتي . ولئن شكرتم مشاهدتي ، لأزيدنكم ولايتي . ولئن شكرتم ولايتي ، لأزيدنكم رؤيتي .

11 « ولكن الله يمن على من يشاء » . قال ابن عطاء : يمن على من يشاء بالهداية والتوفيق .

24 « ومثل كلمة طيبة كشجرة ... » . قال ابن عطاء : الكلمة الطيبة قول¹ « لا اله الا الله » على التحقيق . والشجرة الطيبة هي التي تطهر² اسرار الموحدين عن دنس الأطماع بالثقة بالله تعالى³ والانقطاع اليه⁴ عما سواه .

26 « ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة » . قال ابن عطاء : الشجرة الخبيثة الغيبة والبهتان ، وهما يفتحان على الانسان باب الكذب والفجور⁵ .

34 « وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها » . قال ابن عطاء : أجل النعم رؤية معرفة المنعم ورؤية التقصير في القيام بشكر المنعم⁶ .

وقال ايضاً : النعمة أزلية . كذلك يجب ان يكون شكرها أزلياً⁷ . واعلم ان لك نفساً وروحاً وقلباً : فنعمة النفس الطاعات ، ونعمة الروح الخوف ، ونعمة القلب اليقين⁸ ، ونعمة الروح الحكمة⁹ ونعمة المحبة الذكر ، ونعمة المعرفة الالفة . فالنفس في أبحر الطاعات تنعم ، والقلب في أبحر اليقين يتقلب ، والروح في أبحر القربة وانتظار العيان يتنعم .

35 « رب اجعل هذا البلد آمناً » . قال ابن عطاء : اراد بهذا ان يجعل قلبه آمناً من الفراق والحجاب .

35 وقال ابن عطاء في قوله « واجنبي وبني أن نعبد الاصنام » قال : ان الله تعالى⁹ أمر ابراهيم¹⁰ ببناء الكعبة . فلما بناها¹¹ قال « ربنا تقبل منا » (٢: ١٢٧) .

(1 HB: قول || 2 F: هو الذي يطهر || 3 HF: — تعالى || 4 Y: اليها || 5 H: — قال ... والفجور || 6 H: المنعم || 7 HB: ازلي || 8 HB: والحكمة ونعمة الروح المحبة والذكر ; F: الحكمة ونعمة المحبة الذكر || 9 F: — تعالى || 10 B: + عليه السلام || 11 HB: بني الكعبة.

فاوحى الله¹ اليه : يا ابراهيم ، انا امرتك ببناء البيت² ، وخصصتك من بين الانبياء بذلك ، ومننت عليك به³ ، ووفقتك لما وفتتلك له⁴ . ألا تستحيي ان تمنّ عليّ وتقول « ربنا تقبل منا » ؟ فنسيت⁵ منّي عليك⁶ وذكرت رؤيّة فعلك ومنتك⁷ ! فمن أجل ذلك⁸ قال⁹ : « واجنبي وبني ان نعبد الاصنام » . قال¹⁰ : ان¹¹ نفسي شرّ¹² صنم اذا تابعت هواها واشتغلت بحفظها . فاشغلها بك واقطعها عما سواك .

وقال ابن عطاء : « واجنبي وبني ان نعبد الاصنام » قال : ان نعبد اصنام¹³ الخلة والركون اليها . وهو خطرات الغفلة ولحظات الخلة .

وقال ايضاً : « ان نعبد الاصنام » معناه الانفس¹⁴ . لان لكل نفس صنماً من الهوى ، الا من طهّر بانواع¹⁵ التوفيق .

37 « ربنا اني اسكنت من ذريتي بوادٍ غير ذي زرع » . قال ابن عطاء : أسكنتهم وادياً لا متعلق لي ولا علاقة لهم سواك¹⁶ .

37 « فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم » . قال ابن عطاء : من انقطع عن الخلق بالكلية ، صرف الله تعالى¹⁷ اليه وجه الخلق وجعل مودته في صدورهم ومحبه في قلوبهم . وذلك من دعاء الخليل¹⁸ : لما قطع باهله عن الخلق والأرزاق¹⁹ والاسباب ، دعا لهم فقال « فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم » .

38 « ربنا انك تعلم ما نخفي وما نعلن » . قال ابن عطاء : ما نخفي من الاحوال وما نعلن من الآداب .

43 « وافئدتهم هواء » قال ابن عطاء : هذه صفة قلوب أهل الحق . ألا ترى

(1) H : + تعالى || (2) F : الكمية || (3) HB : بذلك || (4) HB : — له || (5) HB : نسيت || (6) HB : — عليك || (7) H : — ومنتك || (8) H : — فمن أجل ذلك || (9) B : + عليه السلام || (10) HB : — قال || (11) HB : اي || (12) YF : أشد || (13) YF : — ان نعبد اصنام || (14) HB : وقال ايضاً ان نعبد الانفس ؛ F : وقال ايضاً : معناه ان نعبد الاصنام الانفس || (15) HB : — بانواع || (16) H : — قال ... سواك || (17) F : — تعالى || (18) YB : + عليه السلام || (19) YB : والارفاق .

الهواء¹ قائماً² بالمشيئة ، والارادة غير قائمة بعلائق³ فوقها⁴ ؟ كذلك قلوب أهل الحق متعلقة⁵ بالله تعالى⁶ ، وليس في قلوبهم محل لغير الله تعالى⁶ ، لا تساكُن سوى الله تعالى⁶ . ومثل قلوبهم كما قال الله⁷ تعالى : « وهي تمر مر السحاب » (٨٨: ٢٧) لا تلتفت⁸ الى سواه ولا لها قرار مع غير الله تعالى .

سورة الحجر

(15)

9 « انا نحن نزلنا الذكر » . قال ابن عطاء : نحن انزلنا⁹ هذا¹⁰ الذكر شفاء ورحمة وبياناً وفرقانا لتهدي¹¹ به من كان موسوماً¹² بالسعادة ، منوراً بتقديس السر عن المخالفة . « وانا له لحافظون »¹³ : وانا¹⁴ نحفظه في قلوب اوليائنا¹⁵ ونستعمل¹⁶ به جوارح الخواص¹⁷ من عبادنا¹⁸ .

21 « وان من شيء الا عندنا خزائنه » . قال ابن عطاء في هذه الآية : النظر الى شواهد القسم اسكت¹⁹ النفوس عن الحكم .

24 « ولقد علمنا المتقدمين منكم ولقد علمنا المتأخرين » . قال ابن عطاء : من القلوب قلوب همتها مرتفعة عن الادناس والنظر الى الاكوان . ومنها ما هي مربوطة بها ، مقترنة بنجاستها²⁰ لا تنفك²¹ عنها طرفة عين .

49-50 « نبي عبادي انا الغفور الرحيم . وان عذابي هو العذاب الأليم » . قال ابن عطاء²² : أقم عبادي بين الخوف والرجاء ليصح لهم سبيل²³ الاستقامة في الايمان : فانه من غلب عليه رجاؤه عطّله ، ومن غلب عليه خوفه اقنطه .

(1) HB: الاهواء || (2) F: قائم || (3) HB: بعلاقة || (4) HB: فوقها || (5) HB: — متعلقة ... السحاب ؛ F: + متعلق به لا يقر الا معه ولا يسكن الا اليه . كذلك قلوب اهل الحق متعلقة ... || (6) F: — تعالى || (7) F: — الله || (8) P: يلتفت || (9) HB: نزلنا || (10) H: — هذا || (11) H: يهدي || (12) HB: مرسوماً || (13) H: + قال ابن عطاء اي || (14) B: اي || (15) HB: اوليائه || (16) HB: ويستعمل || (17) HB: الخاص || (18) B: عباده || (19) H: سكت || (20) HB: بحاستها || (21) HF: ينفك || (22) HB: — ابن عطاء || (23) HB: سبل .

98 « فسيب بحمد ربك ». قال ابن عطاء : لم يرض من نبيه صلعم¹ لمحمة² عين الا في عبادته .

سورة النحل

(16)

2 « يُنزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده » . قال ابن عطاء : المحدث من العباد من يكلمه الملاك في سره ويطلعه على خصائص الغيوب ويفتح لروحه طريقاً الى³ الاشراف على⁴ القرب⁵ .

18 « وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها » . قال ابن عطاء : ان لك نفساً وقلباً وروحاً وعقلاً ومجة ومعرفة ودينياً ودنياً⁶ وطاعة ومعصية وابتداءً وانتهاءً وحيناً وأصلاً⁷ وفصلاً⁸ ووصلاً . فنعمة النفس الطاعات والاحسان ، والنفس فيها تنعم . ونعمة الروح الخوف والرجاء وهو⁸ فيها يتنعم⁹ . ونعمة القلب اليقين والايمان وهو فيها يتقلب . ونعمة العقل الحكمة والبيان وهو فيها يتقلب . ونعمة المعرفة الذكر والقرآن وهي¹⁰ فيها تتقلب¹¹ . ونعمة المحبة الألفية والمواصلة والأمن من الهجران وهي¹⁰ فيها تتقلب¹¹ . فهذا¹² تفسير قوله¹³ « وان تعدوا ... » .

44 « وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس » . قال ابن عطاء : قطع عقول الخلق عن فهم كتابه والاشراف عليه والتبين منه ، الا عقل النبي صلعم¹⁴ . فانه قال له « وانزلنا اليك الذكر ... » . وان كان فيه احكام الخلق ، فالخطاب معك وانت صاحب البيان لهم بما انزل عليك . فانهم¹⁵ في¹⁶ مقامات¹⁷ الوحشة ، وانت في محل الحضور ومحل الأمان¹⁸ . فبيان الكتاب ما تبينه ، وآداب الشريعة ما ترسمه ،

(1) B: صلى الله عليه وآله وسلم ؛ Y: عليه السلام (2) B: لحت (sic) (3) B: على (4) B: الى (5) Y: الموت (6) H: — ودنيا (7) H: — وفصلاً (8) B: وهي (9) FH: تتنعم (10) FH: وهو (11) FH: يتقلب (12) HB: هذا ؛ F: وهذا (13) H: + تعالى (14) B: + وآله وسلم ؛ Y: عليه السلام (15) HB: لانهم (16) F: من (17) H: مقام (18) YHF: الايمان .

لأنك انت الامين في جميع الاحوال ، ولا يؤتمن على اسرار الحق¹ الا الامناء من العبيد .

68-69 «وأوحى ربك الى النحل» . قال ابن عطاء : ألهمها ودلتها على الموضع وعلمها كيف تضع² ما في بطنها : لا تضعه³ الا على حجر صاف⁴ او خشب نظيف لا⁵ يخالطه⁶ طين ولا تراب . ثم قال «كلي من كل الثمرات» اي من الذي جعلته رزقك . ثم امرها⁷ بالتواضع فقال «فاسلكي سبل ربك ذللاً» . ثم قال «يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس» : للنفوس لا للقلوب . فمن اراد صلاح قلبه ، فليعرف⁸ موارد ما يرد على قلبه في الأوقات ومحل قلبه في جميع الاحوال وما يبدو من قلبه في كل زمان . ثم ليلزم مع ذلك التواضع والخلوة . فهذا غذاء القلب ، وذاك⁹ غذاء النفس . وغذاء الروح أعز ، وهو¹⁰ مشاهدة الحق والسمع منه وترك الالتفات الى المكونات¹¹ بحال¹² .

وقال ابن عطاء : جعل ما يخرج من النحل شيتين ممزوجين لا يصفيةها الا النار . فاذا صفتها¹³ النار ، صار¹⁴ عسلاً وشمعا . فالعسل هو غذاء الخلق¹⁵ وشفائهم ، والشمع للحرق لا غير . كذلك¹⁶ اذا أخلص العبد علمه¹⁷ خلص له عمله¹⁸ . وما خالطه برياء وشرك ، فلا¹⁹ يتصلح الا للنار²⁰ .

74 « فلا تضربوا لله الامثال » . قال ابن عطاء في ما قوله « فلا تضربوا لله الامثال »²⁰ : في ذاته ومائته . لان الذات ممتنع عن العلل بحال .

81 « كذلك يتم نعمته عليكم » . قال ابن عطاء : تمام النعمة هو الانقطاع عن النعمة بالسكون الى المنعم .

95 « ولا تشتروا بعهد الله ثمناً قليلاً » . قال ابن عطاء : اول عهد عليك من

(1) H: الخلق || (2) F: يضع || (3) YF: يضمها || (4) FB: صافي || (5) B: ولا || (6) Y: يخالطه || (7) FH: امره || (8) HB: فليتعرف || (9) F: وذلك || (10) F: وذلك || (11) B: المكونات || (12) HB: بحالة ؛ Y: — بحال || (13) YF: صفاها || (14) HB: صار ؛ (15) F: صارت || (16) HB: الخلق || (17) YHF: عمله || (18) F: عمله || (19) HB: لا || (20) F: — في ... الامثال .

ربك انه كفاك كل ما تحتاج اليه لثلا ترغب الى غيره ولا ترجع في المهات الا اليه . فمن ضيع عهده واشترى بما خصه الله¹ به من كراماته² شيئاً من حطام³ هذه الدنيا⁴ الفانية فقد⁵ نقض عهد الله⁶ . لان الله تعالى⁷ يقول « ان ما عند الله هو خير لكم » وهو الاعتماد عليه والاكتفاء به دون غيره .

96 « ما عندكم ينفد وما عند الله باق » . قال ابن عطاء : اوصافكم فانية واحوالكم ثابتة . فلا تدعوا⁸ منها شيئاً . وما من الحق اليكم باق . فالعبد من كان فانياً من اوصافه باقياً بما⁹ لله تعالى¹⁰ عنده ؛ وهو تفسير قوله¹¹ « ما عندكم ينفد ... » .

97 « من عمل صالحاً ... فلنحيينه حياة طيبة » . قال ابن عطاء : الحياة¹² الطيبة ، روح¹³ اليقين وصدق نية القلب .

وقال ابن عطاء : الحياة الطيبة¹⁴ العيش مع الله تعالى¹⁵ والسهو والاعراض عما دونه .

وقال ابن عطاء : الحياة الطيبة¹⁶ باسقاط¹⁷ الكونين عن سره حتى يبقى مع ربه¹⁸ .

127 « وما صبرك الا بالله » . قال ابن عطاء : بامرره وبيره¹⁹ .

سورة الاسراء

(17)

1 « سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً ... » . قال ابن عطاء : طهر مكان القربة وموضع²⁰ الدنو وموقف²¹ الاختصاص ومرتبة العزة والكرامة ومسند الشرف والارتفاع

(1) YH : + تعالى || (2) Y : الكرامة || (3) Y : حطام || (4) YHB : الدنيا || (5) H : وقد || (6) Y : + تعالى || (7) F : — تعالى || (8) H : يدعوا || (9) HF : — بما || (10) F : — تعالى || (11) B : + تعالى || (12) HB : — الحياة الطيبة || (13) HB : هو روح || (14) HB : — الحياة الطيبة || (15) F : — تعالى || (16) Y : حياة طيبة || (17) YF : اسقاط || (18) B : + عز وجل || (19) F : وبير || (20) Bašir Ağa (21) HFB : القربة وموقف الدنو عن ان يكون ؛ Y : القربة وموضع الدنو عن ان يكون .

الى سماء العظمة وعرش الكبرياء¹ عن ان يكون فيه تأثير لمخلوق بحال . فسار بنفسه وسرى بروحه وسير بسره . فلا السر علم ما فيه الروح ، ولا الروح علم ما شاهد² السر ، ولا النفس عندها شيء من خبرهما وما هما فيه . وكل واقف مع حده ، مشاهد للحق³ ، متلقف عنه بلا واسطة ولا بقاء بشرية . بل حق تحقق بعبدته . فحقه وأقامه حيث لا مقام ، ونخاطبه « واوحى اليه ما اوحى » ، جل ربنا وتعالى .

8 « عسى ربكم ان يرحمكم » . قال ابن عطاء : يتعطف عليكم ليخرجكم من ظلمات المعاصي الى انوار الطاعات . فمن طلب الرحمة من غير الله تعالى⁴ ، فهو في طلبه مخطئ .

9 « ان هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم » . قال ابن عطاء : القرآن دليل ، ولا يدل الا على الحق . فمن اتبعه ، قاده الى الحق⁵ ؛ ومن أعرض عنه ، قاده الجهل الى الهلاك .

21 « انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض » . قال ابن عطاء : من تولاه الله⁶ بضرب⁷ من العناية ، توالى أعماله كلها لله تعالى⁸ . فله فضل الولاية على من دونه . قال الله تعالى⁹ : « انظر كيف فضلنا ... » . والفضيلة تقع¹⁰ فيما بين الخلق . والحق لا¹¹ تكبر¹² عنده الطاعات ولا تنقصه¹³ المخالفات .

30 « ان ربك يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر » . قال ابن عطاء¹⁴ : ذلك بهذه الآية على التوكل والثقة . فان الله¹⁵ يبسط الرزق . فاسكن انت من اضطرابك ودع عنك¹⁶ حيلتك¹⁷ ، وسل من بيده البسط ان يوسع عليك الرزق .

41 « ولقد صرفنا في هذا القرآن ليدكروا » . قال ابن عطاء : اتبعنا الموعظة الموعظة¹⁸

(1) Bašir Ağa (2) HB : يشاهد (3) H : — مشاهد للحق ؛ F : للخلق (4) F : — تعالى (5) Y : — الحق (6) HB : — الله ؛ Y : + تعالى (7) HB : بصرف (8) F : — تعالى (9) HB : فان الله تعالى قال (10) F : يقع (11) F : ولا (12) HB : يكبر ؛ YF : يكثر (13) YHB : تبغضه (14) HB : + رحمة الله عليه (15) YHB : قال الله تعالى (16) YHF : — عنك (17) B : حيلك (18) H : — الموعظة .

لعلهم يفهمون¹ عنا مرادنا ويرجعون² الينا في طلب مراد الخطاب . فما زادهم برّنا بهم³ الا إعراضاً عنا .

65 « وكفى بربك وكيلاً » . قال ابن عطاء : كفى به وكيلاً لمن اعتمد عليه وقطع قلبه عما سواه .

67 « واذا مسكم الضر في البحر ، ضل من تدعون الا إياه » . قال ابن عطاء : ليس بخالص لله⁴ من لا يكون في حالة الرخاء مع الله⁴ كحال الشدة . ومن يلتجئ الى غيره في احوال⁵ الشدائد ، فهو من العبيد السوء الذي لا يقومه الا⁶ الأدب .

70 « ولقد كرمنا بني آدم » . قال ابن عطاء : ابتدأهم بالبرّ قبل الطاعات ، وبالاجابة قبل الدعاء ، وبالعطاء قبل السؤال : كفاهم الكل من حوائجهم ، ليكونوا لمن له الكل وييده كفاية الكل .

71 « يوم ندعو كل أناس بإمامهم » . قال ابن عطاء : يوم⁷ نوصل كل مرید الى مراده ، وكل محبّ الى محبوبه ، وكل مدع الى دعواه ، وكل منتم الى من كان ينتمي اليه .

74 « ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً » . قال ابن عطاء⁸ : ان الله⁹ عاتب الانبياء¹⁰ بعد مباشرة الزلات¹¹ ، وعاتب نبينا¹² قبل وقوعه ، ليكون بذلك أشد انتهاً وتحفظاً لشرائط المحبة ، فقال تعالى¹³ : « ولولا ان ثبتناك ... » .

84 « قل كل يعمل على شاكلته » . قال ابن عطاء : على ما قسم الله¹⁴ في سرّه . لان النبي صلعم¹⁵ قال : اعملوا ، فكل ميسر لما خلق له .

85 « قل الروح من امر ربي » . قال ابن عطاء : ان الله¹⁷ ستر أمر¹⁸ الروح على جميع خلقه ، وستر كيفية¹⁹ صفات نفسه ، وستر ما يبدو منه ، وستر ما يعامل به الخلق عند معاينته . الا ان العلماء اتفقوا²⁰ انها لطيفة ، وانها

(1) HB : يفهموا || (2) HB : ويرجعوا || (3) H : — برنا بهم || (4) YB : + تعالى || (5) H : حال || (6) FB : — الا || (7) YHF : — يوم || (8) H : + رحمة الله عليه || (9) YB : + تعالى ؛ H : + عز وجل || (10) B : + عليهم السلام || (11) FB : الذات (sic) || (12) B : + صلعم ؛ Y : + عليه السلام || (13) YHF : — تعالى || (14) B : + تعالى ؛ YH : — قسم الله || (15) YB : عليه السلام || (16) B : — قال ... اخذها || (17) Y : + تعالى || (18) H : — أمر || (19) H : صفة || (20) H : اتفقت .

خلقت قبل الاجسام . واختصاصها من بين المخلوقات بكونها في يد ربها حين قال لآدم : اختر احدى يدي ربك¹ . فزاده اختصاص الاخذ لطفاً وتقريباً من ذات خالقها² فبين بها³ الخلق . والأصل انها مخلوقة لكنها ألطف المخلوقات ، وهي اصفى الجواهر وانورها . بها تُرى⁴ المغيبات ، وبها يكون الكشف لأهل الحقائق . واذا حُجبت الروح عن ملادغات السر⁴ ، أساءت الجوارح الادب في اوقاتها . لذلك⁵ صارت⁶ الروح بين تجلي واستتار ونازع وقابض ، وهي⁷ على قرب محلها من ربها وقت اخذها .

101 « ولقد آتينا موسى تسع من آيات بينات » . قال ابن عطاء : من الآيات حمل قوة الخطاب في المشاهدة والمراجعة في طلب الرؤية : وهذه من أعظم الآيات .

105 « وما ارسلناك الا مبشراً ونذيراً » . قال ابن عطاء : مبشراً لمن أقبل عليك ، ونذيراً لمن أعرض عنك⁸ : تبشرهم⁹ بسعة رحمة الله عليهم ليقبلوا عليه ، وتنذرهم¹⁰ بسخط¹¹ ربهم لئلا يتكلموا على أعمالهم .

111 « وكبره تكبيراً » . قال ابن عطاء : عظم منته واحسانه في قلبك ، بعلمك بتقصيرك في شكره .

مركز تحقيقات كميتر علوم اسلامی

سورة الكهف

(18)

1 « الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب » .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله¹² : « الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب » ، قال :

(1) H : — ربك (2) H : مالکها (3) F : فغمر بها (4) F : يرى (4) H : عن ملاقة النفس دعاء السر (5) H : كذلك (6) F : صيرت (7) YF : وهو (8) YHB : مبشراً لمن أعرض عنك نذيراً لمن أقبل عليك (9) HB : يبشرهم (10) FHB : وينذرهم (11) HB : سخط (12) B : + تعالی .

أضاف الكل بالكلية الى نفسه وقال « على عبده » اي على عبده¹ المخلص :
وحقيقة العبد² الذي لا ملك له³ .

1 « ويجعل له عوجاً » . قال ابن عطاء : الكتاب⁴ منشور ظاهر فيه اسرار باطنه .

5 « كبرت كلمة تخرج من افواههم » . قال ابن عطاء : اكبر الدعاوي من ادعى في الله⁵ ، او أشار الى الله⁵ ، او تكلم⁶ عن الله⁵ ، او دخل في ميدان الانبساط . فان ذلك كله من صفات الكذابين . قال الله تعالى : « ان يقولون الا كذباً » . والمتحقق به لا يظهر شيئاً من احواله بحال .

7 « انا جعلنا ما على الارض زينة لها لنبلوهم أيهم أحسن عملاً » . قال ابن عطاء : لنبلوهم⁷ أيهم أحسن إعراضاً عنها وتركاً لها .
وقال ابن عطاء : أيهم أقرّ بالعبودية قولاً وفعلاً .

9 « كانوا من آياتنا عجبا » . قال ابن عطاء في قوله « من آياتنا عجبا »⁸ : سلبهم عنهم واخذهم منهم ، وحال بينهم وبين الاغيار ، وأجأهم الى غار الأنس فأواهم⁹ وأمنهم ، ثم افناهم عنهم وغيرهم منهم ومن ارادتهم ومعانيهم . فتأهوا في الحضرة والهيئ . لذلك قال الله¹⁰ « أم حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا » .

11 فضربنا على آذانهم في الكهف » . قال ابن عطاء : اخرجنا منهم صفة البشرية وأقناهم بصفات القدوسية¹¹ . قدسنا ظواهرهم وبواطنهم وجعلناهم اسراء¹² في القبضة ، ثم رددناهم الى هياكلهم وصفاتهم بقوله¹³ « ثم بعثناهم » .

وقال ابن عطاء¹⁴ : ان¹⁵ الفائدة في الضرب على الآذان¹⁶ — وليس للآذان¹⁷ في النوم شيء — انه ضرب على آذانهم حتى لا يسمعووا الاصوات فينتبهوا¹⁸ ويكونوا من الخلق كلهم في راحة .

(1) Y : — اي على عبده (2) F : — العبد (3) F : الذي لا ينازع شيئاً (4) B : — الكتاب (5) Y : + تعالى (6) F : يكلم (7) HB : + أيهم احسن عملاً (8) B : — في ... عجبا (9) H : وآواهم (10) YH : — الله (11) YFB : القدوسية (12) H : أسرى (13) B : + تعالى (14) H : وقال ايضا (15) B : — ان (16) B : للآذان (17) F : الآذان (18) H : فينتبهون .

13 « وزدناهم هدى ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : « زدناهم هدى » اي زدناهم نوراً . ومن يعرف قدر زيادة الله¹ ؟ لذلك كانت الشمس « تزاور عن كهفهم » خوفاً من نورهم على نورها ان يطمسه .

13 وقال ابن عطاء² : « نحن نقص عليك نبأهم بالحق » لتنظر اليهم بعين المشاهدة .

14 « وربطنا على قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض » . قال ابن عطاء : وسمنا أسرارهم بسمة الحق ، فقاموا بالحق للحق ، فقالوا « ربنا » اظهاراً لارادة³ ودعوة⁴ ، « رب السموات والارض » رجوعاً من صفاتهم بالكلية الى صفاته وحقيقة علمه . « لن ندعو من دونه إلهاً » : لن نعتمد سواه في شيء . لو⁵ قلنا غير ذلك كان « شططاً » يعني بعيداً من طريق الحق .

وقال ابن عطاء : « ربطنا على قلوبهم » حتى صدقوا العهد والميثاق واخلىنا⁶ أسرارهم عما دوننا .

وقال ابن عطاء : قاموا عما كان أقدحهم من الاشتغال بالاكوان فقالوا « ربنا رب السموات والارض » : لم ينظروا الى شيء من⁸ دوننا ولم يسكنوا اليه .

17 « وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين » . قال ابن عطاء : ذلك لمعنى النور الذي⁹ كان عليهم بقوله¹⁰ « وزدناهم هدى » : نوراً¹¹ على نور وبرهاناً¹² على¹³ برهان . والشمس نور . ولكن¹⁴ اذا غلب عليها¹⁵ نور أقوى منها ، انكسفت الشمس ؛ فكانت تزير عن كهفهم لغلبة نورهم ، خوفاً ان ينكسف¹⁶ نورها من غلبة نورهم .

وقال ابن عطاء : زينهم الله تعالى¹⁷ بخلة الرضا فكسفت¹⁸ الانوار لنورهم

(1) YB : + تعالى || (2) H : وقال ايضا || (3) YHB : اظهار ارادة || (4) F : دعوة ؛ YH : + ثم قال ||
 (5) B : لئن || (6) Y : فاخلىنا || (7) B : لن ؛ Y : ولم || (8) YH : — من || (9) F : التي ||
 (10) B + تعالى || (11) H : نور || (12) FB : برهان || (13) Y : الى || (14) YB : لكن || (15) H :
 — عليها || (16) B : يكسف || (17) H : عز وجل || (18) YB : وكسفت .

وخضعت لها : « وترى الشمس ... تزاور عن كهفهم » ، تهرب بنورها عن أنوارهم .
17 « من يهدي الله فهو المهتدي » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت
 ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابن عطاء : ما حُجِبَ عن الله تعالى¹ احد
 الا من أراد ان يصل اليه بحركاته وسعيه . وما وصل اليه أحد الا من أراد ان يصل
 اليه بصفته² تعالى .

18 « ونحسبهم أيقاظاً وهم رقود » . قال³ ابن عطاء : مقيمون في الحضرة كالنومي⁴
 لا علم لهم بوقت ولا زمان ، ولا معرفة بمحل ولا مكان : أحياء ، موتى ، صرعى ،
 مفيقون ، نومي⁵ ، منتبهون ، لا لهم الى غيرهم طريق ، ولا لغيرهم اليهم سبيل .
 ومحل الحضور والمشاهدة انما هو الحمد تحت الصفات لا غير³ !

18 « ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال » . قال ابن عطاء : نقلبهم⁶ في حالي⁷
 القبض والبسط ، والجمع والتفرقة : جمعناهم عما تفرقوا فيه ، فحصلوا معنا في عين الجمع .

18 « لو اطلعت عليهم لوليت منهم » . قال ابن عطاء⁸ : « لو اطلعت عليهم »
 اي على الاكوان بما فيها ، « لوليت منهم فراراً » ، لصرفت البصر عنهم تبرماً
 بهم . فانك مطالع لنا ومطالع منّا علوم ردي

وقال ابن عطاء : « لو اطلعت عليهم لوليت منهم » ، لانه⁹ وردت عليهم
 انوار الحق وفنون¹⁰ الخلع ، واطلقتهم سرادق¹¹ التعظيم واحدقت بهم جلايب
 الهيبة . لذلك قال الله¹² لنبيه صلعم¹³ « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » .

19 « قالوا لبثنا يوماً او بعض يوم » . قال ابن عطاء : مقام الحب مع الحبيب
 وان طال فانه¹⁴ قصير عنده ، اذ لا يقضي من حبيبه وطراً ولو مكث معه دوام
 الدهر . فان انتهاء شوقه¹⁵ اليه كالاتداء : فانتهاؤه¹⁶ فيه ابتداؤه .

(1) FH — تعالى || (2) H: عز وتعالى || (3) B: — قال ... لا غير || (4) H: كالنيام ||
 (5) H: نيام || (6) B: ونقلبهم ؛ H: تقلبهم || (7) B: حال ؛ H: حالي || (8) H: + رحمة الله
 عليه وعليهم اجمعين || (9) FB: — لانه || (10) YH: من فنون || (11) H: سرادقات || (12) B: +
 تعالى ؛ YH: — الله || (13) YB: عليه السلام ؛ F: + وعلى آله || (14) B: وان || (15) F: تشوقه ||
 (16) B: وانتهاؤه في ابتدائه .

21 « ربهم أعلم بهم ». قال ابن عطاء¹ في قوله « ربهم أعلم بهم »² حيث أظهر عليهم عجائب صنعه وجعلهم أحد شواهد³ عزته⁴، وجعلهم بالمحل الذي خاطب به⁵ النبي صلعم فيهم فقال⁶ « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً ». 24 « واذكر ربك اذا نسيت ». قال ابن عطاء: اذا نسيت نفسك والخلق ، فاذا كرني⁷ ، فان الازكار لا تمازج⁸ ذكري .

قيل له : كيف ينسى نفسه وخلقه ؟

قال : يرى أولهم هو⁹ وآخرهم هو . ويرى انهم بلا هم ، حتى يكون ناسياً للخلق والنفس من ذكره اياه¹⁰ .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز¹¹ بمصر¹² يقول : قال ابن عطاء في قوله « اذكر ربك اذا نسيت » : اذا انقطعت علائق الاتصال وبقيت بالانفصال عن مشاهدة الأعواض ، حينئذ ذكرته بحقيقة ذكره . وقال ابن عطاء : نسيان الاكابر وزيور¹³ المحن عليهم بحضوره .

28 « وأصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم ». قال ابن عطاء : خاطب الله نبيه صلعم¹⁴ وعاتبه وأنبه وقال له : اصبر على من صبر علينا بنفسه وقلبه وروحه ؛ وهم الذين لا يفارقون محل الاختصاص¹⁵ من الحاضرة بكرة وعشيا . فحق¹⁵ لمن لم يفارق حضرتنا ان تصبر¹⁶ عليه ولا¹⁷ تفارقه¹⁸ .

29 « وقل الحق من ربكم ». قال ابن عطاء : أظهر الحق¹⁹ للخلق²⁰ سبل الحق وطرق الحقيقة . فمن سالك فيه بالتوفيق ومعرض عنه بالخذلان . وهذا قوله²¹ « وقل الحق من ربكم ». فمن شاء الحق له الهداية ، هداه لطريق الايمان ، ومن شاء الله تعالى² له الاضلال ، سلك به مسلك الكفر وهو « الضلال البعيد » (١٤: ١٨) .

(1) H: + رحمة الله عليه وعلى جماعتهم || (2) Y: — قال ... بهم || (3) F: شواهدهم || (4) F: — عزته || (5) B: — به || (6) B: بقوله || (7) B: + بان لا تمازج ذكري || (8) F: يمازج || (9) FHB: + ويرى || (10) FB: من ذكره اياهم ؛ YH: من ذكرهم اياه || (11) H: — البراز || (12) HB: — بمصر || (13) H: اذا ورد || (14) YFB: عليه السلام || (15) B: وحق || (16) F: يصبر || (17) HFB: فلا || (18) HB: يفارقه || (19) B: الله تعالى || (20) F: للحق || (21) B: + تعالى || (22) HF: — تعالى .

31 « متكئين فيها على الأرائك ». قال ابن عطاء : على أرائك الأنس في القدس في حجاب القرب وميادين الرحمة ، مشرفين¹ على بساتين الوصلة ، يشاهدون مليكهم في كل حال .

46 « الباقيات الصالحات » . قال ابن عطاء في قوله² « الباقيات الصالحات³ » : هي⁴ الأعمال الصالحة⁵ والنيات الصادقة ، وكل ما أريد به وجه الله هو⁶ الصدق⁷ .

47 « يوم نسير الجبال ... » . قال ابن عطاء : دلّ بهذه الآية على اظهار جبروته وتمام قدرته وعظم⁸ عزته ، ليتأهب العبد لذلك الموقف ويصلح سريره وعلايته لخطاب ذلك المشهد وجوابه .

57 « ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه فاعرض عنها » . قال ابن عطاء : من أجهل⁹ ممن تبين له الحق فلم يقبله ؟

65 وقال ابن عطاء في قوله¹⁰ : « وعلمناه من لدنا علماً » قال¹¹ : بلا واسطة الكشوف¹² ولا بتلقين الحروف ، ولكنه الملقى اليه بمشاهدة الارواح .

67 « انك لن تستطيع معي صبراً » . قال ابن عطاء : كره صحبة المخلوقين ، فأيسه من صحبته بقوله « انك لن تستطيع معي صبراً » لعله يفارقه بهذه اللفظة . فان من وجد الله¹³ صاحباً ، استوحش مما سواه .

77 « قال لو شئت لاتخذت عليه أجراً » . قال ابن عطاء : رؤية العمل وطلب الثواب به¹⁴ يبطلان¹⁵ العمل . ألا ترى الكلیم¹⁶ لما قال للخضر¹⁷ « لو شئت لاتخذت ... » كيف فارقه ؟

81-82 « فاردت ... فاردنا ... فاراد ربك » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لما قال الخضر¹⁸ « فاردت¹⁹ » (٧٩) ،

(1) YFB : مشرفون || (2) B : — في قوله || (3) Y : + قال || (4) Y : هو || (5) H : الخالصة ؛
B : الصالحات || (6) YFB : — الله هو || (7) B : الصادق || (8) HB : وعظيم || (9) Y : + الناس ||
(10) B : — في قوله || (11) B : — قال || (12) FB : المكشوف || (13) YB : + تعالى || (14) FB : —
به || (15) YHF : يبطل || (16) B : + عليه السلام || (17) H : عليها السلام || (18) B : + عليه السلام .

أوحى¹ إليه في السر : من أنت حتى يكون لك ارادة² ؟ فقال في الثانية « فاردنا » (٨١) ، فأوحى إليه في السر : من أنت وموسى³ حتى يكون لكما ارادة ؟ فرجع وقال « فاراد ربك » (٨٢) .

وبهذا الاسناد⁴ قال ابن عطاء : اما قوله « فاردتُ » كان شفقة على الخلق . وقوله « فاردنا » رحمة . وقوله « فاراد ربك » رجوعاً الى الحقيقة .

84 « انا مكنا له في الارض » . قال ابن عطاء : جعلنا الدنيا طوع يده . فاذا اراد ، طويت له الارض ؛ واذا أحب ، انقلبت له الأعيان ؛ واذا شاء ، مشى على الماء ؛ واذا هوى ، طار في الهواء . وكذا من أخلص لنا سريرته ، مكناه من مملكتنا ، يتقلب فيها كيف⁵ يشاء : فن⁶ كان للملك ، كان الملك له .

88 « واما من آمن وعمل صالحاً » . قال ابن عطاء : فاما من صدق الموعد واحسن اتباع اوامر ربه ، فله جزاء الحسنى : وهو ان يرزقه الرضا بالقضاء والصبر على البلاء والشكر على النعماء⁷ ، وينزع من قلبه حب الشهوات والدنيا ووساوس النفس والشيطان .

101 « الذين كانت أعينهم في غطاء عن ذكري » . قال ابن عطاء : اعين نفوسهم في غطاء عن نظر الاعتبار ، واعين قلوبهم في غطاء عن مشاهدة العيان في الملكوت . فاذا⁸ فتح⁹ عليه¹⁰ عين قلبه بالمشاهدة ، فتح عين رأسه بنظر الاعتبار .

101 « وكانوا لا يستطيعون سمعاً » . قال ابن عطاء : لا يستطيعون سمعاً¹² لأن آذانهم مسدودة عن سماع الحق . ومن لم يفتح له من قلبه سمع السماع ، كيف يسمع بظاهر سمعه وهو¹³ تبَع¹⁴ لسمع¹⁴ قلبه ؟

108 « خالدين فيها لا يبغون عنها حولا » . قال ابن عطاء : منعمين فيها نعيم الأبد ، يتقلبون في مجاورته ويفرحون بمرضاته ؛ قد أمنوا كل مخوف ، ووصلوا الى كل¹⁶ محبوب : فلا يشتهون شيئاً الا وجدوه ؛ كيف يطلبون عنه تحويلاً ؟

(1) B : + الله || (2) YB : الارادة || (3) H : ومن موسى || (4) H : وسمعت منصور ... || (5) H : حيث || (6) B : ومن || (7) YHB : النعمة || (8) B : واذا || (9) H : فتحت || (10) YHB : — عليه || (11) B : — قال... سمعاً || (12) F : — لا يستطيعون سمعاً || (13) YF : وهي || (14) F : بسمع || (15) F : — مخوف ووصلوا الى كل .

سورة مريم

(19)

1 قال ابن عطاء في قوله : « كهيعص » قال ¹ : الله تعالى ² كاف بالانتقام من اعدائه ، هاد لمن أخلص في عمله ، عليم ³ بحال من اشرك ومن لم يشرك ، صادق في ثوابه وعقابه ، ووعده ووعيده .

2 « ذكر رحمة ربك عبده زكريا » . قال ابن عطاء : ذكر اختصاص ربك ⁴ زكريا بالرحمة ، وان كانت رحمته قد وصلت الى الانبياء ⁵ . فخص زكريا ⁶ من بينهم بالطف رحمة : وهو ان وهب له يحيى ⁷ الذي لم يعص الله تعالى ⁸ ولم يهّم بمعصية ⁹ . فهذا ¹⁰ هو محل اختصاصه !

وقال ابن عطاء ¹¹ : رحمته لزكريا ¹² إجابة دعوته ، وايصاله الى سؤاله ومراده .

3 « اذ نادى ربه نداءً خفياً » . قال ابن عطاء : اخفى ¹³ نداءه من ¹⁴ الخلق ومن ¹⁴ نفسه واطهر النداء لمن يجيبه ويقدر على إجابته . وفائدة اخفائه النداء ¹⁵ من ¹⁴ الخلق ومن ¹⁴ النفس لئلا يدخله تلويح غموم ¹⁶

4 « قال رب اني وهن العظم مني » . قال ابن عطاء : قام مقام معتذر لما وجد في نفسه من فترة العبادة لكبر السن . فسأل الله تعالى ¹⁶ من يعينه على عبادة ¹⁷ ربه ¹⁸ وينوب عنه فيما عجز عنه من انواع العبادة منابةً ، فقال « واجعله رب رضيعاً » ترضاه لخدمتك وتستخلصه لعبادتك .

4 « ولم اكن بدعائك رب شقياً » . قال ابن عطاء : كيف يشقى من اليه مرجعه واياه دعاؤه ، وبه قوته ، وعليه توكله ، ومنه تأييده ونصرته ؟

(1) B: — في قوله ... قال (2) B: — تعالى ؛ H: — الله تعالى (3) B: عالم (4) YHF: — ربك (5) B: + عليهم السلام (6) B: فان زكريا عليه السلام خص (7) B: + عليه السلام (8) HF: — الله تعالى (9) B: بمعصيته (10) B: وهذا (11) H: وقال ايضا (12) B: + عليه السلام (13) B: + عليه السلام (14) H: عن ... وعن (15) HB: — النداء (16) H: — تعالى (17) H: عبادته (18) H: — ربه .

- 5 « فهب لي من لدنك ولياً ». قال ابن عطاء : اي ولدا أتخذه ولياً¹ يرث مني النبوة ، ويرث من آل يعقوب الاخلاق .
- 6 « واجعله ربّ رضيعاً ». قال ابن عطاء : ترضى² منه اخلاق الظاهر ، وترضيه عنك في الباطن .
- 12 « وآتيناه الحكم ». قال ابن عطاء : الحكم ، المعرفة .
- 17 « وارسلنا اليها روحنا ». قال ابن عطاء : نوراً منّا ألقيناه عليها وخصصناها به ، فائر النور فيها³ أثره⁴ ، فأخرج من ضياء نتائج ذلك النور عيسى روح الله صلوات الله عليه⁵ .
- 23 « يا ليتني متّ قبل هذا ». قال ابن عطاء : لما رأت قومها قد أثموا في أمرها ، رجعت بالملامة⁶ على نفسها فقالت⁷ « يا ليتني مت قبل هذا » .
- 25 « وهزي اليك بجذع النخلة ». قال ابن عطاء في قصة مريم⁸ : لما كانت مجردة ، رزقت بغير⁹ حركة وكسب . فلما¹⁰ تعلق قلبها بعيسى¹¹ قال لها « وهزي اليك بجذع النخلة » .
- 26 « فكلي واشربي وقري عجباً » . قال ابن عطاء : أي¹² انك غير مطالبة بالثواب فيما أعطيت .
- 29 « فأشارت اليه ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابن عطاء¹³ : « فأشارت اليه » في الظاهر ، ليعلم القوم صدقها فيما تقول¹⁴ . فانطق الله¹⁵ عيسى¹⁶ ببراءتها .
- وقال ابن عطاء : اشارت الى الله تعالى¹⁷ ، فلم يفهم القوم اشارتها ، فانطق الله¹⁸ عيسى¹⁶ بالبيان . قال عيسى¹⁹ « اني عبد الله » اي²⁰ انطقني

(1) H: — اتخذه ولياً || (2) F: يرضى || (3) FH: فيه || (4) B: أترأ || (5) H: عليه السلام || (6) FHB: باللائمة || (7) H: وقالت || (8) HB: + عليها السلام || (9) B: من غير || (10) H: ولما || (11) B: + صلوات الله عليه || (12) HF: — أي || (13) B: + في قوله || (14) HB: يقول || (15) YB: + تعالى || (16) B: + عليه السلام ؛ H: صلى الله عليه || (17) HF: — تعالى || (18) Y: + تعالى || (19) B: — قال عيسى || (20) B: — اي .

الله¹ بهذا النطق الذي اشارت اليه مريم ؛ واظهر ربوبيته في تكليمه².

30 « اني عبد الله ». قال ابن عطاء : لما علم الله تعالى³ في عيسى عليه السلام⁴ ما علم من ان يتكلم فيه بانواع الكفر ، انطقه اول ما انطقه بقوله « اني عبد الله » ليكون⁵ ذلك حجة على من يدعي فيه ما يدعي⁶ ، اذ قد شهد هو لله تعالى بالعبودية .

31 « وجعلني مباركاً ايماً كنت ». قال ابن عطاء : نفاعاً للناس ، كافاً للأذى⁷ .

31 « واوصاني بالصلاة والزكاة ما دمت حياً ». قال ابن عطاء : أمرني بمواصلته وطهارة السرّ عما دونه ما دمت حياً بحياته⁸ .

32 « ولم يجعلني جباراً شقياً ». قال ابن عطاء : الجبار الذي لا ينصح ، و « الشقي » الذي لا يقبل النصيحة⁹ .

39 « وانذرهم¹⁰ يوم الحسرة ». قال ابن عطاء في قوله « وانذرهم يوم الحسرة » قال¹⁰ : الحسرة هو¹¹ الندم على ما فات من الحق . وحسرة الوقت هي¹² قلة المبالاة بما ترتكبه¹³ من أنواع المخالفات⁹ .

41 « واذكر في الكتاب ابراهيم انه كان صديقاً نبياً ». قال ابن عطاء : الصديق القائم مع ربه¹⁴ على حد الصدق في جميع الأوقات ، لا¹⁵ يعارضه في صدقه معارض بحال .

50 « وجعلنا لهم لسان صدق علياً ». قال ابن عطاء : أصدق الألسنة هي المعبرة عن الحق بالصواب ، والذاكرة¹⁶ على الدوام لنعمائه ، والناصره لآلائه .

52 « وناديناه من جانب الطور الأيمن وقربناه نجياً ». قال ابن عطاء في قوله

(1) YFB : — الله (2) B : تكلمه (3) F : — تعالى ... ليكون ؛ H : — تعالى (4) H : — عليه السلام (5) H : — فيه ما يدعي (6) B : كاف الأذى (7) B : — قال ... بحياته (8) B : — ولم يجعلني ... النصيحة (9) B : — وانذرهم ... المخالفات (10) H : — في قوله ... قال (11) H : هي (12) F : هو ؛ Y : من (13) H : يرتكبه (14) Y : الله تعالى (15) Y : ولا (16) H : والذاكر .

وقربناه نجياً¹ : خص الله تعالى² سادات الانبياء³ كل واحد منهم بخاصية : فكانت الخلافة لآدم عليه السلام⁴ بقوله⁵ « اني جاعل في الارض خليفة » (٣٠: ٢) ، والقربة لموسى⁶ بقوله⁵ « وقربناه نجياً » ، والامامة لابراهيم⁶ بقوله⁷ « اني جاعلك للناس إماماً » (١٢٤: ٢) ، والمحبة لمحمد صلعم⁸ بقوله « انا سيد ولد آدم بلا جهد ولا اكتساب » (حديث) . الا ان المحبة اوجبت له السيادة على الخلق اجمع ، والقسم بحياته بقوله⁷ « لعمر ك »⁹ (٧٢: ١٥) .

54 « انه كان صادق الوعد » . قال ابن عطاء : وعد لأبيه¹⁰ من نفسه الصبر فوفى به وذلك في قوله « ستجدني ان شاء الله من الصابرين » (١٠٢: ٣٧) .

72 « ثم ننجي الذين اتقوا » . قال ابن عطاء : ما نجا من نجا الا بتصحيح العهد¹¹ والوفاء .

85 « يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً » . قال ابن عطاء : بلغني عن الصادق¹² انه قال : « وفداً » اي ركبناً على متون المعرفة .

96 « ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وداً » . قال ابن عطاء¹³ : الذين أخلصوا سريرتهم لي¹⁴ وأنعموا بظاهريهم في خدمتي ، ساجعل لهم وجهها في عبادي¹⁵ : لا يراهم أحد الا أحبهم وأكرمهم . وفي محبتهم وكرامتهم محبتي وكرامتي .

سورة طه

(20)

1 « طه » . قال ابن عطاء في قوله¹⁶ « طه » : طاء أي هديت لبساط القربة والأنس .

(1) HB: — في قوله ... نجياً || (2) H: — تعالى || (3) B: + عليهم السلام || (4) YH: — عليه السلام || (5) F: — بقوله ؛ B: + تعالى || (6) B: + عليه السلام || (7) B: + تعالى || (8) B: + وآله وسلم ؛ H: صلوة عليه وعليهم ؛ Y: عليه السلام || (9) H: + يا محمد || (10) B: آباء || (11) H: — العهد و || (12) B: + عليه السلام || (13) B: + في هذه الآية ان || (14) Y: — لي || (15) Y B: عبادتي || (16) B: — في قوله .

2 « ما انزلنا عليك القرآن لتشقى ». قال ابن عطاء في قوله « لتشقى » اي لتتعب¹ في خدمتنا . فكان جوابه من النبي صلعم² زيادة تعبد واجتهاد ، كأنه يقول : وهل يتعب أحد في خدمتك ، وهو في³ محل استرواح العارفين ؟ فاما هذه الحركات ، فهي القيام بشكر ما أهلتني له من قربك⁴ ومناجاتك وخدمتك والدنو منك ! ألا تراه ، عليه السلام ، لما قيل له « أتفعل هذا وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر » ؟ قال « أفلا أكون عبداً شكوراً »⁵ (حديث) .

3 « الا تذكرة لمن يخشى ». قال ابن عطاء في قوله « الا تذكرة لمن يخشى » : قيل له « يا محمد انت إمام اهل الخشية وسيدهم » . انزلناه تذكرة لك لتسكن اليه وتزول به الخشية عن قلبك . فان المحب يأنس بكتاب حبيبه وكلامه .

5 « الرحمن على العرش استوى » . قال ابن عطاء : « استوى » اظهر القدرة ، لا مكان الذات .

12 « فاخلع نعليك » . قال ابن عطاء : « اخلع نعليك » ، اعرض بقلبك عن الكون ، فلا تنظر اليه بعد هذا الخطاب⁶ .

وقال ايضاً : « النعل » النفس و « الوادي المقدس » دين المرء . حان وقت خلوك من نفسك والقيام معنا بدينك .

وقال ابن عطاء : « اخلع نعليك » اي اسقط عنك محل الفصل والوصل ، فقد حصلت في « الوادي المقدس » وهو الذي يطهرك عن⁷ الاحوال أجمع ويردك الى محولها عليك .

وقال ابن عطاء في قوله « اخلع نعليك » اي انزع عنك قوة الإتصال والإنفصال ، « انك بالوادي المقدس طوى » اي بوادي الانفراد معي ، ليس معك أحد سواي .

14 « إنني انا الله لا إله الا أنا فاعبدني » . قال ابن عطاء⁸ : اشارة⁹ الى حقيقة

(1) H: فتتعب || (2) B: + وعلى آله || (3) HF: — في || (4) B: قدرك || (5) H: — ما تقدم ... شكوراً || (6) B: — قال ... الخطاب || (7) F: من || (8) H: + رحمة الله عليه || (9) B: اشار به .

الحق . اذ الأزل والأبد علة ، وذكر الاوقات والدهور علة .

14 « وأقم الصلاة لذكري » . قال ابن عطاء : أقم معي بحسن الأدب ولا تغفل عني ، وانت متوجه اليّ .

17 قال ابن عطاء في قوله : « وما تلك بيمينك يا موسى » ، قال : انفرد الله تعالى بعلم الغيب . فللخلق من الاشياء ظواهرها ، وحقيقتها عند الله ¹ . فكأن ² عند موسى ³ انها عصاً ، وعند الحق ⁴ انها حية . فقال له « وما تلك بيمينك يا موسى » ⁵ ليعرفه بذلك مقدار علمه وان ⁶ حقائق العلوم لا يعلمها الا الله ⁷ . فقال « عصاي » — فقال له : بل محلاً لاظهار قدرتنا فيه .

18 « قال هي عصاي أتوكأ عليها » . قال ابن عطاء في قوله « عصاي » : اضافها بالملك الى نفسه ، ولم يكن يجب ⁸ له في الحقيقة ان يرى لنفسه ملكاً وهو بين يدي الحق . فلما اضافها الى نفسه قال له ⁹ « ألقها » ، فألقاها فاذا هي حية تسعى . « قال خذها » اي خذ عصاك ولا تهرب مما ادعيت فيه الملك لنفسك . فخاف وتبرأ من اضافتها ملكاً الى نفسه . فتعطف الحق عليه فقال « خذها ولا تخف » فانها لن تضرك !

18 « ولي فيها مآرب أخرى » . قال ابن عطاء : سرائر مغيبة عني في العصا غطيتها ¹⁰ علي ¹¹ . يبدو لي ذلك أو ان ¹² تكشفه لي ¹³ من الآيات والكرامات .

19 « قال ألقها يا موسى » . قال ابن عطاء : ألقها من يدك فانك اخذتها ¹⁴ من غيرنا فعددت فيها ¹⁵ اسباب المنافع ؛ وخذها ¹⁶ منا ¹⁷ لتكون وليّ نعمتك دون غيرنا .

25_27 « قال يا رب اشرح لي صدري ... واحلل عقدة من لساني » . قال ابن عطاء : لما كلم الله ¹⁸ موسى ¹⁹ ، لم يكن بعد ذلك فيه من الفضل ان يتكلم مع غيره .

(1) B : + تعالى || (2) B : كأن || (3) B : + عليه السلام || (4) B : وهي عند الحق تعالى || (5) YH : — يا موسى || (6) B : وان يعلم ان || (7) YB : + تعالى || (8) H : ولم يكن له بواجب || (9) YHF : — له || (10) YB : غطيته || (11) Y : + يا || (12) H : بان || (13) B : — لي || (14) B : فان اخذها ؛ Y : اخذته || (15) Y : فيه || (16) Y : وخذها || (17) Y : بنا لئلا يكون ولي نعمتك غيرنا Y : نحن : لتكون ولي نعمتك دون غيرنا || (18) YB : + تعالى || (19) HB : + عليه السلام .

فلما أمره الله تعالى¹ بالذهاب الى فرعون قال « احلل عقدة من لساني » أي² ان لم تطلق لساني انت وتحل هذه العقدة عنه ، كيف يتهيأ لي الكلام مع مخلوق بعد ان كلمتني .

وقال ابن عطاء : اكشف لي عن³ صدري حتى لا اشاهد⁴ غيرك ، « ويسر لي أمري » حتى لا أنظر ولا⁵ انطق الا بمعرفتك ، « واحلل عقدة » الانسانية « من لساني » حتى لا اتكلم الا بما ألتقنه⁶ منك .
وقال ابن عطاء⁷ : اراد به العقدة النفسانية .

25_27 وقال ابن عطاء : « اشرح لي صدري » : اكشف لي قلبي حتى لا ارى غيرك⁸ ، وافنني عن نفسي حتى لا ارى غير فضلك ومعروفك ؛ « ويسر لي أمري » : حتى لا انطق بغير معروفك⁹ واحسانك ؛ « واحلل عقدة » الانسانية « من لساني »¹⁰ ، حتى لا اتكلم الا بما يقربني منك .

وقال ابن عطاء : « اشرح لي صدري » بنور القربة ، « واحلل عقدة من لساني » اي عقدة الاختيار¹¹ .
وقال ابن عطاء : « واحلل عقدة من لساني » أي عقدة الانسانية¹² حتى يكون كلامي منك وبك¹³ .

33 « كي نسبحك كثيراً » . قال ابن عطاء : لا يخطرن بسرّك ما خطر لموسى¹⁴ حيث قال : « كي نسبحك كثيراً » : استكثر ما منه من العبادة والتسبيح ؛ فلا¹⁵ يخطرن بك ما خطر به .

39 « وألقيت عليك محبة مني » . قال ابن عطاء : ألقىتُ عليك محبة مني لك .
فن رأى فيك محبتي لك ، أحبك بحبي لك .

(1) F: — تعالى ؛ H: عز وجل || (2) YH: — اي || (3) Y: عني || (4) F: اشهد || (5) YFB: — انظر ولا || (6) YB: أبلغه ؛ H: إلتقنته || (7) H: وقال أيضا || (8) YFB: + ويسر لي أمري || (9) YHF: معرفتك || (10) B: — من لساني || (11) Y: الانسانية || (12) B: واحلل عقدة الانسانية من لساني ؛ Y: — وقال ... الانسانية || (13) Y: + اي عقدة الاختيار || (14) FB: Y: بموسى ؛ B: + عليه السلام || (15) H: لا .

وقال ابن عطاء في قوله « وألقيت عليك محبة مني » قال¹ : ألقى عليه لطفاً لا يراه أحد الا أحبه .

39 « ولتصنع على عيني » . قال ابن عطاء في هذه الآية² : انا مشاهد لك ، حافظ ، أركانك بعيني ، ولا أسلم سياستك الى غيري : ليعلمه حسن العناية به .

40 « فنجيناك ... وفتناك » . قال ابن عطاء : طبخناك بالبلاء طبخاً حتى صرت صافياً نقياً³ وأصلحت⁴ لبساط⁵ القرب⁶ والأنس .

40 وقال ابن عطاء⁷ : نجيناك من قومك وفتناك بنا عمّن⁸ سوانا .

43 « اذهبا الى فرعون انه طغى » . قال ابن عطاء : الاشارة الى فرعون ، وهو المبعوث في الحقيقة الى السحرة . فان الله تعالى⁹ لا يرسل انبياءه الى اعدائه ، ولم يكن لاعدائه عنده من الخطر ما يرسل اليهم انبياءه . ولكن بعث الانبياء¹⁰ اليهم ، ليخرج اولياءه المؤمنين من بين اعدائه الكفرة¹¹ .

67 « فاوجس في نفسه خيفة موسى » . سئل ابن عطاء عن قوله « فاوجس...¹² » : ما كانت¹³ هذه الخيفة والله تعالى يقول « لا تخافا اني معكما (٤٦:٢٠) ؟ قال : خاف على قومه ان يفوتهم حظهم من الله¹⁴ ، وما يخاف على نفسه .

68 « قلنا لا تخف انك انت الأعلى » . قال ابن عطاء : لا تخف فانك بمرأ منا ومسمع ، ونحن معك في جميع احوالك . فانك القائم بالمسبب وهم المعتمدون على الاسباب .

82 « واني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدى » . قال ابن عطاء¹⁵ : لمن رجع من¹⁶ طريق المخالفة الى طريق الموافقة ، وصدق موعود¹⁷ الله¹⁸ فيه وله ، واتبع السنة ؛ « ثم اهتدى » : ثم أقام على ذلك لا يطلب سواه مسلكاً وطريقاً .

(1) H: — في قوله ... قال || (2) YFB: في قوله ولتصنع ... || (3) HFB: — صرت ... نقياً || (4) HB: صلحت || (5) F: ببساط || (6) YFB: — القرب و || (7) H: وقال ايضا || (8) H: عما || (9) H: — تعالى || (10) B: + والرسل عليهم السلام || (11) YB: الكافرين || (12) H: عن هذه الآية قال || (13) FB: كان || (14) YB: + تعالى || (15) B: + واني لغفار || (16) HB: عن || (17) H: موعود || (18) YB: + تعالى .

85 سمعت¹ منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء في قوله² : « فانا قد فتننا قومك من بعدك » قال : قال الله تعالى³ لموسى⁴ : أتدري⁵ من اين أتيت ؟ قال : لا يا رب ! قال⁶ : حين قلت هارون « اخلفني في قومي وأصلح » (١٤٢:٧) ، أين كنتُ انا حينئذ⁷ حتى⁸ اعتمدت على هارون ؟

99 « كذلك نقص عليك من أنباء ما قد سبق » . قال ابن عطاء : موعظة بعد موعظة ، وبياناً بعد بيان . وذلك ان الحق كشف له⁹ من انباء ما قد سبق في¹⁰ الأمم الخالية والدهور الماضية ، فيكون منهم على علم ، ولم يُخف¹¹ عليه من احوالهم شيئاً¹² ، وانخفى حاله ووقته⁹ عن الكل بقوله¹³ « وقد آتيناك من لدنا ذكراً » (٩٩:٢٠) اي موعظة تتعظ بها وتتأدب بملازمتها . فلا يخفى عليك شيء من اسرارنا وما اودعناه أسرار الذين كانوا قبلك من الانبياء . فيكون الانبياء مكشوفين لك وانت في ستر الحق .

110 « ولا يحيطون به علماً » . قال ابن عطاء : لا يحيطون بشيء من ربوبيته علماً ، لانه لم يظهر شيئاً الا تحت تلبيس ، لكي¹⁴ لا يستوي علمان في شيء واحد . ومن لا يرى الكل تلبيساً ، كان المكر به¹⁶ قريباً . والعبيد لا يقفون على تلبيساته . وقال ابن عطاء : المعرفة معرفتان : معرفة حق ومعرفة حقيقة . فمعرفة الحق معرفة وحدانيته على ما أبرز للخلق من الاسامي والصفات¹⁶ — ومعرفة الحقيقة هي على ان¹⁷ لا سبيل اليها ، لامتناع الصمدية وتحقيق الربوبية . لقوله¹⁸ « ولا يحيطون به علماً » ، معناه : لا سبيل الى المعرفة على الحقيقة .

115 سمعت¹⁹ منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء في قوله²⁰ : « ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنسي » ، قال : عهدنا

(1) Y: — سمعت ... يقول || (2) B: - + تعالي || (3) FH: — تعالي || (4) FB: له ؛ H: — لموسى || (5) HFB: تدري || (6) B: + الله تعالي || (7) H: حين || (8) H: — حتى || (9) B: + عليه السلام || (10) B: من || (11) F: ولا يخفى || (12) YHF: شيء || (13) B: + تعالي || (14) H: لكن || (15) H: فيه || (16) H: والصفات (sic) || (17) H: — هي على ان || (18) B: + تعالي || (19) Y: — سمعت ... يقول || (20) B: في هذه الآية .

الى آدم ان لا يطالع معي سواي ، فنتسي عهدي وطالع الجنان ، « ولم نجد له عزمًا » اي لم يطالع بسرّه ، ولكن طالعها¹ بعينه . فنأدى عليه « وعصى آدم ربه » (٢٠:١٢١) .

وقال ابن عطاء : « لم نجد له عزمًا » : لم يطالع في دخول الجنة الفضل ، وانما طالعه بفعله² .

117 « فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى » . قال ابن عطاء في هذه الآية³ : قال « فتشقى »⁴ ولم يقل « فتشقىا »⁵ لان آدم⁶ كان عالماً بمراتب المجاورة واختصاص الدنو ، ولم تكن حواء تعلم من ذلك ما علم⁷ آدم⁸ . فقال لآدم « فتشقى » لانك المخصوص بهذه الرتبة الجليلة ، وحواء تبع⁸ لك فيه . وليس الأصل فيه كالفرع .

118 « ان لك الا تجوع فيها ولا تعرى » . قال ابن عطاء: آخر احوال الخلق الرجوع الى ما يليق بهم من المطعم والمشرب . ألا ترى الى آدم⁹ بعد خصوصية⁹ الحلقة باليد ونفخ الروح الخاص¹⁰ وجود الملائكة ، كيف رُدّ الى نقص¹¹ الطباع¹² بقوله¹³ « ان لك الا تجوع فيها ولا تعرى » ؟

121 « وعصى آدم ربه فغوى » . قال ابن عطاء: اسم العصيان مذمة . الا ان الاجتباء والاصطفاء معنا ان يلحق آدم⁶ اسم المذمة¹⁴ بحال .

132 « وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها » . قال ابن عطاء: أشد انواع الصبر الاصطبار : وهو السكون تحت موارد البلاء بالسّر والقلب والنفس . والصبر بالنفس لا غير .

(1) HF: طالعه || (2) H: ح : بفضله || (3) B: فلا يخرجنكما ... ؛ HF: + فلا يخرجنكما || (4) HFB: — قال فتشقى || (5) YF: + قال || (6) B: + عليه السلام || (7) B: علمه || (8) H: تيمًا || (9) H: خصوصيته || (10) H: + فيه || (11) B: بعض ؛ F: نقض || (12) H: ح : الطباع || (13) B: + تعالى || (14) H: ح : الملامة .

سورة الأنبياء

(21)

- 3 « لاهية قلوبهم ». قال ابن عطاء : معرضة عن طريق رشدهم .
- 23 « لا يُسأل عما يفعل وهم يُسألون ». قال ابن عطاء : كيف يُسأل من له الحجة على خلقه والقهر عليهم¹ ؟
- 42 « قل من يكلوكم بالليل والنهار من الرحمن » ؟ قال ابن عطاء : من يكلوكم من أمر الرحمن سوى الرحمن ؟ وهل يقدر أحد على الكلاءة² سواه ؟
- 50 « وهذا ذكر مبارك ». قال ابن عطاء : مبارك على من يسمعه ، مبارك على من يتعظ به ، مبارك على من ينزل بهمته وقلبه عليه ، مبارك على من آمن به وصدق ما³ فيه . فمن لم يرَ على سرّه وقلبه ونفسه آثار بركات القرآن ، فليعلم ببعده عن مصدر الخواص ودخوله في ميدان العوام من⁴ الاشقياء .
- 51 « ولقد آتينا ابراهيم رشده ». قال ابن عطاء : اصطفاه لنفسه قبل ان أبداه لخلقه .
- 66 « أفتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئاً ولا يضركم ». قال ابن عطاء : دعا الله تعالى⁵ عباده اليه وقطعتهم⁶ عما⁷ دونه بقوله « أفتعبدون ... ». كيف⁸ تعتمد من هو⁹ عاجز مثلك ولا تعتمد من اليه المرجع وبيده الضر والنفع ؟
- 69 « قلنا يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم ». قال ابن عطاء : سلم⁸ ابراهيم⁹ من النار بسلامة صدره¹⁰ لما حكى الله تعالى¹¹ عنه بقوله¹² « إذ¹³ جاء ربه بقلب سليم »¹⁴ (٣٧ : ٨٤) ، خالياً عن جميع الأسباب والعوارض . وبرد¹⁵ الله¹⁶ عليه النار لصحة توكله وبقينه وثقته ، حيث ناداه جبرئيل¹⁷ : هل لك¹⁸ من حاجة ؟ قال¹⁹ : اما اليك فلا .

(1 B: عليه || 2 H: الكلاية ؛ Y: الكلاية || 3 F: بما || 4 B: — من || 5 H: عز وجل ||
 (6 B: فكيف || 7 YHF: تعتمد وهو || 8 H: سلام || 9 B: + عليه السلام || 10 B: + صلوات الله عليه || 11 FH: — تعالى || 12 B: انه ؛ F: — بقوله || 13 B: — اذ || 14 B: + اي || 15 H: وبردت || 16 YHB: — الله || 17 B: + عليها السلام ؛ Y: عليه السلام ||
 (18 YH: — لك || 19 H: فقال .

83 « وأيوب اذ نادى ربه اني مسني الضر ». قال ابن عطاء : استعذب الاولياء البلاء للمناجاة مع المولى . لذلك¹ قال الحسين بن علي² « ذكر الله³ على الصفاء يُنسي العبد مرارة البلاء » .

وقال ابن عطاء : تبدد همته⁴ ، وليس في العقوبات شيء أشد من تبدد الهم . فمرة كان يطالع في بلائه العقوبة فيقول : لعلني فيه مُعاقب ؟ ومرة يطالع الكرامة فيقول : لعل⁵ ما دُفعتُ اليه كرامة من الله⁶ ؟ ومرة يطالع الاستدراج فيقول : لعلني في صبري مُستدرج⁶ ؟ فلما تشتت عليه الخواطر قال⁴ : « مسني الضر » من تشتت هذه الخواطر لان فيه شبه التحير .

وقال ابن عطاء : لما أراد الله تعالى⁷ كشف ضر⁸ نبيّه أيوب عليه السلام⁹ ، أحب ان يكون من أيوب فيه حركة لاقامة العبودية ابلاه بما الصبر فيه مذموم وهو الغيرة¹⁰ . فخاف ان يكون جعل للعدو على أهله سبيلاً فقال : مسني الشيطان بنصب¹¹ ! فنودي في سره : مسك الضر يا أيوب ؟ فقال عليه السلام¹² معتذراً عما قال¹³ « مسني¹⁴ الضر وانت ارحم الراحمين » على معنى الاستفهام : أيمسني الضر وانت ارحم الراحمين ؟

89 « رب لا تذرني فرداً » . قال ابن عطاء : اي خالياً عن عصمتك .

101 « ان الذين سبق لهم منا الحسنى » . قال ابن عطاء : سبق منه الاختيار فظهر منهم الى رضائه البدار .

102 « وهم فيما اشتت انفسهم خالدون » . قال ابن عطاء : للقلوب شهوة ، وللارواح شهوة ، وللنفوس شهوة . وقد جمع لهم في الجنة جميع ذلك : فشهوة الارواح القرب ، وشهوة القلوب المشاهدة والرؤية¹⁵ ، وشهوة النفوس الالتذاذ بالراحة .

(1) B: — لذلك || (2) B: + رضوان الله عليها || (3) YB: + تعالى || (4) B: + عليه السلام || (5) HFB: لعلني || (6) HFB: مستدرجاً || (7) HF: — تعالى || (8) F: الضر || (9) HF: — عليه السلام || (10) F: الفترة || (11) B: + وعذاب || (12) HFB: صلى الله عليه || (13) B: + على معنى الاستفهام أيمسني ... || (14) F: — مسني ... الراحمين || (15) B: — الرؤية .

سورة الحج

(22)

12 « يدعو من دون الله ما لا يضره وما لا ينفعه ». قال ابن عطاء : من ركن الى شيء سوى الحق ، فقد ركن الى ما لا¹ يضره ولا ينفعه . ومن اعتمد على الله تعالى² ، فقد اعتمد على الضار النافع³ الذي منه الكل .

24 « وهدوا الى الطيب من القول ». قال ابن عطاء : الطيب من القول هو ذكر الله عز وجل⁴ .

26 « واذ بوآنا لابراهيم مكان البيت ». قال ابن عطاء : وفقناه لبناء البيت ، وأعناؤه عليه ، وجعلناه منسكا له ولن بعده من الاولياء⁵ والصديقين الى يوم القيامة ، وبيئنا⁶ فيه آثاره ، وأمرنا الخليل⁷ عند بنائه ان لا يرى فعله ولا بناءه ولا « تشرك »⁸ بنا في ذلك « شيئا » .

27 « يأتوك رجالاً ». قال ابن عطاء : رجالاً⁹ استخلصناهم للوفود الينا¹⁰ . فليس كل أحد يصلح¹¹ ان يكون وفدياً الى سيده . والذي يصلح للوفادة هو اللبيب في افعاله ، والكيس في اخلاقه¹² ، والعارف بما يبديه¹³ وبما¹⁴ يرد ويصدر .

28 « ليشهدوا منافع لهم ». قال ابن عطاء : ما وعدوا لربهم¹⁵ من انفسهم¹⁶ وما وعده الله تعالى¹⁷ لهم من القربة والزلفة .

28 « وأطعموا البائس الفقير ». قال ابن عطاء : البائس الذي تأنف¹⁸ من مجالسته ومواكلته ، والفقير الذي¹⁹ تعلم حاجته الى طعامك وإن لم يسأل .

30 « ذلك ومن يعظم حرمات الله ». قال ابن عطاء : الحرمات على ثلاثة اوجه :

(1) HB : لا — (2) H : — تعالى (3) F : والنافع (4) H : — عز وجل ؛ Y : تعال (5) F : الانبياء (6) F : وثبتنا (7) B : + عليه السلام (8) H : يشرك (9) F : — رجالا (10) H : علينا (11) H : فليس يصلح لكل احد (12) H : اقواله ؛ H : اخلاقه (13) B : يفديه (14) H : وما (15) B : ربهم (16) YH : من انفسهم لربهم (17) H : — تعالى (18) F : يأنف (19) YH : من .

اوله القطع عن المخالفة ، ثم القطع عن لذة¹ الموافقة ، ثم القطع عن لذة المشاهدة .
 34 « وبشر المخبتين » . قال ابن عطاء² : الخبت هو الذي امتلأ قلبه من المحبة
 والرضا³ ، وقصر طرفه عما دونه ؛ كما ان الغريق شُغله بنفسه عن كل شيء سوى
 نفسه ، كذلك الخبت شُغله بمولاه⁴ عن كل شيء سواه .

35 « الذين اذا ذُكر الله وجلت قلوبهم » . قال ابن عطاء² : هل رأيت ذلك
 الوجل عند سماع الذكر⁵ او عند⁶ سماع كتابه أو خطابه ؟ او هل أخرسك الذكر
 حتى لم⁷ تنطق الا به ، واصمك حتى لم⁸ تسمع الا منه ؟ هيهات !

38 « ان الله يدافع عن الذين آمنوا » . قال ابن عطاء : ان الله تعالى⁹ يدفع¹⁰
 بالكفار عن المؤمنين ، وبالعصاة عن المطيعين ، وبالجهال عن العلماء .

56 « الملك يومئذ لله » . قال ابن عطاء : الملك لله¹¹ على دوام الاحوال وجميع
 الاوقات . ولكن يكشف للعوام الملك يومئذ لابداء القهارية¹² والجبارية ، ولا¹³
 يقدر أحد¹⁴ ان يجحد ما عاين¹⁵

58 « ليرزقنهم الله رزقاً حسناً » . قال ابن عطاء² في هذه الآية¹⁶ : ثقة
 بالله وتوكلاً عليه وانقطاعاً عن الخلق¹⁷

62 « ذلك بان الله هو الحق » . قال ابن عطاء² : هو الحق . فحقق¹⁷ حقيقته
 في شرك ، ولا ترجع منه الى غيره : فما سواه باطل .

73 سمعت ابا بكر الرازي يقول¹⁸ : سمعت ابا العباس بن عطاء¹⁹ في قوله :
 « وان يسلبهم الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه » قال : دهم بهذا على مقاديرهم . فمن
 كان أشد هيبة واعظم ملكاً ، لا يمكنه²⁰ الاحتراز من اهون الخلق واضغفه²⁴ .

(1) YH : — لذة || (2) H : + رحمة الله عليه || (3) FB : — والرضا || (4) H : مولاه || (5) H : ذكره || (6) H : وعند || (7) Y : لا || (8) YB : لا || (9) FB : — تعالى ؛ H : — ان الله تعالى || (10) FB : يدافع || (11) FB : لله الملك || (12) B : القهارية (13) H : فلا || (14) Y : — احد || (15) Y : + احد منهم || (16) H : — في هذه الآية ؛ YF : + قال || (17) B : تحقق || (18) B : — سمعت ابا بكر الرازي يقول || (19) H : + رحمة الله عليه || (20) H : يملكه || (21) Y : واضغفهم .

ليعلم بذلك عجزه وضعفه وعبوديته وذلته ، لثلا يفتخر على ابناء جنسه من بني آدم بما يملكه من الدنيا .

77 « يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم » . قال ابن عطاء¹ في² قوله عز وجل³ « اركعوا واسجدوا » اي⁴ اخضعوا وانقادوا لاوامره ، وسلموا لقضائه وقدره : تكونوا من خالص عباده . « وافعلوا الخير » ابتغاء الوسيلة « لعلكم تفلحون » اي لعلكم⁵ تجدون الطريق اليه .

وقال ابن عطاء¹ : « واعبدوا ربكم »⁶ في اداء الفرائض واجتناب المحارم .

78 « هو اجتباكم » . قال ابن عطاء : الاجتباية اورثت المجاهدة ، لا المجاهدة اورثت الاجتباية .

78 « ملة ابيكم ابراهيم » . قال ابن عطاء : ملة ابراهيم⁷ هي⁸ السخاء والبذل والاخلاق السنية⁹ والخروج من النفس والاهل والمال والولد .

78 « هو سماكم المسلمين من قبل » . قال ابن عطاء¹ : هو¹⁰ زينكم بزينة الخواص قبل ان اوجدكم ، لانكم في القدرة عند اليجاد كما كنتم قبل اليجاد : وانما¹¹ سبق¹² لكم من الله تعالى¹³ الخصوصية في ازاله .

78 « واعتصموا بالله » . قال ابن عطاء¹ : الاعتصام هو رؤية العجز والثقة بالقوي والرجوع اليه بالالتجاء¹⁴ .

سورة المؤمنون

(23)

1 « قد أفلح المؤمنون » . قال ابن عطاء¹ في هذه الآية : وصل الى المحل الأعلى والقربة والسعادة وأفلح من كان مصداقاً لله تعالى¹⁵ بوعدده¹⁶ .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) H : — في قوله ... اي || (3) B : جل وعز || (4) Y : قال || (5) H : — اي لعلكم || (6) F : + قال || (7) B : + عليه السلام || (8) YH : هو || (9) YFB : — السنية || (10) YH : — هو || (11) YH : — وانما || (12) H : سبقت || (13) H : — تعال || (14) H : والالتجاء به ؛ Y : والالتجاء || (15) H : — تعال || (16) F : لوعده .

- 3 «والذين هم عن اللغو معرضون». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء¹ : كل ما سوى الله² فهو لغو !
- 9 «والذين هم على صلواتهم يحافظون». قال ابن عطاء¹ : المحافظة عليها هو حفظ السر فيها مع الله تعالى : وهو ان³ لا يختلج فيه شيء سوى⁴ الله تعالى⁵ .
- 29 «وقل رب انزلني منزلاً مباركاً». قال ابن عطاء¹ : اكثر المنازل بركة المنزل الذي تسلم⁶ فيه من هواجس النفس ووساوس الشيطان وموبقات الهوى ، وتصل فيه الى محل القربة ومنازل القدس وسلامة القلب من الاهواء والفتن والضلالات والبدع .
- 44 «ثم ارسلنا رسلنا تترى». قال ابن عطاء¹ : اتبعنا الرسل الرسل والموعظة الموعظة ، لعلهم يطيعون⁷ رسولا أو يتعظون⁸ بعظة . فأبوا الا طغياناً . وكذا فعل⁹ الكريم⁹ : لا يعذب الا بعد الدعاء والموعظة .
- 58 «والذين هم بآيات ربهم يؤمنون». قال ابن عطاء¹ : مطالعة الكون بابصار القلوب . فيعلم انها في حدّ الفناء . وما كان بين طرفي فناء فهو فان . فيؤمنون بان الحق يفتح أبصار قلوبهم بالنظر الى المغيبات .
- 73 «وانك لتدعوهم الى صراط مستقيم». قال ابن عطاء¹ : وانك لتحملهم على مسالك الوصول . وليس كل أحد يصلح لذلك السلوك ، ولا يوفق لها الا أهل الاستقامة ، وهم الذين استقاموا لله تعالى¹⁰ واستقاموا مع الله تعالى¹¹ . فلم يطلبوا منه سواه ، ولم يروا لانفسهم درجة ولا مقاماً .
- 75 «ولو رحمتهم». قال ابن عطاء¹² : الرحمة من الله تعالى¹¹ على الارواح المشاهدة ، ورحمته على الاسرار المراقبة ، ورحمته¹³ على القلوب المعرفة ، ورحمته¹⁸ على الابدان آثار الخدمة عليها¹⁴ على سبيل السنة .

(1) H: + رحمة الله عليه || (2) B: + تعال || (3) B: — ان || (4) H: سواء || (5) H: —
 الله تعالى || (6) YHB: منزل تسلم || (7) HB: يطعموا || (8) HB: يتعظوا || (9) YH: الكرام ||
 (10) HF: — تعال || (11) H: — تعال || (12) H: — ابن عطاء || (13) H: — رحمة (وعلى) ||
 (14) HB: — عليها .

111 « اني جزيتهم اليوم بما صبروا » . قال ابن عطاء¹ : صبروا على² الخلق فصبروا³ مع الله تعالى .

116 « فتعالى الله الملك الحق » . قال ابن عطاء : تعالى الله⁴ عن⁵ ان تغيره⁶ الدهور او تجري⁶ عليه فوادح الامور . نفى الاشكال عن نفسه بتعاليمه ونفى الاضداد والنظراء عن نفسه بتام ملكه عز وعلا .

سورة النور

(24)

10 « ولولا فضل الله عليكم ورحمته » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء⁷ : لولا فضل⁸ الله⁹ عليكم في قبول طاعتكم لخسرتم بما ضمن لكم في آخرتكم . ولكن برحمته نجاكم من خسرانكم وتفضل عليكم .

30 « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » . قال ابن عطاء : ابصار الرؤوس عن محارم¹⁰ الله تعالى¹¹ وابصار القلوب عما سواه .

35 « الله نور السموات والارض » . قال ابن عطاء¹ : زين الله تعالى جده¹² السموات باثني عشر¹³ برجا : وهو¹⁴ الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والعقرب والقوس والجدي والدلو والحوت . وزين قلوب المؤمنين¹⁵ باثني عشر¹⁶ عشرة¹⁷ خصلة : الذهن والانتباه والشرح والعقل والمعرفة واليقين والفهم والبصيرة وحياة القلب والخوف¹⁸ والرجاء والحياء¹⁹ . فما دامت²⁰ هذه البروج قائمة كان²¹ العالم على النظام والسعة . وكذلك²² ما دامت هذه الخصال قائمة²³ في قلب العارف كان فيه²⁴ نور العافية وحلاوة العبادة .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) H : عن || (3) HB : وصبروا || (4) H : — الله || (5) H : — عن || (6) F : يغيره || (7) F : يجري || (8) H : + رحمة الله عليه || (9) B : فضله || (10) B : — الله || (11) YHB : المحارم || (12) YHB : — الله تعالى || (13) YB : جده || (14) H : عشرة || (15) B : وهي || (16) F : قلب المؤمن ؛ H : العارفين || (17) YHFB : باثني عشر || (18) FB : عشر || (19) H : — والخوف || (20) H : + والحجة || (21) H : دام || (22) Y : يكون || (23) B : كذلك || (24) YH : قائمة || YH : يكون فيها .

35 « لا شرقية ولا غربية » . قال ابن عطاء : لا قرب فيها ولا بعد . فالله تعالى¹ من البعد قريب ، ومن القرب بعيد .

37 « رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله » . قال ابن عطاء² : هم³ خزائن الودائع ومواضع الأسرار .

39 « والذين كفروا أعمالهم كسراب » . قال ابن عطاء² : « يحسبه الظمان ماء حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً » قلب ليس فيه شيء من انوار الله تعالى ، فقير بما⁴ فيه رجوعه الى الاسباب . والفقير من يكون رجوعه الى غير الحق ؛ يحسب ان الرجوع الى غيره⁵ يغني ، وهو « كسراب بقية يحسبه الظمان ماء ، حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً » : اذا تبين له ان الرجوع⁶ الى الاسباب شرك ، يظهر اذ ذلك⁷ له⁸ ان الرجوع الى الحق هو الايمان . قال الله تعالى « ووجد الله عنده » ، اي وجد الطريق اليه .

قال ابن عطاء² في قوله « حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً » قال : ما وجد الخلق سوى الخلق . وابي الحق ان يكون للخلق⁹ اليه طريق¹⁰ ، اذ لا يعرفه سواه ولا يشهده غيره .

مركز تحقيقات كميونر علوم اسلامی

وقال ابن عطاء² : كل ما دون الله تعالى¹¹ فهو فقر . وكل قلب فيه محبة شيء سوى الله تعالى¹² فهو فقير .

48 « واذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم » . قال ابن عطاء² : الدعوة الى الله تعالى¹³ بالحقيقة ، والدعوة الى الرسول¹⁴ بالنصيحة . ومن لم يجب داعي الله تعالى¹² كفر¹⁵ ، ومن لم يجب داعي الرسول¹⁴ ضل .

63 « لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً » . قال ابن عطاء² :

(1) YH : — تعالى || (2) H : + رحمة الله عليه || (3) B : — هم || (4) B : u || (5) B : —
الى غيره ... ان الرجوع || (6) H : ان رجوعه || (7) H : — اذ ذلك || (8) B : — له || (9) FB :
الخلق || (10) YFB : طريقاً || (11) F : — الله تعالى ؛ H : — تعالى || (12) HF : — تعالى ||
(13) H : — تعالى || (14) B : + عليه السلام || (15) Y : فقد كفر .

اي¹ لا تخاطبوه² مخاطبة ولا تدعوه بكنيته واسمه ، واتبعوا آداب الله تعالى³ فيه بدعائه⁴ « يا ايها النبي » و « يا ايها الرسول » .

سورة الفرقان

(25)

2 « الذي له ملك السموات والارض » . قال ابن عطاء⁵ : له ملك السموات والارض⁶ : فمن أطاعه وآثره ، ملكه ملك السموات والارض .

23 « وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا » . قال ابن عطاء⁵ : اطلعناهم على اعمالهم ، فطالعوها بعين الرضا ، فسقطوا عن أعيننا بذلك ، وجعلنا اعمالهم « هباء منثورا » .

31 « وكفى بربك هادياً ونصيراً » . قال⁷ ابن عطاء⁵ : هادياً الى معرفته ، نصيراً عند رؤيته ، لكلا يتلاشى العبد عند مشاهدته⁸ .

44 « ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون » . قال ابن عطاء⁵ : لا⁹ تظن¹⁰ انك تُسمع بندائك . انما يُسمعهم نداء الأزل . فمن لم يسمع نداء الازل ، فان نداءك له ودعوتك لا تغني (sic) عنه¹¹ شيئاً . واجابتهم نداءك¹² ودعوتك هو بركة جواب نداء الأزل ودعوته . فمن غفل او أعرض ، فهو¹³ لبعده عن محل الجواب في القدم .

45 « ألم تر الى ربك كيف مدّ الظلّ ؟ » قال ابن عطاء : اي¹⁴ كيف حجب الخلق عنه ومد عليهم ستور الغفلة وحجبها .

48 « هو الذي يرسل الرياح بُشراً » . قال ابن عطاء⁵ : يرسل¹⁵ رياح الندم بين يدي التوبة .

(1) HFB : — اي (2 || FB : تخاطبوا || 3) H : — تعالى (4 || B : — بدعائه ؛ Y : بدعائه فيه (5 || H : + رحمة الله عليه (6 || H : — والارض (7 || YB : — قال ... مشاهدته (8 || H : المشاهدة (9 || YB : — لا (10 || YB : أتظن (11 || Y : عنهم (12 || HFB : — نداءك و (13 || H : فانما هو (14 || F : قال اي ؛ H : قال (15 || Y : ارسل .

53 « وهو الذي مرج البحرين » . قال ابن عطاء¹ : تلاطمت الصفتان² فتلاقيا في قلوب الخلق : فقلوب³ اهل المعرفة منورة بانوار الهداية ، مضية بضياء الاقبال ، وقلوب اهل النكرة مظلمة بظلمات المخالفات ، معرضة عن سنن التوفيق . وبينها قلوب هي قلوب العامة ، ليس لها علم بما يرد عليها وما يصدر منها : ليس معها خطاب ولا لها جواب .

58 « وتوكل على الحي » . سمعت عبد الله بن علي يقول : سمعت احمد بن عطاء يقول : قال⁴ خالي : ليس التوكل لزوم الكسب ولا تركه ؛ انما⁵ التوكل الطمأنينة⁶ في القلب .

63 « وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً » . قال ابن عطاء¹ : هم الخواص من العباد لاضافة الحق اياهم الى اسمه الخاص وهو « الرحمن » . اعلمك بهذا انه خصهم من بين عبادهم بخصائص⁷ ولاية⁸ من عنده : وهو ان رزقهم الشفقة على عامة عبادهم ، وزينهم بالاجلاق الشريفة التي هي⁹ نتائج اخلاق المصطفى صلعم¹⁰ بقوله¹¹ « انك لعلى خلق عظيم » (٤: ٦٨) وقوله¹² تعالى¹³ « خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلين ؛ » (٧: ١٩٩) . فسئل¹⁴ عن ذلك فقال : ان تصل من قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمن ظلمك وتحسن الى من أساء اليك . هكذا وصف الله تعالى¹⁵ هؤلاء الخواص من عبادهم بقوله « الذين يمشون على الارض هونا والذين ... والذين ... » الى آخر القصة .

67 « والذين اذا انفقوا لم يسرفوا » . قال ابن عطاء¹ : الاسراف في النفقة الانفاق¹⁶ في غير مرضاة الله تعالى¹⁷ ، والاقطار الامسك عن واجب حق الله تعالى¹³ .

70 « الا من تاب » . قال ابن عطاء : التوبة الرجوع من كل خلق مذموم الى كل خلق محمود .

(1) H: + رحمة الله عليه || (2) B: صفتان || (3) HFB: وقلوب || (4) B: قال || (5) F: وانما || (6) H: طمأنينة || (7) B: — بخصائص ... عباده || (8) H: الولاية || (9) H: هو || (10) Y: النبي عليه السلام || (11) Y: + عز اسمه || (12) H: — وقوله ... الجاهلين || (13) Y: — تعالى || (14) H: سئل || (15) H: عز وجل || (16) YHF: انفاق || (17) H: — تعالى .

71 « ومن تاب وعمل صالحاً فإنه يتوب الى الله متاباً » . قال ابن عطاء¹ : من صحح توبته بالعمل الصالح قبلت توبته .

وقال ابن عطاء¹ : التوبة الرجوع من كل ما ذمه العلم الى ما مدحه .

72 « والذين لا يشهدون الزور » . قال ابن عطاء¹ : هو شهادة² اللسان من غير مشاهدة القلب .

73 « والذين اذا ذكروا بآيات ربهم لم يخروا عليها صماً وعمياناً » . قال ابن عطاء¹ : لم ينكروها ولم يعرضوا عنها ، بل أقبلوا على اوامرها بالسمع والطاعة ونعمة عين .

سورة الشعراء

(26)

10 « واذا نادى ربك موسى أن ائت القوم الظالمين » . قال ابن عطاء¹ : أمره³ بدعائهم الى توحيدهِ . وقد اشهدهُ عظمتُهُ في انفراده واحاطة⁴ علمه وقدرته بعبادهِ فقال « اني اخاف ان يكذبوني » (٢٦: ١٢) ، فنطق لخوفه⁵ بلسان اعظام الحق واجلاله ، خوفاً من ان يرى تكذيبهم بمقال ورد عليهم من الحق : خاف من استماعه⁶ انكاراً واشفق من مشاهدتهم على ذلك إكباراً⁷ .

18 « قال ألم نربك فينا وليداً » . قال ابن عطاء¹ : التربية توجب حقاً⁸ . من ذلك⁹ حق الابوة والنبوة¹⁰ . ألا ترى كيف ذكر الله تعالى في قصة موسى¹¹ وفرعون : « ألم نربك فينا وليداً » ؟ فاذا أوجبت تربية العواري¹² حقاً للذي حفظه وحرسه¹³ ، فتربية الحقيقة التي هي من الحق الى عباده أولى بحفظ حرمة ورعاية حقوقه . وهو قوله عز وجل « ربكم ورب آبائكم الأولين » (٢٦: ٢٦) .

(1) H: + رحمة الله عليه || (2) B: الشهادة || (3) B: أمرهم || (4) B: واحاط || (5) HB: بخوفه || (6) Y: استماعهم || (7) B: اكفارا ؛ F: كفاراً || (8) B: حقين ؛ F: حقان || (9) B: — من ذلك || (10) HF: النبوة || (11) YB: + عليه السلام || (12) H: العوادي || (13) B: حقاً اوجب الذي حفظه وحرمة ؛ HF: حقاً اوجب الدين حفظه وحرمة .

21 « ففررتُ منكم لما خفتكم ». قال ابن عطاء¹ : ففررت من² مجاورتكم ونخت من جرأتكم على ربكم لما لم تحفظوا حقوق الرسل³ ولم أرَ عليكم علامات التوفيق .

28 « رب المشرق والمغرب » . قال ابن عطاء : منور قلوب اوليائه بالايمان ، ومشرق ظواهرهم به ، ومظلم قلوب أعدائه بالكفر والعصيان⁴ ، ومظهر آثار تلك⁵ الظلم على هياكلهم .

42 « قال نعم وانكم لمن المقربين » . قال ابن عطاء : رُبَّ قَرَبٍ أُوْرَثَ بَعْدًا : مَنْ⁶ تَقَرَّبَ إِلَى شَيْءٍ غَيْرِ الْحَقِّ أُوْرَثَهُ ذَلِكَ بَعْدًا مِنَ الْحَقِّ . وَالتَّقَرُّبُ إِلَيْهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ إِنْ يَتَقَرَّبُ إِلَيْهِ بِهِ⁷ لَا بِشَيْءٍ⁸ سِوَاهُ . لِأَنَّ مِنْ طَلَبِ بَغْيِهِ الطَّرِيقَ إِلَيْهِ ضَلُّ . فَلَا⁹ طَرِيقَ إِلَيْهِ غَيْرَهُ ، وَلَا دَلِيلَ عَلَيْهِ سِوَاهُ .

50 « لا ضير انا الى ربنا منقلبون » . قال ابن عطاء¹ : من اتصلت مشاهدته بالحقيقة ، احتمل معها كل وارد يرد عليه من محبوب ومكروه . ألا ترى السحرة لما صحت مشاهدتهم كيف قالوا « لا ضير » ؟

62 « ان معي ربي سيهيني » . قال ابن عطاء : اي¹⁰ معي ربي بعلمه وقدرته « سيهيني »¹¹ الى قربه حتى اكون معه بالمراقبة والرعاية والمحافظة والمشاهدة .

79 « والذي هو يطعمني ويسقيني » . قال ابن عطاء¹ : اي هو الذي يربطني بطعامه ويحييني بشربه .

وقال ابن عطاء : اذا هجمت الهوية المعدن ، تلاشت¹⁸ الكيفية والكمية والكلية في الحواس . فيطعمه بغذاء الابرار¹⁸ الذي يُسرمد¹⁴ في البقاء بلا تعب ولا نصب .

80 « واذا مرضت فهو يشفيني » . قال ابن عطاء : اذا مرضتني¹⁵ رؤية الاغيار فان شفائي الرجوع الى مشاهدة الجبار .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) B : منكم ومن || (3) Y : الرسول عليه السلام || (4) Y : والطفينان || (5) H : ذلك || (6) H : — من ... بعداً || (7) HF : — به || (8) FB : بلا شيء || (9) B : ولا || (10) B — اي ؛ F : ان || (11) YB : + اي || (12) F : ثلاثي || (13) FB : الانوار || (14) YHB : تسرمد || (13) HFB : امرضني .

81 «والذي يميتني ثم يحييني» . قال ابن عطاء : الذي يميتني عنه ثم يحييني به .

83 «رب هب لي حكما» . قال ابن عطاء : هب لي شكر ما خصصتني به من مقام الخلة «والحقني بالصالحين»² اي بالراضين³ عنك في جميع الاحوال .

84 «واجعل لي لسان صدق في الآخرين» . قال ابن عطاء⁴ : أطلق السنة امة محمد صلعم⁵ بالثناء علي والشهادة لي ، فانك جعلتهم شهداء مقبولين .

87 «ولا تخزني يوم يبعثون» . قال ابن عطاء : لا تشغلني بالخلة عنك وافض⁶ علي انوار رحمتك لكلا اغيب عن مشاهدتك بروية شيء سواك .

89 «الا من أتى الله بقلب سليم» . قال ابن عطاء⁴ : قلب خال من الاشتغال بشيء سوى مولاه ، سلم له الطريق اليه ، فلم يعرج على شيء سواه .

وقال ابن عطاء⁴ : هو⁸ الذي يلقي الله تعالى⁹ وليست¹⁰ له همة سواه .

وقال ابن عطاء : قلب سليم اي¹¹ سليم¹² من غير الله تعالى⁹ .

وقال ايضا : السليم الذي لا يشوبه شيء من آفات الكون .

وقال ايضا : السليم¹³ الفارغ من الهواجس والموارد .

114 «وما انا بطارد المؤمنين» . قال ابن عطاء : ما انا بمعرض عن اقبل على ربه .

212 «انهم عن السمع لمعزولون» . قال ابن عطاء⁴ : يسمعون ولا يفهمون ، كما

أخبر الله¹⁴ عن قوم¹⁵ انهم ينظرون ولا يرون¹⁶ ، كذلك هؤلاء يسمعون ولا يفهمون

لانهم عن السمع لمعزولون : حرما فهم معاني السماع .

215 «واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين» . سمعت منصور بن عبد الله

يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول : قال ابن عطاء⁴ في قوله «واخفض جناحك»

(1) B: — ثم || (2) H: + قال || (3) H: الراضين || (4) H: + رحمة الله عليه || (5) Y: عليه

السلام || (6) B: فافض || (7) Y: — قال ابن عطاء || (8) H: — هو || (9) H: — تعالى ||

(10) H: وليس؛ Y: ولا يكون || (11) B: — اي || (12) FB: سلم || (13) H: — وقال ايضا السليم ||

(14) YB: + تعالى || (15) H: قولهم (sic) || (16) B: يبصرون .

قال : لئن لهم جانبك ، فانهم على حد¹ الترسم بالعبادة لا التحقق² به³ ، ولا متوثب⁴ على الله تعالى⁵ اشد من قارئ ألبس قميص النسك .

220 « انه هو السميع العليم » . قال ابن عطاء : سمع لدعوات عباده ، عليم بوجوه مصالحهم .

227 « وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون » . قال ابن عطاء⁶ : سيعلم المعرض عنا ما الذي فاته منا .

سورة النمل

(27)

8 « فلما جاءها نودي ان بورك من في النار ومن حولها » . قال ابن عطاء : اصابتك بركة⁷ النار بموارد الانوار عليك ومخاطبة الحق إياك . فانك أنست في الظاهر ناراً فانست بها ، وكان في الحقيقة انواراً . فزال عنك أنسك بها⁸ وخصك بالانس بمنورها ، وكلمك⁹ واثبتك¹⁰ عند الكلام ، وخصصت¹¹ بها من بين جميع الرسل .

15 « ولقد آتينا داود وسليمان علماً » . قال ابن عطاء¹² : علماً بربها وعلماً بنفسها¹³ . فاثبت لها علمها بربها¹³ علماً بانفسها¹⁴ واثبت لها علمها بانفسها¹⁵ حقيقة العلم بالله . لذلك قال¹⁶ علي بن ابي طالب¹⁷ رضي الله عنه¹⁸ : من عرف نفسه فقد عرف ربه .

16 « وورث سليمان داود » . قال ابن عطاء : ورث منه صدق اللجاء¹⁹ الى ربه وتهمة نفسه في جميع الاحوال .

(1) H: جد || (2) F: المتحقق ؛ Y: التحقيق || (3) Y: — به || (4) H: ثبوتة || (5) H: — تعالى || (6) H: + رحمة الله عليه وعليهم || (7) B: — بركة || (8) Y: — بها || (9) Y: فكلمك || (10) B: واثبتك || (11) YF: خصصت || (12) YHFB; Bašir Ağa (12) : بربه ... بنفسه || (13) YFB: لهم علمهم بربهم ؛ H: بالله || (14) YFB: بأنفسهم ؛ H: علم انفسهم || (15) YFB: لهم علمهم بانفسهم || (16) H: + امير المؤمنين || (17) Y: — بن ابي طالب || (18) B: صلوات الله عليه ؛ H: كرم الله وجهه || (19) H: الالتجاء .

19 « وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين ». قال ابن عطاء : حبيبي الى عبادك الصالحين¹ .

21 « لأعذبه عذاباً شديداً ». قال ابن عطاء : لاجوجته الى اجناسه .

34 « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها ». قال ابن عطاء² : اذا ظهر سلطان الحق وتعظيمه في القلب ، تلاشت³ الغفلات واستولت عليه الهيبة والاجلال⁴ . فلا يبقى فيه تعظيم شيء⁵ سوى الحق⁶ ، ولا يشغل⁷ جوارحه الا بطاعته ، ولسانه الا بذكره ، وقلبه⁸ الا بالاقبال عليه .

40 « انا آتيك به ». قال ابن عطاء : انا آتيك به اي بالله تعالى⁹ لا بالحيل .

40 قال ابن عطاء في قوله « ومن شكر فانما يشكر لنفسه ». « ومن تزكى فانما يتزكى لنفسه » (١٨:٣٥) ، و « ان احسنتم ، احسنتم لأنفسكم » (٧:١٧) ، قال : ليس للحق فيها¹⁰ قليل ولا كثير : فانه أجل من أن يلحقه ثناء مثنٍ او شكر شاكر . أخبر ان العلو والشرف والجلال له دونهم .

48 « وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الارض ». قال ابن عطاء² : يتبعون عورات الناس¹¹ ولا يقبلون لهم عثرة ولا يسترون لهم خزية¹² .

50 « ومكروا مكراً ومكرنا مكراً ». قال ابن عطاء² : ما كان منه في القرب فهو مكر ، وما كان منه في البعد فهو حجاب .

59 « وسلام على عباده الذين اصطفى ». قال ابن عطاء² في قوله « وسلام على عباده » قال : من سلم الله تعالى¹³ عليه في أزله ، سلم من المكاره في أبده¹⁴ .

60 « حدائق ذات بهجة ». قال ابن عطاء² : اذ بهج¹⁵ السر بما ظهر على قلب العبد من الرب ! والبهجة نور يظهر فلا يبقى معها شيء من الظلمة : لا

(1) H: قال... الصالحين || (2) H: + رحمة الله عليه || (3) FB: تلاشي || (4) H: والاحوال || (5) H: لشيء || (6) Y: الله تعالى ؛ B: + تعالى || (7) Y: يشتغل || (8) H: ولا قلبه || (9) H: — تعالى || (10) H: فيه || (11) H: النساء || (12) H: حرمة || (13) H: — تعالى || (14) H: الابد || (15) B: أبهج .

ظلمة الجهل ، ولا ظلمة الريب والشك ، ولا الاشتغال بشيء سواه . وعلامته السكون بالله¹ والانقطاع الى الله² والاعتماد عليه .

61 « أمّن جعل الارض قرارا وجعل خلالها انهاراً » . قال ابن عطاء : النفس خلقت من الارض ، فساها الله تعالى بها لمجاورتها لها وقربها منها³ ، فقال : من جعل للنفوس القرار عند المناجاة في اوان الخدمة ، « وجعل خلالها انهاراً » : السنة ناطقة بالذكر وأعيناً ناظرة بالعبرة ، واسماعاً واعية عن الحق مخاطباته على لسان السفراء والوسائط ؛ وجعل لهذه⁴ الانفس أئمة وهم « الرواسي » والقطب⁵ من الاولياء : يرجعون اليهم عند العثرات فيقومونهم بتقويم الحق ويردونهم الى طرق الرشاد⁶ . « وجعل بين البحرين حاجزاً » اي⁷ بين اوقات الغفلة⁸ ووقت الذكر⁹ . « إله مع الله ؟ »¹⁰ : هل أحد يستحق الالهية الا من يقدر على مثل هذه اللطائف ؟

62 « أمّن يجيب المضطر اذا دعاه » . قال ابن عطاء في هذه الآية : احوال المضطر أن يكون كالغريق او كالمتعطل¹¹ في مفازة قد اشرف على الهلاك . وقال ابن عطاء¹² : المضطر المنقطع عن جميع الخلائق¹³ والغريق في بحار البلاء .

64 « أمّن يبدأ الخلق ثم يعيده » قال ابن عطاء¹⁴ : أبدأ الخلق بقدرته وافناهم بمشيئته ، ولم يكن فيها الا¹⁵ اظهار القدرة وانفاذ المشيئة .

64 « قل هاتوا برهانكم » . قال ابن عطاء¹⁴ : صححوا برهانكم لتعلموا ان لا برهان لكم .

88 « وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب » . قال ابن عطاء¹⁴ : الايمان ثابت في القلب¹⁶ كالجبال الرواسي¹⁷ ، وانواره تحرق الحجاب¹⁸ الأعلى .

(1) YB : + تعالى || (2) Y : + تعالى || (3) H : — منها || (4) B : هذه || (5) B : الانفس قائمة لهم الرواسي أئمة القطب || (6) H : + قوله تعالى || (7) H : — اي || (8) H : الذكر || (9) H : واوقات الغفلة || (10) H : — إله مع الله || (11) H : كالمتعطل || (12) B : — وقال ابن عطاء ؛ H : + رحمة الله عليه || (13) HB : الخلائق || (14) H : + رحمة الله عليه || (15) H : — الا || (16) H : قلب العبد || (17) FB : كالجبل الرواسي || (18) HFB : الحجب .

وقال : ان قول « لا اله الا الله » يسري كالسحاب حتى يقف بين يدي الله تعالى¹ . فيقول الله تعالى² : اسكني مدحتي . فوعزتي³ وجلالي ، ما اجريرتك على لسان عبدٍ من عبيدي فاعذبه بالنار !
قال ابن عطاء في قوله⁴ « وهي تمر مر السحاب » قال⁵ : لا تلتفت⁴ الى شيء سواه ولا لها⁷ قرار مع غيره .

88 « صنع الله الذي اتقن كل شيء » . قال ابن عطاء : ربوبيته التي ترد⁸ الاشباح الى قيمتها⁹ وتحمل¹⁰ الاسرار والقلوب الى مستقر¹¹ قرارها¹² . وجعل لخلقه معاداً¹⁸ اليه منتهاهم . فالسعيد من لزم حده ، والشقي من عدا طوره .

سورة القصص

(28)

4 « ان فرعون علا في الارض » . قال ابن عطاء¹⁴ : استكبر وافتخر بنفسه¹⁵ ونسي عبوديته .

7 « فاذا خفت عليه فألقه في اليم » . قال ابن عطاء¹⁴ : ما دمت¹⁶ تحفظ نفسك بتدبيرك فهي على شرف الهلاك . فاذا أزلت¹⁷ عنها تدبيرك وسلمتها الى مديرها ، فحينئذ¹⁸ يرجي لها الخلاص .

9 « وقالت امرأة فرعون قرة عين لي ولك » . قال ابن عطاء¹⁴ : « قرة عين لي » اشارة الى الحق ، « ولك » لا لانك¹⁹ كفرت واشركت .

10 « واصبح فؤاد ام موسى فارغاً » . قال ابن عطاء²⁰ : اصبح فؤاد ام موسى فارغاً من الاهتمام بموسى²¹ ، لما أيقنت من ضمان الله تعالى لها فيه بقوله²² « إنا

1. HB: عز وجل || 2 B: — تعالى || 3 HF: — فوعزتي || 4 B: — في قوله || 5 HB: — قال || 6 HF: يلتفت || 7 H: له || 8 B: رد ؛ F: يرد ؛ Y: رددت || 9 B: قيمتها || 10 YB: وخل ؛ F: ويحمل ؛ H: وتجمل || 11 YH: مستقرها || 12 YH: — قرارها || 13 YH: مقاماً || 14 H: + رحمة الله عليه || 15 Y: لنفسه || 16 F: دامت || 17 H: زالت || 18 YHB: حينئذ || 19 B: انك || 20 H: — قال ابن عطاء || 21 B: + عليه السلام || 22 H: قوله تعالى .

- رادّوه اليك» (٧:٢٨) . «إن كادت لتبدي به» اي تظهر ما أوحى اليها في السرّ من حفظ¹ موسى وردّه اليها ، ومنع ايدي الظلمة عنه .
- 10 «لولا ان ربطنا على قلبها» . قال ابن عطاء : لولا ما أمرناها به من الكتمان لحالها لأظهرت ما ضمن الله تعالى لها في موسى² .
- 17 «رب بما انعمت علي فلن أكون ظهيراً للمجرمين» . قال ابن عطاء : العارف بنعم الله تعالى³ من لا يوافق من خالف ولي نعمته . والعارف بالمنعم من لا يخالفه في حال من الاحوال .
- 18 «فاصبح في المدينة خائفاً يترقب» . قال ابن عطاء : خرج منها خائفاً من قومه⁴ يترقب مناجاة ربه .
- وقال ايضاً⁵ : خائفاً على⁶ نفسه يترقب نصرة ربه⁷ .
- 24 «رب اني لما انزلت الي من خير فقير» . قال ابن عطاء⁸ : نظر من العبودية الى الربوبية فخشع وخضع وتكلم بلسان الافتقار بما ورد على سره من انوار الربوبية . فافتقاره⁹ افتقار العبد الى مولاه في جميع احواله ، لا افتقار سؤال وطلب¹⁰ .
- 26 «ان خير من استأجرت القوي الأمين» . قال¹¹ ابن عطاء⁸ : القوي في دينه ، الأمين في جوارحه .
- 29 «فلما قضى موسى الأجل» . قال ابن عطاء¹¹ : لما تمّ له أجل¹² المحنة¹³ ودنا ايام القربة والزلفة وازهار انوار النبوة عليه «سار باهله» ليشاركه في لطائف الصنع .
- 35 «ونجعل لكما سلطاناً» . قال ابن عطاء : أجمع لكما¹⁴ سياسة الخلافة مع اخلاق النبوة .

(1) H: حفظه (- موسى) (2 || B: + عليه السلام ؛ H: لموسى || 3) H: — تعالى || (4) F: — من قومه || (5) YH: — ايضاً || (6) Y: من || (7) B: + عز وجل || (8) H: + رحمة الله عليه || (9) B: + عليه سلام || (10) HF: ولا طلب || (11) B: قال بعضهم || (12) Y: الاجل في || (13) HB: المحبة || (14) YFB: — اجمع لكما .

41 « وجعلناهم أئمة يدعون الى النار » . قال¹ ابن عطاء² : نزع عن³ اسرارهم التوفيق وانوار التحقيق . فهم في ظلمات نفوسهم ، لا يدلون على سبيل الرشد ولا يسلكونه . فسماهم الله أئمة يدعون الى النار .

46 « وما كنت بجانب الطور اذ نادينا » . قال ابن عطاء : اجبنا سؤال من دعانا على الطور ، وجعلنا ما طلبه لامته⁴ لامتك ، اجلالاً لقدرك وعظيم⁵ محلك .

56 « انك لا تهدي من أحببت » . قال ابن عطاء : انك لا تسأل الهداية لمن تحبه طبعاً . وانما تسأل الهداية لمن نجبه . فتكون محبتك له حقيقة ، لانك لا تحب على الحقيقة الا من نجبه . حاشا بيننا⁶ المخالفة⁷ .

79 « فخرج على قومه في زينته » . قال ابن عطاء⁸ : أزين ما تزين به العبد المعرفة . ومن نزلت درجاته عن درجات العارفين ، فأزين ما تزين به طاعة ربه . ومن تزين بالدنيا فهو مغرور في زينته .

83 « جعلناها للذين لا يرون علوا في الارض ولا فسادا » . قال ابن عطاء : « العلو »⁹ النظر الى النفس « والفساد »⁸ النظر الى الدنيا . وقال ابن عطاء في هذه الآية : « علوا في الارض » اي اقبالاً على النفس ورصاً بما يأتي ، « والفساد » السكون⁹ الى الافعال والاقوال .

84 « من جاء بالحسنة فله خير منها » . قال ابن عطاء² : لا¹⁰ ثواب خير من الطاعة الا الروية . والروية فضل لا ثواب . وقال ايضا¹¹ : معرفة الله¹² بالوحدانية أصل الحسنات ، وبها تكون الحسنة حسنة . وقال : من قبلت منه حسنة ، أسقط¹³ عنه رويتها وفتح¹⁴ عليه روية المنة بها¹⁵ . وهو¹⁶ خير من الحسنة التي وفق لها .

(1) Y: — قال ... النار || (2) H: + رحمة الله عليه || (3) B: من || (4) H: — لامته || (5) YHB: وعظم || (6) B: نبينا صلعم || (7) H: — حاشا بيننا المخالفة || (8) B: + هو || (9) F: والسكون || (10) B: — لا || (11) YFB: وقال ابن عطاء ؛ H: — ايضا || (12) YB: + تعال || (13) H: سقط || (14) HF: وفتحت || (15) B: — بها || (16) H: وهي .

85 « ان الذي فرض عليك القرآن » . قال ابن عطاء : ان الذي يسر عليك القرآن قادر¹ ان يردك الى وطنك الذي منه ظهرت حتى تشاهده² بسرك على دوام أوقاتك . وقال ابن عطاء : ان الذي حفظك في اوقات المخاطبة « لرادك » الى وطنك من المشاهدة .

88 « كل شيء هالك الا وجهه » . قال ابن عطاء : في كشف الذات هلكة وحرقة . قال الله تعالى³ « كل شيء هالك الا وجهه » .

سورة العنكبوت

(29)

2 « أحسب الناس ان يتركوا أن يقولوا آمناً وهم لا يفتنون » . قال ابن عطاء : ظن الخلق انهم يتركون مع دعاوي المحبة ولا يطالبون بحقائقها . وحقائق⁴ المحبة هي صب البلوى⁵ على المحب وتلذذه بالبلاء : فبلاء⁶ يلحق جسده ، وبلاء يلحق قلبه⁷ ، وبلاء يلحق سره ، وبلاء يلحق روحه . فبلاء النفس في الظاهر الامراض والحن⁸ ، وفي⁹ الحقيقة ضعفها عن القيام بخدمة القوي العزيز ، بعد مخاطبته اياه بقوله « وما خلقنا الجن والانس الا ليعبدون » (51 : 56) . وبلاء القلب تراكم الشوق ومراعاة ما يرد عليه في الوقت بعد الوقت¹⁰ من ربه ، والمحافظة على احواله مع الحرمة والهيبية . وبلاء السر هو المقام مع من لا مقام لخلق¹¹ معه والرجوع الى من لا وصول لخلق¹² اليه . وبلاء الروح الحصول في القبضة والابتلاء بالمشاهدة . وهذا ما¹³ لا طاقة لأحد فيه .

3 « فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين » . قال ابن عطاء : يتبين صدق العبد¹⁴ من كذبه¹⁵ في اوقات الرخاء والبلاء : من¹⁶ شكر في أيام الرخاء

(1) B : + على || (2) H : يشاهدك ؛ YF : تشاهد || (3) F : — تعالى || (4) H : فحقائق || (5) B : البلاء || (6) B : ببلاء || (7) F : — جسده ... قلبه || (8) H : والحمى || (9) H : في || (10) H : وقت ... وقت || (11) YH : للخلق || (12) HF : للخلق || (13) Y : ما || (14) H : العباد || (15) H : كذبهم || (16) B : فن .

وصبر في أيام البلاء فهو من الصادقين . ومن بطر في أيام الرخاء وجزع في أيام البلاء ، فهو من الكاذبين .

17 « فابتغوا عند الله الرزق » . قال ابن عطاء¹ : اطلبوا الرزق بالطاعة والاقبال على العبادة .

26 « اني مهاجر الى ربي » . قال ابن عطاء¹ : اي² اني³ راجع الى ربي من جميع⁴ ما لي وعلي⁵ . والرجوع⁶ اليه بالانفصال عما دونه . ولا يصح لأحد الرجوع اليه وهو متعلق بشيء من الكون ، حتى ينفصل عن الاكوان أجمع ولا يتصل بها .

27 « وآتيناه أجره في الدنيا » . قال ابن عطاء : اعطيناه في الدنيا المعرفة والتوكل « وانه في الآخرة لمن الصالحين »⁷ : لمن الراجعين الى مقام العارفين .

41 « مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت » . قال ابن عطاء : من اعتمد شيئاً سوى الله تعالى⁸ ، فهو هباء لا حاصل له ، وهلاكه في نفس ما اعتمد . ومن اتخذ سواه ظهيراً ، قطع عن نفسه سبيل⁹ العصمة ، وردّ الى حوله وقوته : كالعنكبوت « اتخذت بيتاً » ظنّ انه يكتنه . واوهن البيوت بيت¹⁰ ظنّ بانيه انه عامره او به قيامه : فهدمه حين بنائه وخرابه¹¹ حين عمّره .

45 « ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر » . قال ابن عطاء¹ : بركة¹² الصلاة تذهب بعقاب الفحشاء ونيات المنكر¹³ .

وقال ابن عطاء¹⁴ : الصلاة المقبولة تمنع¹⁵ صاحبها ان يشينها¹⁶ بطلب¹⁷ عوض¹⁸ عليها او روية نفس فيها .

45 « ولذكر الله اكبر » . قال ابن عطاء : ذكر الله¹⁹ لكم²⁰ اكبر من ذكركم له . لأن ذكره بلا علة وذكركم مشوب بالعلل والأمانى والسؤال .

(1) H: + رحمة الله عليه || (2) YHB: — اي || (3) F: — اني || (4) B: — من جميع || (5) H: — وعلي || (6) H: وقاصد || (7) HB: — قال ... الصالحين || (8) HF: — تعالى || (9) B: سبل || (10) B: « وان اوهن البيوت لبيت » || (11) HF: وخرابه || (12) YH: بركات || (13) B: — قال ... المنكر || (14) HF: + رحمة الله عليه || (15) F: يمنع || (16) HF: — يشينها || (17) HF: لا يطلب || (18) HF: عوضا || (19) Y: + تعالى || (20) H: — لكم .

وقال ايضاً : ذكرك له استجلاب نفع ، وذكره لك اكرام وفضل¹ .
سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن
عطاء في قوله² « ولذكر الله اكبر » : اكبر³ من ان يُبقي على صاحبه عقاب
الفحشاء .

وقال ايضاً : ذكر⁴ الله اكبر من ان يبقي على⁵ ذاكره⁶ شيئاً⁷ سوى
مذكوره .

60 « وكأين من دابة لا تحمل رزقها الله يرزقها » . قال ابن عطاء : يرزقها
بالتوكل ، ويرزقكم بالطلب .

69 « والذين جاهدوا فينا » . قال ابن عطاء⁸ : جاهدوا في رضانا ، لنهدينهم
الوصول الى محل الرضوان .

وقال ابن عطاء⁸ : المجاهدة هي صدق الافتقار الى الله تعالى⁹ بالانقطاع
عن كل ما سواه .

« لنهدينهم سبلنا » . قال ابن عطاء⁸ : هو¹⁰ سرّ مجرد في قلبه مع الحق
باسقاط الكل عنه .

وقال ابن عطاء⁸ : المجاهدة على قدر الطاقة ، والعناية على قدر الكفاية .

سمعت ابا نصر منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول¹¹ :
سمعت¹² ابا العباس بن عطاء رحمة الله عليها¹³ يقول¹⁴ : صدق المجاهدة الانقطاع
الى الله تعالى⁹ عن كل ما سواه .

(1) B: وتفضل || (2) B: + تعالى || (3) HFB: — اكبر || (4) H: — ذكر || (5) YH: + صاحبه || (6) Y: — ذاكره ؛ H: وذاكره || (7) H: شيء . || (8) H: + رحمة الله عليه ||
(9) HF: — تعالى || (10) HF: — هو || (11) H: — يقول ؛ F: + قال || (12) YHB: قال
ابو || (13) H: عليه || (14) YB: — رحمة ... يقول .

سورة الروم

(30)

26 « وله من في السموات ». قال ابن عطاء¹ : الكل له ، فمن طلب البعض من الكل من غيره ، فقد أظهر نذالته وأنبأ عن قدره ومجده .

29 « بل اتبع الذين ظلموا اهواءهم بغير علم ». قال ابن عطاء² : الظالم من اتبع نفسه هواها . ومن فعل ذلك ، اعرض عن الحق . ومن اعرض عن الحق³ ، حرم عليه الرجوع الى الحق . فان الحق عزيز ، والطريق اليه عزيز .

30 « فطرة الله التي فطر الناس عليها ». قال ابن عطاء⁴ : الفطرة ما فطرهم عليه وثبتها في اللوح المحفوظ وقال : خلقة الله التي خلق الناس عليها ، وهو ما حلاهم به في الازل من السعادة والشقاوة . فلا⁵ يبدل عنده القول فيهم ولا يغير . « ذلك الدين القيم ». قال : الطريق الواضح لاهل الحقائق . فمن نظر الى سابق القضاء ، علم ان افعاله لا تؤثر⁶ فيه شيئاً . ومن نظر الى نفسه واحواله وافعاله ، فهو رهين فعله وأسير نفسه .

31 « منيبين اليه واتقوه ». قال ابن عطاء⁷ : راجعين اليه من الكل ، خصوصاً من ظلمات النفوس⁸ ، مقيمين معه على حد آداب العبودية ، لا يفارقون عرصته⁹ بحال ولا يرجون غيره ولا يخافون سواه . هذا حد¹⁰ « المنيبين اليه¹⁰ » ان شاء الله تعالى¹¹ .

40 « الله الذي خلقكم ثم رزقكم ». قال ابن عطاء² : رزقكم العلم به والرجوع اليه .

46 « ومن آياته ان يرسل الرياح مبشرات ». قال ابن عطاء : يرسل الرياح المكنونة في خزائنه على ارواح¹² اهل صفوته فيبشرهم بمحل التمكين والتمكين .

(1) H : — ابن عطاء || (2) H : + رحمة الله عليه || (3) B : عنه || (4) HF : + رحمة الله عليه ||

(5) B : لا || (6) FB : يؤثر || (7) B : النفس || (8) F : عن صفته || (9) H : هو أجر ||

(10) FB : — اليه || (11) HF : — تعالى || (12) H : — ارواح .

52 « فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء » . قال ابن عطاء¹ : لن يسمع² دعاك الا من أسمعناه في الأزل خطابنا ووقفناه لجواب الخطاب على الصواب . فاذا سمع خطابك ، أجابك³ بالجواب الاول . لان الخطابين واحد : احدهما بسبب⁴ وواسطة⁵ ، والآخر عن المسبب والمشاهدة .

سورة لقمان

(31)

2 « تلك آيات الكتاب الحكيم » . قال ابن عطاء¹ : انوار الخطاب المحكم لك وعليك .

14 « ان اشكر لي ولوالديك » . قال ابن عطاء¹ : اشكره حيث اوجدك . فكثيراً⁵ ما سمعت سيدي الجنيد⁶ يقول في خلال كلماته⁷ : « اشكر من كنت منه على بال حتى خلقتك ، واشكر لوالديك⁸ اذ هما سبب كونك . فمن استغرقه شكر المسبب ، قطعه عن شكر السبب ، ومن لم يتحقق في شكر المسبب : ردّ الى شكر السبب » .

15 « واتبع سبيل من اناب الي » . قال ابن عطاء⁹ : صاحب من ترى عليه آثار¹⁰ انوار خدمتي .

20 واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة » . قال ابن عطاء¹¹ : النعم¹² الظاهرة الاسلام والنعم الباطنة الايمان .

وقال ابن عطاء في هذه الآية¹³ : « الظاهرة »¹⁴ خدمة الظاهر¹⁵ ، و« الباطنة » نور المعرفة .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) YB : تُسمع || (3) YB : اجاب || (4) B : سبب وواسطة ||
 (5) Y : وكثيراً || (6) H : + رحمة الله عليه || (7) B : كلامه || (8) YH B : والديك ||
 (9) H : + رحمة الله عليه في هذه الآية ؛ Y : + في هذه الآية || (10) HB : — آثار || (11) B : قال بعضهم || (12) HB : — النعم || (13) HB : — في هذه الآية ؛ Y : في قوله اسبغ ... قال || (14) B : النعمة الظاهرة || (15) H : الظاهرة .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يذكر عن ابن عطاء في هذه الآية¹ : « ظاهرة » ما يعلم الناس من حسناتك و « باطنة » ما لا يعلمه الا الله تعالى² من سيئاتك . والظاهر بنعيم الدنيا ، والباطن بنعيم الآخرة .

27 « ما نفذت كلمات الله » . قال ابن عطاء³ : « ما نفذت كلمات الله » اي⁴ علم كتابه وعجائب حكمته .

31 « ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور » . قال ابن عطاء⁵ : الشكور الذي يكون شكره على البلاء كشكر غيره على النعماء .

سورة السجدة

(32)

9 « ثم سواه ونفخ فيه من روحه » . قال ابن عطاء : قومه بفنون الآداب ونفخ فيه الروح الخاص الذي فضله على سائر الأرواح لما كان له عنده من محل التمكين ، وما كان فيه من تدبير الخلافة ومشافهة الخطاب .

13 « ولو شئنا لأتينا كل نفس هداها » . قال ابن عطاء : لو شئنا لوفقنا كل عبد لطلب مرضاتنا . « ولكن حق القول مني » بالوعد والوعيد ليتم الاختيار .

13 « لأملأن جهنم من الجنة والناس أجمعين » . قال ابن عطاء : « حق القول » بالوعد والوعيد ولا بد من المحنة ليتم الاحكام على ما جرى في الأزل .

16 « تنجاني جنوبهم من المضاجع » . قال ابن عطاء : جفت جنوبهم وأبت ان تسكن على بساط الغفلة وطلبت بساط القربة والمناجاة . وأنشد :
جفت عيني عن التغميض حتى كان جفونها عنها قصار

(1) B: في قوله تعالى « نعمة ... » قال F: في قوله « نعمة ظاهرة » قال ما يعلم ؛ H: — في قوله « ظاهرة » قال ما يعلم || (2) H: — تعالى || (3) H: + رحمة الله عليه في قوله « ما نفذت ؛ Y: + في قوله || (4) YH: قال || (5) H: + رحمه الله .

كأن جفونها سُملت بشوك فليس لنومة¹ فيها قرار
أقول وليتي تزداد طولاً أيا ليلى لقد بعد النهار

16 « يدعون ربهم خوفاً وطمعاً ». قال² ابن عطاء³ : قوم يدعونه خوفاً من
سخطه وطمعاً في ثوابه . والأوساط يدعونه خوفاً من اعتراض الكدورة في المحبة وصفاء
المعرفة . والأجلة⁴ يدعونه خوفاً من قطعه وطمعاً في دوام الوداد⁵ : لأن الخوف من
شرائط الايمان .

17 « فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعين » . قال ابن عطاء : قرت أعينهم⁶
بما سبق لهم من حسن الموافقة مع ربهم .

18 « أفن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً » . قال ابن عطاء : من كان في بصيرة
الطاعة والايان لا يستوي مع من هو في ظلمات⁷ الفسق والعصيان .

24 « وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا » قال ابن عطاء : القدرة أسرتهن والمشية
صرفتهن . فلا المشية مصروفة ولا القدرة مردودة .

27 « او لم يروا انا نسوق الماء الى الارض » قال ابن عطاء : يُوصل⁸ بركات
المواعظ الى القلوب القاسية المعرضة عن الحق فتعظ بتلك المواعظ .

سورة الاحزاب

(33)

1 « يا ايها النبي اتق الله » . قال ابن عطاء في⁸ قوله « يا ايها النبي »⁹ يا ايها
المخبر عني¹⁰ خبر صدق والعارف بي¹¹ معرفة حقيقة¹² « اتق الله » في¹³ ان¹⁴
يكون لك التفات الى شيء سواي .

(1) HF: لنومه || (2) HB: + ابو العباس || (3) H: + رحمة الله عليه ؛ YH: + في قوله
« يدعونه ... » قال || (4) B: والاجلاء || (5) F: الود || (6) H: قرة أعين || (7) H: ظلمة ||
(8) H: يوصل ؛ Y: يوصل || (8) B: — في قوله ... النبي || (9) Y: + اي || (10) YF: عن ||
(11) HF: في || (12) H: الحقيقة || (13) H: — في || (14) H: وان .

سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : للتقوى¹ ظاهر وباطن . فظاهرها محافظة الحدود وباطنها² النية والاخلاص .
سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : المتقي من اتقى رؤية تقواه .

8 « وليسأل الصادقين عن صدقهم » . قال ابن عطاء : يسألهم عن توسلهم بصدقهم³ الى من لا يتوسل⁴ اليه الا به . فعندها تذوب جسومهم وتنقطع آمالهم ، ويصير⁵ صدقهم كذباً وصفاءهم كدرا ويستوحش⁶ العبد من حسن افعاله⁷ . ومن رغب فيما⁸ لا خطر له ، اغفل عما⁹ فيه الأخطار .

31 « ومن يَمُنْتُ منكنَّ لله ورسوله » . قال ابن عطاء : من يختار صحبة الرسول¹⁰ منهن على الدنيا من القانتات ، وهي التي تخضع للرسول¹⁰ وتذل له ، ولا تخالفه ، « وتعمل صالحاً » ، وتتبع¹⁰ مراد الرسول¹¹ فيما يريد .

33 « وانما يريد الله ليذهب عنكم الرجس » . قال ابن عطاء : يذهب عن نفوسكم رجس الفواحش . ويظهر قلوبكم بالايمان والرضا والتسليم .

35 « ان المسلمين والمسلمات ... والصادقين والصادقات ... والذاكرات » . قال ابن عطاء : لم¹² يبلغ أحد الى مقام الصدق بالصوم والصلاة ولا بشيء من الاجتهاد . ولكن وصل الى مقام الصدق بان طرح¹³ نفسه بين يديه وقال : انت ! انت ! ولا بد لنا منك .

وقال ابن عطاء¹⁴ : « ان المسلمين »¹⁵ الذين اسلموا وانقادوا وآمنوا وصدقوا¹⁶ وقتلوا¹⁷ ودعوا الله تعالى على الاخلاص ، وصدقوا الله تعالى في وعده ، ووفوا له

(1) FB: التقوى || (2) YFB: فظاهره ... وباطنه ؛ H: وظاهره || (3) B: قال ابن عطاء ليجزي الله الصادقين بصدقهم وليسأل الصادقين عن صدقهم ؛ F: قال ابن عطاء في قوله ليجزي الله الصادقين بصدقهم الى من لا وسيلة ؛ Y: قال ابن عطاء في قوله ليجزي ... وليسأل صدقهم قال || (4) B: وسيلة || (5) YHF: وصار || (6) YHF: واستوحش || (7) H: + قال ابن عطاء || (8) B: فيمن || (9) H: ما || (10) B: صلعم ؛ F: + عليه السلام || (10) H: يذل ... يعمل ... ويتبع || (11) FB: صلعم || (12) B: لا || (13) F: يطرح || (14) H: + رحمة الله عليه ؛ B: وقال بعضهم || (15) YB: — المسلمين || (16) Y: — وصدقوا || (17) H: وخشعوا .

بما وعدوه من انفسهم ، وصبروا في البأساء والضراء ، وخشعوا وخضعوا وانقادوا
وتصدقوا وخرجوا عن¹ جميع ما ملكوا ، وصاموا² وامسكوا عن¹ المخالفات ،
وحفظوا فروجهم ، ورعوا اسرارهم عن نزعات الشيطان ، وذكروا الله تعالى³
ولم ينسوه في جميع الاحوال : أعدّ الله⁴ لهم الرضوان والرضا والتمكين من⁵
المشاهدة واللقاء .

37 « واذ تقول للذي انعم الله عليه وانعمت عليه » . قال ابن عطاء⁶ : انعم
الله⁷ عليه بمحبتك ، وانعمت عليه⁸ بالتبني .

37 « وتخفي في نفسك ما الله مبديه » . قال ابن عطاء⁹ : تخفي في نفسك ما
اظهره الله تعالى¹⁰ لك من انه يزوجه منك ، وتخشى ان يُظهر¹¹ ذلك للناس فيفتنوا .

37 « وتخشى الناس والله احق ان تخشاه » . قال ابن عطاء : تخشى الناس ان
يهلكوا في شأن زيد . فذلك من تمام شفقتك على الامة . « والله احق ان تخشاه » :
ان تبتهل اليه ليزيل عنهم ما تخشى فيهم¹² .

39 « الذين يبلغون رسالات الله ويخشونه » . قال ابن عطاء : هذه خشية السادات
والاكابر . واما¹³ خشية عوام الخلق فمن¹⁴ جهنم .

44 « تحييتهم يوم يلقونه سلام » . قال ابن عطاء : اعظم عطية للمؤمن في
الجنة سلام الله تعالى¹⁰ عليهم من غير واسطة .

45 « انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا » . قال ابن عطاء⁶ في هذه الآية : انا
شرفناك برسالتنا فتخبر¹⁵ عنا خبر صدق . فنهدي بك قلوبا عمياء . ارسلناك
شاهدا لنا ، لا تشهد معنا سوانا . جعلنا الخلق كلهم يشهدونك ويشهدوننا فيك .
ولا يشهدك الا من اثر فيه بركة نظرك¹⁶ . فيشهدك ويشهدنا فيك . ومن لم

(1) FB: من (|| 2) H: — وصاموا (|| 3) H: — تعالى (|| 4) B: + تعالى (|| 5) H: — من
(والمشاهدة) (|| 6) H: + رحمة الله عليه (|| 7) Y: + تعالى (|| 8) F: + باليقين (|| 9) H:
— قال ابن عطاء (|| 10) H: — تعالى (|| 11) F: تظهر (|| 12) F: — وتخشى الناس ... تخشى فيهم (||
(13) YH: وانما (|| 14) YH: من (|| 15) Y: فلتخبر (|| 16) FB: نظري .

يجعلك الدليل علينا¹ عمي وصل . فانك البشير تبشر من اقبلنا عليه بالرضوان ،
وتنذر من اعرضنا عنه بالخذلان . فانت² محل مشاهدة الخلق ايانا بك . أخذناك
عنك ، فلا تشهد شهودهم ، وغيبناك عنهم فلا يشاهدون منك الا ظاهرك ، وانت
لا تشهد³ سوانا بحال .

55 « ان الله كان على كل شيء شهيدا » . قال ابن عطاء : الشهيد الذي
يعرف خطرات قلبه⁴ . كما يعرف حركات جوارحه .

56 « ان الله وملائكته يصلون على النبي » . سمعت منصور بن عبد الله يقول :
سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : ويذكر⁵ عن ابن عطاء⁶ قال : الصلاة⁷
من الله تعالى⁸ وصلة ، ومن الملائكة رفعة ، ومن الأمة متابعة ومحبة .

72 « انا عرضنا الامانة » . قال ابن عطاء : الامانة هو تحقيق التوحيد على
سبيل التفريد .

72 « انه كان ظلوما جهولا » . قال ابن عطاء : ظلم نفسه حيث لم يشفق
مما أشفق منه السموات والارض .

مركز تحقيقات كميونر علوم راسدي
سورة سبأ

(34)

1 « الحمد لله الذي له ما في السموات » . قال ابو العباس⁹ بن عطاء¹⁰ :
المحمود من لم يربط عباده بشيء من الاكوان . قطع املاكهم عن جميعها لثلا
يشتغلوا بها ، فيكون اشتغالهم بمن له الاكوان وما فيها . قوله تعالى¹¹ « وله الحمد
في الآخرة » حيث لم يناقش¹² في المحاسبة مع عباده ؛ « وهو الحكيم » فيما دبّر
و « الخبير »¹³ بما¹⁴ خفي¹⁵ وستر .

(1) H : — علينا || (2) H : فانك || (3) F : يشهد || (4) B : قلب العبد || (5) H : يذكر ||
(6) H : + رحمة الله عليهم || (7) YHB : الصلوات || (8) H : — تعالى || (9) H : — ابو العباس ||
(10) H : + رحمة الله عليه || (11) F : — تعالى || (12) B : ينافس || (13) FB : خبير || (14) FB :
عما || (15) H : عفى .

10 « ولقد آتينا داود منا فضلاً » . قال ابن عطاء : « فضلاً » اي علماً ان ليس للعبد خير الا¹ من ربه ، مقبلاً ومدبراً ، عاصياً² ومطيعاً .

13 « اعملوا آل داود شكراً » . قال ابن عطاء : اعملوا من الاعمال ما تستوجبون عليه الشكر .

وقال ايضاً : اظهروا شكر النعمة كظهور³ النعمة عليكم .

13 « وقليل من عبادي الشكور » . سمعت محمد بن عبد الله البجلي⁴ يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله « وقليل من عبادي الشكور » قال : قليل من عبادي⁵ من يرى الطاعة منه مني عليه .

سورة الملائكة (فاطر)

(35)

1 « يزيد في الخلق ما يشاء » . قال ابن عطاء⁶ : حسن المعرفة بالله تعالى⁷ وحسن الاقبال عليه⁸ وحسن المراقبة له⁹ والمشاهدة اياه¹⁰ .

3 « هل من خالق غير الله يرزقكم » . قال ابن عطاء¹¹ : من علم انه¹² لا رازق للعباد غير الله¹³ ، ثم يتعلق قلبه بالاسباب ، فهو من المبعدين عن طريق الحقائق .

28 « انما يخشى الله من عباده العلماء » . قال ابن عطاء : الخشية اتم من الخوف لانها¹⁴ صفة الاولياء¹⁵ والعلماء .

32 « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات » . قال ابن عطاء : العبادة غاية الظالم لنفسه ، والعبودية غاية المقتصدين ونهايتهم ، والعبودية¹⁶ تحقيق ومشاهدة للسابقين .

(1) HFB : — الا || (2) YH : وعاصياً || (3) B : بظهور || (4) H : — البجلي ؛ Y : الحل || (5) B : — من عبادي || (6) Y : + اي يزيد || (7) H : — تعالى || (8) B : + تعالى || (9) FB : — له || (10) B : + عز وجل || (11) H : + رحمة الله عليه || (12) B : أن || (13) B : + تعالى ؛ YH : غيره [— الله] || (14) HB : لانه || (15) YFB : — الاولياء و || (16) HF : والعبودية .

وقال ابن عطاء : الظالم معذب¹ ، والمقتصد معاتب ، والسابق ناجٍ مقرب .
وقال ابن عطاء : قدّم الظالم لثلاث ييأس من فضله² . والسابق مقدم بسبقه .
لكن اظهر لطفه³ بتقديم الظالم ، ليعرفوا كرمه فيرجعوا⁴ اليه .

وقال ابن عطاء : يحتاج قائل كلمة⁵ التوحيد الى ثلاثة انوار : نور الهداية
ونور الكفاية ونور الرعاية والعناية . فمن من⁶ الله تعالى⁶ عليه بانوار الهداية ، فهو
معصوم من الشرك والنفاق . ومن من⁷ عليه بانوار⁸ الكفاية ، فهو معصوم من
الكبائر والفواحش . ومن من⁹ عليه بانوار⁸ العناية والرعاية ، فهو محفوظ من الخطرات
الفاسدة والحركات التي هي لأهل الغفلات . فالنور¹⁰ الاول للظالم ، والنور الثاني
للمقتصد ، والنور الثالث للسابق .

وقال ابن عطاء : حمد الظالمين على العادة ، وحمد المقتصدين على اللذة ،
وخذ السابقين على السابقة¹¹ .

وقال ابن عطاء¹² : الظالم النفس ، والمقتصد القلب ، والسابق الروح¹³ .
سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال
ابن عطاء : الظالم هو الذي يحبه من اجل¹⁴ الدنيا ، والمقتصد الذي يحبه من أجل
العقبى ، والسابق الذي أسقط مراده لمراد الحق منه¹⁵ . فلا يرى لنفسه طلباً ولا
مراداً لغلبة سلطان الحق عليه¹⁶ .

سورة يس

(36)

7 « لقد حق القول على اكثرهم فهم لا يؤمنون » . قال ابن عطاء¹² : حق
القول على اهل الشقاوة في الازل انهم لا يؤمنون ولو جاءتهم كل آية . فالنبي

(1) H: معذور || (2) YH: + وقال السابق || (3) H: + وكرمه || (4) YH: ويرجعوا ||
(6) B: — كلمة || (6) H: — تعال || (7) Y: + الله تعالى || (8) FB: بنور || (9) H: +
الله || (10) Y: النور || (11) Y: المسابقة || (12) H: + رحمة الله عليه || (13) YB: — وقال ...
الروح || (14) B: لاجل || (15) YFB: — من || (16) H: لغلبة الحق عليه وسلطانه .

صلعم¹ يسمع خطابه من اسمه الحق² في الازل³ نداء السعادة . فاذا سمع نداء النبي صلعم¹ ، اجاب لما سبق له من الاجابة لنداء الحق .

9 « وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا » . قال ابن عطاء³ : جعلنا⁴ من بين ايديهم سدا وهو طول الأمل وطمع البقاء ، ومن خلفهم سدا ، وهو⁶ الغفلة عما سبق منه⁵ من الجنائيات وقلة الندم والاستغفار عليه . اعماه تردده في الغفلات عن الاعتذار لما سبق له⁷ من الجنائيات .

22 « وما لي لا اعبد الذي فطرني » . قال ابن عطاء : بالفطرة جعل الاشخاص في قبضة القدرة ، والارواح في قبضة العزة .

33 « وآية لهم الارض الميتة أحييناها » . قال ابن عطاء³ : القلوب الميتة بالغفلة أحييناها⁸ بالتيقظ والاعتبار والموعظة ، « واخرجنا منها » معرفة صافية تضي انوارها⁹ على الظاهر والباطن .

55 « ان اصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون » . قال ابن عطاء : شغلهم في الجنة استصلاح انفسهم لميقات المشاهدة . وهذا من اعظم الاشتغال¹⁰ .

57 « لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون » . قال ابن عطاء : مكر¹¹ بالخلق في كل موضع وخذعهم عنه بكل شيء ، حتى في الجنة بقوله¹² « لهم¹³ فيها فاكهة » . ولو علت همهم ، لما أعاروا أبصارهم¹⁴ الجنة وما فيها ، بل خرجوا منها طالبين محل الرضا ومشاهدة الحق . كمن¹⁵ علت¹⁶ همته وهو السفير الأعلى ، حين أخبر عنه فقال « ما زاع البصر وما طغى » (٥٣ : ١٧) .

58 « سلام قولا من رب رحيم » . قال ابن عطاء : السلام جليل الخطر وعظيم المحل . وأجله خطراً ما كان في المشافهة والمكافحة من الحق حين يقول : « سلام قولا من رب رحيم » .

(1) Y: عليه السلام || (2) F: — انهم لا ... في الازل || (3) H: + رحمة الله عليه || (4) B: وجعلنا || (5) H: فهو || (6) F: — منه || (7) H: منه || (8) YH: فاحييناها || (9) HFB: انواره || (10) YB: الاشتغال || (11) Y: + الحق || (12) YH: يقول || (13) Y: — لهم || (14) B: الأبصار || (15) B: + قد || (16) YH: علا .

70 « لينذر من كان حياً » . قال ابن عطاء : اي من كان في علم الله تعالى¹ حياً ، أحياء الله تعالى² بالنظر اليه والفهم عنه والسماع منه والسلام عليه .

سورة الصافات

(37)

6 « انا زيننا السماء الدنيا بزينة الكواكب » . قال ابن عطاء : زين الله تعالى السماء الدنيا بالكواكب النيرة³ ، وزين⁴ قلوب اوليائه بكواكب المعرفة وهي الانوار الظاهرة .

89 « فقال اني سقيم » . قال ابن عطاء : اي⁵ سقيم مما أرى من مخالفتكم وعبادتكم الاصنام .

102 « فلما بلغ معه السعي » . قال ابن عطاء : لما سعى في الطاعة سعيه وقام بحقوق الله⁶ عليه⁷ حسب ما رضي به⁸ الخليل ، وقرت عينه بقيامه بحقوق مولاه ، وأنس⁹ الخليل به وفرح بمكانه ، قيل له اذبحه ، فانه لا يصلح للخليل ان يعرج على شيء دون خليله ولا يفرح بسواه¹⁰ بل يفتلي بذبحه . ثم¹¹ أسلم وقام مقام الاستقامة واتبع الأمر ، فداه « بذبح عظيم » .

103 « فلما اسلما وتله للجبين » . قال ابن عطاء : انقادا للامر ورضيا به .

164 « وما منا الا له مقام معلوم » . قال ابن عطاء : لك مقام المشاهدة ، ولهم مقام الخدمة .

(1) H: — تعالى || (2) H: — تعالى || (3) B: — النيرة || (4) H: — وزين || (5) HF: اني || (6) YFB: + تعالى || (7) H: — عليه || (8) H: — به || (9) YFB: أنسي || (10) B: — ثم || (11) H: — لما .

سورة صر

(38)

1-2 « صر » . قال ابن عطاء¹ : معناه² صفاء قلوب العارفين وما اودعت فيها من لطائف الحكمة وشريف الذكر ونور المعرفة . قوله تعالى³ : « والقرآن ذي الذكر » اي⁴ ذي البيان الشافي والاعتبار والموعظة البليغة . قوله تعالى³ : « بل الذين كفروا في غرة وشقاق » اي في غفلة واعراض عما يراد بهم ، وذلك منهم قريب .

20 « وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب » . قال ابن عطاء : العلم والفهم . وقال في موضع آخر : العلم بنا والفهم عنا⁵ .

26 « إنا جعلناك خليفة في الارض » . قال ابن عطاء⁶ : إنا⁷ جعلناك⁸ خليفة في الارض لتحكم بين⁹ عبادي بحكمي ولا تتبع هواك فيهم ورأيك ، وتحكم لهم كحكمك لنفسك . بل تضييق على نفسك وتوسع عليهم .

29 « كتاب انزلناه اليك مبارك » . قال ابن عطاء¹ : مبارك على من يسمعه منك فيفهم المراد منه وفيه¹⁰ ، ويحفظ آدابه وشرائعه¹¹ وفيه موعظة¹¹ لأولي العقول السليمة ، الراجعة الى الله تعالى¹² في المشكلات .

30 سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول عن ابن عطاء في قوله « انه أبواب » قال : سريع الرجوع الى ربه في كل نازلة تنزل به¹³ . والابواب الراجع اليه ، الذي يستعين به¹⁴ ولا يستعين بسواه .

35 « وهب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي » . قال ابن عطاء : مكني من مخالفة نفسي حتى لا اوافقها بحال .

(1) H: + رحمة الله عليه || (2) H: - معناه || (3) H: عز وعلا || (4) H: - اي || (5) F: منا || (6) F: + قوله تعالى ؛ H: + رحمة الله عليه ؛ Y: + في قوله || (7) YHB: - انا || (8) YB: جعلتك || (9) YH: في || (10) H: - وفيه || (11) Y: مواعظ || (12) H: - تعالى || (13) B: - سمعت ... تنزل به || (14) H: الذي لا يستغني بغيره .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء¹ : انما سألته ذلك لينال حسن الصبر في الكف عن الدنيا ، ويظهر جميل الاجتهاد فيها . لان الزاهد في الدنيا من نالها فصبر² عنها .

وقال ابن عطاء¹ : لما سأل سليمان عليه السلام³ من الله تعالى⁴ الملك ، سخر له الريح : اعلمه بذلك أن ما سواه ریحٌ ، لا بقاء له ولا دوام ، وان العاقل من كان⁵ سؤاله الباقي الدائم .

وقال ابن عطاء¹ : سألته ملك الدنيا لينظر كيف صبره عن⁶ الدنيا مع القدرة عليها .

36 « فسخرنا له الريح » . قال ابن عطاء : لما طفق سليمان⁷ بالافراس مسحاً بالسوق والاعناق لما فاته من الصلاة⁸ باشتغاله⁹ بهن¹⁰ ، شكر الله تعالى¹⁰ ذلك له وأبدله فرساً لا يحتاج الى رائض ولا علف ولا يبول ولا يروث وهو الريح . قال الله تعالى « فسخرنا له الريح تجري بأمره » : لان الفرس خلق من الريح على ما ذكر عن الشعبي¹¹ : لما غار سليمان⁷ على قوت امر الله وهو¹² الصلاة وافق الذي شغله عن ذكر الله¹³ عوفيه¹⁰ عليه ما¹⁴ هو أجل مما ترك في جنب¹⁵ الله¹⁶ . وهو تأديب لسليمان¹⁷ بان¹⁸ من¹⁸ شغله عن الله تعالى²⁰ شيء ، فتركه وأقبل على ربه ، عوضه الله²¹ عليه ما هو خير منه²² وأبقى .

39 « هذا عطاؤنا فامنن وأمسك بغير حساب » . قال ابن عطاء¹ في هذه الآية : امنن على من اردت بعطائنا . فانا لا نمن عليك بذلك ، ولا نمن عليك

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) FB : وصبر || (3) F : — عليه السلام || (4) B : — من الله تعالى ؛ H : — تعالى || (5) YH : يكون || (6) YF : من || (7) YB : + عليه السلام || (8) B : الصلوات || (9) H : بالاشتغال || (10) H : — تعالى || (11) Y : + رحمة الله || (12) H : وهي || (13) YB : + تعالى || (14) B : بما || (15) FB : جنبه [— الله] || (16) Y : + تعالى || (17) B : — لسليمان || (18) B : بان || (19) B : لمن ؛ F : لسليمان ولن || (20) HF : — تعالى || (21) FB : + تعالى ؛ H : + عز وجل ؛ Y : — الله || (22) YHB : — منه .

الا بالمعرفة والهداية . قال الله تعالى ¹ « بل الله يمن عليكم ان هداكم للايمان » (٤٩ : ١٧) .

44 « انا وجدناه صابراً » قال ابن عطاء : واقفاً معنا بحسن الأدب ، لا يؤثر عليه دوام النعم ولا يزعجه تواتر البلاء والحزن لمشاهدته المنعم والمبلي و «نعم العبد» ، عبد لم يشغله ما لنا ² عنا .

44 « نعم العبد انه اواب » . قال ابن عطاء ³ : « انه اواب » اي راجع الى الله ⁴ في صبره ، لم يطالع نفسه فيه لأن تبدد الهم من أعظم العقوبات . وقال ابن عطاء : « أنه اواب » اي ⁵ عارف بتقصير الخلق ونقصانهم ، وكمال الحق وجوده ⁶ ، فرجع الى حد الكمال والجود ⁷ .

46 « انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار » . قال ابن عطاء ⁸ : انا ⁹ اخلصناهم لنا وخصصناهم بنا . ومعنى قوله ¹⁰ « بخالصة » : تلك ¹¹ الخالصة ¹² خلوة سره عن ذكر الدارين وما ¹³ فيها ، حتى كان لنا خالصة مخلصاً . وقال ابن عطاء ⁸ : اخلصه للمحبة فاتخذة ¹⁴ خليلاً .

72 « ونفخت فيه من روحي » قال ابن عطاء ¹⁵ : ابدت عليه آثار شواهد ¹⁵ عزتي ، وروحت سره بما ¹⁶ يكون به العبيد روحانيين .

87 « ان هو الا ذكر للعالمين » . قال ابن عطاء ⁸ : يطرد به ¹⁷ عنه ¹⁸ الغفلة ليعتبر ¹⁹ به المعتبرون .

(1) H: — الله تعالى || (2) H: له || (3) B: — ابن عطاء ؛ H: + رحمة الله عليه || (4) Y: — الى الله ؛ B: + تعالى || (5) H: — اي || (6) H: وجوده || (7) H: والوجود || (8) H: + رحمة الله عليه || (9) HFB: — انا || (10) H: — قوله || (11) H: هي || (12) H: — الخالصة || (13) Y: + كان || (14) B: — فاتخذة || (15) H: آياتي وشواهد || (16) FB: بما || (17) F: — به || (18) B: — عنه || (19) H: وليعتبر .

سورة الزمر

(39)

- 9 « أمّن هر قانت آناء الليل ». قال ابن عطاء¹ : القانت الذي يجتهد في العبادة² ولا يرى ذلك من نفسه ، ويرى فضل الله تعالى³ عليه في ذلك . فاذا رجع الى نفسه في شيء من أحواله⁴ وافعاله ، فليس بقانت .
- 9 « هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون ». قال ابن عطاء : العلم اربعة : علم المعرفة وعلم العبادة وعلم العبودية وعلم الخدمة .
- 22 « أفن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه ». قال ابن عطاء : من⁵ آمن بالله⁷ وصدقه ، « فهو على نور من ربه » اي على بيان من ربه .
- 29 « الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون ». قال ابن عطاء : لا يعلمون⁸ ما لهم في صمد الله⁷ من الذخر والفخر⁹ .
- 30 « انك ميت وانهم ميتون ». قال ابن عطاء : « انك ميت » اي غافل عما هم فيه من الاشتغال بالدنيا ، « وانهم ميتون » عما كوشفت¹⁰ به من حقائق التقريب والقرب .
- سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابو العباس بن عطاء : « انك ميت » عن شواهد ما استتر ، « وانهم ميتون » عن شواهد ما اظهر¹¹ .
- 33 « والذي جاء بالصدق وصدق به ». قال ابن عطاء : الذي جاء بالصدق محمد صلعم ، فأفاض من بركات انوار صدقه على ابي بكر رضي الله عنه¹² فسمي صديقاً . وكذلك بركات الانبياء¹³ والاولياء .

(1) H: + رحمة الله عليه || (2) F: — في العبادة... الى نفسه || (3) H: — تعالى || (4) YFB: — احواله و || (5) H: — قال... العبادة وعلم || (6) B: أفن ؛ F: فن || (7) Y: + تعالى || (8) H: تعلمون || (9) B: — الحمد لله... والفخر || (10) F: كوشفت || (11) B: عن الآخرة وحقائقها || (12) YH: — رضي الله عنه || (13) H: + صلوات الله عليهم .

36 « أليس الله بكاف عبده ». قال ابن عطاء : نخلع جبل¹ العبودية من عنقه ، من نظر بعد هذه الآية الى احد من الخلق او رجاهم او خافهم او طمع فيهم .

52 « او لم يعلم ان الله يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر ». قال ابن عطاء² : ادار الله³ عباده وقلوبهم في بسط العزة وتقدير القدرة فقال « ان الله يبسط ... » .

65 « لئن اشركت ليجبطن⁴ عملك ». سمعت⁴ محمد بن عبد الله بن شاذان الرازي⁵ يقول : سمعت ابا العباس بن عطاء يقول في قوله تعالى⁶ « لئن اشركت ... » اي⁷ لئن طالعت بسرّك غيري لتُحرمن⁸ حظك من قربي .
وقال ابن عطاء : هذا شرك الملاحظة والالتفات الى غيره .

73 « وقال لهم خزنتها سلام عليكم ». قال ابن عطاء : السلام في الجنة من وجوه : منهم من⁸ يسلم⁹ عليه خزنة الجنة يقولون « سلام عليكم طبتم » : وهؤلاء أدناهم - ومنهم من يكون سلامه من الملائكة بقوله « والملائكة يدخلون عليهم من كل باب : سلام عليكم » (١٣ : ٢٣-٢٤) : وهؤلاء الأوساط - ومنهم من يكون سلامه من الحق بقوله¹⁰ « سلام قولاً من رب رحيم » (٣٦ : ٥٨) : وهؤلاء¹¹ أرفعهم درجة .

74 « وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده ». قال ابن عطاء : ان العبيد اذا شاهدوا في المشهد الاعلى آثار الفضل وما انعم الله¹² عليهم من فنون النعم¹³ التي لم يكونوا¹⁴ يبلغونها باعمالهم قالوا « الحمد لله ... » بفضله من غير استحقاق منا لذلك ، بل فضلاً وجوداً وكرماً .

(1) B : — جبل || (2) H : + رحمه الله || (3) B : + تعالى || (4) F : — سمعت ... اي ||
(5) B : الداراني ؛ H : — الرازي || (6) H : — تعالى || (7) B : — اي ؛ H : قال || (8) F : —
من || (9) H : تسلم || (10) B : + تعالى ؛ Y : قوله || (11) YHF : وهو || (12) B : — الله ||
(13) F : العلم || (14) YH : يكن ! .

سورة غافر (المؤمن)

(40)

13 « هو الذي يريكم من آياته ». قال ابن عطاء : من آياته انك لا تنظر الى شيء من الموجودات الا وهو يخاطبك بحقيقة التوحيد ويدلك على الحق . وذلك ظاهر لمن تبين وكشف له وأيد بالعناية .

15 « رفيع الدرجات ». قال ابن عطاء : يرفع درجات من يشاء في الدارين فيجعله عزيزاً فيها . وخلق¹ « العرش » اظهاراً² لقدرته لا مكاناً لذاته . « يلقي الروح من امره » على ضروب : فمن ألقى اليه روح الصفاء ، أنطقه بها واحياه حياة الأبد . والروح روحان : روح بها³ حياة القلب⁴ ، واخرى لطيفة بها ضياء الخلق .

15 وقال ابن عطاء في قوله « يلقي الروح من امره » قال : حياة الخلق على حسب⁵ ما ألقى اليهم من الروح . فمنهم من ألقى اليه روح الرسالة ، ومنهم من ألقى اليه روح النبوة ، ومنهم من ألقى اليه روح الصديقية ، ومنهم من ألقى اليه روح الشهادة ، ومنهم من ألقى اليه روح الصلاح ، ومنهم من ألقى اليه روح العبادة والخدمة ، ومنهم من ألقى اليه روح الهداية ، ومنهم⁶ من ألقى اليه روح الحياة فقط : فهو ميت في الباطن وأن كان حياً في الظاهر .

15 « لينذر يوم التلاقي ». قال ابن عطاء : نبياً كان او داعياً اليه يروونه⁷ من غير ان يحدث⁸ له رؤية ، لانهم لم⁹ يغيبوا عنه قط .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول¹⁰ : قال ابن عطاء : يلقي¹¹ المرء خصمه¹² وعمله واحبائه¹³ ومواعيده .

17 « اليوم يجزي كل نفس بما كسبت ». قال ابن عطاء : من طالع من¹⁴ نفسه أفعاله وأذكاره وطاعاته ، جوزي على ذلك ، ولا ظلم¹⁵ عليه فيه . ومن

(1) YFB : — وخلق (2) B : اظهار (3) YFB : به (4) YHB : الخلق (5) F : — على حسب (6) B : — ومنهم (7) H : يرويه (8) H : تحدث (9) B : — لم ؛ F : لا (10) H : قال (11) FB : يلتقي (12) FB : وخصمه (13) B : وأحبائه ؛ F : وأحباء (14) B : في (15) FB : يظلم .

طالع فضله ومنته ، اسقط عن درجة الجزاء الى مقام الافضال والرحمة بقوله ^٢ :
« قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا » (١٠ : ٥٨) .

18 « وانذرهم يوم الازفة » . قال ابن عطاء : يوم يُعطى كل عامل جزاء عمله .

28 « وقال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه » . قال ابن عطاء : المؤمن يألف المؤمن ويذب عنه ، والمنافق يُرأى المنافق ويجادل عنه ؛ والمؤمن ينصح ، والمنافق يعترض .

44 « وافوض أمري الى الله » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال أبو العباس بن عطاء في قوله ^٣ « وافوض أمري الى الله » : اجعل أمري امره ، فلا أتقدم حتى يأذن لي .

60 « وادعوني استجب لكم » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول ^٤ : قال ابن عطاء ^٥ : ان ^٦ للدعاء اركاناً ^٧ واجنحة واسباباً ^٨ واوقات . فان وافق اركانه قوي ، وان وافق اجنحته طار في السماء ، وان وافق مواعيته فاز ، وان وافق أسبابه انجح . فاركانه حضور القاب والرقعة والاستكانة والحشوع وتعلق القلب بالله وقطعه من الاسباب — واجنحته الصدق — ومواعيته الاسحار — واسبابه الصلاة ^٩ على محمد صلعم .

وقال ايضاً : ادعوني واستجيبوا لي ^{١٠} ، استجب لكم ^{١١} .

66 « وأمرت ان اسلم لرب العالمين » . قال ابن عطاء : أخضع لأوامره وانقاد له ولا اخرج من رسم ^{١٢} العبودية بحال .

سورة السجدة

(41)

3 « كتاب فصلت آياته » . قال ابن عطاء ^{١٣} : بينت أحكامه .

(1) B : + تعالى || (2) B : + تعالى || (3) H : + قال ؛ Y : + فقال || (4) H : قال || (5) H : + رحمة الله عليه || (6) H : — ان || (7) H : اركان || (8) HB : واسباب || (9) H : الصلوات || (10) HF : — لي || (11) Y : — وقال ... لكم || (12) H : رسوم || (13) YH : + في قوله فصلت آياته .

4 « بشيراً ونذيراً ». قال ابن عطاء : يبشر من آمن به برضا ربه ، وينذر من أعرض عنه بسخط ربه .

6 « قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي » . قال ابن عطاء¹ : انا² بشر مثلكم في ظاهر الاحكام ومحل الاتباع ، أبين لكم سبيل الشريعة وأحكال الدين واعلمكم³ بوحى من ربكم انه اله واحد . فمن صدقني واتبع سنتي فقد وصل الى الرضوان الاكبر⁴ ، ومن خالفني وأعرض عني ، فقد اعرض عن طريق⁵ الحق . فانا بشر مثلكم في الظاهر ، ولست مثلكم في الحقيقة . ألا تراه صلعم يقول⁶ : اني⁷ لست كاحدكم ، اني ابيت عند ربي⁸ ، يطعمني ربي⁹ ويسقيني¹⁰ .

12 « وزينا السماء الدنيا بمصابيح » . قال ابن عطاء : زينا قلوب العارفين بانوار المعرفة وجعلنا فيها مصابيح الهداية وضياء التوحيد .

17 « واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى » . قال ابن عطاء : ألبسوا لباس الهدى¹¹ ظاهراً عوارياً ، فتحقق¹² عليهم لباس الحقيقة ، « فاستحبوا العمى على الهدى » ، فردوا الى الذي سبق لهم في الأزل .

25 « فزينوا لهم ما بين ايديهم » . قال ابن عطاء : النفس قرينة¹³ الشيطان وأليفه¹⁴ ومتبعه فيما يشير اليه¹⁵ ، مفارقة للحق ، مخالفة¹⁶ له . لا تألف الحق ولا تتبعه¹⁷ . قال الله تعالى « وقضنا لهم قرناء فزينوا لهم ما بين ايديهم »¹⁸ من طول¹⁹ الامل « وما خلفهم » من نسيان الذنوب .

26 « وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن » . قال ابن عطاء : من لم يكن قلبه منورا بالايمان لا يلتذ بسماع القرآن ولا تؤثر فيه مواعظه واحكامه . انما يتعظ

(1) YH : + في قوله انما انا بشر مثلكم || (2) B : — انا || (3) YHF : واكلمكم || (4) H : — الاكبر || (5) HB : طريقة || (6) B : بقوله عليه السلام ؛ F : لقوله ؛ Y : ألا تراه عليه السلام يقول || (7) B : — اني || (8) B : — عند ربي ؛ H : + فيطعمني ويسقيني || (9) Y : — ربي || (10) H : + ربي || (11) H : الهداية || (12) B : وتحقيق || (13) YHB : قرين || (14) YFB : والفه || (15) HB : عليه ؛ F : عليهما || (16) FB : مفارق ... مخالف ؛ H : مفارقاً ... مخالفاً || (17) HFB : يألف ... يتبعه || (18) F : + وما خلفهم || (19) F : طول من .

به من كان مؤيد السرّ، منشرح¹ الصدر، مفتوح السمع، حاد البصر، معاناً² بالتوفيق، مسدداً³ بالعصمة. فاذا سمعه، وعى فوائد احكامه واتعظ بلطائف مواعظه.

30 « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول⁴ : قال ابن عطاء⁵ : استقاموا على انفراد القلب بالله تعالى⁶.

وبهذا الاسناد⁷ قال ابن عطاء⁸ : استقاموا على المشاهدة لان من عرف شيئاً⁹ لا يهاب غيره ولا يطالع سواه. فتركوا المنازعة والاعتراض مع الحق.

33 « ومن أحسن قولاً ممن دعا الى الله ». قال ابن عطاء¹⁰ : ما دعا الى الله¹¹ من دعا بنفسه الى الله تعالى حتى¹² يدعو الى الله تعالى بالله¹³، فيكون هو داعي حق ودعاؤه دعاء¹⁴ حق. قال الله تعالى : « ومن احسن قولاً ممن دعا الى الله » بالله لا بنفسه¹⁵، « وعمل صالحاً » ولم ير لنفسه فيه أثراً.

34 « ولا تستوي الحسنة ولا السيئة ». قال ابن عطاء : لا يستوي بين من احسن الدخول في خدمتنا والخروج منها¹⁶ وبين من اساء الادب في الخدمة. فان سوء الادب في القرب اصعب من سوء الادب في البعد.

وقد¹⁷ يصفح¹⁸ عن الجهال الكباثر، ويوحد الصديقون باللحظ¹⁹ والالتفات.

37 « ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر ». قال ابن عطاء : اظهر لك الآيات كلها²⁰ لتشتغل بمظهرها دونها. فمن اشتغل بها، شغلته²¹ عن مظهرها. ومن اشتغل بمظهرها، شغله ذلك عن الاشتغال بما يشغله عنه بحال. وهو من عظيم الاحوال وسني المراتب.

(1) H: مشروح || (2) F: معاني ؛ Y: معان || (3) Y: مسدد || (4) H: سمعت ... يقول || (5) H: — ابن عطاء ؛ FB: + في قوله (F + تعالى) ثم استقاموا (B + اي) || (6) HF: — تعالى || (7) H: + سمعت منصور... يقول || (8) H: + في قوله ثم استقاموا قال || (9) B: شيء || (10) H: + رحمة الله عليه || (11) B: + تعالى || (12) H: دعا الى الله حتى (sic) || (13) B: + عز وجل ؛ Y: + تعالى || (14) B: — دعاء || (15) H: — بالله لا بنفسه || (16) FB: منه || (17) H: فقد || (18) F: يصفح ؛ YH: تصفح || (19) H: بالحظ || (20) H: — كلها || (21) B: شغل ؛ F: شغله .

42 « ولا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه » . قال ابن عطاء : كيف يكون للباطل¹ عليه سبيل وهو من حق بدا ، والى حق يعود ، وهو الحق . فلا يتحقق به الا محق² .

سورة الشورى

(42)

9 « فالله هو الولي وهو يحيي الموتى » . قال ابن عطاء في هذه الآية : الحق تعالى³ يتولى اوليائه في كل نفس برعاية وعناية طرية . ومن كان الحق متولي سعياته وحركاته ، كان في أصون صون وأحرز حرز ، وهو الذي يحيي القلوب بمشاهدته وبالتجلي⁴ بعد الاستتار⁵ .

12 « له مقاليد السموات والارض » قال ابن عطاء : مقاليد السموات الغيوب⁶ ، ومقاليد الارض الآيات والبيئات . وقال ايضا في هذه الآية : مفاتيح السموات والارض هي⁷ المشيئة والقدرة في السموات والارض . فبمشيئتي قامت⁸ السماء بغير عمد ، ترونها ولا علاقة فوقها . وبقدرتي ثبتت الارض بما فيها وعليها على الماء . وبغامض علمي وقف الماء فلم تضطرب⁹ أمواجه . وبمشيئتي تمطر السماء على¹⁰ الارض ، وبأذني تخرج النبات من الارض . ومفتاح¹¹ القلوب بيدي اقلبها كيف اشاء . والضر والنفع بيدي . فكونوا لي صرفاً¹² ، أكن لكم حقاً .

12 سمعت منصور بن عبدالله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : عاتب الله تعالى اوليائه بنظرهم الى ما سواه فقال « بيدي مقاليد السموات والارض » فلا تشتغلوا بها¹³ ولا بما فيها¹⁴ وعليها¹⁵ . فانها كلها قامت

(1) B: الباطل || (2) H: حق || (3) FB: — تعالى || (4) F: بالتجلي (— و) || (5) B: الاسترار (sic) || (6) Y: ح: القلوب || (7) FB: لي ؛ Y: في || (8) Y: قام || (9) H: يضطرب || (10) YFB: الى || (11) HB: ومفاتيح || (12) YF: صدقاً || (13) YB: بهما || (14) YB: فيها || (15) YFB: وعليها .

بي . كونوا لي حقا ، اسخر لكم الاكوان وما فيها . ألا ترى¹ كيف قطعهم عن الاعتماد على الانبياء² بقوله³ « من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه » (٢ : ٢٥٥) .

19 « الله لطيف بعباده » . قال ابن عطاء : يعلم من انفسهم ما لا يعلمونه من نفوسهم . فربط كلاً بحدّه . فمن بقي مع حدّه ، حجب . ومن جاوز⁵ حدّه ، هلك .

وقال ابن عطاء : اللطيف الذي يعرف الغيوب بلا دليل⁶ .

23 « لا أسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى » . قال ابن عطاء : لا أسألكم على دعوتكم أجراً الا ان تتوددوا⁷ الي بتوحيد الله⁸ ، وتتقربوا اليه⁹ بدوام طاعته وملازمة أوامره .

28 « وهو الذي ينزل الغيث بعد ما قنطوا » . قال ابن عطاء : ان الله تعالى¹⁰ يرزق عباده بين الطمع واليأس¹¹ . فاذا طمعوا فيه أيأسهم بصفاتهم¹² . واذا¹³ أيسوا اطمعهم بصفاته . واذا غلب على العبد القنوط ، وعلم العبد ذلك واشفق منه ، اتاه من¹⁴ من الله الفرج¹⁵ . الا تراه يقول : « وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا » ؟ معناه¹⁶ . ينزل غيث رحمة على قلوب اوليائه ، فيُنبت فيها التوبة والانابة والمراقبة والرعاية .

30 « وما اصابكم من مصيبة فيما كسبت أيديكم » . قال ابن عطاء : من لم يعلم ان ما وصل اليه من الفتن والمصائب باكتسابه ، وان ما عفا عنه مولاه اكثر ، كان قليل النظر في احسان ربه اليه . لان الله تعالى¹⁷ يقول « وما اصابكم من مصيبة ... ويعفو عن كثير » . فمن لم يشهد ذنبه وجنابته¹⁸ ويندم عليه¹⁹ ، لا يُرجى له النجاة من المصائب والفتن .

(1) F: يرى || (2) YB: + عليهم السلام || (3) B: + تعالى || (4) B: — الذي || (5) YH: تجاوز || (6) B: + وقال ابن عطاء ؛ F: + وقال ؛ YH: وقال بعضهم : + اللطيف الذي ينسي العباد في الآخرة ذنوبهم لئلا يتشوروا || (7) FB: تتوددوا || (8) FB: + تعالى || (9) F: الى الله || (10) H: عز وجل || (11) YH: طمع ويأس (Y: وإيأس) || (12) B: — بصفاتهم || (13) F: فاذا || (14) F: — من || (15) F: الفرج || (16) H: معنى ؛ Y: — معناه || (17) H: — تعالى || (18) F: وخيانته || (19) sic .

41 « ولئن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سبيل » . قال ابن عطاء : خاطب العوام¹ بالانتصار بعد المظلمة² ، وأباح لهم³ ذلك ، واختار للنبي⁴ صلعم الأخص فندبه⁵ إليه⁶ بقوله⁷ « ولئن صبرتم لهُو خير للصابرين » (١٦ : ١٢٦) . ثم لم يتركه ومخاطبة الندب ، حتى امره بالافضل ، فحثه عليه بقوله « واصبر »⁸ (٥٢ : ٤٨) .

52 « ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان » . قال ابن عطاء⁹ : الكتاب ما¹⁰ كتبتُ على خلقي من السعادة والشقاوة ، والايمان ما¹¹ قسمت للخلق من القرية .

سورة الزخرف

(43)

13 « لتستوا على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم » . قال ابن عطاء : خاطب العوام بانهم يذكرون النعم في وقت دون وقت . ولا يعرفون نعم الله تعالى¹² عليهم في كل نفس وطرفة عين وحركة وسكون .

15 « وجعلوا له من عبادة جزءاً¹³ » . قال ابن عطاء : لم يصححوا التسليم والتفويض من كل وجه .

25 « فانتقمنا منهم فانظر كيف كان عاقبة المكذبين » . قال ابن عطاء : حسناً¹⁴ في اعينهم ما فيه هلاكهم ، فهلكوا من حيث طلبوا النجاة ، وهو الانتقام .

31 « وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم » . قال ابن عطاء : ليس العظيم عند الله تعالى¹⁴ ، والمكين من عظمته القرى واهلها وتبين آثار الغنى والنعم¹⁵ عليه . انما المكين والعظيم¹⁶ من أجري عليه حكم السعادة في القدم .

(1) FB : العام || (2) F : الظلمة || (3) Y : — لهم || (4) H : النبي || (5) H : ندبه || (6) F : — إليه || (7) B : + تعالى || (8) H : — واصبر || (9) H : + أما || (10) H : فا || (11) FB : وما ؛ H : فا || (12) H : — تعالى || (13) F : حسن || (14) H : — تعالى || (15) B : — والنعم || (16) YB : العظيم (- و) .

32 ورحة ربك خير مما يجمعون». قال ابن عطاء: ما يعطيهم على¹ سبيل الفضل خير لهم² مما يجازيهم بأعمالهم.

33 «لولا ان يكون الناس أمة واحدة». قال ابن عطاء: اعتذار من الله تعالى الى انبيائه واوليائه³ انه لم يزو عنهم الدنيا الا لانها⁴ لا خطر لها عنده، وانها⁵ فانية. فأثر لهم العقبي⁶ التي هي باقية واهلها مبقون.

36 «ومن يعيش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطاناً». قال ابن عطاء: من لم يداوم على الذكر، فان الشيطان قرينه، ومن داوم⁷ عليه، لم يقربه⁸ الشيطان⁹ بحال.

43 فاستمسك بالذي أوحى اليك». قال ابن عطاء: امر الله تعالى¹⁰ نبيه¹¹ عليه السلام¹² بالاستمسك والتمسك بالدين وهو صلعم¹³ الامام فيه¹⁴، ولم يخل من التمسك بما¹⁵ امر به لحظة. لكنه¹⁶ خاطبه لرفع¹⁷ درجته¹⁸ وعظم محله، لتكون انت متأدياً بأداب التمسك والافتداء والاستقامة، وتعلم ان مثله¹⁹ اذا خوطب بمثل هذا الخطاب، ما الذي يلزمك من الاجتهاد والمجاهدة؟

44 «وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون». قال ابن عطاء: شرف لك بانتسابك الينا²⁰، وشرف لقومك بالانتساب اليك.

55 «فلما آسفونا انتقمنا منهم». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البراز يقول: قال ابن عطاء: من لم يغتر على عباده فليس بحكيم: حماك المعاصي لك لا له، وانتقم منك لك لا له. هل انتقامه وغضبه الا ليوفر²¹ حظه عليك؟

سمعت منصور²² بن عبد الله²³ يقول: سمعت ابا القاسم البراز²⁴ يقول: قال

[1] F: عن || 2) F: — لهم || 3) H: — واوليائه || 4) B: لانه || 5) H: وانه || 6) H: الآخرة || 7) F: دوام || 8) F: تقربه || 9) H: — الشيطان || 10) H: عز وجل || 11) Y: النبي || 12) HB: صلعم || 13) Y: — صلعم || 14) Y: + عليه السلام || 15) B: — التمسك بما || 16) Y: — لكنه || 17) YH: لرفع || 18) H: درجاته || 19) B: + عليه السلام || 20) F: اليك || 21) H: لتوفر || 22) YB: منصوراً || 23) YFB: — بن عبد الله || 24) Y: عن ابن عطاء.

ابن عطاء في قوله¹ « فلما آسفونا انتقمنا منهم » قال : لما عصوا² رسلنا ، انتقمنا منهم . اذ كان عصيان³ الرسل عصياننا³ واسفهم اسفنا .

59 « ان هو [عيسى] الا عبد أنعمنا عليه » . قال ابن عطاء : انعمنا عليه بصحة الاخبار عنا وموافقتنا في كل الاحوال .

67 « الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين » . قال ابن عطاء : كل وصلة واخوة منقطعة الا ما كان في الله والله⁴ . فانه⁵ كل وقت في زيادة ، لان الله عز وجل⁶ يقول « الأخلاء يومئذ ... عدو » اي في انقطاع وبغضة « الا⁷ المتقين » فانهم⁸ في راحة إخوتهم يرون فضل ذلك⁹ وثوابه¹⁰ .

68 « يا عبادي لا خوف عليكم اليوم ولا انتم تحزنون » . قال ابن عطاء : لا خوف عليكم اليوم في الدنيا ، خوف مفارقة الايمان ، « ولا انتم تحزنون » في الآخرة لوحشة¹¹ البعد والمفارقة .

72 « وتلك الجنة التي اورثتموها بما كنتم تعملون » . قال ابن عطاء : الجنة ميراث الاعمال لانها¹² مخلوقة؛ فوارث المثل¹³ مثله¹⁴ . والكتاب ميراث الاصطفائية¹⁵ فانها صفتان من صفات الحق . قال الله تعالى : ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا « (٣٥ : ٣٢) .

89 « فاصفح عنهم » . قال ابن عطاء : اعذرهم في جهلهم بحقك¹⁶ وتركهم¹⁷ لحرمتك¹⁸ . وسلم عليهم ليسلموا من توابع البلاء عليهم¹⁹ .

(1) B: + تعالى || (2) B: اغضبوا || (3) B: غضب ... غضبنا || (4) YB: + تعالى || (5) Y: + في || (6) YFB: تعالى || (7) F: — الا || (8) B: — فانهم ... وثوابه || (9) F: — ذلك || (10) H: وثوابها || (11) B: بوحشة || (12) H: لانه || (13) FB: موازي المثل؛ (14) Y: فوازي المثل || (15) YFB: — مثله || (16) H: اصفياء || (17) H: لحقك || (18) B: بحرمتك ؛ F: كحرمتك || (19) YFB: — عليهم .

سورة الدخان

(44)

3 « أنا انزلناه في ليلة مباركة ». قال ابن عطاء : مباركة¹ لمجاورة² الملائكة ومقاربتهم³ .

58 « فانما يسرناه بلسانك ». قال ابن عطاء : يسر⁴ ذكره على لسان من شاء من عباده ، فلا يفتر عن ذكره بحال . وأغلق⁵ باب الذكر على من يشاء⁶ من عباده ، فلا يستطيع ذكره بحال .

سورة الجاثية

(45)

9 « واذا علم من آيتنا شيئاً اتخذها هزواً ». قال ابن عطاء : من لم يجد⁷ في طاعة الله تعالى⁷ ولم يصرف همه الى الدخول فيها بشرط الأمر ، والخروج منها بشرط الأدب ، نزع الله تعالى⁷ حب الطاعة من قلبه وردّه الى حوله وقوته . قال الله تعالى⁷ « واذا علم من آياتنا... » : علمها علم استدلال لا علم حقيقة⁸ .

29 « هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق » . قال ابن عطاء : حكم الأزل ينطق عليهم بتصحيح ما في كتبهم وتحققها .

سورة الاحقاف

(46)

3 « ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق » . قال ابن عطاء : خلق السموات والارض واظهر فيها بدائع صنعه وبوادي قدرته . فن نظر اليها⁹ فرأى¹⁰ فيها¹¹ آثار الصنع ، فهو لتيقظه . ومن نظر وشاهد الصانع ، فهو لتحققه .

(1) YH : — مباركة || (2) B : بمجاورة || (3) B : — ومقاربتهم || (4) H : يسره || (5) B : شاء || (6) B : يجتهد || (7) H : — تعالى || (8) FB : الاستدلال ... الحقيقة || (9) YHFB : اليها || (10) H : ورأى || (11) YF : فيها .

- 13 « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا » . قال ابن عطاء : « ان¹ الذين قالوا ربنا الله » في صفاء التوحيد ، « ثم استقاموا » ، اجتهدوا في القيام بواجبه² .
- 15 « حتى اذا بلغ أشده وبلغ اربعين سنة » . قال ابن عطاء : خاطب الله تعالى³ الانبياء⁴ وبعثهم⁵ عند⁶ كمال الأوصاف وتمام العقول ، وهو الوقت الذي اخبر الله تعالى⁷ الانبياء عليهم السلام⁸ عن تمام خلقه⁹ عباده بقوله¹⁰ « حتى اذا بلغ ... »
- 15 « وان أعمل صالحاً ترضاه » . قال ابن عطاء¹¹ : العمل الصالح¹² المرضي ، ما يصلح للعرض على الحق¹³ .
- 15 « واصلح لي في ذريتي » . قال ابن عطاء : وفقهم لصالح اعمال¹⁴ ترضى¹⁵ بها¹⁶ عنهم .

30 « يهدي الى الحق والى طريق مستقيم » . قال ابن عطاء : يهدي الى الحق في الباطن ، والى طريق مستقيم في الظاهر .



مركز تحقيقات كميون (47) سردی

- 3 « ذلك بأن الذين كفروا اتبعوا الباطل » . قال ابن عطاء : اتباع الباطل¹⁷ ارتكاب الشهوات وأماني النفس¹⁸ . واتباع الحق ، اتباع¹⁹ الأوامر والسنن²⁰ .
- 7 « يا ايها الذين آمنوا إن تنصروا الله ينصركم » . قال ابن عطاء : هو ان تكون عوناً لله تعالى²¹ على النفس . فان الله تعالى²¹ ينصرك عليها حتى تنقاد لك ، ولا تكون²² عوناً للنفس²³ فتصرع صرعة لا تقوم²⁴ بعدها أبداً .

(1) YH : ان || (2) HB : بمواجهه || (3) YH : — تعالى || (4) B : + عليهم السلام || (5) H : ونعمهم || (6) B : عنه || (7) H : عز وجل || (8) YH : — الانبياء عليهم السلام || (9) YF : خلقه || (10) B : + تعالى ؛ H : — بقوله || (11) B : قال سهل || (12) B : — الصالح || (13) B : على الله تعالى || (14) B : — اعمال || (15) F : يرضى || (16) B : به || (17) FB : الاباطيل || (18) H : النفوس || (19) F : — اتباع || (20) H : — والسنن || (21) YH : — تعالى || (22) H : ومن لا يكون || (23) H : على النفس || (24) F : يقوم .

17 «والذين اهدوا زادهم هدى». قال ابن عطاء: الذين تحققوا في طلب الهداية، أوصلناهم الى مقام الهداية وزدناهم هدى بالوصول الى الهادي¹.

19 «فاعلم انه لا اله الا الله». قال ابن عطاء: عالم قول «لا اله الا الله» يحتاج² الى اربعة اشياء: تصديق وتعظيم وحلاوة وحرمة. فمن لم يكن له تصديق فهو منافق. ومن لم يكن له تعظيم فهو مبتدع. ومن لم يكن له حلاوة فهو مرآئي. ومن لم يكن له حرمة فهو فاسق. ولم تكمل هذه الخصال الا للنبي³ صلعم⁴. لذلك⁵ قيل له⁶ «فاعلم انه لا اله الا الله⁷» لعظيم محله. ودعا الآخرين⁸ الى قوله دون علمه.

وقال ابن عطاء: ان الله⁹ أمر نبيه صلعم⁴ ان يدعو الخلق اليه، ثم قال له¹⁰ «فاعلم¹¹ انه لا اله الا الله»: واعلم انك الداعي للخلق اليّ، وانا ادعوك منك اليّ، لئلا تلاحظ شيئاً من أقوالك وأفعالك.

سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت¹² ابا القاسم البزاز يقول: قال ابن عطاء في قوله¹³ «فاعلم انه لا اله الا الله»: طلب تنزيه العبد لئلا يكون له خاطر غير في علمه بان¹⁵ لا اله الا هو، علماً لا قولاً. وهو حقيقة التوحيد؛ حقائق¹⁸ تنبي¹⁶ عن الموحّد¹⁷ لا حقائق تنبي¹⁸ عن العبد.

وقال ابن عطاء: العلم اربعة: علم المعرفة وعلم العبادة وعلم العبودية وعلم الخدمة. حمل الحق¹⁷ المصطفى صلعم¹⁷ على هذه الاحوال كلها حيث¹⁸ لم يطبقها أحد سواه¹⁹.

سمعت منصور²⁰ بن عبد الله²¹ يقول: سمعت ابا القاسم البزاز²² يقول: قال ابن عطاء في قوله²³ «فاعلم انه لا اله الا الله»: طلب التنزيه من العبد مع علمه.

(1) F: الهدى || (2) B: محتاج || (3) FB: للمصطفى || (4) Y: عليه السلام || (5) H: — لذلك || (6) B: — له || (7) H: — أنه... الله || (8) HB: الآخرون || (9) B: — ان الله؛ YH: + تعالى || (10) B: — له || (11) YFB: فاعلم انك الداعي || (12) H: + عبد الله || (13) B: + تعالى || (14) Y: — قال || (15) B: بانه || (16) F: وحقائق || (17) F: عليه السلام؛ H: صلوات الله وسلامه عليه || (18) B: حين || (19) B: + عليه السلام || (20) Y: منصوراً || (21) YH: — بن عبد الله || (22) Y: — البزاز || (23) B: + تعالى.

24 « أفلا يتدبرون القرآن ام على قلوب أقفلها » . قال ابن عطاء¹ : قلوب أقفلت عن التدبير ، وألسنٌ مُنعت عن التلاوة ، واسماع صمت عن الاستماع . ومن القلوب قلوب كشف² عنها الغطاء ، فلا يكون لها³ راحة الا في تلاوة القرآن واستماعه⁴ والتدبر⁵ فيه : فشتان ما بين الحالتين .
وقال ابن عطاء : المتدبر الناظر في دبر الاشياء وعواقبها واواخرها ليغيب عن شهود⁶ اوائلها⁷ ومشاهدها ليشهد ما عدم .

سورة الفتح

(48)

1 « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » . قال ابن عطاء⁸ : جمع⁹ للنبي صلعم¹⁰ في هذه الآية بين نعم مختلفة : بين¹¹ الفتح المبين وهو من اعلام الاجابة ؛ والمغفرة وهي من اعلام المحبة ؛ وتمام النعمة وهي من اعلام الاختصاص ؛ والهداية وهي من التحقيق¹² بالحق ؛ والنصر¹³ وهو¹⁴ من اعلام الولاية . والمغفرة تنزيه من العيوب ؛ وتمام النعمة ابلاغ الدرجة الكاملة من الغنى به¹⁵ ؛ والهداية وهي الدعوة الى المشاهدة ؛ والنصرة وهي رؤية الكل من الحق من غير ان يرجع الى سواه .
2 « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » . قال ابن عطاء : لما بلغ¹⁶ الى سدرة المنتهى ، قدّم النبي¹⁷ وأخّر جبرئيل¹⁸ صلوات الله عليها . فقال¹⁹ النبي²⁰ لجبرئيل : يا جبرئيل تركني في هذا الموضع وحدي ؟ فعاتبه الله²¹ حين سكن الى جبرئيل²² فقال²³ « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » .
وقال ابن عطاء : كشف الله تعالى عن ذنوب الانبياء²⁴ حتى نادوا على

(1) H : + من القلوب || (2) HB : كشفت || (3) F : له || (4) F : او سماعه || (5) B : والتدبير || (6) HB : شواهد || (7) B : اوليتها || (8) YFB : + في قوله انا فتحنا... || (9) H : — جمع || (10) Y : عليه السلام || (11) B : وبين || (12) Y : التحقق || (13) FB : والنصرة || (14) F : وهي || (15) YFB : — به || (16) H : + النبي صلعم ؛ B : + عليه السلام || (17) FB : + صلعم || (18) YFB : عليه السلام || (19) H : قال || (20) B : + صلعم ؛ Y : + عليه السلام || (21) FB : + تعالى || (22) B : + عليها السلام || (23) B : + تعالى || (24) YB : + عليهم السلام ؛ H : الاولياء .

انفسهم ونودي عليهم بالذنب والتوبة ، وستر ذنب محمد صلعم¹ بقوله² :
« ليغفر لك الله ... » .

وقال ابن عطاء : « ما تقدم من ذنبك » : ما كان من ذنب ابيك اذ كنت
في صلبه حين باشر الخطيئة . « وما تأخر » من ذنوب أمّتك اذ كنت قائدهم
ودليلهم . والخلق³ كلهم⁴ موقوفون ليس لهم وصول الى الله تعالى⁵ الا معه .

وقال : معنى استغفار النبي صلعم في الاغائة⁶ ، يستغفر في حال صحوه من
حال السكر⁷ . بل يستغفر في حال السكر من الصحو . بل يستغفر من الخالين جميعاً ،
اذ لا سكر ولا صحو في الحقيقة له ، لانه⁸ في الحضرة والقبضة لا يفارقهما⁹ بحال .
وقال ايضاً : هو¹⁰ تعريف للامة¹¹ : يحملهم على الاستغفار ، ولا حظ له فيه .

2 « ويهديك صراطاً مستقيماً » . قال ابن عطاء : يهدي بك الخلق الى الطريق
المستقيم وهو الطريق الى الحق . من جعله امامه ، قاده¹² الى الحق ، ومن لم يقتد
به في طلب الطريق الى الحق ، ضل في طلبه وأخطأ طريق رشده .

8 « انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً » . قال ابن عطاء : شاهداً علينا ،
ومبشراً بنا ، ونذيراً عنا ، وداعياً اليانا ؛ وانت المأذون في الكل لأنك أمين¹³
على الكل . ولا تطلق¹⁴ هذه¹⁵ المراتب الا للامناء¹⁶ . فانت¹⁷ الأمين حق
الأمين¹⁸ .

18 « لقد رضي الله عن المؤمنين » . قال ابن عطاء¹⁹ : رضي الله²⁰ عنهم
فارضاهم واوصلهم الى مقام²¹ الرضا واليقين²² والطمانينة ، « فانزل²³ » الله « السكينة
عليهم » ، لتسكن قلوبهم اليه .

وقال ابن عطاء : السكينة نور يقذف في القلب يبصر بها مواقع الصواب²⁴ .

(1) Y: عليه السلام || (2) B: + تعالى || (3) FB: فالخلق || (4) Y: كله || (5) H: — تعالى ||
(6) B: الاعاءة ؛ H: الاعانة || (7) Y: سكره || (8) B: + عليه السلام || (9) YHF: يفارقها ||
(10) B: — هو || (11) F: الامة || (12) H: قادة || (13) FB: الامين || (14) B: نطق (؟) ؛
(15) YH: يطلق || (16) B: هذا || (17) B: انت || (18) YB: أمين || (19) H: +
رحمه الله || (20) YH: — الله || (21) H: — مقام || (22) H: اليقين والرضا || (23) H: وانزل || (24) FB: الخيرات .

26 « اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية ». قال ابن عطاء¹ : الحمية متابعة النفس² في الانتقام من البسري .

29 « محمد رسول الله والذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم ». قال ابن عطاء : وصف³ محمداً صلعم⁴ بانه رسوله⁵ . والرسول لا يكون الا أميناً ، مأموناً⁶ ظاهراً وباطناً ، سرّاً⁷ وعلناً . ووصف الصحابة الذين معه باوصاف ثمانية وهي احوال خص⁸ بها الخواص من الصحابة⁹ : وهو حال البقاء واللقاء والجهد والوفاء والصدق والحياء والصحة والرضا . فخص الله¹⁰ أبا بكر رضي الله عنه¹¹ منها باحوال : وهي حال اللقاء ، لقول النبي صلعم : « ان الله¹⁰ تجلى للخلق عامة وتجلي¹² لابي بكر خاصة » . وحال الصحة ، لقوله تعالى « اذ يقول لصاحبه » (٩ : ٤٠) . وحال الرضا ، لقوله¹³ « ولسوف يرضى » (٩٢ : ٢١) . وحال الوفاء ، لقوله¹³ في الردة¹⁴ : لو منعوني عناقاً أو عقالا مما¹⁵ كانوا¹⁶ يؤدونها الى رسول الله صلعم لجاهدتهم او لقاتلتهم عليها¹⁷ . وحال الصدق لقوله¹⁸ « والذي جاء بالصدق وصدق به » (٣٩ : ٣٣) . وخص¹⁷ عمر رضي الله عنه¹⁸ بالجهد ، وخص²⁰ عثمان رضي الله عنه¹⁹ بالحياء ، وخص²⁰ علي²¹ رضي الله عنه¹⁹ بالتقى²² .

29 « سيأهم في وجوههم » ^{مررتهم قال ابن عطاء} ^{بذكرى} عليهم خلع الانوار لائحة .

سورة الحجرات

(49)

2 « لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي » . قال ابن عطاء : زجر عن²³ الأذنى لئلا يتخطى أحد الى ما فوقه من ترك الحرمه .

(1) H : — قال ابن عطاء || (2) H : للنفس || (3) B : + الله تعالى || (4) F : عليه السلام || (5) HB : رسول || (6) F : مؤمناً || (7) H : سرّاً || (8) H : خصت || (9) B : + رضي الله عنهم اجمعين ؛ H : من اصحابه || (10) B : + تعالى ؛ H : — الله || (11) H : — رضي الله عنه || (12) F : ولاي (تجلي) || (13) B : بقوله || (14) H : — في الردة || (15) YFB : — بما || (16) F : وكانوا || (17) HFB : — عليها || (18) FB : بقوله || (19) YH : — رضي الله عنه || (20) YB : — خص || (21) HB : علياً || (22) FB : بالبقاء ؛ H : + رضي الله عنهم اجمعين || (23) FB : على .

15 « انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله » : قال ابن عطاء : المؤمن من جعل السبيل الى الايمان الاقتداء بالنبي صلعم¹ ، وعلم انه² لا سبيل الى الحق الا بمتابعته³ عليه السلام . فن⁴ ترك الحق الادنى ، كيف يصل الى الحق الأعلى ؟

سورة ق

(50)

1 « ق والقرآن المجيد » . قال ابن عطاء في قوله « ق » : أي⁵ أقسم بقوة قلب حبيبه محمد⁶ صلعم⁷ حيث حمل الخطاب والمشاهدة ولم يؤثر ذلك عليه وفيه⁸ لعلو حاله⁹ .

9 « ونزلنا من السماء ماءً مباركاً » . قال ابن عطاء : نزلنا¹⁰ من السماء الفهم والعلم والمعرفة فربينا¹¹ به قلوب اولي الالباب واهل المعرفة والفهم . ففقهوا¹² الخطاب واستعملوه وأنسوا به واتبعوه . فثبت الله¹³ بذلك الماء في قلوبهم معرفته ، وعلى لسانهم ذكره ، وعلى جوارحهم خدمته « واولئك هم المفلحون » (٢ : ٥) .

37 « ان في ذلك لذكرى لمن له قلب او ألقى السمع وهو شهيد » . قال ابن عطاء : قلب لاحظ الحق بعين التعظيم ، فدان¹⁴ له وانقطع¹⁵ اليه عما سواه . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول : قال ابن عطاء : هو القلب الذي يلاحظ الحق فيشاهده ولا يغيب عنه خطرة ولا فترة . فيسمع به بل يسمع منه ، ويشهد به بل يشهده . فاذا لاحظ القلب الحق¹⁶ بعين التخويف ، فزع وارتعد وهاب¹⁷ . واذا طالعه بعين الجلال والجمال ، هدأ واستقر¹⁸ .

(1) Y: عليه السلام || (2) FB: ان || (3) Y: بمتابعة النبي || (4) FB: ومن || (5) HFB: — في ... اي || (6) YFB: — محمد || (7) Y: عليه السلام || (8) YH: — عليه و || (9) B: + صلعم || (10) YH: انزلنا || (11) B: وثبتنا ؛ F: وزينا ؛ Y: فزينا || (12) YFB: ففهموا || (13) FB: + تعالى || (14) YB: فدانت || (15) YB: وانقطعت || (16) H: — الحق || (17) B: فزعت وارتعدت وهابت (sic) || (81) B: هدأت واستقرت (sic).

وقال ابن عطاء : له قلب¹ بثلاث² شروط³ : قد يسمع ولا يشهد ، ويشهد ولا يسمع ، ويسمع ويشهد . ان شاهد القصور ، بمعنى⁴ الاذكار⁵ لم⁶ يلق السمع . وان شاهد التدبير والتقدير ، لم يكن مشاهدا للحق⁷ .
 وقال ابن عطاء : « لمن كان له قلب » قال : موعظة بالغة لمن له قلب بصير⁸ ويقوى⁹ على التجريد مع الله تعالى¹⁰ والتفريد له حتى يخرج من الدنيا والحلق والنفس ، فلا يشتغل بغيره ولا يركن الى سواه .
 وقال ابن عطاء : قلب لاحظ الحق بعين التعظيم فذاب وانقطع عما سواه .
 واذا لاحظ القلبُ الحق بعين التعظيم لان وحسن .

سورة الذاريات

(51)

21 « وفي انفسكم أفلا تبصرون » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله¹¹ « وفي أنفسكم أفلا تبصرون » : انكم لا تدركونها . فكيف تدركون من له السموات ، ومشيئته نافذة في كل شيء ؟
 24 « هل أتاك حديث ضيف ابراهيم المكرمين » . قال ابن عطاء : ضيف الكرام لا يكون الا كريماً¹² مكرماً¹³ . فلما نزلوا على ابراهيم¹⁴ الخليل عليه السلام¹⁵ ، وكان¹⁶ سيد الكرام ، سماهم الله تعالى¹⁷ المكرمين¹⁸ .
 54 « فتول عنهم ، فما انت بملوم » . قال ابن عطاء : ارجع الينا ، فما قصرت فيما أمرت .
 55 « وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » . قال ابن عطاء : الذكرى الموعظة .

(1) B: — قلب || (2) B: ثلاث || (3) F: شروطه || (4) B: بمعنى || (5) FB: الافكار || (6) B: ثم يلقي || (7) H: — وقال ابن عطاء ... مشاهدا للحق || (8) HB: بصير || (9) HFB: ويقوي || (10) H: — مع الله تعالى || (11) B: + تعالى || (12) F: كراماً || (13) F: — مكرماً || (14) YH: بابراهيم || (15) F: — السلام ؛ Y: — عليه السلام || (16) FB: كان || (17) H: — تعالى || (18) YFB: مكرمين .

والموعظة للعوام ، والنصيحة للاخوان ، والتذكرة للخواص : فرض افترضه الله تعالى¹ على عقلاء المؤمنين . ولولا ذلك لبطلت السنة وتعطلت الفرائض .

56 « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدوني » . قال ابن عطاء : الا ليعرفوني² . ولا يعرفه حقيقة³ من وصفه بما لا يليق به³ .

سورة الطور

(52)

23 « لا لغو فيها ولا تأثيم » . قال ابن عطاء : اي لغو يكون في مجلس محله جنة عدن والساقى فيه الملائكة ، وشربهم على ذكر الله⁴ وريحانهم⁵ تحية من الله⁶ ، وسكرهم على المشاهدة ، والقوم جلساء الله⁶ ؟

48 « فاصبر لحكم ربك فانك باعيننا » . قال ابن عطاء : « فانك باعيننا » اي مغمور⁷ في حفظنا ، غريق في فضلنا ، مستور بحفظنا . ومن⁷ اختص بالله⁸ ، كان في حفظه ، ومن كان في مشاهدته ، ومن كان في مشاهدته ، استقام معه ووصل اليه . ومن وصل اليه ، انقطع عما سواه . ومن انقطع عما سواه⁹ ، عاش معه عيش الربانيين .

سورة النجم

(53)

1 « والنجم اذا هوى » . قال ابن عطاء¹⁰ : أقسم بنجوم المعرفة وضيائها وتجليها ونورها والاهتداء بها وسكون العارفين الى انوارها وسلوكهم¹¹ بالاهتداء بها¹² .

2 « ما ضل صاحبكم وما غوى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت

(1) H: — تعالى || (2) HFB: ليعرفون || (3) B: + تعالى || (4) YB: + تعالى || (5) H: وتحييتهم || (6) B: + عز وجل || (7) H: من || (8) YB: + تعالى || (9) F: — ومن انقطع عما سواه || (10) H: + رحمة الله عليه || (11) H: وسلوكها || (12) B: به .

ابا القاسم البزاز يقول¹ : قال ابن عطاء² : ما ضل عن الرؤية طرفة عين .

11 « ما كذب الفؤاد ما رأى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت

ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء³ : ما اعتقد القلب خلافاً ما رآه⁴ العين .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول⁵ : قال

ابن عطاء : ليس كل من رأى ، مكّن فؤاده من ادراكه . اذ العيان قد⁶ يظهر

فيضطرب السرّ عن حمل الوارد⁷ عليه . والرسول صلعم⁸ محمول فيها في⁹ فؤاده

وعقله¹⁰ وحسه ونظره¹¹ . وهذا يدل على صدق طويته¹² وحمله فيما شوهد به .

17 « أفتأرونه على ما يرى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا

القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لم يره بطغيان ميل¹³ ، بل رآه¹⁴ على

شرط¹⁵ اعتدال القوى . فلا¹⁶ شك فيه ولا امتراء .

18 « لقد رأى من آيات ربه الكبرى » . قال ابن عطاء : رأى¹⁷ الآيات فلم

تكبر¹⁸ في عينه لكبر همته وعلو محله ولا اتصاله بالكبير المتعالي .

وقال ابن عطاء : رأى من آيات ربه الكبرى فهرب منها والتجى حتى أدنى

من محل الرؤية فسكن¹⁹ . مركز حقیقت کا پیڑ علوم رسد

32 « ان ربك واسع المغفرة » . قال ابن عطاء : واسع المغفرة لمن استغفره ورأى

تقصيره في القيام بواجب أمره .

37 « وابرهيم الذي وفى » . قال ابن عطاء²⁰ : وفى باربعة اشياء : بذل نفسه

للنيران وقلبه للرحمن وولده للقربان وماله للاخوان .

39 « وان ليس للانسان الا ما سعى » . قال ابن عطاء : ليس له من سعيه²¹

(1) Y: — سمعت ... يقول (2) H: + رحمة الله عليهم يقول (3) H: + رحمة الله عليه ||
 (4) FB: رآه ؛ Y: رأت (5) H: قال (6) B: به (7) H: الفؤاد (8) Y: عليه السلام ||
 (9) Y: — في (10) YHB: وعقده (11) B: — ونظره (12) H: صلابته (13) YHF:
 (14) F: يراه (15) H: شروط (16) YFB: بلا (17) F: — رأى (18) F:
 يكبر (19) H: فشكر (20) H: + رحمة الله عليه (21) Y: — من سعيه .

الا ما نواه : ان كان سعيه لرضا الرحمن ، فان الله تعالى¹ يرزقه الرضوان . وان كان سعيه للشواب والعطاء والاعواض ، فله ذلك .

42 « وان الى ربك المنتهى » . قال ابن عطاء : اذا وصل العبد الى معرفة الربوبية ، تنحرف عنه كل فتنة ولا يكون له مشيئة غير اختيار الله تعالى¹ له .

43 « وانه هو اضحك وأبكى » . قال ابن عطاء : اضحك قلوب اوليائه بانوار معرفته ، وابكى قلوب اعدائه بظلمات سخطه .

44 « وانه هو أمات وأحيى » . قال ابن عطاء : أمات بعدله ، وأحيى بفضله .

57 « أزفت الآزفة » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول² : قال ابن عطاء في قوله « أزفت الآزفة » قال : قرب الأمر القريب !

سورة القمر

(54)

14 « تجري باعيننا » . قال ابن عطاء : عيون الله تعالى³ في ارضه ابرهيم وموسى وعيسى⁴ ومحمد صلى الله عليهم⁵ اجمعين⁶ . وهو يجري⁷ بهم وليس بينهم⁸ واسطة اذ⁹ كانوا به وكانوا له وعنه وفيه ومنه . وهم¹⁰ يشهدون فعل ذاته ، وهو يُجري بهم : « تجري باعيننا » : التنقل في الدرجات والمقامات والكرامات وفي المواجيد في¹¹ الأسرار « يلقون فيها تحية وسلاماً » (٢٥ : ٧٥) .

14 « جزاء لمن كان كفر » . قال ابن عطاء¹² : اي¹³ لمن صرفه الله تعالى³ عن استئال الطاعة وستره عن¹⁴ الحقيقة .

(1) H : — تعالى || (2) Y : — سمعت ... يقول || (3) H : — تعالى || (4) Y : — وعيسى || (5) Y : عليهم السلام || (6) B : — اجمعين || (7) YHF : وهي تجري || (8) YH : بينها || (9) H : اذا || (10) B : وهو (sic) || (11) Y : وفي || (12) H : + رحمة الله عليه || (13) B : — اي || (14) B : على .

سورة الرحمن

(55)

2-1 « الرحمن علم القرآن ». قال ابن عطاء : لما قال الله تعالى « وعلم آدم الاسماء كلها » (٢ : ٣١) اراد ان يخص أمة محمد صلعم بخاصية مثله فقال¹ « الرحمن علم القرآن » اي الذي علم آدم الاسماء² وفضّله بها على³ الملائكة هو الذي علمكم القرآن وفضلكم به على سائر الأمم - فقبل له : متى علمهم ؟ قال : علمهم حقيقة في الازل واطهر عليهم تعليمه وقت اليجاد . فالتعليم⁴ حيث كان في جملة العلم . فلما كشف العلم عن⁵ اليجاد ، اظهر عليهم آثار التعليم . 9 « وأقيموا الوزن بالقسط ». قال ابن عطاء : اظهروا⁶ الوحدانية بصدق الظاهر وصفاء الباطن وحقيقة السر واستقامة العزيمة . وقال⁷ : كن⁸ لي صرفاً⁹ ، اكن لك حقاً .

20-19 « مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله¹⁰ « مرج البحرين ... » قال : بين العبد وبين الرب¹⁰ بحران عميقان¹¹ ، احدهما بحر النجاة وهو القرآن : من تعلق به نجا ، لان الله تعالى يقول « واعتصموا بحبل الله جميعاً » (٣ : ١٠٣) - وبحر الهلاك وهو¹² الدنيا : من ركن اليها هلك .

26 « كل من عليها فان ». قال ابن عطاء في هذه الآية : من كان¹³ مقيماً على اتباع¹⁴ هواه ، فهو فان ، هالك من حيث¹⁵ لا يشعر به¹⁶ .

29 « يسأله من في السموات والارض ». قال ابن عطاء : الغني على الحقيقة من استغنى عن الاكوان وما فيها ومن فيها¹⁷ وعمّا أبدى¹⁸ لهم وعليهم من أعمالهم وأحوالهم ، وربط الاكوان كلها بالاحتياج اليه والرجوع الى بابه سائلين محتاجين ،

(1) B : + تعالى || (2) FB : + كلها || (3) F : + سائر || (4) H : والتعليم || (5) B : على || (6) YH : اظهر || (7) FB : - وقال || (8) FB : وكن || (9) FB : صدقاً || (10) B : + تعالى || (11) FB : يجتزمان || (12) B : هو || (13) YFB : يكون || (14) B : - اتباع || (15) F : - حيث || (16) YH : - به || (17) YH : - ومن فيها || (18) FB : بدا .

مظهرين لفقرتهم وفاقتهم¹ وحاجتهم² وعجزهم ، فقال « يسأله من في السموات » القوة على العبادة ، وهم الملائكة³ ، ومن في « الارض » الرزق والعافية . وفي جملتهم خواص شغلهم ذكره عن سؤاله ، واغناهم⁴ علمهم به⁵ عن التعويض⁶ له بحال . وهم الناظرون⁷ اليه بالاسرار⁸ ، الذين اخبر النبي صلعم⁹ عنهم¹⁰ بقوله¹¹ : يقول الله¹² « من شغله ذكرى عن مسألتي ، أعطيته أفضل ما أعطي السائلين » .

31 « سنفرغ لكم ايها الثقلان » . قال ابن عطاء : الاشغال منفية عن الحق ، ومعناه¹³ انه لا يتم شغل الا بمعونته ، ولا يكمل شيء من ذلك الا بتقديره وتدييره .
60 « هل جزاء الاحسان الا الاحسان ؟ » . قال ابن عطاء : هل جزاء الهداية والتقريب الا الانقطاع عما دونه والفخر¹⁴ به ؟

70 « فيهن خيرات حسان » . قال ابن عطاء : أحلّ الخيرات في الجنة : انها محل القربة وتصديق الوعد بالمشاهدة ، ومحل إيجاب¹⁵ الرضا للعبيد من ربهم ؛ كما روي في الخبر ان الله عز وجل¹⁶ يقول لاهل الجنة « رضاي احلكم داري وأنا لكم كرامتي » .

مركز تحقيقات كميونر علوم اسلامی

سورة الواقعة

(56)

- 1 « اذا وقعت الواقعة » . قال ابن عطاء¹⁷ : اذا تبين مراد المرید من مراده .
3 « خافضة رافعة » . قال ابن عطاء : ينخفض أقواماً بالعدل ويرفع¹⁸ أقواماً بالفضل .
8 « فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة » . قال ابن عطاء¹⁷ : هم¹⁹ ازواج

(1) Y: — وفاقتهم || (2) FB: — وحاجتهم || (3) YB: — وهم الملائكة || (4) B: اغناهم || (5) YFB: علمه بهم || (6) HF: الترض || (7) FB: ناظرون || (8) F: باسرار || (9) Y: عليه السلام || (10) B: — عنهم || (11) H: + جل ذكره || (12) YB: + تعالى ؛ H: — يقول الله || (13) F: لانه || (14) F: والهجر || (15) H: الايجاب || (16) B: — عز وجل ؛ F: تعالى ؛ Y: تبارك وتعالى || (17) H: + رحمة الله عليه || (18) H: تخفض ... ترفع || (19) HF: — هم .

ثلاثة : فاصحاب الميمنة هم اصحاب الجنة ، واصحاب المشأمة هم اصحاب النار ، والسابقون هم العبيد المخلصون . ثم يصير اصحاب الميمنة على ثلاث طبقات : ظالم ومقتصد وسابق .

26 « الا قياً سلاماً سلاماً » . قال ابن عطاء : سلم بساط القربة¹ عن² اللغو والاثم ، لكنه محشو بالانس ، مكشوف لأهله³ عن محل السلامة . وسماع السلام على حدود الدرجات : فمنهم من يكون من أهل سلام⁴ الجليس⁵ ، ومنهم من يكون من أهل سلام الملائكة ، ومنهم من يكون من أهل سلام الحق ، على مراتبهم .

74 « فسيح باسم ربك العظيم » . قال ابن عطاء⁶ : سبّحه ، ان الله تعالى⁷ أعظم⁸ من ان يلحقه تسييحك او يحتاج الى شيء منك . لكنه شرف عبده بان أمرهم ان يسبحوه ليظهوروا انفسهم مما ينزهونه به .

75 « فلا اقسم بمواقع النجوم » . قال ابن عطاء : مواقع النجوم⁹ هي¹⁰ مواقع ما يظهر على سر النبي صلعم من انوار الحق وزوائد التحقيق مما خص به من الدنو والقربة والزلفة¹¹ التي لم¹² يؤمر باظهارها والاخبار عنها .

79 « لا يمسه الا المطهرون » . قال ابن عطاء¹³ : لا يفهم إشارات القرآن الا من طهر سره عن الاكوان بما¹⁴ فيها .

85 « ونحن أقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون » . قال ابن عطاء : انما ذكر هذا¹⁴ ليعرفوا¹⁵ قربه منهم ، لا أن بينه وبينهم مسافة ، ولكن هذا¹⁶ خطاب التحذير والترهيب¹⁷ .

88_89 « فاما ان كان من المقربين فرّوح وريحان » . قال ابن عطاء : الرّوح النظر الى وجه الجبار¹⁸ ، والريحان الاستماع لكلامه ، « وجنة نعيم » هو ان لا

(1) F: القرب || (2) FB: من || (3) YFB: لاهلها || (4) F: السلام || (5) FB: الجنس || (6) H: + رحمة الله عليه || (7) YH: — تعالى || (8) H: هو اعظم || (9) H: — مواقع النجوم || (10) HFB: هو || (11) YHB: والزلف || (12) B: — لم || (13) F: بما || (14) YB: ذكرها || (15) F: لتعرفوا || (16) YH: — هذا || (17) F: والترهيب || (18) B: + تعالى ؛ H: الجنان .

يحجب العبد فيها عن مولاه اذا قصد زيارته . وللمقربين¹ ذلك في الدنيا : رَوْحها المشاهدة ، وريحانهم سرور الخدمة ، وجنة نعيم السرور بالذكر .

95 « ان هذا هو حق اليقين » . قال ابن عطاء² : ان هذا القرآن لحق ثابت في صدور المؤمنين واهل اليقين . وهو الحق من عند الحق . فلذلك تحقق في قلوب المحققين³ . واليقين ما استقر في قلوب⁴ اوليائه .

سورة الحديد

(57)

1 « سبح لله ما في السموات والأرض وهو العزيز الحكيم » . قال ابن عطاء² : أمر الله⁵ عباده بتسيبته ، وقد سبح نفسه في الأزل ، فغيب كنه تسيبته عن عباده . فسبحه الخلق على العادة الى أن يتحقق تسيبهم⁶ فيصل تسيبهم⁷ بتسيبته فيتحقق لهم التسيب .

2 « له ملك السموات والأرض » . قال ابن عطاء² : هو مالك الكل ، وله الملك أجمع . يميت من يشاء بالاشتغال بالملك ، ويحيي⁸ من يشاء بالاقبال على الملك .

3 « هو الاول والآخر والظاهر والباطن » . قال ابن عطاء² في هذه الآية : من كان شغله من⁹ هذه الاسامي بالاول¹⁰ ، كان شغله بما سبق في السبق من مشيئته وقضائه ، ومنعه وعطائه . ومن كان شغله بالآخر¹¹ ، كان شغله بما يستقبله من الامر في التنقيل والتحويل على الدهور . ومن كان شغله بالظاهر ، لاحظ عجائب قدرته وسلطانه وفضله وعدله . ومن كان شغله بالباطن ، دهش وذهل

(1) B: والمقربين (sic) || (2) H: رحمة الله عليه || (3) YB: المحققين || (4) HB: صدور || (5) YB: + تعال || (6) H: تسيبته || (7) B: — فيصل تسيبهم || (8) FB: يحيي... ويميت || (9) FB: في || (10) H: الاول || (11) H: بالآخر (sic) .

وتحير وخرس لسانه ، فلا له عبارة تعبر عنه ، ولا له إشارة تشير إليه ¹ : كوشف له على قدر طاقته وطبعه ، فذهل فيها ؛ إلا من تولاه ² ببره وقام عنه بنفسه .
وقال ابن عطاء ³ : من كان حظه من اسمه الظاهر ، زين ظاهره بانواع الخدمة ⁴ ، ومن كان حظه من اسمه الباطن ، زين باطنه بانوار العصمة ⁵ .
وقال ابن عطاء ^{5b18} : الاول يكشف احوال الآخرة حتى لا يشكون ⁶ فيها ، والآخر يكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبون ⁷ فيها ، والظاهر على قلوب اوليائه حتى يعرفونه ⁸ ، والباطن على قلوب اعدائه حتى ينكرونه ⁸ .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول ⁹ : قال ابن عطاء : هو الاول بتكوين البدائع ، فليس قبله شيء ¹⁰ ، والآخر بعد طمس الخلائق ، فليس ¹¹ بعده شيء ، والظاهر بعلوه ¹² على خلقه ، فليس فوقه ¹³ شيء ، والباطن باحاطة ¹⁴ علمه بخلقه ، فليس دونه شيء .

20 « وما الحياة الدنيا الا متاع الغرور » . سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء ¹⁵ يقول ¹⁶ : ما شغل العبد عن الآخرة فهو الدنيا : فمنهم من دنياه ضيعة عامرة ، ومنهم من دنياه تجارة دارية ، ومنهم من دنياه عزه وسلطانه ، ومنهم من دنياه علمه والمفاخرة به ، ومنهم من دنياه مجلسه ومختلفيه ¹⁷ ، ومنهم من دنياه نفسه وشهوته : كل أحد ¹⁸ من الخلق مربوط منها بحظ .

وقال ابن عطاء ¹⁶ : وضعت سياسة الدنيا على القوة والتدبير ، وسياسة الدين على ملازمة الامر والنهي ¹⁹ والقصد الى الله تعالى ²⁰ على التبري من الحول والقوة .

(1) H : — اليه || (2) Y : + الله تعالى || (3) H : وقال ايضاً || (4) B : — من كان ... الخدمة || (5) Y : من كان حظه من اسمه الظاهر زين ظاهره بانوار العصمة || (5b18) FB : + وعلي بن عبد الرحيم || (6) B : يشكوا ؛ H : يكون فيها شكوك || (7) B : يرغبوا || (8) FB : يعرفونه ... ينكروه || (9) Y : — سمعت ... يقول || (10) YH : — فليس قبله شيء || (11) YH : وليس || (12) YH : علوه || (13) H : بعده || (14) YH : لاحاطة || (15) H : + رحمة الله عليه || (16) H : — يقول || (17) FB : ومختلفه || (18) B : واحد || (19) Y : الاوامر والنواهي || (20) H : — تعالى .

سورة المجادلة

(58)

22 « اولئك حزب الله . ألا ان حزب الله هم المفلحون » .

قال ابن عطاء¹ : لن الله تعالى² عبادا اتصاهم به دائم ، وأعينهم به قريرة ابدا . لا حياة لهم الا به لاتصال قلوبهم به والنظر اليه³ بصفاء اليقين . فحياتهم بحياته موصولة ، لا موت لهم ابدا ولا صبر لهم عنه ، لانه قد سبي أرواحهم فعلقها عنده . فثم مأواها ، قد غشي قلوبهم من النور ما أضاعت به فاشرقت⁴ ، ونمت⁵ زياداتها⁶ على الجوارح ، وصاروا في حرزه وحماه : « اولئك حزب الله ، ألا ان حزب الله هم المفلحون » .

سورة الحشر

(59)

7 « وما أتاكم الرسول فخذوه... » . قال ابن عطاء : لما عظم أمانته⁷ في نفسه ، ولآه الحق وضع⁸ الشروع ، فجعل أمره أمره ، ونهيه نهيه .

8 « للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم » . قال ابن عطاء⁹ : هم¹⁰ الذين¹¹ تركوا كل علاقة وسبب ولم يلتفتوا الى شيء من الكون¹² ، وفرغوا أنفسهم لعبادة ربهم واتباع رسوله صلعم¹³ ، وشغلهم فرحهم بما وفق لهم من¹⁴ معرفة ربهم وطاعة رسوله صلعم¹⁶ عن حب الاهل والولد والديار والاموال . اولئك الذين اثنى الله عليهم وجعلهم أئمة العارفين ومحل آداب المريدين .

9 « ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة » . قال ابن عطاء : يؤثرون

(1) FB : — قال ابن عطاء ؛ H : H + رحمة الله عليه || (2) H : — تعالى || (3) H : اليهم || (4) H : واشرقت || (5) HFB : ونما || (6) YB : زيادتها || (7) B : + عليه السلام || (8) YB : أوضاع || (9) + رحمة الله عليه || (10) YB : — هم || (11) F : + تركوا الكل و || (12) YHB : من الكون الى شيء || (13) Y : عليه السلام || (14) F : — وشغلهم ... لهم من || (15) F : — معرفة ... صلعم .

به جوداً وكرماً ، « ولو كان بهم خصاصة »¹ يعني جوعاً وفقراً .

19 قال ابن عطاء² في قوله تعالى : « ولا تكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم أنفسهم » قال³ : من ابتلاه⁴ الله تعالى⁵ بنسيان نفسه ومشاهدة⁶ ذاته⁷ وقلبه⁸ . كان ذلك بدو⁹ عقوبة من الله اياه¹⁰ على¹¹ إعراضه¹² عن الله تعالى⁵ وانغماضه عن صنعه . ثم يزداد على الله تعالى⁵ جرأة¹³ لقلّة مشاهدته . فمن كان كذلك ، لا تُرجى¹³ له السلامة لفقدان آثار السلامة .

21 « لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيتنه خاشعاً » . قال ابن عطاء : أشار الى فضله الى اوليائه واهل معرفته : ان¹⁴ شيئاً من الأشياء لا يقوم لصفاته¹⁵ ولا يبقى مع تجليّه ، إلا من قواه الله تعالى⁵ على ذلك وهو قلوب العارفين ، فقاموا¹⁶ له به لا بغيره . فهو¹⁷ القائم بهم لا هم .

23-24 « الملك القدوس ... » قال ابن عطاء : القدوس المنزه عما يليق به من الاضداد والانداد .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله تعالى « المؤمن » قال : المصدق لمن أطاعه . وأيضاً : فانه آمن المؤمن عن¹⁸ خوف ما سواه حتى لم يخافوا سواه .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول : قال ابن عطاء : « الباري » ، المبدع¹⁹ للأشياء من غير شيء ؛ « والمصور » المتمم تصويره على غاية الكمال .

وقال ابن عطاء : « المهيمن » هو الامين على الكتب الماضية و « العزيز » الذي لا يجري عليه سلطان غيره ولا يُمنع من تنفيذ مراده .

(1) B: — قال ... خصاصة || (2) H: في هذه الآية ؛ Y: — في قوله ... قال || (3) FB: — قال || (4) B: ابتلاه || (5) H: — تعال || (6) B: ومشاهدته و || (7) B: ذلته ؛ FH: زلته || (8) F: وقلته || (9) B: — بدو || (10) B: له || (11) B: — على || (12) B: وأعراضه || (13) FB: يرجى || (14) B: وان || (15) HF: بصفاته || (16) FB: وقاموا || (17) FB: وهو || (18) B: من || (19) B: المبتدع .

وايضا : « العزيز » الذي لا نظير له في الاشياء ولا¹ تتناوله² الأيدي .
 وقال ايضا : « المهيمن » المطلع على سرائر العباد فلا تخفى عليه خافية .
 و « السلام » هو الذي سلم من النقص والآفات . والسلام هو³ الذي منه السلامة
 للخلق من الظلم والحيف . و « المؤمن » من أمن الخلق ظلّمه والمصدق لمن اطاعه
 ان يبلغه الى ثوابه و « المهيمن » العالي⁴ على الكل .

سورة الممتحنة

(60)

4 « قد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم » . قال ابن عطاء : الاسوة⁵ القدوة
 بالخليل عليه السلام⁶ في الظاهر من الاخلاق الشريفة وهي⁷ السخاء وحسن الخلق
 واتباع ما أمر به على الطرب⁸ - وفي الباطن الاخلاص لله تعالى⁹ في جميع
 الافعال . والاقبال عليه في كل الاوقات ، وطرح الكل في ذات الله¹⁰ . ألا
 ترى النبي صلعم¹¹ كيف مدح من اخلاص وجرّد¹² ، بقوله¹³ « اصدق¹⁴
 كلمة تكلمت بها العرب كلمة ليبيد¹⁵ : « ألا كل شيء ما خلا الله باطل » . أشار¹⁵
 الى الكون وما فيه .

6 (٣٣ : ٢١) « لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة » . سمعت منصور بن
 عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : في الظواهر¹⁶
 والعبادات دون البواطن والاسرار . لأن أسراره¹⁷ لا يطيقها¹⁸ أحد من الخلق ، لأنه
 باين الامة بالمكان ووقع الصفة عليه : لذلك قال النبي صلعم¹⁹ لأنس بن مالك²⁰ :
 احفظ سري .

(1) F: فلا || (2) Y: يتناوله || (3) B: - هو || (4) FB: الغالب || (5) B: + الحنة ||
 (6) H: - عليه السلام || (7) YFB: وهو || (8) F: - على الطرب || (9) H: - تعالى || (10) YB:
 + تعالى || (11) Y: عليه السلام || (12) FB: وجود || (13) B: + عليه السلام || (14) YB: اشعر ||
 (15) B: وأشار || (16) YHB: الظاهر || (17) B: + عليه السلام || (18) YFB: يطيق || (19) YF:
 عليه السلام || (20) B: + رضي الله عنه .

7 « عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتهم منهم مودة ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لا تبغضوا عبادي كل البغض ، فاني قادر على ان انقلكم من البغض الى المحبة كنتقلي من الحياة الى الموت ومن الموت الى النشور¹ . روي² عن النبي صلعم³ انه قال : احبب حبيبك هوناً ما ، عسى ان يكون بغيضك يوماً ما .

12 « ولا يعصينك في معروف ». قال ابن عطاء : لا يخالفنك في شيء من الطاعات .

سورة الصف

(61)

2 « لم تقولون ما لا تفعلون » . قال ابو العباس بن عطاء : من شهد من نفسه نفساً في الطاعات كان الى العصيان أقرب ، لأن النسيان من العمى عن برّ المنان . واما زجره لاهل الحق⁴ والمشاهدة عن⁵ طريق الاشارات ؛ فقوله⁷ « يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون ؟ كبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون » : هذا زجر وتهديد لاهل التحقيق والمشاهدة . اذ ليس للعبد فعل ولا تدبير ، لانه أسير في قبضة العزة ، تجري عليه احكام القدرة وتصاريف المشيئة . فن قال فعلت او اتيت او شهدت ، فقد نسي مولاه واعرض عن برّه وادّعى ما ليس له .

6 « ومبشر برسول يأتي من بعدي اسمه احمد » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله « اسمه احمد » قال احمد الحامدين له حمداً ، واحمد المطيعين له طاعةً ، واحمد العارفين به معرفةً ، واحمد المشتاقين اليه شوقاً على نسق قوله « احمد » .

(1) Y: النشر || (2) YH: وروي || (3) Y: عليه السلام || (4) FB: — من || (5) H: الحقائق || (6) B: من || (7) B: + تعالى .

- 9 « هو الذي ارسل رسوله بالهدى » . قال ابن عطاء : ارسل الرسول هادياً ومبيناً طريق الوصول اليه وواضعا أركان الدين القوي¹ مواضعه ، وداعياً اليه² ، وباعثاً عليه . ارسله بآتم شرف وأعز نصير من الله³ ليهدي به قلوباً نحياً ويُسْمَع به آذاناً صُمّاً .
- 13 « نصر من الله وفتح قريب » . قال ابن عطاء : النصر التوحيد والايمان والمعرفة⁴ ، والفتح القريب النظر الى السيد .

سورة المنافقون

(63)

- 8 « ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين » . قال ابن عطاء : عزة⁵ الله⁶ العظمة والقدرة ، وعزة⁵ الرسول⁷ النبوة والشفاعة ، وعزة⁵ المؤمنين التواضع والسخاء .

سورة التغابن

(64)

- 9 « ذلك يوم التغابن » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء⁸ تعبين⁹ اهل الطاعة لاهل¹⁰ المعصية . وقال ابن عطاء : تغابن اهل الحق على مقادير الضياء عند الرؤية والتجلي . والتغابن في رؤية القلب اعظم واجل من رؤية العين : لان رؤية العين¹¹ تُذهل عن¹² التأمل ، وهو مقصر عما اطلق لغيره ، عندها يظهر لكل احد . ومن ظهر له الحق بحقه اخرسه عن جميع نطقه من منازلته ومنازعته¹³ .
- 15 « انما اموالكم واولادكم فتنة » . قال ابن عطاء¹⁴ : فتنة بان تلهيكم¹⁵ عن تأدية واجباته وذلك¹⁶ موضع الفتنة .

(1) H : — القوي || (2) YFB : — وداعياً اليه || (3) YFB : — من الله || (4) H : والمغفرة || (5) YFB : عز || (6) YB : + تعالى || (7) FB : + عليه السلام || (8) H : + رحمة الله عليه وعليهم || (9) HB : ينين ؛ Y : تغين || (10) HB : اهل ؛ Y : واهل || (11) Y : — لان رؤية العين || (12) F : تدل على || (13) YB : او منازعته || (14) YH : + في هذه الآية قال || (15) H : يلهيكم || (16) YH : فذلك .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : أصله من الصرف اي يصرفكم بلهوكم بها واشتغالكم عن تأدية واجبها بتزيين البخل لتتوفر لهم الدنيا .

16 « فاتقوا الله ما استطعتم » . سمعت¹ منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت² ابن عطاء يقول³ في قوله تعالى « فاتقوا الله ما استطعتم » قال : هذا لمن رضي من الله تعالى⁴ بالثواب . فاما من لم يرض منه الا به ، فانه خطابه : « إتقوا الله حق تقاته » (٣ : ١٠٢) .

سورة الطلاق

(65)

3-2 « ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب » . قال ابن عطاء : من فارق ما يشغله عن الله⁵ ، أقبل الله⁶ عليه ، وشغل⁷ جوارحه بخدمته ، وآنس قلبه بالتوكل ، وزين سره بالتقوى ، وأيد روحه باليقين .

3 « ومن يتوكل على الله فهو حسبه » . قال ابن عطاء : قد شرف الله تعالى⁴ التوكل وعظم مقامه . ولو لم يكن من شرف التوكل الا قوله⁸ « ومن يتوكل على الله فهو حسبه » لكان في هذا القول من الله⁹ عز¹⁰ للمتوكلين وزجر¹¹ للمتعرضين .

12 « قد أحاط بكل شيء علماً » . قال ابن عطاء¹² : احاط علمه بالاشياء ، لأنه¹³ أوجدها ، ولم يحط احد به علماً لامتناع الأزل ان يلحقه شيء من الحوادث .

(1) Y: قال ابن عطاء في هذه الآية : هذا لمن (2) FB: قال (3) B: — يقول (4) H: — تعالى (5) YB: + تعالى (6) Y: + تعالى (7) F: وأشمل (8) HB: + تعالى (9) YB: + تعالى (10) FB: فخراً (sic) (11) B: وزاجراً (sic) ؛ F: وزجر (sic) ؛ Y: وزاجر (12) H: + رحمة الله عليه (13) B: + تعالى .

سورة التحريم

(66)

1 «تبتغي مرضاة ازواجك». قال ابن عطاء: لما¹ نزلت هذه الآية على النبي صلعم²، كان يدعو دائماً ويقول: اللهم اني اعوذ بك من كل³ قاطع يقطعني عنك.

6 «يا ايها الذين آمنوا قنوا أنفسكم واهليكم ناراً». قال ابن عطاء: بقبول نصيحة⁴ الناصحين.

8 «يسعى نورهم بين ايديهم». قال ابن عطاء: انما هي انوار: نور التوحيد ونور المعرفة ونور الحقيقة. فيسمى⁵ بهذه الانوار الى محل القرار.

سورة الملك

(67)

1 «تبارك الذي بيده الملك». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البزاز يقول: قال ابن عطاء: «تبارك الذي» اي بارك في الخلق ووهب لهم البركة، فنفعهم، وكل نفع⁶ مبارك. وقال ايضاً: «تبارك» اي تعالى عن خلقه فضلاً.

2 «الذي خلق الموت والحياة». قال ابن عطاء: الذي خلق الموت للعبرة، والحياة للامل والغفلة.

5 «ولقد زينا السماء الدنيا بمصابيح». قال ابن عطاء: زينا قلوب الاولياء بانوار المعرفة، وزينا قلوب المرئدين بالخوف والرجاء، وزينا قلوب المحبين بالشوق والهيبة، وزينا قلوب المتوكلين بالثقة واليقين، وزينا قلوب الزاهدين بالتوبة والانابة،

(1) Y: — لما || (2) Y: عليه السلام || (3) B: — كل || (4) YFB: نصح || (5) YFB: يسمى || (6) H: بقاع.

وزينا قلوب المؤمنين بالايمان والتصديق . وكل متحل بزينته ، لا يشرف على من فوقه في الدرجة ، والفوقاني¹ مشرف عليه .

14 « ألا يعلم من خلق » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء² : ألا يعلم من خلق الصدور وما في الصدور ؟ بلى ! « وهو اللطيف الخبير » ! واللطيف من علم المغيبات بلا مرشد ، واللطيف من عرف الغائبات بلاد دليل ، واللطيف المشرف على الغائبات كاشرافه على الحاضرات ، واللطيف من احسن اليك في لطف الخفاء . و« الخبير » من يخبرك بما في غيبك ، والخبير من يختبر أمرك فيأتيك بالألطف على حسب المصالح لئلا تستبطه في المنع . وقال ابن عطاء : الا يعلم من خلق الصدور ما³ يحدث فيها من حوادث⁴ العوارض ؟

سورة القلم (68)

4 « وانك لعلی خلق عظیم » . سمعت منصور⁵ بن عبد الله⁶ يقول : سمعت ابا القاسم البزاز⁷ يقول : قال ابن عطاء⁸ في قوله « انك لعلی خلق عظیم » قال : جدت بالدنيا والآخرة عوضاً⁹ منا .

سمعت ابا بكر محمد بن عبد الله بن شاذان يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله¹⁰ « وانك لعلی خلق عظیم » قال¹¹ : الخلق العظيم ان لا يكون له اختيار ، ويكون تحت الحكم والصفح والعفو¹² مع فناء النفس وفناء المألوفات .

44 « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في¹³ قوله¹⁰ « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » : كلما احدثوا خطيئة ، جددنا لهم نعمة ، وننسيهم الاستغفار .

(1) B: فاني (؟) || (2) YHFB: + في قوله تعالى || (3) B: بما || (4) H: الحوادث || (5) Y: منصوراً || (6) Y: — ابن عباده || (7) Y: — البزاز || (8) Y: في هذه الآية || (9) F: — عوضاً || (10) B: + تعالى || (11) H: — قال || (12) YFB: — والصفح والعفو || (13) YH: في هذه الآية .

48 « فاصبر لحكم ربك ولا تكن كصاحب الحوت » . قال ابن عطاء في ¹ قوله « ولا تكن كصاحب الحوت » قال ² : لم يكن هذا نقصاً لصاحب الحوت ³ ، ولكنه طلب استزادة من النبي صلعم ⁴ .

سورة الحاقة

(69)

38-39 « فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » . قال ابن عطاء : ما تبصرون من آثار القدرة وما لا تبصرون من سر القدرة .
48 « وانه لتذكرة للمتقين » . قال ابن عطاء : بيان للمتبيين .

سورة المعارج

(70)

5 « فاصبر صبراً جميلاً » . قال ابن عطاء ⁵ : « صبراً » ⁶ على ما ابتليتك به ، « جميلاً » : علماً بان رؤيتي اليك ⁷ أسبق اليك ⁸ من البلاء .
19 « ان الانسان خلق هلوعاً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : الهلوع الذي عند الموجود يرضى ، وعند المفقود يسخط .
وقال ايضاً : جهولاً .

22 « الا المصلين » . قال ابن عطاء : المصلين العارفين بمقادير الاشياء ، فلا يكون لهم بغير الله تعالى ⁹ فرح ولا الى غيره سكون .
سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن

(1) YH : — في قوله || (2) B : — قال || (3) B : + عليه السلام || (4) Y : عليه السلام ||
(5) H : + رحمة الله عليه || (6) B : اصبر || (7) FB : — اليك || (8) H : — اليك || (9) H : — تعالى .

عطاء² : « الا المصلين » فانهم لا يكون لهم هلع لثقتهم بربهم ويقينهم بتقديره .
وقال ابن عطاء : اذا عمل فاحشة³ او معصية جهل التوبة وقنط . « واذا
مسّه الخير منوعاً » (٢١) : اذا سمع شيئاً³ من العلوم النافعة والاعمال الصالحة
لم⁴ يحن قلبه الى ذلك .

24 « والذين في أموالهم حق معلوم » . قال ابن عطاء : هم⁵ الذين لم⁶ يروا⁷
لانفسهم ملكا دون غيرهم من اخوانهم .

32 « والذين هم لأماناتهم وعهدهم راعون » . قال ابن عطاء : الذين صدقوا⁸
في محبته ، فاحبوه واشتاقوا اليه .

سورة الجن

(72)

1 « انه استمع نقر من الجن » . قال ابن عطاء⁹ : تعجبت الجن من بركات
القرآن لما سمعوه ووجدوا¹⁰ في قلوبهم روحاً وفي اسرارهم نوراً ، وعلى ارواحهم
راحة وفي ابدانهم نشاطاً للايمان بأوامره . فقالوا « انا سمعنا قرآناً عجيباً » اي كتاباً
عجيب¹¹ البركة .

2 « يهدي الى الرشده » . قال ابن عطاء : يبين آداب الخدمة وسلوك العبودية فاتبعناه .

18 « وان المساجد لله » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم
البراز يقول : قال ابن عطاء : مساجدك اعضاؤك التي أمرت ان تسجد عليها ،
لا تخضع¹² لها ولا تدللها لغير خالقها .

21 « قل اني لا املك لكم ضرراً ولا رشداً » . قال ابن عطاء : لا املك لمن
تحقق بالايمان¹³ ضراً ولا لمن تحقق بالكفر¹⁴ رشداً .

(1) H: رحمة الله عليه وعليهم || (2) FB: بفاحشة || (3) YH: بشئ* || (4) H: — لم || (5) FB: —
هم || (6) H: لا || (7) H: يروا (sic) || (8) F: صدروا || (9) H: — ابن عطاء || (10) YFB: —
وجدوا || (11) B: عجائب || (12) B: تخضع بها || (13) YH: في الايمان || (14) YH: في الكفر .

سورة المزمّل

(73)

- 1 « يا ايها المزمّل ». قال ابن عطاء : يا ايها المخفي ما نظهره عليك من آثار الخصوصية ، آن اوان كشفه ، فآظهره . فقد ايدناك بمن يتبعك ويوافقك ولا يخذلك ولا يخالفك وهو ابو بكر الصديق¹ وعمر² وعثمان³ وعلي⁴ رضي الله عنهم اجمعين⁵ .
- 8 « وتبتل اليه تبتيلاً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله : « وتبتل اليه تبتيلاً » قال : اي انقطع اليه انقطاعاً⁶ .

سورة المدثر

(74)

- 6 « ولا تمنن تستكثر » . قال ابن عطاء : لا تمنن بعملك فتستكثر طاعتك ؛ ولا تكون⁷ رؤية الاستكثار الا بروية النفس . فن اسقط عنه رؤية نفسه ، فقد ازال عنه⁸ رؤية الاعمال والطاعات والاستكثار بها .
- 50 « كانهم حمر مستنفرة » ~~قال ابن عطاء~~ (مستنفرة) مما طرقتهم من الحال وجزعا من الاحكام⁹ .

سورة القيامة

(75)

- 29 « والتفت الساق بالساق » . قال ابن عطاء¹⁰ : اجتمعت¹¹ عليه شدة مفارقة الوطن من الدنيا والأهل والولد والقدوم على ربه ، لا يدري بماذا¹² يقدم عليه لذلك .

(1) H: — الصديق ؛ HF: + رضي الله عنه || (2) F: + الفاروق ؛ YH: — وعمر || (3) F: +
 ذي النورين ؛ YH: — وعثمان || (4) YHB: + بن ابي طالب ، F: + المرتضى || (5) B: — اجمعين ؛
 H: رضي الله عنه ؛ Y: رضي الله عنهما || (6) H: — قال ... انقطاعاً || (7) F: يكون || (8) B: —
 رؤية ... ازال عنه || (9) H: — كانها ... الاحكام || (10) H: + رحمة الله عليه || (11) Y:
 اجتمع || (12) HB: بما .

سورة المرسلات

(77)

8 « واذا النجوم طُمست » . قال ابن عطاء : اذا طمست نجوم المعارف وكُشف¹ عن سرائر المعاملات ، وهو اليوم الذي يفصل فيه² بين المرء وقرنائه واخذانه وخللانه ، إلا ما كان منها لله وفي الله³ .

سورة النبأ

(78)

38 « لا يتكلمون الا من أذن له الرحمن وقال صواباً » . قال ابن عطاء : الخالص ما كان لله تعالى⁴ والصواب ما كان على السنة .

سورة النازعات

(79)

18 « فقل هل لك ان تركزى » . قال ابن عطاء : هل لك ان اطهرك من الجنائيات التي تلطخت بها واردك الى رحمة العبودية التي⁵ بها الفخر والنجاة ؟

سورة عبس

(80)

11 « كلا انها تذكرة » . قال ابن عطاء : موعظة بليغة مباركة . فمن شاء الله تعالى⁶ له التوفيق قبلها⁷ .

17 « قتل الانسان ما اكفره » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : مُنع الانسان عن طريق الخيرات لجهله بطلب⁸ رشده وسكونه الى ما وعد له ربه .

(1) YFB: وكشفت || (2) YFB: — فيه || (3) YFB: في الله والله؛ Y: + تعالى || (4) HF: —
تعالى || (5) H: الذي || (6) H: — تعالى || (7) YFB: قبله || (8) B: بجهله يطلب .

20 « ثم السبيل يسره ». قال ابن عطاء¹ : يسر على من قدر له التوفيق طلباً طريقاً² رشده واتباع نجاته .

25-26 « انا صببنا الماء صبياً ثم شققنا الارض شقاً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول³ : قال ابن عطاء : صب من ماء معانيه⁴ على قلوب اهل معاملته « صبياً » فشق⁵ منها معرفة ووجداً . ثم أنبت فيها محبة وهيبة وحكمة⁶ وفهما .

38 « وجوه يومئذ مسفرة » . قال ابن عطاء⁷ : كشف عنها ستور الغفلة ، فضحكت بالدنو من الحق⁸ واستبشرت بمشاهدته .
وقال ابن عطاء⁹ : اسفرت تلك الوجوه بنظرها الى مولاها واضحكها رضا الله تعالى¹⁰ عنها .

سورة انفطرت

(81)

6 « يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم » . قال ابن عطاء¹¹ : ما قطعك عن صحبة¹² مولاك .
8 « في اي صورة ما شاء ركبك » . قال ابن عطاء¹³ : في اي حالة ما شاء صرفك¹⁴ .

سورة المطففين

(82)

14 « كلا بل ران على قلوبهم » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : « سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله¹⁵ « كلا بل ران على قلوبهم » قال :

(1) H : + رحمة الله عليه || (3) B : — طريق || (3) YH : سمعت ابن عطاء يقول || (4) B : معاتبته (?) ؛ F : معانيته || (5) YFB : فانشق || (6) YH : وحكما || (7) FB : ابن طاهر || (8) B : + الحق || (9) H : وقال ايضا || (10) H : — تعال || (11) H : رحمة الله عليه || (12) H : — صحبة || (13) H : قال الواسطي رحمة الله عليه || (14) HF : قصد بك اليه || (15) YF : — في قوله .

الطاعة على الطاعة حتى يحجب¹ قلبه عن مشاهدة المنة . لأن العجب والرياء في الطاعة يورثان نسيان المنة وترك الحرمة .

22_23 « ان الابرار لفي نعيم على الأرائك ينظرون » . قال ابن عطاء : على أرائك المعرفة ينظرون الى المعروف ، وعلى أرائك القربة ينظرون الى الرووف . وللإسلام² اركان كما ان للنفس اركاناً³ . فالرجلان⁴ الصبر والورع . واليدان الزهد والقناعة . والاذنان الخوف والرجاء . والعينان الشوق والمحبة . واللسان العلم والفظنة . فمن استعمل هذه الاركان في رضا محبوبه وشغلها بخدمة معبوده ، فهو من الابرار الذين هم على الارائك ينظرون .

سورة انشقت

(84)

9 « وينقلب الى أهله مسروراً » . قال ابن عطاء⁵ : مسروراً بما نال من رضا الحق .

13 « انه كان في اهله مسروراً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول⁶ : قال ابن عطاء⁷ في قوله⁷ « انه كان في اهله مسروراً » قال : لنفسه متابعاً ، وفي مراتع هواه ساعياً .

سورة البروج

(85)

13 « وشاهد ومشهود » . قال ابن عطاء في قوله⁸ « وشاهد ومشهود » قال⁹ : هو الذي يشهد له باحواله على احواله لما كان الحق تولاه في أزليته قبل ان خلقها ويسرّها¹⁰ بتقديره حتى¹¹ أخرجها الى الكون بتدبيره ؛ وكذلك¹² في صفاته واحواله¹³ .

(1) B: تحجب || (2) F: والاسلام || (3) B: اركان || (4) B: فللرجلان (sic) || (5) H: + رحمة الله عليه || (6) Y: — سمعت ... يقول || (7) B: + تعال || (8) B: + تعال ؛ H: في قول || (9) Y: — في قوله ... قال || (10) B: وسرّها ؛ Y: ويسرّها || (11) B: حين || (12) YH: كذلك || (13) F: — قال ابن عطاء ... واحواله .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول : سمعت¹ ابن عطاء يقول : هو الذي يشهد له باحواله على احواله² .
وقال³ : الشاهد الحق والمشهود الكون : أعدمهم ثم أوجدهم على قوله « وما كنا عن الخلق غافلين » (٢٣ : ١٧) .

وقال ابن عطاء : هو الذي يشهد⁴ له⁵ باحواله على احواله ، لما كان تولاهما في أزلته قبل ان خلقها ويسرها⁶ بتقديره حتى اخرجها الى الكون بتدبيره ؛ وكذلك⁷ في صفاتها واحوالها في العرصة والقيامة . فيسوقها الى محشرها ، كما ساقها في الأزل والأبد دون غيره . فانطق من شاء في تيسيره⁸ في الدارين ، واخرس ما شاء عما⁹ شاء بتدبيره . فما أمضى في الأزل ، هو ما¹⁰ أجرى في الأبد . وما أجرى في الأبد ، هو ما أمضى في¹¹ الأزل عبارة . والحقيقة لا يقارنها¹² شيء ولا يثبت بازائها شيء .

13 « انه هو بيدي ويعيد » . قال ابن عطاء : بيدي باظهار القدرة فيوجد المعدوم ، ثم يعيد¹³ باظهار الهيبة فيفقد الموجود .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول¹⁴ : قال ابن عطاء : بيدي بالكشف لقلوب الأولياء فيمحو كل¹⁵ خاطر سواه ، وتخضع له القلوب فلا تخضع الا له .

16 « فعّال لما يريد » . قال ابن عطاء : فعّال لما يريد باظهار فضله¹⁶ في اظهار عدله ، واظهار عدله في اظهار¹⁷ فضله . ولو حوّل عدله الى أهل فضله ما أطاقوا ، ولو حوّل فضله الى أهل عدله ما¹⁸ أطاقوا ولا احتملوا .

22 « في لوح محفوظ » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم

(1) YB : قال ابن عطاء ؛ F : قال ابن عطاء يقول : الشاهد الحق ... || (2) F : — هو ... احواله ||
(3) F : — وقال || (4) B : شهد || (5) YH : — له || (6) FB : وسرها ؛ Y : وسيرها || (7) YHF :
كذلك || (8) B : تيسره ؛ F : تيسره || (9) F : عن || (10) H : — هو ما || (11) F : في الاول والازل ||
(12) F : يقاربها || (13) H : يعيده || (14) Y : سمعت ... يقول ؛ B : — البراز || (15) F :
عن كل ؛ H : لكل || (16) H : فعله || (17) H : — عدله ... اظهار || (18) H : لا .

يقول : سمعت ابن عطاء يقول¹ : حفظ ما استحفظ فيه ان يحفظه² ، وأجرى القلم بعمله في خلقه ، وستر على القلم ان يعلم بما³ جرى . فهو الحافظ عليه بما استحفظه⁴ .

سورة الطارق

(86)

15 « انهم يكفون كيداً » . قال ابن عطاء : الكيد إستدراجك من حيث لا تعلم .

سورة الاعلى

(87)

13 « ثم لا يموت فيها ولا يحيى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول⁵ : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت⁶ ابن عطاء يقول : لا يموت فيستريح من غم القطيعة ، ولا يحيى فيصل الى روح الوصلة .

سورة الغاشية

(88)

21 « فذكر انما انت مذكر » . سمعت ابا بكر الرازي يقول : سمعت ابا العباس ابن عطاء⁷ يقول : الموعظة للعوام ، والنصيحة للاخوان ، والتذكرة للخوارج : فرض افترضه الله تعالى⁸ على عقلاء المؤمنين . ولولا ذلك لبطلت السنة وتعطلت الفرائض .

(1) FB: يقول قال ابن عطاء || (2) B: يحفظ || (3) B: ما || (4) YB: استحفظ || (5) H: سمعت ... يقول || (6) HB: قال ابن عطاء ؛ Y: سمعت ... سمعت (قال ابن عطاء) || (7) FB: — ابن عطاء || (8) H: — تعالى .

سورة الفجر

(89)

1-2 «الفجر». قال ابن عطاء¹: هو² محمد صلعم³ لان⁴ به تفجرت انوار الايمان وغابت ظلم الكفر. «وليل عشر»: ليالي موسى⁵ التي اكمل بها⁶ ميعاده بقوله⁷ «واتمناها بعشر» (٧: ١٤٢).

3 «والشفع والوتر». قال ابن عطاء⁸: الشفع الفرائض والوتر السنن. وقال: الشفع الخلق والوتر الحق⁹.

27 «يا ايها النفس المطمئنة». قال ابن عطاء¹⁰: المطمئنة هي العارفة بالله تعالى¹¹ التي لا تصبر عن¹² الله¹³ طرفة عين.

سورة البلد

(90)

1-2 «لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد». قال ابن عطاء¹⁰: اقسم الله تعالى¹¹ بالمدينة لطيبها ولأن النبي صلعم¹⁴ سماها طيبة. وشرفها بان جعل تربة النبي¹⁵ عليه السلام¹⁶ منها ومقامه فيها وهجرته اليها فقال «بهذا البلد» الذي¹⁷ شرفته بمكانك حياً وببركتك ميتاً.

4 «لقد خلقنا الانسان في كبد». قال ابن عطاء¹⁰: في ظلمة وجهل.

8 «ألم يجعل له عينين». قال ابن عطاء¹⁰: عيناً في رأسه يبصر¹⁸ بها آثار الصنع، وعيناً في قلبه يرى بها مواقع الغيب.

(1) H: + رحمة الله عليه || (2) YH: والفجر هو || (3) Y: عليه السلام || (4) FB: لانه || (5) B: + عليه السلام; H: + صلعم || (6) YF: به || (7) B: + تعالى || (8) H: + رحمة الله || (9) B: + عز وجل || (10) H: + رحمة الله عليه || (11) H: — تعالى || (12) B: عل || (13) YB: + تعالى || (14) B: — قال ابن عطاء... صلعم; Y: عليه السلام || (15) YH: رسول الله || (16) HB: صلعم || (17) B: اي || (18) F: ينظر.

سورة الشمس

(91)

9 « قد أفلح من زكاها ». قال ابن عطاء¹ : أفلح² من³ وفق لمراعاة أوقاته .

سورة الليل

(92)

4 « ان سعيكم لشتى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز⁴ يقول⁵ قال ابن عطاء : ظاهر هذه الآية يدل على ان من الناس من يكون سعيه بقوله وفعله ، ومنهم من يكون سعيه⁶ بنيته دون قوله وفعله ، ومنهم من يكون سعيه بنيته وقلبه⁷ وفعله ، ومنهم من يكون سعيه في طلب الدنيا ، ومنهم من يكون سعيه في طلب الآخرة ، ومنهم من يكون سعيه لوجهه⁸ ، لا للدنيا ولا للآخرة . وأدون الناس سعياً من سعى لهذه الفانية ، واعظهم همة من سعى لوجهه⁸ : فذاك الذي لا يجيب سعيه ولا يبطل عمله .

وقال ابن عطاء⁹ : باطن هذه الآية ان يرى سعيه قسمة من¹⁰ الحق له ، من¹⁰ قبل التكوين والتخليق ، لقوله تعالى¹¹ « نحن قسمنا بينهم معيشتهم » (٤٣ : ٣٢) . وان¹² السعي له مراتب كمراتب المتصلين بالسلطان والواصلين اليه ، والندماء والجلساء واصحاب الأسرار . كذلك سعي المریدين والمرادين والعارفين والمحبيين والمشتاقين والواصلين والفانين¹⁸ عن أوصافهم والمتصفين بأوصاف الحق : هذا الى ما¹⁴ لا عبارة له ولا غاية ، « ان سعيكم لشتى » .

17 « وسيجنبها الأتقى » . قال ابن عطاء⁹ : الزهاد في الدنيا هم¹⁵ المتقون . والأتقى من تركها جملة ، وأعرض عنها بالكلية كالصديق رضي الله عنه . فان¹⁶ الكل أعطوا وابتقوا¹⁷ . والصديق رضي الله عنه¹⁸ أعطى الفاني¹⁹ جملة ، وأبقى

(1) FB: ابو عثمان || (2) H: — أفلح || (3) H: لمن || (4) H: — البراز || (5) Y: — سمعت ... يقول || (6) F: — بقوله ... سعيه || (7) F: وقوله || (8) B: لوجه الله تعالى || (9) H: + رحمة الله عليه || (10) B: — من || (11) H: — تعالى || (12) F: فان || (13) H: والفانين || (14) B: من || (15) B: في دنياهم || (16) FB: لان || (17) B: — وابتقوا ؛ HF: واتقوا || (18) B: — رضي الله عنه || (19) H: الفانية .

لنفسه الباقي الذي لم يزل ولا يزال . ألا ترى¹ لما قال له² النبي صلعم³ « ماذا ابقيت لنفسك؟ » قال : الله تعالى⁴ ورسوله⁵ .

سورة الضحى

(93)

1-2 « والضحى والليل اذا سجى » . قال ابن عطاء : ومكاشفات⁶ شرك بنا واشتغالك بالدعوة نظراً الى الخلق .

3 « ما ودّعك ربك وما قلى » . قال ابن عطاء⁷ : ما حجبك عن قربه حين بعثك الى خلقه .

5 « ولسوف يعطيك ربك فترضى » . قال ابن عطاء : كأنه يقول لنبيّه صلعم⁸ : أقرضى بالعطاء عوضاً⁹ عن المعطي ؟ فيقول : لا . فقيل له : « انك لعلى خلق عظيم » (٦٨ : ٤) اي على همة جليلة اذ لم يؤثر فيك شيء من الاكوان ولا يرضيك شيء منها¹⁰ .

6-8 « ألم يجدك يتيماً فأوى¹¹ ووجدك ضالاً فهدى ووجدك عائلاً فأغنى ؟ » سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء : معناه وجدك¹¹ اليتيم فأوى بك ، ووجدك¹¹ الضال فهدى بك ، ووجدك¹¹ العائل ، فأغنى بك . قوله « ووجدك » ، ولا يكون الوجدان الا بعد الطلب ، وكان طالباً له في الأزل فوجده ثم أوجده سفيراً بينه وبين خلقه .

وقال ايضا : وجدك بين قوم ضلال فهداهم¹² بك .

وقال ايضا¹³ : وجدك اي طلبت حتى وجدت . والمطلوب هو المراد في

معنى¹⁴ الظاهر .

(1) FB : ولذلك لما (2) Y : — له (3) Y : عليه السلام (4) YH : — تعال (5) B : +
+ عليه السلام (6) H : مكاشفات (7) H : + رحمة الله عليه (8) Y : عليه السلام (9) B : —
عوضاً (10) FB : منها شيء (11) YHB : وجد ... ووجد ... ووجد (12) B : + الله (13)
(13) B : — وقال ايضا (14) B : المعنى .

وقال ايضاً : ألم يجدك متحيراً في مشاهدته فأواك الى نفسه ، واعطاك الرسالة ،
 ووجدك جباناً عن الإخبار عنه ، فجسرك عليه ، ووجدك عائلاً اي فقيراً بمشاهدة¹
 الخلق ، فاغناك بمكاشفته عن مشاهدتهم .

وقال ابن عطاء : وجدك فقير النفس فاغنى قلبك بغناه ، فاتصل غناك بغناه ،
 فصرت غنياً بغنى القلب عن غنى² النفس . قال النبي صلعم³ : ليس الغنى عن
 كثرة العرض ، انما⁴ الغنى غنى القلب .

وقال ابن عطاء : الضال في اللغة هو المحب . اي وجدك محباً للمعرفة فن⁵
 عليك بها⁶ . وذلك⁷ قوله تعالى⁷ في قصة⁸ يوسف⁹ « انك لفي ضلالك القديم
 (١٢ : ٩٥) اي محبتك القديمة .

وقال ابن عطاء في قوله¹⁰ « ووجدك عائلاً فاغنى » اي ليس معك كتاب
 ولا وحي فاغناك بها .

وايضاً : « ووجدك ضالاً » اي طالباً لمحبتة فهداك لها¹¹ .

وايضاً : وجدك غير عالم بما لك¹² عنده من المنزلة فهداك له واغناك به .

وقال ابن عطاء : وجدك ضالاً عن الرسوم لا عن المعرفة .

9-10 « فاما اليتيم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر » . قال ابن عطاء : المؤمنون
 كلهم ايتام الله¹³ وفي حجره ، فلا تقهرهم اي تبعدهم عنك . والسؤال هم
 أسراء الله فلا تنهرهم . ولئن لهم¹⁴ والطف بهم .

11 « واما بنعمة ربك فحدث » . قال ابن عطاء : حدث¹⁵ نفسك لثلاث تنسى
 فضلي عليك قديماً وحديثاً .

(1 FB : لمشاهدة || 2 H : — غنى || 3 Y : عليه السلام || 4 YH : ولكن || 5 Y : به ||
 (6 F : + في || 7 YHB : — تعال || 8 HFB : — قصة || 9 FB : — في يوسف ؛ Y : + عليه
 السلام || 10 FB : — في قوله || 11 YH : — وايضاً ... لها || 12 FB : بحالك || 13 B : +
 تعال || 14 B : — ولن لهم || 15 B : + به .

سورة الشرح

(94)

- 1 « ألم نشرح لك صدرك ». قال ابن عطاء¹ : ألم نوسع سرّك² لقبول ما يرد عليك .
- 2 وقال في قوله³ : « ووضعنا عنك وزرك » : اي⁴ اعباء النبوة⁵ والرسالة ، فكنت فيها⁶ محمولا لا حاملا .
- وقال ايضا⁷ : ألم نمنّ عليك بالاحتمال عن المخالفين⁸ « ووضعنا عنك وزرك » الذي⁹ كادت نفسك ان تلتف عند حمل النبوة ، فأعنّاك عليه وقويّاك عند الابلاغ ؟ سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم يقول¹⁰ : قال ابن عطاء في قوله³ « ألم نشرح لك صدرك » قال : ألم نخلّ سرّك عن الكل ، فغبت عن مشاهدة الكون وما سوى الحق . فشرح صدرك للنظر ، وشرح صدر موسى¹¹ للكلام¹² .
- وقال في قوله « ووضعنا عنك وزرك » اي¹³ ألم أزل ملاحظة المخلوقين عن سرّك ؟
- 4 « ورفعنا لك ذكرك » . قال ابن عطاء : جعلتُ تمام الايمان بي بذكرك معي .
- وقال ايضا : جعلتُ ذكرك¹⁴ من ذكري . فكان من ذكرك ذكري¹⁵ .
- 7 « فاذا فرغت فانصب » . قال ابن عطاء : اذا فرغت من تبليغ الرسالة فانصب لطلب الشفاعة .
- 8 « والى ربك فارغب » . قال ابن عطاء : فارغب¹⁶ ليعطيك في أمتك ما تقرّ به¹⁷ عينك¹⁸ .

(1) H : — ابن عطاء || (2) صدرك || (3) B : + تعال || (4) HB : — اي ؛ F : الذي ||
 (5) Y : — النبوة و || (6) B : بها || (7) H : + ووضعنا عنك وزرك || (8) B : المخلوفين (sic) ||
 (9) YH : — الذي || (10) Y : — سمعت ... يقول || (11) B : + عليه السلام || (12) H : + صل
 الله عليها || (13) YH : — اي || (14) YF : جعلتك ذكراً || (15) H : — وقال ... ذكري ||
 (16) YH : — فارغب || (17) F : — به || (18) B : عينك .

سورة التين

(95)

3 « وهذا البلد الأمين » . قال ابن عطاء : أمناءه¹ بمقامك فيه² وكونك به³ فان كونك أمان حيث ما كان .

4 « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » . قال ابن عطاء : في⁴ أتم معرفة .

سورة العلق

(96)

6-7 « كلا ان الانسان ليطغى ، ان رآه استغنى » . قال ابن عطاء : رؤيئة الغنى تورث الطغيان والبطر ، لان الغنى⁵ يورث الفخر ، والفخر يورث الطغيان .

سمعت منصور⁶ بن عبد الله⁷ يقول : سمعت ابا القاسم يقول : قال ابن عطاء : طغيان الغنى لمن لا يصلح له الا الفقر . فاذا اغناه ، أبطره⁸ غناه . وقال : اذا اغناه غناه عن المغني ، أبطره ذلك الغنى .

19 « واسجد واقترب » . قال ابن عطاء : واقترب الى بساط الربوبية ، فقد اعتقناك من⁹ بساط العبودية .

سورة البينة

(98)

8 « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال ابن عطاء : الرضا¹⁰ هو النظر الى قديم اختيار الله تعالى¹¹ للعبد : يختار الأفضل ، فيترك السخط¹² عليه .

(1) YFB : أمنها || (2) YFB : فيها || (3) YFB : بها || (4) FB : في || (5) H : — الغنى || (6) B : منصور ؛ Y : منصوراً || (7) YB : — ابن عبد الله || (8) H : اضره || (9) F : عن || (10) H : — الرضا || (11) H : — تعالى || (12) H : التسخط .

سورة الماعون

(107)

5 « عن صلاتهم ساهون » . سمعت عبد الله بن علي البغدادي يقول : سمعت احمد بن فائق يقول : سمعت¹ ابا العباس بن عطاء يقول² : ليس في القرآن وعيد³ صعب الا وبعده وعد⁴ لطيف ، غير هذه الآية « فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون » . ذكر⁵ الويل لمن صلاها بلا حضور من قلبه . فكيف بمن تركها وأساء⁶ ؟

سورة الكوثر

(108)

1 « انا اعطيناك الكوثر » . قال ابن عطاء : الرسالة والنبوة .
وقال ابن عطاء⁷ : معرفة بر بوبيتي وانفراداً بوحدايتي وقدرتي ومشيتي .



سورة النصر
مركز تحقيقات علوم اسلامی
(110)

1 « اذا جاء نصر الله والفتح » . قال ابن عطاء في هذه الآية⁸ : اذا شغلك به عما دونه ، فقد جاءك الفتح من الله تعالى⁹ . والفتح هو النجاة من السجن ، والبشري بقاء الله تعالى .

وقال ابن عطاء : اذا فتح عليك علوم القربة وأحوال الاشتياق .

(1) Y: — سمعت ... سمعت || (2) Y: قال ابن عطاء || (3) B: وعد || (4) F: وعيد || (5) F: الذكر || (6) FB: رأساً || (7) B: — ابن عطاء ؛ Y: وقال ايضا || (8) YH: — في هذه الآية || (9) YB: + تعالى .

سورة الاخلاص

(112)

1-2 « قل هو الله احد » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرزاز يقول¹ : قال ابن عطاء : « قل » في غير² هذا الموضع في القرآن³ اي اظهر⁴ ما أوحينا اليك وبيننا لك⁵ بتاليف الحروف التي قرأناها عليك لتهدي بها أهل الهداية . والهاء تنبيه عن معنى ثابت ، والواو اشارة الى ما لا يدرك حقائق نعوته وصفاته بالحواس . و « الاحد » المنفرد الذي لا نظير له . والتوحيد هو الاقرار بالأحادية والوحدانية : وهو الانفراد .

وقال ابن عطاء : هو هو ، ولا⁶ يقدر أحد ان يُخبر عن هويته الا هو . لا عبارة لأحد عنه حقيقة إلا له عن نفسه . فيخبر عن نفسه بحقيقة حقه ، والأخبار يخبرون عنه على حد الاذن⁷ فيه والأمر : فاخبر عن نفسه بانه « هو الله »⁸ : اشار من نفسه الى نفسه⁹ ، اذ لم يستحق احد ان يشير اليه سواه . فن أشار اليه ، فانما أشار الى إشارته الى نفسه . فن تحقق إشارته¹⁰ الى إشارته بالتعظيم والحرمة ، كانت إشارته صحيحة على حد الصواب . ومن وقعت إشارته على حد الدعوى ، بطلت إشارته¹¹ وبعدت عن تعيّن الحقيقة .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم يقول : قال ابن عطاء في قوله¹² « قل هو الله احد » : هو المنفرد بايجاد المفقودات والمتوحد باظهار الخفيات .

وقال ابن عطاء في قوله¹³ « قل هو الله احد » : إشارة منه اليه ، حين قال¹⁴ الكفار « انسب لنا ربك » .
« الله الصمد » . قال ابن عطاء : الصمد الذي لم يتبين عليه أثر فيما أظهر .

(1) Y: — سمعت ... يقول || (2) Y: — غير || (3) Y: — في القرآن || (4) H: + ما اتيناك
و || (5) H: — وبيننا لك || (6) F: — لا || (7) B: الادب || (8) Y: + تعالى || (9) F: —
اشار ... نفسه || (10) B: بإشارته || (11) B: + على حد الدعوى || (12) B: + تعالى ||
(13) H: — في قوله || (14) B: قالت .

وقال ابن عطاء : الصمد المتعالي عن الكون والفساد .

سمعت منصور¹ بن عبد الله² يقول : سمعت ابا القاسم البزاز³ يقول : قال ابن عطاء : « قل هو الله احد » أظهر⁴ لك منه التوحيد . « الله الصمد » أظهر⁴ لك منه المعرفة . « لم يلد » أظهر⁴ لك منه الايمان . « ولم يولد » أظهر⁴ لك منه الاسلام . « ولم يكن له كفواً احد » أظهر⁴ لك منه اليقين .

3 « لم يلد ولم يولد » . قال ابن عطاء⁵ : « لم يلد » دليل⁶ الفردانية ، « ولم يولد » دليل الربوبية .



مركز تحقيقات كالمبيوتر علوم اسلامی

(1) Y: منصوراً || (2) Y: — ابن عبد الله || (3) YHB: — البزاز || (4) YHF: ظهر || (5) H: بن علي (sic) || (6) H: + علي .



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تفسیر ابوالحسین نوری



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

یادداشت

پل نویا، در یکی از «ملانژ»های دانشگاه سن ژوزف^۱، رساله‌ای از ابوالحسین نوری، تحت عنوان مقامات القلوب چاپ کرده است. او نسخه خطی آن را در یک جنگ خطی کتابخانه نافذ پاشا در استانبول یافته، و پس از آن با استفاده از اطلاعات فواد سزگین به وجود نسخه‌های دیگری از آن پی برده و با مقابله آنها طبع انتقادی از آن به دست داده است. نویا در مقدمه این رساله، نخست از شخصیت نوری سخن گفته و پس از نقل خلاصه‌ای از مقامات و معرفی نسخه‌های خطی آن، متن اصلی آن را که از روی چهار نسخه تصحیح شده است همراه با نسخه بدلهایی منتشر کرده است. به دنبال متن، برای آشنایی بیشتر خوانندگان با نوری، دو ضمیمه بر آن افزوده است. یکی (که آن را ضمیمه A می‌خواند) همین کلماتی است که در اینجا در پی می‌آید و او آنها را تحت عنوان «کلمات منقول نوری در حقائق التفسیر سلمی^۲» آورده است. این ضمیمه شامل بیست و نه قول از اقوال نوری است که سلمی در مجموعه بزرگ تفسیر خود، حقائق التفسیر، نقل کرده است. این اقوال تفسیرهایی از آیات قرآنی است، ولی معلوم نیست که سلمی آنها را از کجا گرفته است. پل نویا از خود می‌پرسد آیا نوری تفسیر قرآنی نوشته بوده که اکنون در دست نیست و سلمی به آن دسترس داشته است؟ و خود در پاسخ می‌گوید آنچه ما در این باره می‌دانیم این است که نوری مجالسی داشته که در طی آنها تفسیر قرآن می‌گفته است، و احتمال می‌رود که سلمی آنها را خود از زبان نوری شنیده یا از یادداشتهای شاگردان او گرفته باشد^۳. پل نویا متن این اقوال را از روی نسخه‌های خطی

1. Paul Nwyia, S.J., *Textes mystiques inédits d'Abu-l-Hasan al-Nūrī, «le Maqamāt»*, Mélanges de L'université Saint-Joseph, Imprimerie Catholique, 1968.

این رساله همراه با ترجمه فارسی آن در معارف (دوره ششم، شماره ۱ و ۲، ۱۳۶۸، ص ۸۱-۱۱۹) چاپ شده است.

2. Sentences de Nūrī citées par Sulamī dans *Ḥaqā'iq al-tafsir*.

۳. پل نویا، پیشگفته، ص ۱۲۶ [۱۲].

فاتح، ۲۶۰، با رمز F و بشیر آقا ۳۶، با رمز B و بنی جامی، با رمز ۷، تصحیح کرده است. دومین ضمیمه‌ای که نوپا بر متن مصحح مقامات افزوده ضمیمه‌ای تحت عنوان «شرح کلام ابی الحسن النوری رحمه الله تعالی» است که او آن را ضمیمه B نامیده است، و درباره آن می‌نویسد: «در ضمیمه B، ما متن بسیار جالب توجهی منسوب به نوری آورده ایم که شارح ناشناسی از شاگردان مکتب ابن عربی آن را شرح کرده است»^۴. و پس از نقل خلاصه فشرده و نیز عباراتی از آن می‌گوید: «برای شاگرد ابن عربی چنین عباراتی غذای روحی دلپذیری بود؛ به همین سبب شارح ناشناس ما شادمان است از اینکه می‌تواند اندیشه نوری را به زبان فلسفی استاد خود پی‌برد و آن را با اصطلاحات مهم وحدت وجودی همراه کند. می‌دانیم که مکتب ابن عربی، برای بنیانگذاری نظریات وحدت وجودی خود، معمولاً به پاره‌ای از نوشته‌های سهل‌تستری و بعضی آراء مکتب سالمیه ارجاع می‌دهد. ولی تا اینجا نمی‌دانستیم که بعضی از شاگردان ابن عربی نوری را هم از آن خود می‌دانند. به همین سبب نباید از اهمیت متنی که تصحیح آن را می‌آوریم (یعنی همین شرح کلام منسوب به نوری) غافل بود. ما آن را همراه با گزیده عمده‌ای از شرح منتشر می‌کنیم، نه تنها برای اینکه معنی متن را روشن کنیم، بلکه علاوه بر آن، برای اینکه شارح، مخصوصاً از جهت احاطه او بر اصطلاحات فلسفی، شایان توجه است»^۵.

ولی چنانکه پروفیسور هرمان لندلت تحقیق کرده است، این ضمیمه، که شامل «گزیده عمده‌ای از شرح شارح ناشناس» است، برخلاف آنچه پل نوپا نوشته است، از ابوالحسن نوری نیست، بلکه از ابوالحسن بستی است و متن کامل عربی آن به اضافه شرح نورالدین اسفراینی و شرح شارح ناشناخته همراه با ترجمه فارسی آنها، در کتاب زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی^۶، چاپ گردیده است. اشتباه نوپا و به تبع آن نتیجه‌گیری شتاب‌آمیز او از اینجا ناشی شده است که او تنها یک نسخه از متن و شرح آن را در دست داشته، و در آن نسخه هم، چنانکه در مقدمه آن می‌خوانیم، شارح ناشناخته «کلمات» را منسوب به نوری دانسته است. خود نوپا نیز از اینکه فقط یک نسخه از آن را یافته بوده راضی نبوده است، زیرا در پایان مقاله خود، که در آن مقامات را معرفی می‌کند چنین می‌نویسد: «این متن را در یک جنگ خطی

۴. همانجا.

۵. همان، ص ۱۲۷ [۱۳].

۶. نگاه کنید به: نصرالله پورجوادی، زندگی و آثار شیخ ابوالحسن بستی، «کلمات عربی»، ص ۱۳۵-۱۰۵، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.

کتابخانه ولی الدین، به شماره ۱۸۲۱، برگهای ۸۸ ب تا ۹۳ الف یافتیم. ولی افسوس که نسخه‌های دیگری از آن در دست نیست، و دور از احتیاط است که مصحح، مخصوصاً در مورد متونی بدین دشواری، به يك نسخه تنها اکتفا کند. با این همه، نسخه ما بسیار خوب است و چندان چیزی کم ندارد.»^۷

البته نو یا این حکم را در مورد محتوای متن کرده، ولی بی احتیاطی او در این بوده که در مورد صحت انتساب متن به نوری تحقیق وافی به جای نیاورده است.

نوشته اسماعیل سعادت



۷. پل نو یا، پیشگفته، ص ۱۲۷ [۱۳].



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

APPENDICE A

SENTENCES DE NŪRĪ CITÉES PAR SULAMĪ DANS HAQĀ'IQ AL-TAFSĪR

- 29 II : « هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً » : قال ابو الحسين النوري :
اعلى مقامات اهل الحقائق الانقطاع عن العلائق
- 40, I : مثل النوري عن فهم هذه الآية « اوفوا بعهدي اوف بعهدكم » قال :
اوفوا بعهدي في دار محنتي¹ على بساط خدمتي بحفظ حرمتي اوف
بعهدكم في دار نعمتي² على بساط قربتي بسرور رؤيتي .
- 245, II : « والله يقبض ويبسط » : قال ابو الحسين النوري : يقبض باياه
ويبسط لاياه .
- 273, II : « تعرفهم بسيماهم » : قال النوري : تعرفهم بسيماهم بفرحهم بفقيرهم
واستقامة احوالهم عند موارد البلاء عليهم .
- 35, III : « اني نذرت لك ما في بطني محررا » : قال النوري : خادما لاهل
صفوتك .
- 97, III : « ومن دخله كان آمناً » : قال النوري : من دخل قلبه سلطان
الاطلاع كان آمناً من هواجس نفسه وسواس الشيطان .
- 128, III : « ليس لك من الامر شيء » . قال النوري : ليس لك من الامر شيء³
ولكن الامر كله اليك لان⁴ لك الامر⁵ . فالامر كله اليك⁶ وليس
لك منه شيء جل قدرك ان تلاحظ⁷ غير⁸ الحق فيما بيدي ويعبد .
- 152, III : « منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة » : قال النوري :
العامه في قبيص العبودية والخاصة⁹ في قبيص الربوبية فلا يلاحظون
العبودية . واهل الصفوة جذبهم الحق ومحامهم عن نفوسهم .

(1) Y: محبتي || (2) F: نعمتكم || (3) Y: - شيء || (4) F: فان || (5) B: - لان لك الامر ||
(6) B: فان الامر كله لك واليك || (7) B: تلاحظه || (8) B: عن || (9) YF: والخاص ||

- 128,IV : « واحضرت الانفس الشح » : قال النوري : الزمت الاشباح مخالفة الحق في جميع الاحوال ، وشحها ما يضرها من طلب الدنيا .
- 9,VI : « وللبسنا عليهم ما يلبسون » : قال النوري : رحمهم من حيث لم يعلموا .
- 36,VI : « انما يستجيب الذين يسمعون » . قال النوري : من فتح سمعه للسمع أجري لسانه بالجواب¹ .
- 83,VI : « نرفع درجات من نشاء » : قال النوري : نرفع درجات من نشاء بالكون مع الله والفهم عنه .
- 2,VII : « فلا يكن في صدرك حرج منه » : قال النوري : ان انوار الحقائق اذا وردت على السر ضاق عن حملها كالشمس يمنع شعاعها عن ادراك نهايتها .
- 29,VII : « كما بدأكم تعودون » : قال النوري : نجري عليكم في الابد ما قضينا به عليكم في الازل .
- 22,X : « دعوا الله مخلصين له الدين » . قال النوري : المخلص في دعائه من لا يصحبه من نفسه شيء سوى روية من يدعوه .
- 17,XI : « أفمن كان على بيعة من ربه » : قال ابو الحسين النوري : البيئات هي التي لا يكشف او اخرها² عن عثرة ولا غلط .
- 10,XIV : « فاطر السموات والارض يدعوكم » : قال النوري : دعا الله الخلق بنفسه الى نفسه وذكر من اسمائه « فاطر » لثلا يتعلقوا بشيء من الاكوان فقال انا فاطر السموات والارض ان اردتم ما فيها فهو عندي³ وان اردتموني فلا تلتفتوا اليها⁴ وارجعوا منها⁵ الي .
- 72,XV : قال النوري في قوله « لعمرك » قال : بالحياة التي⁶ خُصصت بها من بين الخلق فحيوا بالارواح وحييت بي . فبقاؤك⁷ متصل ببقائي لانك باق بي .

(1) B: للجواب || (2) F: + الا || (3) F: عدي || (4) B: اليها || (5) B: منها || (6) F: الذي || (7) B: فبقاك .

- 28, XVIII : « ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا » : قال النوري : الغفلة سكون السر الى شيء سوى الحق .
- 78, XXII : « واعتصموا بالله هو مولاكم » : قال النوري : الاعتصام بالله للخواص والاعتصام بجبل الله للعوام ، والاعتصام بجبل الله هو التمسك بالوامر والسنن¹ والاعتصام بالله هو خلو القلب والسر عما يُشغل عنه والاشتغال بمراقبته والاقبال عليه . قال الله تعالى « واعتصموا بالله هو مولاكم » اي هو الذي يعينكم به ان اقبلتم على الاعتصام .
- 63, XXIV : « فليحذر ... ان تصيهم فتنة » : قال النوري : الفتنة هو الاشتغال بشيء سوى الحق .
- 50, XXVII : « ومكرنا مكرًا » : قال النوري : لولا المكر ما طاب عيش الاولياء .
- 32, XXXV : « ثم اورثنا الكتاب » : سئل النوري رحمة الله عليه عن قوله تعالى « ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا » : على ماذا عطف بقوله « ثم » ؟ قال : عطف ارادة الازل والامر المقضي قال : ثم اورثنا من الخلق الذين مسقت لهم مناصب الاصطفائية في الازل .
- 61, XXXVI : « وأن اعبدوني » . قال النوري : الانفاس ثلاثة : نفس في العبودية ونفس في الربوبية ونفس بالرب .
- 60, XXXIX : « ويوم القيامة ترى الذين كذبوا » : قال النوري في هذه الآية : الذين ادعوا محبة الله ولم يكونوا فيها صادقين .
- 85, LVI : « ونحن اقرب اليه منكم » . قال ابو الحسين النوري : قرب القرب في معنى ما نشير² اليه³ بعد البعد .
- 3, LVII : « هو الاول والآخر والظاهر والباطن » : قال ابو الحسين النوري : الاولى هي الآخرة والآخرة هي الاولى والظاهرة هي الباطنية والباطنية هي الظاهرية ، كما ان الازلية هي الابدية والابدية هي الازلية ليس

(1) F : على السنن || (2) B : يشير || (3) F : + من .

بينهما حاجز . الا انه يفقدك وقتاً ويشهدك وقتاً لتجديد اللذة وروية العبودية¹ .

3,LXXII : « وانه تعالى جد ربنا » : قال النوري : تعالت² عظمته عن ان يكون اليه سبيل الا به او يكونه³ ما احده . بل لا دليل على الله سواه ولا أثر لشيء عليه لانه الذي ابدى⁴ الآثار .

8,XCVIII : « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال النوري : الرضا استقبال الاحكام بالفرح .



مركز تحقيقات كالمبيوتر علوم اسلامي

(1) انظر اللمع للسراج ص ٨٥ (طبعة القاهرة) || (2) YF : تعال || (3) YF : يلونه || (4) F : ابتداء .



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

تفسیر حسین بن منصور حلاج



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

پایه اول - فصل اول - درس اول - ۱۴۰۱

یادداشت

متن حاضر تفسیری است که ابو عبدالرحمن سلمی از قول حسین بن منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ هـ.ق.) در کتاب *حقائق التفسیر* خود نقل کرده و لویی ماسینیون آن را استخراج و پس از مقابله با چند نسخه خطی آن را در سال ۱۹۲۲ در کتاب معروف خود به نام تحقیق در اصطلاحات عرفان اسلامی (*Essai sur le lexique technique de la mystique musulmane*) چاپ کرده است. ماسینیون پیش از این متن، مقدمه‌ای نیاورده و درباره نسخه‌های خطی و شیوه تصحیح او توضیحی دیده نمی‌شود. ولی از روی سازواره انتقادی او می‌توان دریافت که وی از نسخه‌های ابنی جامع (YJ)، ازهر (Azh) و برلین (Berlin) بهره برده و در ضمن قسمتهایی را با قطعات متناظر در تفسیر *عرائس البیان فی حقایق القرآن* از روزبهان بقلی شیرازی مقابله کرده است. ماسینیون سخنان حلاج را در این تفسیر متأثر از تفسیر امام صادق (ع) دانسته است، چنانکه در مطالبی که درباره تفسیر منسوب به امام جعفر صادق نوشته است (بنگرید به همین مجموعه، ص ۱۰) می‌نویسد: "حلاج از اشارات مهمی در این مجموعه [از سخنان امام جعفر صادق (ع)] بهره بر گرفته و آنها را پرورده است: از نظر قاموسی، کاربرد مشیت (به جای اراده)، محبت (به جای عشق)، ازلیت و حلول، حق (در یاد از خدا) و، از نظر ساختی، تفسیر قرآنی اسماء الله یعنی نور (= منور)، صمد (= مضمود الیه) و عبارت *إهدنا (= ارشدنا الی محبتک)* را از این مجموعه اخذ کرده است. حلاج تمثیل دوازده منزل (منازل منطقة البروج) نفس و مواد به صورت مکالمه درآمده... (تنزیه) خود را از آن اقتباس کرده است."

ماسینیون در واقع نخستین کسی است که از *حقائق التفسیر* سلمی بدین شیوه استفاده کرده و مجموعه اقوال يك مفسر را بصورت جداگانه چاپ کرده است. کاری که پل نوپا بعداً در مورد تفاسیر امام صادق (ع) و ابن عطا و نوری کرده است به پیروی از ماسینیون بوده است. این متن را ماسینیون ظاهراً با خط خود نوشته و به همین صورت چاپ کرده و ما نیز آن را اندکی بزرگتر کرده و در اینجا آورده ایم.

ن.پ.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قاموا « (II, 19) قال اذا اضاء لهم *مرادهم* من الدنيا و الدين
الفوه *مشوا* فيه و اذا اظلم عليهم * من خلاف* بقولهم و قاموا.
مجهولين -

4- [«] - II, 51 - « فتعبروا الى بارئكم »
قال ابن منصور ما شبع الحق اليه طريقا الا و اولته⁽¹⁾ التلف
قال الله تعالى « تعبروا الى بارئكم فاقتلوا⁽²⁾ انفسكم » فما دام
بصحبك⁽³⁾ سميتك⁽⁴⁾ و عقلك فانت و عين الجهل حتى يضل
عقلك و يذهب خاطرك و تفقد سبيلك اذ ذاك « عسى » و لعل⁽⁵⁾

5- [«] - II, 51 - « »
وقال ابن منصور « تعبروا الى بارئكم فاقتلوا⁽⁶⁾ انفسكم - النوبة
محو البشرية باثبات الالهية⁽⁷⁾ و فناء النفوس⁽⁸⁾ عما دون
الله تعالى و عا الله تعالى حتى يرجع الى اصل العدم⁽⁹⁾ و يبقى
الحق كالم ينزل -

6- [«] - II, 109 - « فانيما تولوا متم وجهه الله »
قال ابن منصور وجهك⁽¹⁰⁾ حيث توجهت⁽¹¹⁾ و قصده⁽¹²⁾ اين قصدت⁽¹³⁾
وقال هذا مثل ابتداء الحق⁽¹⁴⁾ للخلق كمثل الهلال⁽¹⁵⁾ يري من جميع
لاقطار و يستجب بالرسوم و الآثار فاذا ارتفعت الرسوم صار
اظرا و لا منظورا -

نسيبتك: Bayle -

(1) - اوله: Axl - sic: K. 91 - 4 (3) - (sic!) ابو: K. 91 - (4) - 4 -

(5) -
(3) « n'ont pas de fin (n'ont été pas faites en pureté, pour le même motif).
- القديم: Bayle (6) - قتله النفس: Bayle (5) -

- ابد: K. 91 (7) - « فقدته اين فقدت: K. 91 (8) - 6 -

- 7- [البقرة] 256، لا - «... الله لا اله الا هو المحيى القيوم»
 سئل ابن منصور (رحمه الله) عن هذا فقال «لا اله الا الله» يخصص
 شيئا، إزالة العلة عن الربوبية، وشره المحقق عن الدرر «
 8- [البقرة] 256، لا - «... وسيع كرتية السموات والارض»
 قال ابن منصور في قوله «... من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه»
 قال فأي الشفيع (ل) أي من لا يسمع غيره ولا يحجبه سواه؟
 9- [الاحزاب] 16، لا - «... شهد الله انه [لا اله الا هو]»
 وقال ابن منصور لرجل «... تشهدني الاذان؟» قال نعم.
 قال «... الخدك ما حبت وتمدت في شهديك حيث شهدت
 لله تعالى وللرسول (عم) ولم تفرق بينهما حتى تشهد لله
 (تعالى) بالتعظيم وللرسول (عم) بالبلاغ والتسليم عند ذلك ناهت
 الاسرار فيها وآه الغيب والغير (ه)
 10- (1) قال المنزلي (رحم) دخل ابن منصور (رحمه الله منكم) (ه)
 فسئل عن شهادة الذي للحق بالمصدانية [و] عن التوحيد فتكلم
 فيه حتى نسينا التوحيد صلنا هذا يلحق بالحق؟ فقال هذا يلحق
 به من حيث رضى به نعتا [وامرا] (ه) ولا يلحق به وصفا ولا
 حقيقة كما رضى بغيرنا لغيره (ه) وأنت يلحق بغيرنا بغيره -
 11. (1) وقال وما دمت تسيير فليست بموحدا حتى يستولى الحق
 على إشارتك بإفنائك (ه) فلا يبقى مشيئا (ه) ولا إشارة (ه)

- 7- (Azk. Kopr. 93 - (1) add Bagt KB f. 217 - (2) Bagt MB f. 337 -
 - 8- (1) omis Bagt MB f. 347 (2) K. 91 - Azk. 8 شفيق 8 - id. Bagt KB f. 229 -
 - 9- text printed in vocative YJ - (1) add. no marg. Azk. - (2) mq. YJ - (3) add. YJ - (4) Azk. K. 91 -
 Bagt MB f. 46 - YJ. نصيب ولا حين -
 - 10- (1) add. Bagt MB f. 47 (2) om. Bagt MB f. KB 297 - Azk. 8 زابو 8 - (3) mq. Azk., K. 91 -
 - (4) K. 91, Bagt - Azk. (5) oppr. K. 91 - (6) add. Bagt - (7) K. 91 - Azk. : ففكرنا النعمة -
 11- (1) id. Birami - بإفنائها - YJ d Bagt out - Azk K. 91 - (2) -
 - id. : 11 - Birami - نصيب - YJ (2)

12. - [12] - III, 16 - « ... هو العزيز الحكيم ... »
 قَالَ الْحَسِينُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ »
 شَهَادَةً لِنَفْسِهِ أَنْ لَا صَانِعَ عِندَهُ أَمَّا بِنَفْسِهِ [قِيلَ] أَنْ يُؤْمِنَ بِهِ
 بِمَا وَصَفَ مِنْ نَفْسِهِ هُوَ الْمُؤْمِنُ لِنَفْسِهِ الدَّاعِي إِلَى نَفْسِهِ وَالْمَلِكُ
 مُؤْمِنُونَ أَيْ شَهِدَ بِهِ وَبِغَيْبِهِ « دَاعِيًا إِلَيْهِ وَالْمُؤْمِنُونَ مُؤْمِنُونَ
 بِهِ وَبِغَيْبِهِ دَاعِيُونَ إِلَيْهِ وَكُتِبَ وَرُفِعَ فَمَنْ آمَنَ بِهِ فَقَدْ
 آمَنَ بِغَيْبِهِ. وَكَلَّمَ فِي الْقُرْآنِ مَا يُشِيرُ إِلَى غَيْبِهِ فَأَمَّا يُشِيرُ بِنَفْسِهِ
 إِلَى غَيْبِهِ وَلَا يَعْلَمُ غَيْبَهُ إِلَّا هُوَ. »
13. - [13] - III, 25 - « قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ تَوْتَى الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ ... »
 قَالَ الْحَسِينُ « تَوْتَى الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ » فَيُشْغَلُ بِهِ وَ « تَنْزِعُ الْمَلِكِ
 مَنْ تَشَاءُ وَ أَيْ مَنْ تَصَفَّتْهُ لَكَ » فَلَا تَوْتَى لَكَ فِيهِ أَسْبَابُ الْمَلِكِ
 لِأَنَّهُ فِي أَسْبَابِ الْمَلِكِ وَ « تَوْتَى مَنْ تَشَاءُ » بِإِظْهَارِ مِزَانِكَ عَلَيْهِ وَ « تَذَلُّ
 مَنْ تَشَاءُ » بِإِتِّصَافِهِ بِالصُّومِ الْهَيَاكِلِ -
14. - [14] - III, 29 - « ... فَاتَّبَعُونِي حُسْبِي اللَّهُ ... »
 قَالَ ابْنُ مَنْصُورٍ حَقِيقَةُ الْمَجِيئِ قِيَامُكَ مَعَ حُبُوبِكَ بِخَلْعِ
 أَوْصَافِكَ [وَالِإِتِّصَافِ بِإِتِّصَافِهِ]
15. - [15] - III, 34 - « ... وَسَيِّدًا وَ حَصُورًا ... »
 قَالَ ابْنُ مَنْصُورٍ [السَّيِّدُ] مَنْ خَلَّ مِنْ أَوْصَافِ الْبَشَرِيَّةِ وَ أَظْهَرَ⁽⁴⁾
 بِنَعْوَتِ الرَّبُوبِيَّةِ

- 12 - [-] il n'est pas sûr que tout ait été de la Hallaqi pendant le style et la période, mais
 > sur l'ach.

- 13 - (1) K. 91 - Bagl. KB f. 36^a - بوثر - (2) K. 91 - Bagl. KB: اصرار (sic) - (3) K. 91, 7J -

[] manjaq ay. Baqlay? 'Kislat', id. Anasir, 1994. - 14. K. 91; Bagl. KB f. 31^a.

- 15 - (1) add. Bagl. KB f. 32^b - (2) K. 91 - Azh: على - (3) K. 91 - Azh.: الاوصاف - Bagl. KB supprime l'article -
 (4) K. 91 - Azh. - Mais Bagl. KB: ظهر -

23 - [التيسار] - 158, 159 - « أَيْتَنُونَ مِنْهُمْ الْعِزَّةَ »
 قَالَ الْحَسِبُ « أَيْتَنُونَ مِنْهُمْ الْعِزَّةَ » وَمَا اعْتَرَّ بِالْعِزِّزِ امْتِرًا
 وَمَا اعْتَرَّ بِغَيْرِهِ ⁽¹⁾ فَيَعْتَرُّهُ إِذْ لَمْ يَلَا -

24 - [المجادة] - 1, 3 - « وَتَعَاوَرُوا عَلَى الْبَيْرِ وَالتَّقْوَى »
 قَالَ الْحَسِبُ يَصْحَحُ لِمُتَوَكِّلِ السُّبِّ بِنَيْتَةِ الْمَعَاوَنَةِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
 « وَتَعَاوَرُوا عَلَى الْبَيْرِ وَالتَّقْوَى » وَيَصْحَحُ ⁽²⁾ لَمْ تَرَكِ الْكُفْبَ بِحَقِيقَةٍ
 ضَمَّكَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ وَمَا خَالَفَ فِي الْعَقْدِ كُنْبًا أَوْ تَرَكًا فَقَدْ أَخْطَأَ

25 - ["] - 1, 23 - « وَجَعَلَهُمْ مَلُوكًا... »
 قَالَ الْحَسِبُ ⁽³⁾ وَجَعَلَهُمْ مَلُوكًا « أَحْرَارًا مِنْ رِقَا الْكُوفِ وَمَا فِيهِ

26 - ["] - 1, 23 - « ... بِأَيْهَا الَّذِينَ آمَنُوا... »
 قَالَ الْحَسِبُ وَابْتَعَرَا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ الَّتِي كَانَتْ مَعَ الْيَلِيمِ لَا ضَلَمَ
 إِلَيْهِ وَ الْوَسِيلَةَ مَا فِيهِ الْبَيْكُ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ وَسُؤَالٍ -

27 - ["] - 101, 102 -
 وَ دَخَلَ حَادِمُ الْحَسِبِ مِنْ مَنَظَرٍ رَجَعَ اللَّيْلَةَ الَّتِي وُوعِدَ مِنَ الْعَدَا
 فَتَلَمَّ ⁽⁴⁾ فَقَالَ لَهُ « أَوْصِي - قَالَ « عَلَيْكَ نَفْسُكَ »⁽⁵⁾ إِنْ لَمْ تَشْغَلْهَا شَغَلْتُكَ »

28 - ["] - 116, 117 -
 قَالَ الْحَسِبُ « تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي لِأَنَّكَ أَوْجَدْتَهُ » وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي [نَفْسِي]
 لَكَ وَلَا أَعْلَمُ مَا [لِنَفْسِكَ] لِتُعَدَّ الذَّاتَ مِنَ الدَّرَكِ ⁽⁶⁾

- 23 - (1) K91. tout cela manque in Ark. - (2) Ark. الحسب. - (3) Ark. (4) K91. tout cela qui figure in X... - (5) Ark. 127. لا يصحح. - (6) Ark. 127. لا يصحح. -
 - 24 - (1) K91, pour ce vers Ark. 91. - (2) Ark. 127. لا يصحح. - (3) Ark. 127. لا يصحح. - (4) K91. tout cela qui figure in X... - (5) Ark. 127. لا يصحح. - (6) Ark. 127. لا يصحح. -
 - 25 - (1) Ark. الحسب. - (2) manque Ark. - (3) K91. - (4) K91. tout cela qui figure in X... - (5) Ark. 127. لا يصحح. - (6) Ark. 127. لا يصحح. -
 - 26 - (1) manque Ark. - (2) K91. tout cela qui figure in X... - (3) K91. tout cela qui figure in X... - (4) K91. tout cela qui figure in X... - (5) K91. tout cela qui figure in X... - (6) K91. tout cela qui figure in X... -
 - 27 - Ark. 101, 102. - (1) K91. tout cela qui figure in X... - (2) K91. tout cela qui figure in X... - (3) K91. tout cela qui figure in X... - (4) K91. tout cela qui figure in X... - (5) K91. tout cela qui figure in X... - (6) K91. tout cela qui figure in X... -
 - 28 - (1) K91. tout cela qui figure in X... - (2) K91. tout cela qui figure in X... - (3) K91. tout cela qui figure in X... - (4) K91. tout cela qui figure in X... - (5) K91. tout cela qui figure in X... - (6) K91. tout cela qui figure in X... -

- 29 - [المائدة] - ٤, ١٩ - « هذا اليوم ينفع الصادقين »
 قال الحسين في هذه الآية إذا قابل ربه [بصدق] وجاهل أمر
 ربه [وطلب ربه بحظه] ووعده فطالبه ربه بصدق صدقه
 [فأقبله من ربه] وابتدأ مما قصده وإنما ينفع صدقه من لقيه
 بالإفلاس أيقن أنه كان مستعملاً تحت حكمه وقبضته^(١) -
- 30 - [الأنعام] - ٧, 2 - « هو الذي خلقكم من طين »
 قال الحسين ردصم الحقيقتهم في أصل الخلقة ثم أوقع عليهم
 نذر اليد و خاصية الخلقة متميماً بذلك الحيفونات بالمعرفة
 والعلم [والبقيت]^(٢) -
- 31 - ["] - ٧, 18 - « وهو القاصر فوق عباده »
 قال الحسين القاصر تحوكل موجود -
- 32 - ["] - ٧, 19 - « قل أي شهادة... »
 قال الحسين لا شهادة اصدق من شهادة الحق لتقريب كما شهد
 به في النزل لقوله [تعالى] « قل أي شيء أكبر شهادة قل الله » -
- 33 - ["] - ٧, 53 - « وكذلك فتنا بعضهم ببعض »
 قال الحسين^(٣) قطع الخلف بالخلف عن الحق [وقال كذلك فتنا...]^(٤) -
- 34 - ["] - ٧, 66 - « لكل نبي مستقر... »
 قال الحسين في آقوله [لكل نبي مستقر] لكل دعوى كُتفت^(٥) -

(١) فأقبله : K. 91, 422, 423 - (٢) يطالبه : K. 91, 422, 423 - طالب : K. 91, 422, 423 - (٣) K. 91, 422, 423 - (٤) K. 91, 422, 423 - (٥) كُتفت : K. 91, 422, 423 -

30 - (١) K. 91, 422, 423 - 31 - K. 91, 422, 423 - 32 - (١) K. 91, 422, 423 - (٢) K. 91, 422, 423 - 33 - (١) K. 91, 422, 423 - (٢) K. 91, 422, 423 - 34 - K. 91, 422, 423 -

35 - [الانعام] - ٧, ٦٩ - وذر الذين اتخذوا دينهم لعباً ..

قال الحسين^(١) لا تلاحظ من شغلهم خلقنا عننا وانسوا بصياتهم في دنياتهم وهي الحقيقة موت المحي من يكون به حياً -

36 - [] - ٧, ٦٦ - قوله الحق وله الملك ..

قال الحسين صرح الحق ولا يظهور من الحق إلا الحق [قال الله تعالى وقوله الحق ...]^(٢)

37 - [] - ٧, ٦٦ - فلما جت عليه الليل ..

انشد النصرا بادي (للحلّاج)^(٣)

ان شمنت النهار تطلع بالليل وشمس القلوب ليس تغيب

38 - [] - ٧, ٩١ - قل الله ثم ذرهم ..

قال الحسين^(٤) دعي خواصه بهذه الآية الى الانقطاع عن كشف ما لا له الى الكشف عما به -

39 - [] - ٧, ٩١ - وما قدروا الله حق قدره ..

قال الحسين كيف تقدر^(٥) احد حق قدره وهو بقدره اريد ان يقدر قدره [وله عرفوا ذلك لدايت ارواحهم عند كل وارد يرد عليهم من صنعه] و اوصاف الحدث اين يقع من اوصاف القدم^(٦)

40 - [] - ٧, ١٥٣ - وهو اللطيف الخبير ..

قال الحسين في اللطيف لطف عن الكنه فاتي له ووصف ومن لطفه

ذكرة لعبده في الدهر الخالية اذ لا شأنا صبئية ولا ارض مدحية -

- نصف البنداديين - Supplement ٤٦ K 91 - ٧٦٦٩ K ٧٦٦٦, ٧٦٦٦ K ٧٦٦٦, ٧٦٦٦ K ٧٦٦٦ (١) - 35 -

- (2) add. K 91 - ٧٦٦٦ K ٧٦٦٦ Bayt ٧٦٦٦ (٣) - 36 -

- ٧٦٦٦ K 91. (٤) (٥) (٦) - 37 - (٧) in *Siropie d'el Kullu* - donné intégralement par el Hamid, (cf. 282. a. 39)

- 38 (٧) sic Azh - K 91 dans Supplement: قال بعضهم (2) dans article Azh - (3) K 91 - Azh: يك

- 39 - (٤) K 91 - Bayt ٧٦٦٦ (٥) Bayt ٧٦٦٦ (٦) Bayt ٧٦٦٦ - ٧٦٦٦ K 91

- 40 - (٧) (٨) (٩) - ٧٦٦٦ K 91 - (١٠) (١١) (١٢) - ٧٦٦٦ K 91 - (١٣) (١٤) (١٥) - ٧٦٦٦ K 91

47- [الامران] - VII, 159 - «... ارض انظر اليك»
 قال الحسين في قوله تعالى «لما جاء موسى ليقابنا» وكله ربه [134]
 قال [يا ابي الحق] [135] «أزال عن التوقف» [والسرب] [136] و سماه
 الى الله لله [137] على ما دعاه اليه و اراده له [138] و اخذه عليه و اوجده
 منه و اظهره عليه ببذل المجهود [139] و الطاقات و ركوب الصعب و
 المشقات [140] فلما لم يبق عليه باقية بما يجمع [141] اقيم مقام المواجهة و
 الملق ما اصطنعه لسانه [والمخاطبة] [المراجعة و المطالبة] أما منتهى
 قوله: قيل هذا الحال طالما منه ما طرأ بحال البرية و كوشف ليقام
 الاوصية [142] اصل عفة من لسانه ليكون اذا كان ذلك مالكا ليقطع
 و بيانه [و قال لما شال] عليك شرح صدره [ليسمع ليقام المواجهة و
 المخاطبة] [143] ثم نظر الى البق الاسوال [به] فاذا هو تيسير امره فمسأل ذلك
 علو التمام لينتقى به حاله الى اربع المقام و هو الوجه الى الله [144]
 [يا حليم] ان [145] و وصل اليه لم يعترض عليه عارضة [بحال] [146]
 [لما تمت له هذه الاسوال] صلح للحسين الى الله و خذ [لو لا سريته] [147]
 و لا نظير [148] و كان يشق و في المواضع حقها غابت عنه الاسوال فلم
 يرها [و ذهبت عينيه] [149] و ما عداها إلا ما طار للحق منه
 و معه حتى صقق قوله [150] قد اوتيت سؤالك يا موسى [151] و لقد قمتنا
 عليك مرة اخرى [152] بهذا حال الوجه و هذا معنى قوله [153] و لما جاء موسى ليقابنا [154]

(1) (3) '93 in the text. (2) '93 in the text. (3) '93 in the text. (4) '93 in the text. (5) '93 in the text. (6) '93 in the text. (7) '93 in the text. (8) '93 in the text. (9) '93 in the text. (10) '93 in the text. (11) '93 in the text. (12) '93 in the text. (13) '93 in the text. (14) '93 in the text. (15) '93 in the text. (16) '93 in the text. (17) '93 in the text. (18) '93 in the text. (19) '93 in the text. (20) '93 in the text. (21) '93 in the text. (22) '93 in the text. (23) '93 in the text. (24) '93 in the text. (25) '93 in the text. (26) '93 in the text. (27) '93 in the text. (28) '93 in the text. (29) '93 in the text. (30) '93 in the text. (31) '93 in the text. (32) '93 in the text. (33) '93 in the text. (34) '93 in the text. (35) '93 in the text. (36) '93 in the text. (37) '93 in the text. (38) '93 in the text. (39) '93 in the text. (40) '93 in the text. (41) '93 in the text. (42) '93 in the text. (43) '93 in the text. (44) '93 in the text. (45) '93 in the text. (46) '93 in the text. (47) '93 in the text. (48) '93 in the text. (49) '93 in the text. (50) '93 in the text. (51) '93 in the text. (52) '93 in the text. (53) '93 in the text. (54) '93 in the text.

- 48 - [الاعراف] - VII, 140 -

قال الحسين في قوله « لن تناني » لو تركه « على ذلك » ليقطع شراً⁽¹⁾
و لكنه [تعالى] سكته بقوله « ولكن » -

- 49 - ["] - VII, 158 - « ... و اتبعوه لعلكم تهتدون »

قال الحسين [بن منصور]⁽²⁾ ان الحق اورد [بتكليفه على ضريبت]⁽³⁾ توكيداً
عن وسائط و توكيداً بحقائق فتكليف الحقيقة⁽⁴⁾ بدت معرفة منه
و عادت اليه و تكليف الوسائط بدت معرفة عنه⁽⁵⁾ ادونه فلم يصل
اليه فينتاهي⁽⁶⁾ من معارفهم الى نهايات معرفة اهل الوسائط و لم
ينتهي معارفه من اخذ معارفه عن شهود الحق كل ذلك رفقاً من الحق
بالمخلوق⁽⁷⁾ لعليه⁽⁸⁾ بانه لا يوصل اليه الا بماينه⁽⁹⁾ -

- 50 - ["] - VII, 171 - « ... ا لست بربكم »

قال الحسين الحق انطق الذرة بالايان طوعاً و كرهاً انطقهم بركة
الاخذ اخذهم منهم فانطقهم لا ينهم بل اخذهم عنهم ثم اشهدهم
حقيقتهم⁽¹⁾ فانطق عنهم القدرة من [غير]⁽²⁾ شركة كانت لهم فيه -

- 51 - ["] - (بانه) VII, 172 -

قال الحسين لا يعلم احد من الملائكة و المقربين لياذا اظهر الحق
المخلوق و كيف الابتداء و الانتهاء اذ الالست ما نطق و الاعيب⁽¹⁾
ما ابصرت و الاذان ما سمعت كيف اجاب من صوعن⁽²⁾ الحقائق
غائب و اليه آيب في قوله « ا لست بربكم » فهو المخاطب و المجيب -

(3) . لكن : Baght (2) . تركه : Baght (1) . (KB 100) . Baght 172 - 48 -

عما : 173 - 49 - (5) . آيباً : Ark. 171 . الحق : Ark. 171 - (3) . ا . (2) . (103) . Baght . الله (1) .
فيه : Ark. 171 - (8) . يعلم : Baght 172 . Ark. 172 - (2) . [الحق] : Baght (6)

كانت : Ark. 172 - (3) . 172 . الله (2) . فانطقهم : Ark. 172 - (1) . 50 -

- على : Ark. 172 . العيون : Ark. 172 - 51 -

52. [الاعراف] (١٧، ١٨) - ٧٧ - ٧٨ ... قالوا بلبي ... هـ
 وقال الحسين
 القائل عنكم صواكم* والحبيب عنكم غيركم* مسقطتم انتم وبقى
 من لا^(١) ينزل كما لم ينزل -

53. [...] - ٢٠٤، ٢٠٥ - هـ و اذكر ربك في نفسك . هـ
 قال الحسين (بن منصور)^(١) في هذه الآية لا تظهر ذكرى لنفسك
 فنطلب به عوضاً و اشرف الذكر ما لا يشرف عليه إلا الحق
 و ما حنى من الاذكار اشرف مما ظهر^(٢) .

54. [التوبة] - ٤٣، ٤٤ - هـ عفا الله عنك لم اذنت لهم . هـ
 قال الحسين بن منصور (رحم)^(١) الانبياء [عم] مسوطون على
 مقاديرهم و اختلاف مقاماتهم* و كل رطب^(٢) اجمع^(٣) حطيم^(٤) و استعمال^(٥)
 الادب بين يدي الحق* و كل آت^(٦) على تك^(٧) الاستعمال
 فمنهم من آت^(٨) قبل التأنيب^(٩) او منهم من آت^(١٠) بعد التأنيب^(١١)
 على اختلاف مقاماتهم* فاما^(١٢) محمد عم^(١٣) فانه آت^(١٤) قبل التأنيب^(١٥)
 و لو آت^(١٦) بعد التأنيب^(١٧) لتفطر^(١٨) لقر^(١٩) من الحق* و ذلك ان الحق
 تعالى أمر^(٢٠) بقوله تعالى و اذن^(٢١) لئن شئت^(٢٢) منهم^(٢٣) (٢١، ٤٢) هـ
 قال مؤتبا له على ذلك^(٢٤) عفا الله منك لم اذنت لهم . هـ و لو
 [قال] لم اذنت لهم عفا الله^(٢٥) منك^(٢٦) [آت^(٢٧) قبل قوله عفا الله
 عنك] لذاب^(٢٨) و هذا غاية القر^(٢٩) و قال تعالى حاكياً عن نوح عم
 انه قال ان ابني من اهلي و ان وعدك الحق (٢١، ٤٦) مؤتبا له
 و اسمه^(٣٠) بعد التأنيب^(٣١) [و] انه ليس من اهلك^(٣٢) هـ الى قوله تعالى
 و اني اعظك ان تكون^(٣٣) من الجاهلين (٢١، ٤٨) و [لو] لم يؤنسه^(٣٤) بعد
 التأنيب^(٣٥) لتفطر^(٣٦) و هذا مقام نوح و ليس المفضول^(٣٧) بقصير^(٣٨) اذ كل

١- ٢٠٤، ٢٠٥ - هـ ... قالوا بلبي ... هـ - ٥٢ - (١) ... (٢) ... (٣) ... (٤) ... (٥) ... (٦) ... (٧) ... (٨) ... (٩) ... (١٠) ... (١١) ... (١٢) ... (١٣) ... (١٤) ... (١٥) ... (١٦) ... (١٧) ... (١٨) ... (١٩) ... (٢٠) ... (٢١) ... (٢٢) ... (٢٣) ... (٢٤) ... (٢٥) ... (٢٦) ... (٢٧) ... (٢٨) ... (٢٩) ... (٣٠) ... (٣١) ... (٣٢) ... (٣٣) ... (٣٤) ... (٣٥) ... (٣٦) ... (٣٧) ... (٣٨) ...

مِنْهُمْ لَهُ رُبِّيَّةٌ مِنَ الْحَقِّ -

54 - [التوبة] - 18, 112 - وَإِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ...
قَالَ الْحَسِينُ نَفْسُ الْمُؤْمِنِ آتِيَةٌ اسْتَرَقَهَا الْحَقُّ فَلَا يَمْلِكُهَا
سِوَاهُ -

55 - [] - 18, 112 - ... وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ... -

قَالَ الْحَسِينُ عَهْدُ الْحَقِّ فِي الْأَزَلِ إِلَى عَوَاصِيهِ بِإِخْتِصَاصٍ
خَاصِّبِهِ خَاصَّتْهُمْ بِهِ مِنْ بَيْنِ تَكْوِينِهِ فَظَهَرَ آثَارُ أَنْوَارِ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ
عِنْدَ اسْتِخْرَاجِ الذَّرِّ (1) فَرَأَى آدَمَ عَمَّ الْأَنْوَارِ بِنَلَاةٍ فَقَالَ وَمَنْ
صَوْلَاهُ! ثُمَّ أَظْهَرَ مِمَّا تَذَكَّرْتُ ذَلِكَ حِينَ أَوْجَدْتُهُمْ وَهُوَ آثَارُ ذَلِكَ
الْعَهْدِ الَّذِي عَهَدَ إِلَيْهِمْ فَعَوَى لَهُمْ بِهَوْدِهِمْ (2) وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ
اللَّهِ! -

56 - [] - 18, 139 - لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... -

... قَالَ الْحَسِينُ يَا أَجْلَمَ نَفْسًا وَأَعْلَمَ أَهْمَةً جَادَ بِالْكُونِيَّةِ عَوْضًا
عَنِ الْحَقِّ مَا يَنْظُرُ إِلَى الْمَلَكُوتِ وَلَا إِلَى التَّيْدَةِ وَمَا زَانِحٌ
بَصِيرَةً عَنِ الْمَشَاهِدَةِ الْحَقِّ وَمَا طَلَعَتْ قَلْبَهُ مِنْ مَوَاقِفَتِهِ -

57 - [يونس] - 18, 4 - وَالَّذِينَ تَلَكَّكُمُ آيَاتِ الْكُنَانِ... -

قَالَ الْحَسِينُ فِي الْقُرْآنِ عِلْمٌ كُلُّ شَيْءٍ وَعِلْمُ الْقُرْآنِ فِي الْأَخْرَبِ
الَّتِي فِي أَوَائِلِ السُّورِ -

58 - [] - 18, 33 - لَا فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ... -

قَالَ الْحَسِينُ الْحَقُّ صِرَ الْمَقْصُودِ بِالْعِبَادَاتِ وَالْمَقْصُودِ إِلَيْهِ بِالطَّاعَاتِ -

(1) (2) (3) (4) (5) (6) (7) (8) (9) (10) (11) (12) (13) (14) (15) (16) (17) (18) (19) (20) (21) (22) (23) (24) (25) (26) (27) (28) (29) (30) (31) (32) (33) (34) (35) (36) (37) (38) (39) (40) (41) (42) (43) (44) (45) (46) (47) (48) (49) (50) (51) (52) (53) (54) (55) (56) (57) (58) (59) (60) (61) (62) (63) (64) (65) (66) (67) (68) (69) (70) (71) (72) (73) (74) (75) (76) (77) (78) (79) (80) (81) (82) (83) (84) (85) (86) (87) (88) (89) (90) (91) (92) (93) (94) (95) (96) (97) (98) (99) (100) (101) (102) (103) (104) (105) (106) (107) (108) (109) (110) (111) (112) (113) (114) (115) (116) (117) (118) (119) (120) (121) (122) (123) (124) (125) (126) (127) (128) (129) (130) (131) (132) (133) (134) (135) (136) (137) (138) (139) (140) (141) (142) (143) (144) (145) (146) (147) (148) (149) (150) (151) (152) (153) (154) (155) (156) (157) (158) (159) (160) (161) (162) (163) (164) (165) (166) (167) (168) (169) (170) (171) (172) (173) (174) (175) (176) (177) (178) (179) (180) (181) (182) (183) (184) (185) (186) (187) (188) (189) (190) (191) (192) (193) (194) (195) (196) (197) (198) (199) (200) (201) (202) (203) (204) (205) (206) (207) (208) (209) (210) (211) (212) (213) (214) (215) (216) (217) (218) (219) (220) (221) (222) (223) (224) (225) (226) (227) (228) (229) (230) (231) (232) (233) (234) (235) (236) (237) (238) (239) (240) (241) (242) (243) (244) (245) (246) (247) (248) (249) (250) (251) (252) (253) (254) (255) (256) (257) (258) (259) (260) (261) (262) (263) (264) (265) (266) (267) (268) (269) (270) (271) (272) (273) (274) (275) (276) (277) (278) (279) (280) (281) (282) (283) (284) (285) (286) (287) (288) (289) (290) (291) (292) (293) (294) (295) (296) (297) (298) (299) (300) (301) (302) (303) (304) (305) (306) (307) (308) (309) (310) (311) (312) (313) (314) (315) (316) (317) (318) (319) (320) (321) (322) (323) (324) (325) (326) (327) (328) (329) (330) (331) (332) (333) (334) (335) (336) (337) (338) (339) (340) (341) (342) (343) (344) (345) (346) (347) (348) (349) (350) (351) (352) (353) (354) (355) (356) (357) (358) (359) (360) (361) (362) (363) (364) (365) (366) (367) (368) (369) (370) (371) (372) (373) (374) (375) (376) (377) (378) (379) (380) (381) (382) (383) (384) (385) (386) (387) (388) (389) (390) (391) (392) (393) (394) (395) (396) (397) (398) (399) (400) (401) (402) (403) (404) (405) (406) (407) (408) (409) (410) (411) (412) (413) (414) (415) (416) (417) (418) (419) (420) (421) (422) (423) (424) (425) (426) (427) (428) (429) (430) (431) (432) (433) (434) (435) (436) (437) (438) (439) (440) (441) (442) (443) (444) (445) (446) (447) (448) (449) (450) (451) (452) (453) (454) (455) (456) (457) (458) (459) (460) (461) (462) (463) (464) (465) (466) (467) (468) (469) (470) (471) (472) (473) (474) (475) (476) (477) (478) (479) (480) (481) (482) (483) (484) (485) (486) (487) (488) (489) (490) (491) (492) (493) (494) (495) (496) (497) (498) (499) (500) (501) (502) (503) (504) (505) (506) (507) (508) (509) (510) (511) (512) (513) (514) (515) (516) (517) (518) (519) (520) (521) (522) (523) (524) (525) (526) (527) (528) (529) (530) (531) (532) (533) (534) (535) (536) (537) (538) (539) (540) (541) (542) (543) (544) (545) (546) (547) (548) (549) (550) (551) (552) (553) (554) (555) (556) (557) (558) (559) (560) (561) (562) (563) (564) (565) (566) (567) (568) (569) (570) (571) (572) (573) (574) (575) (576) (577) (578) (579) (580) (581) (582) (583) (584) (585) (586) (587) (588) (589) (590) (591) (592) (593) (594) (595) (596) (597) (598) (599) (600) (601) (602) (603) (604) (605) (606) (607) (608) (609) (610) (611) (612) (613) (614) (615) (616) (617) (618) (619) (620) (621) (622) (623) (624) (625) (626) (627) (628) (629) (630) (631) (632) (633) (634) (635) (636) (637) (638) (639) (640) (641) (642) (643) (644) (645) (646) (647) (648) (649) (650) (651) (652) (653) (654) (655) (656) (657) (658) (659) (660) (661) (662) (663) (664) (665) (666) (667) (668) (669) (670) (671) (672) (673) (674) (675) (676) (677) (678) (679) (680) (681) (682) (683) (684) (685) (686) (687) (688) (689) (690) (691) (692) (693) (694) (695) (696) (697) (698) (699) (700) (701) (702) (703) (704) (705) (706) (707) (708) (709) (710) (711) (712) (713) (714) (715) (716) (717) (718) (719) (720) (721) (722) (723) (724) (725) (726) (727) (728) (729) (730) (731) (732) (733) (734) (735) (736) (737) (738) (739) (740) (741) (742) (743) (744) (745) (746) (747) (748) (749) (750) (751) (752) (753) (754) (755) (756) (757) (758) (759) (760) (761) (762) (763) (764) (765) (766) (767) (768) (769) (770) (771) (772) (773) (774) (775) (776) (777) (778) (779) (780) (781) (782) (783) (784) (785) (786) (787) (788) (789) (790) (791) (792) (793) (794) (795) (796) (797) (798) (799) (800) (801) (802) (803) (804) (805) (806) (807) (808) (809) (810) (811) (812) (813) (814) (815) (816) (817) (818) (819) (820) (821) (822) (823) (824) (825) (826) (827) (828) (829) (830) (831) (832) (833) (834) (835) (836) (837) (838) (839) (840) (841) (842) (843) (844) (845) (846) (847) (848) (849) (850) (851) (852) (853) (854) (855) (856) (857) (858) (859) (860) (861) (862) (863) (864) (865) (866) (867) (868) (869) (870) (871) (872) (873) (874) (875) (876) (877) (878) (879) (880) (881) (882) (883) (884) (885) (886) (887) (888) (889) (890) (891) (892) (893) (894) (895) (896) (897) (898) (899) (900) (901) (902) (903) (904) (905) (906) (907) (908) (909) (910) (911) (912) (913) (914) (915) (916) (917) (918) (919) (920) (921) (922) (923) (924) (925) (926) (927) (928) (929) (930) (931) (932) (933) (934) (935) (936) (937) (938) (939) (940) (941) (942) (943) (944) (945) (946) (947) (948) (949) (950) (951) (952) (953) (954) (955) (956) (957) (958) (959) (960) (961) (962) (963) (964) (965) (966) (967) (968) (969) (970) (971) (972) (973) (974) (975) (976) (977) (978) (979) (980) (981) (982) (983) (984) (985) (986) (987) (988) (989) (990) (991) (992) (993) (994) (995) (996) (997) (998) (999) (1000)

لا يشهد بغيره ولا يدرك بسواه -

59 - [يونس] - (anah) X, 33 -
 قال الحسين الحق هو الذي لا يستقبح قبحاً ولا يستصنح
 حسناً كيف يعود عليه ما منه بدأ أو يؤثر عليه ما هو انشا؟ -

60 - [] - X, 35 - « هل من شر لكم من يبدو الخلق »
 سئل الحسين من هذا الحق الذي تشبهون اليه؟ قال « مغل
 الأنام ولا يُقتل » -

61 - [] (anah) X, 35 -
 و انشد عليه الحسين بر مفعول

حقيقة الحق مستقر⁽¹⁾ صارخه⁽²⁾ لئن نيكما خبيراً⁽³⁾
 حقائق الحق قد تبلت⁽⁴⁾ مبلغ⁽⁵⁾ من رامها عسير⁽⁶⁾

62 - [] - X, 35 - « و منهم من يستجرون اليك ... »
 قال الحسين [من] اصنع اليك⁽⁷⁾ بآية فانك لا تشبهه

انما يسمع من اسمعناه في الازل فيسمع منك و اما من لم يسمع
 فما الاصم و السامع و ان يسمع لم⁽⁸⁾ يعقل⁽⁹⁾ [فكأنه لم يسمع]⁽¹⁰⁾

قال الله تعالى « ان تسمع إلا من يؤمن » (XXVII, 83) -
 63 - [] - X, 82 - « و يحق الله الحق بكلماته ... »

قال الحسين حقق الحق بكلماته⁽¹¹⁾ ما أوجدت و كنت⁽¹²⁾ -

- 59 - (1) anah k. 91 - (60 - Qur'an IX, 35 (anah) k. 91) -
 - 60 - (1) anah k. 91 - (2) anah k. 91 - (3) anah k. 91 - (4) anah k. 91 - (5) anah k. 91 - (6) anah k. 91 - (7) anah k. 91 - (8) anah k. 91 - (9) anah k. 91 - (10) anah k. 91 - (11) anah k. 91 - (12) anah k. 91 -

64. - [ص ٥٥] - آ، ١ - « الرَّ كُنَابُ أُخْلِيَتْ آيَانَهُ ... »
 قَالَ فَارِسٌ ... قَالَ الْحَسِينُ « أُتَيْتُ بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَفُضِّلْتُ
 بِالْوَعْدِ وَالْوَعْدِ وَحُكْمِهِ ، فَمَا انزلُ وَخَبِيرُهُ مِنْ يَقُومُ بِأَمْرِهِ
 وَ يُعْرِضُ ضَعْفٌ . »

65. - ["] - آ، 3 - « بِمَتَعَلْمٍ مَتَاعًا حَسَنًا ... »
 قَالَ الْحَسِينُ « مَتَاعًا حَسَنًا » الرضا بالميسرة والصبر على كربة
 المقدور .

66. - ["] - آ، 47 - « وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ ... »
 قَالَ الْحَسِينُ لَمْ يُؤْذَنَ لِأَحَدٍ فِي الْإِنْبِسَالِ عَلَى بَسَاطِ الْحَقِّ [بِحَالِ]
 لِأَنَّ بَسَاطَ الْحَقِّ [عَنْزِيَةً] بَيْنَ عَوَاشِيَةٍ فَهَرَّةٍ وَجَبْرُوتٍ ، فَمَنْ
 انْبَسَطَ عَلَيْهِ رَدًّا [عَلَيْهِ] كَنُوحٍ عَمَّ لَمَّا قَالَ « إِنَّ ابْنِي مِنَ الْإِطْلَى
 قَبْلَ أَنَّهُ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ »

67. - [يوسف] - آ، 67 - « وَمَا أَضَى عَنَّمُ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ... »
 قَالَ الْحَسِينُ صِدْقُ الْبُتُولِ اسْتِعْمَالُ السَّبِّ مَعَ تَرْكِ الْإِخْتِيَارِ
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى « لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ » (XII, 67) .

68. - ["] - آ، 74 - « نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِنْ نَشَاءٍ ... »
 قَالَ الْحَسِينُ فَضِيلَةُ أَرِيَا - الْحَفَائِثِ إِسْقَاطُ الْعِظَمَاتِ « وَصَحَّ الْمَلَكُوتُ »^(١)
 فِي الْحَالِيْنَ ، وَ إِظْطَالُ الْمُخْصِرِينَ ، وَ نَفْيُ الشَّرِكَةِ فِي الْوَقْتَيْنِ الْإِزْلِ وَالْإِبْدِ
 ، وَ الْمُنْفَرِدُ بِالْحَقِّ بِمَعْنَى « مَا سِوَاهُ » وَ رُوبَةُ الْحَقِّ وَالسَّمَاعِ مِنْهُ ، وَ ذَلِكَ
 قَوْلُهُ تَعَالَى « نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ ... »

- 64. Azh. K. 91.

- 65. Azh. K. 91. Bayt. 18 f° 137a .

- 66. Bayt. 18 f° 140a - عرس : Bayt. 18 f° 140a . عدو : (2) YJ - (3) K 91 - (4) K 91 .

- 67. Azh. K. 91 - Bayt. 18 f° 152a .

- 68. (4) بنى : Azh. K. 91 - (3) Azh. K. 91 - المكتوم : Azh. K. 91 - (2) Azh. K. 91 - (1) Azh. K. 91 - (5) Azh. K. 91 .

- 69 - [يوسف] - 106، 107 - « وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون »

قال الحسين المطال منوط بالعلل و الأفعال مقرونة بالسبب⁽¹⁾
والحق يتباين لجميع ذلك قال الله تعالى « وما يؤمن أكثرهم »

- 70 - [الرعد] - 13 - « وكل شيء عنده بمقدار »

قال الحسين كل ربط بحده [أو وقت] مع وقته فلا يجاوز قدره
ولم يعد طوره⁽²⁾

- 71 - ["] - 28، 29 - « الذين آمنوا و تطمئن قلوبهم »

قال الحسين من ذكره الحق [بخير] أي ازاله إطمأن إليه في أيديه -

- 72 - ["] - 42 - « فإله الملة جميعاً »

قال الحسين لا مكر أثبت من مكر الحق عبادة حيث أوصهم
أن لهم سبيل إليه [بحال] أو لتحدث إقتناع مع القدم في وقت
فالحق بائن و صفاته بائنه⁽³⁾ أن ذكروا بانفسهم وإن شكروا
فلا تفسدهم وإن اطاعوه فأنصاه⁽⁴⁾ انفسهم ليس للحق منهم شيء

[بحال] لأنه العتيق⁽⁵⁾ القها⁽⁶⁾ حليم رسي

- 73 - [ابراهيم] - 15، 16 - « وما لنا ان لا نتوكل... »

قال الحسين « ما التوكل [مندك]! » قال الخمود تحت موايد⁽⁷⁾ -

- 74 - [الحجر] - 75 - « ان في ذلك لآيات للذمومين »

سئل الحسين عن الفراسة فقال حرف نظير من أحد نظير⁽⁸⁾ آياته⁽⁹⁾
فخبر عن حقيقة ما هو آية آياته -

- 69 - cf. Bagh. KB p. 157⁶. - ميان: 91 - Azl. - (2) Azl. - بالشركة. - Azl. - k. 91. - (1) - ... - 1101.0.c. - cf. - 69 -
- 70 - عدوا طهر: Bagh. (2) - ووقف: 91 - Azl. - (2) - MB p. 334⁵. - Bagh. KB p. 159⁶. - 70 -
- 71 - (4) Bagh. - (3) - الحسين: 1101.0.c. - (1) - Bagh. KB p. 165⁶. - 71 -
- 72 - (5) add. Bagh. - (6) id. - (4) Bagh. - (3) - ايضاً. - (2) - k. 91. - (1) - Bagh. KB p. 168⁶. - 72 -
- 73 - (1) add. Bagh. - (2) - Bagh. KB p. 170⁶. - 73 -
- 74 - (1) Bagh. - (2) - نظراً: Bagh. - (3) - Bagh. KB p. 175⁶. - (4) - Bagh. KB p. 176⁶. - (5) - QA 83. - Azl. - k. 91. - 74 -

75 - [الحجر] - 17,99 - « وواحد ربك حتى يأتيك اليقين »
 قال فارس « وواحد ربك حتى يأتيك اليقين حتى تنيق أنك
 ليس تعبدُه سقاً عادته وقال فارس ما نظرت الى معبوده سقط
 من عبادته » ومن نظر الى عبادته سقط من معبوده وقال الحسين
 في قوله « وواحد ربك حتى يأتيك اليقين » اي حتى تستيقف أنك
 لا تعبد ولا يعبدك أحد حتى العبودية إنتهاء وإنتهاء
 فاستوجب ما لا بد من مكافاته (1)

76 - [النحل] - 21, 17 - « اموات غير احيا وما يشعرون »

قال الحسين الحيوة على اقسام « حيوته بلماته » وحيوة
 بآثاره « وحيوة بغيره » وحيوة بظنيره « وحيوة بقدرته » و
 حيوته هي الموت وهو الحركات المذمومة وهو قوله عز وجل « اموات »

77 - [بنى اسرائيل] - 72, 17 - « ولقد كرمنا بني آدم »

قال الحسين « [ولقد] كرمنا بني آدم » بالكون في القبضة و
 مكافئة الخطاب .

78 - [او الانسان] - 76, 17 - « ولولا ان ثبتناك لقد كذبت »

قال الحسين خلق الله تعالى الخلق على علم منه [اليهم]⁽¹⁾ ووصو علم
 العلم و جعل النبي صلعم اعظم الخلق خلقاً [والزمهم لفتنة]⁽²⁾
 فضله الدامي اليه والميت عنه به يصلون الى الله تعالى ظاهراً

1. مستوجب : Bayle - k. 91 - 83, 84. (1) Bayle - k. 83, 84. (2) Bayle - k. 83, 84.

[قال الحسين عبد الله] بصدور التوحيد خرج عن رسوم التقليد « و » : Bayle - k. 83, 84. (3)
 آيات عن شرف القرب « فصار علمه جهلاً » « عرفانه نكرة » .

[قال الحسين ابن عبد الله] : Bayle - k. 208, 209. و اقربهم زلفاً : Bayle - k. 91 - 82, 83. Bayle - k. 91 - 82, 83.

76 - k. 91 - 82. - Bayle - k. 190.

77 - (1) Bayle - k. 91 - 82. (2) Bayle - k. 91 - 82.

Bayle - k. 91 - 82. (3) Bayle - k. 91 - 82. (4) Bayle - k. 91 - 82.

و باطناً عاجلاً و آجلاً فثبت الملك بالعلم و ثبت العلم بالنبي صلعم
 و ثبت النبي عم به مزوجاً فقال الله تعالى « و لو لا ان ثبتناك »
 - 79 - ["] - XVII, 110 - « [قل] ادعوا الله او ادعوا الرحمن ... »
 قال الحسين ما دعى الله تعالى احدٌ قط إلا ايماناً فاما دعوة
 حقيقة فلا!
 ام حبيبتا ان اصحاب الكهف ...

- 80 - [اهل الكهف] - VIII, 18 - «
 قال الحسين اصحاب الكهف [والرقيم] في ظل [المعرفة] الاصلية
 لا يزالهم بحال لذلك تحفى على الخلق انارهم -

- 81 - ["] - VIII, 17 - « .. لو اطلعت عليهم .. »
 قال الحسين في فصل « لو اطلعت عليهم لو كنت منهم » قال
 انفة مما هم فيه من الظهار الاحوال عليهم و قهر الاحوال لهم
 معاً شاهدته من عظيم النحل في القبر [و] المشاهدة فلم يقر عليك
 بجلالة حلالك -

- 82 - ["] - VIII, 48 - « و هو لم عدوا .. »
 قال الحسين خاطبك الحق تعالى احسن خطاباً و « حاك الى نفسه
 بالطف حواء يقول يا فتخذونه وادربته اولياء من > وى »

- 83 - ["] - VIII, 64 - « ... من عندنا و علمناه من لدنا علماً ... »
 قال الحسين اللدني الهاماً اخذ الحق الاسرار فلم يلكها انصرافاً -

- 79 - Azh. - 191 - Bayt 18 p 211. - mit im aben & Aenc Bar de Wazir.
 - 80 - (1) 191 - (2) Bayt 18 p 211 Azh. & 191. - معرفة (3) 191 - (4) 191 - (5) 191 - (6) 191
 - 81 - (1) 191 - (2) 191 - (3) 191 - (4) 191 - (5) 191 - (6) 191
 - 82 - (1) 191 - (2) 191 - (3) 191 - (4) 191 - (5) 191 - (6) 191
 - 83 - (1) 191 - (2) 191 - (3) 191 - (4) 191 - (5) 191 - (6) 191

[اصل الكهف] - 81-78, XVIII - وفارذت (78) - فارذنا (81) - فاراذ رتكا (82) -
 قال الحسين في قوله وفارذت فارذنا فاراذ رتكا " ان مقام الاول
 استنبلاً للحق (وإلهامه) ⁽¹⁾ والمقام الثاني تالفته مع العبد و
 المقام الثالث رجوع الى باطن الطلبة في الظاهر فصار به باطن
 الباطن ظاهر الظاهر وعيب الغيب عيان العيان وعيان العيان
 غيب الغيب كما ار القرب من الشيء بالنفوس صور العبد والقرب منها
 بها صور القرب -
 اية الذين امنوا وعملوا

["] - 85 - XVIII, 107 -
 قال الحسين من نظر الى العمل محجب [معت عمل له] ⁽²⁾ ومن نظر
 الى من عمل له العمل محجب عن رؤية العمل ⁽³⁾ -

["] - 86 - XVIII, 109 - " ولولان البحر مداداً
 قال الحسين مقياس العدم في الوجود في معنى موجوده ⁽⁴⁾ فاما
 خاص الخاص من كلامه فلو كنت ⁽⁵⁾ ابد الابد اقلما و مداداً
 و بياضاً ما يقال معاني كلمة من كلامه [و] ما لا يوصف الكثرة
 قد أشير اليه وانا يذكر للناس ما يفيدهم ⁽⁶⁾ معاني العبودية
 من علم و ثواب وعقاب و وعد و وعيد على حسب ما
 تحمله ⁽⁷⁾ عقولهم فاما الكمال من العائدة الكلام فللأنبياء والاسفياء والاولياء -

(1) المقدم No. Bayt (4) - (2) - (3) - (4) Bayt No. 223 - (5) Bayt No. 10 - 24 -

لاحظ الاعمال " Bayt " - (6) - (7) - (8) - (9) - (10) - (11) - (12) - (13) - (14) - (15) - (16) - (17) - (18) - (19) - (20) - (21) - (22) - (23) - (24) - (25) - (26) - (27) - (28) - (29) - (30) - (31) - (32) - (33) - (34) - (35) - (36) - (37) - (38) - (39) - (40) - (41) - (42) - (43) - (44) - (45) - (46) - (47) - (48) - (49) - (50) - (51) - (52) - (53) - (54) - (55) - (56) - (57) - (58) - (59) - (60) - (61) - (62) - (63) - (64) - (65) - (66) - (67) - (68) - (69) - (70) - (71) - (72) - (73) - (74) - (75) - (76) - (77) - (78) - (79) - (80) - (81) - (82) - (83) - (84) - (85) - (86) - (87) - (88) - (89) - (90) - (91) - (92) - (93) - (94) - (95) - (96) - (97) - (98) - (99) - (100) -

الاعمال " Bayt " (1) - الممول له " Bayt " (2) - لاحظ " Bayt " (3) - عن الممول له " Bayt " (4) -

نقد " Bayt " - نقد (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) - (7) - (8) - (9) - (10) - (11) - (12) - (13) - (14) - (15) - (16) - (17) - (18) - (19) - (20) - (21) - (22) - (23) - (24) - (25) - (26) - (27) - (28) - (29) - (30) - (31) - (32) - (33) - (34) - (35) - (36) - (37) - (38) - (39) - (40) - (41) - (42) - (43) - (44) - (45) - (46) - (47) - (48) - (49) - (50) - (51) - (52) - (53) - (54) - (55) - (56) - (57) - (58) - (59) - (60) - (61) - (62) - (63) - (64) - (65) - (66) - (67) - (68) - (69) - (70) - (71) - (72) - (73) - (74) - (75) - (76) - (77) - (78) - (79) - (80) - (81) - (82) - (83) - (84) - (85) - (86) - (87) - (88) - (89) - (90) - (91) - (92) - (93) - (94) - (95) - (96) - (97) - (98) - (99) - (100) -

" فائدة Bayt " (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) - (7) - (8) - (9) - (10) - (11) - (12) - (13) - (14) - (15) - (16) - (17) - (18) - (19) - (20) - (21) - (22) - (23) - (24) - (25) - (26) - (27) - (28) - (29) - (30) - (31) - (32) - (33) - (34) - (35) - (36) - (37) - (38) - (39) - (40) - (41) - (42) - (43) - (44) - (45) - (46) - (47) - (48) - (49) - (50) - (51) - (52) - (53) - (54) - (55) - (56) - (57) - (58) - (59) - (60) - (61) - (62) - (63) - (64) - (65) - (66) - (67) - (68) - (69) - (70) - (71) - (72) - (73) - (74) - (75) - (76) - (77) - (78) - (79) - (80) - (81) - (82) - (83) - (84) - (85) - (86) - (87) - (88) - (89) - (90) - (91) - (92) - (93) - (94) - (95) - (96) - (97) - (98) - (99) - (100) -

87- [مريم] - XIX, 13 - .. و اتيناها المحكم صبيًا .
 قال الحسين كان روح يحيى عم متجبرنة⁽¹⁾ نارواح المشاهدة⁽²⁾ و
 نفسه مجبونة باداب العبودية و المجاهدة لذلك قال الله
 تعالى .. و اتيناها .. » .

88- [..] - XIX, 55 - .. و اذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادى الوعد ..
 قال الحسين الصادق هو المؤلف في حاله يجرى بين استقامة
 و زلة⁽³⁾ و الصديق هو المستقيم في جميع احواله .

89- [..] - XIX, 57 - .. و اذكر في الكتاب اذ ربيت انه كان صديقًا ...
 قال الحسين الصديق الذى لا يبر عليه كلفة في شواهد مشاهدة
 المحقق فتولاه الحق فلا يرى شيئا الا من الحق

90- [..] - XIX, 67 - ..
 وقال الصديق من يكون مع الله نعلي في حلم ما اوجب⁽⁴⁾ ولا
 يكون على سيرة⁽⁵⁾ اشر من الاكوان و يكون و خدائى الذات لم
 يشهده الحق غيبه⁽⁶⁾ فهو اعلم من الكون و يكون له مع الحق
 نسب يحمل به الواجبات لا يذكر برؤية الكون غير الحق
 و لا ينه⁽⁷⁾ له الحق بالنظر اليه⁽⁸⁾ غيبه عليه .

مرآة حقايق كاتوب علوم رسولى

- 87- (1) مجمعنا - (2) Hapt 18 p 217 - (3) Hapt 18 p 217

- 88- (4) قوله - (5) Hapt 18 p 210 - (6) Azl. - k. 91 - (7)

- 89 - Azl. - k. 91 -

- 90 - (1) كذا مع الحق محكم ما اوجبه (2) 250. 2. 16 - (3) Hapt 18 p 217 - (4) Hapt 18 p 217 - (5) Hapt 18 p 217 - (6) Hapt 18 p 217 - (7) Hapt 18 p 217 - (8) Hapt 18 p 217

91 - [طه] - XX, 18 - « وما تلك بيمينك يا موسى »
 قال الحسين في قوله تعالى ، وما تلك بيمينك يا موسى ،
 أثبتة⁽¹⁾ بالصفة فقال له أعد إليه النظر فأعاد النظر حتى تيقن
 أنه عصي فقال وعصاى . (19) فلما اجاب بالحقيقة انه عصا
 اقلب عينها فاحالها عن حالها فاعجز ذلك فقيل اعجازها للامة .

92 - [هـ] - (نسخه) XX, 18 - «
 قال الحسين عد موسى عم منافع العصا على ربه تعالى و سكونه
 إليها (و إسفامه بها)⁽¹⁹⁾ فقال تعالى له « ألقها يا موسى » (20) أي
 الق من نفسك السكون الى منافعها و قلبها حبة لينزل⁽²¹⁾ الأنت
 بها فأوحش منها غيفة فقال حيث قطع عنها بالفرار⁽²²⁾ عنها
 و خذها ولا تخف » (22) و راجع اليها -

93 - [هـ] - XX, 26 - « رب اشح لي صدرى »
 قال الحسين لآ انه اليه الحق⁽²³⁾ [اراد] عنه التوقف و جاء⁽²⁴⁾ الله
 بالله و لم يبق عليه باقية جابتنفع⁽²⁵⁾ . اقيم مقام المواجهة (و المحاطبة)⁽²⁶⁾
 و اطلق مصطلح⁽²⁷⁾ السابغ⁽²⁸⁾ نظر الى اليق الاحوال به ، فسال عليه
 شرح صدره [ليتسع لهقام] المواجهة و المحاطبة ، ثم نظر الى اليق الاحوال
 به ، فاذا هم تيسر أمره فسال ذلك على التمام لتسقي به حاله الى
 اربع المقام توهر⁽²⁹⁾ المحجة الى الله تعالى بالله اعلمه بآة من وصل

- 91 - K. 91. 91.

- منه ، Baql⁶ - فيها : K. 91 - AzR. (3) - تنزل : Baql⁶ (2) - . add Baql⁶ K. 8 f° 238^a - (4) - 92 -

- الله تعالى : AzR. n - 239^a f° 239^a - Baql⁶ K. 91 - (4) - 93 -

- add Baql⁶ (4) - تمتع : Baql⁶ - K. 91 - AzR. (3) - . (2) - . (1) - . (4) -

- ليتسع لهقام - AzR. - Baql⁶ - K. 91 - (4) - ما اصطوره - K. 91 - AzR. (5) -

« به لا يعترض عليه عارضة بحال » ثم نظر الى اليق الاحوال به
 مسأل حل العقد من لسانه ليكون اذ ذاك (7) مالكا لظنیه و بیانیه
 فلما تمت له هذه الاحوال [صالح للمحب الى الله تعالى و كان يمت و في
 المعاقبت حقها عابت عنه الاموال] فلم (8) يرضا و ذصبت عن عبه
 و ظهوره و ما عداها الا ما كان للحق منه و معه حتى تحقق بقول
 تعالى : قَدْ أُوتِيتَ سُؤَالَكَ يَا مُوسَىٰ . (30) -

94 - [طه] . II, 106 - و نيزه فاما صفتها . . «

قال الحسين هو الذي يطمس الرسوم و يمتى الفهوم و يبيت
 الذنن و يترك الجسم و قاعا صفتها . حتى يعجز الكل عن
 معرفته و يلعن نفاذ قدره (9) ثم يظهر ما طوابع ربييته على احرار
 [اصل معرفته فيعرفونه] (10) -

95 - [الانبياء] . 38 - « خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ . . . »

قال الحسين زجرهم عما جبلهم عليه .

96 - ["] - 43 - « مَنْ يَكَلُمُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ »

قال الحسين و يكلمكم . اعلم من ياخذكم عن تصارين القدرة و
 من يجلبكم عن سوايق القضاء .

["] 83 - « ... اَيُّ مَسْنِي الصُّرِّ ... »

97 - قال الحسين تجلّى الحق تعالى لسنه عم فكشف عنه لانوار كرامته

فلم يجد للبلاء آلا فقال « مَسْنِي الصُّرِّ » لفقدا ثواب البلاء

- 93 - (19) K. 91 - و اقام : (9) K. 91 - (8) م. 91 - ذلك . - Azk. - K. 91 - (7) -
 - 94 - Azk. - K. 91 - Bayl. KB f. 243 - (1) K. 91 - (2) معا - (2) K. 91 - Azk. - (3) id. -
 - 95 - Azk. - K. 91 - Bayl. KB -
 - 96 - Azk. - K. 91 - Bayl. KB -
 - 97 - قال - (1) Azk. - K. 91 - Bayl. KB f. 243 -

وَالصُّرَّةَ إِذْ صَارَ الْبَلَاءُ لِي وَوَلَدًا وَعَلَى نِعْمَةٍ -

- 98 - [الأنبياء] - 831, 110 - « الله يعلم الجهر من القبل و يعلم ما تكتمون »

قال الحسين كيف يُخفي على الحق من الخلق خافيةٌ وصور الذي
أودع الهياكل و أوصفها من الخير والشر و النفع و الضرر
فما يكتمونه اظهر منه مما يُبدونه و ما يُبدونه مثل ما يكتمونه
جل الحق (ص) ان تُخفي عليه خافية من عبادي و الله اعلم [1]

- 99 - [المؤمنين] - 12, 13 - « و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طيب »

قال الحسين الخلق مستفوتون في درجاتهم⁽¹⁾ و منازلهم⁽²⁾ و مقامات
خلقهم و صفاتهم و قد اكرم الله تعالى بني آدم بصورة الملك و
الملكوت و روح النور و نور المعرفة و العلم و فضلهم
على كثير مما خلق تفضيلا -

[] - 100 - [البقرة/12, 13]

وقال ايضا خلق بني آدم بين [الاشم و الثواب] و بين الظلمة
و النور فعدل خلقهم و زاد المؤمنين بايمانهم نوراً مبيهاً و
هدى و جليلاً و فضلهم على سائر العالمين كما نقلهم في بدو⁽³⁾
خلقهم من حال الى حال و اظهر فيهم الفطرة و الايات و
تكميل فيهم الصنع و الحكمة و التفاوت و تقاضى خلقهم الروح
و النور و السبحات منذ كانوا و نرايا و نطفة و علقة و مضغة⁽⁴⁾ (XXO, 4)
ثم جعلهم خلقاً سواها الى ان كملت فيهم المعرفة الاصلية قال الله

- 97 -

- 98 - (1) K. 91 - (2) Bayk. K. 91 - (3) Bayk. K. 91 - (4) Bayk. K. 91 - (5) Bayk. K. 91

Bayk. K. 91 -

مراتهم: (1) K. 91 - (2) مستفوتون: 2211, 14 - (3) Bayk. K. 91 - (4) Bayk. K. 91 - (5) Bayk. K. 91

(1) Bayk. K. 91 -

- 100 - (1) Bayk. K. 91 - (2) Bayk. K. 91 - (3) Bayk. K. 91 - (4) Bayk. K. 91 - (5) Bayk. K. 91

تدبير: (1) Bayk. K. 91 - (2) Bayk. K. 91 - (3) Bayk. K. 91 - (4) Bayk. K. 91 - (5) Bayk. K. 91

(1) Bayk. K. 91 - (2) Bayk. K. 91 - (3) Bayk. K. 91 - (4) Bayk. K. 91 - (5) Bayk. K. 91

تعالى ، و لقد خلقنا الانسان من سُلالة من طين [ثم جعلناه
نطفة في قرار مكيب] (١٥) الى قوله تعالى « فنبئك الله احسن
الخالقين » (١٥، ٢٢٧) .

- 101 - [المؤمنين] - (١٢٨) ٢٢، ٢٣ -

[و قلوا الحسيت] خلق الله تعالى الخلق فامندلهم (١) على اربع اصول
الرُّبْع الاعلى الالهية ، والرُّبْع الثانى الربوبية ، والرُّبْع الثالث (٢)
السورية ، نبيها فيها [التدبير] (٣) و المشيئة و العلم و المعرفة و
[الفهم و العظمة] (٤) و الفراسة و الإدراك و التمييز و لغات الكلام
و الرُّبْع الرابع الحركة (٥) و السكون ، كذلك خلقه و سواه .

- 102 - [] - ١٤، ٢٣ - لا ثم انشأناه خلقاً آخر .

قال الحسيت (١) فطر الاشياء بقدرته ، و دثرها بلطف صنعه ، فابداه
آدم عم كما تناء لها تناء ، و اخرج منه ذرية على النعت الذى
وصف م صنعة و علة ، و بدائع خلقه ، اوجب لنفسه عند
خلقته اسم « الخالق » و صد صنعه « الصانع » ، و لم يحدثوا
له اسماً (٢) بل كان موصوفاً بالقدرة على ابداء الخلق ، فلما ابداهم (٣)
اظهر اسمه « الخالق » للخلق (٤) و ابرزه لهم ، و كان هذا الاسم مكتوناً
لديه مدعواً (٥) ، و ازله بسبب ذلك نفسه (٦) ، و دعا نفسه به
فالجنت جميعاً من إدراك و صف قدرته عاجزون ، و كل ما وصف الله

١٠٥ - (٤) add. Baql^h.

101 - (١) id. - (٢) الاخر Baql^h (٣) فامندلها - (٤) Baql^h corrig. - (٥) add. Baql^h KB f. 252^a.

النفقة - Azk - الفطنة : K. 91 - Baql^h (6) النفس - Baql^h - القدس - Azk - K. 91 (5)

حركات - Azk - K. 91 (7)

اسم Baql^h (٣) - خلقه - (٤) Baql^h - K. 91, Azk - (٥) و قوله : تصدق - Baql^h KB f. 252^a (٦) - 102 -

- Baql^h اسم ابرها (٣) - للمخلوق : Baql^h (٤) - ابداه : Baql^h (5) - Baql^h (٦) -

- فالخلق : K. 91 - Azk (١٥) - كشفه - Azk - K. 91 (٦) - مدعواً : K. 91 - يدعوه Baql^h - Azk (٨) -

ص - Azk - Baql^h (١١)

تعالى به نفسه فهو له وهو اعتر [و افلا] و اجل⁽¹²⁾ اظهر الخلق
من نعمته ما يطيقونه و يليق بهم و تبارك الله احسن الخالقين .

- 103 -

[المؤمنين] - XXIII, 15 - « ثُمَّ انكم بعد ذلك لم تتوبوا »
قال الحسين ملك الموت [هو] موكل بارواح بني آدم ، و ملك الفناء
موكل بارواح البهائم ، و مرت العلماء هو بقاءهم إلا انه استأر
عن البصائر و موت⁽²⁾ المطيع المعصية اذا عرف من عصم⁽³⁾ .

- 104 -

[] - XXIII, 93 - « ما آتاه الله من ولد ... »

قال الحسين الصديقة ممتنعة من قبول ما لا يليق بها لان الصديقة
تتأني اضعافها على الابد و هي ممتنعة عن ذك⁽⁴⁾ معانيها
فكيف تبقى مع اضعافها [و] ما لا يليق بها ؟

- 105 -

[النور] - XXIV, 26 - « الخبيئات ... »

قال الحسين الخبيث الناظر الى الخبائث يعين الظهارة .

- 106 -

[] - XXIV, 31 - « ولا يذيين زينتهن إلا ما ظهر منها . »

قال الحسين زينة الدنيا و ما فيها بالنسيان و الغفلة و التأويل و
الشهرة و النفس و العدو و اشاء ذلك فهم زينة الدنيا فلا
يبدين⁽⁵⁾ و لا يخفين⁽⁶⁾ شيئا من هذه الاحوال إلا ما ظهر منها على
الغفلة .

- 102 - (12) - Bagl¹ -

عصاة - Bagl¹ - Ash - (3) Ash - in Ash - (2) Ash - f. 256⁹ - Bagl¹ - Ash - (1) - 103 -

104 - Ash - Bagl¹ - f. 261² - Ash - (2) - Ash - Bagl¹ -

105 - K 91 -

106 - K 91 -

107- [النور] - XXIV, 35 - ... كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ ذُرِّيَّةٌ يُوقَدُ مِن شَجِرَةٍ مُّبَارَكَةٍ -
 قال الحسين [في قوله تعالى «الله نور السموات والارض»] (1)
 «مُنِيرٌ قَلْبِي لِمَنْ عَرَفْتُمْ وَوَجَدْتُمْ» وَخَتَمَ (3) بِقَوْلِهِ تَعَالَى «يَهْدِي
 اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» فَكُلٌّ (4) أَوَّلُ إِتْدَائِهِ «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ» أَيْ «أَنَا مُبْتَدَى النِّعَمِ وَمُتَمِّمُهَا» وَالْآخِرُ خَاتَمَتُهَا
 فَالْأَوَّلُ فَضْلٌ وَالْآخِرُ مَسَيِّئَةٌ (5) [فَهُوَ الْمُجْتَمِعُ] (6) لِأَوْلِيَائِهِ
 وَالْهَادِي لِأَصْغِيَائِهِ -

108- [] - (XXIV, 35) - (nwt) -
 وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ (1) [أَنَّ] «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» وَهُوَ نُورُ
 النُّورِ يَهْدِي اللَّهُ مَن يَشَاءُ بِنُورِهِ إِلَى قُدْرَتِهِ وَبِقُدْرَتِهِ إِلَى
 غَيْبِهِ وَبِنُورِهِ إِلَى قَدِيمِهِ وَبِقَدِيمِهِ إِلَى آزَلِهِ وَبِآزَلِهِ
 وَبِآزَلِهِ إِلَى وَحْدَانِيَّتِهِ «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (2) (XXIII, 17) الشَّهِيدُ
 شَانَهُ وَقُدْرَتَهُ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ بِرَيْدِهِ بِشَاءَ عِلْمًا بِفَوْضِيلِهِ
 وَتَشْرِيفِهِ وَإِحْلَالَ مَقَامِهِ وَوَحْدَانِيَّتِهِ وَتَعْظِيمَ رُؤُوسِهِ -

109- [] - (XXIV, 35) - (nwt) -
 قَالَ الْحُسَيْنُ فِي «الرَّاسِ نُورُ الْوَحْيِ» وَبِالْعَيْنَيْنِ نُورُ
 الْمُنَاجَاةِ وَفِي السَّمِيعِ نُورُ الْيَقِينِ وَفِي اللِّسَانِ نُورُ الْبَيِّنَاتِ
 وَفِي الصَّغْرِ نُورُ الْإِيمَانِ وَفِي الطَّبَانِعِ نُورُ التَّسْبِيحِ [و]

107- (1) K91, Bagl^h - (2) K91, Bagl^h KB f'266^h - Azh - تنوير - (3) K91, Bagl^h - (4) K91 -
 Azh - (5) K91, Bagl^h - Azh - صيدى - (6) a final add. K91, Azh, Bagl^h - وكان -
 - منبجها (id. sup.) - Bagl^h (8) - وهو - ... - Azh - in YS - «مَنَّهُ» - «مَنَّهُ» - (7)
 108- (1) Azh - Bagl^h KB f'266^h - K91 - الحسينية - (2) K91 -
 109- (1) Bagl^h KB f'266^h - Azh - من - (2) Bagl^h - (3)

التهليل و التخميد و التكبير [فاذا التهب شئ من هذه
الانوار و غلب على النور الآخر فأدخله⁽⁴⁾ في سلطانه و اذا سكن
عاد سلطان ذلك النور أو نور و اتم صما كان فاذا التهب جميعا
صار « نورا على نور يهدي الله الى نور من يشاء » -

- 110 - [النور] - XXIV, 37 - « ... يخافون يوما تتقلب فيه القلوب و الابصار

... قال الحسين خلق الله تعالى القلوب و الابصار على التقلب
و جعل عليها اغطية و ستورا و اكفة و اقفل فيهلك
الستور بالانوار و يرفع الحجب بالاذكار و يفتح الاقفل بالقرب

- 111 - [] - XXIV, 37 (rwbk) -

قال الحسين اذا علمت انه مقلب القلوب و الابصار فليكن

شغلك في النظر الى افعاله فيك و توقي الخلاف و الغفلة -

- 112 - [] - XXIV, 33 - « ... و ان تطيعوه تهتدوا ... »

قال الحسين طاعة الرسول تتم فيها صلاح الكل و هي

المواظبة على الاوامر و الفرائض و الانبياء عم يعملون

في الفرائض و المؤمنون يعملون في الفضائل و الصديقون⁽¹⁾

في ترك النهي و العارفين يعملون في نسيان كل شئ غير

الله تعالى -

- 109 - (3) Azh. - K.91 - mq. Baqla - (4) K.91 mat 6 -

- 110 - Azh. K.91 - Baqla KB f° 267 - fr. n° 150 -

- 111 - Azh. - K.91 - Baqla KB f° 267 -

- 112 - (1) K.91 : مسجود : يعملون -

نَظَرْتُ إِلَى مَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ [ضَرًّا وَلَا نَفْعًا] [بَيْنَ مَالِكٍ ضَرًّا وَنَفْعًا] ⁽⁵⁾
فَقَدْ صُرِفَتِ الْإِلَهِيَّةُ إِلَى غَيْرِ مَسْتَحِقِّهَا -

- 115 - [الفرقان] - XXV, 22 - «... وَجَعَلْنَا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً...»
قَالَ الْحُسَيْنُ الْمِحْنَةُ لِلْخَوَاصِّ أَوْلِيَانُهُ وَالْفِتْنَةُ لِعَامَّةِ النَّاسِ
«... وَجَعَلْنَا بَعْضُكُمْ...» -

- 116 - [] - XXV, 22 - «... وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا...»
قَالَ الْحُسَيْنُ كَسَى كُلَّ شَيْءٍ كَسْوَةً فَانِيَةً لَا يَبْقَى مِنْهَا إِلَّا مِنْ عَصَمَةِ
اللَّهِ [تَعَالَى] وَهُوَ إِضْطِرَارٌ فِي الْأَحْوَالِ لَا اخْتِيَارٌ فِي التَّلَذُّذِ بِالشَّوَاهِدِ
[وَالْأَعْرَاضِ] ⁽¹⁾ -

- 117 - [] - XXV, 60 - «... فَاسْتَلْ بِهِ حَبِيلًا...»
قَالَ الْحُسَيْنُ هُمُ الَّذِينَ أَقَامَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْبِلَادِ أَدِلَّةً ⁽¹⁾ لِلْعِبَادِ
مِنْهُمْ مَنْ يَدُلُّ عَلَى [آدَابِ] ⁽²⁾ سُبُلِ الْحَقِّ [وَمَنْ يَدُلُّ عَلَى شَمَائِعِ
الْآدَابِ] ⁽³⁾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَدُلُّ عَلَى النِّقِّ وَهُوَ الدَّلِيلُ عَلَى الْحَقِيقَةِ
لِأَنَّ الْكَلِمَةَ مَحْتَاوِمَةٌ إِلَيْهِ وَهُوَ مُسْتَعْنٍ عَنْهُمْ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ
فِي السُّؤَالِ ⁽⁴⁾ وَهُوَ يَدُلُّ عَلَى الْحَقِّ وَنُظَرَ أَنَّهُ لِلَّهِ
أَوْفَى الْعِلْمِ الدَّائِمِي -

- 118 - [النحل] - XXVII, 29 - «... طَلَّتْ بِأَيْهَا الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُ الْفِي الْكِتَابِ كَرِيمٌ...»
قَالَ الْحُسَيْنُ قَوْلُ «بِسْمِ اللَّهِ» ⁽¹⁾ -

- 114 - (3) YJ. Azk. - من: (4) Azk. - mq. K. g. 1, YJ - (5) K. g. 1, YJ - mq. Azk. -

- 115 - (1) K. g. 1 - Azk. - (2) المحبة: Azk. - K. g. 1 - (3) -

- 116 - K. g. 1 - cf. Baqlî XB f° 269^a - (1) odd Baqlî

- 117 - (1) Azk. - K. g. 1 - (2) id. - (3) id. - (4) id. - (5) id. - (6) id. - (7) id. - (8) id. - (9) id. - (10) id. - (11) id. - (12) id. - (13) id. - (14) id. - (15) id. - (16) id. - (17) id. - (18) id. - (19) id. - (20) id. - (21) id. - (22) id. - (23) id. - (24) id. - (25) id. - (26) id. - (27) id. - (28) id. - (29) id. - (30) id. - (31) id. - (32) id. - (33) id. - (34) id. - (35) id. - (36) id. - (37) id. - (38) id. - (39) id. - (40) id. - (41) id. - (42) id. - (43) id. - (44) id. - (45) id. - (46) id. - (47) id. - (48) id. - (49) id. - (50) id. - (51) id. - (52) id. - (53) id. - (54) id. - (55) id. - (56) id. - (57) id. - (58) id. - (59) id. - (60) id. - (61) id. - (62) id. - (63) id. - (64) id. - (65) id. - (66) id. - (67) id. - (68) id. - (69) id. - (70) id. - (71) id. - (72) id. - (73) id. - (74) id. - (75) id. - (76) id. - (77) id. - (78) id. - (79) id. - (80) id. - (81) id. - (82) id. - (83) id. - (84) id. - (85) id. - (86) id. - (87) id. - (88) id. - (89) id. - (90) id. - (91) id. - (92) id. - (93) id. - (94) id. - (95) id. - (96) id. - (97) id. - (98) id. - (99) id. - (100) id. -

- 118 - voir suite supra, n° 1 - sur un texte YJ et text Azk. - K. g. 1, Baqlî XB f° 279^a, Ith 'Arak
("Futūḥāt" II, 139) - "al-jawāb al-mustaqīm" 147^{ème} question - cf. Baqlî 112 f° 578^f

119 - [النمل] - XXVII, 60 - « قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ »
 قال الحسين ما من نعمة⁽¹⁾ إلا الحمد أفضل منها⁽²⁾ والحمد⁽³⁾
 النبي عم⁽⁴⁾ والمحمد الله عز وجل⁽⁵⁾ والحمد العبد والحمد⁽⁶⁾
 حاله⁽⁷⁾ الذي يوصل بالبريد⁽⁸⁾ -

120 - [القصاص] - XXVIII, 24 - « فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ »
 قال الحسين زبني بما خصصتني به من علم اليقين فقيرا⁽¹⁾ الى ان
 نردني⁽²⁾ الى عين اليقين وحقه -

121 - [] - XXVIII, 46 - « وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ... »
 قال الحسين في هذه الآية مخاطب منصور القدر في عين القدم⁽¹⁾

122 - [] - XXVIII, 73 - « وَمِن رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ... »
 قال الحسين بن منصور⁽¹⁾ [حفظا نفاسك وازفانك وساعاتك

وما هو بك⁽²⁾ وما انت فيه⁽³⁾ فمن عرف⁽⁴⁾ من اين جاء عرف⁽⁵⁾
 اين يذهب⁽⁶⁾ ومن علم ما يصنع⁽⁷⁾ علم ما يصنع به⁽⁸⁾ ومن علم⁽⁹⁾
 ما يصنع به علم ما يرا⁽¹⁰⁾ ومن علم ما يرا منه⁽¹¹⁾ ومن علم ما له⁽¹²⁾
 ومن علم ما له علم ما عليه⁽¹³⁾ ومن علم ما عليه علم ما معه⁽¹⁴⁾
 فمن⁽¹⁵⁾ لم يعلم من اين اتى⁽¹⁶⁾ و اين هو وكيف هو ولين هو
 [و مما هو⁽¹⁷⁾ ما هو⁽¹⁸⁾ و الى اين هو⁽¹⁹⁾ فذلك⁽²⁰⁾ حيث لا يعلم
 ولا يعلم انه لا يعلم⁽²¹⁾ و بظن انه يعلم⁽²²⁾ اهل آفاته⁽²³⁾ و ترك⁽²⁴⁾
 ما نذره⁽²⁵⁾ الله تعالى اليه بقوله عز وجل ومن رحمته جعل لكم...»

الحمد: YJ, K91.
 - 119 - (1) Bayt KB f°281^a. نعمه - (2) Bayt KB, JMB f°510^b - بالحمد - (3) Bayt KB - (4) نعمه - (5) Bayt KB f°281^a. (6) Bayt KB f°281^a. (7) Bayt KB f°281^a. (8) Bayt KB f°281^a. (9) Bayt KB f°281^a. (10) Bayt KB f°281^a. (11) Bayt KB f°281^a. (12) Bayt KB f°281^a. (13) Bayt KB f°281^a. (14) Bayt KB f°281^a. (15) Bayt KB f°281^a. (16) Bayt KB f°281^a. (17) Bayt KB f°281^a. (18) Bayt KB f°281^a. (19) Bayt KB f°281^a. (20) Bayt KB f°281^a. (21) Bayt KB f°281^a. (22) Bayt KB f°281^a. (23) Bayt KB f°281^a. (24) Bayt KB f°281^a. (25) Bayt KB f°281^a.
 - 120 - (1) sic K.91 - Azh. - نردني - (2) sic K.91 - Azh. - نردني
 - 121 - Bayt KB f°286^a - (1) sic Azh. - K.91 - العلم -
 - 122 - (1) الحسين - Azh. - (2) Bayt KB f°286^b, JMB f°510^a, Azh. - (3) الحسين - K.91 - (4) الحسين - Azh. - (5) الحسين - Azh. - (6) الحسين - Azh. - (7) الحسين - Azh. - (8) الحسين - Azh. - (9) الحسين - Azh. - (10) الحسين - Azh. - (11) الحسين - Azh. - (12) الحسين - Azh. - (13) الحسين - Azh. - (14) الحسين - Azh. - (15) الحسين - Azh. - (16) الحسين - Azh. - (17) الحسين - Azh. - (18) الحسين - Azh. - (19) الحسين - Azh. - (20) الحسين - Azh. - (21) الحسين - Azh. - (22) الحسين - Azh. - (23) الحسين - Azh. - (24) الحسين - Azh. - (25) الحسين - Azh.

123. - [القصاص] - XXVIII, 85 - « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معادٍ .. »
 قال الحسين ان الذي فرقك برسم الإبلاغ⁽¹⁾ الى الخلق سيرتك
 الى معنى الجح بالفناء عن الملاحظاتهم و النرسيم معك⁽²⁾ على
 حد الإبلاغ⁽³⁾ برسومهم بتخصيصك بالمقام الاخص و البيان
 الاخص -

124. - [الروم] - XXX, 39 - « الله الذي خلقكم ثم رزقكم ... »
 قال الحسين خلقكم بقدرته و رزقكم بمعرفته و اما تم عن
 الاغيار و احيالهم به -

125. - ["] - XXX, 39 (suite) -

و قال الرزق في الدنيا الحيو و اللذة ثم الشهوة و العيشة
 و الرزق في الآخرة المغفرة و الرضوان ثم تكون بعدها الدرجات

126. - ["] - XXX, 45 - « و من آياته ان يرسل الرياح ... »
 قال الحسين من علامات رؤيته ان يرسل رياح⁽⁴⁾ شفقتهم
 الى قلوب أولادائه مبشراً لهم بهتك⁽⁵⁾ حجب الاحتشام ليطوا
 بساط المودة من غير غفلة فيسقيهم على ذلك البساط شراب
 الأنس و تهب⁽⁶⁾ عليهم رياح الكرم فينفخهم عن صفاتهم و يحييهم
 بصفايتهم و بنعوتهم⁽⁷⁾ فان بساط الحق تعالى لا يطأ من هو مقيد
 على حد الافتراق حقا يرى الصيون كلها عيناً واحداً و يرى
 ما لم يكن كما لم يكن و ما لم ينزل كما لم ينزل -

- للذوق. (1) - ا : Bayt KB f° 287^f - الابداج : a : Azk., K.oi. Bayt KB f° 287^f - (2) - 123 -
 - 124 - Azk., K.oi. ٧٣, Bayt KB f° 291^r u ١١٨ f° 527^f.
 - يكون : a : K.oi. - (3) - Azk. - (4) - 525 -
 - بقوته : a : Azk. - K.oi. (3) - طعب : Azk. ٧٣, K.oi. ٤٠ (4) - الرياح : a : K.oi. (4) - 126 -

127. - [السجدة] - XXXII, 16 - «... يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا »
 قال الحسين خوف الانبياء و الاولياء و ارباب المعارف
 خوف التشليط و خوف الملائكة خوف مكر الحف و خوف
 العامة خوف تلف النفس -
- 128 - [الاحزاب] - XXXIII, 23 - « مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا... »
 قال الحسين « رجال صدقوا الله ما عاهدوا » و هو ان يترك
 الصادق ارادته لإرادة الله تعالى و اختيار الله تعالى و
 محاب الله تعالى و تدبير الله حتى يرى من قلبه و نفسه
 و جميع جوارحه انه لا يريد إلا بإرادة الله تعالى تصح
 له ذلك قوله تعالى « رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه » -
- 129 - [] - XXXIII, 35 - « انّ المسلمين و المسلمين... »
 قال الحسين الصادق الظاهر له القدرة « يظن عند ربه »
 يطعمه من نوره و يستقيه شراباً طهوراً « (ص. XXVII, 21) أولئك
 الاقوياء الذين لا يخافون الا الله و لا يموتون -
- 130 - [] - XXXIII, 72 - « انّ عرضنا الأمانة... »
 قال فارس عن الحسين في هذه الآية قال عرض الأمانة
 على الخلائق و الجهادات فاشفقوا و صرعوا و ظنوا ان

- 127 - Azh. - menq. K. 91 -
 - 128 - id. -
 - 129 - Azh., K. 91.
 - 130 - (1) - [menq. K. 91] -

135 - [يس] - XXXVI, 21 - « و ما لي لا أعبدُ الذي فطرني .. »

قال الحسين كل قلب يستغل الثواب عن حُرمة الأمر فهو
أجبرٌ وليس يعبدُ و إنما يعمل على الاجر مبيدُ النفوسِ
وَمَنْ اخذ تعظيم حُرمة الله تعالى لا يلتفت الى الثواب -

136 - [] - XXXVI, 55 - « ان اصحاب الجنة اليوم ... »

قال الحسين⁽¹⁾ ان الحق [جل جلاله] قطع أهل الجنة بتجليه عن
الالذاذ بالجنة لانه [قال] « انماهم يتجليه عنها [لأن لا] تدوم
لهم⁽²⁾ اللذة فيقع بهم الملل فرجوعهم الى آياهم بعد تجلي الحق
تعالى لهم يوقر⁽³⁾ اللذة عليهم و الحق تعالى لا يلتذ به⁽⁴⁾ -

137 - [] - XXXVI, 82 - « انما أمرنا لشيء اذا اردناه ... »

قال الحسين ابدى الاكوان كلها بقوله « كن » اهانة لها و
تضعيفاً ليعرف الخلق اهانتها فلا يكونوا اليها و يرجعون
إلى مبدئها⁽⁵⁾ ما شغل الخلق بزيه الكون فتركهم معه و اختار
ميد خواصه خصوصاً اعنتهم من ربي الكون فاجباهم به
فلم يسئل للعلة عليهم⁽⁶⁾ ههنا قول لا لا لانه منهم طريقاً -

138 - [الصافات] - XXXVII, 106 - « ان هذا لهُوَ البلاءُ المبيتُ »

قال الحسين البلاءُ بالله تعالى⁽¹⁾ و العاقبة⁽²⁾ ب الله تعالى
و الامر عز الله تعالى و النهي إذلاله -

- 135 - Azh. -

- 136 - بهم تأنيدي - Azh (3) - لثلا : تأنيدي - Azh (4) - (3) - KB f 304^E تأنيدي (4) - [YJ - 27 - 27] (3) -
- بلذاه a Azh - تأنيدي - YJ - 27 - KB f 304^E - تأنيدي - (6) -

- 137 - K. 91. K. 91. -

- 138 - عن Azh (3) - العاقبة تأنيدي (4) - من الله - KB f 304^E - KB f 304^E - Azh (3) - 138 -

منها، و يعلمون أنها الحق، ثم ما نطق بعد ذلك حتى فعل به
ما فعل [رحمة الله تعالى عليه] ⁽¹⁾.

149 - [الاحقان] - XLVII, 51 - « ان المتقين في مقام امين »
قال الحسين الايمان ما اوجب الامان، و التقوى يوجب الامان
في الايمان [القول تعالى] المتقين في مقام امين، و التقوى ان يتقى
الكل فيحصل بذلك الى [مت له] الكل.

150 - [الاحقنان] - XLVII, 25 - « و جعلنا لهم سبيحاً و اجباراً »
قال الحسين ⁽²⁾ خلق الله تعالى القلب و الابصار و جعل عليها
اغطيه و ستره و اكنة ⁽³⁾ و اقفالا ⁽⁴⁾ فيهنك الستور بالفر
و ترفع المحج بالذكر و يفتح الاقفال بالقرب و يخرج من
الاكنة بمشاهدة الآيات -

151 - [] - XLVII, 25 (nuit) -

قال الحسين اعلى ما اشار اليه الخلق العرش ثم انقطعت
الاشارة و العبارة لانه تعالى و ارم الاشارة و العبارة قال الله
تعالى « فلما سفسروها قالوا انصنوا » (XLVII, 28) اي انقطعوا عن
العبارات التي تعود اليهم اولها و اخرها ⁽⁵⁾ و حادته ⁽⁶⁾ نظراً ⁽⁷⁾
الى العرش فاحببوا، ولو نظر الى رب العرش لعرفت لاقوله
و انصنوا، الاله مبين لكل ما خلق لا يسعه شيء و لا يحبه سواه ⁽⁸⁾.

- رضوان الله عليه : K. 91 - Azk (8) - (نuit) - 148 -

- [K. 91] (3) - لانه الله تعالى يقول : K. 91 - Azk (9) - 149 -

- U : nuit, Azk, 101, (2) - فاقفالا : Azk (2) - 144 - φ - 208 - 14 - nuit - المحسنة : Azk (1) - 150 -

- φ - 148 - (4) - بخرت : Azk - 153 - (3) - نظر : 153 - (2) - و جازته : Azk - 153 - (1) - Azk, nuit, K. 91 - 151 -

152 - [مُحَمَّدٌ] - XLVII, 21 - « فَاعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ » .

قال الحسين العليم الذي دعى اليه المصطفى ثم هو يعلم الحروف
و يعلم الحروف في لام الف و يعلم لام الي في الالف⁽¹⁾ و يعلم الالف⁽²⁾
في النقطة و يعلم النقطة في المعرفة الاصلية و يعلم المعرفة
الاصلية في علم الازل⁽³⁾ و يعلم الازل⁽⁴⁾ في المشيئة⁽⁵⁾ [أي المعلوم]⁽⁶⁾
و يعلم المشيئة في خيب [الهو] و هو الذي دعا الله تعالى اليه قار
و فاعلم انه ... و الهاء راجع الى خيب [الهوية]⁽⁷⁾ -

153 - [.] - (XLVII, 21) -

قال الحسين فاعلم انه لا اله الا الله ، علماً لا عز جهل ، لان
للعلم في الله تعالى لا يتناهى -

154 - [الفتح] - XLVII, 10 - « ان الذين يبايعونك » .

قال الحسين لم يطهر الحق تعالى مقام الجمع على أسد التصريح
الا على احصى نسبة⁽¹⁾ و اسره فقال ان الذين يبايعونك
انما يبايعون الله حقيقة كالمبيوتر علوم رسولي

155 - [و] - XLVIII, 29 - « و محمد رسول الله و الذين آمنه شهداء على الكفار » .

سئل الحسين متى كان محمد صلعم⁽¹⁾ نبياً و كهن جاء برسالته -
فقال نعم بعد⁽²⁾ الرسول و الرسالة و النبي و النبوة

- المشيئة : (1) دل ، (2) الاول تاويله (3) دل - الف ، (4) دل - (5) دل - (6) دل - (7) دل -

153 - دل ، 77

- سنة ، تاويله ، (1) دل - (2) دل - (3) دل - (4) دل - (5) دل - (6) دل -

في : كمنه تاويله (2) - تم - (3) دل - (4) دل - (5) دل - (6) دل - (7) دل -

[ق] - L, 37 - ... وما مَسَّنَا مِنَ لُغُوبٍ ... - 162.

قال الحسين الحق المنشى بلا أعيان ولا لغوب. أظهر و
أخفى و أوجد و أفتقد⁽¹⁾ و أفتى و أفتى و قرب و بعد
ظهر من غير ظهور و بطن من غير بطون. أمر بالطاعة من غير
حاجة و نهي عن المعصية من غير كراهية. أتاب لا يعوض
و عاشب لا يحقد. أظهر الربوبية من غير إفتخار و احتجاب
عن خلقه بخلقه لا يقصر عنه⁽²⁾ و لا غاية و آه⁽³⁾ لا يذكر
بالازمان لأنه كان قبل الازمان و الاوان. جل ربنا و تعالى -

[الذاريات] - 11, 21 - و في أنفسكم أفلا تبصرون - 163.

قال الحسين إذا عرج على نفسه بانث⁽⁴⁾ نفسه لنفسه و من
لم يعرج على جملته⁽⁵⁾ كان محتمسا⁽⁶⁾ لم لا يبيت خلقه لخلق
و كان لما لم ينزل غلوب لسان الازل و جميع نعوته عدم

بقوله « بلان » فكان المحاطب لهم و المحجيب عنهم و لا ضم⁽⁷⁾

[الطور] - 11, 47 - و أضربت لكم ربكم ... - 164.

قال الحسين من أضربت⁽⁸⁾ فإن صبرك بتوفيقنا و بشهود غيوبنا
فلذلك حصلت⁽⁹⁾ الظنون منك ظنونا إذا انت الناظر الينا بنا و

- 162 - Azk, K 91 - (1) K 91 - (2) K 91 - (3) K 91

- 163 - (1) Azk, K 91 - (2) K 91 - (3) K 91 - (4) K 91 - (5) K 91 - (6) K 91 - (7) K 91

(8) Azk, K 91 - (9) K 91

- 164 - Azk, K 91 - (1) K 91 - (2) K 91 - (3) K 91 - (4) K 91 - (5) K 91

انت "نظر اليها بما لنا و عشا فنكون بذلك محبوباً عن واجبتنا -
 165 - [الطهور] - (تامة) 111, 47 -

قال الحسين في قوله تعالى و اصبر لحكم ربك ... فانك بائعنا
 قال للكليم عم و ليضع على عيني « (XX, 45) » ليس من هو العين
 كمن هو على العين و ليس من فتى بالشئ و كمن فتى عن الشئ
 لانه الفتى بالشئ ليعنى الجرح و الفتى عن الشئ ليعنى

الاختيار -

166 - [التخميم] - 111, 3 - و ما ينطق من الهمى -

قال الحسين من عرف اللطائف علمت اخطارها و جعلت اقدارها
 [و صار الشيخ عليه فتنه] قال لصفية عم و ما ينطق من الهمى
 اخذته التعت [فبذته] في شواهد شعابها فلا يهتم لآدم
 و من دون لغناهم [عنده] و من لبس الازلية بتيقنه و
 ارتدى الاخرية بتوحيده و ارفع كل حدت عن صفاته و اشهره

167 - [] - 111, 24 - و ام للانسان ما شئى -

قال الحسين الاختيار طلب الربوبية و التمنى الخروج من العبودية
 و سبب عقوقه الله تعالى عباده ظفرهم تمنيتهم -

168 - [] - 111, 43 - و الى ربك المنتهى -

قيل للحسين ما التوحيد؟ فقال ان يعتقد انه مقل الكل بقوله

لم - Azl. - 91 - (3) - (تامة) - 164
 - [Azl. K. 95.] - أكتب: Azl. 353, 28, 28, 28 (1) 165
 - Azl. K. 95. (2) - [Azl. K. 95, 28] - (3) - Azl. K. 95, 28, 28, 28 - 166
 - (4) - منفتحة: Azl. 25. (5) - الازلية: Azl. 25. (6) - لقيامه: Azl. 28
 - 167 - Azl. K. 91 -
 - 168 - 91 - 133 -

تعالى وهو الأول^١ عند ذلك بطلت المعلولات^٢ منه
 الإبتداء واليه الإنتهاء قال الله تعالى لا ... اليه الإنتهاء^٣
 ذهبت المعلولات^٤ وبقى المعر لها -

[الرحمن] - LV, 4 - و الرحمن علم القرآن - 169 -

قال الحسين « الرحمن علم القرآن » علم الارواح القرآن «مفصلاً»
 و مخاطبة^٥ فأخذها الأنفس^٦ و تعلمها يتلقين الوسائط -

[الواقعة] - LVI, 23 - «جزاء» بما كانوا يعملون - 170 -

قال الحسين رضى الشبح الى الشبح و المخلوق الى المخلوق
 [و] لما كانت افعالهم مخلوقة [و اذكارهم مخلوقة] معلولة^٧ جعل
 جزاءها «عاقبة» مما يحسنون^٨ (LVI, 20) و «لحم طير» مما يشتمون^٩ (LVI, 21)
 و صرحين و ما يشبهها فلما كان فضلها و احسانها الى عباد
 بدياً غير^{١٠} مخلوقها جعل ثوابها و جزاءها ما يليق بها فقال «هل
 جزاء الاحسان الا الاحسان» (LVI, 6) -

[الحديد] - LVII, 3 - وهو الأول و الاخر - 171 -

قال الحسين صدأهم بآبائهم^{١١} بالاول الى الغيب المحيط^{١٢} و عرفهم
 بآبائهم و الاخرة^{١٣} الثامن القائم^{١٤} و بقدرهم^{١٥} باسمه و الظاهر
 النور العزير المبين^{١٦} او زعمهم باسمه و الباطن الحق^{١٧}
 [و] الشهادة -

المعلولات (١) - 356 KB. Bayt K8 f. 358^١, 118 f. 637^٢ -

مخلوقة: Azl. (٢) - عن: Bayt (3) - او: K. add. (٢) - Bayt K8 f. 358^١, 118 f. 637^٢ -

الاول و الاخر: Azl. (٣) - Bayt K8 f. 358^١, 118 f. 637^٢ -

بقدرهم: Azl. (٤) - Bayt K8 f. 358^١, 118 f. 637^٢ -

172 - [الحديد] - LVII, 9 (تمة) -
 قال ايضا^(١) هو الاول الذي لا يخرج الاولة ولا
 الاحدية ولا الظاهرية ولا الباطنية التي نعت الحلول
 الافتراق وكيف يسعه او يدركه شيء من خلقه وهو اصيل
 بالازل [والازل] والابد [والاباد] من جميع الوجوه واليه
 الغاية والمنتهى^(٢) ازلتي العليم ازلتي القدرة ازلتي الشان
 ازلتي المشيئة ازلتي النور ازلتي الرحمة البادى^(٣) للعلم و
 معلوم و شاهد و مشهود جل وعلا^(٤).

173 - ["] - LVII, 3 (تمة) -
 سئل الحسين^(٥) ما التوحيد قال ان يعتقد انه مبدل الكل بقوله
 تعالى هو الاول... عند ذلك بطل لكل معلول.

174 - ["] - (تمة) LVII, 1 -
 قال الحسين اول لا اول له وآخر لا آخر له وظاهر لا ظاهر له
 وباطن لا باطن له به توصف الصفات لا بها توصف وبه تعرف
 المعارف لا بها يعرف^(٦) ويعرف الملك ولا ملك له ولا عرف فيه
 وبه كاد الخلف لاني خلفه كان -

175 - ["] - LVII, 5 - " وهو معلم اينما كنتم " -
 قال الحسين ما فرق الاكوان الحق ولا قارنها كيف يفارقتها
 وهو موجودها^(٧) وحافظها^(٨) وكيف يقارن الحدث^(٩) القدم^(١٠) به

١ - الجا... - Azh. - K. 91 - (4) - (3) - MB 640^F 64^F - Bagh. 28/364^F - Azh. - (2) - الحسين: (1) - 172 -
 - تعالى: (5) - Azh. -

٢ - الحسين: (1) - Azh. - K. 91 - Bagh. 28/364^F -

٣ - K. 91 -

٤ - القديم: (1) - Azh. - الحديد: (1) - MB 640^F 64^F - Bagh. 28/364^F - Azh. - موجودها: (2) - 175 -

- قَعَامُ الْكَلْبِ، وَهُوَ بَانٌ عَنِ الْكَلْبِ .
- 176- [المجادلة] - 8, LVIII - « ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ... »
 قال الحسين أصحب أقواماً بأرواح ظاهرة و ملاحظات دائمة⁽¹⁾
 و انوار قائمة
 [قال ما يكون من
 نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم . و لا خمسة إلا هو سادسهم⁽²⁾ علماً
 و حكماً⁽³⁾ و لا نفساً ذاتاً .
- 177- [«] - 22, LVIII - « ... حَزْبُ اللَّهِ ... » -
 قال الحسين « حَزْبُ اللَّهِ » تعالى « الذين اذا نطقوا أبقروا » و إن
 سَكَنُوا⁽¹⁾ ألهروا⁽²⁾ و ان غابوا أخصروا⁽³⁾ و ان ناموا اشتدوا⁽⁴⁾
 و ان كَلَمُوا⁽⁵⁾ فلكفوا⁽⁶⁾ و ان عبت عنهم على التخليط فطهوروا⁽⁷⁾ و اولئك
 حَزْبُ اللَّهِ الا ان حَزْبُ اللَّهِ هم المتفكرون .»
- 178- [«] (ثانيه) LVIII, 22 - « اولئك كتب في قلوبهم الايمان ... »
 قال الحسين في قوله تعالى « اولئك كتب في قلوبهم الايمان » في
 قلوب المؤمنين « ليكون ثابت و أبقاً لوقوع المناسبات -
- 179- [الحشر] - 8, LVIII - « اولئك هم الصادقون » -
 سئل الحسين عن الفقراء قال الذين وقفوا مع الحق راضيين
 على جريان إرادته فيهم اقوله تعالى « و الايمان » -

- 176 - Azl. K. 92. - (1) Bagh. KB f. 366^r - دائمة (2) add. K. 91. Bagh. -
 - 177 - (1) K. 91. - (2) استهزأ. Bagh. (3) - يسكتون. Azl. - (4) Bagh. KB f. 368^r - (5) corr. Bagh. KB f. 368^r - (6) -
 - 178 - K. 91
 - 179 - K. 92. Bagh. KB f. 368^r .

180 - [المجحة] - 4, 4 - ذلك فضل الله...
 قال الحسين جاد الجواد⁽¹⁾ تعالى⁽²⁾ يسود⁽³⁾ بغير علق⁽⁴⁾ وفضل
 بالفضل⁽⁵⁾ و⁽⁶⁾ عنها⁽⁷⁾ بالمتن⁽⁸⁾ وعشاها بالنعم⁽⁹⁾ اذ يقول وذلك فضل
 الله يؤتيه من يشاء⁽¹⁰⁾ فقطع بالمشيئة⁽¹¹⁾ وحق بالاسباب⁽¹²⁾
 وكان الكرم⁽¹³⁾ [منه] صرفاً⁽¹⁴⁾ لا يارزحه العيال⁽¹⁵⁾ ولا يكتسبها⁽¹⁶⁾ المحبل⁽¹⁷⁾
 جاديو في الدصور قبل اظهار اللور -

181 - [الغائب] - 3, 3 - ... وعصركم فأخست صوركم...
 قال الحسين «أخست الصورة» صورة⁽¹⁾ أخستت⁽²⁾ من ذل⁽³⁾ «كن»
 و⁽⁴⁾ نوى الحق تصويرها بيده⁽⁵⁾ ونفخ فيه من روحه⁽⁶⁾ و⁽⁷⁾ أبنته⁽⁸⁾
 شواهد البعث⁽⁹⁾ و⁽¹⁰⁾ هلاله⁽¹¹⁾ بالتعليم⁽¹²⁾ وشفاها⁽¹³⁾ و⁽¹⁴⁾ اسجد له⁽¹⁵⁾
 الملائكة المقربين⁽¹⁶⁾ و⁽¹⁷⁾ اسكنه⁽¹⁸⁾ في جوارته⁽¹⁹⁾ و⁽²⁰⁾ زيت⁽²¹⁾ باطنه⁽²²⁾ بالمعرفة⁽²³⁾
 و⁽²⁴⁾ ظاهرة⁽²⁵⁾ فنون الخدمة⁽²⁶⁾ [وخلق آدم⁽²⁷⁾ ثم على صورته⁽²⁸⁾ أي
 صورته التي صورته⁽²⁹⁾ عليها⁽³⁰⁾ صورة⁽³¹⁾] فأخست صورته⁽³²⁾ -
 182 - [الطلاق] - 2, 2 - ... ومن يتق الله...
 قال الحسين المتوكل على الحقيقة⁽¹⁾ لا يأكل شبة⁽²⁾ وفي البلاد⁽³⁾
 احق⁽⁴⁾ منه⁽⁵⁾ لم⁽⁶⁾ من⁽⁷⁾ رأى⁽⁸⁾ السب⁽⁹⁾ فهو⁽¹⁰⁾ ملامى⁽¹¹⁾ -

- 180 - (1) Bayt. (4) Bayt. (3) Bayt. (2) Bayt. (1) Bayt. (5) Bayt. (6) Bayt. (7) Bayt. (8) Bayt. (9) Bayt. (10) Bayt. (11) Bayt. (12) Bayt. (13) Bayt. (14) Bayt. (15) Bayt. (16) Bayt. (17) Bayt. (18) Bayt. (19) Bayt. (20) Bayt. (21) Bayt. (22) Bayt. (23) Bayt. (24) Bayt. (25) Bayt. (26) Bayt. (27) Bayt. (28) Bayt. (29) Bayt. (30) Bayt. (31) Bayt. (32) Bayt.
 - 181 - (1) Bayt. (2) Bayt. (3) Bayt. (4) Bayt. (5) Bayt. (6) Bayt. (7) Bayt. (8) Bayt. (9) Bayt. (10) Bayt. (11) Bayt. (12) Bayt. (13) Bayt. (14) Bayt. (15) Bayt. (16) Bayt. (17) Bayt. (18) Bayt. (19) Bayt. (20) Bayt. (21) Bayt. (22) Bayt. (23) Bayt. (24) Bayt. (25) Bayt. (26) Bayt. (27) Bayt. (28) Bayt. (29) Bayt. (30) Bayt. (31) Bayt. (32) Bayt.
 - 182 - (1) Bayt. (2) Bayt. (3) Bayt. (4) Bayt. (5) Bayt. (6) Bayt. (7) Bayt. (8) Bayt. (9) Bayt. (10) Bayt. (11) Bayt. (12) Bayt. (13) Bayt. (14) Bayt. (15) Bayt. (16) Bayt. (17) Bayt. (18) Bayt. (19) Bayt. (20) Bayt. (21) Bayt. (22) Bayt. (23) Bayt. (24) Bayt. (25) Bayt. (26) Bayt. (27) Bayt. (28) Bayt. (29) Bayt. (30) Bayt. (31) Bayt. (32) Bayt.

183. - [ت] - LXVIII, 4 - « وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ »
 وقال الحسين لأنك تنظر إلى الأشياء بشاهد الحق ولا
 تنظر إليها بشاهدك⁽¹⁾ فإن من نظر إلى الأشياء بشاهد خلقك

184. - [.] - LXVIII, 4 (note) -

قال الحسين معناه أنه لم يؤثر فيك جفاء الخلق بعد مطالعة الحق -

185. - [.] - LXVIII, 4 (note) -

وقال صغر الكوان في عينك بعد مشاهدة مخلوقها -

186. - [.] - LXVIII, 4 (note) -

قال الحسين عظم خلقك حين لم ترض بالاطلاق وبتت ولم
 تسكن إلى النعوت حتى وصلت إلى الذات ثم فنيك عن الذات⁽²⁾
 حتى وصلت إلى حقيقة الذات⁽³⁾ ومن فنى بالفناء كان القائم عنه
 غيره بالفناء -

187. - [.] - LXVIII, 4 (note) -

وقال الحسين كيف لا يكون خلقه عم عظيمها وقد تجلى الله سره
 بانوار اخلاقه⁽⁴⁾ ووجهه⁽⁵⁾ لم وقعت له⁽⁶⁾ المباشرة الثالثة ان يكون
 مفضلاً في خلقه

- 183 - Azh., l. 91 - (1) Baqlī KB f° 376^r - إلى الأشياء - (2) Baqlī - Azh. - وان - Baqlī (ramp) not add. -
 - 184 - l. 91, Baqlī KB f° 376^r, cf. Omar Suhrawardī "Awṣafī" II: 235 - trad. in "Atṭār II, 139, l. 22.
 = Mustawfī Ṭarīkh al-Ḥayāt, I, 4
 - 185 - l. 91, Baqlī l.c. -
 - 186 - Azh., l. 91 - (1) mq. Baqlī, l.c. - (2) add Baqlī: بالذات -
 - 187 - Azh. (in eius primis mot), l. 91, Baqlī l.c. - (1) l. 91 - mq. Baqlī.

188 - [الحاقة] - LXIX, 38 - « فلا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصَرُونَ » -
 قال الحسين « بما تبصرون » أي ما اظهر الله تعالى الملائكة⁽¹⁾
 القلم واللوح و ما لا تبصرون ما اختصت من صفته الذي
 لم يجز القلم به و لم يشعر الملائكة بذلك و ما اظهر الله
 الخلق⁽²⁾ من صفاته و اراض⁽³⁾ ما صنعه⁽⁴⁾ و ابداهم من علمه
 في جنب ما اختص عنهم كذرة في جميع الدنيا والآخرة و لو
 اذير الله تعالى ما حقائق ما اختص⁽⁵⁾ الذاب الخلق⁽⁶⁾ عن آخريهم
 فصلاً عن حملها

189 - [البقرة] - LXXII, 7 - « وانهم ظنوا كما ظنتم » -
 قال الحسين هذا ظن أحد النفوس الكاذبة و الاماني الخائلة⁽¹⁾
 و الوسواس العاجبة⁽²⁾ من قبل انهم جعلوا أنفسهم علماً للوصول
 اليه من الجهة من اجلها لم يجعلها دليلاً فشهدوا النفوس
 شهود المحظوظ⁽³⁾

190 - [المدثر] - LXXIV, 4 - « و ثيابك مقلية »
 قال الحسين عظم قدره عند [احتياجه اليك]⁽¹⁾ في الدعوة
 اليه فان اجابة دعوتك صحت سبقت له الهداية -

(1) تعالى: ثيابك (2) الملائكة: Bagl. - K. 91 - Azl. (3) الملائكة: Bagl. - K. 91 - Azl. (4) add. Bagl. KB f. 378^a, MB f. 663^a - 188 -

(5) Bagl. - K. 91 - Azl. (6) صبحه: Bagl. - K. 91 - Azl. (7) جنب: Bagl. (8) لداهم: Bagl. (9) -

- لا ذب الخلائق: Bagl. (8)

- المحظوظ: Azl. - K. 91, 72 - (2) الخائفة: Azl. - K. 91 - (1) - 189 -

- احتياجه اليه: Azl. - K. 91 - Bagl. KB f. 381^a - (2) Bagl. - K. 91 - (1) - 190 -

191 - [المدثر] - LXIV, 52 - « بَلْ يُدْرِكُ كُلَّ امْرِئٍ جَنَّتُمْ » -
 قال الحسين كيف لهم بهذه الإرادة ؟ و لهم نفوس خالية عن
 الحق متعرضة عن امر الحق غافلة عن الوقوف بين يدي الحق
 كيف يقيم⁽¹⁾ الطحيف المنشقة اسرار خافية ابكار ما اغتضها⁽²⁾ خاطر
 حقاً قط ، و أضلها ان البشرية لا يضام⁽³⁾ الروية -

192 - [انقطرت] - LXXII, 2 - « في اى صورة ما شاء ربك »
 قال الحسين من قصده بنفسه صرفاً عن حظ⁽⁴⁾ و من قصده
 به فهو المحجوب⁽⁵⁾ عن نفسه ، لانه يقول في اى صورة ما شاء
 ربك ، اى في اى [صورة] بما اشاء انشاك⁽⁶⁾ لانه تعالى خلق
 آدم⁽⁷⁾ لإطعام برة⁽⁸⁾ و بشره بأعلم قدرته⁽⁹⁾ و [أظهر الأرواح]
 ما⁽¹⁰⁾ بين جماله و جلاله⁽¹¹⁾ فخصه بنفخ الروح فيه و كساه
 نسوة لولا انه سبحانه لتحد له كل ما اظهر من العن⁽¹²⁾ ثم
 فن⁽¹³⁾ [رداه] برداه الجمال⁽¹⁴⁾ فلا شئ⁽¹⁵⁾ اجلمت⁽¹⁶⁾ لويه⁽¹⁷⁾ و من رداه
 برداه الجلال و وقعت الهيبة على شاهده -

193 - [البروج] - XXXV, 3 - « و شاهد و مشهود »
 قال الحسين (في هذه الايات) علام⁽¹⁾ علام⁽²⁾ ما انفصل اللون
 على الملوك⁽³⁾ و لا قارنه -

- نفهم : id. (3) - قبضتها : Baqli (2) - تضام : K. 91 - Azl. (1) - Azl. -
 (2) Azl. - محجوب : Azl. - صبغه : Azl. - (3) - Baqli K. 80 f. 387 - (4) -
 (5) - جلاله و جماله : Baqli (5) - من : Azl. - (6) - حالة ما شاء انشاك Baqli K. 91 -
 قدره : Baqli (7) - (8) - برة الجمال : K. 91 - Baqli (9) -
 (10) - بين جماله و جلاله : Baqli K. 92 - (11) - علام : Azl. - (12) -
 (13) - (14) - (15) - (16) - (17) -

194. - [العاشية] - 8, LXXXVIII - « حوره يومئذ ناعمة .. »
قال الحسين « حوره يومئذ ناعمة ، اي شاهدت بمشاهدته حقيقة
عين الحق -
195. - ["] - 13, LXXXVIII - « فيها عين جارئة .. »
قال الحسين « جريان الاحوال عليه يجرى به من عين الو عين
حتى يحصله في عين العبد -
196. - ["] - 19, LXXXVIII - « الى السماء كيف رفعت .. »
قال الحسين الى الاسرار كيف تسقت الماشقات -
197. - [العجر] - 17, LXXXIX - « يا أيها النفس المطمئنة .. »
قال الحسين « النفس المطمئنة ، هي النفس الواحدة .. »
النفس الشاكرة ، هي النفس المرحومة « و النفس الخاصة ،
هي النفس العارفة ، و النفس العاقلة ، هي النفس الراضية
و النفس الامارة ، هي النفس الجاهلة -
198. - [إفران] - 19, XCVI - « ... و أسجد و اقترب ... »
قال الحسين في هذه الآية « ان الله تعالى لم يبع
للجوارح نكح التجلي بها سنها ، و ذلك نفس اظهار
الرعبية على العبودية لذلك قال الله تعالى « ... و اسجد و اقترب »

- 194 - K.92, 92 - Baql⁴ KB f° 390⁵.

- 195 - Azk. - K.91, 92 - Baql⁴ KB f° 390⁵.

- 196 - Azk., K.91, Baql⁴ KB f° 390⁵.

- 197 - (1) add. Baql⁴ KB f° 390⁵ MS f° 683⁵ - (2) Azk., K.91 - om. Baql⁴.

- 198 - Azk., K.91 -

- 199 - [البينة] - XCVIII, 4 - « وما أمراً إلا ليعبدوا الله... »
قال ابن منصور الإخلاص تصفية العمل من ضوائب الكدر.
- 200 - [هـ] - XCVIII, 5 - « ... خالدين فيها... »
قال الحسين الأبد إشارة إلى ترك القطع في العذر وحرر
الأوقات في الشرح.
- 201 - [التكاثر] - CII, 5 - « يعلم اليقين »
قال الحسين يعلم اليقين ما يستجلب بالدلائل ولا عين اليقين
هو علم لا منارعة له ولا اضطراب فيه.
- 202 - [هـ] - CII, 7 - « ثم لترونها عين اليقين »
قال الحسين إذا كان الرجل في عين اليقين لا في « يعلم اليقين »
فجلس عن المكسب وضعف من القيام وكان يمت لا يسكن
ولا يتحرك إلا بيقين اليقين فطالبتة نفسه بالحرمة و
الإكتساب.
- 203 - [هـ] - (أند) CII, 7 -
فقال لست أعلم أنه بقي لي أجل ولا رزق فاصبرك فيه
ثم يجب عليه التحرك إذا لم يكن له أمل في النفس الثاني -

- 199 - Azk., K. 91 - trad. ap. "Alkār 'adkiral..." II, 140, l. 1 - Munkauf. *al-nihā gawāhiz*, I, 1.

- 200 - Azk., K. 91 -

- 201 - Azk., K. 91 - omis Azk. -

- 202 - YJ, K. 91 - Azk. e de l'ém. mod. formés = (جلس + حبس) (سكن + علم).

- 203 - 1. أمل : K. 91 - 2. Azk. e - 3. YJ - 4. إذا : Azk. - 5. K. 91 - 6. (2) - 7. يجب : K. 91 - 8. (1) Azk. - 9. النفس الثاني -

(مذكور)

المحقّ " فلأ ! لا إنا القائل عنكم سوالم " و المعبر عنكم ضميركم
 فسقطتم انتم " و بقي من لم ينزل و لا ينزل الحالم ينزل -
 [الفلق] - CXIII, 1 - و قل اعوذ بربّ الفلق " - 208 -
 قال الحسين⁽¹⁾ أشار⁽²⁾ الحقّ تعالى الى جميع⁽³⁾ خلقه في معنى
 القطيعة عنه " بلمة واحدة " و هي من لطائف القرآن
 و قل اعوذ بربّ الفلق " -



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

- جميع : (1) - أشار : (2) - الحسين : (3) - قل اعوذ بربّ الفلق : (4) - 208 -

٢. تاريخ الصوفية



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بخشی از تاریخ الصوفیه سلمی مستخرج از تاریخ بغداد

فهرست تفصیلی

- ۱- بدون اسناد: سه وجه تسمیه لقب «حلاج»
- ۲- به روایت قنّاد: سه بیت «لئن أمسیت...»
- ۳- به روایت کتّانی و سوسی: وزن مرقعه او (مکه)
- ۴- به روایت مؤذن: سفر به هند
- ۵- به روایت ابوعلی همدانی: تکفیر حلاج از جانب ابن شیبان
- ۶- به روایت ابوالعباس رزّاز: اعتقاد ابن عطا درباره حلاج
- ۷- بلاواسطه: اعتقاد نصرآبادی درباره حلاج
- ۸- به روایت منصور بن عبدالله: اعتقاد شبلی درباره حلاج، عتاب او
- ۹- به روایت جعفر بن احمد (ابوالقاسم رازی): تکفیر حلاج از جانب ابن ابی سعدان
- ۱۰- [حکمی = بر طبق «حکایات» خلدی]: تکفیر حلاج از جانب مکی
- ۱۱- به روایت ابوبکر بن ممشاد: سر لوحه رساله‌ای که در توبره مردی یافتند.
- ۱۲- به روایت ابن عبدالله رازی: بازجویی ابن عطا
- ۱۳- به روایت ابوبکر بن غالب: واقعه «برهان» در محاکمه
- ۱۴- به روایت ابوالحدید مصری: واپسین شب (با هشت بیت)
- ۱۵- به روایت ابن ابی‌الکرام بزّاز: دعوی خلافت
- ۱۶- به روایت قاضی ابوالعلاء واسطی: سه بیت «طلّبت...»
- ۱۷- به روایت ابواسحاق قلانسی رازی: دعای سر دار
- ۱۸- به روایت فارس: غل و زنجیر؛ بی اثر ماندن شکنجه
- ۱۹- به روایت ابوبکر عطوفی: سکوت به هنگام تازیانه خوردن
- ۲۰- به روایت ابن عبدالعزیز: رفتار حلاج به هنگام تازیانه خوردن
- ۲۱- به روایت ابن حیویه: پیشگویی رجعت پس از سی روز

- ۲۲- به روایت ابوالعبّاس رزّاز: گزارش کامل شکنجه
 ۲۳- به روایت عیسی قصّار (مستخرج از لُح سراج): قول «حسب الواجد...»
 ۲۴- به روایت ابوالفاتک بغدادی: رؤیا، سه روز پس از شکنجه.

I. تنظیم متن

متن کامل تاریخ الصوفیة سُلمی ظاهراً مفقود است.^۱ در اینجا مستخرجاتی آمده است که خطیب (وفات: ۴۶۳ هـ) در تاریخ بغداد خود، که شامل تراجم مشاهیر بغداد است، منتشر ساخته: ذیل نام «حسین بن منصور» (نسخ خطی مورد مراجعه: از هر، ج ۵/ پایان، ج ۶/ آغاز؛ کوپریلی، ۱۰۲۳، ج ۲/ آغاز، نسخه اساس این متن؛ کوپریلی، ۱۰۲۵، ج ۹/ آغاز؛ حاکم اوغلی، ج ۱/ پایان، ج ۲/ آغاز). دو مستخرج دیگر در تاریخ الاسلام ذهبی نقل گردیده: یکی از آنها، که درباره ابن عطا دوست حلاج و ذیل سنه ۳۰۹ است، ملخصی است از ۱۲۵ متن حاضر؛ دیگری در ذکر شکنجه شاکر، از پیروان حلاج، است، ذیل سنه ۲۳۱۱.

سه فقره از متنی که در این مجموعه چاپ شده است (۱۵۵۵، ۱۶، ۲۱) ظاهراً افزوده خطیب بر متن سُلمی است.^۲ عناوین این سه فقره در فهرست تفصیلی میان قلاب آمده است.

از این تصحیح و مقابله اساسی خطیب مستخرجات زیر متفرّع است:

- (۱) سمعانی (وفات: ۵۶۲ هـ)، انساب: ۲۳، ۱۵، ۲۲، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲.
 (۲) ابن اثیر جزّری (وفات: ۶۰۶ هـ)، المختار من مناقب الاخیار: ۳، ۱۶، ۱۳، ۱۷، ۸، ۱۸، ۲۰، ۱۹، ۱۲، ۲۳.

[۳] ابن جوزی (وفات: ۵۹۷ هـ)، الناموس فی تلبیس ابلیس: ۲۱؛ المنتظم: ۲۱، ۱۶]

(۴) ابن فضل الله عمّری (وفات: ۷۴۸)، مسالك الابصار، ج ۶: ۲۲، ۲، ۱۹، ۱۶، ۱۷.

۱. نباید آن را با طبقات الصوفیه یکی گرفت که مجموعه‌ای است از یادداشتهای تاریخی کوتاه و در پی هر یک از آنها گزیده‌ای از سخنان (سخنان حلاج در کتاب حاضر *Quatre textes inédits relatifs à la bibliographie d'al-Hosayn ibn Mansour al-Hallāj*، چهار متن چاپ نشده در ترجمه حال حسین بن منصور حلاج، ذیل عنوان اخبار الحلاج ۴ تا ۸) نقل شده است.
 متن شماره ۲۲ در اثر دیگر سُلمی، به نام تفسیر الحقائق، در تفسیر آیه ۷ از سوره ۴۲ نیز آمده است.
 ۲. صَفدی (نسخه خطی، پاریس ۶۵-۲: ۱۳۷) و ابن تغری بردی، در نجوم [النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة]، II، ۲۱۸، آن را نقل کرده‌اند.
 ۳. اسناد ابن الجوزی (منتظم: نگاه کنید به پایین) ظاهراً آن را ثابت می‌کند.
 ۴. به نقل نورالله شوشتی، مجالس المؤمنین.

۵) کُتبی (وفات: ۷۶۴ هـ)، عیون التواریخ، ج ۱:۱۰ (آغاز)، ۲، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۴، ۱۶، ۲۲، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴.

۶) شعراوی (وفات: ۹۷۳ هـ)، الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۱۰۷-۱۰۸: ۲، ۲۲.

II. اصل و منابع

بررسی مشروح زندگینامه سُلمی، که به مناسبت تفسیر الحقایق^۵ او^۵ به آن خواهیم پرداخت، مناسب این مقام نیست. کافی است اشاره کنیم که ابو عبدالرحمن محمد بن حسین سُلمی، متولد ۳۳۰ هـ و متوفی ۴۱۲ هـ، که پدر و جدش از صوفیان معروف بودند، از مورخان عالیمقام تصوف بوده است^۶. از طریق قشیری با کتابخانه او آشنایی می‌دانیم که حاوی آثار حلاج بوده است^۷. این به معنی طرفداری بی قید و شرط سُلمی از حلاج نیست. لیکن وی از منابع حلاجی بهره فراوان برده و فقط از نقل متونی شامل کلمات مظنون به بدعت و ارتداد^۸ پرهیز نموده است. وی بشخصه آشکارا به سود حلاج نظر می‌دهد و او را در زمره صوفیان معتبر طبقه سوم می‌شمارد^۹، و روایت رزاز را درباره مرگ او (§ ۲۲ متن حاضر) برای تفسیر آیه ۱۷ از سوره ۴۲ قرآن در تفسیر خود درج می‌کند. از این رو، وقتی در تاریخ الصوفیه نقاش (وفات: ۴۱۲ هـ)، در پایان تحقیق وی درباره حلاج، عبارت

فذكره السلمی فی تاریخه ثم قال «فهذا نبذة اطراف مما قال المشايخ فيه من قبول ورد والله اعلم بما كان عليه»

را می‌خوانیم، دچار شگفتی می‌شویم. لحن محتاطانه سُلمی در فرجام سخن - آنچنانکه از این قول نقاش، که ذهبی اختیار و در تاریخ الاسلام خود عیناً نقل کرده^{۱۰}، برمی‌آید - به هیچ روی

۵. در چاپ سخنان حلاج.

۶. ذهبی مدعی شده است که وی احادیث مشکوکی جعل کرده، لیکن دلایل او از پیش خود است. در اینجا گواهی خطیب، که اعتبار وی در تخریج احادیث بر همه معلوم است و در مظان جانبداری از صوفیان هم نیست، برای ما کفایت می‌کند.

۷. رساله، به تصحیح انصاری، III، ۱۸۱.

۸. لاهوت، ناسوت و مانند آنها.

۹. در طبقات خود.

۱۰. نسخه خطی، پاریس ۱۵۸۱، ۸^{هـ}، که ابن ابی عدسه المقرئ (وفات: ۸۵۶ هـ) در نظم الجمان (مستخرج در آلوسی، جلا...، ص ۵۱) خود عیناً نقل و تشدید کرده است.

خصمانه نیست.

سُلَمی اثر بزرگ خود، تاریخ الصوفیه، را در کدام دوره تألیف کرده است؟ یکی از امارات ممکن است ما را معتقد سازد که این تألیف پیش از ۳۷۱ هـ، سال وفات ابن خفیف، صورت گرفته است. شد الا زار فی حَطِّ الأوزار از ابن جنید (نگاشته ۷۹۱ هـ نسخه خطی، لندن، ضمیمه ۶۷۷، ۲۷^ا) مستخرج زیر

قال الشيخ ابو عبدالرحمن السلمی فی کتابه المسمی بتاریخ الصوفیه هو (ای ابن خفیف) الیوم شیخ المشایخ و تاریخ الزمان لم یبق للقوم اقدم منه سناً ولا اتمّ حالاً و وقتاً

از تاریخ الصوفیه را در ترجمه ابن خفیف درج کرده است.

از این سند بروشنی برمی آید که به هنگام نگارش این اثر، ابن خفیف هنوز در قید حیات بوده است. قاعدتاً سُلَمی می بایست آن را نسبتاً زود نوشته باشد؛ زیرا هم اکنون دیدیم که همعصر او، ابوسعید نقاش، که در همان سال وفات او درگذشته، توانسته است، برای نگارش اثری مشابه، از آن بهره برد (این معنی را تاریخ الاسلام ذهبی در قطعاتی که ما ذیل شماره های ۹ و ۱۰، مطابق با تلخیص نقاش، نقل کردیم تأیید می کند).

علاوه بر این، احمد نسوی، مؤلف طبقات الصوفیه^{۱۱}، متوفی ۳۹۶ هـ، پیش از آن توانسته بود از تاریخ الصوفیه سُلَمی بهره گیرد. این معنی را اسنادی که خطیب برای § ۱۱ ذکر نموده و آن را به وساطت اثر نسوی از سُلَمی گرفته به ثبوت می رساند.

منابعی که سُلَمی از آنها استفاده کرده کدام اند؟ به دست دادن فهرست دقیق آنها دشوار است. از زمان ظهور اثر ابن العربی (طبقات النساك، که به ترجمه جنید ختم می شود)^{۱۲} و اثر سلامی^{۱۳} تا وقتی که سُلَمی تألیف خود را آغاز نهاد، تواریخ تصوف روبه افزایش گذاشت. احتمال دارد که سُلَمی بویژه از تاریخ الصوفیه^{۱۴} استاد خود، عبدالواحد شیرازی (وفات: حدود ۳۷۰ هـ)، که در طبقات الصوفیه از وی یاد می شود (نگاه کنید به متن چهارم از کتاب

۱۱. نگاه کنید: کشف الظنون، شماره ۷۹۰۵؛ و نسخه خطی، پاریس ۲۰۱۲، ۱۷۱^ب، ۲۱۲^ب، ۲۲۷^ب و جز آن.

۱۲. مکی، قوت القلوب، ۱، ۱۶۲.

۱۳. جامی، نفحات، ص ۱۹۶. (مصحح مهدی توحیدی پور، چاپ تهران، ص ۱۷۴)

۱۴. به نقل از اخبار الصالحین، نسخه قاهره، تصوف، ۵۸^ب.

حاضر^{۱۵}، ذیل عنوان اخبار الحلاج § ۶، پانوش ۲) استفاده کرده باشد.
 § ۹ ظاهراً متفرع است^{۱۶} از حکایات المشایخ جعفر بن نصیر خلدی (یا خالدی، متوفی ۳۴۸ هـ). این اثر مجموعه‌ای است از «حکایات» که به اندک مدتی شهرت یافت (نگاه کنید: شعراوی، طبقات I، ۱۰۵، سطر ۱۳، ترجمه حال مرتعش)، و هجویری (کشف المحجوب، ترجمه نیکلسن، صص ۱۸۹، ۲۰۵) و هروی (طبقات، در آغاز) از آن بهره گرفتند.
 § ۲۴ متفرع است از استاد سلمی، ابوبکر محمد رازی بجلی^{۱۸}.
 § ۱۴، همچنانکه کثرت تعداد تصحیحات^{۱۹} ثابت می‌کند، متفرع است از یکی از آثار قاضی ابوبکر مصری (وفات: ۳۴۵ هـ)، به نقل فقیه معروف، ابوبکر شاشی (وفات: ۳۶۵ هـ).

§ ۲۳ را در کتاب اللمع ابونصر عبدالله بن علی سراج (وفات: ۳۷۷ هـ؛ طبع در دست تهیه نیکلسن - نگاه کنید: نسخه خطی لندن، ۷۷۱۰، or. ۱۶۴ b) می‌توان باز یافت.
 ابوالقاسم رازی (وفات: ۳۷۸ هـ)^{۲۱}، که در اسناد §§ ۹، ۱۱ از وی یاد شده، ظاهراً نویسنده‌ای معروف بوده است. و از قطعات نقاش، کهذهبی آنها را نقل کرده، چنین برمی‌آید که ابوزرع طبری (وفات: پس از ۳۵۳ هـ) شاید شرحی درباره حلاج نوشته باشد که سلمی احتمالاً از آن بهره گرفته است.
 همه مدارک یاد شده، بویژه §§ ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ... ظاهراً سینه‌بسینه به سلمی رسیده است. این نکته باید خاطر نشان شود که سلمی، در § ۲۲، ظاهراً خواسته است روایتی تازه از یکی از شاهدان شکنجه حلاج را به دست دهد، چنین می‌نماید که هم در آن زمان، متون بسیاری در این

15. *Quatre textes inédits relatifs à la biographie d'Al Ḥosayn-ibn Masṣūr Al Ḥallāj* par Louis Massignon, Librairie Paul Geuthner, Paris 1914.

۱۶. بسنجید با متن مصحح قشیری، تصحیح انصاری، IV ۱۲۱.

۱۷. کشف المحجوب، مصحح ژوکوفسکی، ص ۵۶ سطر ۲۰ که عین عبارت در آن چنین است: «واندر حکایات عراقیان یافتیم کی دو درویش بودند...».

۱۸. جامی، نفعات، ص ۲۵۷.

۱۹. بسنجید با اخبار الحلاج، § ۲ در کتاب حاضر [چهار متن چاپ نشده در ترجمه حال حسین بن منصور الحلاج] و با ابن باکویه.

۲۰. کتاب اللمع فی التصوف، تألیف ابی نصر عبدالله بن علی السراج الطوسی، به تصحیح نیکلسون، لیدن ۱۹۱۴، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۲۱. جامی، نفعات، ص ۱۳۸.

باره وجود داشته است. (برای مشاهده اختلافها، با روایت ابن باکویه § ۱ مقایسه شود).
 در پایان، فهرستی تطبیقی از روایات سلمی (سلمی)، اخبار الحلاج (اخبار) و ابن باکویه
 (باکویه) عرضه می‌داریم:

[تاریخ بغداد*]	باکویه	اخبار	سلمی
۱۱۴	۳	۵۶	۱
۱۱۷	۸		۲
	۱۴		۴
۱۲۰	۹۰		۵
۱۲۱	۱۷		۹
۱۲۱	۴		۱۰
۱۲۹-۱۳۰	چاپ نشده	۲	۱۴
۱۳۱	۱	۲۶	۱۷
۱۳۲	۲	۴۳	۲۴

* تاریخ بغداد، للحافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی المتوفی سنة ۴۶۳ هـ الجزء الثامن، المكتبة
 السلفية، المدينة المنورة، مجلد ۸، (ترجمة شماره ۴۲۳۲، الحسين بن منصور الحلاج).

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

(١)

حدثنا اسما عيل بن احمد الكيري حدثنا ابو عبد الرحمن
 محمد بن الحسين السلمي قال الحسين بن منصور قيل انما سمي
 الحلاج لانه دخل واسطاً فقدم الى حلاج وبعثه في شغل
 له فقال له الحلاج انا مشغول بصنعتي فقال اذهب انت
 في شغلي حتى اعينك في شغلك فذهب الرجل فلما رجع وجد كل
 قطن في خانوته مخلوجاً فسمى بذلك الحلاج^(١) وقيل انه كان يتكلم
 في ابتداء امره قبل ان ينسب الى ما نسب اليه على الاسرار ويكشف
 عن اسرار المرادين ويخبر عنها فسقى بذلك حلاج الاسرار
 فغلب عليه اسم الحلاج وقيل ان اباة كان حلاجاً فنسب اليه^(٢)

(٢)

انباؤنا ابو بكر محمد بن احمد بن محمد بن عبد الله الاردستاني
 بمكة انباؤنا ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي بنيسابور
 قال سمعت ابا الفضل بن حفص يقول سمعت القائد يقول
 لقيت الحلاج يوماً في حالة رثة فقلت له كيف حالك فأنشأ يقول
 لئن أمسيت في ثوبي عديم * لقد بلبيا على حر كريم
 فلا يخرنك ان ابصرت حالاً * مغيرة عن الحال القديم
 فلي نفس ستلف او سترقي * لعرك بي الى امر جسيم^(٣)
 انباؤنا محمد بن علي بن الفتح انباؤنا محمد بن الحسين بن موسى
 النيسابوري قال سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول
 سمعت محمد بن علي الكتاني يقول دخل الحسين بن منصور مكة
 في ابتداء امره فجهدنا حتى اخذنا مرقته قال السوسى اخذنا منها
 قلة فوزناها فاذا فيها نصف دانق من كثرة رياضته وشدة مجاهدته^(٤)

(١) قال الكتبي في عيون التواريخ ج ٢ ص ٥٣٠ (٢ نسخة ١٥٤٦) « يقال انه اشتر بالمود فاناز
 السب عن الظن ... (٢) اقتبس الهذلي و السمعاني والكتبي و ابن حطاء الله (شرح العلم)
 و ... راجع ما روى في اخبار الحلاج ص ٥٥ و في ابن الهيثم ص ٢٠٠ (٣) الختصر
 ابن خلفان في الوفيات ... (٤) و هو علي بن عبد الرحيم القائد من رجال الصوفية روى عنه البجلي
 في تفسير العرائس (ص ٣٨ آية ٨٥) - ص ٢٠٠ التتبع في العباد - (طبعة ج ١ ص ٢٨) تقليداً من الكتبي
 في مناقب الايراني ... (٥) روى ايضاً في تاريخ الخطيب باسناد آخر وقتن اتم من ابي النقيب الارموي -
 راجع ابن ناخرية ص ٨٠ - (٦) و هو صوفي معروف - (٧) و هو ابو جعفر السوسى (رؤس الغصبات لياق ص ٢١٤)
 (٨) ذكره ايضاً ابو جعفر ابن يزيد انبار (روضه المرادين ص ٢١٥) و فريد الدين عطار في تذكرة الؤلياء و الاميري
 في حياة الصوفى ...

في
 السالك
 في

(٤)

ابن انا اسماعيل بن احمد الحيري ابن انا ابو عبد الرحمن السلمي
قال قال المزين رأيت الحسين بن منصور في بعض اسفاره
فقلت له الى اين فقال الى الهند اتعلم السحر ادعوه الخلق الى الله عز وجل^(١)

(٥)

وقال ابو عبد الرحمن سمعت ابا علي الهمداني يقول سألت ابراهيم
ابن شيبان عن الكلاج فقال من احب ان ينظر الى ثمرات الدعوى
الفاسدة فلينظر الى الكلاج والى ما صار اليه قال وقال
ابراهيم ما زالت الدعوى والمعارضات مشؤمة على اربابها
مذ قال ابليس انا خير منه^(٢)

(٦)

اخبرنا محمد بن علي بن الفتح ابن انا محمد بن الحسين النيسابوري
قال سمعت ابا العباس الرزاز يقول قال لي بعض اصحابنا قلت
لابي العباس بن عطاء ما تقول في الحسين بن منصور فقال
ذاك مخدوم من الجن قال فلما كان بعد سنة سألته عنه فقال
ذاك من حق فقلت قد سألتك عنه قبل هذا فقلت مخدوم من
الجن وانت الآن تقول هذا فقال نعم ليس كل من صحبنا يبقى معنا
فيمكننا ان نشرفه على الاحوال وسألت عنه وانت في بدأ امرك
واما الآن وقد تأكد الحال بيننا فالأمر فيه ما سمعت

(٧)

وقال محمد بن الحسين سمعت ابراهيم بن محمد النصر ابا ذى

(١) وهو ابو الحسن علي بن محمد المزين الصغير (م ٣٢٨ هـ) - راجع ابن باكرة ن - (٣) وهو
القرميسيني (م ٣٣٧ هـ) - راجع ابن باكرة ن - (٤) لعله اشار بذلك الى الفقه وانا الحق المتسوية
الى الصلاح - (٥) م ٣٦٧ هـ

وعوتب في شيء حكى عنه يعني عن الحلاج في الروح فقال لمن
عاتبه ان كان بعد النبیین والصدیقین موحد فهو الحلاج

(٨)

ابن انا ابن الفتح ابنا محمد بن الحسين قال سمعت منصور بن
عبد الله يقول سمعت الشبلي يقول كنت انا والحسين بن منصور
شيئا واحدا الا انه اظهر وكنت قال وسمعت منصورا يقول
سمعت بعض اصحابنا يقول وقف الشبلي عليه وهو مصلوب
فظر اليه فقال لم تنهك عن العالمين^(١)

(٩)

ابنا اسماعيل الحيري ابنا ابو عبد الرحمن السبلي قال سمعت
جعفر بن احمد يقول سمعت ابان بن بكر بن ابي سعدان يقول الحسين
ابن منصور مموه محرق

مركز تميم كاتبة علوم رسيدي

قال ابو عبد الرحمن وحكى عن عمر والمكي انه قال كنت اماشيه
في بعض ازقة مكة وكنت اقر القرآن فسمع قراءتي فقال يمكنني
ان اقول مثل هذا ففارقته^(٥)

(١١)

حدثني محمد بن ابي الحسن الشاحلي عن ابي العباس احمد بن محمد
النسوي قال سمعت محمد بن الحسين الحافظ يقول سمعت ابراهيم
ابن محمد الواعظ يقول قال ابو القاسم الرازي قال ابو بكر بن ممشاد

(١) م ٣٣٤ هـ. (٤) سورة قآ آية ٧. راجع ابن باكر بن ١. (٣) وهو ابو القاسم الرازي (م ٣٧٨ هـ).
(٥) ظهر نسوي معروفا فيمنير منته وبيت ابي عبد الله محمد بن سعدان صاحب الحلاج الذي روى عنه
الكلابي. راجع ابن باكر بن ١٧. (٥) راجع ابن باكر بن ٤. و ابو سعيد القاسم بها اقتبس منه
الذهبي في تاريخه « فقلت ان قدرت عليك اذقتكك ». اوردت من اسما في الشرق، البغدادي ص ٤٤٧.

حضر عندنا بالدينور رجل ومعه مخلاة فما كان يفارقها بالليل ولا بالنهار ففتشوا المخلاة فوجدوا فيها كتابا للحلاج عنوانه من الرحمن الرحيم الى فلان بن فلان فوجه الى بغداد قال فاحضر وعرض عليه فقال هذا خطي وانا كتبتة فقالوا كنت تدعى النبوة فصرت تدعى الربوبية فقال ما ادعى الربوبية ولكن هكذا عين اجمع عندنا هل الكاتب الا الله وانا واليد فيه آله فقيل هل معك احد فقال نعم ابن عطاء وابو محمد الجري وابو بكر الشبلي وابو محمد الجري يسترو والشبلي يستتر فان كان فابن عطاء فاحضر الجري فسئل فقال هذا كما فرقتل ومن يقول هذا وسئل الشبلي فقال من يقول هذا يمنع ثم سئل ابن عطاء عن مقالة الحلاج فقال بمقالته فكان سبب قتله

(١٤)

ابنا اسماعيل بن احمد الجري انبأنا ابو عبد الرحمن السلمى قال سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول كان الوزير حيث احضر الحسين بن منصور للقتل حامد بن العباس فامر ان يكتب اعتقاده فكتب اعتقاده فعرضه الوزير على الفقهاء ببغداد فانكروا ذلك فقيل للوزير ان ابا العباس بن عطاء يصوب قوله فامر ان يعرض ذلك على ابي العباس بن عطاء فعرض عليه فقال هذا اعتقاد صحيح وانا اعتقد هذا الاعتقاد ومن لا يعتقد هذا فهو بلا اعتقاد فامر الوزير باحضاره فاحضر وادخل عليه فجلس في صدر المجلس فغاض الوزير ذلك ثم اخرج ذلك الخط فقال هذا خطك فقال

(١) شرحه البغلي بالفارسية في "الشطحات" ص ١٠٠. راجع الاثار الباقية للبيروني ص ١١١ و الفرق للبغدادى ص ١٠٥.
 (٢) هذا من كلام الوزير حامد - راجع ابن زبني في "ذو مقل الحلاج" ص ٣٧ - (٤) ترجمة ابن الداعي بالفارسية في "نبذة العوام" ص ١٠٠. كفت ابن جميع الجمع است نرد ما يعنى او و خدا يلى اندر كفت ابن كتاب سند است من و دست عربيتيم ص ١٠٠ - (٥) م ٣١١ هـ - (٦) اشار الى ذلك محمد بن الحلاج عينا روى عنه ابن الخويهرى ص ١٠١.

نعم فقال تصوب مثل هذا الاعتقاد فقال مالك ولهذا عليك
بما نصبت⁽¹⁾ له من اخذ اموال الناس وظلمهم وقتلهم مالك والحكام
هؤلاء السادة فقال الوزير فكيه فضرب فكاه فقال ابو العباس
اللهم انك سلطت هذا على عقوبة لدخولي عليه فقال الوزير خفه
يا غلام فترع خفه فقال دماغه فما زال يضرب رأسه حتى زال
الدم من منخرية ثم قال اجلس فقتل ايها الوزير يتشوش العامة
لذلك فحمل الى منزله فقال ابو العباس اللهم اقله اخبث قتله
واقطع يديه ورجليه فمات ابو العباس بعد ذلك بسبعة ايام
وقتل حامد بن العباس افضع قتله واوحشها بعد ان قطعت يده
ورجله واحرق داره وكانوا يقولون ادركته دعوة ابي العباس
ابن عطاء



(١٤٢)

ابنا محمد بن علي بن ابي القتيح ابنا محمد بن الحسين النيسابوري
قال سمعت ابا بكر بن غالب^(٢) يقول سمعت بعض اصحابنا يقول لما
ارادوا قتل الحسين بن منصور احضروا لذلك الفقهاء والعلماء
واخرجوه وقدموه بحضرة السلطان فسألوه فقالوا مسئلة
فقال هاتوا فقالوا له ما البرهان فقال البرهان شواهد يلبسها
الحق اهل الاخلاص يجذب النفوس اليها جاذب القبول^(٣) فقالوا
باجمعهم هذا كلام اهل الزندقة واساروا على السلطان بقتله
[قلت] قد احال هذا الحاكى عن الفقهاء بان هذا كلام اهل الزندقة
وهو رجل مجهول وقوله غير مقبول وانما اوجب الفقهاء قتله بامر آخر

(١) تدببت (الذهبي) فيما اختصروا عن تاريخه السلمي بلا واسطة ف ترجمته ابن عطاء - راجع تاريخ الاسلام

سنة ٢٣٤ - (٢) محمد بن محمد بن غالب الذي روى عنه السلمي (راجع ص ٤٠٠) - (٣) اظنه

(٣) ترجمه البقالي في الشطرنجيات بالفارسية «شواهد جنداست كه حقا در رويشيد اهل اخلاص را در نفوس
آز جاذب قبول بد آمد» - (٤) [حاشية الخطيب على تاريخ السلمي] -

(١٤)

أنبأنا ابن الفتح أنبأنا محمد بن الحسين قال سمعت ابا بكر الساشي
 يقول قال ابو الحديد^(١) يعني المصري لما كان الليلة التي قتل في صبيحتها
 الحسين بن منصور قام من الليل فصلى ما شاء الله فلما كان آخر
 الليل قام قائماً فتغطى بكسائه ومد يديه نحو القبلة فتكلم بكلام
 جاز الحفظ وكان مما حفظت ان قال نحن شوهدك فلود لسنا^(٢)
 عزتك لتبدا ما شئت من شانك ومشيتك وانت الذي في السماء
 اله وفي الارض اله تجلي لما تشاء مثل تجليك في مشيتك كاحسن
 الصورة والصورة فيها الروح الناطقة بالعلم والبيان والقدرة
 ثم او عزت الي شاهدك الآني في ذاتك الهوي كيف انت اذا مثلت
 بذاتي عند عقيب كراتي ودعوت^(٣) الي ذاتي بذاتي وابدت حقائق
 علمي ومجزاتي صاعدا في معارجي الى عروش ازلياتي
 عند القول من براتي اتي اخصرت وقيلت وصلبت واحرقت
 واحتملت سافياتي الذاريات ووججت^(٤) بي الجاريات وان ذرة من
 ينجوج مكان هاكل^(٥) مجلياتي لاعظم من الراسيات^(٦) ثم انشأ يقول
 انعي اليك نفوس اطاح شاهدها فيما ورا الحيث اوفي شاهد القدم
 انعي اليك قلوب اطال ما هطلت سحاب الوحي فيها البحر الحكم
 انعي اليك لسان الحق منك ومن^(٧) اودي وتذكاره في الوهم كالعدم
 انعي اليك بيانا تستكين له اقوال كل فصيح مقول فهم
 انعي اليك اشارات العقول معاً لم يبق منهن الا دارس العدم^(٨)
 انعي وحيك اخلاق الطائفة كانت مطاياهم من مكمد الكظم

(١) ابن العزاد... راجع للمتن كله... اخبار الخلاج... هنا... و ابن الهيثم هنا...
 (٢) كذا في الاصل... كذا في الاصل... هيلله... (٤) راجع كتاب الطواصين...
 (٥) كذا... (٦) الاصل... الرسم...
 (٧) راجع للمتن كله... اخبار الخلاج... هنا... و ابن الهيثم هنا...
 (٨) كذا في الاصل... كذا في الاصل... هيلله... (٤) راجع كتاب الطواصين...

مضى الجميع فلا عين ولا اثر مضى عاد وفقدان الألى ارم
 وخلفوا معشر ابحذون لبستم اعشى من البهم بل اعشى من النعم

(١٥)

حدثني محمد بن علي الصوري قال سمعت ابراهيم بن جعفر بن ابي
 الكرام البراز بمصر يقول سمعت ابا محمد الياقوتي يقول رايت
 الحلاج عند الجسر وهو على بقرة ووجهه الى عجزها فسمعته يقول
 ما انا بالحلاج القى على شبهه وغاب فلما أدنى الى الخشبة ليصلب
 عليها سمعته يقول يا معين الضنا على اعنى على الضنا^(١)

(١٦)

ابن انا القاضي ابو العلاء الواسطي^(٢) قال لما اخرج الحسين بن منصور
 الحلاج ليقتل انشد^(٣) (لا اله الا الله)

طلبت المستقر بكل ارض فلما الى بارض مستقرا

اطعت مطامع فاستعبدتني ولواني قنعت لكنت حرا
 [فقلت من الزمان و نال مني وكان مناله حلوا و متلا]^(٥)

(١٧)

ابن انا اسماعيل الكيري ابن انا ابو عبد الرحمن السلي قال سمعت محمد
 ابن احمد بن الحسن الوراق يقول سمعت ابا اسحاق ابراهيم بن محمد
 القلانسي الرازي يقول لما صلب الحسين بن منصور وقفت عليه
 وهو مصلوب فقال الهى اصبحت في دار الرغائب انظر الى العجائب
 الهى انك تتورد الى من يؤذيك فكيف لا تتورد الى من يؤذى فيك^(٤)

(١٨)

وقال السلي سمعت عبد الواحد بن علي يقول سمعت فارسا البغدادي

(١) نظمو ذلك بابيات (راجع المهداني) - (٢) روى عنه ابن مزيان صاحب « فضائل الالاب » - (٣) راجع ابن الجوزي في « المنتظم » و « التاموس »
 في تليبيات ابليس و الذهبي - راجع ايضا ابن خلكان في « الوفيات » - (٤) راجع « ديوانه » طبع بيروت
 سنة ١٩٥٠ - (٥) هذا البيت مذکور في نسخة بحروف عبرانية (محققا في « ديوانه ») ن (T.S. ١٥٤) ٥٥
 طبعها Hirschfeld سنة ١٩٠٠ - (٦) راجع « اخبار الحلاج » ن ٤٦ و ابن النويري ن ١٠٠

يقول لما حبس الحلاج قيد من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا^(١)
وكان يصلي مع ذلك في كل يوم وليلة الف ركعة^(٢) قال وسمعت فارسا
يقول قطعت اعضاءه يوم قتل عضوا عضوا وما تغير لونه

(١٩٦)

وقال السلي سمعت ابا عبد الله الرازي يقول سمعت ابا بكر العطوفى^(٣)
يقول كنت اقرب الناس الى الحلاج فضرب كذا وكذا سوطا وقطعت
يداه ورجلاه فما نطق^(٤)

(٢٠)

انبأنا ابو الفتح انبأنا محمد بن الحسين قال سمعت الحسين بن احمد
يعنى الرازي يقول سمعت ابا العباس بن عبد العزيز يقول كنت اقرب
الناس من الحلاج حين ضرب وكان يقول مع كل سوط احد احد^(٥)

(٢١)

حدثنا عبيد الله بن احمد بن عثمان الصيرفي قال قال لنا ابو عمرو بن
حيوية لما اخرج حسين الحلاج ليقتل مضيت في جملة الناس ولم
ازل اراحم حتى رايت فقل لا صحابه لا يهولنكم هذا فاني عاند اليكم
بعد ثلاثين يوما ثم قتل^(٦)

(٢٢)

انبأنا محمد بن احمد بن عبد الله الاردستاني بمكة انبأنا ابو عبد الرحمن
محمد بن الحسين السلي بنيسابور^(٧) قال سمعت ابا العباس الرزاز
يقول كان اخي خادما للحسين بن منصور فسمعته يقول لما كانت
الليلة التي وعد من الغد قتله قلت له يا سيدي اوصني فقال لي عليك

(١) في «مكاشفات القلوب» المنسوبة للغزالي (طبع ١٣٠٠ هـ) «وكان حسين الحلاج قيد نفسه من كعبه الى ركبته... الف ركعة» (كذا) ...
(٢) ذكره الهروي في «طبقات الصوفية» (راجع النسخات لياحي ص ١١٩) - (٣) م ٣٤٥ هـ - (٤) راجع طبريزي
(٥) حاشية الكنتي هنا «منهم من قال بل جزع عند ذلك جزعا شديدا وبنى بكاء كثيرا والله اعلم»
(٦) المتن «ابو محمد محمد بن العباس بن حنبل الذي روى عنه «فضائل اللباب» لابن عمر بن الخطاب (التنوير) -
راجع «المشرق» ج ٦ ص ٥١٧، ٥٢٠ - (٧) راجع الامثال المتعددة المطبوعة في ٨٧ «القطاب» لا يوجد له كثر
القيم - (٨) ذكره ابن الجوزي في «الناصر» - (٩) راجع تفسير العنقاوي للسلي ص ١٧ آية ١٧

نفسك ان لم تُشغَلْهَا شَغَلَتْكَ قال فلما كان من الغد فاخرج للمقتل
قال حسب الواجد افراد الواحد له ثم خرج يتختر في قيده ويقول
نديمي غير منسوب الى شئ من الحيف سقاني مثل ما يشرب فعل
الضيف بالضيف فلما دارت الكاس دعا بالنطع والسيف كذا
من يشرب الراح مع التين في الصيف ثم قال يستعجل بها الذين
لا يؤمنون بها والذين امنوا مشفقون منها ويعلمون الحق ثم
ما نطق بعد ذلك حتى فعل به ما فعل

(٢٣)

ابن انا ابن الفتح ابنا محمد بن الحسين قال سمعت عبد الله بن علي
يقول سمعت عيسى القصير يقول آخر كلمة تكلم بها الحسين بن منصور
عند قتله وصلبه ان قال حسب الواجد افراد الواحد له^(٤) فما سمع
بهذه الكلمة احد من المشايخ الا رقى له واستحسن هذا الكلام منه^(٥)

(٢٤)

ابن انا اسماعيل الكيري ابنا ابو عبد الرحمن السلي قال سمعت
ابا بكر الجلي يقول سمعت ابا الفاتك البغدادي وكان صاحب الحلاج
قال رايت في النوم بعد ثلاث من قتل الحلاج كاني واقفت بين يدي
ربي تعالى فاقول يا رب ما فعل الحسين بن منصور فقال كاشفته
بمعنى فدعى الخلق الى نفسه فانزلت به ما رايت^(٦)

(١) سورة ٤٤ آية ١٧. (٢) وهو ابن نصر السراج في كتابه «الهمج» ص ١٠٠. (٣) هو من رواة القشيري
في رسالته ج ٢ ص ٢٥٠. (٤) وفي كتاب الهمج «حسب التوحيد افراد الواجد» ص ٥٠. (٥) ذكره
ايضا صاحب النسخة بالحروف العبرانية Cambridge (T. S. 10. Ka 3).
(٦) راجع ابن بطوينة ص ٢٠ و «اخبار الحلاج» ص ٢٣٠.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۳. جوامع آداب الصوفية
و
۴. عيوب النفس و مداواتها



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمه

علاقه روز افزون محققان به تصوف کلاسیک با آگاهی رو به تزاید ایشان نسبت به جایگاه مهم ابو عبدالرحمن سلمی (ف ۴۱۲ ق. / ۱۰۲۱ م) قرین شده است. مع هذا از میان آثار باقیمانده سلمی^۱ فقط تعدادی تاکنون به چاپ رسیده است، که از آن جمله است: رسالۀ الملامتیه^۲، کتاب الاربعین فی التصوف^۳، کتاب الفتوة^۴، طبقات الصوفیه^۵، و آداب الصحبة و حسن العشرة^۶. تفسیر سلمی به نام حقائق التفسیر برای درک تصوف اولیه بسیار مهم است، ولیکن هنوز این اثر به تمامی چاپ نشده است.^۷ دو اثر از آثار سلمی که در اینجا به چاپ رسیده است در خور توجه است، زیرا از جمله خصوصیات آنها این است که از همه آثار دیگر سلمی که قبلاً به طبع رسیده است ماهیتاً متفاوت است.

۱. رجوع کنید به فهرستی که ن. شریبه در مقدمه خود به طبقات الصوفیه (قاهره، ۱۹۵۳) ص ۴۲-۳۱ فراهم آورده است و به فهرست بروکلیمان رج ۱، ص ۶۷۱-۴. به این فهرستها باید دو اثر دیگر را که فریتز مایر در *Oriens*، شماره ۲۰ (۱۹۶۷)، ص ۹۱ تا ۱۰۶ معرفی کرده است، به نامهای نسیم (کذا) الارواح و رسالۀ فی کلام الشافعی فی التصوف، افزود.
۲. به تصحیح ابوالعلاء عقیفی؛ قاهره، ۱۹۴۵. (این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.)
۳. حیدرآباد، ۱۳۶۹ ق. (این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.)
۴. به تصحیح ف. تشنر F. Taeschner، در

Stud. Orientalia J. pedersen Septagenario (Havniae 1953) pp. 340-51

۵. به تصحیح ن. شریبه، قاهره، ۱۹۵۳، و تصحیح دیگری از آن توسط J. pedersen، لیدن، ۱۹۶۰.
۶. تصحیح م. جی. کیستر M.J. Kister، قدس، ۱۹۵۴. این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.
۷. سخنان حسین منصور حلاج (ف ۹۲۲/۳۰۹) که در این تفسیر آمده است توسط لونی ماسینیون استخراج شده و در کتاب *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane* (پاریس، ۱۹۵۴) ص ۴۱۲-۳۵۹ چاپ شده است. قسمت‌های دیگری از این تفسیر را پل نویا نیز چاپ کرده است. آثاری که P. Nwyia از این تفسیر چاپ کرده است عبارت است از تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع)، متوفی ۱۴۸/۷۶۵ (در "*Mélanges de l'Université Saint-Joseph*") شماره ۴۴ [۱۹۶۸]، ص ۷-۱۴۴ و تفسیر ابن عطا (در *Trios Oeuvres inédites de Mystique musulmans* بیروت، ۱۹۷۲، ص ۲۳ تا ۱۸۲). (آثار مذکور در همین مجموعه نیز چاپ شده است.)

۱. سُلمی در مقام نویسندگی

ابوعبدالرحمن محمد بن حسین بن محمد بن موسی سُلمی ازدی نیشابوری به سال ۳۲۵ ق. / ۹۳۷ م. یا ۹۴۲/۳۳۰ در نیشابور زاده شد. اطلاعاتی که منابع موجود درباره حیات او در اختیار ما می‌گذارد ناچیز است.^۸ وی نزد جدّ مادری خود، اسماعیل بن جنید سُلمی (ف ۹۷۶/۳۶۶) که خود شاگرد ابوعثمان حیری (ف ۲۹۸/۹۱۰) و یکی از رهبران فرقه ملامتیه بود و در عین حال به عنوان محدّث مشهور شد، تلمذ کرد. سلمی خرّقه از دست ابوسهل صلوکی (ف ۹۷۹/۳۶۹) که یکی از شاگردان اسماعیل بن جنید بود پوشید. صلوکی به سُلمی اجازه داد تا به تعلیم مریدان بپردازد. سُلمی از دست ابوالقاسم نیشابوری (ف ۹۷۷/۳۶۷ یا ۹۷۹/۳۶۹) نیز خرّقه پوشید.^۹ در عین حال او علاوه بر علم تصوف علوم دیگری را آموخت. نزد دو تن از محدّثان بزرگ نسل خود به فراگرفتن علم حدیث پرداخت و خود یکی از محدّثان شد. در سفرهای متعددی که در جستجوی احادیث کرد، زمانی در مرو و زمانی در عراق بسر برد و حتی تا حجاز هم رفت. چندین سفر به بغداد رفت و در آنجا احادیثی را که در خراسان رایج بود روایت کرد. آثار او، از جمله مجموعه احادیث او تحت عنوان حدیث- (یا جزء) السلمی^{۱۰}، بر تبحر او در این علم دلالت می‌کند. پاره‌ای از حوزه‌های اهل سنت مدّعی شده‌اند که سُلمی جاعل احادیث بود، اما ثابت شده است که این اتهام بی‌پایه است.^{۱۱} سُلمی، نه فقط به علم حدیث، بلکه به علم کلام نیز علاقه داشت، و این مطلب را می‌توان از گزارشی استنباط کرد که بنا بر آن وقتی او به شیراز رفته بود مکرراً به دیدن قاضی ابوبکر باقلانی (ف ۱۰۱۳/۴۰۳) می‌شتافت و از هو بود که اصول کلام اشعری را آموخت.^{۱۲} در فروع نیز سُلمی پیرو مکتب شافعی بود که در قرن چهارم هجری در نیشابور بسیاری از گروه‌های صوفیه با آن مرتبط بودند.^{۱۳}

از میان شاگردان مشهور سُلمی می‌توان حکیم نیشابوری (ف ۱۰۱۴/۴۰۵) و ابوبکر

۸. از برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقدمه شریبه در چاپ طبقات الصوفیه، ص ۱۶ به بعد و به مقدمه عربی Kister در آداب الصحبة، ص ۳-۴.

۹. عبدالرحمن جامی. نفحات الانس (تهران ۱۳۳۶ ش)، ص ۳۱۱؛ Kister (کیستر)، همان اثر، ص ۴.

۱۰. بروکلیمان، ج ۱، ص ۶۷۲، شماره ۲۴.

۱۱. رجوع کنید به Kister، همان اثر، ص ۶-۹ (عربی).

۱۲. رجوع کنید به شرح احوال باقلانی به قلم قاضی عیاض که R. J. McCarthy آن را در تعلیقات خود به چاپ کتاب البیان باقلانی (بیروت ۱۹۵۸) ص ۱۳۳، نقل کرده است.

۱۳. بنگرید به مقاله فریتز مایر در *Oriens*، شماره ۲۰ (۱۹۶۷)، ص ۱۰۶.

بیهقی (ف ۴۵۸/۱۰۶۶) و ابوالقاسم قشیری (ف ۴۶۵/۱۰۷۳) را ذکر کرد. همین که قشیری در رساله خود بارها از استاد خود احوالی را نقل کرده است خود دلیل مهمی است بر اینکه سلمی در رشد و گسترش تصوف تأثیری مداوم داشته است.

به نظر می‌رسد که سلمی در همه آثار خود دو منظور متمایز را در نظر داشته است: یکی دفاع از تصوف در برابر منتقدان متعدد آن، و دوم اشاعه علم تصوف هم در میان عامه مردم و هم در میان خود صوفیان. روش او این بود که عقاید خود را مستقیماً اظهار نکند، بلکه در عوض نقش يك گردآورنده محض را ایفا کند و به ضبط اقوال و آراء مشایخ پیشین (مشایخی که فقط دو سه نسل قبل از عصر او بودند) بپردازد. علت اینکه آثار سلمی از وسعت دید و تنوع مطلب برخوردار است یکی همین نقش او به عنوان يك گردآورنده است و یکی سعی و تعهد او در اینکه چندین طبقه و دسته از مردم را مخاطب قرار دهد. این تنوع را می‌توان با اشاره به دو اثر از آثار سلمی نمونه‌وار نشان داد. یکی از آنها *آداب الصحبه* است. این اثر اگرچه در وهله نخست از برای اهل تصوف نوشته شده است، از برای عامه خوانندگان نیز جاذبه‌هایی دارد. نگاهی به محتوای کتاب این مطلب را بوضوح نشان می‌دهد. نویسنده در این کتاب از استعمال مصطلحات صوفیه خودداری کرده و در عوض به شیوه اهل ادب به نقل ابیات متعدد و کلمات قصار و حکم و همچنین آیات و احادیث مبادرت کرده است، و اینهمه از برای آن است که مدعای نویسنده را مبنی بر اینکه روش زندگی صوفیانه بر اساس روش صحابه نهاده شده است ثابت نماید.^{۱۴} کتاب *دوم حقائق التفسیر* است که هم از حیث اسلوب و هم از حیث محتوا ماهیتی بکلی متفاوت دارد. این کتاب گنجینه‌ایست از تفکر قلبی صوفیان، ملهم از آیات خاص قرآنی، و نویسنده آنرا عمدتاً از برای خواص اهل تصوف نوشته، ولی در عین حال فوایدی هم متناسب با ذوق عامه در بردارد.

بیشتر آثار سلمی را می‌توان در میان این دو قطب قرار داد. مثلاً کتاب *الاربعین فی التصوف* نمونه خوبی است از آثاری که در آن مطالب صوفیانه و احادیث با هم جمع شده و وحدت هماهنگی پدید آورده است. از حیث صورت، این اثر مطابق با شیوه مرسوم است در تألیف که بر اساس آن چهل حدیث در يك اثر جمع شده است. این احادیث که بعضاً در اکثر صحاح معتبر نقل شده است با ذکر کامل اسانید روایت شده است. در عین حال، هر يك از این احادیث عنوانی دارد که مربوط به یکی از آداب صوفیه است؛ بنابراین هر يك از این آداب با گفتار و رفتار پیغمبر تطبیق داده شده و بدین نحو مهر مشروعیت و سنت بر آن زده شده است.

۱۴. بنگرید به اثر سابق الذکر کیستر (Kister)، ص ۵۶ (انگلیسی).

یکی از آثاری که جنبه صوفیانه آن نمایانتر است درجات المعاملات است. سلمی در این اثر ۳۴ اصطلاح را که در مجامع اهل تصوف رایج بوده است شرح می دهد. البته شیوه نویسنده در شرح این اصطلاحات در مقایسه با رساله قشیری نامنظم تر است. مثلاً میان مقامات و احوال فرق مشخصی نهاده نشده است. مع هذا، اصطلاحات به ترتیب منطقی ذکر و شرح شده است. از «توبه» آغاز می شود و به «الجمع والتفرقه» که آخرین درجه قرب به خداست ختم می شود. در مورد هر لفظی يك یا چند تعریف ارائه شده و، در ضمن، احادیث یا اقوالی از بزرگان صوفیه در توضیح آن نقل شده است. درجات المعاملات بیشتر از برای مریدان نوشته شده است؛ همچنین مناہج العارفین، که در آن نویسنده مقاماتی را که سالک باید از آنها عبور کند، يك به يك شرح داده است.^{۱۵}

آثار مذکور نماینده خصوصیات اصلی در آثار سلمی بطور کلی است و لذا خود زمینه مفیدی است از برای ملاحظه دو اثر دیگر این نویسنده که یکی جوامع آداب الصوفیه است و دیگر عیوب النفس و مداواتها. درک کامل ارزش آثار سلمی و دستاوردهای ادبی آنها موقوف است به مطالعه تفصیلی همه این آثار من حیث المجموع.



۲. جوامع آداب الصوفیه

تألیف رساله‌هایی که در شرح عادات و رسوم و دستورات عملی خاص صوفیه نوشته شده (و همه تحت عنوان «ادب» یا «آداب» بوده)^{۱۶} است مدتها پیش از زمان سلمی آغاز شده است. آنچه از این میان به جامانده است آداب النفوس محاسبی (ف ۲۴۳/۸۵۷)^{۱۷} و ادب المفتقر-الی الله جنید (ف ۲۹۸/۹۱۰)^{۱۸} و ادب النفس حکیم الترمذی (متوفی بعد از ۳۱۸/۹۳۰)^{۱۹} و ادب الفقیر ابو عبدالله رودباری (ف ۳۶۹/۹۷۹)^{۲۰} است. سلمی خود چند اثر در این مقوله تألیف کرد، مانند آداب الصحبة که قبلاً ذکر شد، و آداب التعازی^{۲۱} و آداب الفقر و شرائطه^{۲۲}.

۱۵. این مقامات در ابتدای مناہج چنین خلاصه شده است: «التصوف له بدایة و نهایة و مقامات». (نسخه خطی برلین، شماره ۲۸۲۱، ص ۲۲ الف)

۱۶. رک. Meier, "Ein Knigge für Sufi's", RSO32 (1957), pp. 487 ff.

۱۷. بروکلیمان، ج ۱، ص ۶۴۱، شماره ۵. ۱۹. همان، ج ۱، ص ۶۵۶، شماره ۲۱.

۱۸. همان، ج ۱، ص ۶۴۹، شماره ۱۳. ۲۰. همان، ج ۱، ص ۶۶۳، شماره ۲.

۲۱. احتمال می رود که این اثر مفقود شده باشد. رجوع کنید به شریبه، همان اثر، ص ۳۲، شماره ۲.

۲۲. بروکلیمان، ج ۱، ص ۶۷۳، شماره ۹.

اما جوامع آداب الصوفیه (که مجموعه ایست از قواعد سلوک) ظاهراً نخستین رساله مفردی است که تا آن زمان تماماً در شرح بسیاری از آداب پراکنده نوشته شده است.^{۲۳} انگیزه سلمی در تألیف جوامع باید همان انگیزه هائی بوده باشد که همواره او را به تألیف وامی داشته است. از سویی جامعه صوفیه در عصر او در جهت وحدت و انسجام حرکت می کرد و همین امر خود اقتضا می کرد که آداب و دستورالعملهای تصوف به صورت روشن و دقیق تعریف و تبیین شود. از سوی دیگر، مذهب رسمی که مذهب اهل سنت بود روش زندگی صوفیانه را مورد حمله قرار می داد و صوفیه نیز ناگزیر بودند از خود دفاع کنند. به همین دلیل است که سلمی تأکید می کند که منظور او از نوشتن این رساله این بوده است که حقیقت را به منکران صوفیه، که بدون اینکه براسستی ایشان را بشناسند از سیره و آداب ایشان انتقاد می کنند، تفهیم کند (۲).^{۲۴} این آداب، از نظر سلمی، نه تنها با موضع اهل سنت مطابقت دارد، بلکه خود مستقیماً بر سیره شخص پیغمبر (ص) مبتنی است.^{۲۵} قسمت اعظم مقدمه جوامع (۷ تا ۱) صرف اثبات همین دعوی شده است. دلیل عمده ای را که سلمی در این قسمت اقامه کرده است می توان بدین صورت خلاصه کرد: بخدای تعالی انسان را به زینت ادب مزین کرد تا بدین وسیله او را به خود هدایت نماید.^{۲۶} کمال زینت ادب را پیغمبر اکرم (ص) که همه فرمانهای خدا را در قرآن مو به مو اجرا می کرد کسب نمود.^{۲۷} (وَأَجَلَّ زِينَةً فِي آدَابِ الْخَلْقِ الَّذِي زَيْنَ اللَّهُ

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۲۳. ابن ندیم از رساله ای یاد کرده است به نام الجامع الصغير في الآداب تألیف علی بن محمد المصري (ف ۹۴۹-۵۰/۳۳۸) (فهرست، چاپ فلوگل، ۲، لایپزیگ، ۱۸۷۲، ص ۱۸۵)؛ ولی این اثر مفقود شده است و لذا در باب ماهیت آن نمی توان حکمی کرد (رك: (Meier, op.cit., pp. 490-1).

۲۴. ارقامی که با حروف سیاه مشخص شده راجع است به بخشهای مربوط در متن.

۲۵. ولی باز هم این مانع نشد که ابن جوزی دست از انتقاد خود از سلمی بردارد. وی سلمی را متهم کرده است که آداب خاصی را متعلق به صوفیه اشاعه می داد که مغایر آداب مقبول سایر امت مسلمان بود. رك: تلیس ابلیس (قاهره، ۱۹۲۸)، ص ۱۶۴.

۲۶. این عقیده مبتنی بر حدیثی است که نزد فرقه های صوفیه مشهور شده است: «ان الله آدبني فاحسن ادبي (یا تأدیبی) (جوامع ۷، و مراجع یاد شده در آنجا). پروفیسور کیستر (در مشافهه به من) متذکر شده است که این حدیث (به صورتی دیگر) در کتاب الفاضل محمد بن یزید المبرّد (قاهره، ۱۳۷۵، ص ۱۴) نقل شده است. این نشان می دهد که حتی بیش از يك قرن پیش از سلمی این حدیث رایج بوده است. بعداً همین حدیث را برای اثبات برتری حضرت محمد (ص) نسبت به سایر انبیا نقل کردند. رك: كتاب اللمع، ابونصر سراج، به تصحیح نیکلسن (لیدن ۱۹۱۴) ص ۱۴۲.

۲۷. بنگرید: التستری، تفسیر (قاهره ۱۳۲۹)، ص ۱۰۷، به نقل از یادداشت کیستر در آداب الصحبة، ص

به نبیّه؛ و سپس پیغمبر (ص) ادب خود را به صحابه منتقل کرد (۵) و رفتار و سلوک صحابه نیز سر مشقی شد که همه مسلمانان می بایست از آن پیروی کنند. صوفیه نیز وفاداران از ادب پیغمبر (ص) و صحابه او تبعیت می کنند؛ در واقع رابطه میان مرید و شیخ همانند رابطه ایست که صحابه با پیغمبر (ص) داشتند.^{۲۸}

سلمی برای نشان دادن اهمیت ادب به صوفیه سخنان پاره ای از مشایخ متقدم را نقل می کند. از نظر این مشایخ کسب ادب براتب مهمتر و پسندیده تر از تحصیل علم^{۲۹} و ریاضت کشیدنهای ممتد است^{۳۰}؛ و می گوید که هر نوع بی ادبی به نقصان در ایمان می انجامد^{۳۱}.

متن جوامع (ذی المقدمه) مشتمل بر ۱۶۳ فصل کوتاه است که هر يك با عبارت «و من آدابهم» آغاز می شود. معمولاً در هر فصل آیه یا آیه هائی از قرآن، حدیث، و سخنان مشایخ صوفیه نقل شده تا ادب مورد نظر را توجیه و تبیین کند. در جوامع، جمعاً ۲۶ آیه از قرآن، ۱۹ حدیث، بیش از ۲۵۰ جمله از سخنان صوفیه، و در چهار مورد ابیاتی نقل شده است. طول فصول متفاوت است. در ترتیب مطالب نیز از نظم خاصی پیروی نشده^{۳۲}، مگر در چند مورد که مؤلف يك موضوع را در چند فصول متوالی مورد بحث قرار داده (مثلاً فصول ۳-۵۲، ۹-۴۷، ۸-۱۰۶) یا کلمات منقول از يك شخص را با هم جمع کرده، مانند کلمات سری السقطی (۸۸-۹۹)، بشر الحافی (۶-۱۳۲) و حلاج (۶-۱۵۵ و ۷-۸۳)^{۳۳}.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۲۸. بنگرید به جوامع، ۱۱۰ (در ضمن سخن ابو عمر الدمشقی). و نیز رجوع کنید به عوارف المعارف عمر بن محمد سهروردی (قاهره، ۱۳۲۶، در حاشیه احیاء علوم الدین)، باب ۴، ص ۳-۶۲، با اشاره به آیه ۲/۴۹.

۲۹. بنگرید به جوامع، ۷ (در ضمن سخن شریک بن عبدالله النخعی). نظیر این معنی به عبدالله بن عبدالرحمن بن مبارک (ف ۱۸۱/۷۹۷) نسبت داده شده است: «نحن الى القليل من الادب احوج منا الى كثير من العلم» (اللمع، همانجا؛ رساله قشیریه، قاهره، ۱۹۴۸، ص ۱۲۴؛ عوارف المعارف سهروردی، باب ۳، ص ۱۰۱).

۳۰. «الادب في العباد احسن و اشرف من طول الظباء في الهواجر و دوام السهر في اللیالی.» (جوامع، ۷، در سخن ابو عبیدالنسوی).

۳۱. بنگرید به جوامع، ۷ (در سخن تستری). مقایسه کنید با سخن الجلاحلی البصری: «فمن لا ادب له لا شریعة له و لا ایمان و لا توحید» (اللمع، ص ۱۴۳، قشیری ۱۲۸، عوارف، باب ۲، ص ۸۸).

۳۲. از این رو جای تعجب نیست که می بینیم که ترتیب فصول در نسخه های خطی متفاوت است.

۳۳. جمله ای که در ۸۸ نقل شده است منسوب است به ابو منصور (نه به حسین بن منصور که نام حلاج است). اما ماسینیون (در Essai، ص ۴۲۸) گمان کرده است که «ابو» در اینجا تحریف «ابن» است و لذا این سخن را اصلاً از حلاج پنداشته است.

سخنان صوفیه که بخش اعظم جوامع را تشکیل می‌دهد مبین آراء و نظریات پنج طبقه^{۳۴} از متفکران صوفیه است. موضوعات مطرح شده دایره وسیعی را در برمی‌گیرد و خود خصوصیت اشتغالات فکری اهل تصوف را نشان می‌دهد. سلمی در اینجا بیان می‌کند که رابطه و نسبت میان شیخ و مرید (۲۳، ۲۴، ۱۲۳، ۱۳۱) و میان إخوان (مثلاً در ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۴۱، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۲) چگونه باید باشد. صوفیه مدام با شهوات و اغراض و لذایذ نفسانی مبارزه می‌کنند (۱۲، ۶۳، ۷۷)، و مثلاً شهوت طعام (۸، ۲۷، ۴۲) یا شهوت خواب (۲۷، ۶۷، ۱۶۴) را سرکوب می‌کنند. از دنیا و اهل آن و حظوظ دنیوی دوری می‌جویند (۸۰). از عیوب نفس خود بشدت انتقاد می‌کنند (۱۱، ۱۶، ۸۸) و این از برای آن است که بتوانند نفاق و کبر و عجب را از خود دور کنند (۷۰، ۹۶، ۹۸). همواره نسبت به نزدیکی اجل و کوتاهی امل آگاهی دارند (۹) و به اهمیت وقت واقفند و سعی در حفظ آن می‌کنند، چه وقت چیزی است که چون از دست رفت دیگر باز نمی‌گردد و عزیزترین چیزهاست و باید صرف عزیزترین کارها یعنی عبادت شود (۲۵، ۳۴، ۴۰، ۷۸، ۹۱، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۰). صوفیان سعی می‌کنند که با خود و با دیگران صداقت داشته باشند و هر نوع دعوی را ترك گویند، و در مجلس سماع تظاهر به وجد (تواجد) نکنند (۱۲۵)^{۳۵} و راهی که نرفته و حالی که نیافته‌اند به دروغ بر خود نبینند (۱۱۷)^{۳۶}. می‌کوشند تا ادب ظاهر را که حفظ جوارح از گناه است و ادب باطن یا ادب سر را

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۳۴. مطابق همان طبقه‌بندی که سلمی خود در طبقات الصوفیه کرده است.
 ۳۵. به نظر می‌رسد که سلمی با مسأله سماع برخورد ملائمی را پیش کشیده است. در کتاب الاربعین فی التصوف (احادیث ۳۹ و ۴۰) او چیزی درباره حرام بودن آن نمی‌گوید. اما در درجات المعاملات (نسخه خطی برلین، شماره ۳۴۵۳، برگ ۷۷ الف) قول دو تن از مشایخ را یکی در تحریم سماع از برای مریدان و دیگری در جواز آن «علی حدّ والتقیید» نقل می‌کند، بی آنکه خود اظهار نظری بکند.
 ۳۶. این وضع را که «ترك دعاوی» می‌خوانند سلمی در رساله ملامتیه به ملامتیان نسبت می‌دهد در حالی که صوفیان را می‌گوید که احوال خود را آشکار می‌کنند (بنگرید به مقدمه عقیقی، ص ۱۹، و مقایسه کنید با گفته هارتمن (R. Hartmann). در «رساله الملامتیه سلمی» Der Islam، شماره ۸، ۱۹۱۷، ص ۶۰-۱۵۹). این تناقض آشکار در سخن سلمی در رساله ملامتیه و جوامع از اینجا ناشی می‌شود که سلمی لفظ «صوفی» را در يك کتاب به يك معنی و در کتاب دیگر به معنای دیگر استعمال کرده است. در جوامع صوفی کسی است که همه مقامات ارادت را با موفقیت پشت سر گذاشته و همه آداب را به جامی آورد؛ چنین شخصی به آخرین مرحله سلوک رسیده است. اما در رساله ملامتیه «صوفی» کسی است که يك پله پائین تر از آخرین مرتبه است. آخرین مرتبه مقام ملامتی است. پس لفظ «صوفی» در جوامع مترادف لفظ «لامتی» در رساله ملامتیه است. (بنگرید: کتاب ملامتیه، ص ۷-۸۶). لذا جای تعجب نیست اگر

که طهارت قلب از عیوب است حفظ کنند (۳۰). توکل بر خدا دارند و لذا بی توشه به سفر می روند (۴۸) و از هیچ پیشامدی نمی هراسند (۱۷) ۳۸، و در هنگام بیماری به طبیب روی نمی آورند (۷۳) ۳۹. تدبیر و اختیار را کنار می گذارند (۳۶، ۴۰، ۷۴، ۸۶) ۴۰ و در طلب رزق سعی نمی کنند (۸۶) ۴۱ و بالاخره، در محضر خدا می کوشند تا کمال ادب و احترام را به جا آورند (۱۹)، طریقی که به عبودیت محض می انجامد (۲۶، ۲۹).

از این بررسی اجمالی معلوم می شود که آدابی که در جوامع شرح داده شده است بر سه قسم کلی است که گاهی نیز با هم تداخل دارند. این سه قسم عبارتند از: آدابی که مربوط به صوفی است در برابر خدا، آدابی که او نسبت به خود باید رعایت کند، و آدابی که در معاشرت باهم- مسلکان خود باید رعایت کند. در مورد جهان خارج بندرت سخنی گفته شده است. این درست به خلاف کاری است که سلمی در آداب الصحبة کرده است. در آنجا از آداب معاشرت صوفی با پدر و مادر و فرزندان ۴۲، و غلامانش ۴۳، و سلاطین ۴۴، و غیره نیز سخن به میان آمده است. این جنبه جوامع، یعنی ملاحظه آدابی که مربوط به داخل فرقه است، و صوفیه در تمایل خود به استناد به احادیث آنرا مورد تأکید قرار داده اند، خود نشان می دهد که این اثر اولاً و عمدتاً از برای مریدان نوشته شده است. در واقع، فصل آخر کتاب که در آن نظر اصلی مؤلف خلاصه شده است، خصوصاً به مریدان مبتدی خطاب شده است (۱۷۰). به مرید گفته شده

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

→ می بینیم که آدابی که در جوامع از برای صوفی شرح داده شده با اصول ملامتیان در رساله ملامتیه شباهت پیدا کرده است.
۳۷. رجوع کنید به

B. Reinert, *Die Lehre Vom tawakkul in der klassischen Sufik* (Berlin, 1968), pp. 197ff.

۳۸. همان، ص ۱۶۲ به بعد.

۳۹. همان، ص ۲۰۷ به بعد.

۴۰. همان، اندکس، لفظ «تدبیر».

۴۱. درباره کوشش تستری برای آشتی دادن این کار با مذهب رسمی، رجوع کنید به همان اثر ص ۹-۲۴۷. در جوامع گدائی نکوهش شده است (۵۱، ۵۳، ۱۴۴، ۱۵۴) بخصوص به صورت حرفه ای. قرائت نسخه بدل در ۱۵۴، از برای «احسن الحرف» «احسن الحرف» است و این ارزشی است که در ملامتیه در نظر گرفته شده است، در حالی که در جوامع بطور کلی این ارزش به گدائی داده نشده است.

۴۲. آداب الصحبة، ص ۶۴، ۸۱، ۸۲

۴۳. همان، ص ۵۲

۴۴. همان، ص ۸۶

است که باید آداب را از مرشد و راهبر (امام، ولی، عالم ناصح) که خود عالم و راه رفته است فراگیرد، کسی که می‌تواند او را به راه صحیح هدایت کند، و از آفات طریق با خبر نماید، و خطارا از صواب برای او مشخص و متمایز نماید. و اگر عالم ناصح و ولی نبود، سالک باید کلاً به پروردگار خود رجوع کند و هدایت را مستقیماً از او طلب کند.

۳. عیوب النفس و مداواتها

واژه نفس که معمولاً به معنای جان یا تمامی شخصیت انسان به کار می‌رود، غالباً در تصوف و کتابهای اخلاق منحصرأً به معنای «نفس آماره» که محل همه صفات نکوهیده است استعمال می‌شود.^{۴۵} نفس بدین معنی مطابق است با «نفس شهوانی»^{۴۶} در فلسفه افلاطون که جزء قوی و بالقوه ویرانگر وجود انسان است و اگر مهار نشود قادر است بر کل وجود آدمی مستولی گردد.^{۴۷}

آراء صوفیان نخستین درباره نفس که ابتدا به صورت جملات کوتاه بیان شده است بعدها در رساله‌های خاصی درج گردید، مانند رساله دواء داء النفوس به قلم ابو عبد الله احمد بن عاصم الانطاکی (ف ۲۲۰/۸۳۵)^{۴۸}، یا آثار سابق الذکر محاسبی و حکیم ترمذی^{۴۹}. پس هنگامی که

۴۵. بنگرید به مقاله «نفس» در دائرة المعارف کوچک اسلام (به قلم E.E. Calverley) که در آن معانی مختلف نفس مورد بحث قرار گرفته است.

۴۶. افلاطون نفس را به سه جزء تقسیم کرده است، و معتقد است که هماهنگی میان اجزاء زمانی حاصل می‌شود که جزء عقلانی بر دو جزء دیگر که عبارتند از جزء ارادی و جزء شهوانی غالب گردد. رك: جمهوریت ۴، ۴۴۴ ب، فدروس ۲۵۳ ب تا ۲۵۴ ب؛ و مقایسه کنید با تیمانوس ۴۹ د تا ۷۲ ب. (در فارسی، رجوع کنید به تاریخ فلسفه، کاپلستن، ترجمه مجتبیوی، جلد اول، قسمت اول، تهران ۱۳۶۲، ص ۲۸۵-۷. مترجم.)

۴۷. این نظریه بوضوح در تهذیب الاخلاق بحیی بن عدی (که گاهی به جاحظ و گاهی به محیی الدین ابن عربی هم نسبت داده شده) بیان گردیده است. «أما النفس الشهوانیه فهی للانسان و لسائر الحیوان [...] و هذه النفس قویه جداً متى لم يقهرها الانسان و يؤدبها ملكته و استولت علیه» (به تصحیح محیی الدین کردعلی، دمشق ۱۹۲۴، ص ۲-۱۱). و نیز رجوع کنید به ماوردی، ادب الدین والدنیا (قاهره ۱۳۴۰)، ص ۲۰۷: «نفس باید ادب شود، «زیرا نفس انسان را به سوی شهوت می‌راند و از رشد باز می‌دارد». مقایسه کنید با اظهار نظر ابن حزم که می‌گوید: «خوشا به حال کسی که عیوب نفس خود را بهتر از دیگران می‌داند». (کتاب الاخلاق والسير، به تصحیح N. Tomiche، بیروت ۱۹۶۱، ص ۲۵).

۴۸. رك: مارگارت اسمیث، *An early Mystic of Baghdad* (لندن ۱۹۳۵)، ص ۷۷-۸. بروکلیمان (در GAS, I, p. 638) نام اثر منسوب به انطاکی را چنین ذکر کرده است: دواء داء القلوب و معرفة هم النفس

سلمی دست به نوشتن عیوب النفس و مداواتها زد، وی می توانست از يك سنت جافتاده بهره برداری کند.

سلمی لفظ «نفس» را به دو معنی استعمال می کند. در غالب اوقات به معنای کل شخصیت آدمی است. مثلاً در مقدمه (۳-۱) بحثی مفصل بر اساس آیات قرآن درباره اقسام سه گانه نفس پیش کشیده است: نفس اماره بالسوء^{۵۰}، و نفس لوآمه که مدام خود را در هر عملی که مرتکب می شود ملامت می کند، و نفس مطمئنه که یقین پیدا کرده است به اینکه خدای تعالی پروردگار اوست و لذا بر او امر او صابر گشته و مزاحمتی ایجاد نمی کند.^{۵۱} سلمی در بحث خود درباره اقسام نفس خود را در زمره کسانی قرار می دهد که می گویند این الفاظ قرآنی به اجزای مختلف نفس اشاره می کنند نه به سه قسم جداگانه نفس.^{۵۲} علاوه بر این، وی غالباً در يك جمله به جای ضمیر مؤنث غایب (که ضمیر نفس است) ضمیر مذکر غایب (یا مخاطب) (که به انسان اشاره می کند) قرار می دهد (و همین روش است که باعث اختلافات متعدد در نسخه بدوها شده است). در این موارد معنای نفس چیزی جز «شخص» انسان نیست.^{۵۳}

اما گاهی هم نفس به معنای خاص صوفیانه به کار رفته است. مثلاً در انتهای مقدمه،



و آدابها. پروفیسور فان اس

(Die Gedankenwelt des Hārith al-Muhāsibī, Bonn 1961, pp. 16-8)

نشان داده است که انطاکی فقط ناقل این اثر بوده، او نویسنده اصلی محاسبی بوده است.

۴۹. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۱۶.

۵۰. «الامارة بالسوء» در چند جای عیوب النفس (۲۹، ۳۷، ۷۳) ذکر شده است.

۵۱. این موضوع را محاسبی (کتاب سابق الذکر مارگارت اسمیت، ص ۹۰ تا ۹۲) و حکیم الترمذی (بیان الفرق، به تصحیح نقولا هیر، قاهره ۱۹۵۸، ص ۸۲-۸۰) به شیوه ای مشابه شرح داده اند و سپس غزالی در کتاب اول احیاء، بخش سوم، ذیل عنوان «عجایب القلب» به تفصیل شرح داده است. ترمذی به نفس چهارمی هم قائل شده و آنرا نفس ملهمه نامیده است. این نفس میان نفس اماره و نفس لوآمه جای دارد (بیان الفرق، ص ۸۱). بنگرید به اثر سابق الذکر Reinert، ص ۸۴.

۵۲. در این باره رجوع کنید به کتاب الروح، تألیف ابن قیم الجوزیه (حیدرآباد، ۱۳۵۷)، ص ۲۱۶، ۲۶۷ به بعد، ۳۲۶، و به مقاله:

D.B. Macdonald, "The development of the idea of spirit in Islam," *Acta Orientalia* 9(1930-1) [pp. 307-51], p. 322.

۵۳. مثلاً: «و من عیوبها أن یطیع» (نسخه بدل: تطیع) (۸): «و من عیوبها أنها تستخیر... و مداواتها أن یعلم أنه یعلم» (نسخه بدل: تعلم بانك تعلم) (۲۳): «و من عیوبها أن یتزئی» (نسخه بدل: تترزین) (۴۸): «و من عیوبها تضييع اوقاتها بالاشتغال بما لا یعنیه» (نسخه بدل: یعنیها) (۴۹).

هنگامی که سلمی تلویحاً به این حدیث مشهور اشاره کرده که «رجعت من جهاد الا صغر الی جهاد الا کبر» و می گوید مراد مجاهده نفس است.^{۵۴} اما در خاتمه کتاب، هنگامی که سلمی سؤال خطابی ذیل را مطرح می کند: «چگونه می توان عیبهای چیزی را که سراسر عیب است احصا کرد؟» (۷۳) مرادش از نفس، نفس اماره است.

اگرچه سلمی احتمالاً می دانسته است که از نفس دو معنای مختلف اراده می شود، در عمل این اختلاف و تمایز را زیاد مهم تلقی نمی کرده است: چه از نظر او شر آنچنان بر شخصیت انسان غلبه دارد که دیگر نمی توان درست میان کل شخصیت انسان (نفس به معنی متداول لفظ) و نفس اماره (نفس به معنی صوفیانه) فرقی گذاشت. تقریباً با اطمینان خاطر می توان گفت که همین نظر در این حدیث منعکس شده است که می فرماید: «البلاء والهوی والشهوة معجونة بطینة بنی آدم» (۳).^{۵۵}

گاهی در عیوب النفس، قلب که سرچشمه همت است^{۵۶} ضد نفس معرفی شده است: «چون نفس سیر شود قوی گردد، و چون قوی شود حظ خود را از آن برگیرد، و چون حظ خود از آن برگیرد بر قلب چیره گردد» و بالعکس: «چون نفس گرسنگی کشد... ضعیف گردد، و چون نفس ضعیف شود، قلب بر آن چیره گردد، پس... او را وادار به طاعت خدا کند» (۱۹). قلبی که با اخلاص (۱۲، ۳۲، ۴۲) و حزم (۶۷) باشد موجب رستگاری شود، و قلبی که قساوت داشته باشد (۳۴) یا بر اثر گناه چیره شده باشد (۲۷؟) موجب دوری انسان از خدا می شود.

سلمی در مقدمه خود (۱) عیوب نفس را بیماریهایی خوانده است که تشخیص آنها را فقط کسانی می توانند بدهند که همواره به مطالعه علائم آن می پردازند و درمان آنها را فقط کسانی می توانند بکنند که مدام در طلب درمان آنها هستند. عیبهایی که در عیوب النفس ذکر شده است هم شامل معاصی است و هم شامل اخلاق سوء. هجویری می نویسد: «معاصی از اوصاف ظاهر بود و این اخلاق از اوصاف باطن».^{۵۷} قشیری با استفاده از اصطلاح اشعری، نظریه مشابهی را بیان می کند وقتی میان معصیت و مخالفت که نتیجه کسب انسان است از یک

۵۴. درباره این جهاد معنوی که غالباً جهاد اکبر نامیده شده است رجوع کنید به مقاله «جهاد» در دائرة المعارف اسلام (تحریر دوم، به قلم E. Tyan) و نیز بنگرید به اثر سابق الذکر Reinert، ص ۳-۸۲.

۵۵. کتاب الروح، ابن قیم الجوزیه، ص ۲۶۶ (و مقاله مکدونالد، ص ۳۲۴).

۵۶. بنگرید به: مقاله «قلب» (به قلم لونی گارده) در دائرة المعارف اسلام (تحریر دوم).

۵۷. هجویری، کشف المحجوب، به تصحیح ژوکوفسکی (لنینگراد ۱۹۲۶)، ص ۲۴۶.

سو، و «خویهای دنی که اندر نفس خویش نکوهیده است» از سوی دیگر فرق می‌نهد.^{۵۸} چه بسا سلمی خود با این تفاوتها آشنائی داشته، اما مطمئن نیستیم که او در تنظیم مطالب خود از آنها استفاده کرده باشد. درست است که بسیاری از عیوبی که در فصول اولیه کتاب ذکر شده است متعلق به دسته اول یعنی معاصی است و اخلاق پست و نکوهیده عمده در اواخر کتاب ظاهر می‌شود، اما گاهی هم این ترتیب معکوس می‌شود.

بدنه اصلی کتاب (۴ تا ۷۲) را فهرست عیوب نفس و مداوای آنها تشکیل می‌دهد. هر بخش با عبارت «ومن عیوبها» آغاز و با عبارت «ومداواتها» دنبال می‌شود.^{۵۹} بعضیها عیوبی دارند که گفته شده است ناشی از عدم اخلاص و ایمان به خداست. بر خدا توکل ندارند (۶)، در ادای وظایف دینی کوتاهی می‌کنند (۴۷، ۷) یا اگر هم کاملاً ادا کنند از روی غفلت ادا می‌کنند (۳۶، ۶۱) زیرا گمان می‌کنند که زندگی درازی در پیش دارند (تطویل الامل) (۲۴، ۵۳) و خدا روز حساب را معلوم نیست تا کی به تأخیر خواهد انداخت (۴۳)؛ به عبارت دیگر، این عده سخت پایبند طاعت اند اما اخلاص در قلب ایشان نیست (۸، ۹، ۱۶، ۱۸، ۴۲، ۴۸). عجب هم عیب بزرگ دیگری است. کسانی که مبتلا به آن باشند سخت خودبین و از خود راضی اند. عیب کوچک دیگران را می‌بینند، اما عیب بزرگ خود را نه (۱۳، ۲۰، ۳۵، ۴۴، ۴۶، ۶۶). خودپسندی ایشان موجب می‌شود که از عیبها و خطاهای خود چشم‌پوشی کنند (۷۰) و گمان کنند که از مکر شیطان در امان اند (۴۱) و هیچ تلاشی از برای اصلاح خود نکنند (۴۵). شهوات دنیوی خطر دیگری است که مدام انسان را تهدید می‌کند (۱۰، ۱۱، ۴۹). شهوات باعث خواطر رذیه (افکار بد) (۱۲) هوای نفس (۳۷، ۴۰) شکمبارگی (۱۹) طمع و حرص به مال دنیا (۲۷، ۲۸، ۵۵، ۵۹) بخل (۵۲) غضب (۵۰) کذب (۵۱) و حسد (۵۶) می‌گردد و انسان را به خودنمایی می‌کشاند و کاری می‌کند که انسان مداخل باطل و دروغ دیگران را نسبت به خود باور کند (۵۴). همین شهوات دنیوی است که باعث می‌شود که انسان همشینی با اغنیا (۷۲) و مخالفان و اعراض کنندگان از حق (۶۰) را دوست بدارد و به فقر تظاهر کند (۶۵) و به مردم وانمود کند که در توکل به سر می‌برد (۶۲). احساس سرور و راحت در دنیا مبتنی است بر غفلت انسان از عواقب امور (۳۶، ۶۱، ۶۷).

در عباراتی که با «مداوات» آغاز می‌شود نشان داده شده است که چگونه انسان می‌تواند

۵۸. رساله، ص ۴۴. ترجمه فارسی، به تصحیح فروزانفر (تهران ۱۳۴۵) ص ۱۳۲. و بنگرید به:

R. Hartmann, *Al-Kushairis Darstellung des sufutums* (Berlin 1914) pp. 76-7.

۵۹. مگر بخش ۷، که به جای «ومداواتها» آمده است «والخلاص من ذلك».

با کوشش مداوم از شر دورونی و خودبینی و غرور و نیرنگ دنیا نجات پیدا کند و چیزی که باعث این کوشش و مجاهده می شود خوف از عذاب آخرت و وعده پاداش بهشت است. انسان موظف است که همه تکالیف شرعی را نه فقط با دقت و صحت بلکه در عین حال با اخلاص و رضا به جای آورد. شرط رهائی از بیماریهای نفس دو چیز است: یکی آداب ظاهری و دیگر آداب باطنی. اگرچه سلمی نسبت میان هر يك از عیوب را با مداوای خاص آن تعریف نمی کند، در واقع همان نسخه ای را تجویز می کند که بعد از او هجویری در کشف المحجوب تجویز کرده است. هجویری می نویسد: «آنچه اندر باطن پدیدار آید از اوصاف دنی به اوصاف سنی ظاهر پاك شود و آنچه به ظاهر پدیدار آید به اوصاف باطن پاك شود.»^{۶۰} این اوصاف ظاهری و باطنی هر دو از طریق رعایت آداب صوفیه کسب می شود، پس نباید تعجب کنیم از اینکه بسیاری از مداواهایی که در این کتاب شرح داده شده با فصول مربوطه در جوامع مشابهت دارد.

حالات و عقایدی که در عیوب النفس شرح داده شده است بطور کلی اوصاف زاهدان نخستین است که پیغمبر اکرم (ص) را اسوه حسنه می دانستند. در واقع، سلمی در عیوب النفس بیشتر به قرآن (۴۱ بار) و احادیث (۴۸ بار) استناد می کند تا به سخنان زهاد و صوفیه (۳۹ بار).

عیوب النفس هم از حیث سبک و هم از حیث مطالب حدّ وسط میان کتب حدیث و کتب ادبی و اخلاقی است. لحن تعلیمی این اثر و تمایلی که نویسنده بیشتر در جهت نقل آیات قرآن و حدیث داشته است نشان می دهد که وی خواسته است با عموم مردم سخن گوید، اما در عین حال این کتاب برای مریدان نیز قابل استفاده است. به همین دلیل است که این اثر در قرون بعد مورد توجه قرار گرفته است، چنانکه در قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی آن را به صورت منظوم در آوردند^{۶۱} و در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی شرحی بر آن نوشتند.^{۶۲}

۴. اسانید

در نسخه های خطی که مورد استفاده قرار گرفته است میان احادیث پیغمبر و سخنان مشایخ

۶۰. کشف المحجوب، ص ۲۴۶.

۶۱. تحت عنوان الانس فی شرح عیوب النفس اثر ابوالعباس احمد بن محمد بن زروق البرنسی (ف ۱۴۹۳/۸۹۹) (بروکلمان، ۱، ص ۳-۶۷۲).

۶۲. به قلم محمد بن علی الخروبی الصفاقسی (ف ۱۵۵۶/۹۶۳) (بروکلمان، ۱، ص ۶۷۳).

صوفیه تمییز داده شده است. در هنگام نقل احادیث برای رعایت اختصار اسانید حذف شده است، چنانکه در مقدمه جوامع می گوید: «وقد حذف الاسانید کلها طلباً للاختصار» (۶). بالنتیجه همه احادیث در هر دو اثر پس از عبارت «قال رسول الله» یا «روی عن رسول الله» یا نظایر آن نقل شده است.^{۶۳}

و اما روش نقل سخنان مشایخ صوفیه تنوع بیشتری دارد. معمولترین روشی که اتخاذ شده این است که قبل از سخنان مشایخ کلماتی چون «قال» یا «سئل» یا «حکمی عن» یا «روی عن» آمده است. سخنانی که گوینده آنها معلوم نیست با عبارات «قال بعضهم»، یا «روی عن بعض السلف» یا نظایر اینها مشخص شده است. گاهی سلسله راویان ذکر شده است. در این گونه موارد نویسندگان ابتدا کلمه «سمعت» را آورده است. این کلمه قبل از ۳۱ راوی ذکر شده است؛ ۲۲ راوی در جوامع، ۵ راوی در عیوب، و ۴ راوی در هر دو اثر. در مواردی که تعداد آنها کمتر است از کلمه «اخیرنا» استفاده شده است. این کلمه پیش از ۹ راوی ذکر شده که به استثنای یکی مابقی در جوامع است؛ و کلمه «اخیرنی» پیش از نام ۳ راوی در جوامع (۸۸، ۱۰۴، *۴) ذکر شده است. در مواردی که سلسله اسانید مربوط به چند گفتاری در پی است، سلمی عبارات متداولی چون «و بهذا الاسناد»، «كذلك ذكر بهذا الاسناد» و غیره را آورده است (مانند ۸۹ تا ۹۹).

و این صورت اسامی راویانی است که سلمی بی واسطه از قول ایشان سخنانی نقل کرده است (با عباراتی چون «سمعت»، «اخیرنا»، «اخیرنی»):^{۶۵}

۱. عبدالله بن محمد بن عبدالله الرازی ابو محمد (ف ۳۵۳) (۷۲، *۷۰) [۱۱]
۲. عبدالله بن محمد دمشقی ابو القاسم (۱۱۰، ۱۵۷) [۱۷]
۳. عبدالله بن محمد بن فضل (۱۵۸) [۱۴]
۴. عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب ابو سعید الرازی (ف ۳۸۲) (۲۷۸) [۱۲]
۵. عبدالله بن عثمان بن بخیره (۲) (۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳) [۱۳]
۶. عبدالواحد بن بکر الورتانی ابو الفرح (ف ۳۷۲) (۱۲۱) [۲۵]

۶۳. در هر اثر يك استثناء هست: در آغاز فصل ۷ جوامع اسناد مرسل است و اولین حدیث در عیوب اسناد مرفوع.

۶۴. اعدادی که با ستاره مشخص شده است از این به بعد مربوط به عیوب است.

۶۵. در مواردی که نام راوی در مقدمه پدرسین به طبقات الصوفیه (ص ۷۴ تا ۸۹) ذکر شده است، شماره راوی در فهرست پدرسین داخل دو قلاب آمده است.

۷. ابو العباس بن محمد بن الحسين (=؟۲۸) (۱۳۹)
۸. ابو عبدالله الرازی (۱۰۷)
- [۲۷] ۹. احمد بن عبدالله بن يوسف القرميسيني (۸۸-۹۹)
۱۰. احمد بن محمد الفارسي ابو الحسين (۱۱۴، ۱۱۵)
- [۳۹] ۱۱. احمد بن محمد بن زكريا ابو العباس النسوي (ف ۳۹۶) (۵۵ دوباره، ۶۲، ۶۳)
- [۴۳] ۱۲. احمد بن نصر النرسي (۱۳۶-۱۳۲)
۱۳. علي بن عبدالله (۶۰)
- [۵۶] ۱۴. علي بن أبي عمرو (يا عمر) البلخي ابو الحسين (۱۱۸: *۳)
- [۴۶] ۱۵. علي بن بندار الصيرفي ابو الحسن (ف ۳۵۹) (۵۶)
- [۵۴] ۱۶. علي بن سعيد (۶۸ دوبار)
- [۷۳] ۱۷. حسين بن يحيى الشافعي (*۴، *۱۴)
- [۷۵] ۱۸. ابراهيم بن محمد النصر آبادي ابو القاسم (ف ۳۶۹) (۳۶)
۱۹. اسماعيل بن نجيد بن احمد السلمي ابو عمر (جد مادري مؤلف)
- [۷۷] (ف ۳۶۶) (*۳۰، *۴۷، *۶۵، *۶۶)
- [۵۸] ۲۰. جعفر بن محمد بن احمد ابو القاسم الرازي (ف ۳۷۸) (۴۸)
۲۱. جعفر بن محمد الخلدی (ف ۴۴۸) (۵۱، ۶۶) (سلمي از اين شخص هم با واسطه و هم بی واسطه نقل قول کرده است)
- [۸۲] ۲۲. منصور بن عبدالله الاصفهاني (۵۷ دوبار، ۱۵۲، *۵۸)
- [۸۵] ۲۳. محمد بن عبدالله بن عبدالعزيز ابو بكر الطبري (۱۴۶، ۱۴۵، ۷۲)
۲۴. محمد بن عبدالله [بن محمد] بن عبدالعزيز ابو بكر الرازي (ف ۳۷۶)
- (۴۷ دوبار، ۴۸ دوبار؟، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۱۲۵)
- [۸۶] ۱۳۱، ۱۴۲-۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹، *۱۳، *۱۱-، *۱۵، *۳۳)
- [۹۳] ۲۵. محمد بن احمد بن حمدان ابو عمرو والحيري النيشابوري (ف ۳۷۶) (*۴)
- [۹۸] ۲۶. محمد بن احمد بن محمد بن ابو احمد الحسنوي (ف ۳۹۵) (۷۸)
۲۷. محمد بن الحسن الخشاب (=؟۲۸) (۱۲۳)
۲۸. محمد بن الحسن بن سعيد ابو العباس البغدادي (ف ۳۶۱)
- [۱۰۷] (۵۹، ۶۶-۶۴، ۱۲۲، ۱۳۷)
- [۱۰۸] ۲۹. محمد بن الحسين (يا حسن) بن خالد البغدادي (۱۳۸)

۳۰. محمد بن ابراهیم بن الفضل (*۱۰) [۱۰۹ یا ۱۱۰؟]
۳۱. محمد بن خالد البغدادی (۱۲۴)
۳۲. محمد بن سلیمان الصعلوکی ابوسهل (ف ۳۶۹) (۶۲) [۱۱۹]
۳۳. نصر بن احمد ابوسعید (۶۱)
۳۴. نصر بن محمد بن احمد بن ابی نصر العطار (ف ۳۸۳) (۶۷، ۱۰۴-۱۰۱) [۱۲۶]
۳۵. سعید بن عبدالله بن سعید بن اسماعیل (*۶۸) [۱۲۹]
۳۶. سعید بن سلام ابو عثمان المغربي (ف ۳۷۳) (۱۶۵) [۱۳۴]
۳۷. یوسف بن عمر الزاهه ابو الفتح القوأس (ف ۳۸۵) (۷۷) [۱۴۴]

۵. نسخه‌های خطی^{۶۶}

يك. جوامع آداب الصوفیه

الف) نسخه ب. نسخه برلین به شماره ۳۰۸۱ = Sprenger 851 از صفحات ۵۸ ب تا ۷۳ ب. قطع ۱۵×۱۰/۶ سانتیمتر.^{۶۷} این رساله نهجین اثر در مجموعه‌ای است دارای ۱۸۲ صفحه. مشتمل بر نوزده اثر (که بعضی از آنها کامل نیست) و شش اثر در آن از سلمی است. مجموعه در حدود سال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۱ م استنساخ شده و هم‌اکنون متعلق به کتابخانه دانشگاه توپینگن است. هر صفحه دارای ۲۲ تا ۲۵ سطر است. بخط نسخی خوش و خوانا. عنوان رساله در نسخه چنین است: «کتاب جوامع آداب الصوفیه للشیخ ابی عبدالرحمن السلمی رحمة الله». این عنوان به رنگ سرخ در حاشیه صفحه اول نوشته شده است. آخر رساله افتاده است و به جای آن در صفحه ۷۴ الف چند جمله کوتاه و ۱۵ سطر شعر منسوب به شافعی آمده است و با این کلمات آغاز می‌شود: «خبت نار». متن رساله، به استثنای بعضی از حروف منقطع، اعراب گذاری نشده و غالباً نقطه‌های حروف نیز گذاشته نشده است. از خصوصیات کتابت نسخه این است که الف در کلماتی مانند «ثلثة» و «سفین» حذف شده است و میان صورتهای الف مقصور فرقی نیست؛ کلمات «تعالی» و «یا ابا» بصورت «تع» و «یا با» نوشته شده است. کلماتی که در متن پاك یا ناخوانا شده در حاشیه بازنویسی شده و به دنبال آن حرف 'ن' نوشته شده است. در يك جا (انتهای ۹۱) به نظر می‌رسد که حرف 'ن' دال بر تصحیح يك غلط

۶۶. میکروفیلم این نسخه‌ها را کتابخانه‌های مربوط از روی لطف در اختیارم نهادند.

۶۷. رجوع کنید به فهرست نسخه‌های خطی عربی (برلین ۹۹-۱۸۸۷) تألیف W. Ahlwardt، ج ۳، ص ۱۲۰.

آشکار است. وقتی کلمه یا عبارتی در حاشیه تصحیح شده با کلمه 'صح' مشخص شده است. کلمات یا جملاتی که کاتب اشتباهاً در متن آورده است خط خورده است. در حاشیه بالای صفحات ۶۱ ب تا ۶۳ ب ابیاتی به فارسی در ستایش ادب آمده است که اولین بیت آن این است:

خواجه دریاب که جان در تن انسان ادبست
خواجه انوار دل و دیده مردان ادبست

این ابیات به خط نستعلیق نوشته شده و احتمالاً کاتبی دیگر بعداً آنها را نوشته است.

ب) نسخه س. نسخه لاله لی ۱۵۱۶^{۸۱}، از صفحات ۸۸ ب تا ۱۱۱ ب، به قطع ۲۱×۱۱ سانتیمتر^{۶۹}. مجموعه‌ای است دارای ۱۱۹ صفحه، و این رساله دومین اثر در آن است که پس از سال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۱ م استنساخ شده است. در هر صفحه ۱۹ سطر^{۷۰} به خط نسخی نوشته شده است. عنوان رساله که در بالای صفحه اول نوشته شده چنین است: «جوامع آداب الصوفیه لأبی عبدالرحمن محمد بن الخمین السلمی». عبارت «و من آدابهم» در بیشتر موارد به صورتی برجسته نوشته شده و حرف 'ن' در کلمه «من» کشیده است. در حاشیه تصحیحاتی صورت نگرفته است. کلماتی که به «تاء مربوطه» ختم می‌شود با «تاء کشیده» نوشته شده (و این نشان می‌دهد که نسخه اصلاً ایرانی است؟)؛ در افعال ناقص به جای الف، همزه آمده است، و در آخر صیغه مفرد غائب در افعال ناقص، در جایی که حرف سوم 'واو' است، الفی اضافی نوشته شده است؛ اشتباهاتی هم در اعراب‌گذاری دیده می‌شود. در این نسخه، همانند نسخه ب، میان اقسام دوگانه الف مقصوره فرقی گذاشته نشده است. نسخه س از حیث ترتیب و توالی بعضی از فصول با نسخه ب اختلاف دارد. این فصول در س عبارتند از: (الف) ۷۳، ۷۵، ۷۴؛ (ب) ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳؛ (ج) ۱۵۶، ۱۱۰، ۱۵۷ (که فقط درس آمده است). ۱۵۸، ۱۱۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۰۷، ۱۶۲؛ (د) ۱۶۵، ۱۰۸، ۱۶۶، ۱۰۹، ۱۶۷.

۶۸. بروکلیمان در فهرست، ج ۱، ص ۲۱۸ اشتباهاً ۵۱۶ ضبط کرده است.

۶۹. بروکلیمان (همان) این اثر را اشتباهاً بیان احوال الصوفیه سلمی خوانده است. اشتباه او را هلموت ریتر در مجله *Oriens*، شماره ۷ (۱۹۵۴)، ص ۳۹۸ تصحیح کرده است. سزگین نیز متذکر این اشتباه شده (GAS, 1, p.672, n.9) اما از وجود نسخه جوامع در لاله‌لی خبر نداشته است.

۷۰. ریتر (در همان مرجع) گفته است ۲۳ سطر، که اشتباه کرده.

ج) نسخه ل. نسخه لیدن Or: 1.842، از صفحات ۱۷۳ ب تا ۲۴۶ الف.^{۷۱} متن این نسخه خلاصه‌ای است از جوامع. نام کاتب و تاریخ کتابت معلوم نیست. خط بسیار خوانا و درشت نسخی، تمام اعراب، ۵ سطر در هر صفحه، با ترجمه جاوه‌ای در میان سطور. اما ظاهر چشم نواز نسخه فریبنده است. نسخه پر از غلط است، هم در اعراب گذاری و هم در نقطه‌های حروف. علت این اغلاط احتمالاً بی سوادی کاتب است. متن رساله در این نسخه کوتاه‌تر است، و این معلول حذف پاره‌ای از فصول و تلخیص پاره‌ای دیگر است. فصول محذوف عبارت است از: ۴، ۶، ۱۱، ۱۳، ۲۰-۱۷، ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۴۴-۳۶، ۴۶، ۵۱-۴۹، ۵۴، ۶۳-۶۱، ۷۰-۶۶، ۷۳، ۷۴، ۸۱-۷۷، ۸۳، ۸۷-۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۸-۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۶-۱۲۴، ۱۳۰-۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴-۱۵۰، ۱۵۹-۱۵۴، ۱۶۴-۱۶۲، ۱۶۸، کاتب باید این نسخه را از روی نسخه س (یا نسخه‌ای همخانواده آن) استنساخ کرده باشد، چه از حیث ترتیب و توالی فصول مطابق نسخه س عمل کرده است، بخصوص در فصولی که نسخه س با ب اختلاف دارد این مطابقت دیده می‌شود.

دو. عیوب النفس و مداواتها

سزگین نسخه‌های متعددی از این اثر را معرفی کرده است، اما وی توانسته است فقط سه تا از آنها را ببیند. از این رو، نمی‌توان به نکته مهمی درباره نسخه‌های نادیده پی برد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

الف) نسخه ب. نسخه برلین ۳۱۳۱ = Sprenger 851^{۷۲}، از صفحات ۲۸ ب تا ۳۶ ب. عنوان رساله در حاشیه صفحه اول بدین گونه است: «کتاب عیوب النفس و مداواتها تصنیف الشیخ ابی عبدالرحمن محمد بن الحسین بن محمد بن موسی السلمی قدس الله روحه.» کلمات «و من عیوبها» و «و مداواتها» به رنگ سرخ است. متن نسخه با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و در قرائت نسخه بدل در حاشیه با حرف «خ» (یعنی نسخه آخری) مشخص شده است. احتمالاً خود کاتب این مقابله را کرده است، گرچه در این مورد نمی‌توان یقین داشت. حروف 'ن' و 'صح' همانند متن رساله جوامع استعمال شده است؛ علاوه بر این، گاهی در خود متن هم 'صح' دیده می‌شود، و این در مواردی است که کاتب قرائتی را به قرائت دیگر ترجیح داده است.

۷۱. بنگرید به: P. Voorhoeve، فهرست نسخه‌های خطی عربی در هلند (لیدن ۱۹۵۷). ص ۹۸.

۷۲. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۸.

ب) نسخه ش. نسخه موزه بریتانیا Or.3122، از صفحات ۱ الف تا ۱۰ الف. تاریخ کتابت: قرن دوازدهم / هجدهم. ۲۱ سطر در هر صفحه، به خط نسخی خوانا، در صفحه عنوان آمده است: «کتاب فی عیوب النفس و دوائها للشیخ الفاضل ابو (!) عبدالرحمن محمدابن (!) الحسین بن موسی النیسابوری رضی الله عنه.» انتهای نسخه افتاده است، و این شاید بدلیل بی‌مبالاتی صحاف باشد. نقطه‌های کلمات درست گذاشته شده است، ولی اعراب گذاری نشده است. کلمات «ومن عیوبها» و «ومداواتها» با خطوطی که بالای آنها کشیده شده است مشخص شده است. در دو مورد عبارت متن در حاشیه اصلاح شده و در انتهای آن از کلمه «صح» استفاده شده است. روی غلطها خط کشیده شده، گاهی با شلختگی، و این ظاهراً بدلیل شتابزدگی کاتب بوده است. این اغلاط در خود متن تصحیح شده، یا در بالای سطر یا بلافاصله پس از کلمه‌ای که خط خورده است.

ج) نسخه ص. نسخه کوپرولو ۱۶۰۳/۸. از صفحات ۱۹۲ الف تا ۲۱۰ ب. تاریخ کتابت: ۷۳۹ هـ/ ۱۳۳۸ م. کاتب: ابوالقاسم بن محمد العباسی. ۱۵ سطر در هر صفحه به خط نسخی نوشته شده است. در صفحه عنوان آمده است: «کتاب عیوب النفس و مداواتها تألیف الشیخ الامام العارف ابو (!) عبدالرحمن السلمی قدس الله روحه.» نقطه حروف اکثراً حذف شده است ولی گاهی علائم حروف مصوت گذاشته شده است. حرف «س» گاهی به صورت «ش» و گاهی در دل حرف «ح» حرف کوچک «ح» نیز نوشته شده است. در نسخه ص آیاتی از قرآن نقل شده است که در نسخه‌های ب یا ش نیامده است؛ و از سوی دیگر، اسانید اقوال صوفیه معمولاً حذف شده است. در حاشیه کلماتی آمده است از قبیل: «مهم جداً»، «مهم»، «فائدة»، «کلمة جامعة»، «عبارة حسنة» و گاهی نیز عنوانهای فرعی به اقوال خاصی داده شده است، از قبیل: «فی الاغترار بالکرامات»، «فی الحزن»، «فی الشک فی العمل»، «فی القناعة»، «فی الخشية»، «فی العلاقة»، «فی الجوع». این توضیحات و عنوانهای فرعی را کاتب دیگری اضافه کرده است که بعضی از آنها نیز خط خورده است. هیچگونه تصحیحی و نسخه بدلی در حاشیه نیامده است.

سه. روش تصحیح

در مورد هیچ یک از نسخه‌های جوامع و عیوب دلیل قاطعی وجود ندارد که ما آنرا نسخه اساس قرار دهیم، چه به نظر می‌رسد که همه نسخه‌ها با متن اصلی دورساله اختلافات قابل ملاحظه داشته باشد. باری، نسخه ب به عنوان نسخه اساس در تصحیح رساله جوامع و رساله عیوب

اختیار شده است، بدین دلیل که اولاً این نسخه خود با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و لذا اغلاط کمتری دارد، و ثانیاً این تنها نسخه‌ای است که شامل هر دو رساله است، و لذا در تصحیح این دو متن می‌توانسته است هماهنگی بیشتری ایجاد کند. اما در عین حال، هر جا قرائت نسخه‌های دیگر به روشنی مطلب کمک می‌کرده است، عبارات آن نسخه را وارد متن کرده‌ایم. در تصحیح جوامع، در چند جا ما برای جبران جا افتادگی‌های نسخه ب از نسخه س استفاده کرده‌ایم، مانند سلسله اسانید بعضی از سخنان مشایخ صوفیه^{۷۳} یا قسمت آخر رساله.

نسخه ب را ما در چاپ با رسم الخط متداول آورده‌ایم؛ اختلافات رسم الخط را ما در پاورقیها قید نکرده‌ایم، چه این کار هیچ کمک مؤثری در بازسازی متن اصلی نمی‌کرده است. اما ویژگیهای رسم الخطی نسخه س گاهی در خور اعتناست^{۷۴}، و به همین دلیل ما در پاورقی آن را قید کرده‌ایم (مگر در مواردی که از الف مقصوره به غلط استفاده شده است).

کلماتی که ما به متن افزوده‌ایم در داخل < > نهاده شده است. اما رقم فصول را که برای تسهیل مطالعه و ارجاع آورده‌ایم و در هیچ یک از نسخه‌ها نیامده است در داخل این علامت نهاده‌ایم؛ الفی هم که در انتهای مفعول به می‌آید، با وجود اینکه گاهی در نسخه‌ها نوشته نشده است، ما بدون اینکه در داخل < > بگذاریم آورده‌ایم.

حواشی نسخ را که با حرف 'ن' مشخص شده است در پاورقی قید نکرده‌ایم، اما حواشی که با 'صح' مشخص شده، هر جا که موضوع بر سر رجحان یک قرائت بر قرائت دیگر بود آن را قید کردیم ولی در مواردی که فقط حاکی از تکمیل جا افتادگیهای متن بود از آن صرف نظر کرده‌ایم.^{۷۵} توضیحات و عنوانهای فرعی نسخه «ص» را نیز نیاورده‌ایم.

۷۳. شاید کاتب نسخه ب این اسانید را عمداً حذف کرده باشد. مثلاً در ۸۹ عبارت «وبهذا الاسناد» در نسخه ب نوشته شده ولی بعداً آنرا خط زده‌اند؛ در ۹۰ در نسخه ب آمده است «كذلك بهذا الاسناد» ولی اسانید مربوط به آن فقط در نسخه س ذکر شده است.

۷۴. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۹.

۷۵. رجوع کنید به همین مقدمه، ۳۲۸ و ۳۲۹.

تعلیقات

۱. پس از اینکه متن مصحح این دورساله حر و فچینی شد، میکرو فیلم يك نسخه خطی دیگر از رساله عیوب النفس را دکتر السمرانی تهیه کرد و از روی لطف برایم فرستاد. کار از کار گذشته بود و من دیگر نمی توانستم اختلافات این نسخه را وارد متن کنم. پس در اینجا فقط به ملاحظاتی کلی درباره قرائتهای این نسخه بسنده می کنم. نسخه مزبور تحت شماره ۱۷۶۲ در سرای، کتابخانه امانت، نگاهداری می شود. - از صفحه ۷۰ الف تا ۸۰ ب. تاریخ کتابت قرن هشتم هجری است و این رساله چهارمین اثر در مجموعه است. ۱۵ سطر در هر صفحه به خط نسخی خوانا نوشته شده است. فصول ۴۴ و ۴۵ از نسخه افتاده است، همچنین اسانید اقوال صوفیه حذف شده است. در فصل ۲۱ این عبارت به صورت صحیح آمده است: «الامر ابعرف اونها عن منکر». بیت اول در فصل ۲۷ چنین است:

أَتَطْمَعُ فِي وَصَلِي لِغَدَاةٍ وَ إِنَّمَا
تُقَطَّعُ أَرْقَابَ لِرَجَالِ الْمَطَامِعِ

سخنی که در فصل ۳۷ است به مَطَّر (نه به مُضَر یا نُضَر یا خُضَر) القاری نسبت داده شده است (ولی باز این هم به من کمکی نکرد تا بتوانم گوینده را بشناسم). در فصل ۴۰ به جای ابی حفص نام صحابی ابوالدرداء آمده است. به غیر از اینها، اختلافات این نسخه با نسخه هائی که من از آنها استفاده کرده ام فاحش نیست.

۲. در تذکره مناقب الا برار و محاسن الاختیار محمدالدین الحسین بن نصر بن محمد الکعبی بن خمیس الموصلی (ف ۵۵۲ / ۱۱۵۷) (بروکلمان، ج ۱، ص ۵۵۹، بروکلمان، ج ۱، ص ۷۷۶) بعضی از سخنان صوفیه که در جوامع و عیوب آمده است دیده می شود. این است صورت این سخنان که در آثار مزبور مشترک است. (در مورد کتابت مناقب من از میکرو فیلم نسخه خطی دارالکتب سهاج استفاده کرده ام و این میکرو فیلم را دکتر السمرانی برایم فرستاده است):

مناقب	جوامع
ص ۲۸ / س ۱۸ (عن ذی التون)	۷ شماره ۴
ص ۱۵۵ سطر آخر (عن النوری)	۱۵
ص ۱۶۲ / س ۲	۱۷ ش ۱
ص ۲۹۵ / س ۹	۱۷ ش ۵
ص ۶۵ / س ۹	۱۹ ش ۲
ص ۷۵ / س ۲	۳۶ ش ۱

ص ۹۱ / س ۱۵ (عن حاتم الاصم)	۴۵ ش ۱
ص ۲۳۰ / س ۱۸ (عن ابی حمزه محمد بن ابراهیم البغدادی) (ف ۲۸۹ هـ)	۴۸ ش ۲
ص ۴۶ / س ۱۷	۵۱
ص ۲۱۸ / س ۵	۵۴
ص ۵۴ / س ۱۵	۵۷ ش ۵
ص ۷۴ / سطر آخر	۶۶
ص ۳۳۶ / س ۱۰	۶۹
ص ۲۲۳ / س ۶ (عن ابراهیم الخواص)	۷۰
ص ۱۳۳ / س ۱۳	۷۱ ش ۱
ص ۱۱۰ / س ۱۸	۸۲
ص ۲۹۴ / س ۱۵ (محمد بن علی الختانی انشاد کرده است)	۸۴ (ابیات)
ص ۱۶۲ / س ۴	۱۰۱
ص ۱۶۱ / س آخر	۱۰۲
ص ۱۱۵ / س ۸	۱۲۴
ص ۵۰ / س ۱۴	۱۳۷
ص ۱۹۸ / س ۳	۱۴۸ ش ۴
ص ۲۱۲ / س ۱۵	۱۵۲ ش ۲



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مناقب

عیوب

ص ۳۱۱ / س ۱۴	۱۱ ش ۵
ص ۲۴۴ / س ۱۸	۲۷ ش ۲
ص ۳۳۳ / س ۷	۳۰ ش ۵
ص ۹۱ / س ۱۹	۳۳ ش ۵
ص ۳۳۴ / س ۲ (عن اسماعیل بن نجید السلمی)	۴۷ ش ۱
ص ۶۸ / س ۳	۵۸ ش ۱

۳. سخنان ذوالنون که در جوامع آمده است در کتاب الکوکب الدرری فی مناقب ذی النون المصری اثر ابن العربی (نسخه لیدن Or. 12645) نیز نقل شده است.

(رجوع کنید به مقاله P. SJ. von koningsveld تحت عنوان:

«Ten Arabic manuscript-volumes of historical contents acquired by the Leyden University Library after 1957»

در کتاب 1974 E. V. Donzel(ed), *Studies in Islam*, Amsterdam (صفحه ۱۰۸)

این سخنان از این قرار است: فصل ۷ شماره ۴ (= ابن العربی، ص ۸۴ س ۱۰ [عن ذی النون]: فصل ۱۶ شماره ۷ (ابن العربی، ص ۲۴۷، س ۱ [وسئل عن کمال المعرفة بالنفس فقال: سوء الظن بها]); فصل ۵۲ شماره ۶ (= ابن العربی، ص ۱۳۰ س ۱۷); فصل ۱۳۱ شماره ۲ (= ابن العربی، ص ۱۲۱ س ۲).

۴. ابن ابی الدنیا در کتاب *قصر الأمل*، نسخه خطی لیدن Or. 6126 (نسخه‌ای جدید که از روی نسخه‌ای که در کتابخانه محمد نصیف در جدّه استنساخ شده؛ رجوع کنید به: Voorhoeve, *Handlist*, p. 275) ص ۸-۵۷، داستان معروف کرخی را که در جوامع، فصل ۹، آمده است نقل کرده است. در اثر دیگری از ابن ابی الدنیا به نام کتاب الجوع، نسخه خطی لیدن Or. 6125 (نسخه‌ای جدید که از روی نسخه‌ای به تاریخ قبل از ۴۶۸ هـ در کتابخانه مذکور استنساخ شده؛ رجوع کنید به: Voorhoeve, *Handlist*, P. 102) با حدیثی آغاز می‌شود که در فصل ۱۹ عیوب آمده است.



در عیوب، فصل ۵۸، سطر ۳؛ کلمه 'عمی' در نسخه خطی یکی از نامهای ابو عمران موسی بن عیسی البسطامی، نوه عموی ابو یزید بسطامی است (رجوع کنید به کتاب *اللمع*، ابو نصر سراج، به تصحیح نیکلسون، ص ۱۰۳؛ *طبقات الصوفیه*، سلمی، ص ۶۷ و ۷۰ و ۷۳؛ *شطحات الصوفیه*، عبدالرحمن بدوی، قاهره ۱۹۴۹، ص ۵۲، ۸۹ و صفحات دیگر؛ مقاله ریتر به نام «Die Aussprüche des Bāyezīd Bistāmī», *Westöstl. Abhandlungen R. Tschudi*

überreicht ویسپادن، ۱۹۵۴، ص ۲۳۱)

ریتر می‌گوید که این کلمه به صورت *عمی* تلفظ می‌شود، و اگر این درست باشد متن ما صحیح است، ولی به نظر می‌رسد که صورت صحیح آن *عمی* باشد (چنانکه نیکلسون در *اللمع* آورده) و این کلمه در متن باید چنین خوانده شود: *عمیاً* (Umayyan).



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جوامع آداب الصوفية
و
عيوب النفس ومداواتها

لأبي عبد الرحمن السُّلَمي
(المتوفى ٥٤١٢ هـ)



محتويات الكتاب

- ١ جوامع آداب الصوفية
- ٧٠ عيوب النفس ومداوانها
- ١٠٩ فهارس الكتاب
- ١١٠ فهرس الآيات القرآنية
- ١١٢ فهرس الاحاديث النبوية
- ١١٤ فهرس الاعلام
- ١١٩ فهرس الاماكن
- ١٢٠ فهرس المراجع على معجم الأسماء المقتبسة



مركز بحوث ودراسات إسلامية
مركز بحوث ودراسات إسلامية

كتاب

جوامع آداب الصوفية

لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى

السلي الأزدى النيسابوري



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين¹

١ الحمد لله أولاً وآخراً وصلّى الله على سيّدنا محمد وآله وسلّم تسليمًا².
الحمد لله الذي زيّن أوليائه بأداب الظواهر³ والبواطن⁴ حين أسبغ⁵ عليهم
نعمه⁶ حيث⁷ قال⁸: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^١
فجعل ظواهرهم متعينًا¹⁰ لسنة نبيه المصطفى صلّى الله عليه¹¹ وسلّم وباطنهم¹²
مترينًا¹³ بمراقبته¹⁴ ومشاهدته ومنازلتهم¹⁵ الأحوال¹⁶ لما يرد¹⁷ ويصدر¹⁸ عليهم
من فنون الزيادات¹⁹ التي يخصصهم²⁰ الله بها في كلّ وقت ونفس والله يختص²¹
برحمته من يشاء من عباده .

٢ ثمّ إنّه وقع لي أن أجمع شيئاً من آداب أرباب الأحوال والمتقدّمين¹ من
أولياء الله² الذين لقبوا بالصوفيّة وهم الذين تادّبوا بأهل الصفاء وتخلّقوا
بأخلاقهم ليعلم المنكر^١ على جميلتهم^٢ من غير حقيقة علم بهم وبسيرهم³
وآدابهم ليعتقد فيهم حسب ما⁴ يستحقّونه وذلك بعد أن استعنت بالله⁵ في
ذلك وفي⁶ جميع أموري وبرئت من حولي⁷ وقوّي وصلّى الله على محمد النبي⁸

١ [وبه نستعين]: س: قال الشيخ الامام ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي . ساقط
في ل . 2 [الحمد... تسليمًا]: ساقط في س . ل: الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على
خير خلقه محمد وعلى آله وصحبه اجمعين . 3 س: ل: الظاهر . 4 س: والباطن . 5 ل: اسبغ .
6 س: نعمها . 7 س: حين . ساقط في ل . 8 ل: + الله تعالى . 9 س: نعمة . 10 س: ل:
متعين . 11 ل: + وعلى آله . 12 س: ل: وبواطنهم . 13 س: مزينين . ل: من يبين .
14 ل: مراقبته . 15 كذا في المخطوطات الثلاث . ولعله يجوز: «ومنازلهم» . 16 ل: + والتيقظ .
17 س: يريد . 18 س: ويصب . ل: ويقدر . 19 ساقط في س . ل: الزيادة . 20 ل:
تخصص . 21 س: ل: يختص .

٢ 1 ب: والمقدمين . 2 س: + تعالى . 3 س: وسيرتهم . 4 س: مما . 5 س: + تعالى .
6 ب: في . 7 [وبرئت من حولي]: ب: وحولي . 8 [محمد النبي]: س: نبينا محمد .

وآله وسلّم كثيراً^٩.

٣ فمن ذلك^١ ما أدب^٢ الله تعالى نبيّه المصطفى^٣ صلى الله عليه وسلّم بقوله: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ^٤ فَاعْفُ عَنْهُمْ^٥ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُمْ^٦ وَاذْأَمْرٍ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ^٧ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ^٨﴾. ١ أمره عز وجل^٦ بمعاشره أمته على أحسن الأدب والأخلاق في الظاهر ثم قطعه بالحقيقة^٧ عنهم بالرجوع إليه بقوله^٨: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.

٤ ومن ذلك^١ ما أدب الله به الخلق بقوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾. ١ وهذا أيضاً من جوامع الآداب ومحاسنها. وأجل زينة^٣ في الأدب الخلق الذي زين الله به نبيّه صلى الله عليه وسلّم بقوله: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾. ٢.

٥ ومن ذلك^١ ما أدب^١ به أصحاب النبي صلى الله عليه وسلّم بقوله^٢: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ^٤﴾. ١ وكان^٥ بعد ذلك يتكلم^٦

٩ [ثم... كثيراً]: ل: ثم انه وقع في نفسي ان تقتصر مختصر الطيفة (والصواب: تختصر مختصراً لطيفاً) من كتاب جوامع آداب الصوفية الشيخ (والصواب: للشيخ) ابي عبد الرحمن السلمي رحمه الله تعالى ورضي عنه ونفعنا به وبعلمه امين بقدر ما تيسره الله تعالى من الفائدة الجيدة وهو حسبي ونعم المعين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم.

٣ 1 [فمن ذلك]: ل: ومن آدابه. 2: اداب. 3 ساقط في ل. 4 [ولو... حولك]: ساقط في ل. 5 [إن... المتوكلين]: ساقط في بل. 6 [عز وجل]: س: عليه السلام. ل: صلى الله عليه وسلّم. 7: ل: في الحقيقة. 8: ل: + تعالى.

٤ 1 ب: فمن، لكن شطبت الفاء وكتبت مكانها واو. 2 ب: يأمرنا. 3 س: تنبيه.

٥ 1 س: ل: + الله تعالى. 2 س: ل: + تعالى. 3 ب: بعضهم، مع كاف فوق الماء. 4 ل: + ان تحبط اعمالكم. [ولا تجهروا... لبعض]: س: الآية. 5 س: فكان. 6 ل: يكلم.

٣ 1 سورة آل عمران ١٥٩.

٤ 1 سورة النحل ٩٠. ٢ سورة القلم ٤؛ وراجع آداب الصحبة ص ٢٢ س ٢٠.

٥ 1 سورة الحجرات ٢؛ وقارن عوارف ج ٤ ص ٦٠ س ١١. ٢ سورة الحجرات ٥.

جوامع آداب الصوفية

٣

شبه السرار^٧ ولا يُقرع بابه إلا بالأظافير . وقوله تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ^٨ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^٩﴾ .
 ومن ذلك ما أدب به المصطفى صلى الله عليه وسلم بقوله^١: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ^٢﴾^١ . وبقوله: ﴿وَإِذَا^٣ رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ^٤﴾^٢ . وبقوله^٥: ﴿فَأَمَّا^٦ الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ^٧﴾^٣ . وقوله^٨: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ^٩﴾^٤ . وقوله تعالى: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ^{١٠}﴾^٥ . وغير ذلك من كتاب الله ما يطول ذكره وقد حذفت الأسانيد كلها طلباً للاختصار .

٧ عن شقيق^١ قال قال عبد الله^١ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن الله أدبني فأحسن أدبي^٢ ثم أمرني بمكارم الأخلاق^٢ فقال^٣: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ^٤ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ^٥﴾ .^٣ وعن^٦ شريك بن عبد

٧س: السرا . ٨ل: يخرج . ٩[وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ]: ساقط في س ل .

١س: + تعالى . ٢[كتب... الرحمة]: س: الآية . ٣ب: اذا . ٤[فأعرض... غيره]: س: الآية . ٥س: وقوله تعالى . ٦س: وأما . ٧[وأما... تنهر]: س: الآية . ٨س: + تعالى . ٩[بالغداة... وجهه]: س: الآية . ١٠[وقوله... ربه]: ساقط في ب .

٧ [عن... عبد الله]: ل: وعن محمد من (والصواب: بن) عبد الله قال . ٢ل: تأديسي . ٣ساقط في ب . ٤س: بالمعروف . ٥[وأعرض عن الجاهلين]: س: الآية . ٦س: عن . ٧س: ابن .

٦ ١ سورة الانعام ٥٤ . ٢ سورة الانعام ٦٨ . ٣ سورة الضحى ٩-١٠ . ٤ سورة الانعام ٥٢ . ٥ سورة الكهف ٢٨ .

٧ ١ لعله ابو علي شقيق بن ابراهيم البلخي . راجع طبقات ص ٦١ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع كتاب الفاضل محمد بن يزيد المبرد (القاهرة ١٣٧٥هـ) ص ١٤ س ١٥ (عن محمد ابن علي الباقري) ؛ الجمع ص ٩٦ س ٣ ، ص ١٤٢ س ٢ ؛ القشيري ص ١٢٨ س ٢٢ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٨ س ٢٤ ؛ عوارف ج ٣ ص ٨١ س ١٥ ، ص ٨٤ س ٦ ، ٢٣ ؛ جامع ج ١ ص ١٢ س ١ ؛ كنوز ج ١ ص ١٣ س ٣٦ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٥٩ س ١٣ . ٣ سورة الاعراف ١٩٩ . وقارن آداب الصحبة ص ٤٣ س ٧ ؛ القشيري/شرح ص ٥٠ س ١٣ .

الله؛ قال: إنَّ الرجل ليأتي العالم^٨ فما يتعلّمه من أدبه أحبّ إليه ممّا يتعلّمه من حديثه^٩. وقال ذو النون^{١٠} المصري^{١١}: ٥ إنَّ الله^{١٢} زين الإسلام بالعلم ورفع بالأدب وأكرمه بالتقوى. وقال أبو جعفر^{١٣}: الأدب ميراث حسن المعاملة بالإخلاص مع الله^{١٤}. وقال النباجي^{١٥}: ٦ لكلّ شيء خادم وخادم^{١٦} الدين الأدب. ٧ وقال النباجي^{١٧}: الأدب حلية الأحرار^٨ وهو حسن الصحبة مع الأكابر وقبول أقوالهم^{١٨} والافتداء بأدبهم وأخلاقهم والتزام حرمانهم وحسن الخلق مع الأقران والرفقاء. قال أبو عبيد النسوي^{١٩}: الأدب في العباد^{٢٠} أحسن وأشرف^{٢١} من طول الظماء في الهواجر ودوام السهر في الليالي لأنّ الأدب يوجب القربة والظماء والسهر يوجبان الأجر والثواب^{٢٢} ومن ظهر^{٢٣} فيه آداب المريرين استبشرت الملائكة برويته وافتخر^{٢٤} أهل الجنة بمشاهدته. قال الصبيّحي^{٢٥}: ٩ سيرة الأولياء ثلاثة: الورع والأدب وحسن العبادة^{٢٦}. وقال سهل بن عبد

الله^{٢٧}: ١٠ لا يسلم من الهوى إلّا الأنبياء وبعض الصديقين ليس كلّهم وإنّما يسلم من الهوى من ألزم نفسه الأدب لأنّ الحكماء قالوا: إنّ أزين شيء في العبيد^{٢٨} الأدب. ١١ وقال سهل بن عبد الله^{٢٩}: الاستخفاف بالأدب

٨ ساقط في س. ٩ [وعن شريك... حديثه]: ساقط في ل. ١٠ ل: النوم. ١١ ل: + رضي الله عنه. ١٢ ل: + تعالى. ١٣ س: حفص. ١٤ [وقال أبو جعفر... الله]: ساقط في ل. ١٥ ل: النباجي. ١٦ ساقط في ل. ١٧ ل: أيضا. ١٨ [وقال النباجي لكل... أقوالهم]: س. وقال النباجي الأدب حلية الأحرار وهو حسن الصحبة مع الأكابر وقال لكل شيء خادم وخادم الدين الأدب وقبول الأقوال. ١٩ [أبو عبيد النسوي]: س: أبو عبد الله البصري. ٢٠ س: العبادة. ٢١ [أحسن وأشرف]: س: أشرف وأحسن. ٢٢ [قال أبو عبيد... والثواب]: ساقط في ل. ٢٣ ل: ظهرت. ٢٤ ل: وافتخر. ٢٥ ب: الحمى (?). ٢٦ [والأدب... العبادة]: س: وحسن الأدب والعبادة. ٢٧ [بن عبد الله]: ساقط في س. ٢٨ س: العبد. ٢٩ [بن عبد الله]: ساقط في س. ٣٠ [وقال سهل... الإيمان]: ساقط في ل.

٤ هو أبو عبد الله شريك بن عبد الله النخعي الكوفي (توفي ١٧٧هـ). راجع تهذيب ج ٤ ص ٣٣٣ ، شذرات ج ١ ص ٢٨٧ . ٥ هو أبو الفيض ثوبان بن إبراهيم ذو النون المصري (توفي ٢٤٥هـ). راجع طبقات ص ١٥ والمراجع المسجلة هناك . ٦ هو أبو عبد الله سعيد بن يزيد النباجي ، من أقران ذي النون المصري . راجع السمعاني ورقة ٥٥٢ ب ، نفعات ص ٩١ . ٧ راجع نفعات ص ٩١ س ١٣ . ٨ راجع نفعات ص ٩١ س ١٢ ؛ وقارن لباب ص ٢٣٤ س ١١ . ٩ هو الحسين بن عبد الله بن بكر أبو عبد الله الصبيحي . راجع طبقات ص ٣٢٩ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفعات ص ١٦٣ . ١٠ هو أبو محمد سهل بن عبد الله التستري (توفي ٢٨٣هـ) . راجع طبقات ص ٢٠٦ والمراجع المسجلة هناك . ١١ راجع حقائق ورقة ٣٦٠ ب س ١٨ . وقارن

جوامع آداب الصوفية

٥

يدعو إلى الاستخفاف بالحرمة والاستخفاف بالحرمة يدعو إلى ترك التعظيم وفي ترك التعظيم ترك الشكر وبترك الشكر يُخشى مفارقة الإيمان³⁰ لأن إيمان العبد لا يصحح³¹ إلا بالأدب³² وسوء الأدب يدل على قلّة المعرفة . وقال أبو³³ عثمان: ١٢ لم أر³⁴ للعبد³⁵ منزلة³⁶ خيراً له³⁷ من الأدب الصالح لأن حياة³⁸ العقل الأدب³⁹ ١٣ وبالأدب يبلغ العبد إلى سني الأحوال ورفع الدرجات في الحالين³⁹. وقيل: الأدب حفظ لسانك إذا نطقت وحفظ قلبك إذا خلوت . وقيل: الأدب تعظيم من هو⁴⁰ فوقك والرفق بمن هو⁴¹ دونك وحسن معاشرتك⁴² مع أقرانك . وقيل: العاقل من أبصر العواقب⁴³ والأديب من أحكم التجارب . وقيل: الأدب كف⁴³ اللسان وحفظه⁴⁴ وذلة النفس⁴⁵ وسلامة القلب . وقيل: أدب العارف فوق كل أدب لأن معرفته⁴⁶ مؤدّب قلبه⁴⁷. ١٥ وقال سري⁴⁸ السقطي^{١٦} رحمة الله عليه⁴⁹: حسن الأدب من كمال العقل .

٨ فمن آدابهم منعهم أنفسهم عن الشهوات . وقال أبو حفص^١ ابن¹ أخت بشر الحافي^٢ يقول: تشهّى بشر الحافي² سفرجلة² فقالت أمي: اذهب واطلب سفرجلة . قال فجئت بها فأخذها³ وجعل يشمها ثم وضعها بين يديه فقالت

31 [لان... لا يصح]: ب: يصح . ل: لا يصلح العبد . 32 ل: باداب . 33 ساقط في س . 34 س: ارا . 35 س: للجسد . 36 ساقط في ل . 37 ساقط في ل . 38 ل: الحياة . 39 [وبالأدب... الحالين]: ساقط في ل . 40 ساقط في س ل . 41 ساقط في س ل . 42 ل: المعاشرة . 43 ل: حفظ . 44 ل: وحفظ . 45 [وذلة النفس]: ل: زلة . 46 س: معرفته . 47 [وقيل... قلبه]: ساقط في ل . 48 ل: سر . 49 [رحمة الله عليه]: ساقط في س . ل: رضي الله عنه .

٨ 1 ب: بنت . 2 ساقط في س . 3 ب: فأخذ .

الفشيري ص ١٢٩ س ٢٥ ؛ معجم الأدباء ج ١ ص ٧٢ س ٩ . ١٢ هو أبو عثمان سعيد بن اسماعيل الحيري (توفي ٥٢٩٨) ؛ راجع طبقات ص ١٧٠ والمراجع المسجلة هناك . ١٣ قارن معجم الادباء ج ١ ص ٦٩ س ٩ ؛ G. E. von Grunebaum, Medieval Islam (Chicago 1953), p. 252 . ١٤ قارن محاضرات الادباء ج ١ ص ١٣ س ٤ . ١٥ راجع الفشيري ص ١٢٩ س ٢٧ (عن ذي النون) . ١٦ هو أبو الحسن السري بن المغلس السقطي (توفي ٥٢٥١) . راجع طبقات ص ٤٨ والمراجع المسجلة هناك . ١ هو أبو حفص عمرو بن سلمة الحداد النيسابوري (توفي بعد ٥٢٦٠) . راجع طبقات ص ١١٥ والمراجع المسجلة هناك . ٢ هو أبو نصر بشر بن الحارث الحافي (توفي ٥٢٢٧) . راجع طبقات ص ٣٩ والمراجع المسجلة هناك .

أمي: يا أبا نصر كلها قال: ما أطيب ريحها^١ فما زال يشمها حتى مات ولم يذقها^٢.

٩ ومن آدابهم تقريبتهم الأجل وتقصيرهم الأمل. ١ قال سري السقطي: كان معروف الكرخي^٢ يؤذن ويقيم ولا يتقدم فقدّم بعض أصحابه وهو محمد ابن أبي توبة^٣ ليصلي فقال محمد: إن تقدّمت وصلّيت بكم هذه الصلاة لم أصلّ بكم صلاة^٤ أخرى فقال معروف: وأنت تحدّث نفسك أن تبلغ إلى صلاة أخرى^٥؟ نعوذ بالله^٦ من طول الأمل فإنه يمنع^٧ خير العمل، ولم يصل خلفه. ٤ وقال علي بن عبد الرحيم الصوفي: ٥ من قصر أمله واستوفى عمله لم يبق عليه حظّ يشغله^٥.

١٠ ومن آدابهم رؤية عيوب أنفسهم وقلة الرضا عنها^١. قال^٢ أبو سعيد الزياتي: كان أبو حاتم العطار^١ ظاهره ظاهر الفجّار وباطنه باطن الأبرار^٣ وكان ربّما يتكلّم ويقول للفقراء: سلوني ولا تسألوني عن حالي واعفوا لي عن مكاني واجعلوني لكم كالفتيلة أحرق نفسي وأضيء لكم^٤. وكان^٥ إذا^٦ نظر إلى أصحاب المرقعات والنوطة^٧ من الصوفيّة يقول: يا أصحابنا قد نشرتم أعلامكم وضررتم^٨ طبولكم فبليت شعري في اللقاء^٩ أي رجال^{١٠} تكونون. ٢.

مركز تحقيقات كميونر علوم اسلامی

٤س: رانحتها. ٥ [وقال أبو حفص... يذقها]: ساقط في ل.

٩ ١ [قال سري... اخرى]: ساقط في ل. ٢ [نعوذ بالله]: ل. ويتموذ معروف الكرخي. ٣ل: + من. ٤س: ابن. ٥ [ولم يصل... يشغله]: ساقط في ل.

١٠ ١بس: عنهم. ٢س: وقال. ٣ [وباطنه باطن الأبرار]: ساقط في ب. ٤ [وقال أبو سعيد... لكم]: ساقط في ل. ٥ل: + أبو خاتم (والصواب: حاتم) العطار. ٦ [وكان اذا]: س: واذا. ٧ل: والفوت. ٨ل: وضررتم. ٩ساقط في ب. ١٠س: الرجال.

٣ راجع تاريخ بغداد ج ٧ ص ٧٤ س ١٥؛ ابن عساكر ج ٣ ص ٢٣٤ س ١١.

٩ ١ قارن البيان والتبيين ج ٣ ص ١٠٣ س ١٣، ص ١٢٨ س ٦؛ عيون ج ٢ ص ٣٥٦ س ١٣؛ مقدمة المعرفة ص ١٠١ س ١٠؛ روضة العقلاء ص ١٢ س ١٩؛ قوت ج ٢ ص ١٧٣ س ٣. ٢ هو أبو محفوظ معروف بن فيروز الكرخي (توفي ٥٢٠٠). راجع طبقات ص ٨٣ والمراجع المسجلة هناك. ٣ اسمه في حلية أبو توبة. ٤ راجع حلية ج ٨ ص ٣٦١ س ١٢؛ صفوة ج ٢ ص ١٨٠ س ٥. وقارن البيان والتبيين ج ٣ ص ٩٦ س ٤؛ حلية ج ٨ ص ٣٦٤ س ١٤. ٥ هو أبو الحسن علي بن عبد الرحيم الواسطي القناد الصوفي (توفي ٥٣٢٤). راجع السمعاني ورقة ٤٦٢ آ.

جوامع آداب الصوفية

٧

١١ ومن آدابهم علمهم بأقدار أنفسهم . قال الجنيد: ١ العلم أن تعلم^٢ قدرك ومن عرف قدره هانت عليه العبودية .

١٢ ومن آدابهم المداومة على المجاهدة في كل الأحوال . قال إبراهيم بن^١ أدهم^١ لرجل في الطواف: اعلم أنك لا تنال درجة الصالحين^٢ حتى تجوز^٣ ست عقبات^٤: أولها^٥ تغلق باب النعمة وتفتح^٦ باب الشدة والثاني تغلق باب العز^٧ وتفتح باب الذل والثالث تغلق باب الراحة وتفتح باب الجهد والرابع تغلق باب النوم وتفتح باب السهر والخامس تغلق باب الغنى وتفتح باب الفقر والسادس^٨ تغلق باب الأمل وتفتح باب الاستعداد للموت^٢.

١٣ ومن آدابهم أن لا يجالسوا^٢ الفقراء ومعهم سبب . كذلك حكى عن الجنيد أنه قال: جاء إبراهيم الصياد^٣ إلى سري وهو متزجر بحضير فأشار سري إلى بعض جلسائه فأتى يجيئة ضوف فامتنع من لبسه فقال له سري: خذه فإنه كان معي عشرة^٤ دراهم من وجهه طيب فدفعته^٥ حتى اشتريت^٦ هذه الجيئة . فقال له^٧: أنت تقعد مع الفقراء ومعك عشرة^٨ دراهم؟ وامتنع من لبسه^٢.



- ١ هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢ س: + نفسك .
- ١٢ ١ س: ل: ابن . ٢ في ب توجد دال مشطوبة تحت «الحين» (لعله قصد كتابة كلمة «الصادقين»)
٣ ل: تجوزت . ٤ ب: ل: عقاب . ٥ ب: اوله . ٦ ل: ويفتح . ٧ س: العزة . ٨ ب: والثالث .
- ١٣ ١ هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢ س: يجالس . ٣ س: الصاد . ٤ س: عشر . ٥ س: قد بعها .
٦ في ب يوجد الحرفان «ها» فوق التاء الاخيرة . ٧ ساقط في س . ٨ س: عشر .

١٠ ١ هو ابو حاتم العطار البصري من اقران ابي تراب . راجع نفعات ص ٥٢ . ٢ راجع المرندون فقرة ١٢٠ ، نفعات ص ٥٢ س ١٦ ، ١٨ . وقارن الملامتية ص ١٠١ س ٨ : واحب مشايخهم التريبي بزى الشطار والاستعمال بعمل الارار .

١١ ١ هو ابو القاسم الجنيد بن محمد (توفي ٢٢٩٧هـ) . راجع طبقات ص ١٥٥ والمراجع المسجلة هناك .

١٢ ١ هو ابو اسحاق ابراهيم بن ادهم بن منصور (توفي ١١٦٢هـ) . راجع طبقات ص ٢٧ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع طبقات ص ٣٨٥ س ١ ؛ القشيري ص ٨ س ١٧ ، ص ٤٩ س ٦ ؛ غنية ج ٢ ص ١٨٢ س ٢٤ ؛ تذكرة الاولياء ج ١ ص ١٠٠ س ١٦ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٠٧ س ١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٧٧ س ١٨ .

١٣ ١ هو ابو اسحاق ابراهيم الصياد البغدادي . راجع نفعات ص ٤٦ . ٢ راجع نفعات ص ٤٦ س ٢٠ .

١٤ ومن آدابهم استعمال الورع ظاهراً وباطناً^١. قال^٢ الله تعالى: ﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ
الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾. ١. قال يحيى بن معاذ الرازي: ٢. الورع ورعان ورع في
الظاهر وورع^٣ في الباطن فأما ورع^٤ الظاهر فلا يتحرك^٥ إلا^٦ الله وأما ورع
الباطن فلا يدخل قلبه^٧ شيء سوى الله. ٣.

١٥ ومن آدابهم آداب^١ لزوم الفقر^٢. قال إبراهيم بن^٣ فاتك^٤: ١. نعت الفقير السكون
عند العدم والبذل والإيثار عند الوجود. ٢.

١٦ ومن آدابهم قلة الرضا عن النفس وسوء الظن بها في كل حال. قال عبد
الله بن مبارك^١: ١. لا يحسن الظن بنفسه إلا من لا يعرف غدر^٢ نفسه. وقال
ذو النون المصري^٣: أعرف الناس بنفسه أسوأهم بها ظناً. ٢.

١٧ ومن آدابهم في السفر حفظ الهم وحسن الصحبة وخدمة الرفقاء وترك الحياة
في الأسباب. وسئل رُويم^١ عن أدب المسافر قال: أن لا يجاوز^٢ همته قدمه^٣
وحيثما^٤ وقف^٥ قلبه يكون منزله. ٢. قال محمد بن إسماعيل الفرغاني: ٣. كنا

١٤ 1س: ل + قال الله تعالى: واسئغ عليكم نعمة ظاهرة وباطنة وزجرهم (ل: وجزهم) عن المخالفة
ظاهراً وباطناً. 2س: وقال. 3ل: ورع. 4ل: + في. 5س: يتجرا. 6ل: الله.
7س: عليه.

١٥ 1ساقط في س. 2 [ومن آدابهم الفقر]: ساقط في ل. 3س: ابن. 4 [بن فاتك]: ساقط
في ل.

١٦ 1 [بن مبارك]: ساقط في ل. 2ل: قدر. 3ساقط في س. [وقال... المصري]: ل: قال
فارس.

١٤ ١ سورة الانعام ١٢٠. ٢ هو ابو زكريا يحيى بن معاذ بن جعفر الرازي الواعظ (توفي
٥٢٥٨هـ). راجع طبقات ص ١٠٧ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع القشيري ص ٥٤
س ١٢. وقارن عوارف ج ٤ ص ٢٤١ س ١٤.

١٥ ١ هو ابراهيم بن فاتك وقيل احمد بن فاتك، ابو الفاتك البغدادي. راجع نفحات ص ١٥٢.
٢ راجع حقائق ورقصة ٩١ آس ١٣ (عن ابراهيم الخواص)؛ الكلاباذي ص ٩٦ س ١؛
القشيري ص ١٢٤ س ٣٣، ص ١٢٥ س ٣٧، ص ١٢٧ س ٢٠؛ كشف المحجوب
ص ٣٠ س ١٠؛ عوارف ج ١ ص ١١٩ س ٤١، ج ٤ ص ٢٤٣ س ٤؛ الكواكب
الدريّة ج ١ ص ١٩٥ س ٢٢ (كلها عن احمد بن محمد النوري)؛ نفحات ص ٦٣ س ٥
(عن محمد بن منصور الطوسي)؛ فقرة ٦٨ (عن ذي النون).

١٦ ١ هو عبد الله بن المبارك المروزي (توفي ٥١٨١هـ). راجع معارف ص ٥١١؛ حلية ج ٨
ص ١٦٢؛ الكواكب الدريّة ج ١ ص ١٣١، ١٣٣؛ شذرات ج ١ ص ٢٩٥.
٢ قارن الكواكب الدريّة ج ١ ص ٢١٦ س ٩ (عن الجنيد).

جوامع آداب الصوفية

٩

نساfer^٦ مقدار عشرين سنة^٧ أنا وأبو بكر الزقاق^٨ وأبو بكر^٩ الكتاني^{١٠} لا نختلط بأحد من الناس ولا نعاشر أحداً فإذا قدمنا إلى بلد كان فيه^{١١} شيخ سلمنا عليه وجلسنا عنده ساعة^{١٢} ثم رجعنا إلى المسجد فبتقدم الكتاني ويصلي^{١٣} من أول الليل إلى أن يصبح^{١٤} ويختم القرآن ويجلس الزقاق مستقبل القبلة وأقعد^{١٥} متفكراً^{١٦} إلى أن يصبح^{١٧} ثم نصلي^{١٨} صلاة الغداة بوضوء العتمة . قال : فإذا وقع معنا إنسان ينام كنا نراه أفضلنا .^{١٩} وسئل أبو عمران الطبرستاني^{٢٠} عن العجز الذي يلحق المسافر في سفره فقال^{٢١} : قال الله تعالى : ﴿ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ ﴾^{٢٢} يعني لا^{٢٣} تبالي^{٢٤} ما يلحقك في سفرك بعد أن تكون متوجهاً إلى ربك .^{٢٥}

١٨ ومن آدابهم أخذ الرفق من الله تعالى^١ وترك ما يترك الله تعالى . قال أحمد بن خضرويه :^٢ من أخذ من الله تعالى^٣ أخذ بعزّ ومن ترك لله ترك بعزّ ومن أخذ

١٧ 1 الفقرات ١٧-٢٠ ساقطة في ل . 2 كذا المص . طبقات ، القشيري ، عوارف ، نفعات . بس : يجوز . 3 س : قدميه . 4 س : وحيث ما . 5 س : وقع . 6 س : مسافرين . 7 [الزقاق وأبو بكر] : ساقط في ب . 8 ساقط في من . 9 س : فيها . 10 س : + بنا . 11 س : نصبح . 12 س : + أنا . 13 س : متفكر . 14 س : أصبح . 15 ب : + كلانا . 16 س : قال . 17 س : ما . 18 ب : تبالي .

١٨ 1 ساقط في س . 2 ساقط في من تحقيقات كاتيب توير علوم اسلامی

١٧ ١ هو أبو محمد روم بن أحمد (توفي ٥٣٠٣هـ) . راجع طبقات ص ١٨٠ والمراجع المسجلة هناك . كان أول الصوفية من بين أهل الظاهر ؛ راجع I. Goldziher, *Die Zāhiriten* (Leipzig 1884), p. 112 . ٢ راجع المصص ص ١٨٩ س ٦ ؛ طبقات ص ١٨١ س ٢ ؛ القشيري ص ١٣١ س ١٥ ؛ المريدون فقرة ١١٣ ؛ تذكرة الأولياء ج ٢ ص ٦٦ س ٧ ؛ عوارف ج ٣ ص ٩٨ س ٥ ؛ نفعات ص ٩٧ س ٧ . وقارن كشف المحجوب ص ٤٤ س ١٠ : الصوفي لا يسبق هته خطوته البتة (عن المرتضى) ؛ غنية ج ٢ ص ١٧٨ س ٢٥ . ٣ هو أبو الفتح محمد بن اسماعيل الفارسي الفرغاني (توفي ٥٣٣١هـ) . راجع السمعاني ورقة ٤٢٤آ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٢٩ (وكنيته هناك أبو بكر) . ٤ هو أبو بكر أحمد بن نصر الزقاق الكبير . راجع القشيري ص ٢١ ؛ نفعات ص ١٧٦ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١١٧ . ٥ هو أبو بكر محمد بن علي بن جعفر الكتاني (توفي ٥٣٢٢هـ) . راجع طبقات ص ٢٧٣ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفعات ص ١٧٧ . ٦ راجع المصص ص ١٨٩ س ٩ ؛ القشيري ص ١٣١ س ٩ . ٧ روى عن ابن الفرجي الذي توفي في الرملة بعد ٥٢٩٠هـ (راجع طبقات ص ١٤٦) . ٨ سورة القصص ٧٠هـ . ٩ راجع المصص ص ١٧١ س ١٥ ، ص ١٩٠ س ١٤ .

١٨ ١ هو أبو حامد أحمد بن خضرويه البلخي (توفي ٥٢٤٠هـ) . راجع طبقات ص ١٠٣ والمراجع المسجلة هناك .

عن³ غير الله أخذ بذلّ ومن ترك لغير الله ترك بذلّ.

١٩ ومن آدابهم حفظ الأدب مع الله تعالى¹ في الخلوة . قال أبو يزيد: ١ قمت ليلة² أصليّ فعييت² فجلست ومددت رجلي فسمعت هاتفاً يهتف بي يقول: من يجالس³ الملوك ينبغي أن يجالس بحسن الأدب . ٢ وقال أبو محمد الحريري⁵: ٣ جلست ليلة⁴ في الخلوة فمددت⁶ رجلي فأخذني النوم فسمعت كأنّ قائلاً يقول لي: ما هكذا يجالس العبيد السادة . ٤ قال⁷ سريّ السقطي: رجعت من بعض المغازي⁸ فمررت بحدار فألقيت نفسي على قفاي ومددت رجلي على الحدار لأستريح فهتف بي هاتف: يا سريّ هكذا يجلس العبيد بين يدي الموالي⁹؟

٢٠ ومن آدابهم حفظ أحكام الفقر مع الفقراء . قال أبو سعيد الخزاز: ١ دخلت الرملة فذهبت إلى أبي جعفر القصاب فبتّ عنده ثمّ خرجت من الرملة إلى بيت المقدس فجاء إلى بيت المقدس خلفي وقد حمل معه كُسيرات وقال: اجعلني في حلّ ، كان¹ هذا في البيت ولم أدر².



٣س: من .

١٩ 1ساقط في س . 2س: نعمت³ على³ رجالي مع³ ساقط في س . 5س: الحريري . 6س: ومددت . 7س: وقال . 8ب: المغازي . س: مغاري . 2٠ 1ب: وكان . 2س: ادري .

١٩ ١ هو أبو يزيد طيفور بن عيسى البسطامي (توفي ٢٦١هـ) . راجع طبقات ص ٦٧ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع اللمع ص ٢٠١ س ٦ ؛ طبقات ص ٦٩ س ٦ ؛ صفوة ج ٤ ص ٩١ س ١٥ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١٠٠ س ٢٥ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥٠ س ٨ . وقارن المریدون فقرة ١٣٤ . ٣ هو أبو محمد أحمد بن محمد بن الحسن (أو الحسين) الحريري (توفي ٣١١هـ) . راجع طبقات ص ٢٥٩ والمراجع المسجلة هناك . ٤ راجع صفوة ج ٢ ص ٢٥٢ س ١٧ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٢٠ س ٢٣ . وقارن القشيري/شرح ص ١١٣ س ١٧ ؛ المتظم ج ٦ ص ١٧٥ س ٣ . ٥ راجع حلية ج ١٠ ص ١٢٠ س ٢٠٠ . تاريخ بغداد ج ٩ ص ١٨٧ س ٢٠ ، ص ١٨٨ س ٤١ ابن عساكر ج ٦ ص ٧٤ س ٢٧ ، ص ٧٥ س ٣ ؛ صفوة ج ٢ ص ٢١٥ س ١٧ ؛ عوارف ج ٣ ص ٨٨ س ٢٨ ؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ١٤ س ١ . وقارن نفحات ص ١٢٨ س ١٤ (عن محمد بن أبي الورد) ؛ الانوار القدسية للشعراني (بيروت ١٩٦٦) ج ٢ ص ٧٣ س ١٤ (عن ابراهيم بن ادهم) .

٢٠ ١ هو أبو سعيد أحمد بن عيسى الخزاز (توفي ٢٧٧هـ) . راجع طبقات ص ٢٢٨ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع اللمع ص ٢٠٥ س ١٤ .

- ٢١ ومن آدابهم أن لا يواجهوا أحداً بمكروه بحال^١. عن أنس بن^٢ مالك^٣ قال: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يواجه أحداً بشيء يكرهه^٤.
- ٢٢ ومن آدابهم حرصهم على أن يجمعوا لإخوانهم على رفق. عن علي رضي الله عنه^١ قال: لأن أجمع ناساً من إخواني على صاع من الطعام أحب إليّ من أن أدخل سوقكم فأبتاع^٢ نسمة^٣ فأعتقها^٤. قال^٥ رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن^٦ أسرع صدقة تصدع^٧ إلى السماء أن يضع^٨ الرجل طعاماً طيباً ثم يجمع عليه ناساً من إخوانه^٩.
- ٢٣ ومن آدابهم تعظيم الأكابر والرفق بالمريدين وحسن العشرة مع الإخوان لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال: ليس منّا من لم يرحم صغيرنا ويوقر كبيرنا^١. ولم يقل النبي^١ صلى الله عليه وسلم: الصغير والكبير^٢؛ أي^٣ من يقبل نصيحة^٤ الأكابر والمشايخ ومن فوقه في الحال والعلم والسنن. وقوله كبيرنا هو الذي يدل^٥ الصغير على سبيل الرشد وينصحه نصيحة^٦ شفقة ورفق^٧.
- ٢٤ ومن آدابهم^٢ أدب^٣ الأكابر وهو^٤ أن يستعمل الأدب ليسأخذ الصغير عنه طريقته وشمائله؛ وأحسن الأدب ما يؤخذ عنه استعمالاً^٥ لا قولاً.

- ٢١ ١ ب: محال (?). ٢ س: ابن. ٣ ل: + رضي الله عنه.
- ٢٢ ١ [رضي الله عنه]: س: رضه. ٢ س: فابتاع. ٣ س: بسمه. ٤ [عن علي... فاعتقها]: ساقط في ل. ٥ س: + قال. ٦ ساقط في ل. ٧ س: ل: تصدع. ٨ ل: يصنع.
- ٢٣ ١ س: رسول الله. ٢ [ولم... والكبير]: ساقط في ل. ٣ ب: س: ان. ٤ س: يصيحة. ٥ [وقوله... يدل]: ل: ويدل. ٦ ساقط في ل.
- ٢٤ ١ هذه الفقرة ساقطة في ل. ٢ س: مواجب. ٣ س: آداب. ٤ ساقط في س. ٥ س: + مفعو، لكنه مشطوب.

- ٢١ ١ راجع آداب الصحبة ص ٣١ س ٨، والمراجع المسجلة في س ٢٢؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٣٧٤ س ١.
- ٢٢ ١ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩١ س ٥ (عن كتاب الاخوان لابن ابي الدنيا).
- ٢٣ ١ راجع ونسك ج ٢ ص ٢٣٦، مادة «رحم»؛ الادب المفرد ص ٧١ س ٢، ٨، ١٨؛ آداب الصحبة ص ٧٥ س ١٢؛ احياء ج ٢ ص ١٣٦ س ١٩؛ الاربعين ص ٧٥ س ١٤؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ١٤، ٦، ١٢، ١٥؛ جوامع ج ٢ ص ١١٦ س ١٢؛ كنوز ج ٢ ص ١٥٤ س ١٣؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٦٨ س ٥. ٢ قارن مناهج العارفين ورقة ٢٦ ب، س ١١؛ فلم يقل يرحم الصغير ويوقر الكبير بل اضافهم اليه فيرحم كل صغير سلك طريق الارادة فيدله على سبيل الحق وطريقته ويوقر كل كبير بلغ محل الاثمة بحسن الاقتداء بمن به القدوة وهو المصطفى صلعم فلا يخالفه في أفعاله وأقواله.

٢٥ ومن آدابهم حفظ الجوارح على اتّباع الأوامر . قال^١ أبو بكر الوراق :
الأدب حفظ لسانك إذا نظقت وحفظ قلبك إذا خلوت^٢ وحفظ عينك إذا
خرجت وحفظ حلقك^٣ إذا أكلت وحفظ يدك^٤ إذا بسطت^٥ وحفظ^٦ رجلك^٧
إذا مشيت وحفظ أوقانك في جميع متصرفاتك^٨ فمن لم يحفظ^٩ جوارحه وأهمل
وقته رجعت جوارحه إلى سوء الأدب ومن حفظ وقته وراقب سرّه حفظ الله^{١٠}
عليه أوقاته وجوارحه .

٢٦ ومن آدابهم ما قال محمد بن عليّ الترمذي^١ قال : إنّ الأدب أن يحافظ
في معاملته بحيث لا^٢ يعيب^٣ عليه^٤ الكبير^٥ ولا^٦ يأخذ من الدنيا ما يعيب عليه
الزهّاد^٧ ولا^٨ يقع له^٩ من إيثار الدنيا على الآخرة^{١٠} ما يعيب عليه الحكماء
ويكون في خلوته^{١١} مع سيّده بحيث لا يعيب عليه الحفظة وأصل الأدب
وتمامه أن لا ينظر بسرّه^{١٢} إلّا إلى مولاة ولا يطلب في الدارين^{١٣} إلّا رضاه .

٢٧ ومن آدابهم قلة الأكل والنوم . قال الجنيّد : الصوفيّ طعامه المرضي
ونومه نوم^١ الغرقى .^١ وقال محمد بن عليّ الترمذيّ : اهجر النوم والأكل
فإنّك إذا أكلت كسلت وإذا نمت غفلت^٢.

٢٥ ١س : وقال . 2ل : خلوت^٣ حلقك^٤ إذا أكلت^٥ . 6س : بسطت . 7ل : رجلك .
٨ل : متصرفاتك . 9ل : لم يحفظ : ب : حفظ . 10ل : + تعالى .

٢٦ 1الفقرتان ٢٦-٢٧ ساقطتان في ل . 2س : ما . 3ب : + الكبير ، لكنه مشطوب .
4ساقط في ب . 5س : الكبير . 6س : او لا . 7س : الزهد . 8س : او لا . 9ساقط
في س . 10 [إيثار... الآخرة] : س : الدنيا . 11س : خلواته . 12س : الى بشرة . 13 [في
الدارين] : ساقط في س .

٢٧ 1س : نو . 2س : عقلت .

٢٥ ١ هو أبو بكر محمد بن عمر الوراق الترمذي . راجع طبقات ص ٢٢١ والمراجع المسجلة
هناك ؛ نفعات ص ١٢٣ .

٢٦ ١ هو أبو عبد الله محمد بن عليّ الحكيم الترمذي (توفي بعد ٥٣١٨هـ) . راجع طبقات ص ٢١٧
والمراجع المسجلة هناك ؛ نفعات ص ١١٧ . ٢ قارن عوارف ج ٤ ص ١٣٢ س ١١ :
وحاصل الجميع ان العبد ينبغي له ان يكون لمولاه ويريد كل ما يريد لمولاه لا لنفسه .

٢٧ ١ راجع الكلاباذي ص ٢٢ س ٤ ؛ كشف المحجوب ص ٤٥٣ س ١٧ ؛ ابن عساكر
ج ٦ ص ٧٨ س ٢٣ ؛ تذكرة الاولياء ج ١ ص ٢٨٢ س ١٣ (عن سري السقطي) .

٢٨ ومن آدابهم إثارة طاعة الله في كل الأحوال واتهام النفس وقبول النصيحة من الإخوان¹. قال أبو بكر الوراق: من جوامع الأدب² أن³ يطيع العبد مولاه سرّاً وعلناً⁴ لا⁵ يخالفه في لحظة ولا خطرة⁶ ويحسن إلى من أساء إليه ولا يتبع مراد النفس ويشكر عند النعمة ويصبر عند الشدة ويتفضل على من دونه ويقبل مشورة من يشير⁷ عليه.

٢٩ ومن آدابهم أن لا¹ يشغلوا² جوارحهم³ إلا في موافقة⁴ مولاهم وأن يعذروا إخوانهم فيما يجري عليهم ولا يعيرونهم إلا⁵ في ارتكاب كبيرة أو ترك فريضة⁶. قال محمد بن حامد الترمذي⁷: حسن الأدب مع الله أن لا تحرك⁸ شيئاً من جوارحك إلا في مرضاته وحسن الأدب مع الخلق أن يعذروهم⁹ فيما يجري الحق عليهم ولا يعيرونهم إلا في مخالفة فريضة أو سنة. وقال أبو عثمان الخيري: من أدب نفسه تأدب به كل أحد ومن خالف أهل¹⁰ الأدب تخطى الحرمات¹¹ وصار¹² متبوعاً بطالين¹³. وقال يوسف بن الحسين الرازي¹⁵: قيمة كل عامل أدبه¹⁶ فمن تعطل من الأدب¹⁷ فلا قيمة له. وقال محمد بن الفضل: من استعمل آداب الظاهر تأدب بظاهره¹⁸ ظاهر أصحابه ومن استعمل آداب الباطن وقعت له الهية في قلوب الخلق¹⁹.

مركز بحوث ودراسات إسلامية

٢٨ 1 [ومن آدابهم... الإخوان]: ساقط في ل. 2 ل: الآداب. 3 [الآداب أن]: س: الآديان. 4 س: وعلانية. ل: واعلانا. 5 ل: ولا. 6 ل: خطوة. [ولا خطرة]: س: وخطرة. 7 س: يشود. ل: يسر.

٢٩ 1 [أن لا]: س: إلا. 2 س: يشغلوا. 3 ل: أجوارحهم. 4 [في موافقة]: ل: بموافقة. 5 يبدو أن هذه الكلمة ادخلت في ب فيما بعد. ساقط في س. 6 [وأن يعذروا... فريضة]: ساقط في ل. 7 س: + يقول. 8 ب: يتحرك. 9 ب: تعذرهم. 10 [ومن... أهل]: س: وإن أهمل. 11 س: الحرمات. 12 س: وصارا. 13 [أن تعذرهم... بطالين]: ساقط في ل. 14 س: ابن. 15 ساقط في ب. 16 [قيمة... أدبه]: ل: كل عالم قيمته آدابه. 17 ل: الآداب. 18 س: بادابه. 19 [وقال محمد... الخلق]: ساقط في ل.

٢٩ ١ قارن المریدون فقرة ٨٨. ٢ هو أبو بكر محمد بن حامد الترمذي. راجع طبقات ص ٢٨٠، نغمات ص ١٥٧. ٣ هو أبو يعقوب يوسف بن الحسين الرازي (توفي ٤٣٠٤هـ). راجع طبقات ص ١٨٥ والمراجع المسجلة هناك؛ نغمات ص ٩٧. ٤ هو أبو عبد الله محمد بن الفضل بن العباس البلخي (توفي ٤٣١٩هـ). راجع طبقات ص ٢١٢ والمراجع المسجلة هناك؛ نغمات ص ١١٦؛ المنتظم ج ٦ ص ٢٣٩.

- ٣٠ ومن آدابهم حفظ السرّ ومراعاة^١ الظاهر . قال^٢ أبو عثمان الحيري^٣: الأدب^٤ أدبان أدب السرّ وأدب الظاهر فأدب^٥ السرّ طهارة القلب من العيوب وأدب^٦ الظاهر حفظ الجوارح من الذنوب ورداءة^٧ الأخلاق .
- ٣١ ومن آدابهم إثارة الخلق على أنفسهم في كلّ الأحوال^١. كذلك سئل عبد الله المعروف بالأخوين المروزيّ عن أدب هذه الطائفة فقال: أصل^٢ آدابهم إثارة موافقة الخلق فيما وافق الحقّ على موافقة أنفسهم فيما دقّ وجلّ .
- ٣٢ ومن آدابهم حفظ شرائط الأدب على أنفسهم في القليل والكثير مخافة أن يتعدّى ذلك بهم إلى إهمال السنن والفرائض . قال عبد الله بن مبارك^١: من تهاون بالأدب^٢ عوقب بحرمان السنن ومن تهاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض ومن تهاون بالفرائض عوقب بحرمان التوحيد .
- ٣٣ ومن آدابهم ترك الحظوظ وملازمة^١ الحقوق . كذلك حُكي عن عبد الله بن خفيف أنه قال: تأدّب بأداب الله فإنه من تأدّب بالله أفنى^٢ حظوظه وألزمه^٣ حقوقه .
- ٣٤ ومن آدابهم حفظ الوقت والاكتفاء بأقلّ القليل . كذلك قال سهل بن عبد الله^١: من اكتفى باليسير في الملبس والمطعم لم يستعبده أحد من الخلق فقال^٢: وقيل ، الوقت أعزّ الأشياء فاشغله^٣ بأعزّ الأشياء .

- ٣٠ 1ل: ومراعات . 2ل: وقال . 3ل: الحيري . 4ل: الاداب . 5ل: فاداب . 6ل: واداب . 7ب: وزيادة . س: ورداوة .
- ٣١ 1في ل يلي ذلك «وحفظ الوقت» (فقرة ٣٤) . أما الفقرتان ٣٢-٣٣ فساقطتان . 2ساقط في س .
- ٣٢ 1س: المبارك . 2ب: الاداب .
- ٣٣ 1س: وملازمت . 2[فانه... أفنى]: ب: في . 3ب: والزم .
- ٣٤ 1[كذلك... عبد الله]: س: وقال سهل . 2[كذلك... فقال]: ساقط في ل . 3ب: فاشغلها .

- ٣٠ ١ قارن عوارف ج ٣ ص ١٠١ س ١٧ .
- ٣٢ ١ راجع عوارف ج ٣ ص ٨٩ س ٩ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٩ س ٢٨ .
- ٣٤ ١ راجع فقرة ٤٠ ؛ عيوب النفس فقرة ٤٩ . وقارن طبقات ص ١٦١ س ٦ (عن الجنيد) ؛ لللامتية ص ١١٠ س ١٥ ، ص ١١١ س ١ (عن ابي محمد سهل) .

٣٥ ومن آدابهم اختيار الفقر والقلّة والمسكنة استجلاباً بذلك محبة النبي صلى الله عليه وسلم فإنه روي عنه^١ أنه قال: الفقر أسرع إلى من يحبني^٢ من السيل^٣ من أعلى الوادي^٤ إلى أسفله. ١. وقال النبي صلى الله عليه وسلم للذي قال له إنني أحبك فقال^٥: استعدّ للفقر جلباباً^٦.

٣٦ ومن آدابهم ترك التدبير والاختيار. قال سهل بن عبد الله^٢: ذروا التدبير والاختيار تكونوا في طيب من العيش فإنّ التدبير والاختيار يكدران^٣ على الناس عيشهم. ١. سمعت^٤ النصراباذي^٢ يقول في قول الله عز وجل^٥: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾^٢ قال تدبير المعيشة وسياسة النفوس.

٣٧ ومن آدابهم ترك التصدّر^١ ومجانبة الأستاذية والعمل في القيام بخدمة الإخوان والأصحاب. قال الجنيد: رأيت سرياً^٢ السقطي يوماً وهو كالواجد^٣ عليّ فقال: ما هذه الجماعة التي بلغني أنهم يجتمعون عندك؟ وكره لي ذلك فقلت: يا أبا الحسن^٤ يجيئي^٥ الرجل منهم جائع^٦ فيقول أطعمني وعندني فضل فأطعمه ويجيئي الرجل وبه دم ويقول أريد الحجامة فأمنعه؟^٧ ويجيئي رجل^٨ وهو عريان وقد كادت سيوفته أن تبتدو وعندني ما أكسوه فأمنهم^٩ ذلك؟ فقال لا تمنعهم^{١٠} وانبسط^{١١} وكلاماً نحوها^{١٢}.

٣٥ 1 ساقط في س. [ومن آدابهم... عنه]: ل: روي عن النبي صلى الله عليه وسلم (يلي الفقرة السابقة مباشرة). 2 س: ان يجيئي. 3 ل: السيل. 4 ل: الودي. 5 ساقط في س. 6 [وقال... جلباباً]: ساقط في ل.

٣٦ 1 الفقرات ٣٦-٤٤ ساقطة في ل. 2 [بن عبد الله]: ساقط في س. 3 ب: تكدر. س: يكدر. 4 س: وصمعت. 5 [عز وجل]: س: تعالى.

٣٧ 1 س: التصدير. 2 ب: سري. 3 ب: كالواجد. 4 س: الحسين. 5 س: يجيئي. 6 لعله من الأفضل ان يقرأ هنا «جائعا» أو «وهو جائع». 7 س: فامتعه. 8 س: الرجل. 9 س: فامتهم. 10 س: تمتهم. 11 س: نحو هذا.

٣٥ ١ راجع ونسبك ج ٣ ص ٥٣ مادة «سيل»؛ النبلاء ج ٣ ص ٣٦ س ١٣؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣١٣ س ١٦؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٧ س ٥؛ ريتير ص ٢٢٨-٢٢٩. ٢ راجع اللع ص ٩٩ س ٧؛ وقارن أمالي المرتضى ج ١ ص ١٢ س ٤ (عن علي).

٣٦ ١ راجع حلية ج ١٠ ص ٢٠١ س ٢٠؛ شذرات ج ٢ ص ١٨٣ س ١١. وقارن عوارف ج ٤ ص ٢٢٥ س ٥. ٢ هو أبو القاسم إبراهيم بن محمد النصراباذي (توفي ٨٣٦٩). راجع طبقات ص ٤٨٤ والمراجع المسجلة هناك؛ نفعات ص ٢٣٠. ٣ سورة فاطر ٣٤.

٣٨ ومن آدابهم السياحات والأسفار في ابتداء الإرادة . قال يحيى الجلاء^١ سمعت بشرًا^٢ الحافي يقول : سيحوا فإنّ الماء إذا ساح طاب وإذا وقف تغيّر واصفرّ.^٣
٣٩ ومن آدابهم أن لا يقعد مع قوم على محكم^٤ التجريد ومعه سبب . قال حسّان أخو سنان^٥ : كان أبو تراب النخشي^٦ وأصحابه قد اجتمعوا فلحقهم فاقة وجوع فقال أبو تراب : ما قصّتكم تجتمعون وتجوعون؟ تفاتشوا! قال ففعلوا^٧ فوجد^٨ مع واحد منهم شيء فقال له^٩ أبو تراب : هب إنك ما رحمتنا^{١٠} <ألم^{١١} ترحم نفسك؟ وأخذ^{١٢} ما كان معه وأنفقه على أصحابه ولم ينله منه شيئاً^{١٣} ففتح عليه .

٤٠ ومن آدابهم اشتغالهم^١ بما وجب عليهم في^٢ أوقاتهم دون الاشتغال بتدبير الأوقات المستقبلية . قال سهل بن عبد الله : الاشتغال^٣ بوقت ماضٍ^٤ تضييع وقت ثانٍ^٥ قال : وقيل ، الوقت أعزّ الأشياء فاشغله^٦ بأعزّ الأشياء .^٧ قال شقيق : حسرة أمور قد مضت وتدبير أمور قد بقيت ذهبت ببركة عمرك .
٤١ ومن آدابهم مطالعة الخلق بعين الشفقة والنصيحة دون غيرها . قال أحمد بن شاهويه^١ سمعت يحيى بن معاذ يقول : لا يصح^٢ لطالب طلبه ولا لمريد

مركز تحقيقات كاتبة علوم اسلامی

- ٣٨ ١س : بشر .
٣٩ ١س : حكم . ٢ [قال... سنان] : ساقط في ب . ٣ [تفاتشوا... ففعلوا] : س : تفاتشو ففعلوا . ٤ب : فوجدوا . ٥ساقط في س . ٦س : ترحمنا . ٧ب : لم . س : ما . ٨س : فأخذ . ٩ب : شيء .
٤٠ ١س : استعملهم . ٢ساقط في ب . ٣ [بتدبير... الاشتغال] : ساقط في س . ٤ب : ما مضى . ٥س : ثاني ؛ ولعل الافضل «يأتي» . ٦ب : فاشغلها .

- ٣٨ ١ انما اشهر ابنه ابو عبد الله احمد بن يحيى الجلاء (انظر طبقات ص ١٧٦ والمراجع المسجلة هناك) . ٢ راجع قوت ج ٤ ص ١٠١ س ١٩ ؛ تذكرة الاولياء ج ١ ص ١١١ س ٢٤ ؛ عوارف ج ٢ ص ١٥ س ٧ .
٣٩ ١ هو ابو تراب عسكر بن حصين النخشي (توفي ٥٢٤٥هـ) . راجع طبقات ص ١٤٦ والمراجع المسجلة هناك .
٤٠ ١ راجع فقرة ١٥٩ ؛ القشيري ص ٣١ س ٢١ ؛ ابن عساكر ج ١ ص ٤٢٧ س ١٧ ؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ٥٨ س ١٠ ؛ نفحات ص ٧٥ س ٧ ؛ شذرات ج ٢ ص ١٩٢ س ٢١ (جميع المصادر سوى القشيري عن ابي سعيد الخراساني) . ٢ راجع فقرة ٣٤ .

عمله حتى يكون منه ثلاث خصال: يلاحظ الأغنياء بعين النصيحة والفقراء بعين التواضع والنساء بعين الشفقة. قال شاه الكرمانى^٣:^٢ من نظر إلى الخلق بعينه طالت خصومته معهم ومن نظر إليهم بعين الحق عذرهم على ما هم فيه وهل يستطيعون^٤ غير ما جُبلوا^٥ عليه؟^٣

٤٢ ومن آدابهم رياضة النفس^١ على الاكتفاء بالقليل من الكثير. قال عبيد بن عمر^٢: سمعت بشرًا^٣ الخافي ورأيت^٤ بيباب الطاق^١ فقلت له: ما تصنع في هذا^٥ الموضع؟ فقال^٦: إن نفسي اشتهدت علي منذ^٧ ثلاثين سنة خيارة فأبيت عليها فقالت: إن لم تطعمني فاعرض علي فأرضى منه بالنظر دون الأكل؛ فجنث لأنظر إليها فأرضيتها^٨ بذلك^٢.

٤٣ ومن آدابهم ترك الشكوى في كل^١ الأحوال؛ كما حكى عن أبي يزيد^٢ البسطامي أنه قال: منذ عرفت الله ما شكوت أحداً قط لعلمي بقيام الله بأحوال العبيد؛ كما قرأت في بعض الكتب أن الله يقول: سويت الحاجات قبل الضرورات.

٤٤ ومن آدابهم توسعة الصدر فإنها من شرف الهمة. قال سهل بن عبد الله: كن شريف الهمة فإن شرف الهمة يوسع^١ الصدر^١.

٤١ ١ب: شاهوية. س: ساهويه. ٢س: تصح. ٣في ب توجد نقطة زائدة فوق الميم. ٤بس: يستطيعوا. ٥س: جبروا.

٤٢ ١س: النفوس. ٢س: محمد. ٣س: بشر. ٤ب: ورأيت. ٥[في هذا]: س: بهذا. ٦س: + لي. ٧س: من. ٨س: وأرضيتها.

٤٣ ١ساقط في س. ٢[أبي يزيد]: س: بايزيد.

٤٤ ١ب: توسع.

٤١ ١ هو أحمد بن [محمد بن] شاهويه البلخي. راجع طبقات ص ١١١. ٢ هو أبو الفوارس شاه بن شجاع الكرمانى (توفي قبل ٨٣٠٠). راجع طبقات ص ١٩٢ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع الملامية ص ١١٠ س ١٢؛ المریدون فقرة ٩٠.

٤٢ ١ محلة كبيرة ببغداد بالجانب الشرقي، تعرف بطاق أسماء. انظر ياقوت، معجم البلدان (بيروت ١٩٥٥م)، ج ١ ص ٣٠٨. ٢ راجع المریدون فقرة ١٢٢؛ وقارن الورع ص ٦٣ س ٤؛ قوت ج ٤ ص ٢٣٠ س ٩.

٤٤ ١ قارن طبقات ص ٤٣٧ س ١٢؛ تاريخ بغداد ج ٧ ص ٢٢٩ س ٥؛ نفحات ص ٢٢٤ س ٦؛ شذرات ج ٢ ص ٣٧٨ س ١٨ (كلها عن جعفر الخلدي). وانظر صفوة ج ٢ ص ٢٥٠ س ١٧ (السلمي عن أبي عبد الله بن الجلاء).

٤٥ ومن آدابهم الأخذ من الدنيا بنية القوام على مقدار الكفاية دون اللذة^١ والشهوة^٢. قال سفيان: ١ إذا أخذت من الدنيا شيئاً فخذ به بنية القوام قوام الدين ثم ابصر في ذلك القوام^٣ فإن أخذته للذة نفسك وترفها^٤ نعمة^٥ وراحة^٦ فلا تنجو^٧ من الحساب^٨ حلالاً كان أو حراماً ويخاف عليك من^٩ العذاب في الشهوة^{١٠} ؛ والشهوة ثلاثة: شهوة في الأكل وشهوة في الكلام وشهوة في النظر فاحفظ^{١١} الأكل بالنية واللسان بالصدق والعين بالعبارة فمن <لم> يحفظ الأكل بالنية لا ينجو من الشهوة والحرام ومن لم يحفظ اللسان بالصدق^{١٢} لا ينجو^{١٣} من الكذب والغيبة ومن لم^{١٤} يحفظ العين^{١٥} على^{١٦} العبرة^{١٧} عمي عن الاعتبار^{١٨}.

٤٦ ومن آدابهم أن يجتهدوا في أن يوافق حالهم لبستهم . قال <...> سمعت محمد بن علي الكتاني بمكة يقول لأصحاب المرقعات: إخواني والله لئن كان لباسكم هذا موافقاً لسرائركم فقد أحببتم تطلع الناس عليها وإن كان مخالفاً فقد^{١٩} هلكتم^{٢٠}.

٤٧ ومن آدابهم أن لا يقعدوا عن^{٢١} الكسب إلا بعد أن يصح لهم التوكل وطريقته^{٢٢}. سمعت محمد بن عبد الله^{٢٣} يقول سمعت أبا عثمان الأدمي يقول سمعت إبراهيم الخواص^{٢٤} يقول لا ينبغي للصوفي أن يتعرض للقعود عن الكسب إلا

٤٥ 1: اللذات . 2: من الشهوة . ل: والشهوات . 3: س: الثواب . [قال سفيان... القوام]: ساقط في ل . 4: وتريد بها . 5: ل: ورحمة . 6: س: تنجوا . 7: س: الحساب . 8: ساقط في ل . 9: س: الشهوة . 10: ب: واحفظ . 11: [والعين... بالصدق]: ساقط في ب س . 12: [لا ينجو]: ب: لتنجوا . س: ولتنجوا . 13: ساقط في ل . 14: ب: العبرة . 15: س: عن . 16: [على العبرة]: لعل الافضل «بالعبرة» .

٤٦ 1 هذه الفقرة ساقطة في ل . 2: س: لقد .

٤٧ 1: ل: من . 2: [يصح... وطريقته]: ل: يفتح الله لهم طريقة التوكل . 3: [رجلا مطلوباً]: ب: رجل مطلوب . 4: س: + باقية . 5: س: أجل . 6: ساقط في س . 7: ب: يستعين . س: يستغني . 8: [سمعت محمد... يقول]: ساقط في ل . 9: [سمعت... يقول]: ل: قال شيخ الجنيد . 10: [مد اليد]: ل: الميل . 11: ب: حد . ل: احد . 12: ل: عن . 13: س: زور .

٤٥ ١ هو ابو عبد الله سفيان بن سعيد الثوري (توفي ١٦٦ هـ) . راجع الكواكب الدرية ج ١ ص ١١٥ ؛ شذرات ج ١ ص ٢٥٠ . ٢ راجع كشف المحجوب ص ١٤٢ س ١٨ (عن حاتم الاصم) .

٤٦ ١ راجع ابن مسكويه ص ١٤٦ س ٧ (عن ابن السكك) .

أن يكون رجلاً³ مطلوباً³ بتركه قد وقعت به حال من الأحوال فاقتطعه عن مواضع كسبه قد أعيته الحال عن المكاسب ؛ فأما ما كانت الحاجات⁴ فيه قائمة ولم يقع له عزوف يحول بينه وبين التكلّف فالعمل أولى به والكسب أحل⁵ له لأنّ القعود لا يصلح له⁶ إن لم يستغن⁷ عن التكلّف. ٢ وحكي عن أبي حفص أنّه قال: تركتُ العمل فرجعت إليه ثمّ تركني العمل فلم أرجع إليه. ٤ سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت أبا القاسم الحريري يقول⁸ سمعت ابن خنيد يقول⁹: كلّ صوفيّ عود نفسه مدّ اليد¹⁰ إلى أخذ¹¹ الأسباب عند وقوع الشدائد فإنّه لا ينفكّ من¹² رقبته¹³ نفسه ولا يحمله الصبر بحال. ٥ ومن آدابهم دقة النظر في خفيّ مقامات التوكّل. سمعت محمد بن شاذان يقول¹: إنّي لأستحيي² من الله³ أن أدخل البادية على التوكّل وإنّي⁴ شبعان لثلاث⁵ يكون شعبي زاداً⁶ أتزوّد به⁷. ١ سمعت أبا القاسم الرازي⁸ يقول سمعت أبا بكر بن⁹ ممشاد الدينوري¹⁰ يقول: من لم يدقّق النظر في حال التوكّل لا يصفوا¹¹ له التوكّل ولا يصحّ لأنّ التوكّل سرّ بين الله وبين عبده¹² فإذا قصر في طرف منه حرّم الله عليه البلوغ إلى كماله¹³.

٤٨

ومن آدابهم في الكسب ما² سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله يقول سمعت

٤٩

١ [سمعت... يقول]: ل: قال ابو حمزة. ٢س: استحي. ٣س: + تعالى. ل: + عز وجل. ٤ل: وأنا. ٥ل: ليسلا. ٦ب: زادي. ٧[أزوّد به]: ب: ازوّد. ل: تزوده. ٨س: المرادي. ٩س: ابن. ١٠ساقط في ب. ١١س: يصفوا. ١٢س: العبد. ١٣[سمعت أبا القاسم... كماله]: ساقط في ل.

٤٨

١ الفقرات ٤٩-٥١ ساقطة في ل. ٢ب: بما.

٤٩

١ هو محمد بن عبد الله [بن محمد] بن عبد العزيز بن شاذان ابو بكر الرازي (توفي ٥٣٧٦هـ). راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٤٦٤ ، النواي بالوفيات ج ٣ ص ٣٠٨. ٢ هو ابو اسحاق ابراهيم بن احمد الخواص (توفي ٥٢٩٠هـ). راجع طبقات ص ٢٨٤ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع حقائق ورقة ٢١١ ب س ٥ ؛ فقرة ١٤٣. ٤ راجع اللع ص ١٩٦ س ٦ ؛ طبقات ص ١١٨ س ١٤ ؛ كشف المحجوب ص ١٥٥ س ١٨ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥٨ س ٤. قارن الملامية ص ١٠١ س ١٤ ؛ وانظر تليس ص ٢٨١ س ١٠. ٥ راجع فقرة ١٤٤ ؛ المریدون فقرة ١٥٥.

٤٧

١ راجع حقائق ورقة ٢٢٦ ب س ١١ (عن ابي حمزة) ؛ تليس ص ٣٠١ س ٣. ٢ هو جعفر بن احمد بن محمد ابو القاسم المقرئ الرازي (توفي ٥٣٧٨هـ). راجع طبقات ص ٥٠٩ ، صفحات ص ١٢٣. ٣ ذكر في طبقات ص ٥٠٩ (حيث اسمه ابو بكر بن ممشاد).

٤٨

أبا عمرو الأنماطي^١ يقول: مكث أبو جعفر^٣ الحدّاد^٢ عشر^٤ سنين يكسب كلّ يوم ديناراً ويتصدّق به وربما أنفقه على الفقراء وهو أشدّ الناس اجتهاداً ويخرج بين العشائين ويتصدّق من الأبواب ولا يفطر إلاّ في وقت ما أحلّ له الميتة وكان من رؤساء المتصوّفة^٥.

٥٠ ومن آدابهم محبة الأسفار وصحبة الغرباء. أخبرنا أبو بكر الرازي^١ قال^١ أخبرنا أحمد^٢ بن صالح قال حدّثنا^٣ أحمد بن محمد المكي^١ حدّثنا^٤ بشر بن أنس ابن راشد البزاز حدّثنا^٥ محمد بن منصور^٢ قال حدّثني خلف^٥ بن تميم^٢ عن سليمان بن ناجية <قال> سمعت سفيان الثوري يقول: وجدت قلبي يصلح^٧ بين مكة والمدينة بين قوم غرباء أصحاب عباء^٤.

٥١ ومن آدابهم كراهية السؤال وأن لا يكون معه شيء يعطي غيره. سمعت جعفر^{١١} يقول سمعت الجعيد يقول سمعت سرياً^٢ السقطي يقول: أعرف طريقاً مختصراً قصيراً^٣ إلى الجنة. قلت له^٤: ما هو؟ قال: لا تسأل أحداً شيئاً ولا تأخذ من أحد شيئاً ولا يكون معك شيء تعطي منه أحداً^٥ شيئاً^٢.



٣س: حفص . ٤س: عشرة . ٥س: المتصوفة

٥٠ ١ساقط في س . ٢ [أخبرنا أحمد]: س . ٣س: بن . ٤س: بن . ٥س: س . بن . ٥س: حلف . ٧س: فصلح . ٨س: حلف . ٩س: حلف . ١٠س: حلف . ١١س: حلف . ١٢س: حلف . ١٣س: حلف . ١٤س: حلف . ١٥س: حلف . ١٦س: حلف . ١٧س: حلف . ١٨س: حلف . ١٩س: حلف . ٢٠س: حلف . ٢١س: حلف . ٢٢س: حلف . ٢٣س: حلف . ٢٤س: حلف . ٢٥س: حلف . ٢٦س: حلف . ٢٧س: حلف . ٢٨س: حلف . ٢٩س: حلف . ٣٠س: حلف . ٣١س: حلف . ٣٢س: حلف . ٣٣س: حلف . ٣٤س: حلف . ٣٥س: حلف . ٣٦س: حلف . ٣٧س: حلف . ٣٨س: حلف . ٣٩س: حلف . ٤٠س: حلف . ٤١س: حلف . ٤٢س: حلف . ٤٣س: حلف . ٤٤س: حلف . ٤٥س: حلف . ٤٦س: حلف . ٤٧س: حلف . ٤٨س: حلف . ٤٩س: حلف . ٥٠س: حلف . ٥١س: حلف . ٥٢س: حلف . ٥٣س: حلف . ٥٤س: حلف . ٥٥س: حلف . ٥٦س: حلف . ٥٧س: حلف . ٥٨س: حلف . ٥٩س: حلف . ٦٠س: حلف . ٦١س: حلف . ٦٢س: حلف . ٦٣س: حلف . ٦٤س: حلف . ٦٥س: حلف . ٦٦س: حلف . ٦٧س: حلف . ٦٨س: حلف . ٦٩س: حلف . ٧٠س: حلف . ٧١س: حلف . ٧٢س: حلف . ٧٣س: حلف . ٧٤س: حلف . ٧٥س: حلف . ٧٦س: حلف . ٧٧س: حلف . ٧٨س: حلف . ٧٩س: حلف . ٨٠س: حلف . ٨١س: حلف . ٨٢س: حلف . ٨٣س: حلف . ٨٤س: حلف . ٨٥س: حلف . ٨٦س: حلف . ٨٧س: حلف . ٨٨س: حلف . ٨٩س: حلف . ٩٠س: حلف . ٩١س: حلف . ٩٢س: حلف . ٩٣س: حلف . ٩٤س: حلف . ٩٥س: حلف . ٩٦س: حلف . ٩٧س: حلف . ٩٨س: حلف . ٩٩س: حلف . ١٠٠س: حلف .

٥١ ١ب:س: جعفر . ٢ب:س: سري . ٣س: أقصد . ٤ساقط في س . ٥ [منه احداً]: س: احداً منه .

٤٩ ١ هو علي بن محمد بن علي بن بشار ابو عمرو الأنماطي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٧٣ . ٢ هو ابو جعفر الحداد الكبير الصوفي . راجع حلية ج ١٠ ص ٣٣٩ ؛ تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤١٢ ؛ نفحات ص ١٦٩ . ٣ راجع اللع ص ١٩٧ س ١ ؛ حلية ج ١٠ ص ٣٤٠ س ٢ ؛ تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤١٢ س ٩ ؛ نفحات ص ١٦٩ س ١٣ .

٥٠ ١ لعله ابو سعيد احمد بن محمد بن زياد بن بشر البصري نزيل مكة (توفي ٨٣٤٠) . راجع شذرات ج ٢ ص ٣٥٤ . ٢ هو محمد بن منصور بن داود بن ابراهيم ابو جعفر المسابد الطوسي (توفي ٨٢٥٤ أو ٨٢٥٦) . راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٢٤٧ ؛ نفحات ص ٦٢ . ٣ هو خلف بن تميم بن ابي عتاب مالك التميمي مولاهم (توفي ٨٢٠٦) . راجع تهذيب ج ٣ ص ١٤٨ . ٤ راجع مقدمة المعرفة ص ٩٥ س ١٤ .

٥١ ١ هو ابو محمد جعفر بن محمد بن نصير الخواص الخلدي (توفي ٨٣٤٨) . راجع طبقات ص ٤٣٤ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٢٢٣ . ٢ راجع اللع ص ١٩٧ س ٩ ؛ طبقات ص ٤٩ س ٦ ؛ ابن عساكر ج ٦ ص ٧٤ س ١٠ ؛ عوارف ج ١ ص ١٨٧ س ١ .

٥٢ ومن آدابهم الحرص على أداء الفرائض وحفظ الأصول وتصحيح الأحوال¹ وترك الاشتغال بالدعاوى . قال² ذو³ النون المصري⁴: من صحح استراح ومن تقرب قُرب ومن صفا صُفي له⁵ ومن توكل وثق ومن تكلف ما لا يعنيه ضيغ ما يعنيه . ١ سمعت⁶ أبا بكر بن شاذان يقول سمعت جعفرًا⁷ الخلدّي يقول قال عليّ بن عبد الحميد الغضائري^٢ سمعت⁸ محمد⁹ بن أبي الورد^٣ يقول: آفة¹⁰: الخلق في حرفين: اشتغال بنافلة وتضييع فرض وعمل جوارح بلا مواطأة قلب وإنما منعو¹² الوصول لتضييع¹³ الأصول¹⁴.

٥٣ ومن آدابهم استعمال أدب القعود¹ على الفتوح . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله يقول سمعت محمد بن جعفر يقول سمعت قيسم مسجد القلنزم² يقول: دخل هاهنا أبو تراب النخشي³ ولم نعرفه وأقام هاهنا أياماً لا يخرج من المسجد فتقدّمت إليه وقلت له: أكلت اليوم شيئاً؟ قال: لا قلت: أمس؟ قال: لا قلت أول من أمس؟ قال: لا قلت: منذ كم لم تأكل؟ قال: منذ سبعة أيام . فخرجت إلى السوق وقلت: الحقوا⁴ رجلاً في المسجد لم يأكل منذ سبعة أيام ؛ فجاءوا بطعام كثير فأكل حتى استوفى فأخذ جرّة من ماء فشرب ثم أخذ ركوته وخرج من المسجد وما كلم أحدًا⁵ فظننا أنه⁶ يريد أن يتطهر ثم يرجع فأخذ طريق الخروج من البلد فتبعناه

٥٢ 1ل: الاقوال . 2س: سمعت . 3س: ذا . 4س: + يقول . 5[صني له]: س: اصق . 6ب: وقال . 7الاصل: جعفر . 8[ابا بكر... سمعت]: ساقط في ب . 9س: + بن محمد . 10ساقط في ب . 11س: آفت . 12س: + من . 13س: بتضييع . 14[قال ذو النون... الاصول]: ساقط في ل .

٥٣ 1ل: القعود . 2س: القلرم . 3س: النجشي . 4ب: لحقوا . 5ب: اخدا . 6ساقط في ب .

٥٢ ١ راجع حلية ج ٨ ص ٢٨٠ س ٢٠ ؛ ابن عساكر ج ٥ ص ٢٧٦ س ١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٠ . ٢ هو ابو الحسن علي بن عبد الحميد بن عبد الله بن سليمان الغضائري (توفي ٨٣١٣) . راجع السمعاني ورقة ٤٠٩ ب ؛ تهذيب الانساب ج ٢ ص ١٧٤ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٦٦ . ٣ راجع عنه طبقات ص ٢٤٩ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفعات ص ١٢٨ . ٤ راجع نفعات ص ١٢٨ س ١٩ ؛ الشعراني ج ١ ص ١٢١ س ٣ (كلاهما عن محمد بن ابي الورد) ؛ عوارف ج ٤ ص ٣٥٠ س ٣ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١١٠ س ٥ (كلاهما عن سفيان) ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٠ (عن ذي النون) ، ص ٢٥٢ س ١٣ (عن عبد الرحمن بن عطية الداراني) ؛ القشيري ص ١٨٠ س ٢٧ .

على ميل فإذا هو على طريق مكة فتبعته وقلت له: سألتك بالله من أنت؟ قال: أنا أبو تراب. وسمعت⁷ أبا بكر يقول سمعت محمد بن جعفر الفرغاني يقول سمعت أبا جعفر الحداد يقول: أقمت في مسجد قزوين بضعة⁸ وعشرين⁹ يوماً كنت أشتغل بطيور كانت بحذائي⁹ وكان قد¹⁰ سقط ثلج عظيم والدنيا بيضاء ولم يكن يقدر الطير يطير ولا لها¹¹ سبب وكنت مثله غريباً¹² بلا سبب فمكثت¹³ بحذائها ومكثت بحذائي بضعة¹⁴ وعشرين¹⁴ يوماً فلما كان بعد ذلك انكشف¹⁵ السماء وخرجت هكذا وخرجت هكذا؛ قال ورأيت¹⁶ بخط أبي منصور الحمشاري¹⁷ سألت محمد بن الفراء: كيف¹⁸ القعود على الفتوح¹⁹ والتوكّل²⁰؟ قال: كما²¹ قعد²² أصحاب الصفة متأدبين بأداب²³ الشرع مفوضين²⁴ أمورهم إلى الله. وسُئل أبو جعفر²⁵: ما أدب القعود²⁷ على الفتوح؟ قال²⁸: أن يقعد²⁹ في غير مكان معلوم ولا في وقت معلوم وأن لا يسأل ولا يتعرض وإذا³¹ فُتح له شيء من غير سؤال³² تميز³³ ثم لا يأخذ إلا مقدار الكفاية. وسُئل يوسف بن الحسين³⁴: هل لمن قعد على الفتوح أن يسأل لغيره؟ فقال: لا³⁵، من سأل لغيره فقد أظهر حاله ومن أظهر حاله³⁶ كان قعوده على السبب. وقيل لبعضهم: إن فلاناً قعد على الفتوح، فقال: لو قعد على الفتوح لم تعرفه، وإنما معرفتك له³⁷ لتشرّفه بمعرفتك إياه ولو صحّ قعوده على الفتوح لما عرف حاله إلا من كان قعوده له وإنما يتعلّق قلوب الخلق بهم ثم يتعلّق بهم³⁸ قلبه ومن كان قعوده خالياً

7س: سمعت. 8ب: عشرين. 9س: بحذائي. 10[وكان قد]: س: قال وقد. 11ب: لنا. 12ب: عريب. س: غريب. 13ب: فمكثت. 14ب: عشر. 15ب: انكشف. 16[قال ورأيت]: ب: رأيت. 17لعله «الحمشاذي». انظر السمعاني ورقة ١٧٦ آ. 18ب: + الفتوح، لكنه مشطوب. 19[سمعت أبا بكر... الفتوح]: ساقط في ل. 20ساقط في س. 21ل: محمد ابن الفراء. 22ب: قعدوا. 23ل: بادب. 24ل: متوفين. 25ب: أبا. 26ل: حفص. 27ل: القعود. 28[كما قعد... قال]: ساقط في س. 29س: تقعد. 30[وان لا]: ل: ولا. 31ل: فاذا. 32ب: السؤال، غير أن الحرفين الأولين شطبا. 33س: ل: يميز. 34س: ابن. 35ساقط في ل. 36ل: حاله. [ومن أظهر حاله]: ساقط في س. 37[معرفتك له]: ب: معرفته لك. 38س: به. 39[كان فتوحه... الأسباب]: ساقط في س. 40س: تنقطع. 41ب: مدعي. [وقيل لبعضهم... مدع]: ساقط في ل.

عن الأسباب كان فتوحه من المسبب لا غيرُ وينقطع عنه رؤية الأسباب³⁹ فإن رؤية السبب تقطع⁴⁰ عن صحة التوكل والقعود على الفتوح ، قال :
ومن رأى السبب فهو مدع⁴¹.

٥٤ ومن آدابهم حمل ما² لا بد منه في السفر مما لا يصلح أداء الفرائض إلا به . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله يقول سمعت الفرغاني³ يقول⁴ : كان إبراهيم الخواص يجرد في التوكل ويدقق فيه وكان لا تفارقه⁵ إبسة وخبوط وركوة⁶ ومقراض⁷ خصوصاً في السفر فقيل له في ذلك : لم تحمل مثل هذا وأنت تمنع من كل شيء؟ فقال : حمل مثل هذا⁸ لا ينقص التوكل لأن الله علينا فرائض والفقير يكون عليه ثوب واحد إما مئزر أو قميص فربما تخرق ثوبه فإذا⁹ لم يكن معه إبرة وخبوط ربما تبدو¹⁰ عورته فلا يكون له صلاة ؛ والركوة يريد أن يطهر للصلاة فيحتاج أن يتباعد عن الناس لئلا ينظروا¹¹ إلى عورته وما أشبه ذلك ، والفقير في السفر إذا رأته¹² ليس معه ركوة فاتهمه في صلاته . ١ .

٥٥ ومن آدابهم حفظ حرمان من¹ آدابهم وتأدبهم² به . أخبرنا أحمد بن محمد ابن زكريا^١ حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الوهّاب^٢ حدثنا^٣ محمد بن

مركز تحقيقات كاتوليغ علمي سردى

٥٤ 1 الفقرتان ٥٤-٥٥ ساقطان في ل . 2 ساقط في ب . 3 الأصل : الفرغاني . 4 [سمعت أبا بكر ... يقول] : ساقط في ب . 5 س : يفارقه . 6 ساقط في س . 7 س : ومقراض . 8 س : ما . 9 س : فان . 10 ساقط في ب . س : تبدوا . 11 س : ينظر . 12 [في ... رأته] : س : إذا رأته في السفر .

٥٥ 1 ساقط في ب . 2 س : وتأدبوا . 3 الأصل : بن .

٥٤ ١ راجع القشيري ص ٧٧ س ٣٥ ، ص ١٣٢ س ٦ ؛ تاريخ بغداد ج ٦ ص ٨ س ٦ ؛ احياء ج ٢ ص ١٧٤ س ٢١ ؛ تلبيس ص ٣١٧ س ٣ ؛ كبرى ص ٧٥ س ١٧ ؛ عوارف ج ٢ ص ٣٢ س ١٨ . وقارن اللع ص ١٤٧ س ٥ ؛ قوت ج ٤ ص ١٠٥ س ١١ ؛ المريدون فقرة ١١٢ ؛ كبرى/ماير ص ٥٢٢-٥٢٣ ؛ عوارف ج ٣ ص ١٢٣ س ٢٩ ؛ السبكي ج ٢ ص ٥٧ س ١٧ . وانظر كذلك عوارف ج ٢ ص ٣٢ س ٢٤ ؛ كنز ج ٦ ص ٤١٥ فقرة ٣٠٣٤ .

٥٥ ١ هو أحمد بن محمد بن زكريا ابو العباس النسوي (توفي ٨٣٩٦هـ) . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٩ ؛ السبكي ج ٢ ص ٩٧ . ٢ هو أحمد بن محمد بن عبد الوهّاب ابو علي المروزي المعروف بابن ابي الذيال . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٥٤ .

العباس بن الدرقش حدثنا^٤ أحمد بن أبي الحواري^٢ حدثنا^٥ الوليد بن عتبة^٤ قال^٦ قال ابن^٧ المبارك: طلبنا الآداب^٨ حين فاتنا المؤدبون^٩.^٥ وأخبرنا أحمد قال حدثني أحمد قال حدثني الحسين^{١٠} بن أحمد القاضي^٦ قال قال المأمون قال أبو عبيد^{١١} قال محمد بن المبارك الصوري: ^٧ الأدب للعارفين بمنزلة التوبة للمريدين^٨. وقال أبو عبد الله النباخي: من لم يعظم حرمة من تأدب به حرّم بركات ذلك الأدب^٩.

٥٦ ومن آدابهم التأسف على ما يفوتهم من الأخلاق السنية^١. أخبرنا علي بن بشار^١ قال سمعت الحسين بن أحمد القاضي يقول قال المأمون قال عبيد^٢ قال وهيب^٣ بن الورد: ^٢ بكى^٤ سفیان الثوري^٥ بكاءً شديداً فسئل عن ذلك فقال: إنما أبكي لأننا قد كبرنا وذهب^٧ عمرنا^٨ ولا نحسن^٩ أن نتخلق بخلق من الأخلاق^{١٠}. المؤدبة إلى مرضاة^{١١} الله تعالى. ودخلت^{١٢} على أبي عمرو^{١٣} ابن حمدان^{١٤} فتأوه وتأوها عظيماً فقلت: ما لك أيها الشيخ؟ فقال:

٤ الاصل: بن . ٥ الاصل: بن . ٦ [اخبرنا... قال]: ساقط في ب . ٧ س: بن . ٨ ب: الاذان . ٩ ب: المؤذنون . ١٠ الاصل: الحسن . ١١ [واخبرنا... ابو عبيد]: ساقط في ب .

٥٦ ١ ل: السنة . ٢ [اخبرنا... عبيد]: ساقط في ب ل . ٣ س: وهب . ٤ س: بن . ٥ [قال... الثوري]: ل: وروي ان سفیان الثوري بكى . ٦ [فسئل عن]: ل: فقيسل له في . ٧ ل: وذهبت . ٨ ل: اعمارنا . ٩ ل: تحسن . ١٠ س: الاجلاق . ١١ س: ل: مرضات . ١٢ ل: قال ايضاً دخلت . ١٣ ساقط في س . ١٤ س: حمران . ١٥ ل: فكرت . ١٦ ساقط في س . ١٧ ل: شيئاً . ١٨ [به... وجل]: ل: الله به . ١٩ [فلم اجد]: ساقط في س . ٢٠ ب: س: فيه . ٢١ ل: حلقاً . ٢٢ ل: احلاق . ٢٣ [فمن... مني]: ساقط في ل .

٣ راجع عنه طبقات ص ٩٨ والمراجع المسجلة هناك . ٤ هو الوليد بن عتبة الاشجعي ابو العباس اللمشي (توفي ٨٢٤٠). راجع تهذيب ج ١١ ص ١٤١ . ٥ راجع حلية ج ٨ ص ١٦٩ ص ٢٣؛ القشيري ص ١٢٩ ص ١١ . ٦ هو الحسين بن احمد بن الحسين بن موسى البيهقي القاضي (توفي ٨٣٤٩). راجع السمعاني ورقة ١٠١ ب . ٧ راجع عنه حلية ج ٩ ص ٢٩٨؛ السمعاني ورقة ٣٥٦ ب (توفي ٨٢١٤). ٨ راجع اللمع ص ١٤٢ ص ١٧؛ عوارف ج ٣ ص ١٠١ ص ٢٥ (عن ابن المبارك: الادب للعارف بمنزلة التوبة للمستأنف)؛ طبقات ص ٢٢٥ ص ٦ (عن ابي بكر الوراق). ٩ راجع المريديون فقرة ٨٢؛ عوارف ج ٤ ص ٧٠ ص ١٨ . ١ هو علي بن بشار بن الحسين الصيرفي ابو الحسن (توفي ٨٣٥٩). راجع طبقات ص ٥٠١ والمراجع المسجلة هناك . ٢ هو وهيب بن الورد بن ابي الورد القرشي ابو عثمان (توفي ٨١٥٣). راجع تهذيب ج ١١ ص ١٧٠ . ٣ هو محمد بن احمد بن حمدان ابو عمرو (توفي ٨٣٧٦). راجع طبقات ٢ ص ٨٤ للمقدمة والمراجع المسجلة هناك .

تفكرت¹⁵ في طول عمري فلم أجد فيه¹⁶ نفساً¹⁷ يصلح أن ألقى به الله عز وجل¹⁸ وتفكرت في نفسي فلم أجد¹⁹ فيها²⁰ خلقاً²¹ من أخلاق²² الصالحين ؛ فمن أولى بالتأوه مني²³؟

٥٧ ومن آدابهم أن لا يعمل في السر شيئاً يستحي منه في العلانية . ١ سمعت منصور بن عبد الله^٢ يقول سمعت أبا عليّ الدققي يقول^١ قال ذو النون المصري^٣: من عمل في السر ما يستحي^٤ منه في العلانية ليس لنفسه عنده قدر . وسمعت منصوراً^٥ يقول سمعت أبا عمرو^٦ الدمشقي^٣ يقول^٧ قال^٨ حارث المحاسبي^٤: من اجتهد في باطنه ورثه الله معاملة ظاهره ومن حسن معاملة ظاهره مع جهد باطنه ورثه الهداية .^٥ قال الله عز وجل^{١٠}: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^{١٢}﴾ . ٦. وسئل أبو عثمان الحيري: من العامل^{١٣}؟ قال: من حسن^{١٤} رعاية باطنه واستعمل السنة في ظاهره وحسن ظنه بالخلق وساء ظنه بنفسه^{١٥}.

٥٨ ومن آدابهم في الأسفار ، قال محمد بن منصور الطوسي^١: أقل ما يلزم المسافر في سفره أربعة أشياء: يحتاج إلى علم يسوسه^٢ وذكر يؤنسه وورع

٥٧ 1 [سمعت منصور... يقول]: ساقط في نسخة 2 س: قال 3 ساقط في س . 4 س: يستحي . 5 الاصل: منصور . 6 الاصل: عمر . 7 [وسمعت... يقول]: ساقط في ب . 8 ب: وقال . 9 س: + الله . 10 [عز وجل]: س: تعال . 11 ب: والذي . 12 س: + عن بعض المشايخ عن سهل بن عبد الله يقول: اصل هذا الامر السكون الى الله تعالى وقلة الغذاء والهرب من الخلق (راجع فقرة ١٠٦) . [سمعت منصور... سبلنا]: ساقط في ل . 13 س: المعامل . ل: العاقل . 14 ل: أحسن . 15 [وساء ظنه بنفسه]: ساقط في س .

٥٨ 1 [قال... الطوسي]: س: سمعت منصور (والصواب: منصوراً) يقول . 2 س: يسوسه .

٥٧ ١ قارن فتوة ص ٣٤٩ س ٧: وقال ابو الحسن بن سمعون رحمه الله: الفتوة ان لا تعمل عملاً في السر تستحيي منه في العلانية ؛ ادب الدنيا ص ٢٤٧ س ٧: وسئل محمد بن علي عن المروءة فقال: ان لا تعمل في السر عملاً تستحي منه في العلانية ؛ وقارن ايضاً ابن عساكر ج ٧ ص ١٩ س ١٤ (عن الاحنف بن قيس) . ٢ هو منصور بن عبد الله الاصفهاني . راجع عنه الملامتية ص ١٠٥ ملاحظة ٢ . ٣ راجع عنه طبقات ص ٢٧٧ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٥٦ (توفي ٥٣٢٠) . ٤ هو ابو عبيد الله الحارث بن اسد المحاسبي (توفي ٥٢٤٣) . راجع طبقات ص ٥٦ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٥٠ . راجع السبكي ج ٢ ص ٤١ س ٢٣ . وقارن طبقات ص ٦٠ س ٥ ؛ القشيري ص ١٢ س ١٧ ؛ نفحات ص ٥١ س ١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٨ س ٢٩ ؛ سميث/المحاسبي ص ٨٨ (عن محاسبة النفوس للمحاسبي) . ٦ سورة العنكبوت ٦٩ .

يحجزه ويقين يحمله وإذا كان كذلك لم يبال^٣ أن يكون بين الأحياء أو بين الأموات ١.

٥٩ ومن آدابهم قلة المبالاة بالدنيا^١ والتسخي بها خصوصاً^٢ لمن خدمهم^٣. سمعت أبا العباس البغدادي^١ قال سمعت أبا جعفر الفرغاني^٢ قال^٤ قال^٥ أبو علي^٦ المزين^٦: حلفت رأس أبي^٧ تراب النخشي^٨ فدفع إلي^٩ سبعين ديناراً^٣.
٦٠ ومن آدابهم احتمال الصبر على البلاء. أخبرنا علي بن عبد الله بمكة قال حدثني أبو بكر أحمد بن عبد السلام قال^١: شكا فقير إلى الكتاني ما يلحقه فقال له: خرج يوماً إبراهيم بن أدهم على الفقراء^٢ فنظر إليهم فقال: أهل بلاء الله في نعمه وأهل نعم الله في بلائه؛ إن الله قد جعلكم للبلاء أهلاً فكونوا^٣ للصبر أهلاً^٤.

٦١ ومن آدابهم الإزراء بالنفس وإن كانت النفس تأمره بخير. سمعت أبا سعيد نصر بن أحمد^٢ يقول: سمعت^٣ محمد بن سعيد الواسطي ببغداد يقول سمعت أبي يقول^٤ سمعت الشيبلي^١ يقول^٥: فُتِح لي في^٦ وقت من



٣س: يبال.

٥٩ ١س: في الدنيا. ٢ل: خصوصاً. ٣ل: خدمهم. ٤[سمعت أبا العباس... قال]: ساقط في ب. ٥ل: وروى. ٦ل: + قال. ٧س: أبو. ٨س: النخشي. ٩س: لي.
٦٠ ١[أخبرنا... قال]: ساقط في ب. ٢[على الفقراء]: ساقط في ب. ٣ب: فاجعلوه. ٤[شكا... أهلاً]: ساقط في ل.

٥٨ ١ راجع القشيري ص ١٢٤ س ٣٠؛ ابن عساكر ج ١ ص ٤٢٩ س ١٩ (عن أبي سعيد الخراز)؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٢٧٦ س ٢٤. وعن أبي يعقوب السوسي راجع القشيري ص ١٣٢ س ٣؛ المریدون فقرة ١١٣؛ كبرى ص ٧٧ س ١٥؛ وراجع كذلك نفحات ص ٦٣ س ٦ (عن الطوسي). وقارن اللمع ص ١٩٠ س ١٦.

٥٩ ١ هو محمد بن الحسن بن سعيد بن الخشاب أبو العباس المغربي البغدادي (توفي ٥٣٦١). راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ٢٠٩. ٢ هو أبو جعفر محمد بن عبد الله الفرغاني الصوفي. راجع السمعاني ورقة ٤٢٤آ. ٣ قارن تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٣١٦ س ١١؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٠٢ س ١٧.

٦١ ١ هو أبو بكر دلف بن جعدر الشبلي (توفي ٥٣٣٤). راجع طبقات ص ٣٣٧ والمراجع المسجلة هناك؛ نفحات ص ١٨٠. ٢ قارن أحياء ج ٣ ص ١٩ س ٢٣؛ الفتوة ص ٢٦٩ س ١٢.

الأوقات بمائة دينار فجعلت في نفسي أن أخرج⁷ بالغداة⁸ وأعطيه أوّل من يستقبلني فخرجت بالغداة فرأيت أعمى بين يدي مزيّن يأخذ⁹ شعره فتقدّمت إليه وجعلت الصرّة في يده فقال: أعطها المزيّن¹⁰ فقلت: مائة دينار فقال: من سألك عنه ما هو ادفعها إليه فدفعتها إلى المزيّن فقال المزيّن: أنا اعتقدت أن لا آخذ منه شيئاً ؛ فتشوّرت وتأخّرت ونثرت تلك اللدنانير في الشارع وقلت: مكّد¹¹ أفنى¹² منك ومزيّن أفنى¹³ منك واعتقدت أن لا أدعي بعد ذلك الفتوة^٢.

٦٢ ومن آدابهم قبول ما يشير به عليهم مشايخهم عرفوا وجه ذلك أو لم يعرفوا . سمعت أحمد بن محمد بن زكريّا يقول سمعت أبا عبد الله الكرمانى يقول: كنت في الطواف فخطر¹ على قلبي أن المسألة التي سأل² أبو عمرو الزجاجي^٣ الجنيّد هو التوكّل فلما فرغت من الطواف تقدّمت إليه وسألته عن التوكّل فقال: يا أبا عبد الله ليس اليوم في السفر رياضة ولكن تزوّج فقلت: يا سيدي كيف أتزوّج وأنا لا أصل إلى ما يكفيني؟ فقال: أنتظن⁴ أنك إذا تزوّجت يُقطع عنك رزقك؟ تزوّج فإنّ في اتباع سنة⁵ رسول الله⁶ صلّى الله عليه وسلّم بركة؛ فلما تزوّجت وصلت إلى ما كنت أطلبه . سمعت الشيخ أبا⁷ سهل محمد بن سليمان^٢ رحمه الله⁸ يقول: من قال لأستاذه: لم؟ لا يفلح أبداً . ٣ قال⁹ وقال رجل لأبي حفص: بماذا وصلت

٦١ 1 الفقرات ٦١-٦٣ ساقطة في ل . 2 الاصل: ابن . 3 الاصل: بن . 4 [سمعت ابا سعيد... يقول]: ساقط في ب . 5 [سمعت... يقول]: ب . قال الشبلي : 6 ساقط في ب . 7 س: اخره . 8 س: لغدا . 9 س: + ن . 10 س: للمزيّن . 11 ب:س: مكدي . 12 س: افنى . 13 س: افنى .

٦٢ 1 س: فحضر . 2 س: مثل . 3 س: الزجاجي . 4 س: انظر . 5 س: سنت . 6 [رسول الله]: س: الرسول . 7 س: ابي . 8 [رحمه الله]: ساقط في س . 9 ساقط في ب .

٦٢ ١ هو ابو عمرو محمد بن ابراهيم بن يوسف الزجاجي النيسابوري (توفي ٥٤٨هـ) . راجع طبقات ص ٤٣١ والمراجع المسجلة هناك . ٢ هو ابو سهل محمد بن سليمان بن محمد العجلي الصملوكي النيسابوري (توفي ٥٦٩هـ) . راجع السمعاني ورقة ٣٥٢ آ ؛ تهذيب الانساب ج ٢ ص ٥٥ ؛ شذرات ج ٣ ص ٦٩ . ٣ راجع القشيري/شرح ص ٢٧٣ س ٢٠ ؛ المريدون فقرة ٨٢ ؛ شذرات ج ٣ ص ٦٩ س ٢٣ . وقارن صفوة التصوف ص ٣٩ س ١٣ .

إلى هذه الأحوال؟ قال: يقبول ما أشار عليّ مشايخي من غير شكّ في نفسي ولا اختلاج.

٦٣ ومن آدابهم المجاهدة في أن تنقص¹ منهم أخلاق النفس والطبع. سمعت أبا العباس النسوي² يقول سمعت أبا عبد الله الكرمانيّ يقول³ سمعت أبا عمرو⁴ الزجاجي⁵ يقول⁶: ذرة⁷ تنقص من بشريتي أحبّ إليّ من أن أمشي على الماء^١.

٦٤ ومن آدابهم شكرهم على الجوع والضر¹. سمعت محمد بن الحسن البغداديّ يقول سمعت² أحمد بن محمد بن صالح^١ <يقول> قال محمد بن عبدون³ قال عبيد الوراق⁴: كنت يوماً عند بشر الحافي عند قبة الشعراء⁵ فقام رجل فقال: أنا والله جائع منذ ثلاثة أيام. فقام إليه بشر فكلّمه فجلس فقلنا: ترى أيش قال له بشر حتى جلس؟ فقلت إليه وقلت له⁶: أيش قال لك الشيخ؟ قال⁷: قال لي إنّ الله يعطي الجوع من يشكوه عليه⁸.

٦٥ ومن آدابهم الرضا بما يبدو¹ لهم ويصيبهم² من المكاره³. أخبرنا أبو العباس البغداديّ قال سمعت جعفر بن محمد بن نصير يقول سمعت أبا عبد الله ابن جابر قال⁴ سمعت أبا جعفر الأنباري يقول⁵: ركبت حماراً فلقيني⁶ بعض

مركز تحقيقات كميّات علوم إسلاميّة

٦٣ 1ب: ينقص. 2 الاصل: اليسوي. 3 [سمعت ابا العباس... يقول]: ساقط في ب. 4 [سمعت ابا عمرو]: ب: قال ابو عمرو. 5س: الزجاجي. 6ساقط في ب. 7س: ذرة.

٦٤ 1 [الجوع والضر]: س: ل: الضر والجوع. 2 الاصل: بن. 3 [سمعت محمد... عبدون]: ساقط في ب. 4 [عبيد الوراق]: س: بن عبد الرزاق قال. 5س: السمراء. 6ساقط في س. 7س: فقال. 8س: + ولا يعطيه من يشكوه اليه عليه.

٦٥ 1س: يبدو. 2ب: وتصيبهم. 3 [قال عبيد الوراق... المكاره]: ساقط في ل. 4 [اخبارنا... قال]: ساقط في ب. 5 [سمعت... يقول]: ب: قال ابو جعفر الانباري. ل: وروى ان جعفر (والصواب: جعفر) الانصاري قال. 6س: فلقاني. 7س: ل: واقبل. 8ل: فان. 9س: برحت. 10 [قررت انا]: ل: قدرت.

٦٣ ١ راجع نفعات ص ٢٢٢ س ٢١. وقارن طبقات ص ٣٥١ س ١٦؛ شذرات ج ٢ ص ٣١٧ س ١٧ (عن المرتعش).

٦٤ ١ هو احمد بن محمد بن صالح بن عبد الله ابو يحيى السمرقندي (قدم بغداد ٨٣٤٠). راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٣٨. ٢ هو محمد بن عبدون بن عيسى ابو بكر القطان. راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ٣٩٤.

- الجند فأنزلي عنه وركبه فأقبل⁷ يغني:
- فإن تغضب لسذاك غضبتُ منه وإن⁸ ترضى فإنني قد رضيتُ
فقلت: يا سيدي قد رضيتُ ، ورجعت إلى منزلي فما قررت⁹ أنا¹⁰ حتى
قال لي قائل: الحمار مشدود على الباب .
- ٦٦ ومن آدابهم ما سمعت أبا العباس البغدادي قال سمعت جعفرًا² الخلدي
يقول سمعت أبا محمد الحريري يقول³ سمعت سهل بن عبد الله يقول⁴: من
أخلاق الصادقين أن لا يخلفوا بالله لا صادقين ولا كاذبين ولا يغتابون ولا
يُغتَاب عندهم ولا يشبعون⁵ وإذا وعدوا لم يخلفوا ولا يتكلمون⁶ إلا والاستثناء
دبر كلامهم ولا يمزحون⁷ أصلاً¹.
- ٦٧ ومن آدابهم في أوقاتهم¹ ما سمعت نصر بن² أبي نصر¹ قال سمعت الخلدي³
يقول سمعت الجنيدي يقول: أصلنا الذي أصلنا على ثلاثة أشياء: أن لا نأكل
إلا عن فاقة ولا ننام إلا عن غلبة ولا نتكلم إلا عن ضرورة².
- ٦٨ ومن آدابهم ملازمة آداب الفقر واعتناق حدوده وحفظ أحكامه ظاهراً وباطناً .
سمعت علي بن سعيد¹ يقول سمعت أحمد بن هارون يقول سمعت أبا
الحسن العلوي² يقول¹ سمعت إبراهيم الخواص يقول²: إذا رأيت ضوء الفقير
- ٦٦ 1 الفقرات ٦٦-٧٠ ساقطة في ل . 2 الاصل: جعفر . 3 [سمعت ابا العباس... يقول]: ساقط
في ب . 4 [سمعت... يقول]: ب: قال سهل بن عبد الله . 5 س: + بطونهم . 6 س: يتكلموا .
7 س: يمزجون .
- ٦٧ 1 [في أوقاتهم]: ساقط في ب . 2 س: ابن . 3 س: الخلدي .
- ٦٨ 1 [سمعت علي... يقول]: ساقط في ب . 2 [سمعت... يقول]: ب: قال ابراهيم الخواص .
- ٦٦ 1 راجع طبقات ص ٢٠٩ س ٦ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٠١ س ٢٠ ؛ الشمراني ج ١ ص ١٠٢
س ١٣ ؛ ف. ماير في Oriens ج ٢٠ (١٩٦٧) ص ٩٩ ملاحظة ١ .
- ٦٧ 1 هو ابو الفضل نصر بن محمد بن احمد بن يعقوب العطار وهو ابن ابي نصر الطوسي
(توفي ٥٣٧٣هـ) . راجع تذكرة ج ٣ ص ١٠١٦ . 2 راجع القشيري ص ٤٩ س ٤ ؛ غنية ج
٢ ص ١٨٢ س ٢٣ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٠٦ س ٣٨ (كلها عن الحسن القزاز) ؛
ف. ماير في Oriens ج ٢٠ (١٩٦٧) ص ٩٨ ملاحظة ١ .
- ٦٨ 1 لعله علي بن سعيد الثغري . راجع طبقات ، فهرس اعلام الاشخاص . 2 هو ابو الحسن
العلوي البغدادي . راجع تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤٢٨ .

في ثوبه فلا ترجُ³ خيره^٣. وسمعت علياً^٤ يقول سمعت أحمد بن علي^٤ يقول سمعت أبا علي^٥ يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول^٥ سمعت ذا النون وسئل^٥ عن نعت الفقير الصادق قال: السكون عند العدم والبذل والإيثار عند الوجود.^٥

٦٩ ومن جامع آدابهم ما بلغني عن أبي عبد الله محمد بن خفيف^١ قال: آداب التصوف عشر خصال أولها تصفية القلب عن مقارنة الخليفة ومفارقة الأخلاق الطبيعية^١ وإزالة دواعي البشرية ومجانبة كل حال خسيصة والتعلق بعلوم الحقيقة ومنازلة صفات الروحانية واستعمال ما هو أولى^٢ في الحقيقة والتزام النصيح لكل أحد والشفقة على الأمة واتباع رسول الله صلى الله عليه وسلم في الشريعة والوفاء مع الله على السرمديّة^{٢,٣}.

٧٠ ومن آدابهم استعمال التصوف في كل حال من الأحوال. سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت علي بن عبد الحميد يقول^١: التصوف نفى^٢ التكلّف واستعمال التطرف وحذف^٣ التشرّف^١.

٧١ ومن آدابهم مخالفة النفس أبداً واستعمال ما هو أولى في كل وقت. سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت جعفر بن محمد بن نصير يقول سمعت

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی

٣بس: ترجو. ١٤ الاصل: علي. ٥ [وسمعت... يقول]: ساقط في ب. ٥ [سمعت... وسئل]: ب: وسئل ذو النون.

٦٩ 1 [الاخلاق الطبيعية]: س: اخلاق الطبيعة. 2س: + من ، لكنه مشطوب. 3وضع في ب فوق كل واحدة من الخصال العشر رقمها في القائمة.

٧٠ 1 [سمعت ابا بكر... يقول]: ب: قال علي بن عبد الحميد. 2س: في. 3س: وحذف.

٣ راجع المريدون فقرة ١٢٠ ؛ عوارف ج ٣ ص ٢٣٤ س ٢٩ ؛ صفحات ص ١٦٩ س ١٨ (كلها عن ابي حفص الحداد). وقارن البداية والنهاية ج ١٠ ص ٢٥٨ س ١٧. ٤ هو احمد ابن علي ابو بكر الرازي الفقيه (توفي ٥٣٧٠هـ). راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٣١٤ ؛ المتظم ج ٧ ص ١٠٥. ٥ راجع فقرة ١٥.

٦٩ ١ هو ابو عبد الله محمد بن خفيف الضبي الشيرازي (توفي ٥٣٧١ أو ٥٣٩١هـ). راجع طبقات ص ٤٦٢ والمراجع المسجلة هناك. ٢ قارن تذكرة الاولياء ج ٢ ص ٣٢ س ١١ ؛ عوارف ج ١ ص ١٢٥ س ١١.

٧٠ ١ راجع صفحات ص ٢٢٦ س ١ (عن ابي عبد الله الروذباري). وقارن درجات المعاملات ورقة ٧٦ ب س ١٦ ؛ عوارف ج ١ ص ١٢٥ س ٣ ، ج ٣ ص ٥٠ س ٢.

الحنيد يقول¹: مكابدة العزلة أحسن من مداراة الخاصة^١ والصبر على الشهوات أحسن على قلوب الأبرار من طلبها .

٧٢ ومن آدابهم¹ الميل² إلى علو الهمم والتتره عن دنياتها³. سمعت أبا بكر الطبري^٢ يقول سمعت أبا الحسين^٤ الخوارزمي يقول: سُموا أبدالاً لأنهم أبدلوا كلَّ خلق سيئٍ بخلق حسن وأبدلوا كلَّ حال⁵ تباعد عن الله تعالى⁶ بحال توصل⁷ إلى الله تعالى⁸. سمعت عبد الله الرازي^٣ يقول سمعت أبا بكر الدُّقِّي^٤ يقول سألت أبا بكر المغربي⁹ عن التصوف فقال: علو الهممة .

٧٣ ومن آدابهم في الأمراض ما سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت الحسين يقول سمعت عبد الله الرضواني يقول²: مرض بشر الخافي ومعروف الكرخي فجعل الطبيب يختلف إليهما فيخبره³ بشر بعلته ويأبى معروف أن يخبره بعلته فقال الطبيب لمعروف: ألا تخبرني بعلتك كما أخبر بشر؟ فقال معروف: أتحب أن أشكو الله إليك؟ فرجع الطبيب إلى بشر وأخبره⁴ بذلك فقال بشر: أيها الطبيب ما شكونا بالله إليك وإنما وصفنا لك⁵ قدرته فينا .

٧٤ ومن آدابهم ترك التدبير والرجوع إلى حال التسليم . قال أبو الحسين بن منصور: من سلّم إلى الله أمره صنع به وصنع له ومن وجد الله لم يجد معه

مركز تحقيقات كميونر علوم اسلامی

٧١ [سمعت محمد... يقول]: ب: قال الحنيد .

٧٢ [سمعت محمد... آدابهم]: ساقط في ل . 2 ب: + الميل . ل: والميل . 3 ب: دسالم . ل: دناتها . 4 س: الحسن . 5 ساقط في س . 6 ساقط في س . 7 ب: توصل . س: تواصل . 8 ساقط في س . [سمعت أبا بكر... تعالى]: ساقط في ل . 9 [سمعت عبد الله... المغربي]: ب: وسئل أبو بكر المغربي . ل: وسئل أبو بكر المصري .

٧٣ 1 الفقرتان ٧٣-٧٤ ساقطتان في ل . 2 [أبا بكر... يقول]: ساقط في ب . 3 س: فيخبر . 4 س: فأخبره . 5 ساقط في س .

٧١ ١ راجع القشيري ص ٥١ س ١٩ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١١٢ س ٤ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٤ س ٩ .

٧٢ ١ قارن ادب الدنيا ص ٢٤٢ س ٦ . وانظر ريتز ص ٣٠٨ . ٢ هو محمد بن عبد الله بن عبد العزيز أبو بكر الطبري . راجع طبقات ص ٢٤٢ ، ٢٦٤ ، ٢٩٦ . ٣ هو عبد الله ابن محمد بن عبد الله أبو محمد الرازي الشعرائي (توفي ٨٣٥٣) . راجع طبقات ص ٤٥١ والمراجع المسجلة هناك . ٤ هو محمد بن داود أبو بكر الدقي (توفي ٨٣٦٠) . راجع طبقات ص ٤٤٨ والمراجع المسجلة هناك .

غيره ومن طلب رضاه حباه^١ الله بالممكنون من سرّه وهو قوله عزّ وجلّ^٢:

﴿ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ بِجَدِّ اللَّهِ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^١.

٧٥ ومن آدابهم ترك الدعاوى والرجوع إلى حدّ الافتقار والضعف . سمعت محمد ابن عبد الله يقول سمعت يوسف بن^٢ الحسين يقول سمعت أحمد^٣ بن أبي الخوارى يقول سمعت أبا سليمان^١ يقول: إلهي كلّ حكم^٤ تحكّم به علي^٥ رضيت به فأصابه وجع الضرس فقال: إلهي إن لم تُعافيني منه تهودت أو تنصرت^٦.

٧٦ ومن آدابهم دوام إقامتهم على الطاعات من غير فترة . قال الله تعالى^١:

﴿وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا﴾^١ قيل: العبادة دائماً . قال^٢ أبو عثمان الخيري^٣: من

ذاق طعم الطاعة لم يفتر عنها ومن فتر عنها فهو^٤ لقلّة علمه^٥ بمن^٦ يطيعه^٧.

ألا ترى أن^٨ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم كان يصلّي حتى تورمت قدماه^٩؟

٧٧ ومن آدابهم نصيحتهم لأنفسهم في مخالفتها^٢ وترك موافقتها ، وإنّ من كرامة^٣

النفس نصيحة العبد لها ؛ ومن ترك نصيحة نفسه فهو لخوانها عنده . سمعت



١ب: حياه . ٢ [عز وجل] ساقط في سائر علوم راسدي

٧٤ 1ب: حياه . 2 [عز وجل] ساقط في سائر علوم راسدي

٧٥ 1 تأتي هذه الفقرة في س قبل فقرة ٧٤ . 2 س: ابن . 3 ساقط في س . 4 ساقط في ب . 5 [به علي]: س: علي به . 6 [سمعت محمد... تنصرت]: ساقط في ل .

٧٦ 1 [الله تعالى]: ل: عز وجل . 2 س: وقال . 3 [قال... الخيري]: ساقط في ل . 4 ساقط في ب . 5 ب: عمله . 6 ب: لم . 7 ب: مطعه . 8 ب: س: الى . 9 [بمن... قدماه]: ساقط في ل .

٧٧ 1 الفقرات ٧٧-٨١ ساقطة في ل . 2 [في مخالفتها]: س: ومخالفتها . 3 س: كرامت . 4 [سمعت يوسف... يقول]: ب: قال الجنيد . 5 س: علامات . 6 [وسئل ابراهيم... بالتوفيق]: ساقط في ب . [فما اقبلت... بالتوفيق]: كذا في الاصل ، وفيه غلط ؛ ولعل الصواب: فما اقبلت النفس على موافقته إلا وأضمرت فيه مخالفة الأنفس وقد أيدت من الله بالتوفيق .

٧٤ ١ سورة النساء ١١٠ .

٧٥ ١ لعله ابو سليمان عبد الرحمن بن عطية الداراني (توفي ٨٢١٥) . راجع طبقات ص ٧٣ والمراجع المسجلة هناك .

٧٦ ١ سورة النحل ٥٢ . ٢ قارن ونسك ج ٥ ص ٣٢٦ مادة «قدم» ؛ تنبيه المغترب ص ٥٩ س ٣ .

يوسف بن عمر الزاهد^١ ببغداد يقول سمعت جعفر بن محمد بن نصير <يقول> سمعت الجنيدي يقول^٤: من علامة^٥ المناصح لنفسه ترك شهواتها والإعراض عن لذاتها وغيض الأبصار والقلوب عن زينتها والإقبال على المعاد والتشاغل بالعدّة والزاد. وسئل إبراهيم بن شيبان^٢: ما علامة من ينصح لنفسه؟ قال: علامته حملها على المكاره والمخالفات وقلة الرضا عنها في حال من الأحوال فما أقبلت النفس على موافقتها إلاّ وأضمرت فيها مخالفة الأنفس قد أيدت من الله بالتوفيق^٥.

ومن آدابهم ترك الاشتغال بالأحوال الماضية والمستقبلية والعمل في مراقبة الوقت والاشتغال بمنازلة ما هو أولى به في كل وقت مع قلة ملاحظته لها. سمعت أبا سعيد الرازي^١ يقول سمعت جعفر^١ الخواص يقول^٢ سمعت الجنيدي^٣ وقال^٤ له بعض أصحابنا^٥: أوصني^٦ فقال: أوصيك بترك الالتفات إلى حال ماضية فإنّ الالتفات إلى^٧ ماضٍ شغل^٨ عمّا^٩ هو أولى من الحال^{١٠} الكائنة وأوصيك بترك الملاحظة للحال الكائنة وأوصيك بتلقّي المستقبل^{١١} من الوقت الوارد بذكر مورده^{١٢} فإنّك إذا كنت هكذا كنت بذكر من هو أولى بك ولم يضرّك رؤية الأشياء. سمعت أبا أحمد الحسنوي^٢ يقول سمعت عبد الله بن المبارك يقول^{١٣} من اشتغل بالأوقات الماضية والآتية ذهب عنه وقت بلا فائدة.

٧٨ ١س: جعفر . 2[سمعت ابا سعيد... يقول]: ب: قال جعفر الخواص . 3س: + يقول . 4س: قال . 5س: اصحابه . 6س: اوصيني . 7س: + حال . 8س: يشغل . 9س: عن ما . 10س: الحالة . 11س: المستقبل . 12س: مورود . 13[سمعت ابا احمد... يقول]: ب: وقال عبد الله بن المبارك .

٧٧ ١ هو يوسف بن عمر بن مسرور ابو الفتح القواس (توفي ٣٨٥هـ) . راجع تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٣٢٥ ؛ السمعاني ورقة ٤٦٤ ب . ٢ هو ابو اسحاق ابراهيم بن شيبان القرميبي (توفي ٣٤٨هـ) . راجع طبقات ص ٤٠٢ والمراجع المسجلة هناك .

٧٨ ١ لعله عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب ابو سعيد الرازي القرشي (توفي ٣٨٢هـ) . راجع شذرات ج ٣ ص ١٠٣ . ٢ هو ابو احمد محمد بن احمد بن محمد بن حسويه العارفي والزاهد الحسنوي (توفي ٣٩٥هـ) . راجع السمعاني ورقة ١٦٨ ب ؛ تهذيب الأنساب ج ١ ص ٣٠٠ .

٧٩ ومن آدابهم مشورتهم مع مشايخهم وقبولهم ما يشيرون به عليهم . قيل لبعض مشايخهم : ما أكثر صوابكم في مصروفاتكم فقال : نحن جماعة وفينا عقلاء وعارفون ومن جرب الأمور ونازل المقامات فنحن نستشيرهم ثم نطيعهم فيما يشيرون به علينا فيكثر صوابنا^١.

٨٠ ومن آدابهم الإعراض عن الدنيا وأهلها والعزوف^١ عن شهواتها والتطرف^٢ عن ملاحظتها وبذل المجهود بعد ذلك في الأوامر ؛ كما أخبر حارثة^٣ عن نفسه حين سأله النبي صلى الله عليه وسلم : ما حقيقة إيمانك؟ قال^٤ : عزفت نفسي عن الدنيا فاستوى عندي ذهبها وحجرها فأسهرت ليلي وأظلمات نهاري وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً الحديث ٢.

٨١ ومن آدابهم ملازمة الحقوق ومجانبة الخطوط قلّ أو كثر . وأصلهم في ذلك ما قال الله تعالى : ﴿ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ



٧٩ ١ [قيل... صوابنا]: ساقط في ب. ب. ٨٠ ١ب: + عنها ، لكنه مشطوب . س: والمروض . ٢س: والتطرق (؟) . ٣س: حقيقت . ٤س: فقال .

٨١ ١س: لهم . ٢[يصلها... مشكورا]: س: الآيتان الى مشكورا .

٨٠ ١ هو حارثة بن النعمان بن نفع ابو عبد الله الانصاري . راجع صفوة ج ١ ص ١٨٧ . وقيل ان اسمه حارث بن مالك (الاربعون ص ٦) أو حارثة بن مالك بن غضب بن جشم بن الخزرج . راجع ابن عبد البر ، الاستيعاب في معرفة الاصحاب ، تحقيق علي محمد البجاوي (القاهرة ، دون تاريخ) ، ص ٣٠٩ . ٢ راجع سميث / المحاسبي ص ٢٢١ (عن آداب النفوس للمحاسبي) ؛ الرياضة ص ٦٩ س ٣ ؛ ادب النفس ص ١٠٦ س ٢ ، ص ١٢٧ س ٩ ، ص ١٣٣ س ١٢ ، ص ١٥٠ س ١٤ ؛ الترمذي/هير ص ١٦٤ ؛ اللع ص ٤٢٨ س ٩ ؛ الكلاباذي ص ٢٣ س ١٠ ، ص ١٤٠ س ١٠ ؛ قوت ج ٢ ص ١٧١ س ٣ ، ص ١٩٩ س ٩ ؛ طبقات ص ١٥٨ س ٤ ؛ الاربعون ص ٦ س ١ ؛ درجات المعاملات ورقة ٧٧ب س ٦ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٧٣ س ٣ ، ص ٢٧٨ س ٣ ؛ تاريخ بغداد ج ٧ ص ٢٤٦ س ١٣ ؛ كشف المحجوب ص ٢٨٦ س ١٣ ؛ احياء ج ٤ ص ١٥٧ س ١٩ ؛ تلبيس ص ١٦٨ س ٢ ؛ لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١١١ س ٢٤ . وقارن عوارف ج ١ ص ١٣٥ س ٣٠ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٩٦ س ١٤ .

مَشْكُورًا^٢ .١

٨٢ ومن جوامع آدابهم ما حُكي عن أبي حفص أنه قال حين سُئِلَ عن أحكام الفقر وآدابه فقال: حفظ حرَمات المشايخ وحسن العشرة مع الإخوان والنصيحة للأصاغر وترك الخصومات^٢ في الأرفاق وملازمة الإيثار ومجانبة الأذخار وترك صحبة من ليس من طريقهم والمعاونة^٣ في أمر^٤ الدنيا والدين^٥ .١

٨٣ ومن آدابهم دوام التوبة ممّا عملوا وممّا لم يعملوا^٢ ممّا جرى عليهم من المغفلات^٣. كذلك حُكي عن الحسين بن منصور^١ أنه قال: التوبة ممّا لا^٤ تعلم تبعثك على التوبة ممّا تعلم والشكر على ما لا تعلم يبعثك^٥ على الشكر على ما تعلم لأنّه حرام على العبد الحركة والسكون إلاّ بأمر يودّيه إلى أمر الله تعالى^٦.

٨٤ ومن آدابهم الحضور وقت الذكر ومجانبة الذكر على الغفلة . كذلك^١ قال أبو منصور: من ذكر الله وهو يشاهد غيره^٢ لا يزداد منه إلاّ بُعداً ويقسو^٣ قلبه ويكون مستدرجاً لا يهتدي إلى شيء من رشده^٤. وأنشد لبعضهم:



مركز تحقيقات كميونر علوم إسلامي

٨٢ ١ ساقط في ب . 2 ل: الخصومات . 3 ساقط في ب . 4 ل: امور . 5 [الدنيا والدين]: س ل: الدين والدنيا .

٨٣ 1 هذه الفقرة ساقطة في ل . 2 س: يعملوا . 3 س: الغفلات . 4 ب: لم . 5 ب: تبعثك . 6 ساقط في س .

٨٤ 1 س: لذلك . ساقط في ل . 2 ل: غير . 3 س ل: ويقسوا . 4 [شيء من رشده]: س: من يرشده . [من رشده]: ل: حتى يرشده الله تعالى .

٨١ ١ سورة الاسراء ١٨-١٩ .

٨٢ ١ راجع طبقات ص ١٢١ س ٥ ؛ المریدون فقرة ٧٦ ؛ عوارف ج ٤ ص ١٢٢ س ١٤ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١٠٨ س ٣٠ . وقارن القشيري ص ١٨٠ س ٢٩ ؛ نفعات ص ٩٤ س ١ .

٨٣ ١ هو ابو مغيث الحسين بن منصور الحلاج (قتل ٨٣٠٩) . راجع طبقات ص ٣٠٧ والمراجع المسجلة هناك .

ما أن ذكرتك إلا همّ يبلغني⁵ شوقي وفكري وذكري⁶ عند ذكراكا⁷
حتى كأن رقيباً⁸ منك يهتف بي إيتاك ويحك والتذكارة إيتاك⁹
قال¹⁰ الجنيّد: ذكر الغفلة يكون¹¹ جوابه اللعن² والطرّد .

ومن آدابهم مجانبة الطبع وحمل النفس على الاستقامة . كذلك ذكر عن
الحسين أنه قال: إذا كان الجوع لغير الله انفتح به باب الشرور كلّها
وإذا كانت العبادة بالجهل انفتح منه باب الكبر والعجب وعلى العبيد² أن
يجعلوا طعامهم رزق الله في كلّ وقت إذا كان من الحلال وأن يجعلوا إدامهم
المقدار الذي يكفي والحلاوة ميراث الجوع والملح يحاسب العبد عليه ولباس
الصوف لمن هو غائب من³ بين الناس والمأوى في المساجد لمن كان بين
الناس فإنه حصن من العدو وليكن شعاركم القرآن وسراجكم الفكر وطيبكم
التقوى وطهارتكم التوبة⁴ ونظافتكم الماء ونيتكم⁵ الورع وشغلكم بالله وصومكم
إلى الممات ووديعتكم عنده وصمتكم مراقبته ونظركم مشاهدته ولا يقدر
على هذا الأمر إلا من امتحن⁶ الله تعالى⁷ قلبه بالتقوى ؛ قال الله تعالى:
(أولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى) .¹

ومن آدابهم ترك التدبير والسيجي في طلب الرزق والسكون في كلّ الأحوال
إلى مسوق¹ القضاء وضمات الحق ؛ كما قال الحسين بن منصور: من أراد
أن يذوق شيئاً من هذه الأحوال فليُنزل نفسه إحدى ثلاث منازل²: إما أن

⁵ القشيري: يزجرني . حقائق ، نشر المحاسن: يلغني . ⁶ [شوقي وفكري وذكري]: حقائق:
سري وذكري وفكري . القشيري ، نشر المحاسن: قلبي وسري وروحني . ⁷ [يلغني...
ذكراكا]: ساقط في ب . ⁸ س: رقيب . ⁹ [وانشد... إيتاك]: ساقط في ل . ¹⁰ ل: وقال .
¹¹ ساقط في ل .

¹ الفقرات ٨٥-٨٧ ساقطة في ل . ² ب: العبد . ³ ساقط في س . ⁴ س: التقوى والتوبة .
⁵ س: وبيتكم . ⁶ س: عمر . ⁷ ساقط في س .

¹ ب: مسرف . ² [ثلاث منازل]: س: منازل ثلاث . ³ س: + غير . ⁴ [فيه عليه]: س:
عليه فيه .

¹ راجع حقائق ورقة ٣٧ آس ٨ (انشده الشبلي) ؛ القشيري ص ١٠٢ س ١٦ ؛ نشر
المحاسن ج ٢ ص ٥٧ س ٢١ . ² راجع حقائق ورقة ٣٧ آس ٦ (عن الشبلي) .

¹ سورة الحجرات ٣ .

يكون كما كان في بطن أمه مدبراً غير مدبر. مرزوقاً^٣ من حيث لا يعلم أو كما يكون في قبره أو كما يكون في القيامة . وقال أيضاً: المتوكل رزقه من حيث لا يعلم بغير حساب ولا يكون فيه عليه^٤ سؤال .^١

٨٧ ومن آدابهم ترك لفظه^١ أنا ونحن ولي وما شابهها^٢؛^١ كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه إذا^٣ استأذن عليه أحد^٤ فقال: من ذا؟ فقال: أنا فقال: أنا أنا ، كأنه كرهه . وحكي عن أبي منصور أنه قال^٥: إذا قال العبد: أنا ، قال الله عز وجل^٦: تعست بل أنا ، وإذا قال العبد: لا بل أنت يا مولاي ، قال المولى: بل أنت يا عبدي ، فيكون مراده مراد الله فيه .

٨٨ ومن آدابهم اشتغالهم بعيوب أنفسهم عن عيوب الخلق ومداواتها^١ بدوائها^٢. كذلك أخبرني أحمد بن عبد الله بن^٣ يوسف القرميسيني^٤ <قال> حدثني أبي عن علي بن عبد الحميد عن السري قال^٥: من نظر في عيوب غيره عمي عن عيوب نفسه ومن عمل بما كُلف لم يضيع ما كُلف^٦ ومن تكلف ما لم يكلف يضيع ما قد كُلف^٧!

٨٩ ومن آدابهم التأدب بأوامر المشايخ وحسن الطاعة لهم . وبهذا الإسناد عن السقطي أنه قال^٢: من أطاع من فوقه أطاعه من دونه ومن عجز عن أدب

٨٧ ١س: لفظ . ٢س: اشبهه . ٣ساقط في س . ٤س: واحد . ٥ساقط في س . ٦[عز وجل]: ساقط في س .

٨٨ ١ل: ومداواتها . ٢ب: بدائها . ٣الاصل: ابن . ٤الاصل: القرميسيني . ٥[كذلك... قال]: ب: كذلك قال السري . ل: وروي عن السر (والصواب: السري) انه قال . ٦س: كلفه . ٧س: من . ٨[ومن عمل... كلف]: ساقط في ل .

٨٩ ١هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢[وبهذا... قال]: ب: وبهذا الاسناد (مشطوب) قال السري .

٨٦ ١ قارن قوت ج ٢ ص ١٤٢ س ٣ ؛ احياء ج ٣ ص ١٦٧ س ٢٩ .

٨٧ ١ راجع مناهج العارفين ورقة ٢٨ آس ١٧ ؛ بيان احوال الصوفية ورقة ١١٣ آس ١٤ . وقارن المریدون فقرة ٩٩ : ومن آدابهم ان لا يجري في حديثهم: هذا لي وهذا لك... فإنها من اخلاق العوام .

٨٨ ١ قارن روضة العقلاء ص ١٠٦ س ٧ ، ٩ ؛ ابن حمدون ص ١١ س ١٩ ، ص ٢٥ س ٨ ؛ الشعرائي ج ١ ص ٩٣ س ٩ ؛ الكواكب الدريسة ج ١ ص ٢٢٥ س ١٩ (عن ذي النون) .

- نفسه كان عن أدب غيره أعجز ١.
- ٩٠ ومن آدابهم حفظ^١ اللسان عن^٢ حمد الناس وذمهم . كذلك بهذا الإسناد عن السريّ أنه قال^٣: خير الدين الورع^١ وخير الورع حفظ اللسان عن المدح والذم^٢.
- ٩١ ومن آدابهم الاتعاض بمرور الأوقات عليهم^٢ واجتناب إهمال أوقاتهم وتضييعها . كذلك ذُكر بهذا الإسناد عن السريّ أنه قال^٣: خذ موعظتك من الدهر ولا تستلذّ بمرور الأيام والليالي عليك في إنفاذ شهواتك واستدلّ على ما لم يأت من الدهر بما قد مضى وأصلح فيما بقي من عمرك ما أفسدته فيما مضى من^٤ أيامك .
- ٩٢ ومن آدابهم تفويض أمورهم إلى الله^١ ليستربحوا بذلك^٢ ١. كذلك ذُكر بهذا الإسناد عن السريّ أنه قال^٣: من فوّض إلى الله أمره^٤ اعتدل عند العطيّة والمنع لعلمه بحسن اختيار الله^٥ له منعاً وعطاءً^٦.
- ٩٣ ومن آدابهم^١ ترك الشهوات والإعراض عنها . كذلك ذُكر بهذا الإسناد عن السريّ أنه قال^٢: إنفاذ الشهوات^٣ مذلة في الدنيا^٤ وندامة وأسف في الآخرة وعمى القلب^٥ وحجاب عن الله تعالى .

مركز تحقيقات كميونر علوم اسلامی

- ٩٠ 1 [ومن آدابهم حفظ]: ل: وحفظ (معلوف على الفقرة السابقة) . 2 س: عند . 3 [كذلك... قال]: ل: وقال أيضاً .
- ٩١ 1 هذه الفقرة ساقطة في ل . 2 ساقط في س . 3 [كذلك... قال]: ب: قال السري . 4 [فيما مضى من]: ب: فيما مضى . وعلى هامش ب: في ماضي (لعلها محاولة لتصحيح النص) .
- ٩٢ 1 ل: + تعالى . 2 ساقط في س ل . 3 [كذلك... قال]: ب: قال السري . 4 [إلى الله أمره]: س: أمره إلى الله . 5 ساقط في س . 6 [كذلك... وعطاء]: ساقط في ل .

٨٩ ١ راجع طبقات ص ٥٣ س ٣ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٢ س ٨ ، ص ٢٢٣ س ١٢ .

٩٠ ١ راجع قوت ج ٢ ص ١٤٩ س ١٠ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٤٩ س ٢٠ . وقارن تذكرة الأولياء ج ١ ص ٢٧ س ٢٢ . ٢ قارن الرعاية ص ١٧٣ س ١٢ ؛ قوت ج ٢ ص ١٩٩ س ٦ ؛ طبقات ص ١٧٨ س ١ ؛ القشيري ص ٥٤ س ١٧ ؛ ابن عساكر ج ٢ ص ١١٢ س ٤ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٦٩ س ٩ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٤٨ س ٢٢ .

٩٢ ١ قارن غنية ج ٢ ص ١٨٩ س ٢٦: وحقيقة التوكل تفويض الامور الى الله عز وجل .

٩٤ ومن آدابهم الائتمار¹ بأوامر القرآن ليدلتهم على الخيرات ويرشدهم إلى سنيّ المراتب . كذلك ذُكر بهذا الإسناد² عن السريّ رحمه الله³ أنه قال : اجعل القرآن شغلك ليكون العلم دليلك والحذر رفيقك⁴ والخوف سائقك والرجاء قائدك والإشفاق لباسك وفكر⁵ في وعده ووعيده واشتق⁶ إلى ما شوقك⁶ إليه تنال بذلك منالاً⁷ من قرب العزيز الجواد⁸.

٩٥ ومن آدابهم عرضهم في كلّ أوقاتهم وأحوالهم² وأخلاقهم وأفعالهم على القرآن ليعرفوا بذلك نقصهم . كذلك ذُكر بهذا الإسناد³ عن السريّ أنه قال : اعرض أخلاقك على مواجب⁴ القرآن لكي تمقت نفسك⁵ وتخضع لربك وتعرف نقصك وإبرامك .

٩٦ ومن آدابهم العمل في معرفة النفس وبعدها عن طريق الحقّ ليعرفوا بذلك عيوبهم ويزول عنهم بذلك مواقف العجب . كذلك ذُكر بهذا الإسناد¹ عن السريّ أنه قال : معرفة النفس جلب الخوف للصدّيقين ولولاه لواقعوا العجب وأحبّوا التزكية لأنفسهم .

٩٧ ومن آدابهم الأسفار والمقام في المراطن التي يُهان ولا يُكرم فيها . كذلك ذُكر بهذا الإسناد¹ عن السريّ أنه قال : خير² الأشياء لك³ على السير⁴ والاعتراب⁵ في البلاد التي لا تُعرف فيها وحمول الذكر والصبر على فلق⁷ الكسرة⁸ والدون من الثياب ليأتيك الموت وأنت غير متأسّف على شيء من الدنيا .

٩٣ 1 [ومن آدابهم]: ل: وكذلك . 2 [كذلك... قال]: ب: قال السري . ل: روي عن السر (والصواب: السري) أنه قال . 3 [انفاذ الشهوات]: ل: الانقياد للشهوات . 4: الدين . 5: للقلب .

٩٤ 1 ب: الإيمان . 2 [بهذا الإسناد]: ساقط في ب . 3 [رحمه الله]: ساقط في س . 4 س: رقيبك . 5 س: وفكرك . 6 ب: + اليك ، لكنه مشطوب . 7 س: منال . 8 [كذلك ذكر... الجواد]: ساقط في ل .

٩٥ 1 الفقرات ٩٥-٩٨ ساقطة في ل . 2 ب: احوالهم . 3 [بهذا الإسناد]: ساقط في ب . 4 س: موجب . 5 ب: لنفسك .

٩٦ 1 [بهذا الإسناد]: ساقط في ب .

٩٧ 1 [بهذا الإسناد]: ساقط في ب . 2 ب: اخير . 3 ساقط في س . 4 س: السر . 5 س: الاعتراب . 6 س: البلدان . 7 س: فلق . 8 س: الكسر .

٩٨ ومن آدابهم العمل في إسقاط العجب عن النفس لثلاثاً يستحسن من نفسه شيئاً فيهلك به . كذلك ذكر عن السريّ أنه قال : من العجب أن يُحتقر قليل الإساءة¹ ويُسْتَكْتَرُ قليل العمل فيما يماري² به ويدعي بذلك الفضل على غيره³ ويزدري⁴ بهم وذلك من قلّة معرفته بنفسه فإنّ من عرف نفسه سقط⁵ عنه العجب . وقال بعضهم : العجب يمنع من معرفة قدر النفس .

٩٩ ومن آدابهم استعمالهم¹ المروّة² في كلّ أحوالهم . كذلك ذكر³ بهذا الإسناد⁴ عن السريّ⁵ أنه قال : المروّة هي القيام بأمر الله⁶ ونهيه والتقرّب إلى الله⁷ بأعلى الأخلاق وأشرفها⁸ . وقال الجنيّد : المروّة أن لا ترى لنفسك على أحد فضلاً . وقال أبو حفص⁹ : هو¹⁰ أن تبذل¹¹ لإخوانك جاهك ومالك¹² في الدنيا وتخصّهم بالدعاء في¹³ العقبي .¹ وقال أبو عثمان : المروّة أن تصوّن نفسك عن المخالقات . وقال عبد الله بن المبارك : المروّة أن لا تُعرض عمّن أقبل على الله عزّ وجلّ¹⁴ .

١٠٠ ومن آدابهم ملازمة الفقر وأكل الكسرة ولبس الخرقّة والتترّه عن التدنيس¹ بشيء من حطام هذه² الفانية اختياراً³ لا اضطراراً . كذلك قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم : يا ابن آدم يكفيك منها ما سدّ جوعتك ووارى⁴ عورتك وإن كان شيئاً⁵ يواريك⁶ كفالك⁷ ، فلقى الخبز وماء الجرّ⁸ وما فوق الإزار حساب عليك⁹ .

٩٨ 1 [كذلك... الإساءة]: ساقط في س . 2 الميم في ب غير واضحة . 3 ب: غيرك . 4 س: فيزدري . 5 س: اسقط .

٩٩ 1 س: اشتغالهم . ل: استعمال . 2 س: بالمروّة . 3 [كذلك ذكر]: ل: وروي . 4 [بهذا الإسناد]: ساقط في ب ل . 5 ل: السري . 6 ل: عز وجل . 7 ل: + تعالى عز وجل . 8 ل: وأشرفها . 9 ب: جمع . 10 ل: المروّة . 11 ل: تبسّط . 12 [جاهك ومالك]: ل: جاهلك . 13 ب: إل . ساقط في ل . 14 [عز وجل]: س: تعالى . [وقال عبد الله... وجل]: ساقط في ل .

١٠٠ 1 ل: الدنس . 2 س: الدنيا . 3 س: الا . 4 ل: وارى . 5 ل: بيتا . 6 س: وارى . 7 ل: فذاك . 8 ل: الجز . 9 [كذلك قال... عليك]: ساقط في ب .

٩٩ ١ راجع صفحات ص ٨٤ س ١٤ .

١٠٠ ١ راجع روضة المقلّاء ص ٢٥٣ س ١٨ (حيث المخاطب سراقه بن مالك بن جشم) .

١٠١ ومن آدابهم مناقرة الصوفية فيما بينهم ومصالحتهم والحفظ على إخوانهم ما يضيّعونه^٢ من أحوالهم. سمعت نصر بن أبي نصر العطار يقول سمعت الخلدّي يقول سمعت رُويماً يقول^٣: لا يزال الصوفية بخير ما تناقروا^٤ فإذا اصطلحوا هلكوا. ١.

١٠٢ ومن آدابهم قلّة المقال وملازمة الفعال. سمعت نصر بن^١ أبي نصر العطار يقول سمعت محمد بن الفضل يقول سمعت محمد بن الحسين النقّاش يقول سمعت رُويماً يقول^٢: إذا وهب الله لك المقال والفعال فأخذ منك المقال وترك عليك الفعال فلا تُبال فإنّها نعمة وإن أخذ منك الفعال وترك عليك المقال فإنّها مصيبة وإن أخذ منك المقال والفعال فحينئذ نعمة^٣. ١.

١٠٣ ومن آدابهم الإفضال والإيثار على الإخوان. سمعت نصر بن^١ أبي نصر يقول سمعت أبا الحسين المالكي يقول^٢: سئل بعض مشايخ الصوفية عن التصوّف وآدابه فقال: هو أربع مقامات متّى اجتمعت^٣ في إنسان استحقّ التصوّف وهي^٤ الفضل والإيثار والصبر والدرابة. فالفضل أنه^٥ لو^٦ أتى^٧ ملك الدنيا^٨ إنساناً^٩ ثمّ سأله^{١٠} شيئاً^{١١} لا^{١٢} يجده^{١٣} ثمّ رأى أن له الفضل إذ^{١٤} جعله مكاناً^{١٥} للسؤال فليس بمتفضّل وأما الإيثار فالخروج من^{١٦} الشيء ودفعه إلى من كان

مركز تحقيقات كميّة علوم إسلاميّة

١٠١ 1 الفقرتان ١٠١-١٠٢ ساقطتان في ل. 2 ب: يصنعونه. 3 [سمعت نصر... يقول]: ب: قال رويم. 4 س: شاقروا.

١٠٢ 1 الاصل: ابن. 2 [سمعت نصر... يقول]: ب: قال رويم. 3 [إذا وهب... نعمة]: س: إذا وهب الله لك المقال فإنها مصيبة وإن أخذ منك المقال والفعال فحينئذ نعمة.

١٠٣ 1 الاصل: ابن. 2 [سمعت نصر... يقول]: ساقط في ب. ل: وروى الحسن المالكي انه قال. 3 ب:س: اجتمع. 4 ب:س: وهو. 5 ل: هو. 6 ل: ان. 7 ساقط في ل. 8 ل: انسان. 9 س: انسان. ل: الدنيا. 10 س: سأل. 11 س:ل: سائل. 12 ل: ما. 13 س: تجده. 14 س: إن. 15 ل: أهلا ومكانا. 16 ل: عن.

١٠١ 1 راجع طبقات ص ١٨١ س ٧ ؛ القشيري ص ١٢٧ س ٢٧ ؛ المریدون فقرة ٨٠ ؛ عوارف ج ١ ص ٢٣٠ س ١٠؛ وهذه اشارة من رويم الى حسن تفقد بعضهم احوال بعض اشفاقا من ظهور النفوس ؛ المدخل ج ٣ ص ١٥٩ س ١٥ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١١٦ س ٢٣.

١٠٢ 1 راجع صفوة ج ٢ ص ٢٥٠ س ٣ ؛ صفحات ص ٩٧ س ١. وقارن صفحات ص ٢٠٢ س ٣.

وإن كان¹⁷ محتاجاً وأماً الصبر فحمل النفس على المكاره¹⁸ وأماً الدراية فالعلم النافع وإلاً فالسكوت¹⁹.

١٠٤ ومن آدابهم كراهية الأكل وحده . أخبرنا نصر بن أبي نصر قال أخبرنا أحمد ابن عبد الله بن الناقد قال ابن الروذباري قال ابن أحمد هارون بن أحمد ابن¹ محمد الحدّاد عن² محفوظ عن³ أبي توبة¹ عن سفيان بن عيينة² عن الزهري³ عن السائب بن يزيد؛ قال: كان الرجل في الجاهلية إذا أكل وحده عُيرَ بذلك ولده من بعده⁵. وروي⁶ عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: شرّكم⁷ من يأكل⁸ وحده ويمنع⁹ رفته^٥.

١٠٥ ومن آدابهم مجانبة الرياء والعجب . وعن نصر بن أبي نصر قال سمعت¹ جعفرأ² الخلدي قال سمعت الجعيد يقول سمعت سرياً³ يقول⁴: إنّما أذهب أكثر أعمال القراء العجب وخفي الرياء^{١.5}.

١٠٦ ومن آدابهم قلّة الأكل واجتناب الشبع . وأصلهم فيه قول النبي صلى الله عليه وسلم للرجل¹ الذي تحشأ² عنده: اكفف³ جشاءك عنّا⁴ فإن أكثركم

١7 [وإن كان]: ساقط في ل . 18 ل: ما تكره . 19 [فالفضل... فالسكوت]: ساقط في ب .

١٠٤ 1 لعل الصواب: «سمعت» . 2 الاصل: بن . 3 الاصل: بن . 4 [أخبرنا... الزهري]: ساقط في ب . 5 [أخبرنا نصر...]: ساقط في ل . 6 روي . 7 س: وشركم . 8 ل: اكل . 9 ل: ومنع .

١٠٥ 1 الاصل: بن . 2 الاصل: جعفر . 3 الاصل: سري . 4 [وعن... يقول]: ب: قال السري . ل: وروي عن السر (والصواب: السري) انه قال . 5 [وخفي الرياء]: س: والرياء .

١٠٦ 1 ل: للرجال . 2 س: تحشأ . 3 س: القف . 4 [جشاءك عنّا]: ل: عنّا جشاءك . 5 س: مشعبا . 6 ل: اطوالكم . 7 [سمعت عبد الله... يقول]: ساقط في ب . 8 س: + مسا . 9 الاصل: سهل . 10 [سمعت علي... يقول]: ب: وقال سهل . 11 س: سكوت . 12 س: الغداء . 13 [سمعت عبد الله... الخلق]: ساقط في ل .

١٠٤ ١ هو الربيع بن نافع ابو توبة الحلبي (توفي ٥٢٤١) . راجع تهذيب ج ٣ ص ٢٥١ . ٢ هو سفيان بن عيينة بن ابي عمران ميمون الهلالي ابو محمد الكوفي (توفي ١٩٨) . راجع تهذيب ج ٤ ص ١١٧ . ٣ هو محمد بن مسلم بن عبيد الله ابو شهاب الزهري (توفي ١٢٤) . راجع تهذيب ج ٩ ص ٤٤٥ . ٤ هو السائب بن يزيد بن سعيد بن تمامة الكندي (توفي ٥٩١) . راجع ابن عساكر ج ٦ ص ٦١ ؛ تهذيب ج ٣ ص ٤٥٠ . ٥ راجع العقد ج ٢ ص ٤١٨ س ٣ ؛ المريدون فقرة ١٢٦ . وقارن مكارم الاخلاق ص ١٤ س ١ .

١٠٥ ١ راجع ابن عساكر ج ٦ ص ٧٥ س ٧ .

شبعاً⁵ في الدنيا أطولكم⁶ جوعاً يوم القيامة . ١ سمعت عبد الله بن عثمان ابن بخيرة يقول سمعت أبا عمرو بن السمّالك يقول⁷ قال المروروذّي: ٢ ما⁸ شبت منذ خمسين سنة . ٣ سمعت عليّ بن سعيد يقول سمعت أحمد بن البردعي يقول سمعت العباس بن عبد الله⁴ يقول سمعت سهلاً⁹ يقول¹⁰: أصل هذا الأمر السكون¹¹ إلى الله وقلة الغذاء¹² والهرب من الخلق¹³.

- ١٠٧ ومن آدابهم في الرياضات مكابدة² الجوع³ والذلة وفي الأحوال ملازمة⁵ الصدق والإخلاص . سمعت أبا عبد الله الرازي يقول سمعت محمد بن عليّ الكتّاني يقول⁶: جربنا الرياضات⁷ فما وجدنا أهدى⁸ للبدن⁹ من الجوع والذلة ومخالفة النفس ونازلنا الأحوال فما وجدنا شيئاً أصحّ من الصدق والإخلاص .
- ١٠٨ ومن آدابهم قلة الأكل والشرب ؛ فإن² النبيّ صلّى الله عليه وسلّم قال³: المؤمن يأكل في معي⁴ واحد⁵ والكافر يأكل في سبعة أمعاء . ١ وروى عنه



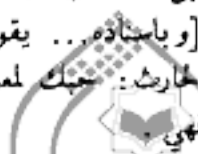
- ١٠٧ 1 تأتي هذه الفقرة في سرل بعد فقرة ١٦١ . 2 س: مكابدة . 3 [ومن... الجوع]: ل: ولزوم الرياضات والجوع . 4 ل: في . 5 ل: وملازمة . 6 [سمعت ابا... يقول]: ل: قال محمد بن أعل (الصواب: علي) الكتّاني . 7 [وفي الاحوال... الرياضات]: ب: ومخالفة النفس ونازلنا الاحوال . 8 ب: ل: اهداء . 9 ل: الى البدن .
- ١٠٨ 1 تأتي هذه الفقرة في سرل بعد فقرة ١٦٥ . 2 س: قال . 3 ساقط في س . 4 س: امعاء . 5 س: ل: واحدا .

- ١٠٦ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٣٤٨ مادة «تجشأ» ؛ قوت ج ١ ص ١٤٥ س ٢٣ ، ج ٤ ص ٤٦ ص ٢٥ ؛ احياء ج ٣ ص ٦٠ س ٢٩ ؛ المریدون فقرة ١٢٨ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٢٣ س ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٧٤ س ٩ ؛ كنز ج ٣ ص ١١٤ فقرة ١٠٣٥ ، ص ١٢٢ فقرة ١٠٩٣ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩١ س ١٦ ، ص ٢٩٣ س ١٨ . والمخاطب في كل من قوت واحياء ومجمع الزوائد هو ابو جحيفة . ٢ لعله ابو الحارث سريج بن يونس بن ابراهيم المروروذّي (توفي ٥٢٣٤هـ) . راجع تاريخ بغداد ج ٩ ص ٢١٩ ؛ السمعاني ورقة ٥٢٣ . ٣ راجع الورع ص ٤ س ٢٠ ، ص ٦٣ س ٣ (عن بشر) . ٤ هو العباس ابن عبد الله بن ابي عيسى الباكستاني الترقفي ابو محمد الواسطي (توفي ٥٢٦٧هـ) . راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ١٤٣ ، ١٤٤ .

- ١٠٨ ١ راجع ونسك ج ٦ ص ٢٤٢ ، مادة «معي» ؛ الذريعة ص ١٢٥ س ٢٤ ؛ احياء ج ٣ ص ٦٠ س ٢٥ ؛ كبرى ص ٣٧ س ١ ؛ جامع ج ٢ ص ١٧٠ س ١٢ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٥٢ س ١ .

- صلى الله عليه وسلم أنه قال: كثرة الأكل شوم⁶.
- ١٠٩ ومن آدابهم مجانبة الحرص والشره فإن فيهما الشك وسوء الظن ، فإن الحرص يبعثك على طلب الدنيا والشره يدلك² على حفظها من وجوه حقوقها .
- ١١٠ ومن آدابهم حمل أصحابهم على سياسة نفوسهم¹² وطلب الزيادة في أحوالهم . سمعت عبد الله بن محمد الدمشقي يقول سمعت أبا عمرو³ الدمشقي يقول وسألته⁴: أي الخلق أعجز؟ قال: من عجز عن سياسة نفسه قلت: فأبي الخلق⁵ أقدر؟ قال: من قدر على مخالفة هواه قلت: فأبي الخلق أعقل؟ قال: من ترك المكونات وأقبل⁶ على مكونها . قال فسألته⁷: ما سياسة النفس؟ قال⁸: ملازمة الأدب فقلت: ممن يؤخذ الأدب وبمن⁹ يتأدب المرید؟ فقال¹⁰: بمن تأدب الصغير¹¹ والأدنى¹² وأخذ منه الأدب وهم الأئمة من الصحابة أو من السنن المروية أو ممن أخذ الأدب من الله تعالى وهو النبي صلى الله عليه وسلم فمن لزم سنته وتأدب بها فهو الذي ساس نفسه بأحسن سياسة¹⁴.
- ١١١ ومن آدابهم مجانبة² صحبة الأشرار . قال أبو الحسن محمد بن أبي إسماعيل العلوي الصوفي يقول سمعت عبد الرحمن بن أحمد يقول سمعت القاسم بن منبه¹ يقول سمعت بشراً⁴ الحافي يقول⁵: صحبة⁶ الأشرار تورث سوء الظن بالأخيار² . وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: لا تصحب إلا مؤمناً ولا يأكل طعامك إلا تقي⁷.
- ٦ [وروى... شوم]: ساقط في ب. س: + وقال صلعم للرجل الذي تجشأ عنده الفف (والصواب: اكفف) جثاك (والصواب: جشاءك) عنا فان أكثرهم شيعا في الدنيا أكثرهم جوعا يوم القيامة (انظر فقرة ١٠٦).
- ١٠٩ 1 تأتي هذه الفقرة في س بعد فقرة ١٦٦ . والفقرتان ١٠٩-١١٠ ساقطتان في ل . 2 ب: كذلك .
- ١١٠ 1 تأتي هذه الفقرة في س بعد فقرة ١٥٦ . 2 س: انفسهم . 3 الاصل: عمر . 4 [سمعت عبد الله... وسألته]: ب: وسئل أبو عمرو الدمشقي . 5 س: القدر . 6 س: وأقبل . 7 س: سألته . 8 س: فقال . 9 س: وبمن . 10 ساقط في س . 11 ب: السفير . س: بالصغير . 12 س: الأدنى . 13 [أو من]: س: ومن . 14 س: السياسة .
- ١١١ 1 تأتي هذه الفقرة في س بعد فقرة ١٥٨ . 2 [وبمن آدابهم مجانبة]: ل: ومجانبة . 3 الاصل: أبا . 4 الاصل: بشر . 5 [قال... يقول]: ب: قال بشر الحافي . ل: قال بشر بن الحارث الحافي . 6 س: صحبت . 7 [وروى... تقي]: ساقط في ل .
- ١١٠ ١ قارن عوارف ج ٤ ص ٣٧١ س ١ : واعلم ان المنتهي مع كمال حاله لا يستغني ايضا عن سياسة النفس ومنعها الشهوات .

- ١١٢ ومن آدابهم كراهية مجالسة الأغنياء لقول النبي صلى الله عليه وسلم: انظروا إلى من¹ هو دونكم ولا تنظروا² إلى من هو فوقكم فإن ذلك أجدر أن لا تزدروا³ نِعَمَ⁴ الله عليكم . ١ سمعت عبد الله بن عثمان يقول سمعت أبا عمرو بن السمك يقول سمعت القاسم بن منبّه <يقول> سمعت بشر بن الحارث يقول⁵: إذا رأيتني أحبّ أن يجالسني⁶ غنيّ فاعلم أني قد نكست⁷. وبإسناده عن بشر بن الحارث يقول⁸: حسبك بمعرفة⁹ الناس¹⁰ وصحبة الأغنياء رأس حب¹¹ الدنيا وإذا تركت¹² مجالسة الناس وصحبة¹³ الأغنياء فهو¹⁴ الزهد .
- ١١٣ ومن آدابهم كتم ما يمكن كتمانهم من أفعالهم وأحوالهم¹. سمعت عبد الله بن عثمان يقول سمعت أبا² الفضل أحمد بن عبد الله¹ قال سمعت³ محمد بن

١١٢ 1 ب: + هو ، لكنه مشطوب . 2 س: تنظر . 3 س: تزدرو . 4 س: نعمة . 5 [سمعت عبد الله... يقول]: ب: قال بشر بن الحارث . 6 ب: تجالسني . 7 ب: تكسبت . [فإن ذلك... نكست]: ساقط في ل . 8 [وبإسناده... يقول]: ب: وقال بشر . 9 س: بمعرفت . 10 [وبإسناده... الناس]: ل: قال الحارث:  حسبك لمعرفة الناس . 11 ساقط في ب س . 12 ل: ترك . 13 س: وصحبت . 14 ب: فهي

١١٣ 1 [أفعالهم وأحوالهم]: س: أحوالهم وأفعالهم . ل: أحوالهم وأعمالهم وأفعالهم . 2 الاصل: ابو . 3 الاصل: بن .

مركز تحقيقات كامتوز علوم اسلامی

١١١ ١ هو القاسم بن منبه بن يس ابو محمد الحربي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٤٣٤ . ٢ راجع روضة العقلاء ص ٨٢ س ١٦ ؛ الصديق ص ١٣٣ س ١٧ ؛ عيوب النفس فقرة ٦٠ ؛ الفشيري ص ١٣٤ س ١١ ؛ كشف المحجوب ص ١٠٤ س ١١ ؛ الشعرائي ج ١ ص ٩٦ س ١٧ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٠ س ٢٧ . وقارن الصديق ص ١٥ س ١٧ (عن كليله ودمنة) ؛ الذريعة ص ١٥٤ س ٣ ؛ محاضرات الادباء ج ٣ ص ٦ س ١٧ ؛ غرر ص ٣٧٨ س ١١ . ٣ راجع ونسك ج ٣ ص ٢٥٠ مادة «صحب» ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٤٧ س ١٧ ؛ جامع ج ٢ ص ١٩٠ س ١٢ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٩٦ س ٢٤ ؛ شذرات ج ٢ ص ٣٤٥ س ٣ .

١١٢ ١ راجع ونسك ج ٦ ص ٤٧٧ مادة «نظر» ؛ أحاسن الكلم ص ٨ س ٩ ؛ محاضرات الادباء ج ٢ ص ٥١٧ س ٢ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٥٦ س ٥ ؛ رياض الصالحين ص ٩٩ س ١٦ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٦٣ س ٨ ؛ جامع ج ١ ص ٩١ س ٢٠ ؛ نزهة الناظرين ص ٢١٥ س ١١ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٨٢ س ١٠ . قارن قوت ج ٢ ص ١٠٦ س ٩ .

١١٣ ١ هو ابو الفضل احمد بن عبد الله بن سليمان المعروف بابن الفسائي . راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٢٢٣ .

هارون بن الحسين قال⁴: كنت⁵ عند معروف الكرخي⁶ عند صلاة العصر فجاءت سائلة فقالت⁷: أعطوني شيئاً أفطر عليه فإنني صائمة⁸؛ فدعاها⁹ معروف فقال: يا אחتي¹⁰ أفشيت¹¹ سر الله¹² وتأملين¹³ أن تعيشي¹⁴ إلى الليل¹⁵ ٢٢١٥
ومن آدابهم العمل في إسقاط رويتهم عن أفعالهم² وعبادتهم³. سمعت أبا الحسين أحمد بن محمد الفارسي يقول سمعت أبا الطيب البصري يقول⁴: من لم يدرج⁵ وفاء العبودية في عز الربوبية لم تصف له العبودية لمشاهدة نفسه وأفعاله وسكونه وحركاته. ١.

١١٤
ومن آدابهم حفظ التوبة على جميع جوارحهم الظاهرة والباطنة. سمعت أبا الحسين الفارسي <يقول> سمعت فارساً¹ الدينوري يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت ذا النون يقول²: على كل جارحة توبة ظاهراً وباطناً فعلى القلب مداومة الخطرات وعلى الجوارح³ مداومة الحركات وعلى السر حفظ محمود الإضمار وعلى الأعضاء حفظ محمود الأفعال وهي التوبة⁴ النصوح.
قال الله تعالى: ﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾. ١.

١١٦
ومن آدابهم تصحيح الابتداء ليصح لهم الانتهاء. كذلك ذكر عن أبي العباس بن عطاء^١ أنه كان يقول: لا يرتقي في الدرجات العلى من لم يحكم

٤ [سمعت عبد الله... قال]: ب: قال هارون بن الحسن. ل: وروى هارون ابن أبي الحسن قال. 5: كنت. 6: ساقط في ل. 7 [فجاءت... فقالت]: ل: فجاءه سائل فقال. 8: صائم. 9: فدعا. 10: أخي. 11: س: أفشيتني. 12: ل: + تعالى. 13: س: وتأملين. ل: أفنأمل. 14: ب: س: تعيشين. ل: تعيش. 15: ل: الله.

١١٤
1 هذه الفقرة ساقطة في ل. 2: ب: + واحوالهم، لكنه مشطوب. 3: س: وعباداتهم. 4 [سمعت أبا الحسين... يقول]: ب: قال أبو الطيب البصري. 5: س: يتدرج.

١١٥
1 الاصل: فارس. 2 [سمعت أبا الحسين... يقول]: ب: قال ذو النون. ل: وروى عن ذوا (والصواب: ذي) النون يقول. 3: س: الجوارح. 4: ل: توبة.

١١٦
1 [كذلك... يقول]: ل: وروى عن ابن العباس ابن عطاء انه قال. 2: ل: الواجبات. 3: ل: ومطايا. 4: ساقط في س.

٢ راجع صفوة ج ٢ ص ١٨٠ س ١٠ (عن محمود بن منصور الطوسي).

١١٤
١ راجع نفعات ص ١٧٦ س ٨ (عن أبي طيب المصري). وقارن حقائق ورقة ٤١ ب س ١٣ ؛ نفعات ص ١١٨ س ٤ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٠٣ س ٦.

١١٥
١ سورة الانعام ١٢٠.

- فيما بينه وبين الله أوائل البدايات وهي الفروض الواجبة^٢ والأوراد الزكية^٣ ومطاوي^٤ الفضل وعزائم الأمر فمن أحكم ذلك من الله عليه^٥ بما بعده .
 ١١٧ ومن آدابهم قلّة الكلام في حال لم ينزلوه والإخبار عن طريق لم يسلكوه .
 كذلك^٦ روي عن الشبلي^٧ أنه قال: ما أقبح بالرجل^٨ وصف طريق لم يسلكه^٩ ووصف حال لم ينزله^{١٠}.
 ١١٨ ومن آدابهم التجرد من^{١١} الدنيا بما^{١٢} أمكنهم . سمعت أبا الحسين بن أبي عمرو البلخي يقول سمعت عمر بن محمد يقول سمعت أبا العباس بن عطاء يقول^{١٣}: كل^{١٤} آخذ^{١٥} من الدنيا إذا نقص حاله فيها اتضع عند الناس إلا^{١٦} الصوفي فإنه كلما تجرد من الدنيا كان أعظم عندهم وفي^{١٧} أعينهم .
 ١١٩ ومن آدابهم ما سئل^{١٨} أبو حفص عن الأدب مع الله^{١٩} والأدب مع عباده فقال: الأدب مع الله^{٢٠} القيام بأوامره على حد^{٢١} الإخلاص وصحة^{٢٢} المعاملة^{٢٣} في الظاهر والباطن مع الخوف من الله^{٢٤} والهيبة منه والصحبة^{٢٥} مع الخلق بالرفق عند البلوى والحلم^{٢٦} عند الاختيار^{٢٧} والسخاء^{٢٨} والكرم عندما يخاف هواه والعفو^{٢٩} عند المقدرة^{٣٠} والرحمة^{٣١} والشفقة^{٣٢} عليهم^{٣٣} والأخذ^{٣٤} بالفضل وصلة^{٣٥} القاطع والإحسان إلى المسيء^{٣٦} وتعظيم جميع المسلمين^{٣٧} فإن^{٣٨} أحداً من المسلمين^{٣٩} لا يخلو^{٤٠} من فضل الله^{٤١} ومنته^{٤٢} .
 مركز تحقيقات كميتر علوم راسدي

- ١١٧ 1 ساقط في ل . 2 ل: + ان يتكلم في . 3 ل: يسلكوه . 4 ل: ينزلوه .
 ١١٨ 1 ل: عن . 2 ل: ما . 3 [سمعت ابا الحسين... يقول]: ب: قال ابن عطاء . ل: قال ابو العباس . 4 س: احد . 5 ل: وعز في .
 ١١٩ 1 [ومن... سئل]: ل: وسئل . 2 ل: + تعالى . 3 ل: + تعالى . 4 ل: حده . 5 ل: + معه . 6 ل: + تعالى . 7 ل: وصحبة . 8 س: والحكم . 9 ب: والخوف . 10 [والحلم... المقدرة]: ل: والعفو عند القدرة . 11 [فان... المسلمين]: ساقط في ل . 12 س: يخلوا . 13 [فضل الله]: ب: فضله . 14 ل: ومنه .

- ١١٦ ١ هو ابو العباس احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الادمي (توفي ٥٣٠٩هـ) . راجع طبقات ص ٢٦٥ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٤١ . ٢ راجع الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٦ س ٦ (عن الجنيد) .

- ١١٩ ١ قارن آداب الصحبة ص ٤٣ س ٣ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٤٥ س ١٥ ؛ القشيري ص ٢٠ س ٣ ؛ تذكرة الاولياء ج ٢ ص ٥٩ س ١٤ ؛ المدخل ج ٣ ص ١٦٤ س ١ (عن آداب الصحبة للسمي) ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٢١ س ١٨ ، ص ٢٧٥ س ٩ .

١٢٠ ومن آدابهم تصحيح علم الظاهر والباطن^١ جميعاً . كذلك حُكي^٢ عن يحيى ابن معاذ^٣ أنه قال : علم الظاهر سلوك الطريق وعلم الباطن^٤ آداب المنزل^٥.
١٢١ ومن آدابهم احتمال المحن^١ والبلايا^٢ في منافع الناس غاية جهدهم . سمعت عبد الواحد بن بكر^١ يقول سمعت أحمد بن علي^٢ يقول سمعت علي^٣ بن عبد الحميد يقول^٣: مثل الصوفي مثل الشمس التي تطلع على كل^٤ أحد والأرض التي يطاء عليها^٥ كل شيء^٦ والماء^٧ الذي يشربه^٨ كل شيء^٩ والنار^٩ التي^{١٠} يستضيء بها^{١١} كل شيء^{١٢}. وقال بعضهم: مثل الصوفي مثل الأرض تحمل الأذى وتنبت المرعى^{١٣}.

١٢٢ ومن آدابهم الشفقة على^١ الأصحاب وحسن الظن^٢ بهم والكلام عليهم على^٢ حدّ النصح . أخبرنا أبو العباس البغدادي قال أخبرني محمد بن عبد الله الفرغاني^١ قال سمعت الجنيدي يقول وقد كلمه أصحابه في الذين يقفون على الحلقة فيسألونه أنهم ليسوا^٣ موضعاً لجوابه وأنهم يمتنون^٤ أحب أصحابه أن لا يجيبهم فقال الجنيدي: روئي فيهم غير روئيتكم إنما أفضل^٥ أن يكونوا يتعلقون بكلمة فتكون سبباً لنجاتهم^٦.

١٢٠ ١ [الظاهر والباطن]: ل . الباطن والظاهر علوم^٢ [كذلك حكي]: ساقط في ل . ٣ : + الرازي . ٤ س: ل . + علم . ٥ : المنزلة .

١٢١ ١ ب: المؤن . ٢ [ومن... والبلايا]: ل : والجهد . ٣ [سمعت عبد الواحد... يقول]: ب : قال علي بن عبد الحميد . ل : وروى علي بن عبد الحميد الغضائري انه قال . ٤ [كل احد]: ل : حد . ٥ [يطاء عليها]: س : يطاوها (والصواب: يطنوها) . ٦ [والارض... شيء]: ساقط في ل . ٧ : ومثل الماء . ٨ : يشرب منه . ٩ : ومثل النار . ١٠ ب: الذي . ١١ ساقط في ل . ١٢ ل: احد . ١٣ [وقال بعضهم... المرعى]: ساقط في ل .

١٢٢ ١ ساقط في ل . ٢ س: في . ٣ الاصل: لبسو . ٤ الاصل: يمتنون . ٥ الاصل: افضل . ٦ [اخبرنا... لنجاتهم]: ساقط في ب ل .

١٢٠ ١ قارن المريدون فقرة ٥٨ . وانظر المريدون فقرة ٤٠ : واهله (اي اهل التصوف) على ثلاث طبقات... والمتوسط مطالب بأداب المنازل وهو صاحب تلوين لأنه يرتقي من حال الى حال وهو في الزيادة .

١٢١ ١ هو أبو الفرج عبد الواحد بن بكر الورثاني الصوفي (توفي ٣٧٢هـ) . راجع تاريخ جرجان ص ٢١١ . ٢ قارن القشيري ص ١٢٧ من ١٧ ، ص ١٤٢ من ١٩ (عن الجنيدي) .

١٢٢ ١ هو محمد بن عبد الله أبو جعفر الفرغاني الصوفي . راجع الانساب ص ٤٢٤ .

١٢٣ ومن آدابهم حفظ حرمت المشايخ وبركات^١ التأديب^٢ بمجالستهم وآدابهم .
أخبرنا محمد بن الحسن الحشّاب قال سمعت محمد بن عبد الله الفرغاني
يقول سمعت الجنيّد يقول^٣: كنت أجلس إلى شيوخ بضع عشرة^٤ سنة^٥
يتكلمون في هذه^٦ العلوم وما كنت أفهم ما يقولون ولا أنكر عليهم وكان
فائدتي منهم من جمعة إلى جمعة أني أجيء فأسمع ما يقولون وعندني أنه
حقّ لم أبدأ^٧ بالإنكار عليهم ؛ فما مضت هذه المدّة حتى إذا أجروا^٨
مسألة جاؤوني^٩ إلى البيت فسألوني عنها وقالوا: جرت مسألة كيت وكيت
فأجبنا^{١٠} أن نسمعها أو نحو هذا من الكلام^{١١}..

١٢٤ ومن آدابهم أن يجتهدوا أن لا يأكلوا بدّينهم .١ سمعت محمد بن خالد
البغدادي يقول سمعت عبد الله الفارسي يقول سمعت أبا الحسن الرازي يقول
سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت أبا^٢ تراب النخشي^٣ يقول^٤: ما
تمنّيت عليّ نفسي إلاّ مرّة^٥ تمنّيت^٦ عليّ خبزاً وبيضاً^٧ وأنا في سفر فعذلت
عن الطريق إلى قرية فلما دخلتها وثب^٨ عليّ^٩ رجل وتعلّق بي وقال: كان
في اللصوص ؛ فبطحوني وضربوني سبعين جلدة^{١٠}. فوقف رجل عليّ فقال:
ويحكّم هذا أبو تراب^{١١} فأقاموني واعتذروا إليّ^{١٢} وأدخلني الرجل منزله وقدم

مركز تحقيقات موير علوم اسلامی

١٢٣ ١ل؛ وبركات . ٢س: التأديب . ٣[أخبرنا... يقول]: ب: قال الجنيّد . ٤بس: عشر .
٥س: سنين وهم . ٦س: هذا . ٧ب: + عليهم ، لكنه مشطوب . ولعلّ الافضل ان
يقرأ «أبدأ» . ٨س: اجري . ٩بس: جاؤني . ١٠س: فاجبنا . ١١[وآدابهم... الكلام]:
ساقط في ل .

١٢٤ ١الفقرات ١٢٤-١٢٦ ساقطة في ل . ٢الاصل: ابو . ٣الاصل: نخشي . ٤[سمعت محمد...
يقول]: ب: قال ابو تراب النخشي . ٥بس: تمنيت . ٦ب: تمنيت . ٧[خبزاً وبيضاً]:
بس: خبز وبيض . ٨س: وثب . ٩س: عند . ١٠س: + النجشي (والصواب: النخشي).
١١ساقط في س .

١٢٤ ١ قارن الرعاية ص ١٦٩ س ١٥ ؛ حلية ج ١٠ ص ١١٧ س ٧: وسمعت السري يذم من
يأكل بدينه ويقول: من النذالة ان يأكل العبد بدينه ؛ صفوة ج ٢ ص ٢١٤ س ٩ ، ج ٤
ص ١١٥ س ١٣ ؛ الكواكب الدرّية ج ١ ص ١٣٢ س ٢٧ . وانظر احياء ج ٢ ص ١٧٠
س ٣٧: فأخذ المال باظهار التصوف من غير اتصاف بحقيقته كأخذه باظهار نسب رسول الله
صلعم على سبيل الدعوى... ولهذا احترز المحتاطون عن الاكل بالدين... فلا جرم كانوا لا
يشترون شيئا بأنفسهم مخافة ان يساحوا لأجل دينهم فيكونوا قد أكلوا بالدين .

١٢٥ إلى بخبز^{١٢} وبيض فقلت لنفسي : كلُّها^{١٣} بعد سبعين جلدة^٢.
ومن آدابهم التواجد في السماع والسكون فيه إلا أن يكون عن غلبة وجد
يُعرف حقيقة^{١٢} سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت المرتعش^٢ يقول : من
تواجد ولم يوافق^٣ تواجدَه زيادة فينبغي له أن يستحي ويتوب فإن الله أحق
أن يُستحي منه . ٣.

١٢٦ ومن آدابهم تناول الطعام على مقدار القوام . قال أبو العباس بن عطاء : من
طلب الطعام لغير القوام كان انتفاعه سقام^١.

١٢٧ ومن آدابهم ترك الكلام على عوام الناس إلا أن يجد مريداً طالباً لمقصده^١
فيتكلم عليه بمقدار ما يدلّه^٢ ولا يزيد على ذلك . فإنه قيل لأبي الحسين
النوري^١ لما دخل مصر أن يتكلم^٣ على إخوانه^٤ ، قال : لا ، هم^٥ في سفر
الوحشة وذكر الخلق^٦ بينهم عيبة^٧ ؛ لو^٨ وجدت مريداً متحققاً^٩ أو طالباً
مسترشداً لتكلمت عليه بمقدار ما يتحقق به المرید أو يصل^{١٠} الطالب إلى
مُراده ومقصده لكن^{١١} أتُحقق إذا تكلمت كلمة تكلمت^{١٢} بشهوة وإذا



١٢ : س : خبز . ١٣ : س : كلي .

١٢٥ ١ ب : + غير . ٢ : س : حقيقته . ٣ : س : يرفى .
١٢٦ ١ لعل الافضل أن يقرأ «السقام» (رعاية للجمع) ، أو «سقاماً» .

١٢٧ ١ ل : + سالكاً . ٢ ل : + عليه . ٣ ب : تتكلم . ٤ [ان... اخوانه] : ل : ألا تكلم على
اخوانك . ٥ ل : لأنهم . ٦ ل : الحق . ٧ ب : عليهم . ل : غيبة . ٨ س : ولو . ٩ ل :
محقاً . ١٠ [أو يصل] : ل : ويصل . ١١ س : لكني . ١٢ [كلمة تكلمت] : ساقط في ب .
١٣ س : فقائدي . ١٤ س : قصصاً (ويبدو ان الحرف الثاني مشطوب) . ١٥ ب : + فيه ، لكنه
مشطوب . ١٦ س : بما . ١٧ [ولكن... خبر] : ساقط في ل .

٢ راجع حلية ج ١٠ ص ٤٧ س ١٦ ؛ تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٣١٦ س ٢٢ ؛
القشيري ص ١٧ س ٣٠ ، ص ٦٨ س ٨ ؛ السبكي ج ٢ ص ٥٥ س ١٥ .

١٢٥ ١ انظر القشيري ص ١٨٤ س ٣٦ ؛ المریدون فقرة ١٣٩ : وليس من الادب استدعاء الحال
والتكلف للقيام إلا عن غلبة حال ترد وترجع . ٢ هو ابو محمد عبد الله بن محمد المرتعش
(توفي ٥٣٢٨هـ) . راجع طبقات ص ٣٤٩ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٢٠٦ ؛
المنتظم ج ٦ ص ٣٠١ . ٣ راجع القشيري / شرح ص ٢٥٤ س ١٣ .

١٢٧ ١ هو ابو الحسين احمد بن محمد النوري (توفي ٥٢٩٥هـ) . راجع طبقات ص ١٦٤ والمراجع
المسجلة هناك .

سمعوا سمعوا بلهو ؛ ففائدتي¹³ في كلامي قضاء¹⁴ وطري فيه والترين¹⁵ به وفائدتهم في سماع كلامي أن يدعوا ما¹⁶ ليس لهم به علم ولا خبر¹⁷.

١٢٨ ومن آدابهم ملازمة حالي² المراقبة والمشاهدة في ظاهرهم وباطنهم . كذلك قال أبو الحسين النوري: من لم يراقب³ الله في أعماله لم يشاهد الله في أحواله ومن لم⁴ يذكر اطلاع الله عليه لم يحسن المراقبة له .

١٢٩ ومن آدابهم استعمال المروءة مع الله تعالى¹ في معاملته². كذلك قال يحيى ابن معاذ: عامل الله بالمروءة وهو أن تشاهد منته³ عليك في أن وفقك لخدمته⁴ ولا تمنّ عليه بطاعته ولا تطلب على عملك جزاءً وتفني عمرك في⁵ شكر ما أهلت له⁶ من خدمته وعبادته .

١٣٠ ومن آدابهم استعمال الأدب في طلب الحاجة من الله تعالى¹ وهو أن تطلب بلسان الافتقار لا بلسان الحكم ؛ ولزوم الأدب في طلب الحاجة دليل قرب نجاحها . ١ .

١٣١ ومن آدابهم وصية أصحابهم بصحبة من يدلّهم على السبيل¹ إلى الله² والإقبال عليه³ ويزهدهم⁴ في الدنيا . سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول: قلت لذي النون وقت مفارقتي له: من أصحاب ومن أجالس؟ قال: عليك بمجالسة من يدركك⁵ الله رؤيته ويقع على باطنك هيئته⁶ ويزيد في علمك⁷ منطقته ويزهدك في الدنيا عمله⁸ ولا يعصي⁹ الله ما

١٢٨ 1 الفقرات ١٢٨-١٣٠ ساقطة في ل . 2 س: حال . 3 س: يعرف ويراقب . 4 ساقط في س .

١٢٩ 1 ساقط في س . 2 س: معاملته . 3 س: منه . 4 س: بخدمته . 5 ساقط في س . 6 ساقط في س .

١٣٠ 1 ساقط في س .

١٣١ 1 ل: سبيل . 2 ل: + عز وجل . 3 ل: على الله . 4 ب:س: ويزهد . 5 س: يذكر . 6 [ويقع... هيئته]: س: وقع هيئته على باطنك . 7 س: عملك . 8 س: علمه . 9 س: تعص .

١٣٠ ١ راجع طبقات ص ٢٤ س ٩ (عن ذي النون) .

دمت في قربه يعظك بلسان فعله¹⁰ ولا يعظك بلسان قوله¹¹. وقال¹² رجل
للجنيد: أوصني فقال: من ذلك على الله فكن معه ومن ذلك على الدنيا
فتباعد¹³ عنه. وقال رجل لأبي حفص: أوصني فقال: كن لربك عبداً حقاً
ولأصحابك أخاً¹⁴ صادقاً¹⁵ واعلم أنه لا أحد¹⁶ من المسلمين إلا وله مع
الله¹⁷ سرٌّ فاحفظ حرمة ذلك السرِّ وإياك وأن¹⁸ تحتقر أحداً من المسلمين
فتزلّ زلّةً لا تنعش¹⁹ منها أبداً. وقال رجل لمحمد بن القصار: أوصني
فقال: أوصيك بما أوصى به الفضيل² بعض أصحابه حين استوصاه فقال:
أرباب²⁰ متفرقون خير أم الله الواحد القهار²¹؟

ومن آدابهم التباعد عن خدمة¹ الأغنياء طمعاً فيهم. أخبرنا أحمد بن نصر
الترمذي ببغداد قال حدثني² محمد بن مخلد¹ قال سمعت³ عمر بن فيروز
<قال> سمعت بشر بن الحارث يقول⁴: لو لم يكن في القنوع إلا التمتع
بالعزّ لكفى صاحبه².

ومن آدابهم ترك جميع الشهوات¹: أخبرنا أحمد بن نصر <قال حدثني محمد>
ابن مخلد² قال بشر بن الحارث³: إذا رأيت القارئ الفقير يسوي ثياب غني
لطمع⁴ فاعلم أنه ممقوت.

10 ب: + بل (بدأ كتابة «بلسان»)¹ ولكنه مشطوب. 11 [سمعت محمد... قوله]:
ساقط في ل. 12 ل: قال. 13 ل: فتباعده. 14 ل: خادماً. 15 ب: صدقاً. 16 [لا أحد]:
ل: لأحد. 17 ل: + تعالى. 18 س: ل: أن. 19 ل: ينعشه نعثاً رفقه. 20 س: أرباب.
21 [وقال رجل... القهار]: ساقط في ل.

1 س: خدمت. 2 الاصل: خدمني. 3 الاصل: بن. 4 [أخبرنا... يقول]: ب: قال بشر بن
الحارث.

1 [أخبرنا أحمد بن نصر... الشهوات]: ساقط في ل. 2 [أخبرنا... مخلد]: ساقط في ب.
3 س: + يقول. ل: + الخافي. 4 ساقط في ب.

1 البيان والتبيين ج 3 ص 114 س 13 (عن عيسى بن مريم)؛ آداب الصحبة ص 30
س 7، والمراجع المسجلة هناك؛ صفوة ج 4 ص 288 س 10. وقارن حقائق ورقة 273
ب س 16 (عن عيسى بن مريم). 2 هو أبو علي الفضيل بن عياض (توفي 187هـ). راجع
طبقات ص 6 والمراجع المسجلة هناك. 3 راجع حقائق ورقة 119 أ س 21. وانظر سورة
يوسف 39.

1 هو محمد بن مخلد بن حفص أبو عبد الله الدوري العطار (توفي 331هـ). راجع تاريخ
بغداد ج 3 ص 310. 2 راجع ابن عساكر ج 3 ص 237 س 16.

- ١٣٤ ومن آدابهم التعرّز بالقناعة . أخبرنا أحمد بن النصر قال حدثني <محمد>
ابن مخلد قال حدثني^١ محمد بن يوسف قال حدثني أبو نصر غلام^٢ البزاز^٣
<قال> سمعت بشر بن الحارث يقول^٤: أوحى الله تعالى^٥ إلى داود عليه
السلام^٦: يا داود حذر أهلك أكل الشهوات فإنّي إنّما خلقت الشهوات
لضعفة^٧ خلقي ، فما للأبطال والشهوات^٨ ١٤٨
- ١٣٥ ومن آدابهم مجانبة^١ الشبع من الحلال لئلا يتخطى^٢ به^٣ إلى الشبهة والحرام .
أخبرنا أحمد بن نصر قال حدثني <محمد> بن مخلد قال حدثني علي بن
خليل قال كان أبو^٤ العباس البغداديّ بجلب يقول سمعت بشر بن الحارث
يقول^٥: لا تعود^٦ نفسك الشبع من الحلال فتخطى^٧ بك إلى^٨ الشبهة والحرام . ١
١٣٦ ومن آدابهم التمييز^١ في إجابة^٢ الدعوات . أخبرنا أحمد بن نصر النرسيّ قال
حدثني <محمد> بن مخلد قال حدثني موسى بن هارون الطوسيّ قال حدثني
محمد بن نعيم بن هيصم^١ <قال> سمعت بشر^٣ يقول^٤: كانوا أولئك
الأخيار^٥ لا يجيبون إلّا من يعرفون طعامه ومسكنه .
- ١٣٧ ومن آدابهم قلّة المقام عند المريض في العيادة^٢. سمعت أبا العباس
البغداديّ يقول سمعت جعفر^٣ الخلديّ يقول قال حدثني أبو القاسم بن بُندار
قال^٤ قال سريّ السقطي: احتللت بطرسوس علة قيام^٥ فعادني أناس^٦ من
- ١٣٤ ١ الاصل: بن . ٢ الاصل: غلام . ٣ الاصل: البزاز . ٤ [أخبرنا... يقول]: ب: قال بشر
بن الحارث . ٥ ساقط في س . ٦ [عليه السلام]: س: ع م . ٧ س: لضعفاء . ٨ [أخبرنا أحمد...
والشهوات]: ساقط في ل .
- ١٣٥ ١ [ومن آدابهم مجانبة]: ل: ورك جميع الشهوات ومجانبة . ٢ ل: يتخطى . ٣ ساقط في ل .
٤ الاصل: ابي . ٥ [أخبرنا... يقول]: ب: قال بشر بن الحارث . ل: قال بشر الحارث .
٦ س: تعود . ٧ ل: فيتخطى . ٨ ساقط في ب .
- ١٣٦ ١ س: التميز . ٢ س: اجابت . ٣ الاصل: بشر . ٤ [أخبرنا... يقول]: ب: قال بشر بن
الحارث . ل: قال بشر الحارث . ٥ ل: الاخيار .
- ١٣٧ ١ هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢ ب: العيادة . ٣ الاصل: جعفر . ٤ [سمعت ابا العباس...
قال]: ساقط في ب . ٥ ابن عساكر: تمنعني القيام (قراءة أكثر وضوحاً) . ٦ س: الناس .
- ١٣٤ ١ قارن القشيري/شرح ص ١٦٣ س ١٦ .
- ١٣٥ ١ قارن قوت ج ٤ ص ٢٣٠ س ٢٥ .
- ١٣٦ ١ هو ابو بكر محمد بن نعيم بن هيصم . راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٣٢١ .

الفقراء فجلسوا فأطالوا⁷ الجلوس فقلت لهم: ابسطوا أيديكم حتى ندعو⁸، فبسطوا أيديهم فقلت: اللهم علّمنا كيف نعود المرضى⁹، ومسحت يدي علي وجهي فعلموا أنهم قد أطالوا فقاموا وانصرفوا^{١٠}.

١٣٨ ومن آدابهم ملازمة الورع في الأوقات كلّها. سمعت محمد بن الحسين بن خالد^١ يقول سمعت أحمد بن محمد بن صالح <يقول> سمعت محمد بن عبدون يقول سمعت أبا القاسم بن رزق الله يقول^١: خرجت يوماً^٢ من المسجد فإذا صبيان يلعبون ومشايخ قعود فقلت^٤ لهم: يا هؤلاء ما^٥ تستحيون^٦؟ مشايخ قعود وأنتم تلعبون؟ فقال لي^٧ بعض أولئك الصبيان: يا عمّ قلّ ورعهم فقلت^٨ هيبتهم^٩. وقال^{١٠} سهل بن عبد الله: الورع قوام الأمور كلّها فمن لزم الورع في جميع متصرفاته أورثه الله تعالى^{١١} محبة في قلوب أوليائه وهيبة في قلوب أعدائه وقبولاً عند أهل ولايته. وسئل ابن يزدانيار^{١٢}: ما الورع؟ فقال^{١٣}: متابعة الكتاب والسنة والتأدب بآداب الشرع وترك ركوب الرخص^{١٤} بالتأويلات.

١٣٩ ومن آدابهم حفظ الأوقات وملازمة الآداب في الأحوال. أخبرنا أبو العباس ابن محمد بن^٣ الحسين بن الحشّاب^٤ قال حدثني عبد الله بن أحمد النقّاش <قال> سمعت أبي يقول سمعت فهدان يقول: إنّما أنت بين أوقات ثلاثة^٥:

٧س: فاطالوا . ٨س: ندعوا . ٩س: المريض .

١٣٨ 1 [سمعت محمد بن الحسين... يقول]: بل: قال أبو القاسم بن رزق الله . 2ب: يوماً . 3ساقط في ل . 4ل: قلت . 5ل: أما . 6س: تتحون . 7ساقط في ل . 8ل: قلت . 9زيد على هاشم ل . 10ل: قال . 11ساقط في س ل . 12س: يزانيار . 13[وسئل... فقال]: ل: الورع . 14ل: حفص .

١٣٩ 1الفقرتان ١٣٩-١٤٠ ساقطتان في ل . 2س: ابا . ساقط في ب . 3لعل الصواب: عن . 4[بن الحسين بن الحشّاب]: ساقط في ب . 5بس: ثلاث . 6س: يأتي . 7ب: هو . 8[لك ام عليك]: س: عليك ام لك . 9[وهو لك]: ساقط في س .

١٣٧ ١ راجع ابن عساكر ج ٦ ص ٧٩ س ١٠ ؛ صفحات ص ٥٤ س ٥ .

١٣٨ ١ لعله محمد بن الحسن بن خالد البغدادي . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٣٨ . ٢ راجع القشيري ص ٥٤ س ٢١ (عن علي العطار) . ٣ هو أبو بكر الحسين بن علي بن يزدانيار . راجع طبقات ص ٤٠٦ والمراجع المسجلة هناك ؛ صفحات ص ١٨٣ .

وقت قد مضى ليس إلى تلافيه سبيل ووقت لم يأت^٦ لا تدري أهو^٧ لك أم عليك^٨ وهو لك^٩ أم أنت له وإنما أنت بوقتك فاحذر أن لا تغيب عن وقتك وعن تعهد نفسك فيه . ١ .

١٤٠ ومن آدابهم حضور مجالس من تثق^١ بدينه وورعه . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت محمد بن علي الكتاني يقول^٢: مجالس أهل الدراية تجلي عن القلوب صدى الذنوب .

١٤١ ومن آدابهم قلّة النظر إلى عيوب الإخسوان لمحبتته^١ لهم وحسن ظنه بهم . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله الرازي قال سمعت أبا عمرو الزجاجي يقول^٢: بلغني أن رجلاً صحب إبراهيم بن أدهم فلما أراد أن يفارقه قال: يا أبا إسحاق ، هل رأيت مني شيئاً تكرهه؟ فقال: إن شدة محبة^٣ الله غيبتني^٤ عن النظر إلى مساويك^٥ .

١٤٢ ومن آدابهم الستر^١ على قبائح الإخسوان وذكرهم بالجميل . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت عبيداً^٢ الغسال يقول^٣: سرق رجل مصحفاً لإبراهيم بن أدهم ثم أتى به^٤ السوق يبيعه فقيل له: من يعرفك؟ ف جاء بهم إلى إبراهيم ابن أدهم^٥ فقالوا له: تعرفه؟ قال: نعم أعرفه فقيل^٦: هذا الذي سرق مصحفك ؛ قال^٧: عرفت ذلك ولكنني لم أحب أن أهلك ستره^٨. قال^٩ وقال رُويم لرجل ذكر أخاً^{١١} من إخوانه بين يديه بسوء فقال: هل تعرف منه خيراً؟ فقال الرجل: نعم قال: فاذكره فإنه خير لك وأسلم^{١٢}.

١٤٠ ١س: يثق . ٢ [سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال محمد بن علي الكتاني .

١٤١ ١ل: محبة . ٢ [سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال ابو عمرو الزجاجي . ٣س: محبت . ٤بس: عيني . ٥س: ما سألت عنه . [سمعت أبا بكر... مساويك]: ساقط في ل .

١٤٢ ١ [ومن آدابهم الستر]: ل: وستر . ب: السر (?). ٢ الاصل: عبيد . ٣ [سمعت أبا بكر... يقول]: ساقط في ب . ٤س: ابن . ٥س: + الى . ٦ [ابن ادهم]: ساقط في س . ٧س: + له . ٨س: فقال . ٩ب: سره (?). ١٠ساقط في ب . ١١ب: أخاه ، مصحفاً الى «أخاه» . ١٢ [سمعت أبا بكر... واسلم]: ساقط في ل .

١٣٩ ١ قارن بيان احوال الصوفية ورقة ١١٥ آس ٩ : [مكتوب على قبر ابن مبارك]... أيام الدهر ثلاثة: يوم مضى لا يعود اليه ويوم انت فيه لا يدوم عليك ويوم مستقبل لا تدري أهو لك أم عليك .

١٤١ ١ قارن القشيري ص ١٣٣ س ١٩ ، الشمراني ج ١ ص ٩١ س ١١ .

١٤٣ ومن آدابهم ملازمة الكسب إلى أن يُقعدهم التوكّل والثقة بالله عن الكسب .
سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت أبا عثمان يقول
سمعت إبراهيم الخواص يقول: لا ينبغي للصوفي أن يتعرّض للقعود عن
الكسب إلا أن يكون رجلاً^٢ مطلوباً^٣ بتركه قد رفعتة حالة من الأحوال اقتطعت^٤
عن موضع كسبه فأغنته^٥ الحال من المكاسب ؛ فأما ما كانت الحاجات
فيه قائمة ولم يقع له عزوف يحول بينه وبين التكلف فالعمل^٥ أولى به
والكسب أحلّ له وأبلغ لأن القعود لا يصلح لمن لم يستغن عن التكلف .
وسمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت أبا عليّ الروذباري^٢ يقول:
إذا قال الصوفي بعد خمسة أيام: أنا جائع ، فالزموه السوق وأمره بالعمل
والكسب .

١٤٤ ومن آدابهم التترّه عن السؤال عند شدة الحاجة .^١ سمعت أبا بكر الرازي
يقول سمعت أبا القاسم الجوهري يقول سمعت الجنيّد يقول^٢: كلّ صوفي
عود نفسه الميل إلى أخذ الأسباب عند الحاجة فإنه لا ينفك من رقّ
نفسه ولا يحمّله الصبر .^٢ وقال أبو عثمان: من سأل عند الحاجة من غير
ضرورة فإنه بعيد^٤ من طريق الورعين .

١٤٥ ومن آدابهم إذا بدا لأحدتهم بركة من طمّحة شيخ من مشايخهم أن يكزّمه
ولا يفارقه بسبب من الأسباب وعلّة من العلل . سمعت محمد بن عبد الله

١٤٣ تأتي هذه الفقرة في س فقط ؛ وإنما يكون بعضها إعادة لفقرة ٤٧ .^٢ [رجلاً مطلوباً]:
الأصل: رجل مطلوب . ٣ الأصل: اقتطعت . ٤ الأصل: فاعتنته . ٥ الأصل: والعمل .

١٤٤ ١ الفقرات ١٤٤-١٥٠ ساقطة في ل . ٢ [سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال الجنيّد . ٣ س:
أخذ . ٤ ب: بعيدة .

١٤٥ ١ س: في . ٢ [شيخ من]: ساقط في ب . ٣ [سمعت محمد... يقول]: ساقط في ب . ٤ [عليه
السلام]: ساقط في س . ٥ ب: تأذن . ٦ س: والذي . ٧ س: + عيسى ع م .

١٤٣ ١ راجع فقرة ٤٧ . ٢ هو أبو علي أحمد بن محمد الروذباري (توفي ٨٣٢٢) . راجع طبقات
ص ٣٥٤ والمراجع المسجلة هناك ؛ صفحات ص ٢٠٠ .

١٤٤ ١ قارن المريدون الفقرتان ١٥٦ ، ١٦٩ : وأدهم في ذلك (= في السؤال) ان لا يسأل الا
وقت الحاجة قدر الكفاية لمن يمونه . ٢ راجع فقرة ٤٧ :

يقول سمعت أبا بكر يقول³: قال رجل من الخواريين لعيسى بن مريم عليه السلام⁴ وقد توفّي والده: أتأذن⁵ لي أن أمرّ وأدفن أبي⁶؟ قال⁷: دع الموتى يدفنون موتاهم واتبعني .

١٤٦ ومن آدابهم اجتناب الكسل¹ والضعف . سمعت محمد بن عبد الله الطبري

يقول سمعت علي بن بابويه² يقول³: إيتاك والكسل والضعف فإنك إذا كسلت لم تؤدّ حقّ الله تعالى⁴ وإذا ضعفت لم تصبر على حقّ الله تعالى⁵ .

١٤٧ ومن آدابهم كتمان كراماتهم والنظر إليها بعين الاستدراج . سمعت أبا بكر

الرازي يقول سمعت أبا علي الروذباري يقول¹: كما فرض الله تعالى² على الأنبياء إظهار الآيات والمعجزات كذلك فرض الله³ على الأولياء كتمانها

ثلاثاً يفتن⁴ بها الخلق . ١ وقال أبو عثمان المغربي^٢: لا يكون الولي مفتوناً في ولايته ولا مفتتناً⁵ . وقال ذو النون: الولي^٦ من توالى ولايته وتولّى الله عليه

حركاته وأنفاسه وقطعه عن الخلائق أجمع وزهدهم فيه وأظهر⁸ عليه⁹ بركات نظره وسعته ؛ وكرامة الولي^{١٠} إذا صححت^{١١} ظهرت^{١٠} عليه وعلى من صدّقه في كرامته^{١١} .

١٤٨ ومن آدابهم ملازمة الفقر واستعمال آدابه . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت

أبا عبد الله المغربي^١ يقول^١: الفقير المجرّد من الدنيا وإن لم يعمل شيئاً من

١٤٦ 1: س: المكاسل . 2: ب: بابوية . 3: ساقط في ب . 4: [حق... تعالى]: س: الحق . 5: ساقط في س .

١٤٧ 1: [سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال أبو علي الروذباري . 2: ساقط في س . 3: ساقط في س .

4: س: تفتن . 5: ب: مقتدرا . 6: س: ذا . 7: ساقط في س . 8: ب: وأظهر . 9: الحرف الأخير في ب غير واضح . 10: [صححت ظهرت]: ب: صحب أظهرت بركاتها . 11: س: كراماته .

١٤٨ 1: [سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال أبو عبد الله المغربي .

١٤٦ ١ راجع الذريعة ص ١٦٢ س ٣ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٠٢ س ٨ (النبي صلعم يخاطب علياً) ؛ ابن عساكر ج ٧ ص ٢١ س ١٣ (عن الاحنف بن قيس) .

١٤٧ ١ راجع الملامية ص ١١٧ س ٤ (عن أبي عمرو الدمشقي) . ٢ هو أبو عثمان سعيد بن سلام المغربي (توفي ٨٣٧٣) . راجع طبقات ص ٤٧٩ والمراجع المسجلة هنالك ؛ نفعات ص ٨٧ .

١٤٨ ١ هو محمد بن اسماعيل أبو عبد الله المغربي (توفي ٨٢٩٩) . راجع المتقام ج ٦ ص ١١٣ ؛ نفعات ص ٩٠ .

فضائل الأعمال ذرة منه أفضل من كثير من هؤلاء المتعبدين المجتهدين ومعهم الدنيا². وقال أبو عبد الله بن خفيف: أدب الفقر السرور به وكنمان الحاجة والرضا بكل حال يرد³ عليه⁴ منه تيقناً⁵ أن الفقر كرامة يكرم به خواص عباده ، فمن قبل كرامة⁶ الله أنس به ولم يشك⁷ منه ومن شكاً⁷ منه فقد ردّ عليه كرامته .

١٤٩ ومن آدابهم استجلاب سني الأحوال بملازمة المعاملة وصحتها بمشاهدة¹ من يعمل². قال أحمد بن أبي الحواري: اعلم أن كل عبد حُجِبَ عن معاملة الله فقد حُجِبَ عن مطالعة الله وكل من حُجِبَ عن مطالعة الله حُجِبَ عن مشاهدة³ الله⁴ وبعُدَ عن⁵ الله ومن بعُدَ عن الله شقي .

١٥٠ ومن آدابهم كتمان الأحوال بالإشكال عن الإظهار وبالستر عن الكشف وبالكناية عن الإفصاح . كذلك حُكِيَ عن أبي الحسين¹ النوري أنه اجتمع جماعة من المشايخ من أقرانه في مجلس سماع فتواجد القوم وسكن النوري فقيل له في ذلك فقال: ما بلغ مقامي الذي أتواجد² فيه فقالوا له: أيش مقامك وما حالك؟ فقال: الرمز إليه بالإشارة دون الإفصاح وبالكناية دون الإفصاح ؛ وأنشد على أثره³:

رُبَّ ورقاء هتوفت بالضحى⁴ وذات شجوة⁵ صدحت⁶ في فن

ذكرت ألفاً ودهراً صالحاً فبكت حزناً⁷ فهاجت⁸ حزني⁹

٢س: دنيا . ٣س: ترد . ٤س: عليك . ٥س: يتيقن . س: تيقن . ٦س: كرامته . ٧س: شك .

١س: بملازمة . ٢س: + له . ٣س: مشاهدت . ٤[وكل... الله]: ساقط في ب . ٥س: + عن .

١س: الحسن . ٢س: + به . ٣س: + شعر . ٤اللمع ، الطرطوشي: في الضحى ؛ نفحات: بالحسى . ٥نفحات: شجر . ٦ب: صرخت . ٧نفحات: شجوا . ٨س: فهاجت . نشر الحاسن ، نفحات: وهاجت . ٩نفحات: شجني . ١٠ب: بدأتني . [ما بدأت]: الطرطوشي: تعدني . ١١ب: ما أبدها . الطرطوشي: أسعدها . ١٢اللمع: هي أن . ١٣اللمع ، الطرطوشي ، نشر الحاسن: تشكو . ١٤اللمع: فلا . ١٥اللمع: وإذا . ١٦الطرطوشي ، نشر الحاسن: اشكو . ١٧اللمع: فلا . ١٨نفحات: بالهوى . ١٩نفحات: بالهوى . ٢٠س: وصاحو . ٢١س: وسلمو . ٢٢ب: حالة .

٢ راجع الشمراني ج ١ ص ١٢٣ س ٤ .

فبِكَائِي رَبِّمَا أَرْقَهَا وَبُكَاهَا رَبِّمَا أَرْقَنِي
 فَإِذَا مَا بَدَأَتْ¹⁰ أَسْعِدَهَا وَإِذَا أَبْدَأَهَا¹¹ تَسْعِدُنِي
 وَلَقَدْ¹² أَشْكُو¹³ فَمَا¹⁴ أَفْهَمَهَا وَلَقَدْ¹⁵ تَشْكُو¹⁶ فَمَا¹⁷ تَفْهَمُنِي
 غَيْرَ أَنْتِي بِالْحَوَى¹⁸ أَعْرِفَهَا وَهِيَ أَيْضاً بِالْحَوَى¹⁹ تَعْرِفُنِي¹

قال فتواجد الكلّ من كلامه وصاحوا²⁰ وسلّموا²¹ له حاله²² التي حضر هو بها .

١٥١ ومن آدابهم الاحتمال عن الخلق أجمع . فقد حُكي عن أبي جعفر أنه قال¹: لا يكون الصوفي صوفياً حتى يكون الخلق كلهم عيالاً عليه².

١٥٢ ومن آدابهم العمى عن رؤية النفس ومطالعة الأفعال¹. كذلك سمعت منصور ابن عبد الله يقول سمعت أبا عمرو الأنماطي¹ قال سمعت أبا العباس بن² عطاء يقول³: أقرب شيء إلى مقت الله⁴ رؤية النفس وأفعالها وأشدّ من ذلك مطالعة الأعراض عن أفعالها². وقال⁵ الجنيّد: الدنيا والخلق والنفس⁶ حجاب قلوب الخواصّ .

١٥٣ ومن آدابهم دوام المجاهدة واستعمال العلم ظاهراً وباطناً . قال الحارث المحاسبي:

مركز تحقيقات كميونر علوم اسلامی

١٥١ 1 [فقد... قال]: ل: قال ابو جعفر . 2 ب: له .

١٥٢ 1 ل: + والأحوال . 2 الاصل: ابن . 3 [كذلك... يقول]: ب: كذلك قال ابن عطاء . ل: قال ابو العباس ابن عطاء . 4 ل: + تعالى . 5 ل: قال . 6 [والخلق والنفس]: س: والنفس والخلق .

١٥٠ ١ راجع اللع ص ٣٠٥ س ٣ (الابيات ١ ، ٣ ، ٥ ، ٦) ؛ الطرطوشي ص ٤١ س ١٣ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٧٩ س ١٣ (ما عدا البيت الرابع) ؛ نفحات ص ١٨١ س ٤ (اربعة ابيات مرتبة على النحو التالي: ١ ، ٥ ، ٦ ، ٢) . ويذكر جسامي ان الشعر لمجنون ، غير ان الشبلي هو الذي انشده . وراجع ايضاً E. Dermenghem, *Vie des saints musulmans*, Alger [1956?], p. 262 .

١٥٢ ١ هو علي بن محمد بن علي بن بشار ابو عمرو (أو عمر) الانماطي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٧٣ . ٢ راجع القشيري ص ٧١ س ٣٤ ؛ صفوة ج ٢ ص ٢٥١ س ١٢ . قارن الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٦ س ١٥ ، ص ٢٦٩ س ٢٤ ؛ شذرات ج ١ ص ٣٦٠ س ١٦ .

من اجتهد في باطنه¹ ورثه الله تعالى² حسن المعاملة في ظاهره ومن حسن³ معاملته في ظاهره وباطنه⁴ ورثه الله الهداية إليه . ١ قال الله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ . ٢ وقال بعضهم: العمل⁵ ما استعملك واليقين ما حملك⁶.

١٥٤ ومن آدابهم الصبر على ما يلحقهم من² تذليل³ النفس في السؤال وغيره . سمعت بعض مشايخنا يقول⁴: قال رجل للشبلي: يا أبا بكر نذهب⁵ فنطلب⁶ منهم شيئاً فيذنبونا قال: ويحك⁷، وهل طريقك إلاّ الذلّ وهل عيشك إلاّ بالذلّ وهل عزك إلاّ في الذلّ وهل تصل إلى ما تريد إلاّ بالذلّ وسكنت ساعة⁸ ثمّ قال للرجل: اخرج إليهم لا ترى نفسك ولا⁸ تراهم فتسلم ويسلمون . وقال حمّدون القصّار: ١ لا يفلح من لم يدقّ ذلّ إهانة الردّ عند السؤال . وقال أبو عبد الله بن الجلاء: ٢ من نظر إلى نفسه بعين الغرّة⁹ والتعظيم فإنّه حقّ على الله أن يذله برد¹⁰ طلبته¹¹ من الأجناس . ٣ وقال فارس البغدادي: ٤ رأيت الشبلي يوماً في الجامع وهو يقول: من معه لله شيء فليعطني¹² فقد أحوجني الوقت إليكم فأعطاه رجل جملة¹³ فقال: أعطوها البقال¹³، ثمّ بكى ثمّ قال: ما¹⁴ من حرفة إلاّ والكادية¹⁵ أحسن¹⁶ منها وكيف نعرف الله ونحن نأخذ بأحسن¹⁷ الحرف؟

١٥٣ 1ل: بطنه . 2ساقط في س ل . 3ل: حنت . 4ساقط في ب ل . 5س: العلم . 6[وقال... حملك]: ساقط في ل .

١٥٤ 1الفقرات ١٥٤-١٥٦ ساقطة في ل . 2س: في . 3س: تدليل . 4ساقط في س . 5س: تذهب . 6س: فتطلب . 7س: ويحك . 8س: + ولا . 9س: العزة (?). 10س: ويرد . 11س: طلبه . 12س: فليعطني . 13س: للبقال . 14س: وما . 15س: واللدية . 16ب: خير . 17ب: بأحسن .

١٥٣ ١ راجع فقرة ٥٧ . ٢ سورة العنكبوت ٦٩ . ٣ راجع ابن عساكر ج ١ ص ٤٢٨ س ١٠ (عن ابي سعيد الخراز) .

١٥٤ ١ هو ابو صالح حمدون بن أحمد بن عمارة القصّار (توفي ٢٧١هـ) . راجع طبقات ص ١٢٣ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٦٠ . ٢ هو ابو عبد الله محمد بن يحيى بن الجلاء (توفي ٣٠٦هـ) . راجع الشعرائي ج ١ ص ١١٦ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٤٨ . ٣ قارن اللمع ص ١٥٩ س ١٧ ، ص ١٩٧ س ١٢ ؛ الملامتية ص ٩٩ س ١ ؛ شذرات ج ٢ ص ٣٣٠ س ٥ . ٤ هو فارس بن عيسى البغدادي ابو القاسم (توفي ٣٣٥هـ) . راجع نفحات ص ١٥٤ .

١٥٥ ومن آدابهم العمل في الوقوف على ما يترد عليهم من الأحوال وما يمرّ بهم في الأوقات وترك الإغفال^١ عن حالة^٢ من الأحوال ومعرفة الوقت فإنه أعزّ الأشياء وأفرضها على العارف أن لا يغفل عنها فإنّ الوقت إذا فات لا يُستدرك . حكى عن الحسين بن منصور^٣ أنه قال : احفظ أنفاسك وأوقانتك وساعاتك وما مرّ بك وما أنت فيه ؛ فمن عرف من أين جاء عرف^٤ أين يذهب ومن علم ما يصنع علم ما يُصنع به ومن علم ما يُصنع به علم ما يُراد منه ومن علم ما يُراد منه علم ما له ومن علم ما له علم ما عليه ومن علم ما عليه علم ما معه ومن لم يعلم من أين جاء^٥ وأين هو وكيف هو ولمن هو^٦ فذلك^٧ ممن لا يعلم ولا يعلم أنه لا يعلم ويظنّ أنه يعلم . ١ .

١٥٦ ومن آدابهم^١ المجاهدة في معرفة الدواعي ومطالبة كلّ وقت بآداب ما يهتف به داعي ذلك الوقت . قال الحسين بن منصور : داعي الإيمان يدعو^٢ إلى الرشد وداعي الإسلام يدعو^٢ إلى الأخلاق وداعي الإحسان يدعو^٢ إلى المشاهدة وداعي الفهم يدعو^٢ إلى الزيادة وداعي العقل يدعو^٢ إلى المذاق وداعي العلم يدعو^٢ إلى السماع وداعي المعرفة يدعو^٢ إلى الروح والراحة والراحة^٣ وداعي النفس يدعو^٢ إلى العبادة وداعي التوكّل يدعو^٢ إلى الثقة وداعي الخوف يدعو^٢ إلى الانزعاج وداعي الرجاء يدعو^٢ إلى الطمأنينة وداعي المحبة يدعو^٢ إلى الشوق وداعي الشوق يدعو^٢ إلى الوله وداعي الوله يدعو^٢ إلى الله^٤ ونخاب من لم يكن له داعية من هذه الدواعي ؛ أولئك^٥ الذين أهملوا في مفاوز التحير ومن لا يبالي الله بهم^٦ . ١ .

١٥٧ ومن آدابهم وصيتهم لإخوانهم عند أسفارهم ونصيحتهم إياهم . سمعت أبا

١٥٥ ١س : الغفلة . ٢س : حال . ٣س : منصور . ٤س : + الى . ٥س : اتى . ٦ [ولان هو] : ساقط في ب . ٧س : فذاك .

١٥٦ ١ساقط في س . ٢س : يدعوا . ٣ساقط في س . ٤ [وداعي الوله... الله] : ساقط في ب . ٥س : + من . ٦ في س تأتي هنا فقرة ١١٠ .

١٥٧ ١ تأتي هذه الفقرة في س فقط .

١٥٥ ١ راجع حقائق ورقة ٢٣٢ ب س ٤ . وقارن الملامية ص ٩٥ س ٢ .

١٥٦ ١ قارن مناهج العارفين ورقة ٢٧ ب س ٩ .

القاسم الدمشقي يقول لرجل وهو يوصيه في سفره يريد أن يخرج فيه: يا أخي لا تصحب غير الله فإنه الذي يكفيك المهمات ويشركك على الحسنات ويستر عليك السيئات ولا يفارقك في خطرة² من الخطرات³.

ومن آدابهم قلّة اشتغالهم بالدنيا لعلمهم بوبالها وزوالها . سمعت عبد الله بن

محمد بن الفضل يقول: الاهتمام والاشتغال بالدنيا يذهب¹ بالدنيا والآخرة².

ومن آدابهم شغلهم بأوقانهم في عمارتها دون ذكر ما مضى وذكر المستقبل .

سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان <يقول> سمعت محمد بن عليّ يقول

سمعت أبا سعيد الخراز يقول²: الاشتغال بوقت ماضٍ³ تضييع⁴ وقت⁵ يأتي⁶.

ومن آدابهم تطهير أفواههم عند الذكر¹ ظاهراً بالسواك والماء² وباطناً بالتوبة

والندم والاستغفار ؛ فإنه روي عن النبيّ صلى الله عليه وسلم أنه³ قال:

السواك مطهرة⁴ للفم ومرضاة⁵ للرب .^١ وروي عن النبيّ⁶ صلى الله عليه

وسلم أنه قال⁷: نظفوا⁸ أفواهكم⁹ فإنها¹⁰ طرق القرآن .^٢ وحكي عن أبي

يزيد البسطامي¹¹ أنه¹² قال: كتبت ثلاثين سنة^٣ كلما أردت أن أذكر الله

تعالى¹³ أتمضمض وأغسل¹⁴ أسناني¹⁵ إجلالاً^٤ لله عز وجل¹⁶.

مركز تحقيقات كميّات علوم إسلاميّة

2 لعل الافضل «خطوة» . 3 لعل الافضل «الخطوات» .

1 كذا . والصواب: «يذهبان» . 2 في س ل تأتي هنا فقرة ١١١ . [سمعت... والآخرة]: ساقط في ل .

1 هذه الفقرة ساقطة في ل . 2 [سمعت محمد بن عبد الله... يقول]: ب: قال ابو سعيد الخراز .

3 ب: ما مضى . س: ماضي . 4 س: يضيع . 5 ب: + ثان ، لكنه مشطوب . 6 س: آتي .

1 س: ذكر الله تعالى . 2 ساقط في س . 3 ساقط في ل . 4 س: مطهر . 5 ل: ومرضات .

س: مرضات . 6 [عن النبي]: ل: عنه . 7 [السواك... قال]: ساقط في ب . 8 س: نظفوا .

9 ل: + بالسواك . 10 س: فانه . 11 ساقط في س . 12 ساقط في س . 13 ساقط في س .

14 س: واعسل . 15 س: فمي ولساني . ل: لساني . 16 [عز وجل]: س: جل تعالى .

1 راجع فقرة ٤٠ .

1 راجع ونسك ج ٣ ص ٣٧ مادة «سواك» . ٢ راجع ابن مسكويه ص ١٨٥ س ٩ (عن

علي) . وقارن جامع ج ١ ص ٧٤ س ٦ ؛ كنوز ج ١ ص ٩٣ س ٥ . ٣ راجع حلية

ج ١٠ ص ٣٥ س ٤ ؛ صفوة ج ٤ ص ٩٠ س ٩ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٤٧

س ٧ .

١٦١ ومن آدابهم لزوم المجاهدة على الدوام إلى أن يبلغ إلى مقام الوصلة . قال الله تعالى: ^١ ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ﴾ .
وقال أبو حفص: المحراب باب كل خير . وجاء رجل إلى أبي الخير الأقطع ^٢ فقال: كيف الطريق إلى الله تعالى؟ ^٣ فقال: الماء والمحراب فقال الرجل: سألتك عن الطريق إلى الله ^٣ فقال: الطرُق كثيرة شتى ^٤ ولكن من هاهنا وجدنا طريق ^٥ الوصول إليه ^٦ .

١٦٢ ومن آدابهم دوام الاشتغال بما يلزمهم في كل ^٢ وقت وحين ونفس ومجانبتهم الفراغ ^٣ . كذلك قال سهل بن عبد الله: يدخل الخلل على الفارغ ^٤ لأن المشغول في مزيد والتكلف للفارغ لا للمشغول ^٥ .

١٦٣ ومن آدابهم قطع القلوب عن الأسباب بمشاهدة المسبب . وقال سهل بن عبد الله: ^١ من ظن أن معاشه بسبب فقد اتهم الله تعالى ^٢ في وعده وأعظم القرية ^٣ عليه ولا يصح لعبد طاعة حتى يكون الله سببه ويكون راضياً قانعاً .
وقال أبو بكر الوراق: لا عبد أذل من عبد يدعو إليه سيده وهو يشتغل بما لسيده عنه . وسئل سهل: ما القوت؟ قال: القوت على الحقيقة الله فإن به قوام الكل ومن كان قوامه بغيره فهو عاجز ومن كان حياته بغيره فهو ميت . وأنشدني ^٤ في هذا المعنى: ^٥

١٦١ 1 [قال الله تعالى]: ساقط في ب . 2 ساقط في س . 3 س: + تعالى . 4 [الطرق... شتى]: س: الطريق كثير مثني . 5 س: الطريق الى . 6 في س: تأتي هنا فقرة ١٠٧ . [فنادته... اليه]: ساقط في ل .

١٦٢ 1 الفقرات ١٦٢-١٦٤ ساقطة في ل . 2 [في كل]: س: وكل . 3 س: بالفراغة . 4 س: الفارغ . 5 ب: + ومن آدابهم التميز بالانقطاع الى الله علما بان ما سواه فقير اليه ، لكنه مشطوب .

١٦٣ 1 [بن عبد الله]: ساقط في س . 2 ساقط في س . 3 س: القرية . 4 س: وأنشد . 5 س: + شعر .

١٦١ ١ سورة آل عمران ٣٩ . ٢ هو أبو الخير الأقطع التيناني (توفي ٨٣٤٦) . راجع طبقات ص ٣٧٠ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفعات ص ٢٠٩ .

إذا كنت قوت النفس ثم هجرتها فلم تلبث^٦ النفس التي أنت قوتها^٨
 ستبقى بقاء الضب^٩ في الماء أو كما يعيش ببيداء المهامة^{١٠} قوتها^{١١}
 ومن آدابهم التعزّز بالانقطاع إلى الله علماً بأنّ من سواه فقير^١ إليه وأنّه
 الغني المتعال وأنّ من تعزّز بغيره فهو ذليل أبداً فيتعزّز به ليعزه في الدارين
 ويكفيه من همّها^٢ ولا^٣ يقدر على ذلك غيره. قال الله تعالى: ﴿وَلِلَّهِ
 الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^١. واشتغالهم في كلّ الأوقات بما هو
 أولى بهم حالاً وعلماً وأدباً ومجاهدة^٤؛ وأدب العلم أن يزيّن علمه بنفسه لا
 نفسه بعلمه ويعلم أن قلبه لا يسع العلوم فيودعه منها ما يصلح أن يكون^٥
 زاده^٦ إلى ربّه وما يدلّه على القيام بأوامره ويعلم أن ماله لا يسع الخلق
 كلّهم فيخصّ به^٧ أهل الحقّ ومتبّعيه^٨ ويعلم أن أخلاقه لا يسع اشتغالها^٩
 مع الخلائق كلّهم فيستعملها مع من يوافقه في طريقته^{١٠} واعتقاده ويعاشره^{١١}
 ويخصّ بها^{١٢} أهل نخلته^{١٣} فيخصّهم بخواصّ أخلاقه ويبدل^{١٤} للباقيين من عشرته
 بشر^{١٥} وجهه وطلاقة ويستعمل الزور بحقيقته^{١٦} وشرائطه ؛ وهو^{١٧} أن يكون
 قيامه إلى العلم بلا فترة وزهد بلا رغبة ويقظته بلا غفلة ويقينه بلا شك^{١٨}
 وشكره^{١٩} بلا^{٢٠} كفران^{٢١} مع الحلم مع الثبات حتّى إذا جهل عليه جاهل

١٦٤

٦ القشيري/شرح: فكم . ٧ ب: تثبت . ٨ ب: فوتها . ٩ س: الضب . ١٠ س ،
 ابن عساكر : المهامة .

١ س: قصير . ٢ ب: همها . س: مهمها . ٣ س: فلا . ٤ س: ومجاهة . ٥ س: + في سبيله .
 ٦ س: راه . ٧ [فيخص به]: ب: فيحويه . ٨ س: ومبتغيه . ٩ س: استمالها . ١٠ س: طريقته .
 ١١ س: ومعاشرته . ١٢ ب: س: به . ١٣ س: نخلته . ١٤ ب: ويدل . ١٥ ب: س: وبشر . ١٦ ب:
 حقيقة . ١٧ ساقط في ب . ١٨ [ويقظته... شك]: س: ويقينه بلا شك ويقظته بلا غفلة .
 ١٩ ب: وشكر . ٢٠ ب: لا . ٢١ ب: + فيه . ٢٢ س: حلم . ٢٣ ب: ومحبت . س:
 وتجنب . ٢٤ ب: والسح . ٢٥ س: احوال . ٢٦ [فمن... جره]: س: جهة . ٢٧ س: المقامات .
 ٢٨ س: احب . ٢٩ س: الدنيا . ٣٠ ساقط في س . ٣١ س: انفضه . ٣٢ ساقط في س .
 ٣٣ س: فاني . ٣٤ س: عن كل ما .

١٦٤

١ راجع حلية ج ١٠ ص ٢٧٦ س ٣ (البيت الاول ، انشده الجنيد) ؛ القشيري/شرح
 ص ١٤٧ س ١٧ (البيت الاول) ؛ ابن عساكر ج ٢ ص ٢٤٧ س ٢٠ (انشده ابراهيم بن
 محمد النصراباذي) .

١٦٣

يحلّم²² عنه وإن ظلمه لم يظلمه وإن كذب عليه لم يغضب وإن مدحه لم يفرح لتمام شفقتة ورحمته وسلامة صدره ويحتنب²³ الحرص والكبر والشح²⁴ فإنها أصول²⁵ الشرّ وفروعها الشيع والريّ وكثرة النوم والراحة وحبّ الرياسة ومتابعة الشهوات ومدار هذا كله ينتهي إلى حبّ الدنيا فمن أحبّ الدنيا جرّه²⁶ إلى هذه البلايا فإنها كلها من فروع الدنيا ؛ وقد وصف الله تعالى الدنيا وأخبر عنها فقال: ﴿اعلّموا أنّما الحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾^{٢٦} إلى آخر الآية . فمن أحبّ شيئاً من هذه المقدمات²⁷ فقد أحبّها²⁸ للدنيا²⁹ ومن أحبّ الدنيا فقد³⁰ أحبّ ما يبغضه³¹ الله ؛ فقد روي عن النبيّ صلى الله عليه وسلّم أنّه قال: إنّ الله تعالى³² لم ينظر إلى الدنيا منذ خلقها بغضاً منه لها . ٢. وأربع خصال تباعدك عن الدنيا وتقرّبك إلى الآخرة: التباعد من هذه الدنيا ونعيمها والنظر إليها بعين الحدث والفناء - فقد قال الجنيد: من كان بين طرفي فناء فهو فان³³ ٤ - والورع عمّا³⁴ اشتبه عليك علمه والوقوف عن كلّ ما استعجلك إليه الهوى والصبر على مرارة التقوى والرضا عند المصائب .

ومن آدابهم حبّ الخلوة فإنّ فيه² الخيرات لمن³ خلا⁴ بعلم . سمعت أبا عثمان المغربيّ يقول⁵: لا تصلح الخلوة والسماع⁶ إلّا لعالم ربّانيّ⁷. وقال سريّ⁸ السقطي⁹: الذي تورث¹⁰ الخلوة خمسة أشياء¹¹: الراحة من خلطاء¹² السوء والزهد في الدنيا والصمت ووجدان حلاوة العمل¹³ إذا غاب عن أعين

١٦٥

1: ل: + مواجب . 2: س: فيها . 3: ل: إن . 4: س: حلا . 5: [سمعت... يقول]: ل: قال أبو عثمان المغربي . 6: [لا... والسماع]: ل: لا يصح السماع والخلوة . 7: [لعالم ربّاني]: س: للعالم الرباني . 8: ل: سر . 9: ساقط في س . 10: ب:س: يورث . 11: ل: الاشياء . 12: ل: الخلطاء . 13: ل: العلم .

١٦٥

١ سورة المنافقون ٨ . ٢ سورة الحديد ٢٠ . ٣ راجع احياء ج ٣ ص ١٣٩ س ٣٥ ٤ مكارم الاخلاق ص ٥٤٢ س ١٨ ؛ كنز ج ٣ ص ١٠٩ فقرة ٩٧٥ ؛ نزهة الناظرين ص ٢١٥ س ٣١ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٤٤ س ٤ . وقارن احياء ج ٣ ص ١٤٦ س ٢٢ ؛ غنية ج ١ ص ١٤٦ س ١٥ . ٤ راجع حقائق ورقة ١٤٤ آ س ١٦ ، ١٨٤ آ س ٨ ، ٣٢٢ ب س ٢١ (كلها عن الجنيد) ، ١٩٨ آ س ٦ (عن ابن عطاء) .

١٦٤

الناس وترك الإزراء¹⁴ على الناس حين لا يرى أحداً¹⁵ يعصي الله¹⁶.
 ١٦٦ ومن آدابهم¹ مداومة² التوبة في كل وقت ؛ فإن العبد لا يخلو³ في كل وقت⁴ من واجب⁵ الله⁶ تعالى فيه يقصر⁷ عن أدائه⁸ ونعمة⁹ تتجدد¹⁰ عنه¹¹ فيغفل عن شكرها فيلزمه¹² ذلك¹³ توبة¹³ واستغفاراً¹⁴.

١٦٧ ومن آدابهم إخفاء ما يظهر الله عليهم¹ من كراماته² وكتمانها . فقد ذكر بعضهم أنه قال : اللطف ما يُخدع به الأولياء الكرامات وإظهار الآيات عليهم³.

١٦٨ ومن آدابهم كتمان أسرار معروفهم فلا يظهرونها إلا عند أهلها لئلا يفتن بها الخلق ولا يتصنع² بها ولا يتلبسون³ عند العوام بشيء منها .

١٦٩ ومن آدابهم سكوتهم عند شهوة الكلام وكلامهم عند شهوة السكوت . كما ذكر عن بشر الحافي أنه قال : إذا أعجبتك² الكلام فاصمت وإذا أعجبتك³ الصمت فتكلم¹.

١٧٠ ومن آدابهم أن يتهموا أنفسهم في كل الأوقات ولا يقع لهم رضاً عنها

١٤س : الإزراء . ١٥س : أحد . ١٦ في س ل تأتي هنا فقرة ١٠٨ . ل : + تعالى .

١٦٦ ١ل : آدابهم . ٢ل : مداومة . ٣ل : يخلق . ٤ل : + وحال . ٥ساقط في ل . ٦س : لله . ٧ب : تنقص . س : تقصير . ٨ب : أدائها . س : آدابها . ٩ب : انعمه . ١٠س : تجدد . ١١س ل : عنه . ١٢ل : فيلزمه . ١٣س : بذلك . ١٤ب س : واستغفار . في س تأتي هنا فقرة ١٠٩ .

١٦٧ ١ب : عليه . ٢ل : الكرامات . ٣ب س : عليها . [فقد ذكر... عليهم] : ساقط في ل .

١٦٨ هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢س : يتصنع (؟) . ٣س : يلبسون .

١٦٩ ١ساقط في ل . ٢ل : عجب . ٣ل : عجب .

١٦٧ ١ قارن عيوب النفس فقرة ٧١ .

١٦٩ ١ راجع الرعاية ص ١٥٨ س ١٦ (عن إبراهيم التيمي) ؛ العقد ج ٢ ص ٤٧٣ س ١٥ ؛ حلية ج ٨ ص ٣٤٧ س ٢ ؛ الفشيري ص ٥٨ س ١٩ ؛ تذكرة الأولياء ج ١ ص ١١٣ س ١ ؛ المستطرف ج ١ ص ١٠١ س ٢٩ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٠٩ س ٦ . قارن العقد ج ٢ ص ٤٧٣ س ١٦ ؛ أحياء ج ٣ ص ٤٩ س ٢٢ ؛ وقال رجل لعمر بن عبد العزيز رحمه الله تعالى : متى اتكلم؟ قال : إذا اشبهت الصمت ، قال : متى اصمت؟ قال : إذا اشبهت الكلام .

بحال^١ ولا يتركها تخبر^٢ عن علم لم يستعمله أو حال^٣ لم ينازها وأن لا تحملهم^٤ المعرفة على تخطي شيء^٥ من الشرع وآدابه والتهاون به بل يجتهدوا^٦ في تعظيم الشرع وظاهر العلم في كل^٧ وارد ويتركوا^٨ الدعاوى كلها ما صغر منها وما كبر فلا يدعوا^٩ بشيء من أفعالهم وأحوالهم ولا يستحسنوا شيئاً من كلامهم وأقوالهم ويلزموا أنفسهم خدمة^{١٠} من أطاع سيدهم بكل^{١١} جهد ويكونوا^{١٢} راضين^{١٣} بالقضاء متوكئين على الله مفوضين أمورهم إليه ويحفظوا^{١٤} أوقاتهم وأحوالهم وأنفاسهم ولا يضيعوا^{١٥} منها شيئاً إلا بما هم مأمورون به ويجتهدون في بسط وجوههم لإخوانهم وبذل معروفهم لهم وفي الحقيقة يستأنسون بربهم ويستوحشون من الخلق ويراعون ظاهرهم ويراقبون باطنهم ويحفظون ألسنتهم ويحسنون ظنونهم بإخوانهم ويسئون الظن بأنفسهم . ولا يصح الأدب لأحد إلا بالتأدب بإمام من أئمة القوم يدلّه على عوراته وسقطاته وعثراته : فإن من قتل نفسه في المجاهدة وأفنى أوقاته في الزهد يكون مصحوب نفسه متكبراً فيه لا يعرف عيب ما هو فيه إلا أن يدلّه على ذلك من سلك المقامات ونازل الأحوال وأصابته بركات^{١٦} بمشايخه وأنوار^{١٧} شفقتهم فيدل^{١٨} هذا المرید على طريقته ويبين له^{١٩} صلاح أوقاته من فسادها ويخبره بخيره من شره وعند^{٢٠} ذلك يهتدي^{٢١} إلى^{٢٢} تشييل رشده إن وفقه لذلك^{٢٣} فإن خطاه هذا السالك

١٧٠
 ١ب : يخبر . ٢س : بحال . ٣س : يحملهم على علم . ٤س : بشيء . ٥س : يجتهد . ٦س : ويرك . ٧س : يدعو . ٨س : خدمة . ٩س : ويكونوا . ١٠س : راضيين . ١١س : ويحفظوا . ١٢س : يضيعوا . ١٣ب : بركات . ١٤ب : ثم شطبت النون ورسمت تاء فوقها . ١٥ [بمشايخه وأنوار] : ساقط في ب . ١٦س : فيدل . ١٧ب : + اصلاح أوقاتها ، لكنه مشطوب . ١٨س : عند . ١٩س : هذه الكلمة في ب على طرف الورقة (إشارة إلى الكلمة الأولى في الورقة التالية المفقودة) . وتنتهي ب هنا . أما ل فتنهي بالحمل التالية (بدلاً من فقصة ١٧٠) : فلتمس (والصواب : فالتمس) أيها الطالب الصادق ان لا يفوتك هذه الآداب فتهتدي إلى منازل الأولياء فتوجه إلى الله تعالى فان من أقبل على الله بكلية تكفل الله له بجميع مراده ولا تهمله في وقت من أوقاته ووفقنا اللهم ان تجعلنا من المتأدبين بآداب كتابه والمتبعين بسنة نبيه المصطفى صلى الله عليه وسلم ولا تجعلنا من المحرومين من بركاته بفضلته ورحمته أمين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم والحمد لله رب العالمين تمت وبالله التوفيق .

١٧٠
 ١ قارن الملامية ص ١٠٠ ص ٧ . ٢ قارن الملامية ص ١٠٨ ص ١٢ ؛ القشيري ص ١٨١ ص ٣٢ .

الذي قد سلك المقامات ونازل الأحوال رجع إلى عالم ناصح مستعمل لعلمه معرض عن دنياه فيعرض عليه حاله ويقبل منه ما ينصحه ويشير به عليه فلن يعدم إذ ذاك رشده وإذا صحَّ للمريد إرادته قبض الله له سالكاً قريباً أو عالماً ناصحاً فإنَّ من أقبل على الله بكليته تكفل الله له بجميع مراده ولا يهمله في وقت من أوقاته وإن عدم العالم الناصح والوليَّ السالك رجع بالكليَّة إلى ربِّه ليكون هو متولِّي تأديبه وتعليمه إذا رأى منه صحَّة¹⁹ الإرادة والعزم . وأنا أسأل الله عزَّ وجلَّ أن يجعلني من المتأدِّين بأداب كتابه والمتعلِّمين بسنة²⁰ نبيِّه صلى الله عليه وسلّم العاملين بكتابه وبسنة نبيِّه ولا يجعلني من المحرومين من بركاتهما ولا يخالف²¹ بي عن طريقهما وأن يلقنني²² رشدي عند عرض الأديان وأن يلقنني²³ حجتي عند مسألة الملكين²⁴ مُنكَّر ونكير عليهما السلام وأن يؤمنني²⁵ يوم الفزع الأكبر ويرزقني الرِوى يوم العطش الأكبر وأن يؤنسنني²⁶ في الحدي ليلة وحدتي يفعل ذلك بي وأحبَّائي ووالدي وجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات بمنه وجوده وفضله وكرمه ورحمته إنَّه سميع قريب والحمد لله ربَّ العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء محمد وعلى آله وصحبه أجمعين والحمد لله ربَّ العالمين .

تكملة في علوم راسدي

19 الاصل : صحت . 20 لعل الاصل : «لسنة» . 21 الاصل : تخالف . 22 الاصل : تلقني .
23 الاصل : يلقني . 24 الاصل : الملكان . 25 الاصل : يمني . 26 الاصل : يانسي .

کتاب

عیوب النفس ومداواتها

لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى

السلي الأزدی النيسابوري



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم¹

١ الحمد لله² أولاً³ وآخرأ⁴ وصلّى الله على محمد باطنأ وظاهرأ وعلى آله وسلّم تسليمأ كثيراً دائماً⁵. الحمد لله الذي عرف أهل صفوته عيوب أنفسهم وأكرمهم بمطالعة غدرها⁶ وجعلهم أهل اليقظة والانتباه لموارد⁷ الأحوال عليها⁸ ووفّقهم لمداداة⁹ عيوبها ومكامن شرورها بأدوية تخفى إلاّ على أهل الانتباه لمعرفةم بدائها واشتغالهم بطلب دوائها فسهّل عليهم من ذلك العسير بفضله وحسن توفيقه¹⁰.

٢ أمأ بعد¹ فقد سألني بعض المشايخ أكرمهم الله بطاعته² أن أجمع له³ فصولأ من⁴ عيوب النفس⁵ يُستدل⁶ بها على ما وراءها فأسعفته بطلبته وجمعت له هذه الفصول التي أسأل الله تعالى⁷ أن لا يعدمنا⁸ بركاتها وذلك بعد أن استخرت الله تعالى فيه واستوففته له⁹ وهو حسبي ونعم المعين وصلّى الله على محمد¹⁰ وآله¹¹ وسلّم كثيراً¹².

٣ فقلت: اعلم أن النفس على ثلاثة أقسام: نفس أمارة ونفس لوامة ونفس مطمئنة. ١. فأمأ المطمئنة فهي التي أيقنت أن الله ربّها واطمأنت إلى ما وعد الله وصدقت بما قال الله وصبرت لأمره وهي النفس المؤمنة التي يبيض

١ ش: + وبه نستعين. قال ابو عبد الرحمن محمد ابن (والصواب: بن) الحسين ابن (والصواب: بن) موسى السلمى النيسابوري رضي الله عنه. ص: + وبه نستعين. قال الشيخ ابو عبد الرحمن السلمى قدس الله روحه. 2 ص: + رب العالمين وصلاته على نبيه محمد وآله وصحبه اجمعين. 3 [الحمد... دائماً]: ساقط في ش. [اولاً... دائماً]: ساقط في ص. 4 على هامش ب: عددها، مصحح. 5 ش: لمراد. 6 ش وهامش ب: عليهم. 7 ش: لمدادات. 8 [الحمد لله الذي... توفيقه]: ساقط في ص.

٢ 1 [أما بعد]: ش: وبعد. 2 ش: لمرضاته. 3 [اجمع له]: ش: اخرج لهم. 4 ش: في. 5 [فقد... النفس]: ص: فإن بعض المشايخ سألني تأليف عيوب النفس. 6 ش: ليستدل. 7 ساقط في ش. 8 ش: يعدمني. 9 ساقط في ش. 10 ش: + خاتم النبيين. 11 ش: وعلى آله اجمعين. 12 [وسلم كثيراً]: ساقط في ش. [يستدل... كثيراً]: ص: فأجبت الى ذلك.

الله تعالى وجهها ويعطيها كتابها يمينها فتظهر وهي الراضية بقضاء الله وقدره وخيره وشره ونفعه وضره وهي التي يقول الله تعالى لها: ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً﴾ أي عن الله ﴿مَرْضِيَةً﴾^٢ أي مرضياً عنها بعملها الصالح وتصديقها بوعد الله تعالى . وأمّا القسم الثاني فهي النفس اللوامة التي تلوم على الخير والشر ولا تصبر على السراء والضراء وهي التي تندم على ما فات وتلوم عليه وتقول: لو فعلتُ أو لم أفعل وهي النفس الفاجرة المذمومة . فليس نفس برّة ولا فاجرة إلاّ تلوم ؛ إن كانت عملت خيراً قالت: هلاّ زدت عليه وإن عملت شراً قالت: ليتني لم أفعل فهي تلوم نفسها في الآخرة على ما فرطت في الدنيا وهي التي أقسم الله تعالى بها بقوله: ﴿وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^٣ . وأمّا النفس الأمارّة فهي التي قال الله تعالى حكايةً عن يوسف عليه السلام حيث قال: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾^٤ . وقال الله عز وجل^٥: ﴿وَتَنهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ . وقال سبحانه وتعالى^٦: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^٧ وغيرها^٨ من الآيات ما يدلّ على شرور النفس وقلة رغبتها في الخير . أخبرنا عليّ بن أبي عمرو^٩ قال حدثنا^{١٠} عبد الجبار بن سيرين^{١١} قال حدثنا^{١٢} أحمد بن الحسين بن

١ [فقلت اعلم... قال]: ش: قال الله عز وجل . ب: قال الله تعالى . ٢ [الله عز وجل]: ساقط في ش . ص: وأما من خاف مقام ربه . ٣ [سبحانه وتعالى]: ساقط في ش . ٤ [وقال سبحانه... هواء]: ساقط في ص . ٥ ش: وغير هذا . ٦ [على... عمرو]: ش: أبو عمرو . ٧ ش: أخبرنا . ٨ ش: ابن . ٩ ش: شيراز . ١٠ ساقط في ب . ١١ ب: ثنا . ش: أخبرنا . ١٢ ش: ابن .

١ قارن سميث / المحاسبي ص ٩٠-٩٢ (عن آداب النفس للمحاسبي) ؛ الترمذي / هير ص ٢٧ ؛ أحياء ج ٣ ص ٣ س ٣٤ - B. Reinert, *Die Lehre vom tawakkul in der klassischen Sufik* (Berlin 1968), p. 84 . ٢ سورة الفجر ٢٨ . ٣ سورة القيامة ٢ . ٤ سورة يوسف ٥٣ ؛ وقارن الملامتية ص ١١٣ س ١٥ . ٥ سورة النازعات ٤٠ . ٦ سورة الحاثية ٢٣ .

أبان^٧ قال حدثنا^{١٣} أبو عاصم^{١٤} قال حدثنا^{١٥} شعبة^٩ وسفيان^{١٦} عن سلمة^{١٧} ابن كهيل^{١٠} عن أبي سلمة^{١١} عن أبي هريرة^{١٢} رضي الله عنه^{١٧} أن النبي^{١٨} صلى الله عليه وسلم قال^{١٨}: البلاء والهوى والشهوة معجونة بطينة بني^{١٩} آدم عليه السلام^{٢٠}. ١٣ قال الله تعالى: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾، ١٤، يعني مجاهدة النفس ومنعها عن اتباع الهوى^{٢١}.

٤ فمن عيوب النفس أنها تتوهم^١ أنها^٢ قائمة^٣ على باب نجاة^٤ تفرع الباب^٥ بفنون^٦ الأذكار^٧ والطاعات والباب مفتوح^٨ ولكنه أغلق باب الرجوع على نفسه^٩ بكثرة المخالفات. كما أخبرني الحسين بن^{١٠} يحيى^١ قال سمعت جعفر ابن محمد يقول سمعت مسروقاً^٢ يقول^{١١}: مرت رابعة العدوية^{١٢} بمجلس^{١٣} صالح المرّي^{١٤} وهو يقول^{١٥}: من أدمن^{١٦} قرع الباب يوشك أن يفتح له

١٣ش: أخبرنا. ١٤شطببت «صم» في ش وكتبت ثانية. ١٥ش: أخبرنا. ١٦ب: عن سفيان. ١٧[رضي الله عنه]: ش. قال. [أخبرنا علي... عنه]: ساقط في ص. ١٨[أن النبي صلعم قال]: ش. قال رسول الله صل الله عليه وسلم. ص: وقال النبي صل الله عليه. ١٩ساقط في ب. ٢٠[عليه السلام]: ساقط في ش ص. ٢١[قال الله... الهوى]: ساقط في ش ب.

٤ ١ص: توهم صاحبها. ٢ص: أنه. ٣ساقط في ش ص. ٤ش: الجنة. ٥[تفرع الباب]: ش: تفرعه. ٦ص: بقبول. ٧ص: + والأوراد. ٨ص: + له وليس كذلك. ٩[ولكنه... نفسه]: ش: ولكنه أغلق على نفسه باب الرجوع للحق. ص: ولكنه أغلق على نفسه باب النجاة. ١٠ش: ابن. ١١[كما أخبرني... يقول]: ب: كما روى مسروق أنه قالت. ص: وقد حكى. ١٢[مرت... العدوية]: ب: مرت رابعة. ص: إن رابعة العدوية مرت. ١٣ص: على مجلس. ١٤ش: المزي. ص: المقري. ١٥[وهو يقول]: ب: + الصالح، لكنه مشطوب. ش: فقال صالح. ١٦ش: امن. ١٧ش: + له. ١٨ش: + العدوية.

٧ هو أحمد بن الحسن (كذا) بن أبان المصري الأملي. راجع لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠. ٨ هو الضحاك بن مخلد الشيباني أبو عاصم النبيل البصري (توفي ٢١٢هـ). راجع ابن عساكر ج ٧ ص ٢٤؛ تهذيب ج ٤ ص ٤٥٠؛ شذرات ج ٢ ص ٢٨. ٩ هو شعبة بن الحجاج بن الورد العتكي الأزدي مولاهم أبو بسطام الواسطي ثم البصري (توفي ١٦٠هـ). راجع تهذيب ج ٤ ص ٣٣٨. ١٠ هو سلمة بن كهيل بن حصين الحضرمي التميمي أبو يحيى الكوفي (توفي ١٣٦هـ). راجع تهذيب ج ٤ ص ١٥٥. ١١ هو أبو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف الزهري المدني (توفي ٨٩هـ). راجع تهذيب ج ١٢ ص ١١٥. ١٢ هو أبو هريرة الدوسي اليماني (توفي ٥٧هـ). راجع تهذيب ج ١٢ ص ٢٦٢. ١٣ راجع لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠. ١٤ سورة الحج ٧٨.

فقال¹⁷ رابعة¹⁸: الباب يا بطال¹⁹ مفتوح ولكنك²⁰ تفرّ منه؛^٥ كيف تصل إلى مقصد²¹ أخطأت طريقه²² في أول قدم وكيف²³ ينجو²⁴ العبد من عيوب النفس وهو الذي أطلق لها الشهوات أم كيف ينجو²⁵ من اتباع الهوى من هو²⁶ لا ينزجر عن المخالفة²⁷؟ سمعت محمد بن أحمد بن²⁸ حمدان يقول سمعت محمد بن إسحاق الثقفي يقول سمعت ابن أبي الدنيا^٦ يقول²⁹ قال بعض الحكماء: لا تطمع أن تصحو³⁰ وفيك عيب ولا تطمع أن تنجو وعليك ذنب. ومداواة هذه الحالة ما قاله سري السقطي وهو سلوك سبيل³¹ الهدى وطيب الغذاء وكمال التقى³².

٥. ومن عيوبها أنها¹ إذا بكت تفرّجت² واستروحت. ومداواتها ملازمة الكمد مع البكاء حتى لا يتفرغ³ إلى استرواح⁴ وهو أن يبكي في الحزن ولا يبكي من الحزن فإن⁵ من بكى من الحزن يستروح⁶ من بكائه ومن بكى في الحزن يزيد البكاء كمداً وحزناً^١.

19 [يا بطال]: ساقط في ب ص. 20 ش ص: وأنت. 21 [كيف... مقصد]: ش: وكيف يصل إلى المقصد. ص: فكيف تقبل إلى مقصد. 22 [أخطأت طريقه]: ش: من أخطأ الطريق إليه. ص: وقد أخطأت الطريق منه. 23 ش: أم كيف. 24 ش: ينجوا، ولكن الالف مشطوبة. 25 ص: ينجوا. 26 [من هو]: ش ص: وهو. 27 ش: المخالفات. 28 [أحمد بن]: ساقط في ب. 29 [سمعت محمد بن أحمد... يقول]: ساقط في ص. 30 ص: وهامش ب: تصح. ش: تصحو. 31 ساقط في ش. ص: + وهو سلوك سبيل (كتب مرتين خطأ). 32 [وطيب... التقى]: ص: وكال التقى وطيب الغذاء.

٥. 1. ساقط في ش. 2 ش: + به. 3 ص: يفرغ. 4 ش: الاستراحة. ص: الاسترواح. 5 ساقط في ش. 6 ش: استراح. ص: استروح.

٤. ١ هو الحسين بن يحيى الشافعي. راجع طبقات^٢ ص ٨٢ من المقدمة. ٢ لعله أبو العباس ابن مسروق الطوسي أحمد بن محمد بن مسروق (توفي ٢٩٩هـ). راجع طبقات ص ٢٣٧ والمراجع المسجلة هناك. ٣ هي رابعة بنت اسماعيل العدوية القيسية ثم البصرية (توفيت ١٨٥هـ). راجع الشعرائي ج ١ ص ٨٦؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٠٨. ٤ هو صالح بن بشر أبو بشر المري البصري (توفي ١٧٢هـ). راجع حلية ج ٦ ص ١٦٥؛ صفوة ج ٣ ص ٢٦٥؛ شذرات ج ١ ص ٢٨١. ٥ قارن ريتز ص ٣٤٦ س ٣ (عن منطلق الطير لفريد الدين عطار). ٦ هو أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن سفيان القرشي ابن أبي الدنيا (توفي ٢٨١هـ). راجع الفهرست ص ٢٦٢؛ تذكرة ج ٢ ص ٦٧٧.

٥. ١ قارن المحاسبي، المسائل في أعمال القلوب والحوارج، تحقيق عبد القادر أحمد عطا (القاهرة ١٩٦٩)، ص ١٣١ س ٧: وأكثر الأشياء نشاطاً للقلب بالكمد من بعد الحزن.

٦ ومن عيوبها استكشافها^١ الضر^٢ ممن لا يملكه ورجاؤها^٣ النفع^٤ ممن لا يقدر عليه واهتمامها^٥ برزقها^٦ وقد تكفّل^٧ لها^٨ به^٩. ومداواتها الرجوع إلى صحة الإيمان بما^{١٠} أخبر الله تعالى^{١١} في كتابه من قوله عز وجل^{١٢}: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾^١ وقوله تعالى^{١٣}: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا﴾^{١٤}. ٢. وقيل للأحنف بن قيس: ٢ بما سُدت قومك ولست^{١٥} أكبرهم سنّاً؟ فقال: لم أقصر فيما كُلفت ولم أنكلف ما كُفيت؛ قوله تعالى: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾^{١٦}. ٥. وتصح^{١٧} له^{١٨} هذه الحال^{١٩} إذا^{٢٠} نظر^{٢١} إلى ضعف الخلق وعجزهم فيعلم أن من يكون^{٢٢} محتاجاً لا يقدر على قضاء حاجة غيره ومن يكون عاجزاً لا يمكنه أن يصلح أسباب غيره فيسلم^{٢٣} من هذه الخطيئة^{٢٤} ويرجع^{٢٥} بالكلية إلى ربه^{٢٦}.

٧ ومن عيوبها فترتها^١ في^٢ حقوق كانت^٣ تقوم^٤ بها قبل ذلك وأكبر^٥ منها^٦ عيباً من لا يهتم بتقصيره وفترته^٧ وأكثر^٨ من ذلك عيباً من لا يرى فترته وتقصيره^٩

مركز تحقيقات كاتر علوم سبدي

٦ ١ب: استكشاف . ش: استكشافه . ٢ب: + عنها . ٣ش: ورجاؤه . ٤ش: بالنفع . ٥ش: واهتمامه . ٦ش: لرزقه . ص: برزقه . ٧ش: + الله . ص: يكفل . ٨ش: له . ٩ش: بالرزق . ص: + الرزاق . ١٠ش: كما . ١١ساقط في ص . ١٢[في... وجل]: ش: به في قوله تعالى . ص: به في قوله . ١٣[وقوله تعالى]: ش: وقال ايضاً . ص: قوله . ١٤[ويعلم... ومستودعها]: ساقط في ش . ص: وليست . ١٥[وقيل... عليه]: ساقط في شرب . ١٦ش: وتصلح . ص: وتصحيح . ١٧ساقط في ص . ١٨الحالة . ١٩ساقط في ص . ٢٠النظر . ٢١ش: كان . ٢٢ساقط في ش . ٢٣كذا على هامش ب . شرب: الخطئة . ٢٤ش: فيرجع . ٢٥ش: + سبحانه .

٧ ١ص: تقصيرها وفترتها . ٢ش: عن . ٣ص: كان . ٤ص: تقدم . ٥ص: وأكثر . ٦ش: منه . ٧ش: وأكبر . ٨ش: ولا تقصيره . ٩ص: + ولا يعتقد انه معاقب من

٦ ١ سورة يونس ١٠٧ . ٢ سورة هود ٦ . ٣ هو الاحنف بن قيس التميمي (توفي ٨٦٧) . راجع ابن عساكر ج ٧ ص ١٠ ؛ تهذيب ج ١ ص ١٩١ . ٤ قارن المحاسبي ص ٧٦ ص ١٥ ؛ كشف المحجوب ص ١٩٣ ص ١٠ ؛ نفحات ص ١٣٧ ص ١٦ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٨٧ ص ٩ (عن ابراهيم الخواص) . وانظر ايضاً المستطرف ج ١ ص ١٠١ ص ٣١ . ٥ سورة هود ١٢٣ .

ثم أكبر منه عيباً من يظن أنه متوفر مع فترته وتقصيره⁹ وهذا من قلة شكره في وقت توفيقه¹⁰ للقيام¹¹ بهذه الحقوق فلما قل¹² شكره أزيل¹³ عن¹⁴ مقام التوفير إلى مقام التقصير وسُتر¹⁵ عليه نقصانه¹⁶ فاستحسن¹⁷ قبائحها . قال¹⁸ الله¹⁹ تعالى: ﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا﴾¹ وقوله تعالى: ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾² وقوله تعالى: ﴿كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ﴾³ وقوله تعالى: ﴿كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾⁴ وقوله سبحانه: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾²⁰ .⁵ والخلاص من²¹ ذلك دوام²² الالتجاء²³ إلى الله تعالى²⁴ وملازمة²⁵ ذكره²⁶ وقراءة كتابه²⁷ والبحث عن معناه²⁸ وتعظيم حرمة المسلمين وسؤال²⁹ أولياء الله³⁰ الدعاء³¹ له³² بالردِّ إلى حاله³³ الأولى³⁴ لعلَّ الله عزَّ وجلَّ³⁵ يمنَّ عليه بأن يفتح³⁶ عليه سبيل خدمته وطاعته .

ومن عيوبها أن يطيع¹ ولا² يجد³ لطاعته لذة⁴ وذلك لشوب طاعته بالرياء⁵ وقلة إخلاصه⁶ في ذلك أو ترك⁷ سنة من السنن⁸ . ومداواتها مطالبة النفس بالإخلاص وملازمة السنة في الأفعال⁹ وتصحيح مبادئ أمورهِ ليصحَّ له منتهاها .

مرکز تحقیقات کمپیوتر علوم اسلامی

قبل الله . 10 ش: توفيق . 11 ص: القيام . 12 ص: اقل . 13 ش: ازل . 14 ش: من . 15 ص: + الله . 16 ص: بقضائه . 17 ش: واستحسن . 18 ص: كما قال . 19 ساقط في ص . 20 [وقوله تعالى وهم... يعلمون]: ساقط في شرب . 21 ص: عن . 22 ش: دوام . ب: ودوام . 23 ش: + والتضرغ . ص: الانتباه (?). 24 ساقط في ص . 25 ص: بملازمة . 26 ص: بابه . 27 كتب الحرفان الاخيران في ص عل الهامش . 28 ش ص ، هامش ب: مطعمه . 29 ش: ويقصد . 30 ص: + تعالى . 31 ش: ويدعوا . 32 ساقط في ش . 33 ص: حالته . 34 ش: الاول . 35 [عز وجل]: ش ص: ان . 36 ب: + له ، ولكنه مشطوب . ص: + له .

1 ب: تطيع . ص: يأتي بوظائفه ويقوم بطاعة الله . 2 ش: فلا . 3 ب: تجد . 4 ص: حلاوة ولا لذة . 5 ش: برياض . 6 ص: الاخلاص . 7 ص: لترك . 8 ص: السنين . 9 [في الافعال]: ص: بالافعال .

٧ ١ سورة فاطر ٨ . ٢ سورة الكهف ١٠٤ . ٣ سورة الانعام ١٠٨ . ٤ سورة المؤمنون ٥٣ . ٥ سورة الاعراف ١٨٢ .

٩ ومن عيوبها أنه يرجو¹ لنفسه² الخير في حضور مشاهد الخير ولو تحقق
لآيس³ أهل⁴ المشهد من الخير⁵ بشوم⁶ حضوره . كما قيل لبعض السلف :
كيف رأيت أهل الموقف؟ قال⁷: رأيت قوماً لولا أنني⁸ كنت فيهم لرجوت⁹
أن يغفر الله لهم¹⁰؛ هكذا¹¹ يكون ظن¹² أهل اليقظة بأنفسهم . ومداواتها أن
يعلم أن الله¹³ وإن غفر له ذنوبه فقد¹⁴ رآه مرتكباً للخطايا¹⁵ والمخالفات
فيستحي¹⁶ من ذلك ويسيء بنفسه الظن¹⁷ . كما قال¹⁸ الفضيل بن عياض¹⁹:
واسوأناهُ منك وإن غُفرت ، وذلك لتحققته²⁰ بعلم الله به²¹ ونظره إليه .

١٠ ومن عيوبها أنك لا تحيها حتى تميتها وتتلها أي لا تحيها للآخرة حتى
تميتها عن الدنيا ولا تحيها¹ بالله حتى تموت عن الأغيار . وقال² يحيى بن³
معاذ الرازي: من تقرب إلى الله⁴ بتلف نفسه حفظ الله عليه نفسه ،^١ وذلك
أن⁵ يمنعها⁶ عن شهواتها ويحملها على مكارهها⁷؛ قال النبي صلى الله عليه
وسلم: حُفَّت الجنة بالمكاره وحُفَّت النار بالشهوات^٨ .^٢ ومداواتها⁹ السهر
والجوع والظماء وركوب مخالفات الطبع والنفس¹⁰ ومنعها¹¹ عن الشهوات . سمعت
محمد بن إبراهيم بن الفضل يقول سمعت محمد بن الرومي يقول¹² قال¹³
يحيى بن¹⁴ معاذ الرازي¹⁵: الجوع طعام¹⁶ به¹⁷ يقوي الله¹⁸ أبدان الصديقين .

٩ 1 ص: يرجوا . 2 ص: نفسه . 3 ش: ليس . 4 ش: لا هل . 5 [من الخير]: ساقط في
ش . ص: من ذلك . 6 ص: لشوم . 7 ص: فقال . 8 ش: أنني . ص: ان . 9 ش:
+ الله . 10 ش: بها . 11 ش: كذا . ص: فهكذا . 12 [يكون ظن]: ش: يظن . 13 ش:
+ عز وجل . 14 ص: فلقد . 15 ب: ش: على الخطايا . 16 ص: فليستحيي . ب: + من
(غير واضحة ، فاعيدت كتابتها) . 17 ص: + قوله تعالى: ألم يعلم بأن الله يرى (سورة
العلق ١٤) . 18 [كما قال]: ص: وقال . 19 [بن عياض]: ش: رحمه الله . 20 ب: لتحقيقه .
21 ساقط في ش .

١٠ 1 ص: تحيها . 2 ش: ولذلك قال . ص: كذلك قال . 3 ص: ابن . 4 ش: + تعالى .
5 ص: بان . 6 ص: يميها . 7 [وذلك... مكارهها]: ش: + فان النفس لا تألف مع الحق
ابدا . على هامش ب: وذلك ان يمنعها عن شهواتها ويحملها على مكارهها فان النفس لا تألف
الحق ابدا ، ولكنه مشطوب . 8 [قال... بالشهوات]: ساقط في ش . ب: ومن ذلك انها تهرب
من الطاعات وتميل الى ركوب المخالفات وانها لا تألف الحق ابدا . 9 ب: + انه يمنعها عن
شهواتها ويحملها على مكارهها ويلزمها على . 10 [وركوب... النفس]: ص: ومخالفات النفس
والطبع . 11 ب: ويمنعها . 12 [سمعت محمد بن ابراهيم... يقول]: ساقط في ش . ص: 13 ص:
وقال . 14 ش: ابن . 15 ساقط في ش . 16 ش: + القلوب . 17 ش: وبه . ساقط في ص .
18 ص: + به .

١١ ومن عيوبها أنها لا تألف الحقّ أبداً والطاعة^١ خلاف سجيّتها وطبعها ويتولد أكثر ذلك من متابعة^٢ الهوى واتباع الشهوات وما لم يذبحها بسكاكين المجاهدات لا يحيى. قال الله تعالى لجماعة من بني إسرائيل: ﴿فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ* فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾^٣. ١. ومداواتها الخروج منها إلى ربّها بالكلية^٤ ولهذا أمر الخليل بذبح ابنه ؛ ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾^٥ قيل له: ﴿قَدْ صَدَقْتَ الرَّوْبَا﴾^٦ ثمّ فداه بذبح عظيم. وقال الجنيد: حرّم الله الجنة على صاحب العلاقة^٧؛ وغاية الدواء الخروج منها بالكلية إلى ربّها^٨. سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت أبا القاسم المصري يبغداد يقول: سئل ابن يزدانيار^٩ عن العبد^{١٠} إذا خرج إلى الله^{١١} على أيّ أصل يخرج ، قال^{١٢}: على أن لا يعود إلى ما منه خرج ويحفظ^{١٣} نفسه^{١٤} عن ملاحظة ما تبرأ^{١٥} منه^{١٦} فقليل له: هذا حكم من خرج عن^{١٧} وجود فكيف حكم^{١٨} من خرج عن عدم؟ فقال: وجود الخلاوة^{١٩} في المستأنف عوض^{٢٠} عن المرارة^{٢١} في السالف^{٢٢}.



١١ ١ ص: وطاعة الله تعالى . ٢ ص: تطهير القلب [ومعنى لم... أنفسكم]: ساقط في شرب . ٣ ص: [الخروج... بالكلية]: ش: الخروج منها بالكلية إلى ربها . ص: قطع علاقتها بالكلية . ٤ ص: [ولهذا... ربه]: ساقط في شرب . ٥ ص: [سمعت... يزدانيار]: ش: كما قال ابن زاذان وقد سأله . ص: كما سئل ابن يزدانيار . ٦ ص: رجل . ٧ ص: + تعالى . ٨ ص: فقال . ٩ ص: ويتحفظ . ١٠ ص: ساقط في ص . ١١ ص: يبرأ . ١٢ ص: + إلى الله . على هامش ب: ما يبدو منه إلى الله . ١٣ ب: + عدم ، ولكنه مشطوب . ١٤ ص: ساقط في ص . ١٥ ص: حلاوة . ١٦ ب: عوضا . ١٧ ص: المواد . ص: المراد .

١٠ ١ راجع طبقات ص ٨١ س ٩ (عن ابي سليمان الداراني) ؛ الشعرائي ج ١ ص ٩٤ س ٨ (عن ذي النسون) . ٢ راجع الرصاية ص ٢٢ ؛ المحاسبي ، أعمال القلوب والحوارج ، ص ١٤٩ ؛ رسائل الجنيد ص ٥٨ س ١٤ ؛ العقد ج ٣ ص ١٤١ س ١٥ ، ص ١٦٨ س ١٠ ؛ صفوة ج ٤ ص ٧٧ س ٢ ؛ جامع ج ١ ص ١٢٤ س ٢٦ ؛ تنبيه المغترين ص ٥٥ س ٣٧ ؛ كنوز ج ٢ ص ٤٤ س ٢٧ . وقارن البيهقي ، الاسماء والصفات (القاهرة ، دون تاريخ) ، ص ١٣٣ .

١١ ١ سورة البقرة ٥٤ . ٢ سورة الصافات ١٠٣ . ٣ سورة الصافات ١٠٥ . ٤ قارن عوارف ج ١ ص ١١٩ س ٢٩ ، ج ٣ ص ١٧٧ س ٥ . ٥ راجع القشيري ص ٤٧ س ٢٩ .

١٢ ومن عيوبها أنها تألف¹ الخواطر الرديّة فتستحکم² عليها³ المخالفات⁴. ومداواتها ردّ تلك الخواطر⁵ في الابتداء لثلاثاً⁶ تستحکم⁷ وذلك بالذكر الدائم⁸ وملازمة الخوف والعلم⁹ بأن¹⁰ الله يعلم ما في سرّك كما يعرف¹¹ الخلق¹² ما في علانيتك فتستحيي من¹³ أن تصلح للخلق موضع نظرهم ولا تصلح موضع نظر الحق¹⁴. وقد¹⁵ قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم¹⁶: إنّ الله تعالى¹⁷ لا ينظر إلى صوركم ولا إلى أعمالكم ولكن ينظر إلى قلوبكم¹. وسمعت أبا بكر الرازيّ يقول سمعت أبا الحسن العلويّ صاحب إبراهيم الخواص يقول سمعت¹⁸ إبراهيم الخواص رحمه الله¹⁹ يقول²⁰: أوّل الذنب الخطرة فإن تداركها صاحبها بالكراهية²¹ وإلاّ صارت معارضة²² فإن تداركها صاحبها بالردّ²³ وإلاّ صارت وسوسة²⁴ فإن تداركها صاحبها بالمجاهدة وإلاّ هاج²⁵ منها الشهوة²⁶ مع طلب الهوى فغطّى العقل²⁷ والعلم²⁸ والبيان² وهكذا روي في الأخبار أن الهوى والشهوة²⁹ يغلبان العلم والعقل³⁰ والبيان³¹.

١٣ ومن عيوبها اشتغالها بعيوب الناس وعمائها¹ عن عيوبها². ومداواتها رؤية عيب نفسه³ وعلمه بها ومعرفة بمكرها ويدلّونها⁴ بالأسفار⁵ والتقطع وصحبة الصالحين والائتمار لأوامرهم وأقلّ ما فيه إذا لم يعمل في⁶ مداواة⁷ عيوب نفسه أن

مرآتية كاتبة علوم راسدية

١٢ ١ [انها تألف]: ص: سكونها إلى . 2 ب: فيستحکم . ص: فيستحکم . 3 ب: عليه . 4 ص: ركوب الشهوات بفعل المخالفات . 5 [فتستحکم... الخواطر]: ساقط في ش . 6 ش: ليسلا . 7 ش: يستحکم عليه ذلك . ص: تستحکم عليه المخالفات . 8 ص: دائم . 9 ش: ص: بالعلم . 10 ش: أن . 11 ش: يعلم . 12 ش: الخلائق . 13 ب: ص: منه . 14 ص: الجلي . 15 ص: فقد . 16 ساقط في ص . 17 ساقط في ش: ص . 18 [وسمعت... سمعت]: ب: قال . ص: وقال . 19 [رحمه الله]: ساقط في ش: ص . 20 ساقط في ب: ص . 21 ص: + والاعراض عنها . 22 ص: معاوضة وسوسة . 23 ش: بالكراهية . 24 [فإن... وسوسة]: ساقط في ص . 25 ش: هاجت . 26 ص: الشهوات . 27 ص: التشغل . 28 [العقل والعلم]: ش: العلم والعقل . 29 ش: والشهوات . 30 [العلم والعقل]: ش: العقل والعلم . 31 [وهكذا... والبيان]: ساقط في ص .

١٢ ١ راجع ونسبك ج ٥ ص ٥٩ مادة «قلب» ، ج ٦ ص ٤٧٦ مادة «نظر» ؛ الملامية ص ١١٣ س ١١ ؛ احياء ج ٣ ص ٢٧٣ س ٩ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٥١ س ٨ ؛ كبرى ص ٦٦ س ٢١ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٨٠ س ٦ ؛ شفاء السائل ص ٢٥ س ٣ ؛ جامع ج ١ ص ٦٢ س ١١ ؛ الشعراني ج ١ ص ١٦٣ س ١٣ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٥١ س ١٤ . ٢ قارن سميث/الحاسبى ص ١٢٦ . ٣ راجع حقائق ورقة ٣٦٠ ب س ٢١ .

يسكت⁸ عن عيوب الناس ويعذرهم فيها ويستر عليهم عيوبهم رجاء أن يصلح الله بذلك⁹ عيوبه ؛ فإن النبي صلى الله عليه وسلم¹⁰ قال : من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله¹¹ عورته وقال النبي صلى الله عليه وسلم¹² : من تتبّع عورة أخيه المسلم تتبّع الله عورته ثم¹³ يفضحه ولو في جوف بيته . ١ . سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت ابن¹⁴ يزدان¹⁵ المدائني قال¹⁶ : رأيت أقواماً من الناس¹⁷ كانت لهم عيوب فسكتوا عن عيوب الناس فستر الله عيوبهم وزالت عنهم تلك العيوب ورأيت أقواماً لم يكن¹⁸ لهم عيوب فاشتغلوا¹⁹ بعيوب الناس فصارت لهم عيوب . ٢ .

١٤ ومن عيوبها الغفلة والتواني والإصرار¹ والتسويق وتطويل² الأمل وتبديد³ الأجل . ومداواتها ما سمعت الحسين بن⁴ يحيى يقول سمعت⁵ جعفرأ⁶ الخلددي⁷ يقول⁸ : سئل الجنيدي : كيف السبيل إلى⁹ الانقطاع إلى الله تعالى¹⁰ ؟ فقال : بتوبة تحل¹¹ الإصرار¹² وخوف يزيل¹³ التسويق ورجاء قصر الأمل على مسالك العمل¹⁴ وذكر الله تعالى¹⁵ على¹⁶ اختلاف¹⁷ الأوقات وإهانة النفس بقربها¹⁸

١٣ 1ش : واعيت . 2 جاء على رأس الورقة (ب ٣٠ ب) : ولقد أحسن من قال : أرى كل إنسان يرى عيب غيره / ويعمي عن العيب الذي هو فيه . 3ش ص : النفس . [عيب نفسه] : على هامش ب . 4ش : ودوامها على . 5ش : ومداواتها أيضا مداومة . 5ش : الاستغفار . ص : الاسفار . 6 [يعمل في] : ش : يعلم . 7ش : مداوات . 8ش : سكت . 9ساقط في ص . 10ساقط في ص . 11ص : + عليه . 12 [النبي صلعم] : ش : عليه السلام . ص : أيضا . 13ش : حتى . 14ش : بن . 15ش : زاذان . 16 [سمعت محمد... يقول] : ص : وقال المدائني . 17 [من الناس] : ساقط في ص . 18ش : تكن . 19ش : اشتغلوا .

١٤ 1ص : والاضرار . 2ب ص : وتقريب . 3ش : وتسويق . ص : وتعجيل . 4ش : ابن . 5 [سمعت... سمعت] : ص : قال . 6ش ب : جعفر . 7ص : الخالدي . 8ساقط في ص . 9ش : الا . 10ش : عز وجل . 11ص : كل . 12ص : الاضرار . 13ش : يزيد . 14 [ورجاء... العمل] : ب : ورجاء يبعث على قصر مسالك الأمل . ص : ورجاء يبعث على مسالك الاجل . 15ساقط في ش ص . 16ش : في . 17ص : اخلاف . 18ش : بتقربها .

١٣ ١ راجع ونسك ج ٤ ص ٤٣٣ مادة «عورة» ؛ احياء ج ٢ ص ١٣٨ س ٩ ؛ الاربعين ص ٧٧ س ١٤ ؛ الفتوة ص ١٩٥ س ٩ ، ص ١٩٦ س ٢ ، ص ٢٤٦ س ٢ ؛ رياض الصالحين ص ٥٨ س ٧ ؛ مجمع الزوائد ج ١ ص ١٣٤ س ٧ ؛ جامع ج ٢ ص ١٥٦ س ٢٤ ؛ كنز ج ٣ ص ١٤٣ فقرة ١٢٥٤ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٧١ س ١٩ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٩٧ س ١٦ . وقارن الاخلاق والسير ص ٦٣ س ١٤ ؛ عوارف ج ٤ ص ١٣٠ س ١٣ ؛ الكواكب الهدية ج ١ ص ٢٢٦ س ٢٠ . ٢ قارن الانوار القدسية للشعراني (بيروت ١٩٦٦) ج ٢ ص ١٢١ س ١٠ (عن الحسن البصري) .

من الأجل ويبُعدها¹⁹ من الأمل . قيل له : فيماذا²⁰ يصل²¹ العبد إلى هذا؟ قال²²: بقلب مفرد فيه توحيد مجرد²³.

١٥ ومن عيوبها رؤيتها¹ والشفقة² عليها . ومداواتها³ رؤية فضل الله تعالى⁴ عليه⁵ في جميع الأوقات والأحوال⁶ ليُسقط ذلك⁷ عنه رؤية النفس . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت الواسطي^١ رحمه الله^٨ يقول^٩: أقرب شيء إلى مقت الله تعالى^{١٠} رؤية النفس وأفعالها . ٢ .

١٦ ومن عيوبها اشتغالها¹ بتزيين² الظواهر والتخشع من غير خشوع والتعبد من غير حضور . ومداواتها الاشتغال³ بحفظ الأسرار لتزيين⁴ أنوار⁵ باطنه أفعال ظاهره فيكون مزيئاً من غير زينة مهيباً⁶ من غير تبع عزيزاً من غير عشيرة . لذلك⁷ قال النبي صلى الله عليه وسلم: من أصلح⁸ سريره أصلح الله علانيته . ١ .

١٧ ومن عيوبها طلب العوض¹ على أعمالها . ١ ومداواتها رؤية تقصيره في عمله² وقلة إخلاصه فإن الكيس في عمله من . أعرض عن طلب الأعواض³ أدباً⁴

19ش:ص: وبعدها . 20ص: فيم ذل . 21ص: يقبل . 22ص: فقال . 23 [فيه... مجرد]: ص: وتوحيد مجرد .

١٥ 1 على هامش ب: رؤية نفلها على رؤيتها حق نفلها . ص: رؤية عيب النفس . 2ص: بالشفقة . 3ش: + في . 4ساقط في ص . 5ساقط في ب . 6 [الاقوات والاحوال]: ش:ص: الاحوال . 7مشطوب في ب . 8 [رحمه الله]: ساقط في ش . 9 [سمعت ابا بكر... يقول]: ص: قال الواسطي . 10ساقط في ش:ص .

١٦ 1ش:ص: الاشتغال . 2ش: بتزين . 3ساقط في ص . 4ش: ليتزين . ب: ليتزين . 5ش: بأنوار . 6ص: مهيباً . 7ش: ولذلك . ساقط في ص . 8ش: + الله .

١٧ 1ص: العراض . 2ش: العسل . 3ش:ص: الاعراض . 4ب: + ابدأ ، ولكنه مشطوب . 5ش: طرباً . ص: طرفاً . 6ش:ص: عالماً . 7 [الله... وان]: ساقط في ب:ص . 8ش: واخرى . 9ساقط في ش: ص: عنه .

١٥ ١ هو ابو بكر محمد بن موسى الواسطي الفرغاني (توفي بعد ٨٣٢٠) . راجع طبقات ص ٣٠٢ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفعات ص ١٧٥ . ٢ قارن طبقات ص ٨٩ س ٢ (عن معروف الكرخي) ؛ حلية ج ١٠ ص ٣٠٣ س ١٨ (عن ابن عطاء) .

١٦ ١ قارن ونسك ج ٢ ص ٤٤٩ مادة «سريرة» .

١٧ ١ قارن حلية ج ١٠ ص ٣٠٣ س ٢٠ ؛ نفعات ص ٨٣ س ٦ .

وتورّع عنه ظرفاً^٥ علماً^٦ بأن الله جلّ جلاله قدّر له قدراً وأن^٧ الذي قدّر له يأتيه دنيا وآخرة^٨ وأن الذي عليه لا يُخرجه منه^٩ إلا الإخلاص .

١٨ ومن عيوبها^١ فقدان لذة الطاعات^٢ وذلك من سقم^٣ القلب وخيانة النفس^٤. ومداواتها أكل الحلال ومداومة الذكر وخدمة الصالحين والدنو منهم والتضرع إلى الله^٥ في ذلك^٦ ليمنّ الله تعالى^٧ على قلبه بالصحة بزوال^٨ ظلمات الأقسام فيجد بذلك^٩ لذة الطاعات^{١٠}.

١٩ ومن عيوبها الكسل وهو ميراث الشيع فإن النفس إذا شبت قويت وإذا قويت أخذت حظها^٢ فإذا أخذت حظها^٣ غلبت القلب بوصوها^٤ إلى حظها^٥. ومداواتها التجويع^٦؛ فإنها إذا جاءت عدمت حظها^٧ وإذا^٨ عدمت حظها^٩ ضعفت وإذا^{١٠} ضعفت غلب عليها القلب فإذا^{١١} غلب عليها القلب حملها على الطاعة وأسقط عنها الكسل . لذلك^{١٢} قال النبي صلى الله عليه وسلم : ما ملأ آدمي^{١٣} وعاءً شراً^{١٤} من بطن^{١٥}؛ حسب ابن آدم أكالات^{١٦} يقمن صلبه^{١٧} فإن كان لا^{١٨} محالة^{١٩} فثلك للطعام وثلث للشراب^{٢٠} وثلث للنفس . ١

٢٠ ومن عيوبها طلب^١ الرياسة بالعلم والتكبر والافتخار به^٢ والمباهاة^٣ فيه على أبناء جنسه . ومداواتها روية منة الله تعالى^٤ عليه بأن^٥ جعله^٦ الله^٧ وعاءً لأحكامه وروية تقصير شكره في تعظيمه^٨ الله تعالى^٩ عليه بالعلم والحكمة

١٨ 1ش: عيوب النفس . 2ش: الطاعة . 3ص: تسقم . 4بص: السر . 5ش: + تعالى . 6[في ذلك]: ساقط في ص . 7ساقط في شص . 8ش: وزول . 9ش: ادراك . ص: لذلك . 10ص: الطاعة .

١٩ 1ص: فاذا . 2ص: خطها . 3ص: خطها . 4ص: لوصوها . 5ص: خطها . 6ص: التجويع . 7ص: خطها . 8ص: فاذا . 9ص: خطها . 10ص: فاذا . 11شص: واذا . 12شص: ولذلك . 13ش: ابن آدم . 14ش: اشر . 15شص: بطنه . 16ش: لقيمات . 17[حسب... صلبه]: ساقط في ص . 18ش: ولا . 19شص: بد . 20ش: للماء .

٢٠ 1ساقط في ص . 2ساقط في ب . 3ش: والمباهاة . ب: والمباهاة . 4ساقط في ص . 5ش: أن . ص: في أن . 6ش: جعلها . 7ساقط في شص . 8ش: نعم . 9ساقط في ص .

١٩ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٣٨ مادة «آدمي» ، ص ٢٩٥ مادة «ثلث» ؛ الورع ص ٦٢ ص ٤ ؛ بستان ص ٢١٤ ص ٣٨ ؛ قسوت ج ٤ ص ٤٨ ص ٢٠ ص ٦٣ ص ٢٢٣ ، ص ٢٢٩ ص ٧ ؛ الذريعة ص ١٢٥ ص ٢٣ ؛ احياء ج ٣ ص ٦٠ ص ٧ ؛ الاربعين ص ١٠١ ص ١٤ ؛ المريدون فقرة ١٢٢ ؛ تلييس ص ٢١٤ ص ٨ ؛ كبرى ص ٣٧ ص ٢ ؛ عوارف ج ٣ ص ١٨٨ ص ١ ؛ رياض الصالحين ص ١٠٧ ص ٦ ؛ جامع ج ٢ ص ١٢٣ ص ٢٦ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٠٢ ص ٢ .

والتزام التواضع والانكسار¹⁰ والشفقة على الخلق والنصيحة لهم ؛ فإنه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال¹¹: من طلب العلم ليباهي به العلماء أو ليماري¹² به السفهاء أو ليصرف¹³ وجوه الناس إليه فليتبوأ مقعده من النار . ١ .
ولذلك¹⁴ قال بعض¹⁵ السلف رضي الله عنهم¹⁶: من ازداد علماً فليزدد¹⁷ خشية¹⁸ ٢ فإن الله عز وجل يقول¹⁹: ﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾^{٢٠} وقال رجل للشعبي²⁰: « أيها العالم ، فقال: العالم من يخشى الله²¹.

٢١ ومن عيوبها كثرة الكلام ، وإنما يتولد ذلك¹ من شيئين: إما² لطلب³ رياسة⁴ يريد أن يرى الناس علمه وفصاحته ، أو قلة⁵ العلم⁶ بما يجلب⁷ عليه⁸ الكلام . ومداواتها تحققه⁹ بأثره مأخوذ بما يتكلم به وأنه مكتوب عليه

10 ش: + للنفس . 11 [فانه ... قال]: ص: قال النبي صلعم . 12 [او ليماري]: ش: وليماري . 13 [او ليصرف]: ش: وليصرف به . ص: + به . 14 ش: وكذلك . 15 ساقط في ش: ص . 16 [رضي الله عنهم]: ساقط في ص . 17 ص: ولم يزد . 18 ص: + ولم يزد من الله الا بعدا . 19 [فان ... يقول]: ص: قال الله تعالى . 20 عل هامش ب: لسفيان ، مصحح . 21 ش: + تعالى .

٢١ 1 ساقط في ش . 2 ساقط في ص . 3 ش: طلب . 4 ص: الرياسة . 5 ش: لقلة . 6 ص: علمه . 7 ش: يجب . 8 ش: كذلك في ب ، ولكنه مشطوب هناك . 9 ش: في تحقيقه . 10 ساقط في ص . 11 ص: قال . 12 ش: + يعلمون ما تفعلون . 13 ساقط في ش: ص . 14 ساقط في ش . 15 [وقال ... ليصمت]: ساقط في ب . ص: قوله صلى الله عليه وسلم وهل يكب الناس على مناخرهم الا حصائد السنهم . 16 ساقط في ش: ص . 17 [صلعم]: ش: عليه السلام . 18 ساقط في ش: ص . 19 [عليه السلام]: ساقط في ص . 20 ش: ما . 21 ش: يكت . 22 [في ... مناخرهم]: ش: عل مناخرهم في النصار . 23 [عليه السلام]: ش: صلى الله عليه وسلم: كل . [وهل ... السلام]: ساقط في ص . 24 ساقط في ش: ص . 25 ش: + ما كان من . 26 ص: الامر . 27 [او ذكر ... وجل]: ش: او اصلاح ذات البين ومثل هذا قال الله العظيم . ص: ولهذا قال تعالى . 28 [الا ... الناس]: ش: + الآية . ص: الآية .

٢٠ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٢٢٨ مادة «باهي» ؛ القاضي النعمان ، دعائم الاسلام ، ج ١ ، تحقيق آصف فيضي (القاهرة ١٩٥٠) ، ص ١١٩ ؛ المقدم ج ٢ ص ٢٢٨ س ٧ ؛ المريدون فقرة ٥٦ ؛ عوارف ج ٣ ص ٦٢ س ٣١ ؛ جامع ج ٢ ص ١٦٠ س ٧ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢١١ س ٢ . وقارن مكارم الاخلاق ص ٥٠٨ س ١١ (يا علي: من تعلم علما ليماري به السفهاء او يجادل به العلماء او ليدعو الناس الى نفسه فهو من اهل النار) . ٢ قارن الاربعين ص ١٥٢ س ٤ (عن ابي الدرداء) . ٣ سورة فاطر ٢٨ . ٤ هو عامر ابن شراحيل بن عمرو الشعبي ابو عمرو (توفي ٨١١٠) . راجع تهذيب ج ٥ ص ٦٥ .

ومسؤول عنه لأن الله تعالى¹⁰ يقول¹¹: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾¹² ١ وقال الله¹³ تعالى¹⁴: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ ٢ وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت¹⁵؛ ٣ وقال النبي¹⁶ صلى الله عليه وسلم¹⁷: إن¹⁸ البلاء موكَّل بالمنطق؛ ٤ وقال عليه السلام¹⁹: وهل²⁰ يُكَبَّ²¹ الناس في النار على مناخرهم²² إلا حصائدُ ألسنتهم؛ ٥ وقال عليه السلام²³: كلام ابن آدم كله²⁴ عليه لا له إلا²⁵ أمر²⁶ بمعروف أو نهي عن منكر أو ذكر الله؛ ٦ وهذا أخذ من قول الله عز وجل²⁷: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ﴾²⁸ ٧.

ومن عيوبها أنها إذا رضيت مدحت المرضي¹ عنه فوق الحد وإذا غضبت ذمّت وتجاوزت الحد. ومداواتها رياضة النفس على الصدق والحق حتى لا يتعدى في مدح من رضي عنه ولا في ذم من سخط عليه فإن أكثر ذلك من قلة المبالاة³ بالأوامر⁴ والنواهي؛ ٥ والله تعالى يقول⁵: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلٌّ أُولَئِكَ

مركز تحقيقات كميون علمي

٢٢ ١بص: الراضي. 2ص: في. 3شربص: المبالاة. 4ص: في الاوامر. 5[والله تعالى يقول]: ص: قال الله تعالى. 6ساقط في ب.

٢١ ١ سورة الانفطار ١٠-١١. ٢ سورة ق ١٨. ٣ راجع الادب المفرد ص ٢٣ من ٢٢؛ المحاسبي، مسائل في أعمال القلوب والحوارج، ص ٢٥٩؛ روضة المقلام ص ٢٨ من ٤؛ تنبيه الغافلين ص ٧٦ من ٣١؛ احياء ج ٣ ص ٨٠ من ٣٠؛ الاربعين ص ١٠٦ من ١٣؛ لباب ص ٢٦١ من ١٠، ص ٢٧١ من ٣؛ شرح الاربعين ص ٤٣ من ١؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٠ من ٢٢؛ جامع ج ٢ ص ١٦٤ من ٢٥؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٣١ من ١٣. ٤ راجع ابن حمدون ص ٧٥ من ٨؛ لباب ص ٣٢٢ من ٣؛ جامع ج ١ ص ١٠٧ من ١٨؛ كنوز ج ٢ ص ١٨ من ١٨؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٢٠ من ٣. ٥ راجع المحاسبي ص ٦٧ من ٨؛ البيان والتبيين ج ١ ص ١٦٩ من ٧؛ رسائل الجاحظ ج ١ ص ١٦٨ من ١؛ تنبيه الغافلين ص ٧٩ من ١٤؛ قوت ج ١ ص ١٤٣ من ٧، ص ١٤٧ من ٢٠؛ احياء ج ٣ ص ٨٠ من ١٥؛ الاربعين ص ١٠٦ من ١٠؛ المریدون فقرة ٩٢؛ كبرى ص ٢٦ من ٥؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٠ من ٦؛ كنوز ج ٢ ص ١٩٢ من ١٣. ٦ راجع ونسك ج ٦ ص ٦١ مادة «كلام»؛ قوت ج ١ ص ١٤٧ من ٢٠. ٧ سورة النساء ١١٤.

كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا⁷ ﴿الآيَةَ⁸؛ ١ والنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ⁹:
احثُوا فِي وَجْهِ الْمَدَاحِينَ¹⁰ التراب¹¹ ٢.

٢٣ ومن عيوبها أنها تستخير الله تعالى¹ في أفعالها² ثم تسخط³ إذا⁴ اختار⁵ لها .
ومداواتها أن يعلم⁶ أنه⁷ يعلم⁸ من الأشياء ظواهرها والله يعلم⁹ بواطنها وحقائقها
وأن حسن اختيار الله تعالى¹⁰ له خير من اختياره لنفسه فما اختار عبد لنفسه
حالاً إلا كان مطويماً¹¹ ببلاء¹ فيعلم¹² أنه مدبر¹³ لا مدبر¹⁴ وأن سخطه¹⁵
للمقضي¹⁶ لا يغير¹⁷ القضاء¹⁸ فيلزم نفسه طريق الرضا بالقضاء¹⁹ ويستريح²⁰.
قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ما من أحد إلا وله رزق يأتيه فمن رضي
برزقه بُورِكَ له فيه ووسَّعَ ومن لم يرضَ به لم يبارك له فيه ولم يُوسَّعَ .
وقال بعض الأنبياء - داود أو غيره: إلهي ، من شرَّ عبادك؟ فقال جلَّ
جلاله: من استخارني فإذا خيرت له اتهمني ولم يرضَ بحكمي²¹.

7 [ان... مسؤولاً]: ساقط في ب. ص. 8 ساقط في ش. ص. 9 [والنبي... يقول]: ص. وقال
النبي صلى الله عليه وسلم. 10 ص. المداحين. 11 [احثوا... التراب]: ش. احث التراب في
وجوه المداحين.

٢٣ 1 ساقط في ص. 2 ب. ص. 3 ص. 4 ص. 5 ص. 6 ش. ص. 7 في ب. كتبت أولاً كلمة «ان» ، ثم
بما. 8 ش. يختار. ص. يختاره. 9 ش. ص. 10 ساقط في ص. 11 ش. ،
اضيفت الهاء اليها. ش. بأنك. 8 ش. تعلم. 9 ص. يعرف. 10 ساقط في ص. 11 ش. ،
هامش ب: منوطاً. ص: متوطاً. 12 ش: + العبد. 13 ص: مدبره. 14 ص: مدبره.
15 ش: تسخطه. 16 ص: المقضي. 17 ش: بغير. 18 ش: القاضي. 19 [فيلزم...
بالقضاء]: ساقط في ص. 20 ش: فيستريح. 21 [قال النبي... بحكمي]: ساقط في ش. ص.

٢٢ ١ سورة الإسراء ٣٦. ٢ راجع ونسبك ج ٦ ص ١٨٢ مادة «مداح» ؛ الأدب المفرد ص ٦٧
ص ٢٠ ؛ مكارم الاخلاق ص ٤٩٣ ص ٨ ؛ نهاية ج ١ ص ٢٠١ مادة «حنا» ؛ مجمع
الزوائد ج ٨ ص ١١٧ ص ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٩ ص ٣٥ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٥٠
ص ٧ .

٢٣ ١ قارن عيون ج ٢ ص ٣٦٥ ص ١٤ ؛ احمد بن محمد البرقي ، كتاب المحاسن (النجف
١٩٦٤) ، ص ٤٨٩ ص ١٦ ؛ العقد ج ٣ ص ٢١٠ ص ١٨ ؛ وقال الفضيل بن عياض:
استخبروا الله ولا تتخبروا عليه ، فرجما اختار العبد أمراً هلاكه فيه . ٢ قارن قوت ج ٣
ص ٦٠ ص ٩ ؛ وفي مناجاة موسى ع: يا رب أي خلقتك أحب إليك؟ قال: من إذا أخذت
منه المحبوب سألني . قال: فأني خلقتك أنت عليه ساخط؟ قال: من يستخبرني من الأمر فإذا
قضيت له سخط قضائي .

- ٢٤ ومن عيوبها كثرة التمني ، والتمني هو الاعتراض على الله تعالى^١ في قضائه وقدره . ومداواتها أن يعلم^٢ أنه لا يدري ما يعقبه^٣ التمني : أيجره^٤ إلى خير أم^٥ إلى شر ، إلى^٦ ما يرضيه أو^٧ إلى ما يسخطه ؛ فإذا تيقن إبهام^٨ عاقبة تمنيه^٩ أسقط^{١٠} عن نفسه ذلك ورجع^{١١} إلى الرضا والتسليم^{١٢} فيستريح . لذلك^{١٣} قال النبي^{١٤} صلى الله عليه وسلم : إذا تمنى أحدكم فلينظر ما يتمنى فإنه لا يدري أحدكم^{١٥} ما يكتب^{١٦} له من^{١٧} أميته^{١٨} ؛^١ ولذلك قال^{١٩} النبي^{٢٠} صلى الله عليه وسلم : لا يتمنين^{٢١} أحدكم الموت لضرّ نزل به وليقل : اللهم أحسني ما كانت الحياة خيراً لي^{٢٢} وتوفني إذا^{٢٣} كانت الوفاة خيراً لي^{٢٤} .
- ٢٥ ومن عيوبها محبتها الخوض^١ في أسباب الدنيا وحديث الناس^٢ . ومداواتها^٣ الاشتغال بالذكر الدائم في كل أوقاته ليشغله ذلك^٤ عن^٥ ذكر^٦ الدنيا وأهلها والخوض^٧ فيما هم فيه ويعلم أن ذلك مما لا يعنيه فيتركه لأن النبي^٨ صلى الله عليه وسلم قال^٩ : من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه .^١

٢٤ 1 ساقط في ص . 2 [إن يعلم] : ساقط في ص . 3 ب : + الندم ، ولكنه مشطوب . 4 ش : يجره . 5 ص : + يجره . 6 ش : أم إلى ص : وإلى . 7 ش : أم . 8 ش : إيهام . 9 ص : تمنيا . 10 ص : سقط . 11 ص : وقد رجع . 12 ش : والتسليم . 13 ش : ولذلك . 14 ش : رسول الله . 15 ساقط في ش ص . 16 ش : كتب . 17 ش : في . 18 ش : أميته . 19 [ولذلك قال] : ش ص : وقال . 20 ساقط في ص . 21 ش ص : يتمنى . 22 [خيراً لي] : ص : خير لي . 23 ش : ما . 24 [خيراً لي] : ص : خير لي .

٢٥ 1 ص : الحرص . 2 ش : النفس . [وحديث الناس] : ساقط في ص . 3 ب : ومداوتها . 4 ساقط في ص . 5 ساقط في ش . 6 ساقط في ش . 7 ص : شغل . 8 [لان... قال] : ص : قال النبي صلى الله عليه وسلم .

٢٤ ١ راجع الأدب المفرد ص ١٥٩ من ٧ ؛ جامع ج ١ ص ١٩ من ٥ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٩٥ من ٧ . ٢ راجع ونسك ج ٦ ص ٢٧٧ مادة «تمنى» ؛ النبلاء ج ١ ص ٣٤٠ من ١٨ ؛ تنبيه المغترين ص ١٨ من ٤ ؛ مختصر التذكرة ص ٢ من ٢٠ .

٢٥ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٢٧١ مادة «ترك» ، ج ٢ ص ٥١٩ مادة «إسلام» ؛ تنبيه الغافلين ص ٧٧ من ٨ ؛ قوت ج ١ ص ١١٦ من ١٦ ؛ الاربعين ص ٨ من ٤ ؛ أحياء ج ٣ ص ٨٢ من ٩ ؛ فضائح الباطنية ص ٤ من ١ ؛ الكشف والتبيين ص ٦٦ من ١٠ ؛ غنية ج ١ ص ١٤٠ من ٩ ؛ لباب ص ٢٧١ من ٦ ؛ شرح الاربعين ص ٣٩ من ١٥ ؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ١٨ من ٣ ؛ شفاء السائل ص ٥٠ من ٣ ؛ جامع ج ٢ ص ١٣٩ من ٦ ؛ كنز ج ٣ ص ٣٦٣ فقرة ٣١٦٣ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٦١ من ١٥ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٤ من ٢٠ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٤١ من ١٥ . وقارن رسائل الجاحظ ج ١ (كتاب كتمان السر وحفظ اللسان) ص ١٦٢ من ١٥ : وقيل لعيسى بن مريم : ما أفضل أعمالك ؟ قال : تركي ما لا يعنيني .

٢٦ ومن عيوبها إظهار طاعاتها^١ ومحبتها^٢ أن يعلم الناس ذلك منه^٣ ويرؤه^٤ والترين بذلك^٥ عندهم . ومداواتها أن يعلم أنه ليس إلى الخلق نفعه ولا ضرره^٦ ويجتهد في مطالبة نفسه بالإخلاص في أعمالها^٧ ليُرَبَّلَ عنه هذا^٨ العيب لأن الله تعالى قال^٩: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا^{١٠} اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ^{١١} الدِّينَ حُنَفَاءَ^{١٢}﴾ .
والنبي صلى الله عليه وسلم يقول حاكياً عن ربه عز وجل أنه قال^{١٢}: من عمل عملاً أشرك فيه غيري فأنا منه بريء^{١٣} وهو للذي أشرك^٢.

٢٧ ومن عيوبها الطمع . ومداواتها أن يعلم أن طمعه^١ يُدخِله في الدنيا^٢ ويُنسيه حلاوة العبادة ويصيرُه عبداً للعبيد^٣ بعد أن خلقه الله حرّاً من عبوديتهم ؛ فقد تعوّد^٤ النبي صلى الله عليه وسلم من الطمع فقال: أعوذ بك من طمع يهدي إلى طبع ومن طمع في غير مطعم^١ وهو الطمع^٥ الذي يُطْبَعُ^٦ على قلبه فيرغبه في الدنيا ويزهده في الآخرة : وروى عن بعض السلف رضي الله عنهم^٧ أنه قال^٨: الطمع هو الفقر الحاضر والغني الطامع^٩ فقير والفقير المتعفف غني والطمع هو الذي يقطع الرقاب^{١٠}. يقول الله تبارك وتعالى: ما وكلت مخلوقاً إلى مخلوق إلا لما يرجو منه ولو لم يرج أحداً غيري ما وكلت مخلوقاً إلى مخلوق أبداً^{١١}. قال الشاعر^{١٢}:

٢٦ ١ش: من: طاعتها . ٢ش: ومحبت . ٣[ذلك منه]: من: منه ذلك . ٤ب: ويرؤه . ص: + منه . ٥ش: ص: بها . ٦[الى ... ضره]: ش: للخلق ضره ولا نفعه . ٧ش: ص: اعماله . ٨ش: ذلك . ٩[لان ... قال]: ش: فان الله تعالى يقول . ص: قال الله تعالى .. ١٠ش: وليعبد . ١١ساقط في ب: ص . ١٢[والنبي ... قال]: ش: وقال رسول الله صل الله عليه وسلم حاكياً عن ربه تعالى . ص: وقال النبي صلعم حكاية عن ربه انه قال . ١٣[منه بريء]: ش: ص: بريء منه .

٢٧ ١ص: طرفه . ٢ش: الرياء . ٣[عبدا للعبيد]: ش: عبدا للعبيد . ٤[فقد تعوذ]: ش: وتعوذ . ص: ويعسوذ . ٥ساقط في ص . ٦ص: + الله . ٧[رضي الله عنهم]: ساقط في ش . ٨[وروي ... قال]: ص: وقال بعض السلف . ٩ص: والطماع . ١٠ش: + ويسود الوجوه ويميت القلوب . ١١[يقوله الله ... ابدأ]: ساقط في ش: ص . ١٢[قال الشاعر]: ش: شعر . على هامش ص: وأنشد . ١٣[أنطمع ... وتعلم]: حماسة البحرى ، الأغاني ، الف با ، لسان: طمعت بليل ان تربع . ١٤طبقات: يقطع ؛ لسان: تضرب . ١٥[وايضاً ... حراً]: ساقط في ش: ب .

٢٦ ١ سورة البينة ٥ . ٢ راجع ونسك ج ٤ ص ٣٧٠ مادة «عَمِلَ» ، حقائق ورقة ٤٤٢ ص ٢١ . وقارن الرعاية ص ١٣٨ س ١٥ ؛ المريدون فقرة ٧٢ .

أَنطَمِعَ فِي لَيْلِي وَتَعَلَّمُ^{١٣} أَنَّمَا تَقَطَّعَ^{١٤} أَعْنَاقَ الرِّجَالِ الْمَطَامِعُ^٢
وَأَيْضاً:

أَطَعْتُ مَطَامِعِي فَاسْتَعْبَدْتَنِي وَلَوْ أَنِّي قَنَعْتُ لَكُنْتُ حُرّاً^{١٥}
٢٨ ومن عيوبها حرصها على عمارة الدنيا والتكثير منها . ومداواتها أن يعلم^١ أن

الدنيا ليست له^٢ بدار قرار^٣ وأن الآخرة هي دار مقر^٤ والعاقل من يعمل لدار
قراره لا لمراحل سفره فإن المراحل تنقطع والمقام في المستقر يبقى فيعمل
لما^٥ إليه مآبه . قال الله تعالى^٦: ﴿أَتَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ
وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ^٧﴾ ، ١ ولأن الله
تعالى يقول^٨: ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ^٩ وَأَبْقَى^{١٠}﴾ وقال تعالى^{١١}: ﴿وَلَلدَّارُ^{١٢}
الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ^{١٢}﴾ . ٢

٢٩ ومن عيوبها استحسان ما ترتكبه^١ من الأمور واستقباح أفعال من تخالفه^٢ .
ومداواتها اتهام النفس لأنها الأمانة^٣ بالسوء وحسن الظن بالخلق لإبهام^٤
العواقب .

٢٨ ١ ش: تعلم . ٢ ساقط في ش . ٣ ص: مقر . ٤ ش: القرار . ٥ ب: ص: ما . ٦ ص:
+ واعلموا . ٧ [وتكاثروا... والاولاد]: ص: الآية . ٨ [ولان... يقول]: ب: + والدار ، ولكنه
مشطوب . ش: وان الله يقول . ص: وقال . ٩ ص: الآخرة . ١٠ [وقال تعالى]: ساقط في ب .
١١ ب: ودار . ١٢ [وقال... يتقون]: ساقط في ص .

٢٩ ١ ص: يرتكبه . ٢ [أفعال من تخالفه]: ش: مخالفته . ص: ما يخالفه . ٣ ص: امره . ٤ ش:
لايهام .

٢٧ ١ راجع ونسبك ج ٤ ص ٢٧ مادة «طمع» ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٤٩ س ١ ٤ كثر
ج ٣ ص ٢٨٢ فقرة ٢٤٥٧ . وانظر محاضرات الادباء ج ٢ ص ٥٢٠ س ١٠ ٤ نهاية
ج ٣ ص ٣١ مادة «طمع» . ٢ راجع حسنة البحري لأبي عبادة الوليد بن عبيد البحري
(بيروت ١٩١٠) ، ص ١٣٤ س ٢ ؛ طبقات ص ٣٠١ س ١٥ ٤ العقد ج ٣ ص ١١٦
س ٧ (المجز فقط) ؛ ونسب البيت الى البعيث في الف با لأبي الهجاج يوسف بن محمد
البلوي (مصر ١٢٨٧) ، ج ١ ص ٢٧٨ س ٢ وفي لسان ج ٨ ص ١٣٧ مادة «ريع» ؛
ونسب البيت الى مجنون بني عامر في الأغاني ج ٢ ص ٣٤ س ١٣ ، ص ٣٥ س ٦ . ويرد
عجز البيت كثل في مجمع الامثال لأبي الفضل احمد بن محمد الميداني ، تحقيق فرايتاغ (بون
١٨٣٨) ٤ ج ١ ص ١٤٥ .

٢٨ ١. سورة الحديد ٢٠ . ٢ سورة الاعلى ١٧ . ٣ سورة الانعام ٣٢ .

٣٠ ومن عيوبها الشفقة عليها^١ والقيام بتعهدتها . ومداواتها الإعراض عنها وقتة الاشتغال بها . كذلك^٢ سمعت^٣ جدّي^٤ يقول : من كرمت عليه نفسه هان عليه دينه . ٢ .

٣١ ومن عيوبها الانتقام لها والخصومة عنهما^١ والغضب لها . ومداواتها^٢ عداوتها وبغضها^٣ ومحبة الانتقام للدين^٤ والغضب لارتكاب المناهي ؛ كما روي عن^٥ النبي صلى الله عليه وسلم أنه^٦ ما انتقم لنفسه^٧ قطّ إلا أن تُنتهك^٨ محارم الله تعالى^٩ وكان^{١٠} ينتقم لله تعالى^{١١} . ١ .

٣٢ ومن عيوبها اشتغالها^١ بإصلاح الظاهر لرؤية الناس وغفلتها^٢ عن إصلاح الباطن الذي^٣ هو موضع نظر الله عز وجل^٤ وهو أولى بالإصلاح^٥ . ومداواتها أن يتيقن^٦ أن الخلق لا يكرمونه إلا بمقدار ما جعله الله^٧ في قلوبهم ويعلم أن باطنه موضع نظر الله^٨ تعالى^٩ فهو أولى بالإصلاح من الظاهر الذي هو موضع نظر الخلق^{١٠} . قال الله تبارك وتعالى^{١١} : ﴿ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلَىٰكُمْ رَقِيبًا ۖ ﴾^١ وقال^{١٢} النبي صلى الله عليه وسلم : إن الله لا ينظر إلى صوركم ولا إلى أعمالكم^{١٣} ولكن ينظر إلى قلوبكم^{١٤} . ٢ .

٣٠ 1 ش:ص: على النفس . 2 ساقط في ص . 3 ش: + من . 4 ش: + وهو .
٣١ 1 ش: لحقها . 2 ش: + في . 3 ص: وبغضتها . 4 [الانتقام للدين]: ش: الدين وأهله . ص: الدين . 5 ش: أن . 6 ساقط في ش . 7 ش: لله (مشطوب) + نفسه . 8 ب:ص: ينتهك . 9 ساقط في ش:ص . 10 ش:ص: فكان . 11 ساقط في ش:ص .
٣٢ 1 ص: الاشتغال . 2 ب:ص: وغفلته . 3 ساقط في ش . 4 [عز وجل]: ش: تعالى . ساقط في ص . 5 [وهو... بالإصلاح]: ساقط في ش:ص . 6 ش: تتيقن . 7 ش:ص: + له . 8 ش: الحق . 9 ساقط في ص . 10 ش: الحق . 11 [تبارك وتعالى]: ش:ص: تعالى . 12 ش: قال . 13 ص: أجسامكم . 14 ساقط في ش:ص .

٣٠ ١ هو أبو عمرو اسماعيل بن نجيد بن أحمد بن يوسف بن سالم بن خالد السلمي (توفي ٥٣٦٦هـ) . راجع طبقات ص ٤٥٤ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع طبقات ص ٤٥٥ س ٧ ؛ مناهج العارفين ورقة ٢٨٨ آ س ٨ ؛ بيان احوال الصوفية ورقة ١١٣ آ س ١١ (قائي سمعت جدي يقول: من كرمت عليه نفسه هان عليه ذنبه) ؛ القشيري ص ٤٩ س ١١ ؛ غنية ج ٢ ص ١٨٢ س ٢٩ ؛ نفحات ص ٢٢٧ س ٢١ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١٥٩ س ٢٣ . وقارن احاسن الكلم ص ١٠ س ١٨ (عن محمد بن الحنفية: من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدنيا) ؛ محاضرات الادباء ج ٢ ص ٥١٩ س ١١ ؛ ابن حمدون ص ٨٣ س ١٩ .

٣١ ١ راجع ونسبك ج ١ ص ٤٥٧ مادة «حرمة» ؛ الملعب ص ١٠٠ س ٩ ؛ المريلون فقرة ٢٠٦ .

٣٢ ١ سورة النساء . ١ . ٢ راجع فقرة ١٢ .

٣٣ ومن عيوبها اهتمامها برزق^١ وقد^٢ ضمن الله له ذلك^٣ وقلة اهتمامها^٤ بعمل^٥ افترضه^٦ الله عليها^٧ لا يقوم أحد به عنها غيره^٨. ومداواتها أن يعلم أن الله الذي خلقه ضمن^٩ له كفاية رزقه فقال: ﴿اللَّهُ^{١٠} الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ^{١١}﴾؛ ١ فكما^{١٢} لا يشك^{١٣} في الخلق^{١٤} لا يشك^{١٥} في الرزق. سمعت محمد بن عبد الله يقول^{١٦} يحكي^{١٧} عن حاتم الأصم^{١٨} قال^{١٩}: ما من صباح إلا ويقول لي الشيطان^{٢٠}: ما تأكل اليوم وما تلبس وأين تسكن؟ فأقول^{٢١}: آكل الموت وألبس^{٢٢} الكفن وأسكن القبر^{٢٣}.

٣٤ ومن عيوبها كثرة الذنوب والمخالفات^١ إلى أن يقسو^٢ القلب. ومداواتها^٣ كثرة الاستغفار والتوبة في كل^٤ نفس ومداومة الصيام والتهجد بالليل وحرمة^٥ أهل الخير ومجالسة الصالحين وحضور مجالس الذكر؛ فإن رجلاً^٦ شكاً إلى النبي^٧ صلى الله عليه وسلم قسوة^٨ قلبه فقال له^٩: ادنّه^{١٠} من الذكر وأكثر من الاستغفار^{١١} فإنني^{١٢} أستغفر^{١٣} الله^{١٤} في اليوم^{١٥} سبعين مرة^{١٦}؛ ١ وقال عليه السلام^{١٦}: إن العبد إذا أذنب^{١٧} نكث في قلبه نكته سوداء فإن^{١٨} تاب واستغفر

٣٣ ١ ش: للرزق. ٢ ب: قد. ٣ [له ذلك]: ش: تعالى ذلك له. ٤ ش: اهتمامه. ٥ ص: بما. ٦ ش: فرضه. ٧ ش: عليه. ٨ [لا... غيره]: ش: ص: هاشم ب: لا يقوم به غيره. ٩ ص: وضمن. ١٠ [فقال: الله]: ش: فقال تعالى: الله. ١١ ص: قال الله تعالى. ١٢ ص: + الآية. ١٣ ص: كما. ١٤ ش: شك. ص: يشك. ١٥ ش: + كذلك. ١٦ ش: شك. ص: يشك. ١٦ ساقط في ش. ١٧ ب: ويحكي (?). (الواو غير واضحة). ١٨ ش: + أنه. ١٩ [سمعت... قال]: ص: قال حاتم الأصم. ٢٠ [ويقول لي الشيطان]: ش: والشيطان يقول لي. ٢١ ص: + له. ٢٢ ش: وألبس.

٣٤ ١ ص: والمحاكيات. ٢ ش: يقس. ص: تغشى. ٣ ش: + في. ٤ ساقط في ش. ٥ ش: وخدمة. ٦ ش: رجل. ٧ ش: رسول الله. ٨ ش: بقسوة. ص: قسوة. ٩ ساقط في ش. ١٠ ش: ادنيه. ص: اذنه. ١١ [وأكثر من الاستغفار]: ساقط في ش. ١٢ ش: وقال صلى الله عليه وسلم اني. ١٣ ش: لأستغفر. ١٤ ص: + تعالى. ١٥ ص: كل يوم. ١٦ [عليه السلام]: ش: صلى الله عليه وسلم. ساقط في ص. ١٧ ص: + ذنباً. ١٨ ص: وإن.

٣٣ ١ سورة الروم ٤٠. ٢ هو أبو عبد الرحمن حاتم بن علوان الأصم (توفي ٨٢٣٧). راجع طبقات ص ٩١ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع طبقات ص ٩٦ من ٩؛ حلية ج ١٠ ص ٤٩ من ٢٥؛ القشيري ص ١٦ من ٦؛ صفوة ج ٤ ص ١٢٦ من ٣؛ نفحات ص ٦٤ من ١٥.

٣٤ ١ راجع مكارم الاخلاق ص ٣٦٣ من ٦؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٤٥٧ من ٤ (عن الترمذي). وقارن كبرى ص ٢٦ من ١٨؛ عوارف ج ٤ ص ٢٠٣ من ١١.

الله¹⁹ ذهبت²⁰ وإن²¹ أذنب²² ثانياً²³ نكت²⁴ في قلبه نكتة²⁴ أخرى إلى²⁵ أن يصير القلب بحيث²⁶ لا يعرف معروفاً ولا ينكر منكراً؛^٢ ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^٣.
 ومن عيوبها حبها¹ الكلام على² الناس والخوض في دقائق العلوم ليصيد³ به قلوب الأغمار⁴ ويصرف بحسن كلامه وجوه الناس إليه⁵. ومداواتها العمل بما يعظ⁶ وأن يعظ الناس بفعله لا بقوله؛ كما روي أن الله تعالى⁷ أوحى إلى عيسى بن مريم⁸: إذا⁹ أردت أن تعظ الناس فعظ نفسك¹⁰ فإن اتعظت¹¹ فعظ الناس¹² وإلا فاستحي¹³ مني¹⁴؛^١ فإن¹⁵ النبي صلى الله عليه وسلم قال¹⁶: مررت ليلة أسري بي بقوم تفرض شفاهم بمقاريض من نار فقلت: من هؤلاء¹⁷ يا أخي¹⁸ جبريل¹⁹؛ قال²⁰: هؤلاء²¹ خطباء²² أممك²³ يأمرون الناس بالبر وينسون أنفسهم وهم يتلون الكتاب²⁴.

ومن عيوبها سرورها وفرحها¹ وطلبها الراحة² وذلك³ من نتائج الغفلة⁴. ومداواتها التيقظ لما بين يديها وعلمه بتقصيره⁵ فيما⁶ أمر به وارتكابه⁷ ما نهى عنه وأن هذه الدار له⁸ سجن ولا سرور له⁹ ولا راحة في السجن؛ فإن النبي

19 ساقط في ص. 20 سن: ذهب... 21 ص: فإن 22 [نكت... ثانياً]: ساقط في ش. 23 ش: نكت. 24 ش: نكتة. 25 ص: فإلى. 26 ص: بحث.

1 ش: + في. ص: حب. 2 ش: بين. 3 ش: لتصيد. ص: ليصيد. 4 ش: الاغيار. ص: الاغنياء. 5 [ويصرف... إليه]: ش: وتصرف وجوه الناس إليها بحسن كلامه. 6 ش: + به. ص: هامش ب: يعلم. 7 ساقط في ص. 8 [بن مريم]: ش: عليه السلام. ساقط في ص. 9 ش: أن. 10 ش: + فعظ، ولكنه مشطوب. 11 ش: اتعظ. 12 [فعظ الناس]: ش: فعظ. ساقط في ص. 13 ش: ص: فاستحيي. 14 ساقط في ص. 15 ش: وإن. ص: قال. 16 ساقط في ص. 17 ص: هؤلاء. 18 ساقط في ش. ص: جبريل. ص: جبرئيل. 20 ش: + لي. ص: فقسال. 21 ص: هؤلاء. 22 ش: + من. 23 ش: + يا محمد. 24 [وهم... الكتاب]: ساقط في ش. ص: الآية.

٢ راجع الرياضة ص ٧٠ من ١٧؛ ادب النفس ص ١١٥ من ٥؛ فوت ج ١ ص ١٦٩ من ٣؛
 احياء ج ٣ ص ١٠ من ١١ (عن ميمون بن مهران)؛ الطرطوشي ص ١٥ من ٢؛ غنية ج ١
 ص ١٣٦ من ٢٨؛ عوارف ج ٤ ص ١٨٠ من ١٨؛ سميت/الحماسي ص ٨٩ (عن مشكاة
 المصابيح للتهريزي)؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣١٠ من ١٧. ٣ سورة المطففين ١٤.

٣٥ راجع فضائح الباطنية ص ٨١ من ١. وقارن القشيري ص ٩٩ من ٣١. ٢ راجع الرعاية
 ص ٢٩١ من ١١. وقارن حلية ج ٨ ص ١٧٢ من ٢٢. وانظر سورة البقرة ٤٤.

صلى الله عليه وسلم قال¹⁰: الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر؛^١ فيجب¹¹ أن يكون¹² عيشه¹³ فيها عيش المسجونين لا عيش المستريحين¹⁴. وحكي عن داود الطائي^٢ أنه قال¹⁵: قطع نياط¹⁶ قلوب العارفين ذكر¹⁷ أحد الخلودين¹⁸. وقال رجل لبشر الحافي: ما لي أراك مهموماً؟ فقال: لأنني مطلوب¹⁸.^٣

ومن عيوبها اتباعها هواها¹ وموافقة² رضاها وارتكاب مراداتها³. ومداواتها ما أمرها⁴ الله تعالى⁵ به من⁶ قوله تعالى⁷: ﴿وَتَهَيَّ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾^١، وقوله تعالى⁸: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾^٢. وروى⁹ عن¹⁰ مضر¹¹ القاري أنه قال¹²: لتحت الجبال بالأظافر¹³ أهون¹⁴ من مخالفة الهوى إذا تمكن في¹⁵ النفس^٣.

٣٦ 1 ش: + بالدنيا . 2 ش: للراحة . 3 ص: وتلك . 4 [وذلك... الغفلة]: ش: وكل من هذا من قبائح الغفلة . 5 ب: بتقصير . 6 ب: ما . 7 ب: ص: وارتكاب . 8 ساقط في ش . 9 ساقط في ش ص . 10 [فإن... قال]: ش: فإنه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال . ص: قال النبي صلى الله عليه . 11 ص: يجب . 12 ب: + فيها ، ولكنه مشطوب . 13 ب: عيشها . 14 [لا عيش المستريحين]: ساقط في ب . ش: لا عيش المسرحين . 15 [وحكي... قال]: ص: قال داود الطائي . 16 ساقط في ص . 17 ش: بذكر . 18 ص: الجلودين . 19 ش: + وليس لي عذر .

٣٧ 1 ش: لهاها . 2 ص: وموافقتها . 3 ش: أرادتها . ص: مداواتها . 4 ش: أمر . ص: أمره . 5 ساقط في ص . 6 ص: في . 7 ساقط في ش ص . 8 [فإن... تعالى]: ش: وقال أيضا . ساقط في ص . 9 ش: وما روي . ص: وما قال . 10 ب: + المر ، ولكنه مشطوب . ساقط في ص . 11 ش: نصر ؛ تنبيه المغترين: خصص . 12 [أنه قال]: ساقط في ص . 13 ش: بالأظافر . 14 ص: + علي . 15 ص: من .

٣٦ ١ راجع ونسلك ج ٢ ص ٤٣١ مادة «سجن» ؛ المعقد ج ٣ ص ١٧٢ ص ٢١ ؛ تنبيه الغافلين ص ٨٨ ص ١ ؛ طبقات ص ١٧ ص ١٧ ؛ القاضي النعمان ، دعائم الاسلام ، ج ١ ص ٦٠ ؛ أحسن الكلم ص ٧ ص ١٥ ؛ أحياء ج ٣ ص ١٣٩ ص ١٦ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٠٨ ص ١٤ ، ص ٥٤١ ص ١١ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٨٩ ص ٢ ؛ جامع ج ٢ ص ١٤ ص ٢٦ ؛ كنوز ج ٢ ص ٦٥ ص ٢٧ ؛ زهرة الناظرين ص ٢١٥ ص ١٣ ؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ١١٦ ص ٦ ؛ ريتر ص ٥٠ . ٢ هو ابو سليمان داود بن نصير الطائي الكوفي الزاهد (توفي ٨١٦٢) . راجع القشيري ص ١٢ ؛ الشعرائي ج ١ ص ٩٩ ؛ شذرات ج ١ ص ٢٥٦ . ٣ راجع ابن مسكويه ص ١٦٥ ص ١٠ ؛ صفوة ج ٢ ص ١٨٦ ص ٢١ .

٣٧ ١ سورة النازعات ٤٠-٤١ . ٢ سورة يوسف ٥٣ . ٣ راجع تنبيه المغترين ص ١١٢ ص ١ . وانظر حلية ج ٨ ص ١٨ ص ٣ (عن ابراهيم بن ادهم) .

٣٨ ومن عيوبها ميلها إلى معاشرة الأقران وصحبة الإخوان . ومداواتها أن يعلم^١ أن الصاحب^٢ له مفارق والمعاشرة منقطعة^٣؛ كما^٤ روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال له جبريل عليه السلام^٥: عيش ما شئت فإنك ميت وأحبب من أحببت^٦ فإنك مفارقه واعمل ما شئت فإنك مسجزي^٧ به^٨ واعلم أن شرف المؤمن قيامه بالليل وعزه استغناؤه عن الناس^٩. وقال أبو القاسم^{١٠} الحكيم: ٢ الصداقة عداوة إلا ما وافيت^{١٠} وجمع المال حسرة إلا ما واسيت والمخالطة تخليط إلا ما داريت .

٣٩ ومن عيوبها أنسها^١ بطاعتها^٢ ورؤية استحسانها^٣. ومداواتها أن يعلم أن أفعالها وإن أخلصت^٤ فهي^٥ معلولة وأن^٦ أفعالها لا تخلو^٧ من العلل ويعلم أنه لا يخلص عملها إلا بسقوط رؤية استحسانها لأفعاله^٨.

٤٠ ومن عيوبها إمانتها^١ النفس باتتباع الشهوات فإن النفس إذا تمكنت^٢ من ذلك ماتت عن^٣ الطاعات والموافقات . ومداواتها منعها عن مراداتها وحملها على المكاره ومخالفتها فيما تطلب فإن^٤ ذلك^٤ الذي^٥ يميت عنها شهواتها . قيل لأبي حفص: بماذا يستجلب^٦ صلاح النفس؟ قال: بمخالفتها^٧ فإنها موضع كل آفة .

٤١ ومن عيوبها أن^١ تأمن من^٢ مكر الشيطان وتسويله ووساوسه^٣ ومكره^٤. ومداواتها تصحيح العبودية بشرائطها والتضرع إلى الله تعالى^٥ في أن يمن عليك^٦ بذلك ؛

٣٨ ١ ش: تعلم . ٢ ش: المصاحب . ٣ ش: ينقطع . ٤ ش: لما . ٥ [عليه السلام]: ساقط في ص . ٦ ش: ص . ٧ ش: شئت . ٨ ش: مجزا . ٩ [واعلم... الناس]: ساقط في ش ص . ١٠ ش: القسم . ١٠ ش: صفيت .

٣٩ ١ ش: مؤانستها . ٢ ص: بطاعتها . ٣ ص: + استحسانها . ٤ ش: اخلصتها . ٥ [وان... فهي]: ص: واخلاصها . ٦ ش: فان . ٧ ش: تخلوا . ٨ [ويعلم... لأفعاله]: ش: وتعمل في اسقاط رؤية استحسانها أفعاله . ص: ورؤية استحسانه أفعاله .

٤٠ ١ ش: امانة . ص: انهاء . ٢ ش: مكنت . ٣ ب: من . ٤ ش: + هو . ٥ ساقط في ص . ٦ ص: تستجلب . ٧ ش: بمخالفتها .

٣٨ ١ راجع الطرطوشي ص ١٠ من ١ ؛ نزمة الناظرين ص ٢١٦ من ١٤ . وقارن الاربعين ص ٢٨٣ من ١١ . ٢ هو اسحاق بن محمد بن اسماعيل ابو القاسم الحكيم السمرقندي (توفي ٨٣٤٢) . راجع صفحات ص ١٢٤ .

- لأن^٧ الله تعالى قال^٨: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾^١.
- ٤٢ ومن عيوبها الترسّم^١ برسم^٢ الصلاح من غير مطالبة القلب بالإخلاص فيما ترسّم^٣ به من الصلاح . ومداواتها ترك الخشوع في^٤ الظاهر إلا بقدر^٥ خشوع^٦ الباطن مما يرى^٧ في قلبه وسره^٨؛ لأن^٩ النبي صلى الله عليه وسلم قال^{١٠}: المتشبع^{١١} بما لم^{١٢} يُعْطَ^{١٣} ٢.
- ٤٣ ومن عيوبها قلة^١ الاعتبار بما يرى من إهمال الله^٢ إيّاه في ذنوبه . ومداواتها دوام الخشية وأن يعلم^٣ أن ذلك الإهمال ليس بإهمال^٤ وأن الله تعالى^٥ مسائله عن ذلك ومجازيه به^٦ إلا أن يرحمه فإن^٧ الاعتبار لأهل الخشية لأن^٨ الله تعالى يقول^٩: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً^{١٠} لِمَنْ يَخْشَى﴾^{١١} وقال^{١٢} القائل^{١٣}:

قد غرّها إهمالُ خالقها لها^{١٣} لا تحسبن إهمالها إهمالا^{١٤}



- ٤١ ١ ص: أنها . ٢ ساقط في ش: ص . ٣ ش: وسوايه . ص: وسوايه . ٤ ساقط في ش: ص . ٥ ساقط في ص: ص . ٦ ص: عليه . ٧ ص: قال . ٨ ش: يقول . ساقط في ص: ص .
- ٤٢ ١ ش: التوسم . ٢ ش: بوسم . ٣ ش: توسم . ص: برسم . ٤ ساقط في ش: ص . ٥ ش: ص: + ما يرى من . ٦ ش: الخشوع . ٧ [مما يرى]: ساقط في ش: ص . ٨ ص: قال . ٩ ساقط في ص: ص . ١٠ ش: المتشبع . ص: المتشبع . ١١ ش: لا . ١٢ ش: يملك . ١٣ ش: ذور .
- ٤٣ ١ ش: قلت . ٢ ش: + تعالى . ٣ [وإن يعلم]: ش: ويعلم . ب: + أن ، ولكنه مشطوب . ٤ ش: تعالى ، وفوقها «تبارك» . ساقط في ص: ص . ٥ ص: سائله . ٦ [ومجازيه به]: ش: ومجازيه . ٧ [ذلك... فان]: ساقط في ص: ص . ٨ ص: قال . ٩ ساقط في ص: ص . ١٠ ش: عبرة . ١١ ص: قال . ١٢ ش: + بيت . ١٣ ساقط في ص: ص . ١٤ ص: اهمالها .

٤١ ١ سورة الحجر ٤٢ .

- ٤٢ ١ انظر الرعاية ص ١٨٢ س ٢١ (كما جاء في الحديث: تعوذوا بالله من خشوع النفاق ، قيل وما خشوع النفاق ، قال ان يخشع البدن والقلب ليس بخاشع) . ٢ راجع ونسك ج ٢ ص ٣٦٧ مادة «زور» ، ج ٣ ص ٦٠ مادة «تشيع» ؛ الملامتية ص ١١١ س ١٥ ؛ نهاية ج ٢ ص ٢٠٢ مادة «شيع» ؛ جامع ج ٢ ص ١٧١ س ١٢ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٥٣ س ٨ .

- ٤٣ ١ قارن غرر ص ٥٣ س ١٥: ولكن غرهم الإهمال حتى ظنوا انه اهمال . ٢ سورة النازعات . ٢٦ .

٤٤ ومن عيوبها محبتها^١ لإفشاء^٢ عيوب إخوانه وأصحابه . ومداواتها أن يرجع^٣ في ذلك إلى نفسه فيحب^٤ للناس ما^٥ يحب^٦ لنفسه ؛ كما روي عن النبي^٧ صلى الله عليه وسلم أنه قال^٨ : المسلم الذي^٩ يرضى لأخيه^{١٠} ما يرضى لنفسه ؛^{١١} وعنه^{١٢} صلى الله عليه وسلم أنه قال^{١٢} : من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله عورته .^٢

٤٥ ومن عيوبها ترك الاستزادة من نفسه في أفعاله وأقواله ورضاه عنها بما هي^١ فيه . ومداواتها^٢ الحرص على طلب الزيادة في أفعاله وأقواله بحسن الاقتداء بالسلف^٣ ؛ فإن^٤ علياً^٥ رضي الله عنه قال^٦ : من لم يكن في الزيادة^٧ فهو في النقصان^٨ .

٤٦ ومن عيوبها تحقير المسلمين والترفع^١ والتكبر عليهم . ومداواتها الرجوع إلى التواضع واعتقاد حرمة المسلمين ؛ فإن^٢ الله تعالى يقول^٣ لنبيه عليه السلام^٤ : ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ .^١ واعلم أن التكبر^٥ هو الذي أوقع إبليس عليه اللعنة^٦ فيما أوقع^٧ فيه حيث قال : ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^٨ ؛^٢ والنبي

٤٤ ١ ش : حبة . ٢ ش : افشاء . ٣ ش : ترجع . ٤ ب ص : وتحب . ٥ ش : كما . ٦ ب ص : تحب . ٧ ش : + صل الله ، ولكنه مشطوب . ٨ [كأ... قال] : ص : كما قال النبي صلعم . ٩ ش : + لا . ١٠ ش : + إلا . ١١ ش : وما روي عنه . ١٢ [وعنه... قال] : ص : وقال .

٤٥ ١ ش ص : هو . ٢ ب : + ان ترجع في ذلك الى نفسه فيحب للناس ما يحب لنفسه كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم ، ولكنه مشطوب . ٣ ش : + الصالح . ٤ ص : قال . ٥ ش ص : علي بن (ش : ابن) ابي طالب . ٦ ساقط في ص . ٧ ش ص : زيادة . ٨ ش ص : نقصان .

٤٦ ١ ش : + عنهم . ٢ ص : قال . ٣ ساقط في ص . ٤ [عليه السلام] : ش ص : صسل الله عليه وسلم . ٥ ص : الكبر . ٦ [عليه اللعنة] : ساقط في ش ص . ٧ ش : وقع . ص : اوقعه . ٨ [خلقتني... طين] : ساقط في ش ب . ٩ [والنبي... نظر] : ش : ونظر النبي صلى الله عليه وسلم . ص : ونظر النبي صلعم . ١٠ ساقط في ش . ١١ ساقط في ش ص . ١٢ ش : وحرم من . ١٣ ش : + وهي . ١٤ ش : وان يظن به ظن السوء . ص : وان يظن ظن سوء .

٤٤ ١ راجع ونسبك ج ١ ص ٣٥ مادة «أخ» ؛ حلية ج ٨ ص ٢٥ س ١٦ . وقارن الاخلاق والسير ص ١٩ س ١٧ . ٢ راجع فقرة ١٣ .

٤٦ ١ سورة آل عمران ١٥٩ . ٢ سورة الاعراف ١٢ . ٣ راجع ونسبك ج ١ ص ٤٥٧ مادة «حرمة» ؛ قوت ج ٢ ص ١١٨ س ١٢ . ٤ راجع قوت ج ٤ ص ١٢٦ س ٢٠ ؛ احياه ج ٢ ص ١٢٣ س ٣٢ ؛ الفتوة ص ١٩٧ س ١١ .

عليه السلام نظر^٩ إلى الكعبة فقال: ما أعظمك وأعظم حرمتك ؛ والمؤمن أعظم حرمة^{١٠} عند الله منك ؛^٣ إن الله تعالى^{١١} حرّم منك واحدة^{١٢} ومن المؤمن ثلاثة^{١٣}: دمه وماله وعرضه^{١٤}.

٤٧ ومن عيوبها الكسل والقعود^١ عن الأوامر^٢. ومداواتها أن يعلم^٣ أنه مأمور من جهة الله^٤ تعالى^٥ ليحمله فرح ذلك على النشاط في أداء الأوامر^٦. كذلك سمعت جدّي^٧ يقول: قال بعضهم^٨: التهاون بالأمر^٩ من قلة المعرفة بالأمر^{١٠}.

٤٨ ومن عيوبها أن يتزبى^١ بزّي الصالحين ويعمل^٢ عمل^٣ أهل الفساد^٤. ومداواتها ترك زينة الظاهر إلاّ بعد إصلاح الباطن فإذا تزبى^٥ بزّي^٦ قوم^٧ اجتهد^٨ أن يوافقهم في أخلاقهم وأفعالهم^٩ كلّها أو بعضها ؛ لأنه روي في الخبر^{١٠}: كفى^{١١} بالمرء^{١٢} شراً أن يرى^{١٣} الناس أنه يخشى الله وقلبه فاجر ؛ وقال أبو عثمان: خشوع^{١٤} الظاهر مع فجور القلب يورث الإصرار .

٤٩ ومن عيوبها تضييع أوقاتها بالاشتغال بما لا يعنيه^١ من أمور الدنيا والحوض فيها مع أهلها . ومداواتها أن يعلم^٢ أن أوقاته^٣ أعزّ الأشياء^٤ فليشغلها^٥ بأعزّ

مركز تحقيق تكملة ترمذ في علوم الحديث

٤٧ 1ش: والقعود . 2شص: الامر . 3[ان يعلم]: ساقط في ب . 4ش: الحق . ص: الخلق . 5ساقط في شص . 6ش: الامر . 7ش: عن جدي اسماعيل ابن (والصواب: بن) نجيد رحمه الله . ص: + ابن نجيد . 8[قال بعضهم]: ساقط في شص . 9شص: بالأوامر .

٤٨ 1ش: تزبى . 2ش: وتعمل . 3ش: يعمل . ص: اعمال . 4[اهل الفساد]: ش: الفساق . 5ش: تزبى . 6ش: بزينة . 7[بزى قوم]: ساقط في ص . 8ب: تجتهد . ش: فاجتهد . 9ش: بعينها . 10شص: + انه قال . 11ساقط في ص . 12شص: بالرجل . 13ش: يراه . 14على هامش ب: الخشوع . وفي نص ب: زينة .

٤٩ 1ص: يعنينا . 2شص: تعلم . 3ش: وقتك . ص: وقته . 4ص: + عليه . 5ش: فتشغلها . ص: فيشغله .

٤٧ ١ راجع صفحات ص ٨٦ س ٢٤ (عن ابي عثمان الخيري)؛ حقائق ورقة ٩٠ ب س ١٦ (عن جد المؤلف) .

ولأن⁷ الغضب يُخرج العبد⁸ إلى حدّ الهلاك إذا لم يصحبه⁹ من الله تعالى¹⁰ زجر ومنع¹¹.

٥١ ومن عيوبها الكذب . ومداواتها حمل النفس على الصدق وترك¹ الاشتغال برضا الخلق وسخطهم ، فإنّ الذي يحمل صاحب الكذب على الكذب طلب رضا الناس² والتزيّن لهم وطلب الجاه عندهم ؛ فإنه روي عن رسول الله³ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال⁴: الصدق يهدي إلى البرّ والبرّ يهدي إلى الجنة⁵ والكذب يهدي إلى الفجور والفجور يهدي إلى النار .^١

٥٢ ومن عيوبها البخل والشحّ وهما نتائج محبة الدنيا . ومداواتها أن تعلم¹ أنّ الدنيا قليلة وأنها فانية وأنّ² حلالها حساب وحرامها عذاب³. كما روي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال⁴: حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة^١ وإنّ الله⁵ تعالى أخبر عنها أنّها متاع الغرور فلا تبخل^٥ بها ولا تشحّ⁷ وتجتهد⁸ في بذلها ولا تمسك⁹ منها إلاّ مقدار¹⁰ ما تدافع¹¹ به¹² وقتك¹³؛ فإنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم¹⁴ قال¹⁵: أنفق يا بلال¹⁶ ولا تخش من ذي العرش إقلالاً¹⁷.

٥١ 1 [جعل... وترك]: شرب: ترك. 2 ش: الخلق. 3 [رسول الله]: ش: النبي. 4 [فانه... قال]: ص: قال النبي صلعم. 5 [والبر... الجنة]: ساقط في ص.
٥٢ 1 ص: يعلم. 2 ب: + وإن. 3 ش: ص: عقاب. 4 [كا... قال]: ص: وقال صلى الله عليه. 5 [وإن الله]: ش: والله. 6 ش: ص: يبخل. 7 ش: يشح عليها الا عقل بهيمة وأما العاقل الكامل فقد. ص: يشح. 8 ش: يجتهد. ص: ويجتهد. 9 ش: ص: يمسك. 10 ساقط في ص. 11 ش: يدافع. ص: يدفع. 12 ساقط في ص. 13 ش: ص: وقته. 14 ساقط في ص. 15 ص: + لبلال. 16 ساقط في ب. 17 ص: اقلال.

٥١ ١ راجع ونسبك ج ٣ ص ٢٨٤ مادة «صدق» ؛ المحاسبي ص ٤٤ س ٢ ؛ روضة العقلاء ص ٣٧ س ١٤ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٦١ س ١٤ .
٥٢ ١ راجع قوت ج ٢ ص ١٧٦ س ١٦ ، ص ١٨٢ س ٣ (عن عيسى عليه السلام) ؛ احياء ج ٣ ص ١٣٩ س ١٨ ؛ الأربعين ص ١٤٠ س ٨ ؛ محاضرات الأدباء ج ٢ ص ٥٢٠ س ٩ ؛ غنية ج ١ ص ١٤٦ س ١٤ ؛ تنبيه المفترين ص ٥٢ س ٤ (عن عيسى) ؛ كز ج ٣ ص ١١٠ فقرة ٩٨٧ ؛ كنوز ج ٢ ص ٤١ س ٣١ ؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٦٨ س ١٤ ؛ نزهة الناظرين ص ٢١٥ س ٣١ . ٢ هو بلال بن رباح المؤذن (توفي ٥٢٠) . راجع ابن عبد البر ، الاستيعاب في معرفة الاصحاب ، ص ١٧٨ . ٣ راجع اللمع ص ٩٦ س ١٤ ؛ عوارف ج ٣ ص ٥٤ س ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٩١ س ٢٤ ؛ كنوز ج ١ ص ١٢٠ س ٢٤ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٨٢ س ٢٠ . وقارن مكارم الاخلاق ص ١٧ س ٢٠ .

٥٣ ومن عيوبها بُعد^١ أملها . ومداواتها تقريب الأجل ؛ ويعلم^٢ أن بعض السلف قال : أحبّ الله أن لا يؤمّن على حال فاحذره^٣ على الأحوال كلّها .

٥٤ ومن عيوبها الاغترار بالمدائح الباطلة . ومداواتها أن لا يعرفه كلام الناس مع ما يعرفه من نفسه فإن حقيقة الأمر تخلص^١ إليه دونهم وأن ثناءهم عليه بخلاف^٢ ما يعرفه الله تعالى^٣ منه ويعرف^٤ هو من نفسه لا ينجيّه من عار^٥ تبعاته^٦.

٥٥ ومن عيوبها الحرص . ومداواتها أن يعلم أنه لا يستجلب بحرصه زيادةً على ما^١ قدر^٢ الله له من^٣ رزقه^٤. كما روى ابن^٥ مسعود رضي الله عنه^٦ عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنه قال^٧: إن الله تعالى^٨ يقول للملك^٩: اكتب رزقه وعمله وأجله وشقيّ أو سعيد^{١٠}؛^١ والله تعالى^{١١} يقول: ﴿ما يُبدّلُ القولُ لُدّيّ وما أنا بظلامٍ للعبيدِ^{١٢}﴾ . ٢ .

٥٦ ومن عيوبها الحسد . ومداواتها أن يعلم أن الحاسد عدوّ نعمة^١ الله تعالى^٢. وقال النبيّ عليه السلام^٣: لا تحاسدوا ولا تباغضوا وكونوا عبادَ الله إخواناً^٤؛^١ ونتيجة الحسد من^٥ قلة الشفقة على المسلمين .

مركز تحقيق وتصوير علوم إسلامية

٥٣ ١ش: طول . ٢ش: وتعلم . ٣ش: فاحذروه . ب: فاخذت .

٥٤ ١ش: ب: يخلص . ٢ص: خلاف . ٣ساقط في شص . ٤شص: وما يعرفه . ٥ساقط في شص . ٦ش: تبعته فلم يفتّر به .

٥٥ ١[عل ما]: ش: فيما . ص: بما . ٢ص: قدره . ٣ش: في . ٤ش: رزق . ص: + بحرص زيادة مما قدره الله له من رزقه (اعيد خطأ) . ٥ش: عن بن . ٦[رضي الله عنه]: ساقط في ش . ٧[كما... قال]: ص: كما قال النبيّ صلعم . ٨ساقط في ص . ٩ش: + الذي وكل عليه . ١٠[اكتب... سعيد]: ش: اكتب أجله وعمله وشقاوته وسمادته . ص: اكتب أجله ورزقه وعمله وشقياً أو سعيداً . ١١ساقط في ص . ١٢[و... للعبيد]: ساقط في ص .

٥٦ ١ش: لنعمة . ٢ساقط في ص . ٣[وقال... السلام]: ش: والنبيّ صلى الله عليه وسلم يقول . ص: وقال النبيّ صلى الله عليه وسلم . ٤[ولا... إخواناً]: ساقط في ب . ص: ولا تباغضوا . ٥[ونتيجة... من]: ش: واعلم ان الحسد يورث لصاحبه .

٥٥ ١ راجع ونسبك ج ٢ ص ٢٥٤ مادة «رزق» . وقارن الأدب المفرد ص ٥٧ س ٢٢ . ٢ سورة ق ٢٩ .

٥٧ ومن عيوبها الإصرار على الذنب مع تمنّي المغفرة ورجاء الرحمة . ومداواتها أن يعلم^١ أن الله تعالى^٢ أوجب الرحمة^٣ لمن لا يُصِرّ على ذنبه^٤ حيث قال: ﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾^١. وقال أبو حفص: الإصرار على الذنب^٥ من التهاون بقدرته^٦ الله تعالى^٧؛ ويعلم^٨ أن الله تعالى^٩ أوجب الرحمة للمحسنين فقال: ﴿إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^{١٠} وأوجب^{١١} المغفرة للتائبين حيث قال: ﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ﴾ الآية^{١٢}.

٥٨ ومن عيوبها أنها لا تجيب إلى الطاعات^١ طوعاً . ومداواتها^٢ رياضتها بالجوع والعطش والتقطع في الأسفار^٣ والحمل على المكاره . سمعت منصور بن^٤ عبد الله يقول سمعت عمي البسطامي يقول سمعت أبي يقول^٥: قال رجل لأبي يزيد قدّس الله روحه^٦: ما أشدّ ما لقيت في سبيل الله؟ قال: لا يمكن؟ وصفه فقال^٧: ما أهون ما لقيت في سبيل الله؟ قال: لا يمكن نعمته^٨ قال^٩: ما^{١٠} أشدّ ما^{١١} لقيت^{١٢} نفسك منك^{١٣} في سبيل الله؟ قال: لا يمكن

٥٧ ١ ب: يعلم . ٢ ساقط في ش من . ٣ ش من: مغفرته . ٤ ش: ذنب . ٥ ش: الذنوب . ٦ ب من: بقدر . ٧ ساقط في ش من . ٨ ش: وتعلم أيضاً . ب: وتعلم . ٩ ساقط في ص . ١٠ [الرحمة... المحسنين]: ساقط في ب . ص: أوجب الرحمة للمسلمين . ١١ ساقط في ب . ١٢ ساقط في ش من .

٥٨ ١ ش: طاعة . ص: الطاعة . ٢ ش: + في . ٣ [في الأسفار]: ش: بالأسفار . ص: والأسفار . ٤ ش: ابن . ٥ [سمعت منصور... يقول]: ب: كما . ساقط في ص . ٦ [قدّس الله روحه]: ساقط في ش من . ٧ ش: + لي . ٨ ش: ص: قيل . ٩ ش: لي وصفه . ص: وصفه . ١٠ ش: ص: قيل . ١١ ص: فما . ١٢ ص: فما . ١٣ ش: ص: + من . ١٤ ساقط في ش من .

٥٦ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٤٦٥ مادة «تجاهد» ؛ الرعاية ص ٣٠٧ ص ٢٣ ؛ الادب المفرد ص ٧٩ ص ٢٢ ؛ روضة العقلاء ص ١١٣ ص ٤ ؛ ص ١٧٩ ص ١٩ ؛ تنبيه الغافلين ص ٦٤ ص ٨ ؛ قوت ج ٤ ص ١٢٨ ص ١ ؛ آداب الصحبة ص ٣١ ص ٥ والمراجع المسجلة هناك ؛ أحياء ج ٢ ص ١٢٥ ص ١١ ؛ ج ٣ ص ١٢٨ ص ٢٤ ؛ صفوة التصوف ص ٩ ص ١١ ؛ ابن حمدون ص ٧٢ ص ١٨ ؛ الفتوة ص ١٩٧ ص ٤ ؛ ص ٢٤٦ ص ٧ ؛ رياض الصالحين ص ٢٥٥ ص ١١ ؛ شرح الأربعين ص ٧٤ ص ١٦ ؛ نزهة الناظرين ص ٣١١ ص ٢٩ ؛ وقارن أحياء ج ٣ ص ١٢٨ ص ٢١ .

٥٧ ١ سورة آل عمران ١٣٥ . ٢ سورة الاعراف ٥٦ . ٣ سورة هود ٩٠ .

وصفه¹⁵ فقال¹⁶: ما¹⁷ أهون ما¹⁸ لقيت نفسك منك في سبيل الله¹⁹؟ قال: أمّا هذا فنعم: دعوتها إلى شيء من الطاعات فلم تجبني طوعاً فمنعها الماء سنة²⁰ واحدة.

٥٩ ومن عيوبها حرصها على الجمع والمنع . ومداواتها أن تعلم¹ أنها ليست آمنة² من انقضاء³ عمره وقرب أجله فيجمع⁴ على قدر يقينه⁵ من عمره⁶ ويمنع بقدر⁷ حياته فمن لا يأمن على نفس من أنفاسه فجمعه لذلك غرور ومنعه لغيره مع⁸ حصول التبعة على نفسه جهل⁹؛ مع ما¹⁰ روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال¹¹: أيتكم مال وارثه أحب إليه من ماله؟ قالوا¹²: ليس منا أحد إلا وماله أحب إليه من مال وارثه فقال¹³: مالك¹⁴ ما قدمت ومال وارثك ما أخرت . ١.

٦٠ ومن عيوبها صحبتها مع المخالفين والمعرضين عن الحق . ومداواتها الرجوع إلى صحبة الموافقين¹ والمقبلين على الحق². قال النبي صلى الله عليه وسلم³: من تشبه بقوم فهو منهم⁴؛ ١ وقال⁵ عليه السلام⁶: من كثر سواد قوم فهو منهم⁷. ٢ وقال بعض السلف: صحبة الأشرار تورث⁷ سوء الظن⁸ بالأخيار⁹.

15 [فقال: ما أهون... وصفه]: مشطوب (خطاً؟) في ب. 16 ص: قيل . 17 ص: فما . 18 ص: فما . 19 [قال: لا يمكن... الله]: ساقط في ص . [نفسك... الله]: ص: منك نفسك . 20 ساقط في ش ص .

٥٩ 1 ش: ص: يعلم . 2 [أنها... انقضاء]: ش: بايهام . ص: ايهسام . 3 ش: فيمنع . 4 ش: يقينه . 5 [من عمره]: ساقط في ش ب . 6 ش: ص: على قدر . 7 ص: حيوته . 8 ش: منع . 9 [التبعة... جهل]: ش: التباعات جميل . ص: الفناء لنفسه جهل . 10 [مع ما]: ب: معاً . 11 [أنه قال]: ساقط في ب . 12 ش: فقالوا . 13 ص: قال . 14 ش: ص: فمالك .

٦٠ 1 ش: أهل الموافقة . 2 ش: الله عز وجل . ص: الله . 3 [قال... وسلم]: ش: فان النبي صلى الله عليه وسلم قال . ص: فان النبي عليه السلام قال . 4 ص: قال . 5 [عليه السلام]: ساقط في ش ص . 6 [فهو منهم]: ص: حشر معهم . 7 ص: يورث . 8 [قال... بالأخيار]: ساقط في ش . 9 ش: عز وجل . ساقط في ص . 10 ش: عز وجل . ساقط في ص .

٥٨ ١ راجع القشيري ص ١٤ س ١٨ ؛ وفيات ج ٤ ص ٣٤٥ س ٨ ؛ نشر الحسن ج ٢ ص ١١٥ س ١ ؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ٣٥ س ٥ .

٥٩ ١ راجع ونسك ج ٦ ص ٣٠٤ مادة «مال» ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٤٩٢ س ١٨ (عن البخاري والنسائي) .

وقال بعضهم: إن القلوب إذا بعدت عن الله تعالى⁹ مقتت القائمين بحق الله تعالى¹⁰.

٦١ ومن عيوبها الغفلة . ومداواتها أن يعلم أنه ليس بمغفول عنه فإن الله تعالى يقول¹: ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾^١؛ ويعلم³ أنه⁴ محاسب على الخطرة والهمة ؛ ومن تحقق هذا راقب أوقاته وراعى⁵ أحواله فتزول بذلك عنه⁶ الغفلة .

٦٢ ومن عيوبها ترك¹ الكسب والقعود عنه إظهاراً² للخلق أنه قعد متوكلاً³ ثم يتشوف⁴ إلى⁵ الأرزاق⁶ ويتسخط إذا لم تأتبه⁷ الأرزاق⁸. ومداواتها أن يلزم الكسب لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال⁹: إن¹⁰ أطيب ما يأكل¹¹ الرجل¹² من كسبه¹³ وأن يكون عليه كسب ظاهر وتوكل باطن¹⁴ ليكون مكتسباً مع الخلق في الظاهر متوكلاً¹⁵ على الله¹⁶ في الباطن فهو من مراتب الرجال وطريق المخلصين¹⁷.

٦١ 1 [فإن ... يقول]: ص: وقال تعالى . 2 ش: ص: ربك (سورة هود ١٢٣ ؛ سورة النحل ٩٢) . 3 ش: وتعلم . 4 ش: أنك . 5 ش: وراعى . 6 [فتزول ... عنه]: ب: فيزول بذلك عنه . ش: وتزول عنه بذلك . ص: فيزول عنه بذلك عيب .

٦٢ 1 ساقط في ش . 2 [عنه اظهارا]: ص: والاطهار . 3 ش: مقعد المتوكل . 4 ب: ص: يتشرف . 5 ساقط في ص . 6 ش: ب: الارفاق . 7 ش: ياتيه . ب: ياتيه . 8 ش: ب: الارفاق . 9 [الكسب ... قال]: ص: قول النبي عليه السلام . 10 ساقط في ش: ص . 11 ش: اكل . 12 ص: العبد . 13 الهاء في ب غير واضحة . ص: كسب يده . 14 [وإن ... باطن]: ش: فان كان عليه حال كسب ظاهر وتوكل فيه باطن . ص: فان عليه حال الكسب ظاهراً والتوكل على الله باطناً . 15 ش: ص: ومتوكلاً . 16 ش: + تعالى . 17 [فهو ... المخلصين]: ساقط في ب: ص .

٦٠ ١ راجع ونسبك ج ٣ ص ٦٢ مادة «تشبه» ؛ المريدون فقرة ٢٠٧ ؛ تلييس ص ١٨٩ ص ١٩ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٧١ ص ٧ ؛ جامع ج ٢ ص ١٥١ ص ٢٤ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٦٧ ص ٣٤ ؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ١٧٨ ص ١٣ . ٢ راجع أحاسن الكلم ص ٩ ص ٨ ؛ المريدون فقرة ٢٠٧ . ٣ راجع جوامع آداب الصوفية فقرة ١١١ .

٦١ ١ سورة البقرة ٧٤ .

٦٢ ١ راجع جامع ج ١ ص ٧٣ ص ٣٣ ؛ كنوز ج ١ ص ٣٩ ص ٤ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٢ ص ١ (عن البخاري والترمذي والنسائي وابن ماجه) . وقارن المحاسبي ، المسائل في اعمال الجوارح والقلوب ، ص ١٨٣ .

٦٣ ومن عيوبها الفرار مما يوجب عليه^١ ظاهر العلم^٢ إلى الدعاوى والأحوال^٣. ومداواتها ملازمة العلم ؛ فإن^٤ الله تعالى^٥ يقول: ﴿فَإِنْ^٦ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ^٧﴾ ؛ ١ وقال تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا^٨ أَطِيعُوا^٩ اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^{١٠}﴾ ؛ ٢ وقال النبي^{١١} صلى الله عليه وسلم: اطلبوا العلم ولو بالصين^{١٢}؛ ٣ وقال^{١٣} عليه السلام^{١٤}: طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة^{١٥}. ٤

٦٤ ومن عيوبها استعظام^١ ما^٢ تعطي^٣ وتبذل^٤ والامتنان به على من يأخذ^٥. ومداواتها أن يعلم^٦ أنه يوصل إليهم^٧ أرزاقهم وأن الرزاق^٨ والمعطي في الحقيقة هو الله تعالى^٩ وأنه^{١٠} واسطة بين العباد وبين الله^{١١} ولا^{١٢} تعظم^{١٣} في إيصال حق^{١٤} إلى مستحق^{١٥}.

٦٥ ومن عيوبها إظهار الفقر مع الكفاية . ومداواتها إظهار الكفاية مع القلة^١. سمعت جدّي يقول: كان الناس يدخلون في التصوّف أغنياء فيفتقرون

٦٣ ١ش: عليها . ٢ص: القلم . ٣[الـ... والأحوال]: ش: من الدعاوى بالأحوال . ٤ب: وان . ٥ساقط في ص . ٦ص: وان . ٧ص: + ان . ٨[يا... آمنوا]: ساقط في ش . ٩ش: وأطيعوا . ١٠[وأولي... منكم]: ساقط في ش . ١١[اطلبوا... بالصين]: ساقط في ش . [وقال تعالى... بالصين]: ساقط في ص . ١٢ص: + النبي . ١٣[وقال عليه السلام]: ساقط في ش . ١٤ساقط في ش ص .

٦٤ ١ص: الاستعظام . ٢ص: لما . ٣ش: يعطي . ٤ش: وما يبذل . ص: والبهذل . ٥ش: يأخذه من يده . ٦ص: تعلم . ٧ش: إليه . ٨ص: الرزاق . ٩ساقط في ص . ١٠ش: فكأنه . ١١[بين... الله]: ساقط في ب ص . ١٢ش: فلا . ١٣ش: يعظم نفسه . ١٤ص: الحق . ١٥ش: مستحقه . ص: المستحق .

٦٣ ١ سورة النساء . ٥٩ . ٢ سورة النساء . ٥٩ . ٣ راجع تنبيه الغافلين ص ١٥٥ من ٣٣ ؛ بستان ص ٣ من ١٨ ؛ أحياء ج ١ ص ٧ من ١٩ ، ص ١٠ من ٣٦ ؛ كبرى ص ٧٠ من ١٤ ؛ عوارف ج ١ ص ٨٤ من ٢٤ ، ج ٢ ص ٢ من ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٣٧ من ٢ ؛ كنوز ج ١ ص ٣٩ من ٣٦ ؛ نزهة الناظرين ص ٤ من ٢٢ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ١٩٣ من ٦ . ٤ راجع ونسك ج ٤ ص ٣٣٢ مادة «علم» ، ج ٤ ص ١٠ مادة «طلب» ؛ بستان ص ٣ من ١٥ ، ١٦ ؛ قوت ج ١ ص ١٩٤ من ١ ، ج ٤ ص ٢١٦ من ٢٣ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٠٠ من ١٦ (عن سهل التستري) ؛ المريدون فقرة ٣٣ ؛ عوارف ج ٤ ص ١٨١ من ٢٩ ؛ مجمع الزوائد ج ١ ص ١١٩ من ٢٢ ، ص ١٢٠ من ٢ ، ٤ ، ٦ ؛ نزهة الناظرين ص ٤ من ٢١ ؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٢١٣ من ٢ .

ويُظهرون للمخلوق الغني ؛ وفي² هذا الوقت يدخلون في التصوف³ فقراء فيستغنون⁴ ثم يُظهرون للناس⁵ الفقير .

٦٦ ومن عيوبها روية فضله على أقرانه . ومداواتها العلم بنفسه¹ فلا أحد أعلم بها² منه وحسن³ الظن بأقرانه ليحمله ذلك على احتقار نفسه وروية فضل إخوانه وأقرانه ، ولا يصح⁴ له هذا⁵ إلا بعد أن ينظر إلى الخلق⁶ بعين الزيادة وينظر إلى نفسه بعين النقصان . ١ كذلك سمعت جدي يقول وسمعت أبا عبد الله السجزي⁷ يقول⁸ : لك فضل ما لم ترَ فضلك فإذا رأيت فضلك فلا فضل لك . ٣

٦٧ ومن عيوبها حمل النفس¹ على ما يستجلب لها الفرح . ومداواتها أن يعلم أن الله² يبغض الفرحين³ . قال الله تعالى : ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ . ١ وفي صفة النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان دائم الأحزان متواصل الفكرة⁴؛ ٢ وقال عليه السلام⁵ : إن الله يحب كل قلب حزين . ٣ وقال مالك

٦٥ 1 [ومداواتها... القلة]: ساقط في ب . 2 ش : وأما في . 3 [يدخلون في التصوف]: ساقط في ص . 4 ش : ويستغنون . 5 ص : للمخلوق

٦٦ 1 [العلم بنفسه]: ش : أن يطلب علم نفسه . 2 ب ص : به . 3 ش : ثم يحسن . 4 ش : يصلح . 5 [له هذا]: ص : ذلك . 8 ش ص : + أجمع . 7 ش : السجزي . 8 [كذلك... يقول]: ب : كذلك قال أبو عبد الله السجزي (؟) . ص : سمعت جدي يقول سمعت أبا عبد الله الشجري يقول .

٦٧ 1 [حمل النفس]: ش : حملها . 2 ش : + عز وجل . 3 ش : الفرح . 4 [دائم... الفكرة]: ش : دائم الفكرة دائم الأحزان . ص : دائم الفكر متواتر الأحزان . 5 [عليه السلام]: ش : صلى الله عليه وسلم . ص : النبي صلى الله عليه .

٦٦ ١ قارن فتوة ص ٣٤٩ س ٩ : وقال أبو عمرو الدمشقي رحمه الله : الفتوة النظر إلى الخلق بعين الرضا وإلى نفسك بعين السخط . ٢ راجع عنه طبقات ص ٢٥٤ ؛ حلية ج ١٠ ص ٣٥٠ ؛ نفحات ص ١١٣ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١٣٢ . ٣ راجع طبقات ص ١٩٢ س ٤ ؛ كشف المحجوب ص ١٧٤ س ٧ ؛ صفوة ج ٤ ص ٥٠ س ٧ ؛ المنتظم ج ٦ ص ١١١ س ١٥ (كلها عن شاه بن شجاع الكرمانى) . وقارن الرعاية ص ٢٥٧ س ١٥ . ٦٧ ١ سورة القصص ٧٦ . ٢ راجع الرياضة ص ٦٧ س ١٢ ؛ التمع ص ١٠٠ س ٥ ؛ طبقات ص ١٠٩ س ١ ؛ القشيري ص ٦٥ س ٣٢ ؛ كبرى ص ٦٧ س ٢٦ ؛ مكارم الاخلاق ص ١١ س ٤ ؛ ريتر ص ٢٤٧ . ٣ راجع حقائق ورقة ٢٢٤ ب س ١٥ ؛ القشيري ص ٦٥ س ٣١ ؛ كبرى ص ٦٧ س ٢٥ ؛ مجموع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٩ س ٢٥ ؛ جامع ج ١ ص ٦٣ س ٢٦ ؛ تنبيه المفترين ص ٧٥ س ٦ ؛ كنوز ج ١ ص ٨٠ س ١٧ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٥٦ س ٨ .

ابن دينار: ٤ إن القلب إذا لم يكن فيه حزن خرب كما تخرب الدار ٧ إذا لم يسكن فيها ٨ أحد ٩ .

٦٨ ومن عيوبها أن تكون ١ في محل الشكر ٢ وهي تظن أنها ٣ في مقام الصبر . ومداواتها رؤية نعم ٤ الله تعالى ٥ عليه في جميع الأحوال ٦ . سمعت سعيد بن ٧ عبد الله يقول سمعت عمي يقول ٨ سمعت أبا عثمان يقول ٩ : الخلق كلهم مع الله في مقام الشكر ١٠ وهم يظنون أنهم معه ١١ في مقام الصبر .

٦٩ ومن عيوبها تناول ١ الرخص بالتأويلات . ومداواتها اجتناب الشبهات فإنها تؤدي ٢ إلى نص الحرام . ألا ترى أن النبي صلى الله عليه وسلم يقول : الحلال بين والحرام بين وبينهما ٣ مشبهات فمن اجتنبهن فهو أسلم لدينه وعرضه ومن واقعهن ٤ وقع في الحرام كالراتع إلى جانب الحمى يوشك أن يخالط الحمى ؛ ألا وإن لكل ملك حمى ؛ ألا ٥ وإن حمى الله محارمه ٦ الحديث ١٧ .

٧٠ ومن عيوبها الإغضاء ١ على نفسه في ٢ عشرة ٣ تقع له أو زلة . ومداواتها ٤ تدارك تلك ٥ العثرة ٦ بالاستقالة ٧ والتوبة سريعاً ٨ لتلا ٩ تتعود ٨ النفس تلك العثرة ٩ وأمثالها . كذلك سمعت عبد الله بن ١٠ محمد الرازي يقول سمعت أبا عثمان يقول ١١ :

٦ ساقط في ص . ٧ [تخرب الدار] : ش ص : أن البيت . ٨ ش ص : فيه . ٩ ش : + خرب . ص : خرب .

٦٨ ١ ش ص : يكون . ٢ ص : الشكوى . ٣ [وهي تظن أنها] : ش ص : وهو يظن أنه . ٤ ش : نعمة . ٥ ساقط في ص . ٦ ش : + فإني . ب : + فان ، ولكنه مشطوب . ٧ ب : + بن . ٨ [سمعت عمي يقول] : ساقط في ش . ٩ [سمعت سعيد... يقول] : ص : قال أبو عثمان . ١٠ ص : الشكوى . ١١ [أنهم معه] : ص : أنه معهم .

٦٩ ١ ش : أن تناول . ٢ ص : تروى . ٣ ش ص : + امور . ٤ ش : واقعهن . ٥ ساقط في ص . ٦ [فمن... محارمه] : ساقط في ب . ٧ ساقط في ش ص .

٤ راجع عنه كشف المحجوب ص ١٠٨ . ٥ راجع روضة العقلاء ص ١٥ س ١٢ ؛ القشيري ص ٦٥ س ٣٣ ؛ المدخل ج ٣ ص ٧٧ س ٦ ؛ تنبيه المفترين ص ٧٥ س ٩ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٥٥ س ٢٠ . وقارن الكواكب الدرية ج ١ ص ١٩٨ س ١ (عن أحمد بن عاصم الأنطاكي) .

٦٨ ١ هو سعيد بن عبد الله بن سعيد بن اسماعيل . راجع طبقات ٢ ، ص ٨٧ للمقدمة ؛ وانظر طبقات ص ١٧١ (حيث يذكر كتاباً بلده) .

بلاء عامة المريرين من اغصانهم¹² عن¹³ عشرة¹⁴ تقع لهم أو هفوة وترك¹⁵ مداواتها¹⁶ في الوقت بدواتها¹⁷ حتى تعاد النفس ذلك¹⁸ فيسقط¹⁹ من درجة الإرادة .

٧١ ومن عيوبها الاغترار¹ بالكرامات . ومداواتها أن يعلم² أن أكثرها اغترارات³ واستدراج⁴ ؛ والله⁵ تعالى⁶ يقول : ﴿ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ . ١ . وقال بعض السلف : أطف ما يخادع به الأولياء الكرامات والمعونات . ٢ .

٧٢ ومن عيوبها محبة¹ مجالسة الأغنياء وميله² إليهم وإقباله³ عليهم وكرامته⁴ لهم . ومداواتها مجالسة الفقراء والعلم بأنه لا يصل إليه⁵ مما في أيديهم إلا مقدار⁶

٧٠ ١ ش : الاغطاء . ٢ ش : من . ٣ ش : عثرة . ٤ ش : + في . ٥ ساقط في ص . ٦ ش : العثرة . ٧ ص : بالاستغفار . ٨ ص : تنفور . ٩ [بالاستقالة] العثرة : ساقط في ش . ١٠ ش : ابن . ١١ [كذلك ... يقول] : ص : قال أبو عثمان . ١٢ ش : اغصانهم . ١٣ ش : ب : على . ١٤ ش : عثرة . ١٥ ساقط في ش . ١٦ ش : ومداواته . ب : مداواته . ١٧ ش : لا يراومه . ب : بدواته . ١٨ ش : بذلك . ١٩ ش : فتسقطه .

٧١ ١ ص : الاغترار . ٢ ش : تعلم . ٣ ش : غرورا . ص : اعتراضات . ٤ ش : واستدراجا . ٥ ش : لانه . ٦ ساقط في ص .

٧٢ ١ ص : محبتها . ٢ ص : وميلها . ٣ ص : واقبالها . ٤ ص : وكرامتها . ٥ ص : اليهم . ٦ ش : بقدر .

٦٩ ١ راجع ونسبك ج ١ ص ٢٥٨ سادة «بين» ، ص ٤٥٨ مادة «محرم» ؛ الورع ص ٢٨ ص ٧ ؛ المحاسبي ص ٣٢ ص ٣ ؛ المحاسبي ، المسائل في اعمال القلوب والجوارح ، ص ٢١٥ ؛ تنبيه الغافلين ص ١٧١ ص ١٥ ؛ اللع ص ١٠٣ ص ٤ ، ص ٤٢٥ ص ١٧ ؛ قوت ج ٤ ص ٢٢٠ ص ١٧ ؛ احياء ج ٢ ص ٥٨ ص ٣٤ ، ص ٦٥ ص ٢٤ ، ص ٨٤ ص ٢ ؛ الاربعين ص ٦٨ ص ٩ ؛ تلبس ص ١٨١ ص ٣ ، ص ١٨٥ ص ٢ ، ص ٢٨٦ ص ٥ ؛ الفتوة ص ٢٢٨ ص ٥ ؛ رياض الصالحين ص ١٢١ ص ٩ ؛ شرح الاربعين ص ٢٨ ص ١ ؛ مجموعة الرسائل الكبرى ج ٢ ص ٣٩ ص ٨ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٩٣ ص ٢٣ ؛ شفاء المسائل ص ٣٤ ص ١١ ؛ كنز ج ٣ ص ٢٤٥ فقرة ٢١٦٤ ، ص ٢٤٨ فقرة ٢١٨٦ .

٧١ ١ سورة الاعراف ١٨٢ . ٢ قارن جوامع آداب الصوفية فقرة ١٦٧ .

ما قدره⁷ الله⁸ له فيقطع الطمع عنهم⁹ فيسقط ذلك عنه محبتهم والميل إليهم ، ويعلم¹⁰ أن الله تعالى¹¹ عاتب نبيه¹² عليه السلام¹³ في مجالسة الأغنياء والإعراض عن الفقراء ؛ قال¹⁴ الله تعالى¹⁵ : ﴿أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّي وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى¹⁶ وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى¹⁷﴾ ؛¹ فقال¹⁸ صلى الله عليه وسلم¹⁹ بعد ذلك²⁰ : المحيي محياكم والممات مماتكم ؛² وقال عليه السلام²¹ للفقراء : أمرني ربي سبحانه وتعالى²² أن أصبر نفسي معكم . وقال عليه الصلاة والسلام²³ : اللهم أحيني مسكيناً وأميتني مسكيناً واحشني في زمرة المساكين .³ وإن النبي صلى الله عليه وسلم²⁴ قال لعلي²⁵ أو لغيره²⁶ : عليك بحب المساكين والدين²⁷ منهم²⁸ ؛



7ش: ص: قدر . 8ش: + تعالى . 9ساقط في ش . 10ش: ويقال . 11ساقط في ص . 12ص: النبي . 13[عليه السلام] ش: صلى الله عليه وسلم . 14ش: ص: فقال . 15[الله تعالى]: ساقط في ش: ص . 16ش: يسعى . 17[أو أما من... تلهي]: ب: الآية . [وما عليك... تلهي]: ص: إلى قوله تلهي . 18ش: ص: وقال النبي . 19[صلى... وسلم]: ص: . علم . 20[بعد ذلك]: ساقط في ص . 21[عليه السلام]: ساقط في ش: ص . 22[أمرني... وتعالى]: ش: ص: امرت . 23[عليه... والسلام]: ش: ص: عليه السلام . 24[صلى... وسلم]: ص: صلعم . 25ش: + رضي الله عنه . 26[أو لغيره]: ص: ولغيره . 27ب: والرفق . ص: والذين . 28ص: معهم .

٧٢ ١ سورة عبس ٥-١٠ . ٢ راجع حقائق ورقة ٣٨ آس ١٤ ؛ لسان ج ١٤ ص ٢١٣
٣ مادة «حيا» (وفي حديث حنين قال للانصار: الحيا الخ) ؛ كنوز ج ٢ ص ١٨١
٤ (قاله لاهل الصفة) . ٥ راجع ونسك ج ٦ ص ٢٢٦ مادة «مسكين» ؛ اللع
٦ ص ٩٧ س ١١ ؛ قوت ج ٢ ص ١٨٩ س ١٩ ، ص ١٩٠ س ٤ ، ج ٤ ص ٨٣
٧ ص ٢٢ ؛ الاربعون ص ٧ س ١٧ ؛ محاضرات الادباء ج ٢ ص ٥١٤ س ٢ ؛ احياء ج ٣
٨ ص ١٦٣ س ٩ ؛ الاربعون ص ٧٩ س ١١ ؛ المریدون فقرة ١٦ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠
٩ ص ٢٦٢ س ٢٤ ؛ جامع ج ١ ص ٤٦ س ٢٩ ؛ تنبيه المفترين ص ١٢٦ س ٢٨ ؛
١٠ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥ س ٦ ؛ زهرة الناظرين ص ١٦٥ س ٢٤ ، ٣٠ ، ص ٢٥٢
١١ ص ١٨ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٣٣ س ١ ؛ ربيع ص ٢٢٦ . ١٢ راجع ونسك
ج ٦ ص ٢٢٦ مادة «مسكين» .

٧٣ وقد بيّنت² في هذه الفصول بعض معائب³ النفس ليستدلّ العاقل بذلك⁴ على ما وراءها ويخرج منها من⁵ يؤيده الله منه⁶ بتوفيق وتسديد⁷ مع إقرار⁸ بأنه⁹ لا يمكن¹⁰ استيفاء معائبها¹¹، وكيف يمكن ذلك والنفس معيبة¹² بجميع أوصافها ولا تخلو¹³ من¹⁴ عيب ؛ وكيف يمكن إحصاء عيب¹⁵ ما¹⁶ كلّها¹⁷ عيب وقد وصفها الله تعالى¹⁸ بأنها الأمانة¹⁹ بالسوء؛ إلاّ أنه ربّما يصلح العبد من عيوبها شيئاً ببعض هذه المداواة ويسقط عنها بذلك²⁰ عيباً من عيوبها والله²¹ يوفّقنا لمتابعة الرشد²² ويُرزّل عنا موارد²³ الغفلة والشهوات²⁴ ويجعلنا في كنفه وحياطته²⁵ وعصمته ورعايته فإنّه القادر عليه²⁶ والواهب له برحمته وفضله²⁷ وصلى الله على محمد النبي وآله الطاهرين²⁸.



مركز تحقيقات ودراسات علوم إسلامية

٧٣ 1ش: قال أبو عبد الرحمن محمد ابن (والصواب: بن) الحسين السلمي رحمة (والصواب: رحمة) الله: قد . 2ش: + لك أيها المرید . 3ش: من عيوب . 4 [ليستدل... بذلك]: ص: لتستدل بها العاقل . 5ش: ما . 6ساقط في ص . 7 [بتوفيق وتسديد]: شص: بتوفيقه وتسديده . 8شص: أقراري . 9ص: أنه . 10ش: + لي . ب: + من . 11شص: معائبها . 12ب: معيوبة . ص: معونه (لعله «مفتونة» . 13شص: تخلوا . 14شص: عن . 15ش: عيوب . 16شص: من . 17ش: كله . 18ساقط في ص . 19ص: أمانة . 20 [ويسقط عنها بذلك]: شص: فيسقط بذلك عنها . 21ش: + تعالى . 22ش: الشرع . 23ش: وموارد . 24ش: والمهبو . 25ش: وحفظه . 26شص: على ذلك . 27 [برحمته وفضله]: ش: أنه على ما يشاء قدیر . ساقط في ص . 28 [وصل... الطاهرين]: ش: تم بحمد الله والله الموفق على يد الفقير (قطع السطر الأخير لدى تجليد المخطوطة) . ص: والحمد لله رب العالمين وصلاته على سيدنا محمد وآله وصحبه أجمعين . علقها الفقير الى رحمة الله تعالى أبو القاسم بن محمد العباسي عفا الله عنه سلخ القعدة سنة ٧٣٩ هجرة .



مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی

فہارس الکتساب



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرس الآيات القرآنية

جوامع آداب الصوفية

الفقرة	رقم الآية	اسم السورة	رقم السورة
١٦١	٣٩	آل عمران	٣
٣	١٥٩	آل عمران	٣
٧٤	١١٠	النساء	٤
٦	٥٢	الانعام	٦
٦	٥٤	الانعام	٦
٦	٦٨	الانعام	٦
١١٥ ، ١٤	١٢٠	الانعام	٦
٧	٢٩٩	الاعراف	٧
١٣١	٣٩	يوسف	١٢
٧٦	٥٢	النحل	١٦
٤	٩٠	النحل	١٦
٨١	١٨-١٩	الاسراء	١٧
٦	٢٨	الكهف	١٨
١٧	٧	القصص	٢٨
١٥٣ ، ٥٧	٦٩	المنكبات	٢٩
١	٢٠	لقمان	٣١
٣٦	٣٤	فاطر	٣٥
٥	٢	الحجرات	٤٩
٨٥	٣	الحجرات	٤٩
٥	٥	الحجرات	٤٩
١٦٤	٢٠	الحديد	٥٧
١٦٤	٨	المنافقون	٦٣
٤	٤	القلم	٦٨
٦	١٠-٩	الضحى	٩٣

عيوب النفس

١١	٥٤	البقرة	٢
٦١	٧٤	البقرة	٢
٥٧	١٣٥	آل عمران	٣

الفقرة	رقم الآية	اسم السورة	رقم السورة
٤٦	١٥٩	آل عمران	٣
٣٢	١	النساء	٤
٦٣	٥٩	النساء	٤
٢٨	٣٢	الانعام	٦
٧	١٠٨	الانعام	٦
٤٦	١٢	الاعراف	٧
٥٧	٥٦	الاعراف	٧
٧١ ، ٧	١٨٢	الاعراف	٧
٦	١٠٧	يونس	١٠
٦	٦	هود	١١
٥٧	٩٠	هود	١١
٦	١٢٣	هود	١١
٣٧ ، ٣	٥٣	يوسف	١٢
٤١	٤٢	الحجر	١٥
٢٢	٣٦	الاسراء	١٧
٧	١٠٤	الكهف	١٨
٣	٧٨	الحج	٢٢
٧	٥٣	المؤمنون	٢٣
٦٧	٧٦	القصص	٢٨
٣٣	٤٠	الروم	٣٠
٧	٨	فاطر	٣٥
٢٠	٢٨	فاطر	٣٥
١١	١٠٥ ، ١٠٣	الصافات	٣٧
٣	٢٣	الحاثية	٤٥
٢١	١٨	ق	٥٠
٢٨	٢٠	الحديد	٥٧
٣	٢	القيامة	٧٥
٤٣	٢٦	النازعات	٧٩
٧٣ ، ٣	٤٠	النازعات	٧٩
٣٧	٤١	النازعات	٧٩
٧٢	١٠-٥	عبس	٨٠
٢١	١١-١٠	الانفطار	٨٢
٣٤	١٤	المطففين	٨٣
٣	٢٨	الفجر	٨٩
٢٦	٥	البيضة	٩٨

فهرس الاحاديث النبوية

جوامع آداب الصوفية

الفقرة	الحديث
٣٥	استعد للفقير جلبابا
١٠٦	اكفف جشاك
٢٢	ان اسرع صدقة تصدع الى السماء
٧	ان الله ادبني فاحسن ادبي
١٦٤	ان الله تعالى لم ينظر الى الدنيا
١١٢	انظروا الى من هو دونكم
١٦٠	السواك مطهرة للفم
١٠٤	شركم من يأكل وحده
٨٠	عزفت نفسي عن الدنيا
٣٥	الفقر اسرع الى من يحبني
٢١	كان رسول الله صلعم لا يواجه احدا
١٠٨	كثرة الاكل شؤم
١١١	لا تصحب الا مؤمنا
٢٣	ليس منا من لم يرحم صغيرنا ويوقر كبيرنا
١٠٨	المؤمن يأكل في ممي واحد
٨٧	النبي صلعم انه اذا استأذن عليه احد
٧٦	النبي صلعم كان يصلي حتى تورمت قدماء
١٦٠	نظفوا افواهكم فانها طرق القرآن
١٠٠	يا ابن آدم يكفيك

عيوب النفس

٢٢	احشوا في وجوه المداحين التراب
٣٤	اذنه من الذكر
٢٤	اذا تمى احدكم فلينظر ما يتمى
٦٣	اطلبوا العلم ولو بالصين
٢٧	اعوذ بك من طمع يهدي الى طبع
٧٢	اللهم احببي مسكيننا
٧٢	امرني ربي سبحانه وتعالى ان اصبر نفسي معكم
٦٢	ان اطيب ما يأكل الرجل من كسبه

الفقرة	الحديث
٢١	ان البلاء موكل بالمنطق
٣٤	ان العبد اذا اذنب نكتت في قلبه نكتة سوداء
١٢ ، ٣٢	ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم
٥٥	ان الله تعالى يقول للملك اكتب رزقه وعمله
٦٧	ان الله يحب كل قلب حزين
٥٢	انفق يا بلال ولا تخش من ذي العرش اقلالا
٣١	انه ما انتقم لنفسه قط
٥٩	ايكم مال وارثه احب اليه من ماله
٣	البلاء والهوى والشهوة معجونة بطينة آدم
٥٢	حب الدنيا رأس كل خطيئة
١٠	حفت الجنة بالمكاره
٦٩	الحلال بين والحرام بين
٤٩	دع ما يريبك الى ما لا يريبك
٣٦	الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر
٥١	الصدق يهدي الى البر
٦٣	مذاب العلم فريضة
٢١	اللام ابن آدم كله عليه لا له
٥٦	لا تحاسدوا
٥٠	لا تغضب
٢٤	لا يتمنين احدكم الموت
٤٦	ما اعظمك واعظم حرمتك
١٩	ما ملأ آدمي وعاء شرا
٢٣	ما من احد الا وله رزق يأتيه
٢١	ما يكذب الناس على مناخرهم في النار
٤٢	المتشعب بما لم يعط كلابس ثوبي زور
٧٢	الحيا محياكم والممات مماتكم
٣٥	مررت ليلة اسري بي بقوم
٤٤	المسلم الذي يرضى لاختيه ما يرضى لنفسه
١٦	من اصلح سريرته اصلح الله علانيته
١٣	من تتبع عورة اخيه المسلم
٦٠	من تشبه بقوم فهو منهم
٢٥ ، ٤٩	من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه
١٣ ، ٤٤	من ستر عورة اخيه المسلم
٢٠	من طلب العلم ليباهي به العلماء
٢٦	من عمل عملا اشرك فيه غيري
٢١	من كان يؤمن بالله واليوم الآخر
٦٠	من كثر سواد قوم فهو منهم



مركز تحقيقات تكميل و ترويج علوم اسلامی

فهرس الأعلام

تشير الأرقام المصنوبة بالنجمة الى فقرات من كتاب عيوب النفس ؛ أما باقي الأرقام فتشير الى فقرات من كتاب جوامع آداب الصوفية .

- ابراهيم بن احمد الخواص ابو اسحاق ٤٧ ،
٥٤ ، ٦٨ ، ١٤٣ ، ١٢٠
- ابراهيم بن ادهم ابو اسحاق ١٢ ، ٦٠ ،
١٤٢ ، ١٤١
- ابراهيم الخليل ١١٠
- ابراهيم بن شيان القريسي ابو اسحاق ٧٧
- ابراهيم الصياد البغدادي ابو اسحاق ١٣
- ابراهيم بن فاتك البغدادي ابو الفاتك ١٥
- ابراهيم بن محمد النصرابادي ابو القاسم ٣٦
ابليس ٤٦
- ابن ابي الدنيا ، انظر عبد الله بن محمد
- ابن احمد هارون بن احمد ١٠٤
- ابن الروذباري ١٠٤
- ابن المبارك ، انظر عبد الله بن المبارك
- ابن يزدان المدائني ١٣
- ابن يزدان بن علي ، انظر الحسين بن علي
- ابو بكر ١٤٥
- ابو بكر الدقي ، انظر محمد بن داود
- ابو بكر الرازي ، انظر محمد بن عبد الله
- ابو بكر الزقاق الكبير ١٧
- ابو بكر الطبري ، انظر محمد بن عبد الله
- ابو بكر القطان ، انظر محمد بن عبدون
- ابو بكر الكتاني ، انظر محمد بن علي
- ابو بكر المغربي ٧٢
- ابو بكر بن عماد الدينوري ٤٨
- ابو بكر الوراق ، انظر محمد بن عمر
- ابو تراب النخشي ، انظر عسكر بن حصين
- ابو توبة ، انظر الربيع بن نافع
- ابو جعفر [لمسه ابو حفص الحداد] ٧ ،
١٥١
- ابو جعفر الانباري ٦٥
- ابو جعفر الحداد الكبير الصوفي ٤٩ ، ٥٣
- ابو جعفر القصاب ٢٥
- ابو حاتم المطار البصري ١٠
- ابو الحسن الرازي ١٢٤
- ابو الحسن العلوي البغدادي ٦٨ ، ١٢٠
- ابو الحسين الخوارزمي ٧٢
- ابو الحسين المالكي ١٠٣
- ابو الحسين بن منصور [لمسه الخلاج] ٧٤
- ابو حفص الحداد ، انظر عمرو بن سلمة
- ابو الخير الاقطع التيناني ١٦١
- ابو سعيد الخراز ، انظر احمد بن عيسى
- ابو سعيد الرازي ، انظر اسماعيل بن ابي علي
- ابو سعيد الزياتي ١٠
- ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف المدني ٣
- ابو سليمان ٧٥
- ابو الطيب البصري ١١٤
- ابو عاصم النبيل ، انظر الضحاك بن مخلد
- ابو العباس البغدادي ١٣٥ ، انظر ايضاً
محمد بن الحسن
- ابو العباس بن عطاء ، انظر احمد بن محمد
- ابو العباس بن محمد بن الحسين بن الحشاب
١٣٩
- ابو عبد الله بن جابر ٦٥
- ابو عبد الله الرازي ١٠٧
- ابو عبد الله السجزي ٦٦
- ابو عبد الله الكرمانني ٦٢ ، ٦٣
- ابو عبد الله المغربي ، انظر محمد بن اسماعيل
- ابو عبيد ٥٥
- ابو عبيد النسوي ٧
- ابو عثمان [لمسه الحيري] ٩٩ ، ١٤٣ ،
١٤٤ ، ٤٨ ، ٦٨ ، ٧٠
- ابو عثمان الاودي ٤٧
- ابو عثمان الحيري ، انظر سعيد بن اسماعيل

احمد بن [محمد بن] شاهويه البلخي ٤١
 احمد بن محمد بن صالح السمرقندي ابو يحيى
 ١٣٨ ، ٦٤
 احمد بن محمد بن عبد الوهاب المروزي
 المعروف بابن ابي الذيال ابو علي ٥٥
 احمد بن محمد الفارسي ابو الحسين ١١٤ ،
 ١١٥
 احمد بن محمد المكي ٥٠
 احمد بن محمد النوري ابو الحسين ١٢٧ ،
 ١٢٨ ، ١٥٠
 احمد بن نصر النرسي ١٣٢-١٣٦
 احمد النقاش ١٣٩
 احمد بن هارون ٦٨
 الاحنف بن قيس التميمي ٥٦
 اسحاق بن محمد بن اسماعيل ابو القاسم الحكيم
 السمرقندي ٣٨
 اسماعيل بن ابي علي الرازي ابو سعيد ٧٨
 اسماعيل بن نجيد بن احمد السلمي ابو عمرو
 (جد المؤلف) ٣٠ ، ٤٧ ، ٦٥ ،
 ٥٦٦
 انس بن مالك ٢١
 الأنباطي ، انظر علي بن محمد

البسطامي ، انظر طيفور بن عيسى
 بشر بن أنس بن راشد البزاز ٥٠
 بشر بن الحارث الخاني ابو نصر ٣٨ ، ٨ ،
 ٤٢ ، ٦٤ ، ٧٣ ، ١١١ ، ١١٢ ،
 ١٣٦-١٣٢ ، ١٦٩ ، ٣٦

جبرئيل ٣٥ ، ٣٨
 الحريري ، انظر احمد بن محمد
 جعفر بن احمد بن محمد المقرئ الرازي ابو
 القاسم ٤٨
 جعفر بن محمد ٥٤
 جعفر بن محمد بن نصير الخواص الخلدي ابو
 محمد ٥١ ، ٥٢ ، ٦٥-٦٧ ، ٧١ ،
 ٧٧ ، ٧٨ ، ١٠١ ، ١٠٥ ، ١٣٧ ،
 ٥١٤

ابو عثمان المغربي ، انظر سعيد بن سلام
 ابو علي الخرق ٦٨
 ابو علي الدقي ٥٧
 ابو علي المزين ٥٩
 ابو عمران الطبرستاني ١٧
 ابو عمرو بن حمدان ، انظر محمد بن احمد
 ابو عمرو (أو عمر) الدمشقي ٥٧ ، ١١٠ ،
 ابو عمرو بن السماك ١٠٦
 ابو القاسم بن بشار ١٣٧
 ابو القاسم الحريري ٤٧
 ابو القاسم الجوهري ١٤٤
 ابو القاسم الحكيم ، انظر اسحاق بن محمد
 ابو القاسم الدمشقي ، انظر عبد الله بن محمد
 ابو القاسم الرازي ، انظر جعفر بن احمد
 ابو القاسم بن رزق الله ١٣٨
 ابو القاسم المصري ١١
 ابو منصور [علمه الخلاج] ٨٤ ، ٨٧ ،
 ابو منصور الحمشاري ٥٣
 ابو نصر (فلام البزاز) ١٣٤
 ابو هريرة الدوسي اليماني ٥٣
 احمد بن ابي الخواري ٥٥ ، ٧٥ ، ٧٤٩
 احمد بن البردعي ١٠٦
 احمد بن الحسين (أو الحسن) بن ابيان المصري
 الأمل ٣

احمد بن غضرويه البلخي ابو حامد ١٨
 احمد بن صالح ٥٠
 احمد بن عبد السلام ابو بكر ٦٠
 احمد بن عبد الله بن الناقد ١٠٤
 احمد بن عبد الله بن يوسف القرميبيني ٨٨
 احمد بن علي الرازي الفقيه ابو بكر ٦٨ ،
 ١٢١

احمد بن عيسى الحراز ابو سعيد ٢٠ ، ١٥٩
 احمد بن محمد بن الحسن (أو الحسين) الحريري
 ابو محمد ١٩ ، ٦٦
 احمد بن محمد الروذباري ابو علي ١٤٣ ،
 ١٤٧

احمد بن محمد بن زكريا القسوي ابو العباس
 ٥٥ ، ٦٢ ، ٦٣
 احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الادمي ابو
 العباس ١١٦ ، ١١٨ ، ١٣٦ ، ١٥٢

- رابعة بنت اسماعيل المدوية القيسية ثم البصرية
•٤
الربيع بن نافع الحلبي ابو توبة ١٠٤
الروذباري ، انظر احمد بن محمد
رويم بن احمد ابو محمد ١٧ ، ١٠١ ،
١٤٢ ، ١٠٢
- الزجاجي ، انظر محمد بن ابراهيم
الزهري ، انظر محمد بن مسلم
- السائب بن يزيد بن سعيد الكندي ١٠٤
السري بن المغلس السقطي ابو الحسن ٧ ،
٩ ، ١٣ ، ١٩ ، ٣٧ ، ٥١ ، ٨٨ -
٩٩ ، ١٠٥ ، ١٣٧ ، ١٦٥ ، ٥٤ •
سعيد بن اسماعيل الحيري ابو عثمان ٧ ،
٢٩ ، ٣٠ ، ٥٧ ، ٧٦
سعيد بن سلام المغربي ابو عثمان ١٤٧ ،
١٦٥
سعيد بن عبد الله بن سعيد ٦٨ •
سعيد بن يزيد النجاشي ابو عبد الله ٧ ، ٥٥
سفيان بن سعيد الثوري ابو عبد الله ٤٥ ،
٥٦ ، ٥٠
- سفيان بن عيينة الكوفي ابو محمد ١٠٤ ،
٥٣
سلمة بن كهيل بن حصين الكوفي ابو يحيى
•٣
سليمان بن ناجية ٥٠
سهل بن عبد الله التستري ابو محمد ٧ ،
٣٤ ، ٣٦ ، ٤٠ ، ٤٤ ، ٦٦ ،
١٠٦ ، ١٣٨ ، ١٦٢ ، ١٦٣
- شاه بن شجاع الكرماني ابو الفوارس ٤١
الشبلي ، انظر دلف بن جعفر
شريك بن عبد الله النخعي الكوفي ابو عبد الله
٧
شعبة بن الحجاج بن الورد العتكي ابو بسطام
•٣
الشعبي ، انظر عامر بن شراحيل
شقيق [علمه شقيق بن ابراهيم البلخي] ٧ ،
٤٠
- الجنيدي بن محمد ابو القاسم ١١ ، ١٣ ،
٢٧ ، ٣٧ ، ٤٧ ، ٥١ ، ٦٢ ،
٦٧ ، ٧١ ، ٧٧ ، ٧٨ ، ٩٩ ،
١٠٥ ، ١٢٢ ، ١٢٣ ، ١٣١ ،
١٤٤ ، ١٥٢ ، ١٦٤ ، ٥١١ ، ٥١٤ •
- حاتم بن علوان الاحم ابو عبد الرحمن ٥٣٣
حارث بن اسد الهاشمي ابو عبد الله ٥٧ ،
١٥٣
حارثة بن النعمان الانصاري ٨٠
حسان اخو ستان ٣٩
الحسين ٧٣
الحسين بن احمد بن الحسين البيهقي القاضي
٥٦ ، ٥٥
الحسين بن عبد الله بن بكر الصبيحي ابو
عبد الله ٧
الحسين بن علي بن زيدانيار ابو بكر ١٣٨ ،
٥١١
الحسين بن منصور الحلاج ابو مفيث ٧٤ (?) ،
٨٣ ، ٨٤ (?) ، ٨٥ ، ٨٦ ، ٨٧ (?) ،
١٥٥ ، ١٥٦ ، ٥٤٩ •
- الحسين بن يحيى الشافعي ٥٤ ، ١٤ •
الحكيم الترمذي ، انظر محمد بن علي
الحلاج ، انظر الحسين بن منصور
حمدون بن احمد بن عمارة القصار ابو صالح
١٥٤
خلف بن تميم ٥٠
- داود ١٣٤ ، ٥٢٣ •
داود بن نصير الطائي الكوفي ابو سليمان
•٣٦
دلف بن جعفر الشبلي ابو بكر ٦١ ،
١١٧ ، ١٥٤ •
- ذو النون ثوبان بن ابراهيم المصري ابو
الفيض ٧ ، ١٦ ، ٥٢ ، ٥٧ ،
٦٨ ، ١١٥ ، ١٣١ ، ١٤٧ •

- صالح بن بشر المري ابو بشر ٤٤
الصيحي ، انظر الحسين بن عبد الله
- الضحاك بن مخلد الشيباني النبيل البصري ابو
عاصم ٥٣
- طيفور بن عيسى البسطامي ابو يزيد ١٩ ،
٤٣ ، ١٦٠ ، ٥٥٨
- عامر بن شراحيل بن عمرو الشعبي ابو عمرو
٥٢٠
- العباس بن عبد الله بن ابي عيسى الواسطي
ابو محمد ١٠٦
- عبد الجبار بن سيرين ٥٣
- عبد الرحمن بن احمد ١١١
- عبد الله ٧
- عبد الله بن احمد النقاش ١٣٩
- عبد الله بن خفيف ٣٣
- عبد الله الرضواني ٧٣
- عبد الله بن عثمان بن بخيرة ١٠٦ ، ١١٢ ،
١١٣
- عبد الله الفارسي ١٢٤
- عبد الله بن المبارك المروزي ١٦ ، ٣٣ ،
٥٥ ، ٧٨ ، ٩٩
- عبد الله بن محمد الدمشقي ١١٠ ، ١٥٧
- عبد الله بن محمد بن عبد الله الرازي ابو محمد
٧٢ ، ٧٠
- عبد الله بن محمد بن عبيد القرشي ابن ابي
الدنيا ابو بكر ٤٤
- عبد الله بن محمد بن الفضل ١٥٨
- عبد الله بن محمد المرتضى ابو محمد ١٣٥
- عبد الله المعروف بالأخوين المروزي ٣١
- عبد الله بن مسعود ٥٥٥
- عبد الواحد بن بكر الورثاني ابو الفرج ١٢١
- عبيد [لقبه ابو عبيد] ٥٦
- عبيد بن عمر ٤٢
- عبيد الفصال ١٤٢
- عبيد الوراق ٦٤
- عكر بن حصين النخشي ابو تراب ٣٩ ،
٥٣ ، ٥٩ ، ١٢٤
- علي بن ابي طالب ٢٢ ، ٤٥ ، ٧٢ ،
علي بن ابي عمرو (أو عمر) البلخي ابو
الحسين ١١٨ ، ٥٣
- علي بن بابويه ١٤٦
- علي بن بندار بن الحسين الصيرفي ابو الحسن
٥٦
- علي بن خليل ١٣٥
- علي بن سعيد ٦٨ ، ١٠٦
- علي بن عبد الحميد بن عبد الله الفصاري ابو
الحسن ٥٢ ، ٧٠ ، ٨٨ ، ١٢١
- علي بن عبد الرحيم الواسطي القناد الصوفي ابو
الحسن ٩
- علي بن عبد الله ٦٠
- علي بن محمد بن علي ابو عمرو الأنماطي ٤٩ ،
١٥٢
- عمر بن فيروز ١٣٢
- عمر بن محمد ١١٨
- عمرو بن سلمة الحداد النيسابوري ابو حفص
٨ ، ٤٧ ، ٦٢ ، ٨٢ ، ٩٩ ،
١١٩ ، ١٣١ ، ١٦١ ، ٥٤٠ ، ٥٥٧ ،
عيسى بن مريم ١٤٥ ، ٥٣٥
- فارس الدينوري ١١٥
- فارس بن عيسى البندادي ابو القاسم ١٥٤
- الفرغاني ، انظر محمد بن جعفر ومحمد بن
عبد الله ومحمد بن موسى
- الفضيل بن عياض ابو علي ١٣١ ، ٥٩ ،
فهدان ١٣٩
- القاسم بن منه بن يس العربي ابو محمد
١١١ ، ١١٢
- الكتاني ، انظر محمد بن علي بن جعفر
- مالك بن دينار ٥٦٧
- المأمون ٥٥ ، ٥٦
- المحاسبي ، انظر حارث بن أسد
محفوظ ١٠٤
- محمد بن ابراهيم بن الفضل ٥١٠

- ٥٣٣ محمد بن ابراهيم بن يوسف الزجاجي النيسابوري
 ابو عمرو ٦٢ ، ٦٣ ، ١٤١
 محمد بن ابي اسماعيل العلوي الصوفي ابو
 الحسن ١١١
 محمد بن ابي توبة ٩
 محمد بن ابي الورد ٥٢
 محمد بن احمد بن حمدان ابو عمرو ٥٦ ،
 ٥٤
 محمد بن احمد بن محمد بن حسويه ابو احمد
 الحسنوي ٧٨
 محمد بن اسحاق الثقفي ٥٤
 محمد بن اسماعيل الفارسي الفرغاني ابو الفتح
 ١٧
 محمد بن اسماعيل المغربي ابو عبد الله ١٤٨
 محمد بن جعفر الفرغاني ٥٣ ، ٥٤ (?)
 محمد بن حامد الترمذي ابو بكر ٢٩
 محمد الحداد ١٠٤
 محمد بن الحسن الخشاب ١٢٣
 محمد بن الحسن بن سعيد البغدادي ابو العباس
 ٥٩ ، ٦٤-٦٦ ، ١٢٢ ، ١٣٧
 محمد بن الحسين بن خالد ١٣٨
 محمد بن الحسين النقاش ١٠٢
 محمد بن خالد البغدادي ١٢٤
 محمد بن خفيف الضبي الشيرازي ابو عبد الله
 ٦٩ ، ١٤٨
 محمد بن داود الدقي ابو بكر ٧٢
 محمد بن الرومي ٥١٠
 محمد بن سعيد الواسطي ٦١
 محمد بن سليمان الصملوكي النيسابوري ابو
 سهل ٦٢
 محمد بن العباس بن الدرقش ٥٥
 محمد بن عبد الله بن عبد العزيز الطبري ابو
 بكر ٧٢ ، ١٤٥ ، ١٤٦
 محمد بن عبد الله الفرغاني ابو جعفر ٥٩ ،
 ١٢٢ ، ١٢٣
 محمد بن عبد الله [بن محمد] بن عبد العزيز
 بن شاذان ابو بكر الرازي ٤٧-٥٠ ،
 ٥٢-٥٤ ، ٧٠ ، ٧١ ، ٧٣ ، ٧٥ ،
 ١٢٥ ، ١٣١ ، ١٤٠-١٤٤ ، ١٤٧ ،
 ١٤٨ ، ١٥٩ ، ١١١-١١٣ ، ١١٥ ،
- ٥٣٣ محمد بن عبدون القطان ابو بكر ٦٤ ، ١٣٨
 محمد بن علي ١٥٩
 محمد بن علي بن جعفر الكتاني ابو بكر
 ١٧ ، ٤٦ ، ٦٠ ، ١٠٧ ، ١٤٠
 محمد بن علي الحكيم الترمذي ابو عبد الله
 ٢٦ ، ٢٧
 محمد بن عمر الوراق الترمذي ابو بكر ٢٥ ،
 ٢٨ ، ١٦٣
 محمد بن الفراء ٥٣
 محمد بن الفضل بن العباس البلخي ابو
 عبد الله ٢٩
 محمد بن القصار ١٣١
 محمد بن المبارك الصوري ٥٥
 محمد بن مخلد بن حفص الدوري العطار ابو
 عبد الله ١٣٢-١٣٦
 محمد بن مسلم بن عبيد الله الزهري ابو شهاب
 ١٠٤
 محمد بن منصور بن داود الطوسي ابو جعفر
 ٥٠ ، ٥٨
 محمد بن موسى الواسطي الفرغاني ابو بكر
 ٥١٥
 محمد بن نعيم بن هيصم ابو بكر ١٣٦
 محمد بن هارون بن الحسين ١١٣
 محمد بن يحيى بن الجلاء ابو عبد الله ١٥٤
 محمد بن يوسف ١٣٤
 المرتضى ، انظر عبد الله بن محمد
 المرورودي ١٠٦
 مسروق ٥٤
 مضر القاري ٥٣٧
 معروف بن فيروز الكرخي ابو محفوظ ٩ ،
 ٧٣ ، ١١٣
 منصور بن عبد الله الاصفهاني ٥٧ ، ١٥٢ ،
 ٥٥٨
 منكر ونكير ١٧٠
 موسى بن هارون الطوسي ١٣٦
 النباجي ، انظر سعيد بن يزيد
 نصر بن احمد ابو سعيد ٦١

يوسف بن عمر الزاهد ابو الفتح القواس ٧٧

نصر بن محمد بن احمد المطار وهو ابن ابي

نصر الطوسي ٦٧ ، ١٠١-١٠٥

النصرابادي ، انظر ابراهيم بن محمد

النوري ، انظر احمد بن محمد

فهرس الأماكن

باب الطاق ٤٢

بغداد ٦١ ، ٧٧ ، ١٣٣ ، ٥٦١

بيت المقدس ٢٠

حلب ١٣٥

الرملة ٢٠

طرسوس ١٣٧

قبة الشعراء ٦٤

قزوين ٥٣

القلزم ٥٢

المدينة ٥٠

مصر ١٢٧

مكة ٤٦ ، ٥٠ ، ٥٣ ، ٦٠

الوليد بن عتبة الاشجعي الدمشقي ابو العباس

٥٥

وهيب بن الورد بن ابي الورد القرشي ابو

عثمان ٥٦

يحيى الجلاء ٢٨

يحيى بن معاذ بن جعفر الرازي ابو زكريا

١٤ ، ٤١ ، ١٢٠ ، ١٢٩ ، ١٣٩ ، ٥١٠

يوسف ٥٣

يوسف بن الحسين ابو يعقوب الرازي ٢٩ ،

٥٣ ، ٦٨ ، ٧٥ ، ١١٥ ، ١٢٤ ،

١٣١



مركز تحقيقات كتابية و تاريخية علوم اسلامي

فهرس المراجع على معجم الأسماء المقتبسة

- ابن ابي الدنيا - مجموعة الرسائل لابن ابي الدنيا (ج ١) مصر ١٣٥٤هـ
ابن حمدون - تذكرة ابن حمدون لبهاء الدين محمد بن أبي سعد ابن حمدون البغدادي
- ابن عساكر - التاريخ الكبير لابن عساكر (ج ١-٧) (تصحیح عبد القادر أفندي بدران) مصر ١٣٤٥هـ
- ابن مسكويه - الحكمة الخالدة لأبي علي ابن مسكويه دمشق ١٣٢٩-١٣٥١هـ
احسان الكلم - كتاب فيه أحسن كلم النبي والصحابة لأبي منصور الثعالبي القاهرة ١٩٥٢هـ
- احياء - احياء علوم الدين لأبي حامد الغزالي ليدن ١٨٤٤هـ
الأخلاق والسير - كتاب الاخلاق والسير لأبي محمد علي بن احمد ابن حزم (تحقيق ندى توميش) القاهرة ١٣٢٦هـ
- آداب الصحبة - كتاب آداب الصحبة وحسن العشرة لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي بيروت ١٩٦١هـ
(تحقيق م. ي. قطر) اورشليم ١٩٥٤هـ
- ادب الدنيا - كتاب ادب الدنيا والدين لأبي الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي مصر ، دون تاريخ
- ادب النفس - كتاب الرياضة وأدب النفس لأبي عبد الله بن علي بن الحسن الحكيم الترمذي (اخراج ا. ج. آربري وعلي حسن عبد القادر) مصر ١٣٦٦هـ
- الأدب المفرد - الادب المفرد لمحمد بن اسماعيل البخاري مصر ١٣٠٩هـ
- الأربعون - كتاب الأربعين في التصوف لأبي عبد الرحمن السلمي حيدرآباد ١٣٦٩هـ
- الأربعين - كتاب الأربعين في اصول الدين لأبي حامد الغزالي القاهرة ١٣٤٤هـ
- الأغاني - كتاب الأغاني لأبي الفرج الإصبهاني القاهرة ١٣٧٧-١٣٤٥هـ
- أمالي المرتضى - أمالي السيد المرتضى للشريف المرتضى ابي القاسم علي بن الطاهر القاهرة ١٣٢٥هـ
- البداية والنهاية - البداية والنهاية لأبي الفداء اسماعيل بن عمر ابن كثير مصر ١٣٥١هـ
- بستان - بستان العارفين لنصر بن محمد السمرقندي (بهامش تنبيه الغافلين) قسطنطينية ١٣٢٥هـ
- بيان احوال الصوفية - بيان احوال الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي مخطوطة لاليلي رقم ١٥١٦
- البيان والتبيين - البيان والتبيين لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ (تحقيق حسن السندي) القاهرة ١٣٥١هـ
- تاريخ بغداد - تاريخ بغداد لأبي بكر احمد بن علي الخطيب البغدادي القاهرة ١٣٤٩هـ
- تاريخ جرجان - تاريخ جرجان لأبي القاسم حمزة بن يوسف السلمي حيدرآباد ١٣٦٩هـ
- الترمذي/هير - بيان الفرق بين الصدر والقلب والفؤاد واللب لأبي عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي (تحقيق وترجمة ن. هير) Moslem World 61 (1961), pp. 25-36.
- تذكرة - تذكرة الحفاظ لشمس الدين الذهبي حيدرآباد ١٩٥٥-١٩٥٨هـ
- تذكرة الأولياء - تذكرة الأولياء لقريد الدين عطار لندن وليدن ١٩٠٥-١٩٠٧هـ

- تقدمة المعرفة - مقدمة المعرفة لكتاب الجرح والتعديل لأبي محمد عبد الرحمن ابن أبي حاتم الرازي
 ١٣٧١ هـ - القاهرة ١٩٢٨
- تليس - تليس إبليس لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي
 قسطنطينية ١٣٢٥ هـ - القاهرة ، دون تاريخ
- تنبيه الغافلين - تنبيه الغافلين لنصر بن محمد السمرقندي
 ١٣٢٧-١٣٢٥ هـ - حيدرآباد
- تنبيه المغترين - تنبيه المغترين لعبد الوهاب الشعراني
 تهذيب - تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلاني
 تهذيب الأنساب - اللباب في تهذيب الأنساب لعز الدين أبي الحسن علي بن محمد ابن الأثير
 القاهرة ١٣٥٦-١٣٥٧ هـ
- جامع - الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير لجلال الدين السيوطي
 حقائق - حقائق التفسير لأبي عبد الرحمن السلمي مخطوطة المتحف البريطاني رقم ٩٤٣٣ Or.
 حلية - حلية الأولياء لأبي نعم الإصبهاني
 مصر ١٣٥١ هـ
- درجات المعاملات - درجات المعاملات لأبي عبد الرحمن السلمي مخطوطة برلين رقم ٣٤٥٣
 الذريعة - الذريعة الى مكارم الشريعة لأبي القاسم الحسين بن محمد المعروف بالراغب الإصبهاني
 مصر ١٣٢٤ هـ
- رسائل الجاحظ - رسائل الجاحظ لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ
 رسائل الجنيذ - رسائل الجنيذ لأبي القاسم الجنيذ بن محمد (تصحیح علي حسن عبد القادر)
 لندن ١٩٦٢
- الرعاية - كتاب الرعاية لحقوق الله لأبي عبد الله الحارث بن أسد المحاسبي (تحقيق م. سميث)
 Gibb Memorial Series, N.S. XV. London, 1940.
- روضة العقلاء - روضة العقلاء وزهة الفضلاء لأبي حاتم محمد بن حبان البستي (تصحیح مصطفي السقا)
 القاهرة ١٣٧٤ هـ
- رياض الصالحين - رياض الصالحين في كلام سيد المرسلين لمحيي الدين أبي زكريا النووي
 القاهرة ١٣٤٤ هـ
- الرياضة - انظر ادب النفس
 ريتز - H. Ritter, Das Meer der Seele. Leiden, 1955.
- السبكي - طبقات الشافعية الكبرى لتاج الدين السبكي
 مصر ١٣٢٤ هـ
- السمعاني - كتاب الأنساب لأبي سعيد عبد الكريم السمعاني (تحقيق مرغوليوث)
 Gibb Memorial Series XX. Leiden, 1912 .
- سميث/المحاسبي - M. Smith, An early mystic of Baghdad. A study of the life and teaching of Hārith b. Asad al-Muhāsibī. London, 1935 .
- شذرات - شذرات الذهب في اخبار من ذهب لأبي الفلاح عبد الحلي بن العماد
 مصر ١٣٥٠ هـ
- شرح الأربعين - شرح الأربعين حديثا النووية لتقي الدين أبي الفتح المشهور بابن دقيق العيد
 مصر ١٣٥٢ هـ
- الشعراني - الطبقات الكبرى لعبد الوهاب الشعراني
 مصر ١٢٩٩ هـ
- شفاء السائل - شفاء السائل لتهذيب المسائل لابن خلدون
 بيروت ١٩٥٩
- الصديق - كتاب الأدب والإنشاء في الصداقة والصديق لأبي حيان التوحيدي
 مصر ١٣٢٣ هـ
- صفوة - صفوة الصفوة لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي
 حيدرآباد ١٣٥٥-١٣٥٧ هـ
- صفوة التصوف - صفوة التصوف لمحمد بن طاهر المقدسي (تحقيق أحمد الشرباحي)
 القاهرة ١٣٧٠ هـ

- طبقات - طبقات الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي (تحقيق ن. شريه) القاهرة ١٩٥٣
 طبقات ٢ - نفس المصدر (تحقيق بدرسن) ليدن ١٩٦٠
 الطرطوشي - سراج الملوك لأبي بكر الطرطوشي مصر ١٣٥٤هـ
 المقدم - المقدم الفريد لشهاب الدين أحمد المعروف بابن عبد ربه الأندلسي القاهرة ١٣٥٩-١٣٧٢هـ
 عوارف - عوارف المعارف لأبي حفص عمر بن محمد السهروردي (بهامش الاحياء) القاهرة ١٣٢٦هـ
 عيون - عيون الأخبار لعبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري القاهرة ١٣٤٣-١٣٤٨هـ
 غرر - غرر الخصائص الواضحة وعرر النقائص الفاضحة لأبي إسحاق إبراهيم بن يحيى الوطواط القاهرة ١٢٩٩هـ
 غنية - الغنية لطالبي طريق الحق لعبد القادر الجليلي مصر ١٣٧٥هـ
 الفتح الكبير - الفتح الكبير في ضم الزيادة الى الجامع الصغير ليوسف النبهاني مصر ١٣٥٠هـ
 فتوة - كتاب الفتوة لأبي عبد الرحمن السلمي F. Taeschner, "As-Sulamī's Kitāb al-Futuwwa", Studia Orientalia Ioanni Pedersen Septagenario, Havniae, 1953, pp. 340-351.
 الفتوة - كتاب الفتوة لأبي عبد الله محمد بن أبي المكارم المعروف بابن المعمار البغدادي بغداد ١٩٥٨
 فضائح الباطنية - فضائح الباطنية وفضائل المستظهريه لأبي حامد الغزالي (تصحيح جولدسيهر) ليدن ١٩١٦
 الفهرست - الفهرست محمد بن إسحاق بن النديم مصر ١٣٤٨هـ
 القشيري - الرسالة القشيرية في علم التصوف لأبي القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري مصر ١٣٤٦هـ
 القشيري/شرح - شرح اسماء الله الحسنى لأبي القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري (تصحيح أحمد عبد المنعم عبد السلام الحلواني) القاهرة ١٩٦٩
 قوت - قوت القلوب في معاملة المحبوب لأبي طالب محمد بن أبي الحسن المكي القاهرة ١٣٥١هـ
 كبرى - M. Molé, Traités mineurs de Naḡm al-Dīn Kubra (Extrait des Annales Islamologiques, T. 1V). Le Caire, 1963.
 كبرى/ماير - آداب المريدين لنجم الدين كبرى (نقلها الى الألمانية ف. ماير) ، في RSO 32 (1957), pp. 485-524 [pp. 501-524].
 كشف المحبوب - كشف المحبوب لأبي الحسن الهجويزي (تحقيق زوكفسكي) ليننغراد ١٩٢٦
 الكشف والتبيين - كتاب الكشف والتبيين في غرور الخلق أجمعين لأبي حامد الغزالي (بهامش تنبيه المفترين) القاهرة ، دون تاريخ
 الكلاباذي - التعرف لمذهب اهل التصوف لأبي بكر محمد بن إسحاق الكلاباذي (تحقيق عبد الحلیم محمود وطه عبد الباقي سرور) القاهرة ١٣٨٠هـ
 كنز - كنز العمال لعلاء الدين المتقي الهندي حيدرآباد ١٣٦٤-١٣٧٧هـ

- كنوز - كنوز الحقائق في حديث غير الخلائق لعبد الرؤوف المناوي (بهامش الجامع)
القاهرة ١٣٢١ هـ
- الكواكب الدرية - الكواكب الدرية في تراجم السادة الصوفية لعبد الرؤوف المناوي
مصر ١٣٥٧ هـ
- لياب - لياب الآداب لأسامة بن منقذ (تحقيق أحمد محمد شاكر)
القاهرة ١٣٥٤ هـ
- لسان - لسان العرب لابن منظور
بيروت ١٩٥٥
- لسان الميزان - لسان الميزان لابن حجر العسقلاني
حيدرآباد ١٣٢٩-١٣٣١ هـ
- اللمع - كتاب اللمع في التصوف لأبي نصر عبد الله بن علي السراج الطوسي (تحقيق نيكلسون)
Gibb Memorial Series XXII. Leiden, 1914.
- ماير - F. Meier, "Ein Knigge für Sufi's", in RSO 32 (1957), pp. 485-501.
- مجمع الزوائد - مجمع الزوائد لعلي بن أبي بكر الهيثمي
القاهرة ١٣٥٢-١٣٥٣ هـ
- مجموعة الرسائل الكبرى - مجموعة الرسائل الكبرى لتي الدين ابن عبد السلام بن تيمية
مصر ١٣٢٣ هـ
- المحاسبي - رسالة المسترشدين للعارث بن أسد المحاسبي (تحقيق عبد الفتاح ابو غدة)
حلب ١٣٨٤ هـ
- مخاضات الأدباء - مخاضات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء لأبي القاسم الحسين بن محمد
المعروف بالراغب الاصبهاني
بيروت ١٩٦١
- مختصر التذكرة - مختصر التذكرة القرطبية لعبد الوهاب الشعراني
القاهرة ١٣٠٤ هـ
- المدخل - كتاب المدخل لأبي عبد الله العبدري المشهور بابن الحاج
القاهرة ١٣٤٨ هـ
- المريدون - كتاب آداب المریدين لأبي النجيب السهروردي (تحقيق م. ميلسون)
Institute of Asian and African Studies, Jerusalem (forthcoming).
- المستطرف - كتاب المستطرف في كل فن مستظرف لشيخنا الدين أحمد الإشبيلي
مصر ١٢٧٢ هـ
- معارف - كتاب المعارف لعبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (تصحيح ثروت عكاشة)
مصر ١٩٦٠
- معجم الأدباء - معجم الأدباء لياقوت الرومي الحموي
القاهرة ١٩٣٦-١٩٣٨ هـ
- مكارم الأخلاق - مكارم الأخلاق لأبي نصر الحسن بن الفضل الطبرسي
التنجف ، دون تاريخ
- الملامتية - رسالة الملامتية لأبي عبد الرحمن السلمي (تحقيق أبي العلا العفني)
القاهرة ١٣٦٤ هـ
- مناهج العارفين - مناهج العارفين لأبي عبد الرحمن السلمي
مخطوطة برلين رقم ٢٨٢١
- المنتظم - المنتظم في تاريخ الملوك والأمم لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي
حيدرآباد ١٣٥٧-١٣٥٨ هـ
- ميزان الاعتدال - ميزان الاعتدال لشمس الدين الذهبي
مصر ١٣٢٥ هـ
- النبلاء - سير أعلام النبلاء لشمس الدين الذهبي (تحقيق صلاح الدين المنجد)
مصر ١٩٥٦-١٩٦٤ هـ
- نزهة الناظرين - نزهة الناظرين لعبد الملك بن أبي المنى الباسي الحلبي الشهير بالشيخ الضرير
القاهرة ١٣٠٨ هـ

- نشر المحاسن - نشر المحاسن الغالية في فضل مشايخ الصوفية أصحاب المقامات العالية لعبد الله بن أسعد اليافعي (هامش كتاب جامع كرامات الأولياء للنهبائي) مصر ١٣٢٩هـ
- نفحات - نفحات الأنس من حضرات القدس لعبد الرحمن بن أحمد جامي (تصحيح مهدي توحيد يور) طهران ١٣٣٦هـ ش
- نهاية - النهاية في غريب الحديث والأثر لمجد الدين ابن الأثير القاهرة ١٣١١هـ
- الوفاي بالوفيات - الوفاي بالوفيات لخليل بن أيوب الصنفي استانبول ودمشق ١٩٣١-١٩٥٩
- الورع - كتاب الورع لأحمد بن محمد بن حنبل القاهرة ١٣٤٠هـ
- وفيات - وفيات الأعيان وأنبياء أبناء الزمان للقاضي أحمد الشهير بابن خلكان مصر ١٣٥٥هـ
- ونسلك - A. J. Wensinck and J. P. Mensing (ed.), Concordance et indices de la tradition musulmane. Leiden, 1936-64.



مركز تحقيقات كتابية وعلوم اسلامی

٥. درجات المعاملات

للشيخ ابي عبدالرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن
موسى السلمى النيسابورى



مركز تحقيقات كتابية و تاريخية علوم اسلامية

تحقيق
احمد طاهرى عراقى



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمه مصحح

در نیمه دوم قرن چهارم که از نظر پیدایش کتب اساسی و شکل‌گیری آرا و آداب مهم‌ترین ادوار تصوف اسلامی بشمار می‌رود، ابو عبدالرحمن سلمی از برجسته‌ترین شخصیت‌هاست. نه فقط بسبب کثرت آثارش که تعداد آنها به گفته نویسنده زندگینامه‌اش ابوسعید خشاب ۷۰۰ جزء در تصوف و ۳۰۰ جزء در حدیث بوده^۱، بلکه بعلت رواج و مقبولیت آنها؛ که خصوصاً قابل توجه است. و از این جهت بر حکیم ترمذی (متوفی ۲۸۵) عارف بسیار تألیف قرن سوم نیز برتری دارد. نوشته‌اند که هم در زمان حیات سلمی نسخه‌های خطی آثارش به ثمن گزاف فروخته می‌شد^۲. اهل علم و عرفان برای استماع و اخذ اجازه روایت آثارش اشتیاق‌ها می‌نمودند و رنج‌ها می‌بردند^۳. اقبال به استماع آثارش چندان بود که در سال ۳۸۴ در ری به هنگام قراءت و املائی کتاب تاریخ الصوفیه او از کثرت ازدحام خلق کودکی در گذشت^۴. ولی این قبول و رواج بیشتر شامل کتابهای اصلی و بزرگ او، حقایق التفسیر و تاریخ الصوفیه و طبقات الصوفیه، بوده است. و ظاهراً بسیاری از رساله‌های کوچک او بدان حد محل توجه و اعتنا نبوده است. یکی از آن رساله‌های در کنج خمول مانده درجات المعاملات است که اینک برای اولین بار به تصحیح و طبع آن اقدام می‌شود.

این رساله در توضیح و تبیین برخی از اصطلاحات صوفیه است که سلمی آن چنان که خود اشاره کرده آن را به خواهش کسی، از یاران یا مریدان، نوشته است. مجموعاً چهل و چهار اصطلاح در این رساله به‌ایجاز و اختصار تعریف شده است. البته مقصود از تعریف در اینجا - آن چنان که معمول صوفیه است - نه تعریف منطقی جامع و مانع است بلکه تعبیراتی است

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷ ص ۲۴۷.

۲. ابوسعید خشاب پس از اشاره به مقبولیت نسخ آثار سلمی می‌گوید: من خود نسخه‌ای از آثار او را که به خط بد نیز نوشته شده بود ۲۰ دینار خریدم (سیر اعلام، ج ۱۷ ص ۲۴۸).

۳. نمونه‌هایی از آنها را ذهبی به روایت خشاب در سیر اعلام النبلاء (همان صفحات) نقل کرده است.

۴. سیر اعلام، ج ۱۷ ص ۲۴۸.

شخصی از مقامات و احوال عرفانی و توصیفی از تجارب روحانی که هر يك از عرفا در مقام خود از مراحل سلوك عرضه کرده‌اند و بسبب همین «شخصی» بودن است که درباره این منازل و مقامات چندان اقوال متفاوت و گاه بظاهر متعارض در کتب صوفیه می‌توان دید.

این اصطلاحات البته همه از همان اصطلاحات اساسی و قدیم تصوف است که مأخوذ از کتاب و سنت است و در آثاری مانند *اللمع و التعرف و تهذیب الاسرار و الرسالة القشیریة* فصولی بدانها اختصاص داده شده است.^۵ و *سالك طریق الی الله* در طی مراحل سلوك به آنها بر می‌خورد. عنوان این رساله نیز خود مشعر بدان «درجات» و «مراحل» و «منازلی» است که در ارتباط و «معامله» با خداوند *سالك طی* می‌کند. «معاملات» در تصوف اصطلاحی است به معنای مجموع اعمال طریقت. می‌دانیم که صوفیه باجماع معتقد و متعهد به اتباع از شریعت و حفظ ظواهر و شعائر دین‌اند و بر آنند که افعال و طاعات نه فقط با ظاهر شرع که با روح و حقیقت آن نیز باید تطابق داشته باشد. ولی فراتر از این می‌گویند که فقه دین فقط احکام ظاهر نیست و شامل احکام باطن نیز می‌شود. و این احکام باطن مسائل سلوك و شرح مقامات و منازل طریق است که «معاملات» خوانده می‌شود، مانند زهد و اخلاص و توکل و خوف و رجاء و... و برخلاف علم به احکام ظاهر که فرض کفایه است و در آن تقلید رواست، معرفت به احکام باطن که *سالك* هیچ لحظه‌ای از آنها بی‌نیاز نیست فرض عین است.^۶ در کتب جامع و موسع تصوف (مانند *الفتوحات المکیة*) نیز به دنبال ابوابی که در عبادات و احکام ظاهری فقهی است ابوابی در احکام باطنی است و شرح توبه و زهد و صدق و اخلاص...، که به همگی عنوان «معاملات» داده شده است.^۷ کلاباذی در *التعرف* (ص ۱۴۰ تا ۱۴۱) بابی به «بجاهدات و معاملات» اختصاص داده است و در آن به ذکر اسرار عبادات و اعمال پرداخته است. و در فصل چهارم آن کتاب (ص ۳۲ تا ۳۳) نام کسانی را که در «معاملات» تألیفاتی داشته‌اند ذکر کرده است. امام غزالی «معاملات» را در معنایی اندکی گسترده‌تر از دیگران بکار برده است. می‌گوید: علم دین دو گونه است یا علم مکاشفه است که مطلوب از آن فقط کشف معلوم

۵. درباره انواع اصطلاحات صوفیه *رك: مقاله دکتر نصرالله یورجوادی «رساله‌ای در اصطلاحات عرفانی» در مجله معارف، سال دوم (۱۳۶۴) ص ۳۵۳-۳۵۱.*

۶. *اللمع، ص ۱۸-۱۷.*

۷. قابل ذکر است که خواجه عبدالله انصاری که خود در *طبقات الصوفیه* (مواضع مختلف) معامله را به همین معنی به کار برده است در *منازل السائرین «معاملات»* را قسمتی از «منازل» شمرده است و آن را به شیوه تقسیم‌بندی اعشاری متکلفانه‌اش به ده بخش (رعایت، مراقبه، حرمت، اخلاص، تهذیب، استقامت، توکل، تفویض، نقه، تسلیم) تقسیم کرده است.

است، یا علم معامله است که در آن با وجود کشف معلوم بر مقتضای آن عملی باید بوده باشد. و علم معامله یا علم ظاهر است که علم اعمال جوارح است (چون عبادات و عادات) یا علم باطن که علم اعمال دهاست^۸. چنانکه می بینیم غزالی علم اعمال جوارح را یعنی عبادات و عادات را نیز جزء معاملات شمرده است و در کتاب خود نیز نه فقط به بیان احکام ظاهری بلکه به اسرار آنها نیز پرداخته است. بهرگونه آنچه سلمی بکار برده همان معنای نخستین است. «درجات» مرادف منازل و مقامات است. یحیی بن معاذ (متوفی ۲۵۸) گفته است: «الدرجات التي يسعى اليها ابناء الآخرة سبع: التوبة ثم الزهد ثم الرضا ثم الخوف ثم الشوق ثم المحبة ثم المعرفة»^۹. ولی خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱) در *منازل السائرین* «درجه» را به معنایی اخص از «مقام» بکار برده و هر مقام را شامل چند «درجه» دانسته و یکی از مزایای کتابش را بر آثار دیگر ذکر همین درجات می شمرد^{۱۰}. ولی سلمی مانند اکثر قدما درجات را مرادف منازل و مقامات به کار برده است.

گفتیم که در این رساله چهل و چهار اصطلاح شناسانده شده است. برخی از اصطلاحات متقابل (چون: خوف و رجاء، فنا و بقا، جمع و تفرقه) و متقارب (چون: حق و حقیقت، وجد و وجود و تواجد، محبت و عشق) با یکدیگر در فصل و فقره ای واحد ذکر شده است. آن چنان که شیوه آثار کهن صوفیه (از جمله و بالخصوص *اللمع و تهذیب الاسرار*) است، در شناساندن هر مصطلح چندین قول از مشایخ نقل شده است، با این تفاوت که برخلاف دیگر کتابها در این رساله به علت آنکه مؤلف قصد ایجاز و اختصار داشته است، نه سلسله اسانید را ذکر کرده است و نه حتی (به استثنای سه چهار مورد) نام صاحبان آن اقوال را. از جمله مواردی که سلمی به ذکر قائلین اقوال پرداخته است چند موردی است از سماعات خود او از شیوخش که یکی از جد مادریش شیخ ملامتی اسماعیل بن نجید (ف ۱۶)^{۱۱} است و دیگر از ابو عبدالله حسین بن احمد رازی (ف ۱۶) و دیگر از احمد بن جعفر بن مالک (ف ۱۴) و دیگر از شیخش ابوالقاسم نصرآبادی (ف ۳۵). اقوالی که در ذیل هر اصطلاح آمده است اندک است. در چند مورد نیز به آیه و حدیث استشهاد شده و در یک مورد شعری نقل شده است. بهرگونه درباره اصطلاحات غیر از نقل، بحثی و فحصى نیست؛ که می دانیم سلمی اولاً محدث است و مانند بسیاری از

۸. *احیاء علوم الدین*، ج ۱ ص ۳-۴؛ ترجمه فارسی ج ۱ ص ۲۱-۲۰.

۹. *حلیة الاولیاء*، ج ۱ ص ۶۴.

۱۰. *منازل السائرین*، ص ۱۶، ۴۶، ۴۸، ۵۰...

۱۱. ف = فقره.

صوفیه معاصرش به نقل احادیث و آثار و اقوال بیشتر گرایش دارد. مع هذا، در پایان رساله پس از اشاره به مختصر بودن آن می گوید: هر فصل این رساله را و هر لفظش را شرحی طولانی بایسته است.

ترتیب اصطلاحات فی الجمله نظمی منطقی یا بهتر بگوییم سنتی و عرفی دارد. رساله پس از مقدمه ای کوتاه با توضیح اصطلاح توبه آغاز می شود، از آنکه توبه باجماع نخستین گام سالک و اولین منزل طریق است^{۱۲}. انابه که نوعی توبه است پس از توبه ذکر شده است. به تعریف سلمی انابه بازگشت درونی به صلاح است و پاک داشتن سر و باطن از توجه به غیر. درسخنی از ابوعلی دقاق نیز، اگرچه به تعریفی و تعبیری دیگر، انابه قسمی از توبه شمرده شده است^{۱۳}. پس از توبه و انابه، تقوی ذکر شده است که حارث بن اسد محاسبی (متوفی ۲۴۳) آن را اولین منزل دانسته^{۱۴} و در نظر سلمی باید دومین مرحله به شمار می آمده است. زهد نیز که پس از خوف آمده است همانند ترتیب ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۶) از مقامات است و یادآور قول اوست که «جز از خوف به زهد نتوان رسید چه هر که خائف باشد ترك گفتن تواند»^{۱۵}. همچنین ذکر توکل پس از زهد مانند ترتیب ابوطالب مکی است. در پایان رساله نیز فنا و بقا و جمع و تفرقه آمده است. با این همه چنان نیست که همه اصطلاحات این رساله با ترتیبی که در آثار دیگر صوفیه آمده باشد تطبیق کند. اولاً بدین دلیل که اساساً در ترتیب و در شماره مقامات و احوال یکسانی وجود ندارد و در آثار صوفیه با اختلافهای بسیار ذکر شده است. ثانیاً همه اصطلاحات ذکر شده در این رساله از مقامات و احوال نیست و از دیگر اصطلاحات و الفاظ رایج صوفیه نیز در آن آمده است. لذا ترتیبی معین را در آن نمی توان توقع داشت. دیگر اینکه در این رساله مقامات و احوال از یکدیگر تفکیک نشده است.

توبه که نخستین مقام است به بازگشت از حالی نکوهیده به حالی ستوده تعریف شده است (ف ۲) که مشابه است با تعریفی از توبه که در تهذیب الاسرار (ورق ۴۳) آمده است. در سخنی از ابویعقوب سوسی که سراج نقل کرده است آن نکوهیدگی و ستودگی را علم معین

۱۲. قیاس شود با قول قشیری در الرسالة (ج ۱ ص ۳۱۲) که «التوبة اول منزل من منازل السالکین و اول مقام من مقامات الطالبین» و گفته ابوسعید خرقوشی در تهذیب الاسرار (ورق ۴۲) که «اول مایؤمر به المبتدی التوبة».

۱۳. الرسالة القشيرية، ج ۱ ص ۳۱۷-۳۱۸.

۱۴. الرعاية لحقوق الله، ص ۲۸-۲۸.

۱۵. لا ینال الزهد الا بالخوف لان من خاف ترك (قوت القلوب، ج ۱ ص ۵۳۸).

می‌کند^{۱۶}. و این حاکمیت علم را سلمی در تعریفی دیگر آورده است: توبه میراندن طبع است و پیروی از علم (ف ۲). و البته مقصود از علم علم دین است و علم حقایق. شرایط و لوازم توبه چون بر گذشته پشیمانی خوردن و بر توبه ثابت بودن و تباهیها را به صلاح آوردن نیز باجمال ذکر شده است. انا به نیز در واقع قسمی از توبه شمرده شده است که آن بازگشت سر و باطن است به صلاح، و نیز از همه چیزها روی بر تافتن و به سوی خالق چیزها شدن و پاک داشتن سر از توجه به غیر (ف ۳). مقام زهد اگر چه با فاصله‌ای بعد از توبه و انا به آمده است، ولی سلمی متذکر می‌شود که زهد درست نشود مگر پس از توبه و انا به. غیر از تعریفاتی که از زهد شده و در منابع دیگر نیز یافت می‌شود (مانند اینکه: زهد آنست که نه به اقبال دنیا شادان شوی و نه از ادبارش غمین؛ یا: زهد ترك ماسوی الله گفتن است و کوتاهی آرزو و ترك آنچه از آن چاره نبود)، سلمی انواعی برای زهد بر شمرده است چون: زهد از دنیا و دنیاوی، زهد از خلق و اقبال آنان، زهد از ریاست، زهد از حرام، زهد از شبهات و زهد از حلال. زهدی که فضیلت به شمار می‌رود زهد در حلال است، چه دوری از محرّمات و شبهات فرض است. تقسیم زهد به فرض و فضیلت در تهذیب الاسرار نیز آمده است و همانند آن نیز اقوالی از ابو عثمان حیری و ابراهیم ادهم وارد شده است (رك: ح (ف ۶)). پس از این سلمی دو قول نقل کرده است که صیغه ملامتی دارد. یکی از ابو حفص حداد از مشایخ ملامتیان نیشابور است که وقتی بدو گفتند که فلان زاهد است گفت: «در چه چیز زهد می‌ورزد؟ چه زهد جز در حلال نباشد و در دنیا حلالی نیست». و سخن دیگر منسوب به شبلی است که گفت زهد پستی است، از آنکه زاهد دنیایی را که خطری ندارد خطرناک می‌پندارد تا آن را ترك گوید، و بزرگ داشتن آنچه را خدا خرد داشته است جز پستی نباشد. این سخن یادآور آن کلامی است که ملامتیه از بایزید بسطامی نقل کرده‌اند که: زاهد اگر می‌دانست که خداوند دنیا و متاع دنیا را اندک و خرد خوانده است («قل متاع الدنيا قليل» سوره النساء: ۷۷) به زهد خود نمی‌بالید^{۱۷}. می‌دانیم که ملامتیان قرن چهارم، که سلمی با آنان معاصر و بدانان از طریق جدش ابن نجید منتسب بوده و آنان را حتی در مرتبه‌ای برتر از صوفیه نهاده است^{۱۸}، در عین آنکه خود از زهاد بودند نظر گاهشان در باب زهد با صوفیان مختلف بود و هیچ گونه ظهور و نمودی از زهد را روا نمی‌دانستند.

۱۶. التوبة الرجوع من كل شيء ذمه العلم الى ما مدحه العلم. (اللمع، ص ۴۳).

۱۷. رسالة الملامتیه، ص ۹۷.

۱۸. ایضاً ص ۸۷، و مقدمه عقیفی ص ۱۸.

از مقامات دیگر توکل و فقر و رضا شناسانده شده است. توکل نتیجه تحقق ایمان درست است و آن اعتماد بر خداوند و تصدیق وعد اوست و آرامش درون و یکسانی حال به هنگام وجود و عدم. فقر استغناست از ماسوی الله و مسبب را دیدن و از سببها دیده پوشیدن. و از مقام فقر صبر و رضا زاید. رضا شادی دلست بر تلخی قضا و سکون قلب است بر گردش قدر، که در آن حال شادی و غم بر او یکسان است.

و اما از احوال، در باب محبت (ف ۲۶) در تعریفی موجز می گوید: محبت فرو ریختن تمیز و تشخیص است و محب فانی الصفاتی است لب از حکایت و شکایت فرو بسته. عشق به گفته سلمی شاخه ای است از محبت و مرتبه ای فروتر از آن. زیرا در عشق هنوز تمیز باقی است که در حدیث است که «هر که با عشق عفاف ورزد و عشق را پنهان دارد و بمیرد، شهید مرده است». پس در عشق هنوز تمیز و هوشیاری هست و محلی برای عفاف و کتمان. ولی محب به حکم آن حدیث مشهور که «حبك الشيء یعمی و یصم» کور و کری است هوش و تمیز از کف داده. سلمی به مناسبت همین خصوصیت محبت وجه اشتقاقی عامیانه نیز برای آن ذکر می کند و می گوید محبت را از آن رو محبت خوانند که رسوم و آداب را محو کند. البته این سخن از سلمی نیست و از عمرو بن عثمان مکی نقل شده است.^{۱۹}

گفتیم که غیر از مقامات و احوال، برخی از اصطلاحات دیگر صوفیه نیز در این رساله تعریف شده است که از آن جمله است فراست. و آن نوری است از سوی خداوند در دل بنده که بدان مغیبات را می بیند. و این برای مؤمنان حاصل شود. و چون فراست به نور الهی است نه از استدلال آدمی، در آن خطا جایز نیست. و اگر خطایی رود ظن و گمان است نه فراست. فراست سه مرتبه و مرحله دارد: یکی در مشاهده است که مرتبه فرودین فراست است، و دیگر اخبار از غیب است و سوم که عالیترین مرتبه است حکم بر غیب است که این در امت اسلام فقط خاص ابو بکر صدیق بوده است رضی الله عنه. مؤمنان اگر چه اهل فراستند ولی ابو حفص نیشابوری می گوید باید خود را از فراست باز دارند و در مردم تفرس نکنند.

از دیگر الفاظ شرح شده در این رساله «زیارت» است. زیارت و شفاعت جستن اساساً از اصطلاحات خاص صوفیان نیست. از مباحث کلامی است که می دانیم آراء متکلمان مذاهب در آن متفاوتست. ولی صوفیان، از هر مذهب کلامی و فقهی که بوده اند از آغاز به زیارت و شفاعت و توسل اعتقاد جازم داشته اند. سلمی در اینجا نه فقط زیارت قبر رسول (صلعم) و شفاعت جستن از او را برای رفع حوائج بیان کرده و بدین وسیله عقیده صوفیه را در باب این

۱۹. تهذیب الاسرار، ورق ۲۱ ب.

مسأله اظهار کرده است، بلکه انواع دیگر زیارت (به معنی عام آن) را نیز ذکر کرده است: زیارت بیت الله برای ادای فریضه، زیارت قبر رسول (صلعم) برای طلب شفاعت و دریافت برکت، زیارت علما برای کسب علم و ادب، زیارت اهل صلاح برای تقرب به حق، زیارت والدین برای نیکی به آنان، زیارت مشایخ برای تبرک جستن از دیدار و صحبتشان و اخذ طریقت از آنان، زیارت دوستان برای ادای حقوق آنان و تجدید عهد دوستی، زیارت قبور برای عبرت‌اندوزی.

در باب سماع به اختلاف آراء مشایخ (و نه اختلافات فقها) باجمال اشاره می‌کند و می‌گوید: برخی از مشایخ آن را برای مریدان مباح شمرده‌اند و برخی مکروه. ولی هیچ يك از مشایخ آن را علی‌الاطلاق روا ندانسته بلکه در آن به حدی و قیدی قایل شده‌اند. سپس می‌افزاید که برای اهل معرفت سماع مباح بلکه نیکوست. و اما واصلان، سماع را در آنان اثری نیست چه فراتر از تلوین و تغییر اند و هیچ واردی جان آنان را برتر از آنچه هست نتواند برد. ولی سماع عوام اعتباری بدان نیست. سماعی طبیعی است همچون کودک خوی گرفته به آوای مادر یا اشتر رام به حُدای ساربان که چون صوتی می‌شنود تندتر می‌رود.



تصحیح متن

از این رساله تاکنون فقط يك نسخه خطی شناخته شده است و آن در مجموعه‌ای است از کتابخانه برلین به شماره ۳۰۸۱ (Sprengrer 851) که اینک در کتابخانه دانشگاه توپینگن محفوظ است. توصیف این مجموعه را آلوارت در فهرست مخطوطات عربی آورده است.^{۲۰} این رساله که نزدیک ۱۱ صفحه (از ورق 74 b تا 79 b مجموعه) است بقطع ۱۵×۱۰ سم، به خط نسخ متوسط است که احتمالاً در قرن دهم هجری کتابت شده است. عناوین فصول به سنگرف است. عنوان رساله (مانند رساله‌های دیگر این مجموعه) در حاشیه سمت راست صفحه اول نوشته شده است: کتاب درجات المعاملات للسلمی. نسخه نسبتاً صحیح است و سهو القلم و اغلاط کتابتیش اندک است و در چند مورد نیز کلمات اعراب گذاری شده است. از نکته‌های قابل ملاحظه آنکه در بسیاری از موارد بجای ضمائر و افعال مؤنث، مذکر به کار رفته است (مثلاً: هو بجای هی، ه بجای ها، فعل مفرد مذکر غایب بجای مفرد مؤنث غایب). این سهوهای نحوی که ایرانیان (و نیز ترکان) معمولاً دچار آنند به احتمال قوی از زلات کاتبان فارس (یا ترك) بوده است نه از مؤلف رساله.

20. W. Ahlwardt, *Verzeichnis der arabischen Handschriften*. Berlin, 1887-99, vol. III, p.120.

در تصحیح این رساله آنچه خطا تشخیص داده شد در متن تصحیح شد و صورت خطا در حواشی ثبت شد. و آنچه مصحح از خود در متن افزوده در میان دو قلاب آمده است. علاوه بر تخریج احادیث و توضیح اعلام، کوشش شده است که مصادر اقوال و کلمات مشایخ نیز یافته و در حواشی ضبط شود. در مواردی که عبارات این رساله با منابع دیگر تفاوتی داشته، عبارات آن منابع عیناً در حواشی آورده شده است. یادداشتهای توضیحی حواشی با ارقام مشخص شده است و آنچه مربوط به تصحیح متن است با علامت ستاره و صلیب. حرف «ص» در حواشی رمز نسخه «اصل» است.

منابع و مراجع مقدمه و حواشی

- آداب النفوس: حارث بن اسدالمحاسبی. تحقیق عبدالقادر احمد عطا. بیروت ۱۹۸۴.
- احیاء علوم الدین: امام محمد بن محمد غزالی. قاهره ۱۹۶۸.
- الاربعین: ابو عبدالرحمن السلمی. حیدرآباد دکن ۱۳۶۹ هـ ق.
- الاربعین: ابوسعید المالینی. نسخه خطی کتابخانه ظاهر به (دمشق) شماره ۹۵۵.
- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ابن عبدالبر. قاهره ۱۳۲۸ (درهامش الاصابة).
- اسد الغابة فی معرفة الصحابة: ابن الاثیر. قاهره. دارالشعب، بی تاریخ.
- الاصابة فی تمييز الصحابة: ابن حجر العسقلانی. قاهره ۱۳۲۸ هـ ق (افست بیروت).
- تاریخ بغداد: الخطیب البغدادی. قاهره ۱۹۳۱ (افست بیروت).
- التبصرة: ابن الجوزی. تحقیق مصطفی عبدالواحد. قاهره ۱۹۷۰.
- التعرف لذهب التصوف: ابوبکر کلاباذی. تحقیق عبدالحلیم محمود. قاهره ۱۹۶۰.
- تهذیب الاسرار: ابوسعید خرگوشی نیشابوری. نسخه برلین شماره ۸۳۲.
- جامع البیان فی تفسیر القرآن: محمد بن جریر الطبری. بولاق ۱۳۲۸ هـ ق (افست بیروت).
- الجامع الصحیح: محمد بن اسماعیل البخاری. قاهره ۱۹۲۷.
- الجامع الصحیح: محمد بن عیسی الترمذی. قاهره ۱۹۳۷.
- الجامع الصغیر: جلال الدین السیوطی. قاهره ۱۹۵۴.
- الجوهرة فی نسب النبی واصحابه العشرة: محمد بن ابی بکر البری. تحقیق محمد التونجی. الرياض ۱۹۸۳.
- حلیة الاولیاء: ابونعیم اصفهانی. قاهره ۱۹۳۲-۱۹۳۸ (افست بیروت).
- دیوان حسان بن ثابت: تحقیق ولید عرفات. چاپ اوقاف گیب ۱۹۷۱.
- ذم الدنيا: ابن ابی الدنيا. تحقیق ا. الماغور. القدس ۱۹۸۴.
- الرسالة القشیریة: عبدالکریم بن هوازن القشیری. تحقیق عبدالحلیم محمود. قاهره ۱۹۷۲.
- الرعاية لحقوق الله: حارث بن اسدالمحاسبی. تحقیق عبدالحلیم محمود. قاهره.

- سير اعلام النبلاء: شمس الدين الذهبي. بيروت ١٩٨٣.
- السيرة النبوية: ابن هشام. قاهره ١٩٣٦. (افست بيروت).
- شرح التعرف لمذهب التصوف: اسماعيل بن محمد مستمل بخارى. تصحيح محمدروشن. تهران ١٣٦٣-٦٧ هـ. ش.
- شرف المصطفى: ابوسعبد خرگوشى نيشابورى. نسخة برلين ٢٨١٩.
- الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: القاضى عياض. تحقيق على محمد البجاوى. قاهره ١٩٧٧.
- صفة الصفة: ابن الجوزى. تحقيق محمود فاخورى. حلب ١٩٧٣-١٩٧٠.
- الطبقات الصوفية: ابو عبد الرحمن السلمى. تحقيق نورالدين شريفة. قاهره ١٩٦٩.
- الطبقات الكبرى: ابن سعد. تصحيح زاخانو. ليدن ١٩٠٤.
- الطبقات الشافعية الكبرى: السبكي. قاهره ١٩٧٦.
- طبقات الشعرائى (لواقح الانوار): عبد الوهاب الشعرائى. قاهره ١٩٢٥.
- فوات الوفيات: ابن شاکر الکتبى. تحقيق احسان عباس. بيروت ١٩٧٣.
- فيض القدير شرح الجامع الصغير: محمد عبدالرزوف المناوى. قاهره ١٩٧٢.
- قوت القلوب فى معاملة المحبوب: ابوطالب المکى. قاهره ١٩٦١.
- الکليات: ابوالبقاء ايوب بن موسى الكفوى. تحقيق عدنان درويش و محمد المصرى. دمشق ١٩٧٥.
- اللمع: ابونصر السراج. تصحيح رنولد الن نيكلستون. ليدن ١٩١٤.
- المسند: احمد بن حنبل. قاهره ١٣١٣ هـ ق (افست بيروت).
- المعارف: ابن قتيبة. تحقيق ثروت عكاشة. قاهره ١٩٦٠.
- الملامتية و الصوفية و اهل الفتوة: ابوالعلاء عفيفى. قاهره ١٩٤٥.
- منازل السائرين: عبدالله انصارى، با ترجمة فارسى به اهتمام روان فرهادى. تهران ١٣٦١ هـ ش.
- نهج الخصاص: ابومنصور معمر الاصفهانى، تحقيق الاب س. دى بوركى الدومنى. قاهره ١٩٦٢.
- نوادير الاصول فى معرفة احاديث الرسول: ابو عبدالله الحكيم الترمذى. استانبول ١٢٩٤ هـ ق (افست).
- الوفائى بالوفيات: صلاح الدين الصفدى. ويسبادن ١٩٣١.

L. Massignon, *The Passion of al-Hallāj*. Tr. by H. Mason. Princeton, 1982.

F. Sezgin, *Geschichte des arabischen Schrifttums*. Vol. II, Leiden, 1975.

(تاريخ التراث العربى. ترجمة محمود فهمى حجازى. الرياض ١٩٨٣).



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

[f.74b] بسم الله الرحمن الرحيم

١ والحمد لله حقَّ حمده و صلواته على محمد وآله.
قال ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسى السلمي - نفعنا الله ببركاته -
سألت - أكرمك الله بجميل نظره - بيان معاني الفاظ ذكرتها على حد الاختصار.
فعلقت لك حروفاً تستغنى بها إن ساعدك التوفيق. و أنا أسأل الله - تعالى - أن
لا يخلينا و آياك من جميل نظره.

٢ فأول لفظ منها التوبة. والتوبة الرجوع من كل حال مذموم إلى كل حال محمود.
والتوبة إزالة عُمران كل خراب وإخراب كل عُمران. والتوبة إماتة
الطبع ومتابعة العلم. والتوبة رجوع العبد إلى الاستقامة بعد الإعوجاج. والتوبة
دوام الندم على فائت الاوقات والاشتغال باصلاح ماركب من انواع المخالفات.
والتوبة الرجوع من كل مذموم والثبات على رجوعك مقتضياً من نفسك تدارك ما
أهملت وإصلاح ما أفسدت.

٣ ثم الإنابة. و الإنابة رجوع السر إلى الصلاح كما رجع في الظاهر بالتوبة. و
الإنابة الرجوع من كل الاشياء إلى من له الكل. الإنابة تطهير السر من الالتفات
إلى الاغيار. الإنابة وقوف العبد مع الحق على حسب إرادته فيه. الإنابة استبطاء
المكث في الفانية شوقاً إلى مواصلة من أناب إليه.

٤ ثم التقوى. هي * الوقوف عند الشبهات والفرار من المحظورات^١. والمتقى هو المفرق بين الالهام والوسوسة. قال الله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»^٢. والتقوى قريبة من الايمان^٣ ولا يكون العبد متقياً الا بعد تصحيح مقام الايمان. والتقوى نتيجة التواضع وقبول [الـ] حق من ائى وجه كان وترك التكبر والاعتلاء. والتقوى تورث^٤ الصدق. ومن لم يجعل المحكم على افعاله واحواله التقوى، قطع به عن مقامات الوصول [f.75a] الى الحقيقة.

٥ ثم الخوف والرجاء. وهما زامان على العبد^١ يقومانه في احواله و افعاله و اوقاته. فمتى ما زاد واحد منها أو غلب صاحبه تعطل العبد^٢؛ الا انه في حال الخوف يجب أن يلزم الرجاء وفي حال الرجاء يلزم الخوف ليعتدل حاله ويصفو عمله. و لأن الخوف اذا غلب يورث القنوط والرجاء اذا غلب يورث الأمن والفترة^٣. و علامة الرجاء الاقبال على الطاعات بحسب الطاقة و علامة الخوف التباعد من

مركز تحقيقات كميون علم اسلامي

* ص: هو † ص: قرينه بين الايمان ‡ ص: يورث

١. قال المحاسبى: وهى «الحذر بالمجانبة لما كره الله عز وجل» (الرعاية لحقوق الله، ص ٣٦).

٢. سورة الاعراف (٧): ٢٠١.

٥

١. عن ابى بكر الواسطى: الخوف والرجاء زامان يمنعان من سوء الادب (طبقات، ص ٣٠٣؛ قارن الرسالة القشيرية، ج ١ ص ٣٩٣:.... زامان للنفوس لثلاث خرج الى رعوتها). ورواه السراج عن ابن عطا بلفظ: «زامان للنفوس حتى لا تخرج الى رعوتها من الادلال والامن والاياس و القطع» (اللمع، ص ٦٣).

٢. سمعت اباسليمان الداراني يقول: اذا غلب الرجاء على الخوف فسد الوقت (طبقات، ص ٧٦).

٣. لولا ان الله تعالى عدله [اي: عدل الخوف] بالرجاء لأخرج الى القنوط، ولولا انه روجه بروح الانس بحسن الظن لأدخل في الاياس (قوت القلوب، ج ١ ص ٤٦٧) وقال ابو عثمان: من اضربه الرجاء حتى قارب الامن فالخوف له افضل ومن اضربه الخوف حتى قارب الاياس فالرجاء له افضل (تهذيب الاسرار، ق ٧٣ أ).

المخالفات أجمع^٤. ولا تصح حقيقة الخوف الآ لراج، ولا حقيقة الرجاء الآ لخائف. قال النبي صلى الله عليه وسلم: «ولو وزن رجاء المؤمن وخوفه لا اعتدلا»^٥.

٦ ثم الزهد. ولا يصح الزهد الآ بعد تصحيح التوبة والانابة. والزهد وجوه: زهد في الدنيا وعروضها، وزهد في الخلق وتعظيمهم والوجه عندهم، وزهد في الرئاسة، وزهد في الحرام، وزهد في الشبهات، وزهد في الحلال. والزهد الصحيح أن يكون في الحلال، فإن هذه الوجوه الأخر الزهد فيها فريضة. والزهد الذي يكون فيه فضيلة [هو] الزهد في الحلال^١.

كذلك سئل ابو حفص^٢ فقيل له إن فلاناً زاهد. فقال: الزهد لا يكون الآ في

٤. قال شقيق: ... علامة الخوف ترك المحارم وعلامة الرجاء الطاعة الدائمة (تهذيب الاسرار، ق ٧١ أ). وعلامة الخوف من الله ترك جميع ماكره الله (آداب النفوس للمحاسبي، ص ١٥٠).
٥. وهو قول مطرف بن عبد الله العامري التابعي الزاهد المتوفى سنة ٨٧ (راجع لترجمته: حلية الاولياء، ج ٢ ص ١٩٨-٢١٢؛ طبقات ابن سعد، ج ٧ ص ١٤١؛ المعارف، ص ٤٣٦؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤ ص ١٨٧-١٩٥). واخرجه ابو نعيم باسنادة بلفظ «ولو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لوجدنا سواء لا يزيد احدهما على صاحبه» (حلية الاولياء، ج ٢ ص ٢٠٨) ورواه كذلك ابوطالب المكي في قوت القلوب، ج ١ ص ٤٣٩. وزعمه الآخرون حديثاً نبوياً كالسراج في اللمع، ص ٦٢ والخروجوشي في تهذيب الاسرار، ق ٦٨ ب (بلفظ: ... رجاءه ما مال احدهما بصاحبه) والمحاسبي في آداب النفوس، ص ٦٩؛ والمستمل في شرح التعرف، ج ٢ ص ٥٠٩.

٦

١. قال ابو عثمان الحيري: الزهد في الحرام فريضة وفي المباح فضيلة وفي الحلال قرينة (طبقات، ص ١٧٤). وكان ابراهيم بن ادهم يقول: الزهد ثلاثة اصناف: زهد فرض وزهد فضل وزهد سلامة. فالزهد الفرض، في الحرام؛ والفضل، الزهد في الحلال؛ والسلامة، الزهد في الشبهات. (قوت القلوب، ج ١ ص ٥٤٤؛ حلية الاولياء، ج ٨ ص ٢٦؛ ذم الدنيا لابن ابي الدنيا ص ٤٥-٤٦). قيل الزهد على وجهين زهد فرض وزهد فضيلة. فاما الفرض فترك الحرام ورفضه واما الفضيلة فالزهد في الحلال (تهذيب الاسرار، ق ٥٥ ب). الزهد، في الحلال الموجود؛ واما الحرام والشبهة فتركه [كذا؛ والصحيح: فتركها] واجب (اللمع، ص ٤٦).

٢. هو ابو حفص عمرو بن سلم (او: سلمة) الحداد النيسابوري شيخ الصوفية بنيسابور و احد ائمة اهل الفتوة والملازمة. صحب احمد بن خضرويه البلخي والجنيد. واخذ عنه ابو عثمان سعيد بن

الحلال ولا حلال في الدنيا، ففي أي شيء يزهد؟ وقال السبلي: الزهد خِسة. فإن الزاهد يريد أن يزهد في الدنيا واهلها، ولا خطر لها ولا هلكة عند الله - عز وجل - فيجعل لما [لا] خطر له خطراً حتى يزهد فيها. وتعظيم ما صغره الله خِسة^٣. و الزهد أن لا يفرح بما أقبل من الدنيا ولا يحزن على ما أدبر منها^٤. و الزهد ترك البُد^٥. ولا يصح لاحد الزهد في الدنيا إلا بعد قصر الأمل^٦. وتصحيح الزهد للزاهدين يورثهم الراحة في الدنيا والآخرة. و حقيقة الزهد أن يزهد العبد فيما سوى الله عز وجل^٧.

٧ ثم التوكل. و التوكل نتيجة تصحيح حقيقة الايمان، لأن الله - تعالى - يقول: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^١. ولا يصح التوكل إلا بعد تصحيح الايمان. [f.75b] و التوكل سكون القلب الى مضمون الله تعالى^٢. و التوكل خمود السر عن



- اسماعيل الحبري و احمد بن حمدان الحافظ و حمدون القصار. توفي سنة ٢٧٠ (او: ٢٦٧).
- راجع لترجمته: طبقات، ص ١١٥-١٢٢: حلية الاولياء، ج ١٠ ص ٢٢٩-٢٣٠: صفة الصفوة، ج ٤ ص ١١٨-١٢١؛ سير اعلام النبلاء، ج ٢٢ ص ٥١٠-٥١٣؛ الوافي بالوفيات، ج ٩ ص ٢٣١؛ تاريخ بغداد، ج ١٢ ص ٢٢٠؛ طبقات الشعراني، ج ١ ص ٩٦؛ الملامتية لعفيفي، ص ٣٥-٣٨.
٣. قارن هذا بقول آخر للسبلي: التعرف، ص ٩٤.
٤. وقيل لبعضهم ما الزهد في الدنيا؟ قال: ان لا تفرح بما اوتيت منها ولا تحزن على ما فاتك منها (تهذيب الاسرار، ق ٥٤ ب).
٥. وهي من كلمات يحيى بن معاذ الرازي المتوفى سنة ٢٥٨. راجع: التعرف، ص ٩٣ و شرح التعرف، ج ٣ ص ١٢٢١-١٢٢٢. و قارن هذه بكلمة ابي العباس بن مسروق في التصوف بانه «خلو الاسرار مما عنه بد و تعلقها بما ليس له بد» طبقات، ص ٣٣٩.
٦. قال الثوري: الزهد هو قصر الامل (قوت القلوب، ج ١ ص ٥١١) و قال ابو سليمان الداراني: لا زهد كقصر الامل (حلية الاولياء، ج ٩ ص ٢٧٠ و ٢٨٩) و قال شاه الكرمانى: علامة الزهد قصر الامل (طبقات، ص ١٩٣).
٧. قال السبلي: الزهد أن تزهد فيما سوى الله تعالى (شرح التعرف، ج ٣ ص ١٢٢٥).

الشرف. و التوكل استواء الحال عند الوجود و العدم. و التوكل السكون عند العدم و الاضطراب عند الوجود. و التوكل تحقق بأن الحركة لا تغير المقدور. و التوكل سرٌّ و ظاهره سكون الخلق عند رؤيته و لا تشتغل* اسرارهم به. و التوكل الاعتماد على الله - تعالى - و تصديق وعده.

٨ ثم الإخلاص. و كل فعل خلا عن الإخلاص فهو مشوبٌ برياء و يكون للشيطان فيه سبيلٌ. قال الله تعالى: «وما أمرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^١. و الإخلاص تنزيه الافعال عن رؤيتها و رؤية الخلق^٢ و وساوس الشيطان و طلب الأعواض عليه شغلاً منه بالفرح لما أهل له او خوطب به و القيام بشكره. و الاخلاص هو الذي ينزه الافعال* عن الآفات. و الاخلاص يحمل صاحبه على الورع و يبعده عن الرخص.

٩ ثم الوفاء. و هو القيام بحكم ما تقلده من الامانة ظاهراً و باطناً. و الوفاء هو الوقوف على سبيل الاستقامة من غير ان يشوبه ما* يضاده. و الوفاء صحة



* ص: لا يشتغل.

٢. قال يوسف بن اسباط: و علامة التوكل عشرة اشياء: السكون الى المضمون و الوقوف عند الدون... (تهذيب الاسرار، ق ٤٦ أ) و قال المحاسبي: المتوكل ساكن القلب الى المضمون (آداب النفوس، ص ١٩٢).

٨

* ص: يسير الافعال.

١. سورة البينة (٩٨): ٥.

٢. قال رويم: الاخلاص ارتفاع رؤيتك عن الفعل (تهذيب الاسرار، ق ١٨٨: التعرف، ص ٩٩). و قال ابو عثمان: الاخلاص نسيان رؤية الخلق بدوام النظر الى الخالق (تهذيب الاسرار، ق ١٨٨). و سئل الجنيد عن الاخلاص فقال: فناؤك عن الفعل و ارتفاع رؤيتك عنه (ايضاً، ق ٨٩ ب).

٩

* ص: بما.

العقيدة وتمهيد سبل الشريعة والوقوف مع الحق حيث ما وقف. والوفاء خلوص الموافقة في السرّاء والضراء. والوفاء حفظ الودّ وكرم العهد. والوفاء يجانبه ما يستجلب الجفاء. والوفاء قبول السخط بالرضا وملاحظة المجانبة بالمعينة وتحسين قبائح الاخوان والصفح عن عثراتهم. والوفاء صيانة السرّ عن توهم سوء الظنّ بالاخوان.

١٠ ثمّ الفقر. والفقر الخلوّ من جميع الاسباب في مشاهدة المسبّب ويكون ذلك حال الاستغناء به عمّن سواه. والفقر هو الخالي اليد عن عروض الدنيا وخالي القلب عمّا خلت منه يد. والفقر الذي لا يملكه مكوّن. والفقر، الذي لا يدبر ولا يرجع الى معلوم يعلم انه مدبّر ومكفّي ومفروغ بما هو لاقيه. ومن صحّ له طريق الفقر زالت عنه الحاجات وأورثه الرضا والصبر [f.76a]. وحقبة الفقر ما يكون الى الله، فإنّ الخلق كلّهم فقراء ولا يغني فقير فقيراً ولا يغني الفقير الا الغني الازلي. قال الله تعالى: «انتم الفقراء الى الله واللّه هو الغنيّ الحميد»^١.

١١ ثمّ الجود والسخاء. والجود انتم من السخاء، لانّ الله - تعالى - تسمّى به. والجود بذل من غير طلب عوض عليه. والجود يكون عن إرادة ومجبة له، والسخاء ربّما يكون بذله عن تسخّح لا عن سخاءٍ وأنشد للصنوبري^٢:

١٠

١. سورة فاطر (٣٥): ١٥.

١١

١. الجود يطلق على الله تعالى دون السخاء (كليات ابي البقاء، ج ٢ ص ١٧٢). وجاء في الحديث القدسي: «اني جواد ماجد» (مسند ابن حنبل، ج ٥ ص ١٥٤). وروى عن سعيد بن المسيّب انه قال: ان الله طيب يحب الطيب، جواد يحب الجواد (صحيح الترمذي، كتاب الادب، ٤١). وجاء في دعاء ابي بكر الشبلي: انك الجواد كل الجواد فانهم يعطون عن محدود وعطاؤك لاحدله ولا صفة، فيا جواد يعلو كل جواد وبه جاد من جاد (حلية الاولياء، ج ١٠ ص ٣٧٣).

٢. هو ابو بكر احمد بن محمد بن الحسن الصنوبري الانطاكي، كان اميناً لخزانة كتب سيف الدولة في الموصل وحلب. وتوفي سنة ٣٣٤. وصف في شعره الحدائق والازهار والنباتات. جمع اشعاره محمد

خُلِقُوا أَسْخِيَاءَ لِأُمْتَسَاخِينِ وَ لَيْسَ السَّخِيُّ مَنْ يَتَسَاخَى
و الجواد من يجود بمعرفه على المستحق و غير المستحق، والسخي يطلب اهلاً
لمعرفه. و الجود عموم الإفضال و السخاء خصوصه. و الجود بحر و السخاء منه
نهر. و الجود بذل عن فضل و السخاء بذل مع الافضال.

١٢ ثمّ التفكير. و قيل من أد من التفكير أورثه ذلك مكاشفات غيوبه و الإشراف
على مجارى احواله. و من يجاوز ذلك فى تفكره كشف له عن مجارى الاقدار. و
التفكر يكشف له عن منن الله - تعالى - و نعمه عليه. و التفكير سراج القلب يبصر به
موارده و مصادره و منزع* تفكره فوق الالهام و الوسوسة. و التفكير يزيد العبد
معرفة بنفسه و عذرها و يزيده حباً لله و شكراً له على دوام نعمه و معرفة بتقصيره
فى القيام بواجب شكره. و التفكير تجلّى القلب و الاشتغال بتدبيره.

١٣ ثمّ الحياء. و هو انكسار القلب لمعرفة ما با شر من المخالفات. و الحياء هو
الأنفة من الطاعات لعلمه بقصورها عن محل الواجب. و الحياء يسقط عن العبد
الظنون. و الحياء يبعد العبد عن الدعاوى و يزيه افلاسه. و الحياء يصفى الروح و
العقل عن ملابسات الوسوس. و الحياء واعظ القلب يمنعه من رؤية احواله و
استحسان افعاله. و الحياء يتولد من التعظيم و يزجر صاحبه عن الدعاوى.

١٤ ثمّ العناية. و هى جريان السعادة فى السبق لخواص عباده. سمعت احمد بن
جعفر بن مالك بيغداد يقول سألت الجنيد العناية أولى ام البداية؟ قال: العناية قبل
الماء و الطين. و العناية بلغت بالعارفين الى مقام المعرفة و الزمتهم فيه المحبة و

راغب الطباخ و نشرها بعنوان الروضيات (حلب ١٩٣٢) ثم حقق ديوانه و نشره احسان عباس
(بيروت ١٩٧٠). راجع لترجمته: قوات الوفيات، ج ١ ص ١٢٢-١٢٥؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤ ص
٢٣؛ سزگين، ج ٢ ص ٥٠١.

اباحت* لهم الشوق والانس. ولو لا العناية لما وصل احد الآ الى ما يليق به ولكن العناية أوصلتهم الى ما أهّلهم له الحق [f.76b] من المقامات الجليلة والرتب السنية.

١٥ ثم الرضا. وهو سرور القلب بمرّ القضاء^١ والسكون تحت مجارى الاقدار. والراضى لا تغيره[†] موارد الاحوال. والرضا سكون السرّ فيما يقلق الاغيار. ومن تحقق في حال الرضا استوت[‡] عنده النعم والمحن لأن الكل من عين واحدة⁺. والرضا قبول المقضى بقلب رحيب والراضى يكون مستقيم الظاهر والباطن لا يسكن الى حالٍ ولا يزعجه وارد.

١٦ ثم التصوّف. وهو ما سمعتُ جدّي اسمعيل بن نُجَيْدٍ يقول: التصوف عندي الصبر تحت الامر والنهي^٢. سمعتُ الحسين بن احمد الرازى^٣ يقول: سمعتُ



† ص: وهو

* ص: اباح

مركز تحقيقات كاتپوتيو ١٥ نوم اسدي

* ص: بمر الرضا † ص: لا يغيره ‡ ص: استوى + ص: واحد
١. التعرف، ص ١٠٢.

١٦

١. هو ابو عمر واسماعيل بن نجيد بن احمد السُّلَمى النيسابورى من كبار صوفية نيسابور ومحدثيها. كان جد ابي عبدالرحمن السلمى لأمه. صحب ابا عثمان الحيرى والجنيد وحدث عنه سبطه ابو عبدالرحمن وابو عبدالله الحاكم النيسابورى وابوسعده الخرگوشى. يقول ابو عبدالرحمن كان له طريقة ينفرد بها من صون الحال وتلبسه وكان يقول كل حال لا يكون عن نتيجة علم وان جلّ فانّ ضرره على صاحبه اكبر من نفعه. توفى سنة ٣٦٥ او ٣٦٦. راجع: الطبقات، ص ٤٥٤-٤٥٧؛ الرسالة القشيرية، ج ١ ص ٢٠٩-٢١٠؛ طبقات الشافعية للسبكي، ج ٣ ص ٢٢٢-٢٢٤.
٢. تهذيب الاسرار، ق ١٠؛ الطبقات، ص ٤٥٤؛ الرسالة القشيرية، ج ١ ص ٢١٠.
٣. هو ابو عبدالله حسين بن احمد بن جعفر الرازى، كان اصله من الرى وسكن في بغداد واستفادها من الشبلى ثم هاجر الى نيسابور واستقر بها وتلمذ على ابن الفرغانى. وسمع كذلك عن جعفر الخلدى و ابي حُلَمان الصوفى. لم ينفرد بترجمة خاصة في كتب التراجم. راجع: Massignon, vol. II, pp. 194-5.

الكتّاني^٢ يقول: التصوف خلق من زاد عليك في الخلق زاد عليك في التصوف^٥. و قال ابن ابي سعد إن من لم يتظرف في التصوف فهو غبي. و التصوف صفة الاحوال فمن صفي في احواله وأخذ من كل [حال] صفوته فهو صوفي. والتصوف الاخذ من كل صاف في* الاخلاق و الاحوال اصفاها^١. و الصوفي الذي لا يشغله وارد ولا يزعبه صادر. و الصوفي قريب المنظر بعيد المأخذ.

١٧ ثم الخلق. وهو ما أمر الله به نبيه - صلى الله عليه وسلم - في قوله عز وجل: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»^١ فلما تأدب بهذه الآداب، قال الله عز وجل: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^٢ و الخلق تحسين عيوب الإخوان وإقالتهم في عثراتهم و قبول أعدارهم و مساعدتهم في احوالهم ما لم يكن إثماً. و الخلق هو المداراة* و ترك المماراة. و الخلق استعمال التظرف في جميع الاحوال. و الخلق نسيان ما منك و أوبة ما إليك. و الخلق ترك ما يوحش الإخوان ظاهراً و باطناً. و اصل الخلق رعاية حقوق المسلمين و حفظ عهد الإخوان.

مركز تحقيقات كميونر علوم اسلامی

١٨ ثم الزيارة. و الزيارة على وجوه: زيارة لبيت الله الحرام في أداء فريضته فيه مع حفظ حرماته. و زيارة لقبر نبيه - صلى الله عليه وسلم - مستشفعاً به إلى ربه في

* ص: في الاحوال و. † ص: اصفاه.

٤. هو ابوبكر محمد بن علي بن جعفر الكتّاني البغدادي، صحب الجنيد و ابوسعيد الخراز و ابالحسين الرازي. جاور بمكة حتى مات بهاسنة ٣٢٢. راجع: حلية الاوليا، ج ١٠ ص ٣٥٧-٣٥٨؛ الطبقات، ص ٣٧٣-٣٧٧؛ تاريخ بغداد، ج ٣ ص ٧٤-٧٦.

٥. تهذيب الاسرار، ق ٦ ب: الرسالة القشيرية، ج ٢ ص ٥٥٤.

* في هامش المخطوط: المداراة الاحتمال بحسن الخلق و العفو بطيبة النفس.

١. سورة الاعراف (٧): ١٩٨.

٢. سورة القلم (٦٨): ٤.

حوادثه. قال الله - عز وجل - «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ...» الآية. و قال صلى الله عليه وسلم: «من زار قبري وجبت له شفاعتي»^٢. و يزور قبره صلى الله عليه وسلم رجاء شفاعته في الآخرة ورجاء إيصال بركات تلك القرب اليه في الدنيا. وزيارة العلماء مقتبساً من علومهم و متأدياً بأدابهم. وزيارة أهل الصلاح [f.77b] متقرباً بذلك إلى الله عز وجل. وزيارة الوالدين للبر بهم. وزيارة المشايخ للأخذ عنهم و التبرك ببقائهم. وزيارة الإخوان قاضياً لحقوقهم و تجديداً للأخوة و حفظاً لكرم العهد. وزيارة القبور للاعتبار.

١٩ و أما السَّماع. فالناس فيه يختلفون: منهم من كرهه للمريدين، و منهم من أباحه لهم على حدّ. و لم يتح أحدٌ من المشايخ السماع للمريدين مطلقاً، و لكن على حدّ و تقييد. و أهل المعرفة يُباح لهم السماع بل يستحب لهم ذلك. و الواصلون لا يؤثر فيهم السماع بحال، لأنهم جاوزوا محلّ التلوين و التغيير و اختلاف الواردات، فلا ترد عليهم حال ولا وارد إلا و حالهم أعلى من ذلك. لأن من حصل في الحضرة كان مصوناً عن اعتراض الحوادث. و سماعٌ للعوام، فلا اعتبار به؛ لأنه سماع طبع^١ هم فيه كالطفل يسمع صوت أمه فيألفه و كالجمال يحدو بها حدّ فتسرع السير.

١٨

١. سورة النساء (٤): ٦٣.

٢. أخرجه ابوسعيد الخريزي في شرف المصطفى (نسخة برلين، ق ٢٥٧ ب) و القاضي عياض في الشفا (ج ٢ ص ٦٦٧) عن ابن عمر. و أورده السيوطي في الجامع الصغير (ج ٢ ص ١٧٢). قارن: فيض القدير، ج ٦ ص ١٤٠) و قال انه حديث ضعيف.

١٩

١. قال بندار بن الحسين: السماع على ثلاثة أوجه: منهم من يسمع بالطبع و منهم من يسمع بالحال و منهم من يسمع بالحق. فالذي يسمع بالطبع يشترك فيه الخاص و العام فان جبلة البشرية استلذاذ الصوت الطيب (الرسالة القشيرية، ج ٢ ص ٦٤٨: اللمع ص ٢٧٨).

٢٠ وأما الوجد والوجود والتواجد. فالوجود أتم من الوجد، لأنك في الوجود مطلوب وفي الوجد طالب. والتواجد يجلب الوجد واستجلاب الوجد من غير غلبة ولا مزعج. والوجد ما يقهرك ويأخذك عمالك وعن طبعك بصدمة الوارد وغلبة الوقت. والوجد - ما يلازم الطبع يحمله على ما يجد في نفسه من احواله - لا يكون صاحبه فيه مستغرقا. والتواجد لا يظهر على صاحبه زيادة لكنه يستدعي به احوال بعض* المستمعين؛ [و] ربما يعطى ذلك ويؤهل له وربما يحرم ذلك وغاية الوجود غيبوبته عن وجوده وعن العلم بحاله والاخبار عنه بمشاهدة موجدته. ومتى بقي فيه حال يمكنه الاخبار عما يجده كان الوارد ضعيفا. ومن كان هكذا كان محفوظا عليه اوقاته و احواله عن هتك حرمة او تخطي عن الشرع بحالٍ وهذا صدق وجوده. ووجود المتمكنين و اهل الاستقامة ظهور هيبته منهم في اسرار الحاضرين وانقطاع الانفاس بحضرتهم فلا يبقى لاحد معه نفس ولا وقت ولا رسم ولا صفة لتمام وقته وعلو حاله وكذلك الشمس اذا بدت طمست الانوار انوارها^١.



٢١ ثم الحق والحقيقة. الحق هو الله عز وجل [f.77b] لأنه حقق الحقائق واحق الحقوق. والحقيقة تصفية الاحوال عن ملاحظات الاغيار. والحقيقة مرجع العارفين عند الوصول ومستراح الواصلين في الوصلة ومقام المشتاقين عند هيجان الوله. والحقيقة اذا صحت أوصلت المتحقق الى الحق من غير كلفة. والحقيقة تحقيق الحق في اسرار المحققين.

٢٢ ثم المعرفة. المعرفة موهبة من الله^١ - عز وجل - ينور بها قلوب عباده

٢٠

* ص: احوال بعض الاحوال. † ص: انواره.

٢٢

١. ان اصل المعرفة موهبة (اللمع، ص ٤١).

العارفين^١ وعلامتها* في الظاهر ملازمة العيان من غير فترة. قال النبي - صلى الله عليه وسلم - لحارثة^٢: ما حقيقة ايمانك؟ قال: أسهرت ليلي وأظمأت نهارى وعزفت نفسى عن الدنيا. فقال له النبي - صلى الله عليه وسلم -: عرفت فالزم^٣. و من لاحظ بسرّه شيئاً من الكون لا تصحّ له المعرفة لأن المعرفة اذا صحّت اذهلت عمّا سوى المعروف. والمعرفة العلم بالله واسمائه وصفاته^٤ ببلاغ القدرة ونفاذ المشية وبملازمة^٥ القلّة والذلة والصغار. والمعرفة اذا صحّت أفنت العارف عن مشاهدة معرفته لاستغراقه في مشاهدة المعروف^٦.

٢٣ ثم اليقين. وهو تحقيق ما عند الغير خبر واخبار^١. واليقين مشاهدة الغيب بكشف السر^٢. واليقين أن لا يتعجب [العبد] من شيء لعلمه بمصدره ومورده. واليقين استقرار القلب عند صدمات الموارد. واليقين ملاحظة ما يشار اليه لتحقيق ما بينه العلم. و اظهار الكرامات من تحقيق درجة اليقين ومقام اليقين. ولا يصحّ لعبد صحبته مع الحق الا بتصحيح مقام اليقين. ومقام اليقين لا يبقى عليه ريباً ولا

* ص: علامته. † ص: ملازمة كالمعنى في علوم راسدى

٢. قيل حقيقة المعرفة نور طرح في قلب المؤمن (تهذيب الاسرار، ق ١٥ أ).
٣. هو حارثة بن سراقه بن الحارث الانصارى الخزرجى. استشهد بيدرسنة ٢. طبقات ابن سعد، ج ١/٢ ص ١٠ وج ٢/٣ ص ٦٨؛ اسد الغابة، ج ١ ص ٤٢٥؛ الاستيعاب، ج ١ ص ٢٨٥؛ الاصابة، ج ١ ص ٢٩٧.
٤. اخرجه السلمى في الاربعين، ص ٦. ورواه السراج في اللمع ص ١٠٢ والكلايادى في التعرف ص ٧٣ والمستعلى في شرح التعرف ص ٨٠٠.
٥. قال ابو سعيد: والمعرفة بالله تعالى هي العلم بالله تعالى وبصفاته... لا يشبهه شيء ولا يشبهه شيئاً من المخلوقات لا بذاته ولا بصفاته (تهذيب الاسرار، ق ١٤ ب).
٦. قيل لبعضهم ما حقيقة المعرفة؟ قال: اذا عرف انه لا يعرف فهو عارف (تهذيب الاسرار، ق ١٩ أ).

٢٣

١. قال بعضهم: اول مقام اليقين الثقة بما في يدالله تعالى والاياس بما في ايدي الناس (اللمع، ص ٧٠).
٢. سنل ابو الحسين النورى عن اليقين فقال: اليقين المشاهدة (اللمع، ص ٧١). وقال بعضهم: اليقين المشاهدة (تهذيب الاسرار، ق ٤٠ ب). وقال سهل: اليقين المكاشفة كما قال: لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً (التعرف، ص ١٠٣).

اختلاجاً ولا استدلالاً [ف] ليس قهراً للمشاهدة والمعاينة. واليقين خطرات
 فان [ن] ثبت صار محل حضور ومكاشفة. واليقين لا تبقى* معه معارضة ولا شك^٢. و
 لا يثبت اليقين الا بإزالة الشكوى.

٢٤ ثم التفريد والتجريد. والتفريد أن تنفرد بالحق فتجرد بتفريدك به عن
 الاكوان وما فيها. ومن تجرد لغير قصد التفرّد سقط عن درجة التجريد [f.78b] و
 لا يبلغ مقام التفريد. والتفريد أن يفردك الحق به وله ويقطعك عما سواه فتكون به
 لا بك بل تكون هو* بفناء ما سواه. والتجريد أن تسقط عن الحق الارادات والهمم
 والطلب والتشرف. فيكون مجرد الظاهر والباطن والسر والعلانية عن كل كائن
 ومكون لانفراده بالفرد الذي لا يقبل القرين. فمن قصده وهو في قصده يشاهد
 سواه، فهو عن بلوغ حقيقة التفريد والفردانية بمعزل.

٢٥ ثم الفراسة. وهي* ضياء القلب بنور الحق فيبصر به المغيبات. ولا تصح
 الفراسة الا لمن تحقق في درجات الإيمان. والفراسة على ثلاثة أوجه: فراسة في
 المشاهدة، وهي أدونها؛ وإخبار عن غيب، وهي أوسطها؛ وحكم على الغيب، ولم
 يكن هذا في الأمة الا للصدّيق الاكبر^١ رضى الله عنه. والفراسة، التي لا يجوز فيها

* ص: لا يبقى.

٣. ونهاية اليقين تحقيق التصديق بالغيب بازالة كل شك وريب (اللمع، ص ٧١). وقال الجنيد: اليقين
 ارتفاع الشك (تهذيب الاسرار، ق ٣٩؛ التعرف، ص ١٠٣)؛ وقال ابن عطاء: اليقين ما زالت عنه
 المعارضة (التعرف، ص ١٠٣).

٢٤

* كذا في الاصل.

٢٥

* ص: وهو.

١. روى من فراسة ابي بكر (رض) انه لما حضرته الوفاة قال: «ان ذابطن بنت خارجة قد ألقى في
 خلدى انها جارية». و بنت خارجة هذه، هي حبيبة بنت خارجة بن زيد التي كانت حينذاك حاملا و
 ←

خطأ فإنه بنور ربه يتفرس لا باستدلال نفسه و إذا أخطات الفراسة فهي [†] ظن و حسابان ^٢. و قال ابو حفص النيسابوري ^٣: ليس لأحد أن يتفرس في أحد ولكنه يتقى من فراسته ^٤؛ لأن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: «أتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله» ^٥ ولم يقل تفرسوا في المؤمنين.

٢٦ ثم المحبة والعشق. والمحبة سقوط التمييز. وسميت المحبة محبة لأنها تمحو* الرسوم ولا تثبت [†] قدماً بحال ^١. والمحبة مستغرق الذات فإن [‡] الصفات. والمحبة

† ص: فهو.

وُلدت بعد موت أبي بكر بنتاً (جارية). وكان كما قال أبو بكر. وسميت بأم كلثوم. راجع: الموطأ، كتاب الاقضية حديث رقم ٤٠؛ الجوهرة للبري، ج ٢ ص ١٢٠؛ التعرف، ص ٢٤.
٢. قال ابو عثمان الحيري: الفراسة ظن وافق الصواب؛ والظن يخطئ ويصيب. فاذا تحقق في الفراسة تحقق في حكمها لانه اذاك يحكم بنور الله تعالى لا بنفسه (الطبقات، ص ١٧٤). و قال ابو سعيد الخراز: من نظر بنور الفراسة نظر بنور الحق وتكون مواد علمه من الحق بلا سهو ولا غفلة بل حكم حق جرى على لسان عبد (الرسالة القشيرية، ج ٢ ص ٤٨٠).
٣. راجع فقرة ٥.

٤. تهذيب الاسرار، ق ١٦٦ أ: ... ولكنه ينبغي أن يتقى فراسة المؤمن. وقال القشيري: ليس لاحد ان يدعى الفراسة ولكن يتقى الفراسة من الغير، لان النبي (صلعم) قال: «أتقوا فراسة المؤمن»؛ ولم يقل تفرسوا. فكيف تصح دعوى الفراسة لمن هو في محل اتقاء الفراسة (الرسالة، ج ٢ ص ٤٨٥). و اورد السلمى قول ابى حفص فى رسالة الملامتية، ص ١١٥.

٥. رواه ابو سعيد الخدرى واخرجه الترمذى فى صحيحه (كتاب التفسير، رقم ٣١٢٧) وقال انه حديث غريب. واخرجه ابو نعيم فى حلية الاولياء (ج ١٠ ص ٢٨١-٢٨٢) والسلمى فى الاربعين (ص ١٤) و ابو سعد المالينى فى اربعينه (مخطوط الظاهرية رقم ٩٥٥، ق ٣ ب) و ابن الجوزى فى صفة الصفوة (ج ٢ ص ٤٢٣). هذا، وقد رواه ايضاً ابن عمر كما اخرجه ابن جرير الطبرى باسناده عنه فى تفسير «ان فى ذلك لايات للمتوسمين» (جامع البيان، ج ١٤ ص ٣٢: سورة الحجر آية ٧٥). واورده الحكيم الترمذى مرفوعاً عن ابى امامة الباهلى فى نواتر الاصول (ص ٢٧١).

٢٦

• ص: يمحو † ص: ولا يثبت ‡ ص: فاني.

١. سئل عمرو بن عثمان المكي عن المحبة فقال: سميت المحبة محبة لأنها تمحو من القلب ما سواه (تهذيب الاسرار، ق ٢١ ب).

إذا توهجت في السرِّ عرته و أفنته عن كلِّ واردٍ شغلاً بمحبوبه. والمحببة تخرس المحبُّ عن الإخبار عن حاله ووضعه و شكايته. والعشق غصنٌ من أغصان المحبة، لأنَّ العشق يبقى معه حال و تمييز و وصف؛ ألا ترى أنه روي عن النبي - صلى الله عليه و سلم - أنه قال: مَنْ عَشِقَ فَعَفَّ فَكُتِمَ^٢ فأبقى فيه محلَّ العفة و الکتمان. و أفنى المحبَّ عن صفاته و شواهدة، بقوله - صلى الله عليه و سلم - «حبك الشيء يعمى و يُصم»^٣.

٢٧ ثمَّ الصَّدق. و الصَّدق يحتاج اليه في كلِّ الاحوال و جميع الافعال^١. فكل حالٍ و فعلٍ عُرِّي عن الصَّدق فهو الى الرَدِّ اقرب منه [f.78b] الى القبول. و الصَّادق لا يقع عليه مذمة في حال. و كلُّ حال تحول على الصادق يكون فيه محفوظاً او محموداً. و الصَّادق لا ينفك من مقام الصَّدق و إن عاشر أو خالط. و الصَّدق مقام الرجال، قال الله - عزَّ و جلَّ - : «رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»^٢ الآية. و الصَّدق يورث الصَّديقية كما صدق ابوبكر - رضی الله عنه - في متابعة النبي - صلى الله عليه و سلم - [ف] - أو رثه ذلك الصَّديقية.

مركز بحوث و دراسات جامعة أم القرى

٢. الجامع الصغير، ج ٢ ص ١٧٦؛ فيض القدير، ج ٦ ص ١٧٩.
٣. أخرجه احمد في مسنده (ج ٥ ص ١٩٤ و ج ٦ ص ٤٥٠) و ابوداود في السنن، كتاب الآداب، ١١٦ (حديث رقم ٥١٣٠) عن أبي الدرداء.

٢٧

١. قال عبد الله الانطاكى: لا يستغنى حال من الاحوال عن الصَّدق و الصَّدق مستغنى عن الاحوال كلها (الطبقات، ص ١٤٤).
٢. سورة الاحزاب (٣٣): ٢٣.
٣. لقب الرسول (صلعم) ابابكر بـ «الصَّديق» لتصديقه الاسراء كما تدل عليه روايات ابى وهب و عائشة و الحسن (طبقات ابن سعد، ج ٣ ص ١٢٠؛ سيرة ابن هشام، ج ٢ ص ٤٠؛ اسد القابة، ج ٣ ص ٣١٠) و قيل لُقِّب بالصَّديق بعدما اسلم و صدق الرسالة (السيرة الحلبية، ج ١ ص ٢٧٣؛ و قارن: الاصابة، ج ٢ ص ٣٤٣؛ صفة الصفوة، ج ١ ص ٢٣٦؛ التبصرة لابن الجوزى، ج ١ ص ٣٩٨). و الى مبادرته الى تصديق الرسول (صلعم) يشير حسن حيث يقول:

←

٢٨ ثم الشوق. وهو إنزعاج القلب من غلبات موارد المحبة في تهيج الشوق على حسب تهيج الحب. فمن كانت محبته أتم، كان شوقه أغلب و انزعاجه أكثر. و الشوق نارٌ تلتهب* في القلب^١ وفي شدة سطوات المحبة تظهر على الجوارح منها فترة. و منهم من علل مقام الشوق، فقال: الشوق لا يكون إلا الى غائب و متى يغيب المحب عن محبوبه؟ فإن الغيبوبة نقص في المحبة^٢. و منهم من صححه، فقال: الشوق في المشاهدة اشد من شوق الغيبة^٣. و شوق الغيبة لطلب القربة و شوق التذاني لطلب الرضا، و شوق لا يفارق في التذاني و التثاني و هو الشوق الحقيقي.

٢٩ ثم علم اليقين و عين اليقين. علم اليقين ظاهر الشرع على موافقة السنة، و عين اليقين الاخلاص في المعاملة و الاتباع. و علم اليقين إكتساب، و عين اليقين موهبة. و علم اليقين بالاستدال، و عين اليقين بالكشف. و علم اليقين ظاهر الشرع، و عين اليقين مكاشفة الغيب. و علم اليقين بالأخبار، و عين اليقين بالاسرار. و علم اليقين مساعدة الأمر و متابعتة، و عين اليقين مشاهدة الحق و مطالعته.

مرکز تحقیقات کامیون علوم اسلامی

و الثاني الصادق المحمود مشهده و أول الناس منهم صدق الرُسل (ديوان حسان بن ثابت، ج ١ ص ١٢٥). و أياً ما كان، فإنه رضى الله عنه كان يشتهر بهذا اللقب في حياته منذ سماع الرسول (صلعم) به؛ و قد قال ابو محجن الثقفي الصحابي الشاعر في مدحه (الوافي، ج ١٧ ص ٣٠٧):

و سميت صديقاً و كل مهاجر سواك يسمى باسمه غير منكر

٢٨

* ص: يلتهب.

١. الشوق نار الله اشعلها في قلوب اوليائه حتى يحرق بها ما في قلوبهم من الخواطر و الارادات و العوارض و الحاجات (تهذيب الاسرار، ق ٢٨ أ). و سنل ابن عطا عن الشوق فقال: احتراق الاحشاء و تلهب القلوب و تقطع الاكباد (الرسالة القشيرية، ج ١ ص ٦٢٨).

٢. و قيل لبعضهم: هل تشتاق؟ فقال: لا، انما الشوق الى غائب و هو حاضر (الرسالة القشيرية، ج ١ ص ٦٢٨).

٣. قيل شوق اهل القرب اتم من شوق المحجوبين (الرسالة، ج ١ ص ٦٣٠).

٣٠ ثم الموافقة. وهي * ترك ما يستجلب المخالفة. و الموافقة ترك المخالفة في الظاهر [f.79a] ومساعدة الاخوان في مراداتهم ما لم تكن إثماً. و الموافقة ترك ما يجلب عليك عتياً او معاتبة. و الموافقة تطهير السرّ عن كل ما يضادها. و الموافقة ترك مرادك اجمع لمراد من تصحبه مع تحرى الصّلاح و النصيحة.

٣١ ثم المشاهدة. وهي * مطالعة الغيبة بالبصيرة. و المشاهدة رؤية الخفيات ببصر القلب. و المشاهدة دنو السرّ من منازل القرب. و المشاهدة تورث الحضور في المعاملات والكشف في الاحوال. و صحّة المشاهدة مما يسقط[†] عن صاحبه الرجوع الى شىء من الاكوان ويكون مشاهداً للحقّ ابداً. و من شهد نفسه لحظة قطعه ذلك عن مشاهدة الحق. و من شاهد الحقّ مرّةً أفناه عن مشاهدة الأغيار جملةً و كان مستغرقاً في مشاهدته. و من شاهد مشاهدة الحقّ آياه ألزمه ذلك الذبول والخمود و قلبه الحركة الآ باذن.



٣٢ ثم الأنس. و لا يصحّ الانس الا مع ملازمة التعظيم و الغيبة فمن سكن قلبه عن دوام التعظيم و ادعاء الانس أداةً ذلك الى الزندقة. و اذا صحّ للعبد حال الانس استوحش عن الكل و يكون محدثاً من محبوبه في سرّه فيأنس به.

٣٣ ثم السكر. و صحّة السكر أن يكون صاحبه محفوظاً في حاله عن ارتكاب محظورٍ أو يجرى عليه ذمٌ من جهة الشرع. و يكون صحوه من السكر الى المجاهدة. فاذا جرى عليه خرق شرعٍ او تضييع فريضةٍ فهو بائنٌ عن طرق الحقيقة. و السكر واردٌ يذهل العبد عما فيه من التمييز. فإن كان الوارد عن صحّة أداه الى

٣٠

* ص: وهو.

٣١

* ص: وهو. † ص: تسقط.

السكون الى الموافقات. واذا كان الوارد معلولاً يشتت عليه وقته وحاله ولا يكون معذوراً.

٣٤ ثمَّ الفناء والبقاء. والفناء في الظاهر فناء* كل خلق ردىء عن العبد. والبقاء بقاء كل خلق حسن فيه^١. وفي الحقيقة فناؤه عن صفاته ببقائه في مراد الله^٢ فيه. و فناء احوال العبد ببقائه مع محوّل الاحوال. والفناء ذهاب حظوظه من رؤية فنائه. والبقاء غلبة سلطان الحقّ على سرّه فيفتنيه عنه ويبقيه به.

٣٥ ثمَّ الجمع والتفرقة. وهوما سمعتُ النصر اباذى^١ يقول: ما فرق من حيث جمع ولا جمع من حيث فرق ولكن في الاوقات اشياء ليس لأحد أن يحكم على ذلك بل [الله] يحكم له في جميع الاحوال [f.79b]. وقال الخراز^٢: اليقين يجمع والعلم يفرق. وقال الروذباري^٣: الجمع سرّ التوحيد والتفرقة لسان التوحيد^٤ والجمع ما



* ص: فناء عن. † ص: عن مراد الله تبارك وتعالى علوم ردىء

١. اشار القوم بالفناء الى سقوط الاوصاف المذمومة و اشاروا بالبقاء الى قيام الاوصاف المحمودة (الرسالة القشيرية، ج ١ ص ٢٤٠).

٣٥

١. هو ابو القاسم ابراهيم بن محمد النصر اباذى النيسابوري، شيخ الصوفية بنيسابور. لقي الشبلي و ابا علي الروذباري. حدث عنه الحاكم النيسابوري و ابو علي الدقاق والسلمي. وصاحبه السلمي في سفره الى بغداد. جاور مكة في اواخر عمره و توفي و دفن بها سنة ٣٦٧. و روى السلمي انه قد ضرب و امين و حبس عدة مرات بنيسابور لقوله بطواف القبور و بعدم خلق الروح (طبقات، ص ٤٨٤-٤٨٨؛ الرسالة القشيرية، ج ١ ص ٢٢٢-٢٢٣؛ سير اعلام النبلاء، ج ١٦، ص ٢٤٣-٢٤٧؛ الوافي، ج ٦ ص ١١٧؛ تاريخ بغداد، ج ٦ ص ١٦٩-١٧٠).

٢. هو ابو سعيد احمد بن عيسى الخراز البغدادي، صحب ذالنون و سرياً السقطي و بشر بن الحارث، توفي سنة ٢٧٩ (طبقات، ص ٢٢٨-٢٣٨؛ حلية الاولياء، ج ١٠ ص ٢٤٦-٢٤٩؛ تاريخ بغداد، ج ٤ ص ٢٧٦-٢٧٨).

٣. هو ابو علي احمد بن محمد الروذباري، اصله من بغداد و سكن مصر و توفي بها سنة ٣٢٢. صحب الجنيد و ابا الحسين النوري و اخذ الفقه عن ابن سريج (طبقات، ص ٣٥٤-٣٦٠؛ حلية الاولياء، ج ٤ ص ٢٧٦-٢٧٨).

تكلم به الله في وقت الایجاد اذ كانوا بلا هم فكان هو المكلّم والمجيب. والتفرقة ما خاطبهم به على لسان السفراء والانبیاء واذا نظر الى نفسه فرّق واذا نظر الى ربه جمع.

٣٦ [هذا] آخر ذكر درجات المعاملات. فهذه اجوبة مختصرة عما سألتني أرجو أن تقف فيها على مرادك. و لكن لكل باب من هذه الابواب و لفظة من هذه الالفاظ شرح يطول ذكره. و بينالك ما تستدل به على ما وراءه بعد أن استعنت الله فيه. و برئت من حولي و قوتي و استوفقتة و نعم الموفق و نعم الوكيل. و الحمد لله حقّ حمده و الصلوة و السلام على خير خلقه محمد و آله اجمعين.



مركز تحقيقات كالمبيوتر علوم اسدى

١٠ ص ٣٥٦؛ صفة الصفوة، ج ٢ ص ٤٥٤-٤٥٥؛ تاريخ بغداد، ج ١ ص ٣٢٩-٣٣٢؛ الرسالة القشيرية، ج ١ ص ١٨٥-١٨٦).
٤. تهذيب الاسرار، ق ١٩٩ ب.

اصطلاحات و تعبيرات
(شماره‌ها راجع است به فقرات متن كتاب)

الاستقامة ٢، ٩، ٢٠	الآخرة ١٨، ٦
استقرار القلب ٢٣	الآداب ١٧، ١٨
استواء الحال ٧	الآفات ٨
الاستيحاش ٣٢	الإباحة ١٤، ١٩
الأسرار ٢٠، ٢٩؛ نیز ← سرّ	الإتباع ٢٩
اسماء الله ٢٢	الإثم ١٧، ٣٠
إسهار الليل ٢٢	الاحوال ٤، ٥، ١٢، ١٣، ١٥، ١٦، ١٧، ٢٠، ٢١،
الإشراف ١٢	٣١، ٣٤، ٣٥ نیز ← حال
الإضطراب ٧	الأخبار ٢٩
الاعتبار ١٨	الإخبار ٢٠، ٢٣، ٢٦
الاعتماد على الله ٧	- عن الغيب ٢٥
الإعتلاء ٤	الاختلاج ٢٣
الأعذار ١٧	الأخذ عن المشايخ ١٨
الأعواض ٨	الاخلاص ٨، ٢٩
الأغيار ٣، ١٥، ٢١، ٣١؛ نیز ← غير	الاخلاق ١٦؛ نیز ← خلق
الافضال ١١	الإخوان ٩، ١٧، ١٨، ٣٠
الأفعال ٤، ٥، ٨، ١٣، ٢٧	ادب ← الآداب
الافلاس ١٣	الارادة ٣، ١١؛ الارادات ٢٤
الإفناء ٢٣، ٢٦، ٣١	ارتكاب المحظور ٣٣
الإقالة ١٧	ازالة الشكوى ٢٣
الأقذار ١٢، ١٥	الاسباب ١٠
الاكتساب ٢٩	الاستدلال ٢٣، ٢٥، ٢٩
الأكوان ٢٤، ٣١	استجلاب الوجد ٢٠
الالهام ٤، ١٢	الاستحباب ١٩
الامانة ٩	الاستحسان ١٣
الأمر ١٦، ٢٩	الاستشفاع ١٨
الأمّل ٦	الاستفراق ٢٢
الأمّن ٥	الاستغناء ١٠

تجلى القلب ١٢	الامة ٢٥
تحسين العيوب ١٧	الإنابة ٣، ٦
التحقيق ٢٣	الانبياء ٣٥
التدارك ٢	الانزعاج ٢٨
التداني ٢٨	الانس ١٤، ٣٢
التدبير ١٠، ١٢	الانفاس ٢٠
الترك ٣٠	الانفراد بالحق ٢٤
التسخي ١١	الانفة ١٣
التشرف ٢٤	انقطاع الانفاس ٢٠
التصحیح ٢٣	انكسار القلب ١٣
تصديق و عدالله ٧	الانوار ٢٠؛ نیز ← نور
تصفية الاحوال ٢١	اهل الاستقامة ٢٠
التصوف ١٦	اهل الصلاح ١٨
تضييع الفريضة ٣٣	اهل المعرفة ١٩
تطهير السر ٣، ٣٠	الأوبة ١٧
التظرف ١٧	الاقوات ٢، ٥، ٢٠، ٣٥؛ نیز ← وقت
التعطل ٥	الايجاد ٣٥
التعظيم ١٣، ٣٢	الايمان ٤، ٧، ٢٥
التغيير ١٩	البائن ٣٣
التفرد ٢٤	الباطن ٢٤
التفرس ٢٥؛ و ← فراسة	البَد ٦
التفرقة ٢٥	البداية ١٤
التفريد ٢٤	البذل ١١
التفكر ١٢	البر ١٨
التقرب ١٨	بعيد المأخذ ١٦
التقصير ١٢	البركات ١٨؛ نیز ← تبرك
التقوى ٤	بصر القلب ٣١
التقييد ١٩	البصيرة ٣١
التكبر ٤	البقاء ٣٤
التكلم ٣٥	التأدب ١٨
التلوين ١٩	التباعد ٥
التمييز ٢٦، ٣٣	التبرك ١٨
التنائي ٢٨	تجديد الاخوة ١٨
التنزيه ٨	التجرد ٢٤
التنوير ٢٢	التجريد ٢٤

التواجد ٢٠	الحياء ١٣
التواضع ٤	الخائف ٥؛ نيز ← خوف
التوبة ٢، ٣، ٦	الخبر ٢٣؛ نيز ← اخبار
التوحيد ٣٥	الخراب ٢
التوكل ٧	خرق الشرع ٣٣
التوهم ٩	الخطأ ٢٥
التهييج ٢٨	الخطرات ٢٣
الثبات ٢	الخفيات ٣١
الجفاء ٩	الخلو ١٠
الجمع ٣٥	الخلوص ٩
الجواد ١١	الخلق ١٦، ١٧، ٣٤؛ نيز ← اخلاق
الجود ١١	الخلق ٦، ٨
الحاجات ١٠	الخمود ٧، ٣١
الحاضرين ٢٠	الخواص ١٤
الحال ٢، ٥، ٧، ١٥، ٢٠، ٣٣؛ نيز ← احوال	الخوف، ٥؛ نيز ← خائف
الحب ١٢، ٢٨	درجات الايمان ٢٥
الحد ١٩	درجة التجريد ٢٤
الحدو ١٩	درجة اليقين ٢٣
الحرام ٦	دوام التعظيم ٣٢
الحركة ٧، ٣١	الدنور ٣٥
الحرمان ١٧	الدنيا ٦، ١٠، ١٨، ٢٢
الحرمة ٢٠	الذبول ٣١
الحسبان ٢٥	الذلة ٣٢
الحسن ٣٤	الذم ٣٣
الحضرة ١٩، ٢٠	الراجي ٥؛ نيز ← الرجاء
الحضور ٢٣، ٣١	الراضى ١٥
الحظوظ ٣٤	الرناسة ٦
الحق ٣، ٤، ٩، ١٤، ٢١، ٢٤، ٢٥، ٢٩، ٣٤	الرب ٢٥
الحقائق ٢١	الرتب ١٤
الحقوق ١٧، ٢١	الرجاء ٥، ٨
الحقيقة ٤، ٥، ١٠، ٢١، ٢٢، ٣٣، ٣٤	الرجوع ٢، ٣، ٣١
الحكم على الغيب ٢٥	الرخص ٨
الحلال ٦	الرد ٢٧
الحوائج ١٨	الرسم ٢٠
الحوادث ١٩	الرسوم ٢٦

الشیطان ٨	الرضا ٩، ١٠، ١٥، ٢٧
الصادق ٢٧	رعاية الحقوق ١٧
الصادر ١٦	الروح ١٣
الصبر ١٠، ١٦	الرؤية ٧، ٨، ٣١، ٣٤
الصحو ٣٣	الرياء ٨
الصدق ٤، ٢٠، ٢٧	الريب ٢٣
صدمات الموارد ٢٣	الزاهد ٦
الصدیقة ٢٧	الزهد ٦٠
الصغار ٢٢	الزندقة ٣٢
الصفاء ١٦	الزيارة ١٨
الصفة ٢٠: الصفات ٢٦، ٣٤	السبق ١٤
صفات الله ٢٢	السخاء ١١
الصفح ٩	السخط ٩
الصفوة ١٦	السِّرّ ٣، ٧، ٩، ١٥، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٦، ٣٠، ٣١
الصلاح ٣، ١٨، ٣٠	٣٤، ٣٥: نیز ← اسرار
الصوفی ١٦	السراء ٩
الضراء ٩	سرور القلب ١٥
ضياء القلب ٢٥	سطوات المحبة ٢٨
الطالب ٢٠	السعادة ١٤
الطاعات ٥، ١٣	السفراء ٣٥
البطاقة ٥	السكر ٣٣
الطبع ٢، ١٩، ٢٠	السكون ٧، ١٥، ٣٣
طرق الحقيقة ٣٣	سكون القلب ٧، ٣٢
طرق الفقر ١٠	سلطان الحق ٣٤
الطلب ٢٢	السماع ١٩
الظاهر ٣، ٢٢، ٢٤، ٣٠، ٣٤	السنة ٢٩
ظاهر الشرع ٢٩	سوء الظن ٩
ظرف: تطرف ١٦	الشبهات ٤، ٦
الظن ٩، ٢٥: الظنون ١٣	الشرع ٢٠، ٢٨، ٢٩، ٣٣
العارفين ١٤، ٢١، ٢٢	الشریعة ٩
العبد ٢، ٣، ٥، ٦، ١٢، ١٣، ٢٣، ٣٢، ٣٣، ٣٤	الشرف ٧
العباد ١٤، ٢٢	الشك ٢٣
العتب ٣٠	الشكر ٨، ١٢
العثرات ٩، ١٧	الشكوى ٢٣
العدم ٧	الشوق ٣، ١٤، ٢٨

الفضل ١١	العذر ← الاعذار
الفضيلة ٦	العرف ٢٢
الفعل ٨: و ← الافعال	عروض الدنيا ١٠
الفقر ١٠	العفة ٢٦
الفناء ٢٤، ٣٤	العقل ١٣
القبايح ٩	العقيدة ٩
القبول ٢٧	العلانية ٢٤
القدر ← الاقدار	العلم ٢، ١٣، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٣٥
القدرة ٢٢	العلم بالله ٢٢
القرب ١٨	علم اليقين ٢٩
القرية ٢٨	علو الحال ٢٠
قريب المنظر ١٦	العرمان ٢
القرين ٢٤	العمل ٥
القصد ٢٤	العناية ١٤
قصر الامل ٦	العوام ١٩
القصور ١٣	العوض ← الاعواض
القضاء ١٥	الغائب ٢٨
قضاء الحقوق ١٨	الغيبى ١٦
القنوط ٥	الغلبة ٢٠، ٣٤: الغلبات ٢٨
القلب ٧، ١٠، ١٢، ١٣، ٢١، ٢٣، ٢٥، ٢٨:	غلبة الوقت ٢٠
القلوب ٢٢:	الغنى الازلى ١٠
قلب رحيب ١٥	الغيب ٢٣، ٢٥، ٢٩
قلة الحركة ٣١	الغيبية ٢٨، ٣١، ٣٢
القهر ٢٠	الغيوب ١٢
الكانن ٢٤	الغيوبة ٢٠، ٢٨
الكتمان ٢٦	الغير ٢٣: و ← الاغيار
الكرامات ٢٣	القانية ٣
كرم العهد ٩، ١٨	فانى الصفات ٢٦
الكشف ١٢، ٢٣، ٢٩، ٣١	الفترة ٥، ٢٢
اللسان ٣٥	الفراسة ٢٥
لقاء المشايخ ١٨	الفرح ٨
المتأدب ١٨	الفرد ٢٤
المأخذ، بعيد ١٦	الفردانية ٢٤
المتابعة ٢٩: متابعة النبي ٢٧	الفرق ٣٥
المتحقق ٢١	الفريضة ٦، ١٨، ٣٣

المتقى ٤	المشبة ٢٢
المتمكن ٢٠	مضمون الله ٧
المجاهنة ٣٣	مطالعة الحق ٢٩
مجرد الظاهر والباطن ٢٤	مطالعة الغيبة ٣١
المجيب ٣٥	المطلوب ٢٠
المحب ٢٦	المعانية ٣٠
المحبة ١١، ١٤، ٢٦، ٢٨	المعارضة ٢٣
المحبوب ٢٦، ٢٨، ٣٢	المعاشرة ٢٧
المحدث ٣٢	المعاملة ٢٩: المعاملات ٣١
المحظور ٣٣: المحظورات ٢	المعاينة ٩، ٢٣
المحفوظ ٢٠، ٢٧، ٣٣	المعرفة ١٢، ١٣، ١٤، ١٩، ٢٢
المحققين ٢١	المعروف ٢٢
المحمود ٢٧: حال محمود ٢	المعلول ٣٣
المحن ١٥	المعلوم ١٠
محول الاحوال ٣٤	المغيبات ٢٥
المخاطبة ٣٥	المفروغ ١٠
المخالطة ٢٧	مقام: - الايمان ٤: - التفريد ٢٤: - الرجال ٢٧: -
المخالفة ٣٠: المخالفات ٢، ٥، ١٣	الصدق ٢١: - المعرفة ١٤: - المشتاقين ٢١: -
المداراة ١٧	اليقين ٢٣: مقامات الوصول ٤
المدبر ١٠	المقدور ٧
المذمة ٢٧	المقضى ١٥
المراد ٣٠: المرادات ٣٠:	المكاشفة ٢٣: - الغيب ٢٩:
مراد الله ٣٤	المكاشفات ١٢
مرجع العارفين ٢١	المكث ٣
المريدين ١٩	المحكّم ٤
مساعدة الامر ٢٩	المكفى ١٠
المسبب ١٠	المكلم ٣٥
المستحق ١١	المكُون ١٠، ٢٤
مستراح الواصلين ٢١	الملاحظة ٢٢، ٢٣: الملاحظات ٢١
المستغرق ٢٠، ٣١	الملازمة ٢٢، ٣٢
مستغرق الذات ٢٦	الممارسة ١٧
مستقيم الظاهر والباطن ١٥	منازل القرب ٣١
المشاهدة ١٠، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٩، ٣١	منن الله ١٢
المشايع ١٨، ١٩	المواصلة ٣
المشتاقين ٢١	الموافقة ٩، ٣٠: الموافقات ٣٣

الوجود ٧، ٢٠	المورد ٢٣: الموارد ٢٣
الودّ ٩	المؤمنين ٢٥
الورع ٨	الموهبة ٢٢، ٢٩
الوسوسة ٤، ١٢: الوسوس ٨، ١٣	النوم ٢
الوصل ١٤: الايصال ١٤	النسيان ١٧
الوصلة ٢١	النصيحة ٣٠
الوصول ٢١	النعم ١٢، ١٥
وعدالله ٧	النفس ٢٠، ٢٥
الوفاء ٩	نفاذالمشية ٢٢
الوقت ٢٠، ٣٣، ٣٥: و ← الاوقات	النور ٢٥: و ← انوار
الوقوف ٣، ٤، ٩	النهى ١٦
الوله ٢١	الواجب ١٣
الهمّ ٣٥	الواجد ٢٠
الهمم ٢٤	الوارد ١٥، ١٦، ١٩، ٢٠، ٢٦، ٣٣:
الهيبة ٢٠	الواردات ١٩
اليقين ٢٣، ٣٥	الواصلون / الواصلين ١٩، ٢١



مركز تحقيقات کامپوز علوم اسلامی

جلد دوم بمجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی مشتمل است بر:

- مسأله صفات الذاكرين و المتفكرين (به تصحيح ابو محفوظ الكريم معصومي)
- رسالة الملامتية (به تصحيح ابو العلاء العيفي)
- مناهج العارفين (به تصحيح إيتان كولبرگ)
- المقدمة في التصوف و حقيقته (به تصحيح حسين أمين)
- كتاب الاربعين (چاپ حيدرآباد)
- كتاب الفتوة (به تصحيح سليمان آتش)
- كتاب السماع (به تصحيح نصر الله بوزجوادى)
- نسيم الارواح (قبلاً چاپ نشده)
- رسالة في كلام الشافعي (قبلاً چاپ نشده)

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی